

فهرست پنج الکرآمیه فی آثار القیامه

۲۰	فصل ۲۰ در بیان مومنان و کفار و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۲	فصل ۲ در بیان احوال عالم تاریخ
۲۱	فصل ۲۱ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۲	مقدمه در بیان احوال عالم تاریخ
۲۲	فصل ۲۲ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۵	فصل ۵ در بیان تاریخ
۲۳	فصل ۲۳ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۸	فصل ۸ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت
۲۴	فصل ۲۴ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۱۰	فصل ۱۰ در بیان احوال و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت
۲۵	فصل ۲۵ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۱۲	فصل ۱۲ در بیان احوال و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت
۲۶	فصل ۲۶ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۱۵	فصل ۱۵ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت
۲۷	فصل ۲۷ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت	۱۶	فصل ۱۶ در بیان عذرت و قدیم عالم و تاریخ و عذاب و نعمت و عذاب و نعمت

۵۲ فصل ۷
در بیان نبوت بی امیر و مدبر و دیگر بزرگ
و سلاطین و دولت اسلامی و در ذکر عجم بودند

۶۵ فصل ۸
در بیان انجیل و تفرع قائم سادات و انجیل و خلیفان
و احوال خلیفان و ملوک اسلام و تفرع و خلیفان و دست
سختانان

۷۱ فصل ۹
در بیان حوادث زمانه خلیفان عباسی و فرزندان

۷۹ فصل ۱۰
در بیان کشور هند و سلاطین هند و اسلام و طوایف
الملوک هند و بعضی ماجرایات

۹۶ فصل ۱۱
در بیان اقسام اهل عالم و بنای تعدیل و تفرق و سایر

۱۰۰ فصل ۱۲
در بیان احوال شیخ و احوال دولت اسلام و کیفیت ایشان
و مصدر و مظهر او

۱۰۶ فصل ۱۳
در بیان اقراقت و تفرق و شیخ و شیخین
و جماعت

۱۱۵ فصل ۱۴
در بیان بدو دولت اسلامی و انجیل متصل باوست

۱۱۹ فصل ۱۵
در بیان قضا و احوال اسلام از ابتدا و بدو
استلزام و انتشار و سبب شهرت

۱۲۰ فصل ۱۶
در بیان بعضی خصائص و احوال موجود

۱۲۳ فصل ۱۷
در بیان بعضی مجددین و بر سر هر حد و مل

۱۲۲ فصل ۱۸
در بیان وجود حقین دین است و حکم آن

۱۲۷ فصل ۱۹
در بیان انواع خلق و ذکر سلاطین و نمایندگان

۱۵۲ فصل ۲۰
در بیان سبب احوال و قیامت و وجود و احوال و غیره

۱۵۷ فصل ۱
در ذکر احوال و قیامت و احوال و احوال

۱۵۹ فصل ۲
در ذکر مقتل عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱۶۲ فصل ۳
در ذکر قصه جبل

۱۶۷ فصل ۴
در ذکر وقعه یحنین

۱۶۹ فصل ۵
در ذکر قتل نروان و مخرج خلفاء در این

۱۷۰ فصل ۶
در ذکر علی بن ابی طالب و اسامی و بی اسم

۱۷۱ فصل ۷
در ذکر ملک بنی امیه قتل حسن بن علی
رضی الله عنهما

۱۷۲ فصل ۸
در ذکر قتل حسین بن علی رضی الله عنهما

۱۸۲ فصل ۹
در ذکر و قتل خرد

۱۸۸ فصل ۱۰
در ذکر ویرانی مدینه بعد و قتل خرد

۱۹۱ فصل ۱۱
در ذکر قتل یزید بن علی بن جعفی
رضی الله عنهم

۱۹۴ فصل ۱۲
در ذکر دولت بنی العباس

۲۰۳ فصل ۱۳
در ذکر قتل طایفه و سیدان و سادات
مغرب و مصر

۲۰۵

۲۰۸

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۶

۲۲۸

۲۳۹

۲۴۲

فصل ۱۲
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی
و استحلال کردن محارم

فصل ۱۵
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی
و غیر و اسامی و محارم و سادات و سادات

فصل ۱۶
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۱۷
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۱۸
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۱۹
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۲۰
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۲۱
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

فصل ۲۲
در ذکر قتل و اسامی و امانت نمودن ایشان بنی

۲۳۰ فصل در ذکر ستاره و بنا بر ادوار

۲۳۱ فصل در ذکر گزشت صوت و غمره

۲۳۲ خاتمة الـ در بیان بعضی حوادث بنت اسلامیه از قول حضرت تازانه حال بترتیب قرائات

۲۳۳ فصل در ذکر امارات متوسطه و شرط صغر که سنونیه باقی است مگر در زیر استخوان

۲۳۴ فصل در ذکر غیرت اسلام و تغییر احوال بنی آدم

۲۳۵ فصل در ذکر تغییر مردم

۲۳۶ فصل در افتاد و کمالات حاصله از مرزوه

۲۳۷ فصل در بیان تبدیل غایبیم الفاظ علوم

۲۳۸ فصل در ذکر ریاست غیر مستحقین

۲۳۹ فصل در ذکر فتور و قبح در ادکان اسلام

۲۴۰ فصل در ذکر بعضی امارات متوسطه ساعت

۲۴۱ فصل در ذکر بعضی امارات دیگر ساعت

۲۴۲ فصل در بیان اشراط ساعت

۲۴۳ فصل در بعضی علامات دیگر قیامت

۲۴۴ فصل در ذکر صفات و مختصات امور

۲۴۵ فصل در ذکر بعضی منبئات

۲۴۶ فصل در ذکر بعضی منکرات

۲۴۷ فصل در ذکر بعضی منکرات

۳۱۷	فصل ۱۵	در ذکر منکرات حجاب و غیره	۳۵۱	فصل ۱۵	در ذکر نام نبی موله و بیت و هجرت و علییه و سیرت مهدی موعود
۳۱۹	فصل ۱۶	در ذکر منکرات نخاع و غیره	۳۵۲	فصل ۱۶	در بیان اسم ساری و نام نامی و علییه السلام
۳۲۱	فصل ۱۷	در ذکر بدعات عبادت و غیره	۳۵۳	فصل ۱۷	در بیان نسب مهدی
۳۲۲	فصل ۱۸	در ذکر بدعات موام و عیاد و غیره	۳۵۴	فصل ۱۸	در بیان مولد مهدی
۳۲۸	فصل ۱۹	در ذکر منکرات مختلفه و بعضی انواع آن	۳۵۹	فصل ۱۹	در بیان علییه مهدی
۳۳۱	فصل ۲۰	در ذکر بعضی بدع مختلفه	۳۶۱	فصل ۲۰	در بیان سیرت مهدی
۳۳۴	فصل ۲۱	در منع لباس و غیره	۳۶۵	فصل ۲۱	در بیان علامات مهدی موعود
۳۳۹	فصل ۲۲	در ذکر بعضی منکرات عظیمه	۳۶۸	فصل ۲۲	در بیان وقایع و منکر که در زمان ظهور مهدی علییه السلام واقع شوند
۳۴۲	فصل ۲۳	در بیان اشراط عظمیه و امارت قریبه که متعاقب آن قیام ساعت و ساعت قیام است	۳۶۹	فصل ۲۳	در ذکر کرمه گیری که بزبان مهدی باشد

۳۸۰ فض ۲
در بیان منک محمد و بیان حدیث لا اله الا الله

۳۸۱ فض ۳
در بیان در میان مرتبه محمد

۳۹۲ فض ۴
در ذکر وقت و تاریخ خروج مهدی موعود

۳۹۵ فض ۵
در ذکر اعوان انصار و صاحبزایت مهدی

۴۰۰ فض ۶
در بیان خروج و جمال

۴۰۱ فض ۱
در بیان نام و نسب مولود و جمال

۴۰۲ فض ۲
در بیان علیه و میرت و قنده و جمال

۴۰۸ فض ۳
در بیان محل خروج و جمال و وقت بدت و کیفیت
دی طریق نجات از دمی و قاتل و

۴۱۶ فض ۴
در بیان و جمال و چون ابن صیاد

۴۲۳ فض ۴
در بیان نزول حضرت روح الله عیسی بن مریم
علیه السلام

۴۲۴ فض ۱
در بیان علیه و میرت و علیه السلام

۴۲۷ فض ۲
در بیان وقت نزول عیسی و محل نزول و بدت و نشان
و تجسید خفیه و تقلید الممد و عیسی امام ابو حنیفه

۴۳۴ فض ۸
در بیان خروج یا جوج و ماجوج

۴۳۵ فض ۱
در بیان نسب یا جوج و ماجوج

۴۳۶ فض ۲
در ذکر علیه و میرت ایشان

۴۳۷ فض ۳
در بیان خضر و ضار و اهلک ایشان

۴۴۰ فض ۹
در ذکر و سیمایه منوره و خروج قحطانی و غیره

۴۴۱ فض ۱
در بیان خسراب و عینه

۴۴۲ فصل ۲
در بیان غرض قضا فی دنیا و آخرت و ششم و هفتم و هشتم و نهم
بعد از اینست باریک سلام

۴۴۳ فصل ۳
در ذکر مردم که بر سبب علیّه او و فراموش کرد

۴۴۴ فصل ۴
در ذکر جنس و غیره

۴۴۵ فصل ۱۰
در بیان طلوع و غروب و بعد آن

۴۴۶ فصل ۱
در طلوع و غروب

۴۴۷ فصل ۲
در بیان اول آیات

۴۴۸ فصل ۳
در بیان دایره الارض

۴۴۹ فصل ۱۱
در بیان دغان و ریج بار و دانه نارسیدن

۴۵۰ فصل ۱
در بیان دغان و ریج بار و دانه

۴۴۲ فصل ۲
در بیان ارفاج از قمر و دهم و نهم

۴۴۳ فصل ۱۱
در احوال بعد از اینست تا دخول جنت و نار

۴۴۴ خلاصه الکتاب
در بیان آینه اول اعمال صالحه و دخول جنت و غیره

۴۴۵ خلاصه
از ترویج مجدد الرشید صاحب

۴۴۶ تاریخ ختم کتاب

۴۴۷ قصه
مع حضرت مولف کتاب امام اقبال

۴۴۸ قصه
مع رئیس و لایحه به پادشاه امام اقبال

۴۴۹ صمد نامه کتاب

۴۵۰ تمهید الفهرس
بسم الله الذي بعثته ثم الصالحات و
صلواته على سيد المرسلين و
وعظاته و صحبه اهل الكرامات

[illegible]

فرمانی داد و امر فرمود پس اخبار و ثانی که درین باب در وادین اسلام از کتب مختلفه مطهره و منبسطه است و در رسالت
این مسائل محفوظ آنرا با سنوب شایسته و طرز بایسته برچیده و در یک مقدمه و چند باب و خاتمه پریشان ساخت
و بهشت است و احوال دنیا و احوال آخرت را که در مطولات مرقوم است با شرائط سباحت و منامین دیگر درین جریده یکجا
مجموع نمود و در آنش مطابق تاریخ مال و موافق اوضاع آل حجج الکرامه فی آثار القیامه نهاد و طبع جمع
الغایه فی المبدء و النهایه گردانید و اما امکان در تصحیح روایت و تفتیح درایت تبصیری از خود و راضی نشد و هر آنچه یوسف
بن یحیی بن علی مقدسی در عقد الدردری فی احوال المنتظر و جلال الدین سیوطی در عرف و ردی فی اخبار المهدی و ابن حجر
مکی در قبول مختصر علی قاری و در شرب و ردی فی مذہب المهدی و شیخ علی متقی در رساله برهان فی احوال مهدی
آخر الزمان قاضی محمد بن علی شوکانی در توضیح فی تواتر ماجرا فی المنتظر و الدجال و المسیح و مستدین ابی بکر اشعر در کلام مجتهد
فی فروع المهدی و غیر هم فی غیره یاد کرده اند و ملخص آن نوشته شد و از ایشان گرفته براد ایشان رفته آمده
ما بجای که در جم مانند تخاصت کردیم و بسکند بر چند ناچیز دارا مانده و مقاصد من تاریخ و ما یفضل به که در مقدمه و باب اول
از کتاب جلوه ظهور و در آنجا ناخود از کتاب العبر و دیوان المبدء و النهایه و کتاب المختصر فی اخبار النبیه و کتاب علو
و الاعلیان فی بیان الحظوظ و الآثار و مل و نخل مشهورستانی و تاریخ الخلفاء و حسن الجواهر و جزآن از کتب جمیع علم تاریخ
از تحقیقات باقصی غایات و نهائیه النهایات است بایجاز بلیغ و اختصار لطیف و ترتیبین جریده بر طبق تبویبات
لاشرط البیضا است و کلام او بنیل برابراین کتاب مطوی افتاده و مطالب عمیره مشکله را بجایرت بر سینه منسله
آورده و شتادعموم نفع وی خلق را فرا گیرد و سودمند هر نزدیک و دور گردد و دست گران بود و در آن
کردم از جان به بیجان بیارید که از آن کردم و هر مطلب مقصد که تعلق بدو جایز یا نه داشت آنرا مکرر آورده
مجدد این تکرار و ترا کثر خواص رنگ دیگر دارد و اگر یکجا تازی است جای دیگر تقیاری است و هر حرف مکرر نقطه
نکته آخرت دارد و در ظاهر است که هیچ کائن و بان درین عالم نیست مگر حضرت رسالت و سنگاهی ختمی پناهی مسلم
از آن خبر داده پس غایتی باشد که اهل اسلام ازین اخبار صمیمه و احادیث صریحه اغراض کنند و در هنگام احتیاج
نعم از دجام و دواهی و محن احتیاج بار بار فاسده و استناد بعقول کاسده نمایند و از فضیلت ثبوت نیست و
مشکک باصول ملت که بموجب حفظ ایمان از طرق غفل و نقصان موصول نجات از حوادث و همزمان است و در
افتقار دست براس کشف کاشفان و اخبار کارکنان و مخمان و قولین و آن زنند با آنکه در حدیث صحیح از عمر
رضی الله عنه آمده که گفت تمام فینا رسول الله مسلم مقام ما خبرنا عن بعد الخلق حتی دخل اهل الجنة منازلهم و اهل النار
منازلهم حفظ ذلک من حفظه و نسیم بنیه و اله بخاری پس لایق حال و ملایم مال هر مسلم متبع و مؤمن بطبع است
که حکم هر حادثه ماضی و ملایم حال و بایسته استقبال از سنت مطهره برگیرد و تا مضمون اعطای القوس باز بیاورد و شود و فلان
حکیم گفته حفظ الناس من یحفظک یعنی شریعت را نگهدار تا شریعت ترا نگهدارد و سنتی با و ازین چرخ مقرر
بر خیزد تا میخانه پناه از همه آفات بریم و و شک نیست که عارف نیست مطهره مامون است و در سوار ذلک و ما هر

ماسرطاعت میا بر تربت جبر فنا مقبلا و طلق باحوال کم کا مصیبت ثابت تر است بر احوال تنید و این عرفان اعلی
 سبب قوی نجات دوی در معیاش و نبوی و معاد حرومی است تا که توفیق در یافتن رفیق گردانند و که نام یک
 داران محروم و گذرانند و چون فایده کتاب بکون و نشا و دغا فقه باطل کم بجای و بسته بر این میان بد خلق است
 لکن درایت چنانکه درین مقصد از جهت و معنی و در و تشنه چستی از مقصد مقدمه حواله زبان خاصه و بیان نامه میگردد
 تا آخر احوال مربوط و هدایت با هدایت منوط شود و برآمد التوفیق عمن عمران بن حصین مرفوعا قال سلم کان الله
 ولم یکن حتی قبله و کان جریسته علی المار احدیت اخرج العاری و عمن ابی زین قال قلت یا رسول الله ایں کل ربنا قل
 ان کلک خلق الله قال کان فی عمار ما تحته هواء و ما فوقه هواء و خلق حشره علی المار و رواه الترمذی قال یرید بن ماری و
 العاری یسین معنی و عمن جبر بر مظم قال قال رسول الله سلم و حکایت تدری ما الله ان عرسته علی سمواته لیسکند
 و قال یا صابو شمل لقیته علیه و ان یاکو اذ یط الرطل بالکرکب اخرج ابو داود و عمن ابی هريرة قال قال رسول الله
 سلم یبدی فقال خلق الله الترتیه یوم السبت و خلق فیها اعمال یوم الاحد و خلق الشجر یوم المثلث و خلق المکره یوم
 الثلاثاء و خلق النویوم الاربعاء و ست فیها الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد المعصرین یوم الجمعة فی آخر المخلوق و ربه
 اساعه من فیها فیما یس العسل الی الخلیل اخرج بر مظم و عمنه قال سما البی سلم جالس مع اصحابه اذ قال علیهم السلام عجبنا فقال بل یزید
 انما اتوا الله و رسول الله علم قال نه و العنان نه و ایا الارض میسوقها الله الی قوم لا یشکروه و لا یدعونه ثم قال علی
 تدرول ما یوکلکم قالوا الله و رسول الله و علم قال و انما الرقیع مقف محفوف و موح مکفوف ثم قال بل تدرول ما یشکرم و میبها قالوا
 الله و رسول الله و علم قال یشکرم و میبها حسنة نام تم قال بل تدرول ما فوق و کک قالوا الله و رسول الله و علم قال سما ان بعد فیها
 جسمانیة ستمه ثم قال که کک حتی غدر سبع سموات ما ین کل سما ین ما ین السما و الارض ثم قال ال تدرول ما فوق و کک
 قالوا الله و رسول الله و علم قال ان فوق و کک لعرش و میه و میس السما بعد ما ین السما ین ثم قال بل تدرول ما الی
 حکم قالوا الله و رسول الله و علم قال بها الارض ثم قال بل تدرول ما تحت و کک قالوا الله و رسول الله و علم قال ان تحتها ارضا
 اخرى فیها مسیره جسمانیة ستمه حتی غدر سبع ارضین من کل ارض مسیره جسمانیة ستمه ثم قال و الذی نفیس محمد
 نوکم و قدیم کل الی الارض السفلی لیسط علیه الله ثم قرء هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علیهم اخرج جابر
 و الترمذی و قال الترمذی قرء رسول الله سلم الایة تدل علی ما اراد لیسط علیه علم الله و قدرته و سلطانه و علم الله و قدرته
 و سلطانه فی کل مکان و هو علی العرش کما وصف الله فی کتابه و عمن العباس بن عبد المطلب عم الله کان عالما
 فی البطی ارض عصاته و رسول الله سلم جالس معهم محتر سجاة مضطرا لایها و قال رسول الله سلم ما تسمون نه و قالوا سبحان
 قال و الزن قالوا و الزن قال قالوا و العنان قال علی تدرول ما بعد ما ین السما و الارض قالوا لا ندری
 قال ان بعد ما ینها ما و ا واحدة و ا و متان و ثلاث و سمون ستمه و السما التي فوقها کک حتی غدر سبع سموات ثم فوق
 السما السابعة بحزب علاء و اسفل کما ین سما الی سما ثم فوق و کک ثمانیة او عال من انظاره من و و ککین مثل ما ین سما
 الی سما علی ظهور بن العرش علی اسفله و اسفل کما ین سما الی سما ثم الله فوق و کک اخرج الترمذی و ابو داود -

[illegible]

گرفته و قسم بعد از آن بر من مصادی احوال ندای زوال کرده اما در باطن نظر و تحقیق مبادی کائنات را تعلیل
دقیق و کیفیات و اسباب قایع را علم عینی و حکمت را اصل عریق است و لهذا فحول مورخین اسلام باستیاب رجس خبا
ایام بر داشته اند و در صفحات و قاتر آنرا مسطور و ودیعت ساخته لیکن متطفلین و سائیس باطله در آن مبتدیع نموده
و زخارف روایات مضاعفه را در آن خلط کرده و آنرا که بعد از ایشان آمدند اکثری افسامی آثار متطفلین کردند و لهذا
اسباب قایع و رعایت حقائق احوال نموده ترنات احادیث آورده اند سپس تحقیق و نفس الامر نقل قلیل است تیقوج
را طرف کیل منسب و ویم در نال اخبار بنید و نبیل و تقلید در آدمیان خیل سرق و دلیل و تطفل بر فنون غریب
طویل و سرچهل در میان نام و خیم و بیل اما سلطان حق را احدی مقاومت نمیتواند کرد و شیطان باطل بسبب
ظن و دقت و وف میگرد و و کار ناقل همین ملا و نقل است و کار بعیرت نقد صواب زخارف و نقل و صفات صحیح بر
علم با جهلاء و عقل و جیبی از مردم پیش ازین در اخبار را کثرت دین کرده اند و نوایح احم و دول را که در عالم کون و
فساد بود و ضبط نموده اند و آنرا که ازین میان بجزیرت سهرت و امانت معتبر و رفته اند و استغفرخ و و اوین من جملهم
متاخره کرده کمتر اند متجاوز از عدد و اناط و حرکات حواصل نمیتواند مثل بر اسحق و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر و اقدی
و سیف بن عمر اسدی و سعوی و غیر هم من المشایره المنبرین عن الجاهلیه و اگر چه مغر و طعن که در کتب سعوی و و اقدی
است معروف و اثنات و مشهور میان حلقه نقات بوده است اما کافه این علم اخبار ایشان را مختص بقبول نموده
را انتفا پس از ایشان و تصنیف و اتباع آثار اینها کرده لیکن تا قدری بعد از تریت و اعتبار نقل است این منطاس نفیر
است طبایع عمران را و احوالیکه جمع اخبار و تحمل روایات و آثار است نمی بخند و منقود را از زلف می چیدند و اکثری
ایتان غایت المناج و المسالك و متناول غایات بعد و در آخذ و مشارک اند و بعضی استیجاب ایل و احم و اعم و اهل
ملت کرده اند چنانکه سعوی و من بخا سفا و همچنین نموده و بعضی عدول را طلاق بتقییا نموده ستوار و عصر خود را مقید کرده
و اخبار افق و نظر خود را مستوعب نموده و بر احادیث دولت و مصر خود را اقتضای فرموده چنانکه ابو حیان مورخ اسی
تاریخ دولت اموی نگاشته و ابن الرقیق مورخ افریقیه احوال دولت قیروان تحریر ساخته و بعد ایشا هر که آمد مصلد
ایتان من و بر موال ایتان نسخ کرد و بنال ایشان احداث نمود و از تحویل احوال ایام ذایل و از استبدال عو
اخم و احوال نقل مانند و جمل اخبار از دول و سریع حکایات و قانع عضو اول کرد و در مصر و مجر و از نواد و مصلح منصفه
اغداد و معارف مستنکره الطارف و التلا و این حوادث نامعلوم الاصول است و انواع غیر متبر الا جاسم و اعمول
و تعرض بذکر درایت و سبب افع رایت و مظهریت و علت و قوف نرو غایت نمود و لهذا ناظر در آن و مناظر از آن متعلم
میانند بافتقاد احوال مبادی دول و ترتب او و مقتضی میشود از اسباب تراخم و نقاب قبل و بعد و جمعی آمد و از
اختصار و انکفا با سمار ملوک مقطوعه از اسباب اخبار کرد چنانکه ابن رشیق در میزان العمل جمیع سیوه اختیار کرده و بر
مغال برنم مورخین نامعتبر و ثبوت و انتقال ایشان غیر معدود است زیرا که از باب خواند و اخلال عو اند نموده
و جمعی دیگر قیام بعبط و قایع اسلام و فتن رخ اقد و رامت و ملت خیر الا نام کرده و توالیف ایشان نیز همین رنگ بود و از

و جزآن و حسن تواریخ معتبره و مفصله طویل و اکمل فسخ مولفه دین فخنون جلیل کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخیر فی بابا
العرب العجم و البربر و حسن ناصر جم من ذوی السلطان الاکبر تالیف عبدالرحمن ابن خلدون مغربی است در روی از
اولیت احوال و دول و تعاصیر احوال و اسباب تصرف و حول در قرون خالیه و مل جزیری نگاشته و هر چه عا
عمران میشود از دولت ملت مدینه و ملت و غزت و ذلت و کثرت و قلت و علم و صناعت و کسب اصناعت احوال
مقلبه مشاهده و بدو و حشر و واقع و منتظر حیره را استیعاب کرده و بر اینهمه علم آن ایضاً نموده لهذا این کتاب متضمن علوم
غریبه و حکم مجربه افتاده و نظیرش در اسلام معلوم نیست و تاریخ خطه المشرقی و تاریخ ملک سویه ابوالفدا
اسمعیل صاحب حماة موسوم بکتاب المختصر فی اخبار البشر نیز در مختصرات فن خیلی تنجیده و معتبر است بمابجه فی تاریخ
غریبه لکن سبب علم الیادید شریف الغایه است که بار او قوف بر احوال اخلاق احوال فاضله و سیرت نبیای علیهم السلام و سیاست
ملوک در دول می بخشد و برای قاصد اقتدای ایشان در احوال دنیا و دین اتمام فائده میکند و لهذا محتاج
تا چند متعدد و معارف متنوعه و حسن نظر نیست است و صاحب خود را بحق میرساند و از منزلات و مغالط بازمیاید
نیز که در اخبار اگر اختصار بر مجرب و نقل رود و اصول عادت و قواعد سیاست و طبیعت عمران را احکام کرده نشود و قیاس
غایب بر شاخص حاضر بر فاضل بجهل نیاید غالباً این از عشر و ذلت قاصد حاصل نشود و لهذا مورخین و مفسرین و آینه
نقل مغالط بسیار در حکایات و وقایع رو داده و از حق گرا گشته در بیدار و هم و غلط افتاده اند خصوصاً در
احصاء اعداد اموال و عساکر و جموع دول و بیان احوال ملایم اصحاب چنانچه نبندی از آن در تاریخ ابن خلدون
نمکور است و از آنجمله و هم و غلط مفسرین است در بیان مدینه ارم در تفسیر سوره الفجر حالانکه خبر این مدینه نام
در بقعه از بقاع ارض مسموع نشده و قول باند راس و اگر چه شبهه است لیکن ایشان میگویند که وی هنوز موجود است
و تحقیق کلام درین مقام در تفسیر نسخ البیان فی مقاصد القرآن کرده ایم و بمجمله غلط نغی در حق تاریخ ذ حول از تبدیل
احوال هم و احوال تبدیل اعصار و مر و رایام است و این دارش دید افتخار است زیرا که این تبدیل بعد از
متفاوته واقع میشود و قطن آن جزا حاد اهل خلقت را میسر نمی گردد و چه احوال عالم و احوال و عوائد و خلقت ملایم ایشان
و هم بر یک تیره و نهیاج مستقر نمی ماند و اختلاف از من و ایام و انتقال از عالی بحالی دیگر چنانکه در اشخاص اوقات و امصا
چنانچه اتفاق و اقطار و از من و دول هم واقع میشود و سنده الی الی قد خلقت فی عبادت پیش ازین در عالم احوال هم و فرس
اولی و سر پانیان و بنو و تنبا بجه و بنو اسرائیل و قبیل بودند و دول و حاکمات سیاست و صنائع و دنیات و اصطلاحات
و سائر مشارکات بابنا جنس و احوال اعتمار عالم بر احوال خاصه بودند چنانکه آثار ایشان شهادت میدهند بجه و فرس
نایب و روم و عرب آندند و آن احوال که مختص بایشان بود و تبدیل گردید و عوائد بسوی حجاز و مشابیه یا سابعه و
تجانی متقلب گشت بعد از اسلام دولت مفر و آن احوال را با جمیعها انقلاب داد و بسوی آنچه اکثرش متجانی
است انجامید و خلف آنرا از سلف گرفته بعد و دولت عرب و ایام ایشان مندرس شد و اسلاف که تشدید غریبه و تبدیل
کرد و بودند و رگد شتمند و کار و بار غزت و مملکت بدست عجم افتاد و مثل ترک در مشرق و بر بر و مغرب و خرنجه شمال بگذشت

ایسان هم قوت بگذاشت و احوال متقلب گردید و سواد منی شدند و سبب شایع و تبدیل احوال گشت که عوام به زحمت
تابع غریبه سلطان و پست چنانکه در امتثال سائر تعصبات میگویند اناس می بین الملکات اهل ملک سلطان را هم مت
چنانچه بدو وقت و امر مستولی میستونند و فرست که خراج کنند بعد از آن قبل خود و بسیاری را از آن اخذ کنند بر سبب
سواد میل خود را هم بل بکنند و از اینجا در سواد و دولت بعضی مخالفت عوام تبدیل اول واقع میشود و چون بعد
از این است و دیگر آمد و عوام هر دو مغرور گشت و در بعضی شیخی مخالفت افتاد و مخالفت او برای دولت ادلی بیشتر
شد و این پنج پنج و مخالفت همواره بشود تا آنکه غلبی بهمانست میگرد و پس دام که ام و ارجیال و در ملک و سلطان شایع
میکرد که است مخالفت در سواد و احوال همیشه واقع است و قیاس محاکات انسان الطبیعت معروف است و از غلط
ما سون نیست و دیگر احوال غایت اتفاق و ارجیال و اعدا راس مورخ است که بنا بر اکثر مقاصد او بروی است و ارجیال
بدان چنین میگردد و مردم از امر و بتالیف کرده اند چنانکه مسعودی در مروج الذهب احوال ام و افاق عهد خود را
شرح نموده و ذکر خلع سواد و وصف بلدان و جبال و بحار و ممالک و دول و فرق شعوب عرب عجم شرق و غرب را
بابت سنده سده هجری که عشر او است ضبط نموده و لهذا مجمع مورخین گردید و در تحقیق کثیر ارجیال قبول بروی کنند
و بعد از بکری آمد و شل او در سالک محاکات عامه کار کردند و در احوال و بجز زیرا که در ام و ارجیال عهد او انتقال
کثیر و تغیر عظیم واقع نشده و در آخر نامه هشتم که احوال مغرب منقلب گشت و فی الجمله تبدیل پذیرفت و طاعونی آمد که کثیرا
بسیاری از ام و اهل جیل را در نوشت و محاسن عمران را محو و نابود ساخت و دولت آنجا پیر گردید و احوال حاکم
مستأقی و شمل شد و عمران ازین با تقاسم بیشتر نقص گشت و امصار و مصالح و یران و سبل و مصالح کم شدند و یار و مناز
غالی و دول قهال صعیف و سکان تبدیل گردید و گویا سالک کن در عالم با تقاسم و تحول نما گردید و با جاقب سبب است
نموده و در مشرق هم مثل مغرب اتفاق افتاد لیکن بر مقدار عمران او و این تقیقات را این خطه بدل و در حد وسط و نشانه
خود آورده و وی همدین سنوات بود و چون بگی احوال تبدیل گشت گویا خلق من اصله تبدیل شده عالم با سواد و
پذیرفت و گویا خلق به یار و مشارستانت و عالمی محدث بر روی کار آمد احوال سواد این عهد را که صد سیر و هم از بحر
است اگر با احوال سواد اول بلکه دوم و سوم از حیرت قیاس کنند و از تواریخ مدونه معتبره و این فرق بین دریافت
نمایند و ربانی که این عهد چیزی دیگر است. آن عهد و چیزی دیگر بود و خصوصاً بهی ملک سلطان اسلام و بر افتاد و ام
و ارجیال اسلام رنگ عالم را و گردگون کرده و وقته استراط صغری و امارات کبری قیامت ایضا این بقاری عالم و تواتر
حق و تبدیل مرال و تغیر و منافع مل و خل و مصالح و دول نموده و فعل اعدایا را و یکم باید فصل دوم
در بیان قسط عمران از ارس و ذکر اقالیم سبب بطریق اشارت بدانکه اجتماع انسانی امری ضروری است و حکما از آن
قبیه میکنند بعد فی الطبع بودن انسان چنین است معانی عمران و مراد او تعالی ازین عمران اعتماد عالم و استخلاف بنی آدم است
چنانکه قرآن کریم بدان ناطق بوده و برای وضع عدوان بعضی از بعضی لابد است از انواع هم جنس ایشان که او را غلبه
و سلطان وید قاهره برایشان باشد تا دست نهدی یکی بدگری نرسد و همین است محض ملک و این خامه طبعی است

است که چهار نیت از آن بلکه در بعضی حیوانات بی زبان نیم یا نه می شود چنانکه در شکل و جزا و غیره انسان را بمقتضای فطرت
 و هدایت است و انسان را بمقتضای فکر و سیاست اعطای کلی شی خلق نموده و حکما اثبات نبوت بدلیل عقلی کرده اند
 و آنرا خاصه طبیعی انسان گفته و دیگر این قضا که غیر برائی است چه اهل کتاب متبعین انبیاء علیهم السلام نسبت بهجوس که
 کتاب ندارند و اکثر اهل عالم اند بسیار قلیل هستند و از اینجا غلط ایشان در وجوب نبوت و عقلی بودن آن ظاهر شده
 بلکه بدرک و شرح شریف است چنانکه مذکور است و حکما را نظیرین در احوال عالم بیان کرده اند که شکل ارض گری
 است و این ارض محض و بعضی آب گویا دانه انگور است که بروی آب برآمده و چون حق تعالی خواست که در آن
 تنگین حیوانات و عمران او بنوع بشری کند بعضی جوانب او از آب نمایان و منخر گردید و این و هم که زیر زمین آب
 است صحیح نیست بلکه تحت طبیع قلب سوط کره ارض است که مرکز اوست و همه جوانب طلب و می کنند بنا بر تقطی که
 در است و این آب که محیط اوست فوق ارض است و آنرا تحت ارض با صافیت بسوی جهت دیگر میگویند و
 آنقدر زمین که آب از وی منخر گشته نیمه از سطح کره اوست در شکل دایره که عنصر آبی از جمیع جهات احاطه او کرده
 و این عنصر آبی را بحر محیط و بلایه و او قیافوس نامند و بحار سود و اخضر هم خوانند و درین ارض که برای عمران
 منکشف بوده است قفار خلا بیشتر از عمران است و نسبت به جهت شمال جهت جنوب کثرت خالی است و معهودان
 جهان قطعه است که امیل است بسوی جانب شمالی بر شکل سطح گری و منتهی میشود از جهت جنوب تا خط استوا
 و از جهت شمال تا خط گرته و ورار او جبال فاصل میان او و میان ما عنصری است و میان این هر دو دانه
 یا جوج و ما جمیع بوده است و این جبال اهل اند بسوی مشرق و از مشرق و مغرب منتهی میشوند بسوی غن غرب
 بدو قطعه از دایره محیط و این ارض منکشف مقدار نصف کره است یا اقل معهودان مقدار ربع منکشف است و
 زمین ربع منقسم است با قایلیم سبعة و خط استوا تقسیم زمین بدو نصف از مغرب تا مشرق کرده و آن طول ارض و خط کلا
 کره است چنانکه منطقه فلک البروج و دایره معدل النهار که خط فلک است و منطقه البروج راسته مددوسی و وجه
 است و یک ربع از مسافت ارض بستم پنج فرسخ است و فرسخ دوازده هزار ذراع در سه میل و میل چهار هزار ذراع
 است و ذراع بستم و چهار اصبع و اصبع شش و ده جو صاف کرده شده که بعضی او با بعضی از پشت و شکم ملصق باشد و
 میان دایره معدل النهار که تقسیم فلک بدو نصف و تسامت خط استوا از ارض میکند و میان هر دو واحد
 قطبین بود و در جهات لکن عمارت از جهت شمالیه از خط استوا شصت و چهار درجه بوده باقی ظلالی عمارت
 است بنا بر شدت برد وجود چنانکه جهت جنوبیه یکی ظلال است بنا بر شدت و آنرا که ازین محور و حدود او و از آنچه
 در وی از امصار و مدن و جبال و بحار و انهار و قفار و رمال است اخبار کرده اند مثل بطلمیوس در کتاب
 جغرافیا و صاحب کتاب زجار تقسیم این محور به هفت قسم نموده نامش قایلیم سبعة نهاده اند و حدود و همیه میان
 مشرق و مغرب تساوی در عرض مختلف در طول بر آورده و گفته که اقلیم اول اطول از با بعد است و همچنین ثانی
 الی آخر تا پس اقلیم هفتم قصر قایلیم سبعة است بمقتضای وضع دایره ناشی از انحسار از کره ارض و هر واحد از اقلیم

مردی استان منقسم شده و مرز است از مغرب تا مشرق علی التوالی و تقاضی این همه مقصود و نیست و ربع شمالی از مرز در
 عراق است و ربع جنوبی اوست و این محدوده که حکما تقسیم دی بر بخت قسم کرده اند از شمال بسوی جنوب هر قسم را
 از آن استیسم مانند و هر واحد ازین اقالیم از عرب تا مشرق میرود و طوله الطول و اقلیم اول از مغرب تا مشرق باطل
 است و از جهت جنوب که در کرده و در او را و جز قفار و رمال است و اگر محقق عبارت صحیح شود و همچو علامت باشد و متصل
 این استیسم است از جهت شمالی اقلیم دوم از سوم از چهارم از پنجم از ششم و هفتم و این آخر عراق است از نظر
 شمال و در آن استیسم سابع جز قفار و خلافت تا آنکه هتبی بحر محاط گردیده و همین است حال او را و اقلیم اول از جهت
 جنوب از منتهی لیل منهار در برین اقالیم متعارف اند بسبب میل شمس از دایره معدل النهار و ارتفاع قطب شمالی از
 آفاق او و از اینجا قوس منهار و لیل متفاوت میشود و طول لیل و نهار در آخر استیسم اول منتهی میگردد و بسبب دوری است
 و همچنین در آخر اقلیم ثانی متصل شمال طول نهار و نهارهای میگیرد و بسبب دوری است و چهار ساعت
 زمانی است که دوره کامل فلک است و در اقلیم ثالث متصل شمال نهار طول نهار یک چهارده ساعت میشود و در
 آخر استیسم رابع یک چهارده و نیم ساعت و در آخر خامس بیازده ساعت و در آخر ششم سیزده ساعت و در آخر
 سابع بیازده ساعت و اینها عراق منقطع گشته و تفاوت این اقالیم در طول لیل نهار بمقدار نصف ساعت است
 هر استیسم است که متر اند میشود و از اول و در ناحیه جنوب تا آخر او و در ناحیه شمال و توزیع او برابر است و
 عرض بلدان درین اقالیم عبارت است از مقدار این سمت راس بلد و دایره معدل النهار که سمت راس خط استواری است
 و مثل می نخص منینود و قطب جنوبی از افق آن بلد و ارتفاع میشود و قطب شمالی از افق مذکور و این سه بعد مناسبتی
 است که آنرا عرض البلد خوانند و تقاضی اقالیم سابع و طول و عرض آن در کتاب نزهة المستافق تألیف زبیر طوی
 ادیبی جمودی مذکور است و این کتاب را در مختلف مایه سادسه برای ملک منقلیه از امریخ از کتب معتبره حکماء
 این فن تألیف نموده و مخص کلامش را این مملودن ذکر کرده این موضوع سیاسی بایر او آن دارد و فصل سلوم
 در بیان معدل اقالیم چون معمور از بر راس منکشف وسط اوست چه در جنوب و هر طرف و در شمالی هر طرف است
 و این هر دو جانب در هر دو برد متعنا و اندیس واجب آنکه کیفیت هر دو در وسط متدرج شود و از اینجا اقلیم رابع
 معدل عراق آمده و هر چه از استیسم ثالث و خامس دوری واقع شده آن نیز اقرب بسوی اعتدال است و همچنین
 هر چه متصل باین هر دو است و استیسم دوم و ششم بعد از اعتدال اند و استیسم اول و پنجم بعد تر از آن و لهذا
 علوم و صنایع و مبان و ملابس و اقوات و فواکه بلکه حیوانات و همه آنچه متکون میشود درین هر سه استیسم متوسطه
 با اعتدال است و مکان او از بهتر معدل نبی آدم اند و در جسم و لون و خلق و ادیان تا آنکه نبوکات هم اکثر در مکان
 این اقالیم یافته شده و وقوف بر حرمت انبیا و اقالیم جنوبیه و شمالیه حاصل گشت چنانچه منقسم بانبیا علیهم السلام
 بهر این کل نوع در خلق و خلق می باشد قال تعالی کنتم خیر امته اخرجت للناس و اهل مغرب و شام و حجاز و یمن و عراق
 و هند و سنده و چین و کذک لک اندلس و آنکه قریب اند با و از فرنگ و جلالة و روم و یونان و چین و هر که نزدیک ایشان

است در زمین اقلیم معتدل بوده اند و لهذا عراق و شام اعدل این چهار است زیرا که از جمیع جهات وسط واقع شده
 و اهل اقلیم بجمیده از اعتدال مثل اول و ثانی و سادس و سابع ابعدا از اعتدال اند و جمیع احوال و خلق ایشان
 بتخلق حیوانات بجهه میانه چنانکه سودان که اهل اقلیم اول اند و صقالیه بچین اند و نیز نبوت و دین را نمی شناسند
 مگر کسیکه از ایشان قریب بحوازی اعتدال است و آن نادر و قلیل است مثل حبشه و جافین و بن نصرانی المذرب مثل
 اهل بل و کوه و کوه و تکر و رج و برین و بن مغرب متدین باسلام گویند اسلام ایشان در مایه سابعه بوده و همچنین
 از ارم مقابله و افرنجیه و ترک از شمال متدین بنصرانیت گردیده و در ماسوای اهل این اقلیم منفره در جنوب و
 شمال دین مری مجهول است و طم میان ایشان مفقود و جمیع احوال ایشان از احوال انسان بعید و باحوال
 بهائم قریب است و بتخلق لا تعلمون و نتوان گفت که بیج حضرت موت و احقاف و بلاد حجاز و یمن و جزیره عرب اقلیم
 اول ثانی واقع است زیرا که جزیره عرب را از هر سه جهت بحارا حاطه کرده اند و رطوبت او را در رطوبت هوا
 و قیما شیر است و این هوا بیج انحراف را که مقتضای حر است ناقص کرده و در آن بعضی اعتدال بسبب رطوبت
 بحر حاصل شده و بعضی انسانین که علم بطبائع کائنات ندارند سودان را اولد حام بن فوج گفته اند با آنکه در نسبت
 سواد بسوای حام غفلت عظیم از طبیعت حر و برود و اثر وی در هوا و تکون حیوانات است گویند فوج دعای
 برای اولاد حام کرده بود و حال آنکه این دعا در توراة موجود است و ذکر می از سواد در آن نه و این لون شام
 اهل اقلیم اول و ثانی است بسبب مزج هوای شان بحار و متضا عطف بجنوب و سواد جلوه ایشان بسبب است
 شمس است بر دوس ایشان در هر سال دو بار بنا بر افراط حر و نظیر این دو اقلیم است از طرف شمال اقلیم
 و سادس که سکان انجاریا بمن شائل گشته به سبب مزج هوای شان ببرد و مفروط عدم ارتفاع شمس بر سمت دگر
 ایشان و حر در اینجا ضعیف و برد شدید است در خانه فصول و این بیاض لون منتهی بعیش و بر عورت و مقتضای
 مزاج بر دفرط که زرق عیون و برشش جلوه و مهبوبت شعور باشد تا بابع او میگردد و اقلیم خامس رابع و ثانی
 که میان اینها متوسط اند از مزاج متوسط معتدل حفظ و افرادند و اقلیم رابع ابع اینها است و اعتدال
 و بغایت نهایت متوسط رسیده و لهذا اهل این اقلیم و خلق و خلق بمقتضای مزاج اهوید بغایت معتدل
 بوده اند و اقلیم ثالث و خامس از دو جانب تابع اوست اگر چه بغایت متوسط رسیده زیرا که یک میل قطبی بطرف
 جنوب دارد و دیگر اندک میل بسوای شمال دارد و منتهی با سحران نشده اند و هر چهار اقلیم باقی منحرف بود
 و همچنین خلق و خلق ایشان است اول و ثانی در حر و سواد و سابع و سادس در برود و بیاض و ساکنان جنوب
 از اقلیم اول و ثانی حبشه و رنج و سودان نام دارند و این اسما مترادفه هم متغیره بسواد است اگر چه اقلیم
 مختص کسی است که تجاه یک مکرمه و یمن میانه و رنج یکسیکه تجاه بحر هند است و این نام بجهت امتداد ایشان بسو
 که نام آدمی اسود نیست نه حام و نه غیر او بلکه سودان اهل جنوب ممکنه اقلیم رابع معتدل اند و ممکنه اقلیم سابع
 منفره و بیاض و الوان اعقاب ایشان بر تریج ایام بیاض باعکس میگرداند و آنکه ساکن رابع در جانب جنوب

[illegible]

و اختلاف آراء و اهل فارس اهل باس شدند و عزتند و اهل العراق بحث اناس عن صغير و منيعهم کبير و اهل بصره
 شيخ قمران قتل المقاتل اهل الشام اطعمهم مخلوق و عصاهم الخاق و اهل مصر عبيد لمن غلب کيس الناس مغارة و اهل
 کبار و من اهل بصره قال الهند بحر و در و جملها يا قوت و شجره عود و ورقها عطر و کرمان ما و اشل و شمر و اقل و نصها بطل
 و خراسان ما و ناجد و عود و ناجد و عمان حرما شدي و صيدا عقيد و البحرین کناسه من المهرين و البصرة ما و املح و
 صلح ماوی کل تاجر و طریق کل طار و الکوفة ارتفعت عن البحرین سفلت عن بر و الشام و واسط حننه بن کناه و کنه و النشام
 عروس من نسا جلوس و مصر و انا و کد و حرمات و طول الاعمار و تسود الابرار و قال بعضهم يقال فی خصائص
 البلاد و فی البحر غیر و نرج نيسابور و يا قوت سرانديک لو لود عمان و زبرجد و صر و عقیق الیمرج و جرج ظفار و کاري بلخ و
 مرجان و فریق و فی ذات السبوم افامی سحان حیات سبهمان و ثعالبین مصر و عقارب شهر و ز و حوارات الالهوار و
 براغیش و رینیة و فارار و نخل سیافارین و ذباب تل با مانج اوزاغ بلاد و فی النمل ايس بر و الیمرج و شعی منعا
 و ریط الشام و قصب مصر و دیاج الروم و قرطاسوس حریر الصیرین و کیت فارس و طلی البحرین و سطلاطون بغداد
 و عمام الایله و الری و ملحم و و تکک رینیة و منادیل الدیخان و جوارب قرین و فی الماکیب عتاق البهاتیه
 و شجائب الحجاز و برافین طیارستان و حمیر مصر و بغال برزعه و فی الامراض طواعین الشام و طحال البحرین و
 و امیل الجزیره و حی خیر و جنون حصص عرق الیمرج و بار مصر و برسام العراق و النار الفارسیة و قروح بلخ و
 قال السجاطی فی کتاب الامصار الصنایع بالبصرة و الفصاحه بالکوفه و تفتیش ببغداد و الطرمه بسمرقند و الحی
 بالری و الجفاه نيسابور و احسن بهرات و الموده و بلخ و العجائب بمصر و قال غیره قرطاس سر قند لاهل المشرق کفر
 مصر لاهل المغرب قال القاضی الفاضل اهل مصر علی کثره عد و هم فایسب و فوالمال الی بلدهم ساکنین یسبون فی
 البحر و حجابید یابون فی البر و من العجائب شجرة العباس فی وندار من سعید مصر هی شجرة شوسطه و اوراقها قصیه
 منبسطه فا قال الانسان یا شجرة العباس طلی الناس تجتمع اوراقها و تحترق لوقتها ذکره السیوطی فی حسن المحاضر
 گویم این باب خیلی وسعت دارد و هر قلم از قالیم سبعة مخصوص است بخصوصیات بلکه هر بلد از بلاد و سی طرفی دارد
 و هر بلد دیگر از همان قلمی یافته نمیشود و همچنین اهل هر قلم اخلاق جدا گانه دارند و در حالات و عادات مختلفند
 اند و همچنین اهل هر عمل را افعال عمده است و تاثیر جدا گانه دارد و پیاره را درین شوق اخیر رساله مخفیه است موسوم
 باکناسه و اگر چه ظاهرش مضحکات بوده است اما در حقیقت تجربیات زمانه و اهل زمانه است و مخصوصا قلم هند را
 مزیای بسیار است بر دیگر قالیم که مضبوط آن دشوار است و آب هوای خوش و نوای دلکش و فصول اربعه در
 نهایت لطافت و صفادارد و مخصوص است بملا بس ناعم و خوار که فنیسه مثل نیج و دیبا و مشرعب و فو و کاه و
 و علم و کمال در انواع هنر و فن و ساخت تیغ و تفنگ و مدفع و جز آن و اهل این قلم در خلق حسن و خلق حسن فائق
 اهل دیگر قالیم اند اینقدر است که اهل بلاد او عبیید متغلبان اند از قدیم زمان تا آنکه درین تاریخ مقبور فرنج بوده اند
 و اگر رضا دیگری بیاید و ایشان را ازین ولایت بیرون کنند تابع فرمان او شوند و خود حوصله ملک گیری و بی

جهان مستانی در بلخ ایشان نیست و انواع عطریات و اقسام جواهر حدیثیات که در اینجا است جای دیگر معلوم نیست
و قاضی و مصلحت این تلمیذ از عهد منو تا دخول اسلام دیر ملک منتقل شد و در یک جا و یک شهر قرار نگرفت
سیر آرد و بلگرامی را در آنجا بنشیند و در آنجا کتابی است سنی به سجد المرحان در وی فضائل هند که در کتابت است
آمده و خصوصیات این ولایت و ذکر اهل علم و از عهد دولت اسلامی که دره در خرو و دیرن و ستر و از شنیدن است
و در صبح بنده همین قدر پسند است که بهبوط آدم از بهشت اول بسزمن می بود و و از اینجا ادلا و دشمن منتقل گردید
در طبل و غیره لغت هندی در قرآن آمده است که نیست از بهشت فزون یوستان هند آدم زن از لغت جنت است
گذشت و و شک نیست که نور نبوت بمول خدا صلوات الله علیه بود و بعد در اصلاح بار و احرام اہیات اتفاق
پذیرفته تا آنکه از عبدالعزیز عبدالملک که ظاهر گردید این نیز یکی از فضائل پیچیده هند است و ششم ماقبل است
امانت آدم از اهل هند بهبطام و قیام نور رسول الله مشول و من بهینا سیدین این سیدان بهند من بهبوط الله رسول
گویا هند اصل است و عرب فرع و احدی اند تعالی که این بنده هم هندی نژاد عربی نباشد لیکن بخار حسرتی که هر دم
بقدر دل میخند و نشتر آفسوسه که هر لحظه نوک غم در به خاطر می کشد زوال دولت اهل اسلام این ممالک تغلب بان
وین جنبی است و کیف که بزوالش زوال فضاوت و ذناب خس جہان هند گردیده و بهای غل خارشستیم
متنه و شمول بلیه جیس دیار و انصار او را شتر و بز و باد جنوب و شمال را گرفته نجد یک ملاحظه خواہر احوال قول این
مؤذن بخواب زاندا است و رجاء عود علی البدر منقطع گردیده تا منتظر حق تعالی صیبت امر و زوال این دیار و جهان
این بلاد و امانا بر روزگار جاہلیت و غیره قریب است بیا و بر زم زندان تا به بینی عالمی دیگر بهشت دیگر
ایس دیگر آدمی دیگر فصل چهارم در بیان اصناف مدرکین غیب زبش و این ادراک و گونه است
یکه بقدرت دیگر یا منت نعمت از متیم اول است و آنرا علامات است که در مجلس فکر کرده اند و اسباب وحی
مخصوص بانبیاء علیهم السلام است و وحی را صورتهاست و در ویای سالحه یکے از اجزاء است و کبانت نیز یکے
از خواص نفس انسانی است و از مختصات او است و جمع و الهام شیطانی و از حکم انقطاع کبانت از زمین نبوت
بی دلیل است و آنکه نظر در اجسام شفاف کنند مثل درایا و طاس میاه و قلوب و اکباد و عظام حیوانات
و طرق بخصا و نوری پس به ایشان از قبیل کبان مانند لیکر در رتبه از کاهان منعین بوده اند زیرا که کاهان
در رفع حجاب حس محتاج معانات کتیه و نیست و ایشان معانات آن با خضار مدارک حسیه در نوع واحد میکنند
و همین است حکم اہل زجر و عرافت و تفصیل حقایق احوال ایشان و فتری گران میخوابد و منجمد ادراک غیبی است
آنچه یاد میشود از بعضی ناس تر و مفارقت نقطه و انقباس بنوم از اخبار امور و مشغوف البه و از مقتولین تر و مفارقت
روح تسلیم در کتاب لغایه ذکر کرده اگر نمی راد و غن کجند هر کرده آدمی را در آن چیل روز بدر اند و تین و چون
بخوردن او بدرهند تا آنکه همه گوشت و پوست او برود و جرع و ق و ششون راس بیج باقی نماند بعد او را
روغن بر آزند و به او را خشک سازد و درین وقت از هر چه او را بر پسند از عواقب امور خالصه و عایر همه را

جواب بگوید ایستنی و این یکی از منکیر افعال جادوگران است که عجائب عالم انسانی را از ان فهم میکنند و سخن بزرگوار را با
است که بدان اطلالع بر مغیبات و تصرف در عوالم حاصل میشود و کثرت این ریاضت در اقلیم منحر فجنوب و شمال و شمال
بله و نه بیشتر است و ریاضت متعقود فی ذی است و ازین مقاصد مذمومه عاری و مقصود اصلی ایشان باین ریاضت جمع
سمت و اقبال علی الله تعالی یا لکلیه بغرض حصول اذواق اهل عرفان و توحید است نه اخبار از مغیبات و باین جمع و
تغذیه بزرگ زیاده کرده اند و چون این حالت عاری از ذکر باشد ریاضت شیطان باشد و هر چه از قبیل کرامت از ایشان
صدا میشود بالعرض است نه مقصود بالذات و ایشان غیب افرات و کشف نامند و تصرف را کرامت خوانند و با آنکه
این امر چندان منکر نیست اما ابو اسحق اسفرائینی و ابو محمد بن ابی زید مالکی الحاکم رشتش کرده اند بنا بر التباس معجزه
معجزه و تنگیب تصرف کرده اند میان هر دو تجرد و این یکی است و الحاکم کرامت اولیا را در باب سلف نامت نیست آری در
احکام شرعی بحث نمینموند در حدیث صحیح آمده که فرمود آنحضرت مسلم ان فیکم لخمین من انهم عمرو و صیبر ابراهیم مثل این
واقع شده و تابعین و جمیع اشیاء دیگر صالحین است ابراهیم اتفاق افتاده مگر آنکه اهل تصوف میگویند که وقوع آن در وزن
نبوت قبیل میباشند و مرید را در حضرت مسلم حالتی باقی نمی ماند که الصباح یعنی عن المصباح و بعضی گمان کرده اند که
دلالات نجومی نیز نوعی از مدارک غیبیه است حالانکه در وی از غیب چیزی نیست بلکه ظنون حدسیه و تخمینات یعنی
بر تأثیر نجومیه و حصول فراج از ان برای هوا یا خرید حدس است و ناظر بسبب آن بر تفصیل شخصیات عالم آگاه میشود چنانکه
بطلمیوس گفته و لیکن معجزه از ان معتبر است شرع است و اعتقاد آن کفر و همین است حال خطوط رملیه و فرق میان
آنست که مستند احکام نجاست او ضلع طبیعیه فکلیه است و مستند رمل و ضلع حکمیه اهورا اتفاقیه و گمان کنند که بیشتر
از نبوت قدیمه است و گاهی منسوب بدانیا و گاهی باور ریس نمایند و از حدیث منع این عمل ثابت میشود و تحقیق
که او را ک غیب بوضوح بصناعت نمیشود و راهی بسوی تصرف آن جز خواص بشرا حدی را حاصل نیست و بعضی برای
استخراج غیب قانونی دیگر و را بطور اول ترشیده اند و آنرا حساب انیم خوانند و از وی غالب از مغلوب شناخته
و قانون این غیب در آخر کتاب سیاست منسوب باسطو مسطور است و جمعی گمان میکنند که مطابقت جواب ای سوال
در توافق خطاب دلیل بر مطابقت واقع است حالانکه این صحیح نیست زیرا که غیب با بر صناعتی البته مدرک نیگردد و
کائنات مستقبله تا وقتی که اسباب وقوع آن معلوم نشود و خبر صادقی اثبات آن نکند داخل غیب است معرفت و
محکم نیست و ازین قبیل است اشراط مغری و کبری قیامت و فتره شر و مستقبله تا قیام ساعت و مابعد آن از شر
و نشر که جز با خبر اشیاء نتوان دریافت و آنچه ثابت شده و بصحت رسیده انکارش نمیتوان کرد فصل پنجم در آنکه
اجمال بدو حضرت طیبی است و بدو اقدم و سابق است بر حضرت با ویه اصل عمران است و امصار و مدن مدو او هستند
اهل بدو اقرب اند بسوی خیر و شجاعت نسبت با اهل حضرت و معانیات اهل حضرت برای احکام مفید باس بر ندرت نعمت
است و کونست بدو برای اهل عصیبت می باشد و عصیبت نمی باشد مگر از الحاق منسوب با آنرا آنچه معنی است و نسب
صریح در متوشحین قفر یافته میشود و از عرب هر که در معنی ایشان است و اختلاف انساب بقربت یا حلف یا ولایت یا

میکنند بر قوت جسمیت که از عدد و عدد حاصل می باشد تا آنکه این دعوت و دینیه هم جزو طبیعت تمام نمیشود و هر دولت
حصه دار و از مالک اوطان که بر آن زیاد و نمیکرد و عظم و اتساع نطق و طول آمد و دولت بر مقدار قوت و کثرت قاضیه
با و است و در اوطان کثیره القابل و الحصباء استخکام دولت کمتر می باشد و از طبیعت ملک است قوت و انفراده و عت
و سکون چون این طبیعت در دولت استخکام گیر و دولت رو به هم نهند و چنانکه اشخاص را اعمار طبیعی است همچنین دولت را
هم طبیعی بوده و است اطباء و نمیکردن گمان کرد و اند که عمر طبیعی اشخاص یکصد و هشت سال است و این عمر
در هر جیل بحسب اوقات مختلف میشود گاهی از این مقدار زیاده و گاهی کمتر میگردد و پس از اعمار بعضی اهل قزانات یکصد
سال کامل میشود و عمر بعضی پنجاه یا هشتاد یا هشتاد و یکصد و آنکه قزانات و اعمار این ملت که عبارت از اسلام است
همین شصت تا هشتاد است چنانکه در حدیث آمده و زیاده و نمیشود و بر عمر طبیعی مگر در صورتی زیاده و بر اوضاع غریبه از ملک چنان
در شان نفع عیله السلام واقع شود و در قوم عاد و ثمود اتفاق افتاده و اعمار دولت نیز اگر چه بحسب اوقات مختلف است لیکن در
احوال تجار و از عرسته جیل نمیکند و جیل عبارت از عرکه شش نفر و متوسط است پس این جیل سال شد که آنها بمرد و نشو و نما
است قال تعالی حتی اذا بلغ اشده و بلغ از عرکه شصت و لهذا عمر شخص واحد را عمر جیل گفتم پس در مدت شصت جیل دولت کینه
و پیر میشود و از اینجا است که سبب جیل اربع نفر من میگردد و عمر این اجمال ثلثه یکصد و هشت سال است و تجار و نمیکند
از این مدت مگر آنکه عارض شود و اگر کدام عارض دیگر مثل فقدان مطالب هر م حاصل شده اما مطالب و حاضر نیست اگر
غالب یا دید مداخله نیابد فاذا جاء اهلهم لایستأخرون ساعة و لایستقدرون پس این عمر برای دولت بمشابه عمر شخص است که
تاسع قوف در ترازید است بعد از من و جرح میگردد و لهذا مشهور در زبان مردم آنست که عمر دولت همین یکصد سال
است گویم حکومت نصاری را در پند از ابتدا قوت عمل قریب شصت سال گذشته و نصارت آن بحد فایت رسیده و باقی از
عمر همین جیل سال است و هجرت است بعد از سال آغاز صد سیزدهم باشد و اول صدر را و تغییر عالم و احوال از حیث
عظیم است تا بر سر صد آینده چه واقع شود و الله اعلم **فصل ششم** در آنکه طرف قوت دولت را افزون میکنند و زیاده
بمصول ملک طرف تناسل مملد و عومیت می افزاید و از آن کثرت حصصات موالی و صنایع میشود و عدد و قوت بیشتر میگردد
و همیشه دولت انتقال میکنند در اطوار مختلفه و حالات متجدده این پنج طور است اول ظفر بغیه و غلبه افغ و صنایع و استیلا
بر ملک انتزاع آن از دست دولت سالفه دوم استبداد بر قوم خود و انفراد بمملکت گنج ایشان از نظر اول بنابر مملکت
و شراکت سوم فراغ و دعوت برای تحصیل ثمرات ملک تحصیل مال تخلیه آثار و بعد صیبت چهارم قنوج و مسالمة تقلید
ما فیة و اقتفاء طرق شان با حسن مناجیح پنجم اسراف و تبذیر و درین طور در دولت طبیعت هم حاصل مرض مزمن
مستولی میگردد و نوبت بانقراض میرسد و آثار دولت بمقدار قوت اصل آدمی باشد و مثل اعراض و لایم و عطا یا
دول و جوایز و صلوات ابن خلدون گفته و خل یعنی این بطول مدینه دلی حاضر ملک هستند و هو السلطان محمد شاه
اکثر ناگان بحدیث عن و له ما عیب انبند و یاتی من احواله بما یستغربه السامعون انتهى و استظهار صاحب ملت بر قوم
و اهل عصمیت خود بموالی و اهل اصطفا است و اهل اصطفا در دول متفاوت اند در التمام بصاحب ملت تفاوت

و مدد داشت نمود که ای خیر سلطان و مقتدر و بزرگ و جبار و حاکم و پادشاه و در اکثر احوال لایق است
 منصف را - ضعف است لیکن تغلب بر سلطان مشارکت در لقب خاص بلکه نمیدارند و ملک منصف طبیعی است برای انسان
 و از آن حد غالباً مغرور و منصف ملک است سیاست یکی از قوانین خلافت و امامت است این قانون اگر از عقل و اکابر
 بعبارت دولت است سیاست عقیده است و اگر از جانب است بشایع سیاست و مینه است و نفع آن در دنیا و آخرت هر دو است
 چه متعمد و خلیفه و چه غیر منصف است که عبث و باطل است و غایت اذیت و فتنه بلکه متعمد بر آن بین منصفی بسعادت و آخرت
 است قال تعالی انما خلقناکم عبثاً و شرا لکم عیناً حال جمیع احوال عباد است از عبادت معامله و اصلاح ملکات
 است و در حکم این منصب شروط مختلف است زیرا که حقیقت این منصب بت صاحب شریعت است در حفظ دین سیاست دنیا
 و نام این باب خلافت و امامت است و هر که بر آن قیام میکند او را خلیفه می نامند و باطلاق یا خلیفه بر رسول الله و در
 بخلیفه الله اختلاف است بعضی بآن رسیده اند و بعضی از آن اقتباس از خلافت عامه آدمین میکنند لقوله تعالی انی
 فی الارض خلیفه و قوله جعلکم خلافت الاثر چه از آن منع کنند و گویند معنی آیت نه این است و ابو بکر صدیق را چون
 گفتند منع فرمود و گفت من خلیفه رسولم نه خلیفه خدا و منصب امام شرعاً واجب است باجماع صحابه و تابعین و قول
 ابو جوب و عقلاً فاسد است و معتزله و بعضی خوارج بعد از وجوب و شرعاً عقلاً گرفته اند گویند واجب مضافاً احکام
 شرع است چون است بر آن توأطی کند و نقاد احکام الهی نماید حاجت امام نیست و مذکور ایشان مجموع است باجماع سلف
 و چون این منصب واجب است باجماع از فرد کفایه باشد و جامع بود و بسوی اختیار اهل عمر و صل و طلب و برایشان
 ترجیح گردد و طاعت امام بر جمیع خلق واجب باشد لقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و شرط
 این منصب چهار چیز است علم و عدالت و کفایت و سلامت و حواس اعراض و شرط پنجم نسب قرشی است باجماع صحابه
 یوم سقیفه و با عادت و درین باب مثل لایزال غلامی قریشی باقی بنهم نشان و لیک چون امر قریش منصف
 شد و عصیت ایشان متلاشی گردید و ترف و نهم و دولت ایشان را بر باد داد و از حمل خلافت عاجز آمدند و اجماع
 برایشان غالب گردید و محل عقد بدست ایشان افتاد و ازینجا بر بسیاری از محققان استنباط افتاد و بنفقه اکثر
 قریشیت رفتند و تعویل بر غلامی که در مثل قوله سلم سمعوا و اطیعوا و ان لی علیکم عهد حبشیه با آنکه حجت بر آن قائم
 نمیشود زیرا که امثال این احادیث خارج مخیر تمثیل و فرس است برای مبالغه و رایج است سمع و طاعت و از قاضی
 نفی این است شرط است قاضی ابو بکر باقلانی و راجع مذنب جمهور است و مذابب شیعه در حکم امامت معروف است
 که بتفصیل نفس جلی یک برای دیگری گویند و غلات ایشان اوله شیعه را این سخن برکنده اند و کفی السد المؤمنین
 القتال و در شیخ و دیانات و هر امر که بر آن جمهور را قهر و حمل کنند لابد است از عصیت چه انما مطالبه خبر با و است
 هم نمیدهد پس عصیت امری ضروری است برای ملت و در حدیث صحیح آمده ما نعت الله فی منته من قومه
 و آنکه در احادیث و دیگر مذم عصیت و مذابب بسوی اطراح و ترک او آمده و چنانکه فرمود ان الله ذابب عنکم عبیه
 البالیة و فخرنا بالآباء و انتم بنو آدم و آدم من تراب قال تعالی ان الکریم عند الله و اتقاکم پس مراد بر آن عصیت

بر باطل است چنانکه در جاهلیت بود و چون در امر حق بود و بر کافران اقتات امر خدا پس کفر آن مطلوب است تا اگر این هم باطل
 شود و جهل شرع باطل گردد زیرا که قوام آن جز بر عصیبت تمام نمیشود و زمانه خلافت حقیقه تا فلاح حسن بن علی از خلافت بود
 و چون معاویه مالک امر شد خلافت بملک منتقل گردید این خلل در گفته و لما وقعت الفتنة من علی معاویه و بنی مقله
 العصیبت کان طریقهم فیما اتفق الاجتهاد و لم یکونوا فی محاربتهم لغرض من یوی اولایثار باطل و الاستشعار حقه کما فی ترمذ
 نسیم و تاریخ الیه ملحق و اما اختلاف اجتهاد هم فی الحق و سقته کما حد نظر صاحب اجتهاد فی الحق فاقتلوا علیه انکان لم یصیب
 عدلیا فلم یکن معاویه قائما فیها بقصد الباطل لئلا یقتصد الحق و خطا و لکل کانونی مقاصد هم علی حق انتهی و در عبادیه
 با عصیبت عربیانی ماند هم خلافت مجازی هم باقی بود چون رسم خلافت رفت در پی او عصیبت عرب هم برفت و جلیل ایشان
 فانی و احوال ایشان منلا شئی گردید و ملک تحت باقی ماند و معنی بیعت آنست که مباح سعادته امیر کند و تسلیم نظر در کار
 و کار و بار مسلمانان و منازعت نکنند و او را در چیزیه از تکالیف او در منقطع و مکروه و مبین مراد بیعت لیلته العقبه و بیعت
 شجره و بیعت خلفاء است منتهی الا ایمان یعنی استخلاف با خلفاء بر عهد لایزال امام مالک چون بیعت بسقوط میباید اگر داد
 محنت بسیار برداشت و بیعت این عهد تحت ملوک کسروی است از تقبیل ارض یا دیدار جل یا ذیل و اطلاق بیعت
 بران از تقبیل مجاز است و درین بیعت مستغنی شدند از مضافه ایدی که در حقیقت بیعت مسنون همان است و اصل بیعت
 عهد از ابو بکر صدیق است که بمحض صحابه عمر را غلیفه نمود کرد و عمر خلافت را در مشورتی گذشت و رای همگنان بر عثمان
 شد و بر حجت این عهد اتفاق کردند و اجماع حجت است بعده عهد ولایت به پدر یا پسر آمد و بادی آن معاویه شد و درین
 ولایت وی عدول کرد از فاضل بمفضول بنا بر حرص بر اتفاق و اجتماع اهلوائی امید که بر سر سلطان قوم خود رضا بغیر نماند
 و هم عصبانیه قریش اهل الملته اجمع و اصل مراد ولایت عهد نظر بمصلح عباد است و اگر مقصود بمحفظ تراث برایشان است
 پس برای امری شرعی و مقصدی دینی نیست و آنکه شیعه عهد ولایت را از آنحضرت معلوم برای علی بن ابی طالب ثبات میکنند
 غیر صحیح است احدی از ائمه نقل روایت آن نکرده و اما حروث بقصد در اسلام میان صحابه و تابعین پس نایتم در آن
 همگنان مدفوع است و غایت آن خلافت اجتهادی در سبایل بیعتیست و نه احکامه و خروج حسین بر نبرد و خروج
 ابی بکر بر عهد الملک زنده غلط در امر دنیوی بود و ضرر بایشان نمیکند و در حکم شرعی هیچ یک غلط نکرده ابن خلدون گفته
 و قد غلط القاضي ابو بکر بن العزلی المالکی فی هذا فقال فی کتابه الذی سماه بالعوام و القوام اسم باعنا ان الحسن قبل
 بشرع جده و هو غلط حملته علیه الغفلة عن اشتراط الامام العادل حسن العدل من الحسین فی زمانه فی الامت و عدل استه
 فی قتال اهل الاراء الی قوله و اما یرید فی حق خطاه فسقته انتهی و اما خط و دینی خلافت و لقب امیر المؤمنین بود آن از رسالت
 خلافت و محدث آن از عهد خلفاء و مراتب ملک و سلطان و القاب آن و وزارت و حجاب و وکالت و دیوان اعمال
 و جبایات و دیوان رسائل و کتابت و شرطت و قیادت اساطیل تفاوت مراتب سیف و قلم در ذول و ثرات
 ملک سلطان مثل نشر ابویه و روایات و قرع بطول و فسخ البواق و قرون و جزآن و اتخاذ سریر و منبر و تخت و کرسی
 و سکه و خاتم و طراز و فاطیط و سیاح و فازات و مقصوره و ملو و دعا و خطبه و نداء هم در ترتیب حروث تقسیم

و تسمیه سارکرمینه و مسعود و ساقه و جزآن و ضرب بصفان و بنابر و دم و مسامله لبهام و حفر خادق و اسباب ثبات
 و کثرت جبایات و ضرب کمیس و مضرت تجارت سلطان برای رها یا و فساد آن برای حیایه و بپودن ثروت سلطان
 و جواشی و در وسط دولت و نقصان جبایه نقض عطا سلطان و ایدان ظلم بخواب عمران و مجمع محارب رذل و عظم او
 غنیمت و دولت و انقسام یک دولت بدو دولت یا زیاده و عدم تلفاع هر دم از دولت بعد نزول و کیفیت طروق
 صل در رذل و تجدد و مدث دولت و استیلا در دولت سجده برد دولت مستقر و بمطاولت نه بمنابرزت و وفور
 عمران در آخر دولت و وقوع کثرت موتان و مجاعات در آن و ضرورت سیاست برای عمران تسهیل انتظام امر او
 و ابتداء دولت و اعم و کلام برطلام و مومن احوال با مصار و بلدان و سائر عمران و معوب ملک مسوی سرول امصار
 و عظمت عمران از تلفاع هیاه کل بلکه کثیر و عدم استقلال دولت و احده مصار هیاه کل عظیمه و امور و اجب لمراعات در
 اوضاع مدن و احوال مساجد و بیوت تنظیم عالم و قلت مدح امصار در افریقیه و مغرب قلت بانی و مصالح دولت
 اسلامی نسبت بقدرت ماقبل از دولت و سرعت حارب بانی مخطفه عرب مبایدی خراب امصار و تفاضل امصار
 و مدن و کثرت رقه و اتفاق اسواق باعتبار کثرت و قلت عمران و اسعار مدن و مسجور اهل باده از سکونت مصر
 بسیار آمد و احتمالات احوال اقطاع در رقه و فقر متثل امصار و مآل عقار و مصالح در مصر و حال مواید و مستغلات آن
 و حاجات متولین اهل امصار بجاه و مدافعه و لودن حضارت در امصار و قبل و ول در سوخ و اوقاتصال دولت و یونان
 حضارت نایت عمران و نهایت ثمرت ایدان او و فساد وی و خراب کراسی ملک بخواب و ملت و انتفاض او و اختصار
 بعض امصار بعض صنایع و دن بعض و وجود و عصبیت در امصار و تعلب بعض بر بعض و بپودن لغاب اهل امصار
 مساکن است با جیل عالیه بیتان و حقیقت ررق و کسب معاش و حوضه صنایع و احوال عارضه او و اوصاف مذکور
 وی و نبودن خدسار معاش طبیعی و همچنین استغفار اموال از دفاق و کموز و افاده جاه برای بلل و حصول سعادت
 و کسب مالیه احوال برای اهل خصوص و تملق و لودن این خلق از اسباب سعادت و عدم ثروت اهل قنار و قناره
 تدریس امامت در امور دین و خطابت و اذان و غالب احوال و لودن فلاحیت معاش شش متغیر و اهل عافیت و ایدان
 و مذاهب اصناف تجارت و اصناف محترفن تجارت و معنیین از آن و نزول خلق تجار از خلق اشراف و ملوک و نقل
 سلخ تجارت و احکام و مضرت زهر اسعار محترفن و آهلیج صنایع معلوم و کمال آن کمال کثرت عمران حصری و رزق
 صنایع امصار بر سوخ و طول آن در حضارت و کثرت صنایع بکثرت طالبان و خلقتن ثقلت ایتان انتقام صناعت
 بمقاربت امصار بخواب و ابداعیت عرب از صنایع و قلت و جدران ملکه صناعت بعد حصول ملکه در یک صنعت و نقصان
 صنایع بصفت فلاحیت و بناد حیاکت و میاط و صنعت تولید و طلب احتیاج وی و در حوضه و امصار نه در بپودن و
 و خط و کتابت و در وقت و غنا پس قس میل این همه با بر این عقلیه و بعضی از عقلیه در تاریخ ابن خلدون مذکور است این
 کتاب مبین ذکر این مهم امور نیست چه محل می کتب تاریخ است و مقصد و مادی بخاضط اطراف و منسارت با کثافت احوال عالم
 است فصل تعلیم در آنکه علم و تعلیم طبیعی است در آن بشری و این تعلیم علم مجمله صنایع است و کثرت علوم

بکثرت عمران عظیم حضرت باشد و علوم و اقعه و علم این عهد و اوان بسیار است تا آنکه ملاکاتب حلبی در کشف الفنون
عمرانی الکشف الفنون تفریح بنیم بعد کلام برده و موضوع و غایت و غرض و ارباب نام کتب مولف در آن نام الفنون
با و نبات شان ذکر کرده و جمله ازان در تاریخ این خلون نیز مذکور است و از علوم و فنیه علوم تفسیر قرآن کلام مجید و علم
حدیث شریف و علم فقه و فرائض و اصول اینها است و از شمول این علوم است جدول و خلاصیات و کلام و تفسیر و علم تعبیر
در ثواب و اما علوم عقلی پس سایر علوم از اصناف و دست مثل علم عد و هندسه و هیت و منطق و طبیعیات و علم طب و فلاحت
و البیات و بحر و طبقات و اسرار و وقت طبع حانی و علم کیمیا و جبران و ابن خلون یک کشف حقائق این علوم پر در خسته
و معمول مستفید در بیان آن و در ابطال فلسفه و فساد تحلیلین و در ابطال صناعت نجوم و صنعت مدارک و فساد فایده
آنها و کارش و علم کیمیا و استحاله و جود او و نشو و فساد از احتمال می منعقد ساخته و گفته که کثرت تالیف در علوم عالیه از
تحصیل است و کثرت اختصارات مولف در علوم محل تعلیم بعد و وجه مولف تعلیم علوم و طریق افاده آن بیان کرده و گفته
که در علوم البیة نظار و دست و گنجایش تفریح مسایل نیست و در طرق تعلیم و لدان بندها مضایقه اسلامیهاست
و شدت تعلیمین حضرت میرساند بآنها و در علت در طلب علوم و تقاضا شیعه در تعلیم کمال می افزاید و جمله ایشان را علم
بشارت از سیاست و ادب و اکثر جمله علوم و در اسلام عمر اند و علوم عربی اچهار رکن است لغت و نحو و بیان و ادب و
معرفتش ضروری است و ازل تشریفات چه نافه جمله احکام شرعیة همین کتاب است و این هر دو بلفظ عرب اند
و فقه و روایت و اوزامیه و تابعین هم عرب ند و شرح مشکلات قرآن و حدیث در لغت ایشان مختصر است پس اگر بدست
از معرفت علوم متعلقه باین زبان برای مزید علم تشریفات و تفاوت در تالیفات تفاوت مراتبی در توفیه بمقتضی کلام
باشد فائز او هم و مقدم از آنها علم نحو است بعد لغت و در هر یک از این ارکان اربعه کتب مستفید تالیف یافته و
لغت بلکه صنایع است و لغت عربین عهد الفتح مستعمل مخایر لغت مغرب و حمیر است و همچنین در کتب اهل حضرت و اهل لغت
قائم بنفسها است و مخایر لغت غیر ایشان است و بلکه این زبان غیر صناعت عربیت است و مستفیدات از آن را تعلیم
و ذوق که مصطلح ال بیان است غالباً مستعین عمر را حاصل میشود و اهل مصادر علمی الاطلاق در تحصیل این ملکه تسلیمند که
تعلیم مستفاد میشود و فایز او و بعد از آن زبان عربی است و از حصول او عمر و اصعب و دشوار تر است و کلام
منقسم است بدو فن یکی نظم و دیگر نثر و حصولی جاده و درین هر دو معیار برای اقل ناس می باشد و صناعت شعر و وجه تعلیم او
حصولی این ملکه بکثرت حفظ و جود است و بجز در محضر طایفه و این نظم و نثر صنعت حفظ است در معانی نیست و اهل عرب
از احتمال شعر ترفیع جویند و شعر گوئی در عربی در از آینه کلام بسیار بود و درین عهد اقل قلیل نیست بلکه مجید و اهل عرب
الوجود و اما ما است و الله تعالی در تعلیم بنده یکی نیز غلام علی آزاد بلگرامی بود که درین صناعت بدیع پیدا داشت بعد از آنکه
کسی بعشر عشره وی بر سیده اگر چه نثر از قبیل بعد و نال یا بر کات عموال میرساند و الله اعلم بابی این زبان
حدیث و قدیم عالم و تاریخ بعضی انبیا و ملوک هم بود که ارم عرب و ذکر تواریخ و بیان عمر و دنیا و مدت مامی و مالی از آن در تاریخ
بر قایم سادس بر ملک فتوح اسلام و طایفه از جواهرات انام و اقسام اهل علم و دنیا و تعلیم تفریق اسلامیة اول شده که در

[illegible]

[illegible]

و سارده و ارمیوط و کهر و چهارصد و هشتاد و پنج سال پیش از مسیح علیه السلام است لیکن صحیح اول اسیر یوحنا دی از اول
 یوسف است بعد موسی مانی اسیر است روز در تبعید اقامت کرده و بزنجیر آمد و بخت و بخت سال ایشان مادم و وفات یافت
 و کفر فارس بر کعبه ده سالگی مدغون شد شمویل ولادت وی و در قریه شیلو که بر باب القدس است اتفاق افتاد و
 بیع یوز یازده سال میر کابری اسیر و بل کرد و میاں بوتیخ و او ملوک بسیار در بابلان گدشتند و او آخر حکام این گد
 است از وفات موسی تا وی چهارصد و هشتاد و پنج سال بود و عمر او پنجاه و دو سال بود و او علیه السلام وی از
 اولاد یعقوب است ستمی است در حیران مقام و هشت و نیمی ساله بود که بقدر آمد و در شام فتوحات کثیره کرد و فلسطین و کان
 ماب حلب و صین و بلاد ارمین غیر ملک و تخت تصرف نمود و ولادتش از بیوط آدم در سن چهار هزار و سیصد و سی سال است
 و از وفات موسی بعد از انقضای پنج سال انتقال فرمود و در تقویم التواریخ گفته اند که مرایا است ملک فارس سال لا در شام و
 و طبری گفته اند که موسی بود و سن او چهار و یکصد و یک سال بود و او و بقا در سال ننگی کرد و سلیمان بن داود
 سیبها اسلام و ولادت از بیوط آدم بعد از چهار هزار و سیصد و یک سال است خلاصت او در سن چهار هزار و چهار
 صد و سی سال و از ده سالگی و پنجاه از حکمت ملک می از نانی شد و یکی را حق تعالی مثل آن داده چنانکه منصوص قرآن مجید
 است ابتدا عمارت بیت المقدس بعد از هجده صد و سی و نه از وفات موسی و چهار هزار و چهارصد و سی هفت است
 بیوط آدم است در سال یازدهم از ملک و در هفت سال از بنار او فارغ گردیده از قاعش سی دراع و ملوک شش
 دراع در سر است دراع بود و خارج از سر می شد در طول عمر من بخشد دراع ساخت و سال است پنجم از ملک و ایان
 ملقب شد که من است عمر شش پنجاه و دو سال شد و مدت ملک در چهل سال است و در او احرست جنس سیدیم و خست از
 وفات موسی بعد از چهار هزار و چهارصد و سی و نه سال از بیوط آدم در هشتاد و سی سال است و ایان که از وفات او و خلاف سلیمان
 که کوشد خلاف هر دو کتاب است و در آن هر دو این است که وفات او علیه السلام در هشتاد و سی و نه سال است و خلاف سلیمان که کوشد
 و چون این اختلاف است که در حدیث یسحاق بعضی رسیده که او تعالی آدم را هزار سال و او را صد سال کمال کرد و باید
 حساب آن او و وفات او و هفتاد و سی سال شد و متوان گفت که این خلاف در وفات او و هفتاد و سی سال است
 زیرا که سلیمان بعد از چهل سال خلافت کرد پس اگر خلافت تنها در وفات او و کنند در وفات او و یکی از آن ملک
 وی ده سال شود و بعد سلیمان ملک در سن هجده و مانند قریب پانزده کس با دساده شدند در مدت دوم و سیصد و یک
 سال تقریباً و آخر ایشان خریا است وی مردی صالح بود و در دست سالگی ملک شد و بخت و نه سال مکران کرد و گویند عمر
 او پس از بزرگ سارده سال تمام شده بود و او تعالی این پانزده سال در عمر او پیروز و پیروز و او بدان خبر او بدید
 و ده و نه ساله است و نه ساله از وفات موسی بر طبقه کیانیان ظهور این طبقه که اول او کیقباد است و در سی
 چهار هزار و سیصد و سی سال است از بیوط آدم علیه السلام و ایشان ملوک فرس اند و هم ملوک لاری فی قدیم
 الرمان و دو هم و تر و بهیم لایما که هم می ملک شیم و این چهار طبقه است طبقه اولی را فیشتاد و نه خواست زیرا که لقب هر دو
 از ایشان فشتاد بود و معنی این لفظ اول سیره العدل است و شمار این طبقه به نه نفر میرسد و هم او پنج و طبری و

و بهر سبب مولی القیاس بقال لاله یاک و مناجا عشر آفات فاما عرب فیل الفتحاک و ابرج و عراق و هند و قبا و در دست می بود
و ششم و طوچ افندیج منوجید و فراسیاب زد و کرکشاف و این طبقه قدیم است و از هر ملک حروب اینان چیزها
نقل کرده اند که مثل آنرا باور نمیدارد و طبقه ثانیه را کیانی لقب است و درین طبقه اندکی قبا و کیکاوس و کینسر و لهر است و کی
بشتیاست و زراشت و بهر صاحب کتاب المجوس اسفندیار و ازوشیهر بن دوی مالک قایلیم سبعة شد و دارا و پسر او
و ارشانی و جنگ سکنه یا و معروف است ازوشیهر را و عربانی که کوشش است و قیل کیش و بعضی گفته کورش مرد دیگر است که ذکر است
و کرتابیا علیه السلام آمده یعنی بهر تفسیر بهر عربی است و طبقه ثالثه را اشغانیه خوانند و اشک سا ب و ویرن و
جو زرد و نومی بر فروردان و خسر و بلاش و اردوان ثانی ازین طبقه هستند سا ب و راجل چند سال گذشته بود که مسیح متولد شد
و طبقه رابعه را کاسر گویند و درین طبقه اند ازوشیهر بن بابک جمیع کاسره از اولاد او هستند و میان قیام و هجرت نبوی
ست چهارصد و شصت و دو سال بود و سا ب و دانی زندیق که دعوی نبوت کرد و هر فروردی اول مهرام ثانی و چهارم ثالث و هر فروردی
و سا ب و دین هر فروردی سوم و سا ب و دوم و مهرام چهارم و او را کران شاه نام میخوانند و زید و اول و زید و ثانی و هر فروردی
نیز فروردیام و قحط عظیم واقع شده و هفت سال کشیده و بلاش و قبا و اوشیهر بن پیشش هر فروردی و هر جمعی پر و زیور است و
ازوشیهر و شهر باز و دهان خوشند و از زنی دختر چتریز که سکر بن هر و فروردین خندان فرخ زاد خسر نبرد و درین شهر با و ملک
او نسبت بملک با و او چو خواب خیال بود و در عهد عثمان رضی الله عنه قتل رسید و آخر ملک فارس بود و ملک ایشان باسلام
زوال می یافت تا با لاله با و و این ترتیب ملک را از شهنش تا زید و جرجان و کتابی را لام ابن اسکویه کتاب ابو عیسی است احوال
و قانع دول ایشان شد و ملک غده و غده و زیار و خضر باخبار البشیر که کور است بخت فصل بتار ملک از بسط و او در سنه
چهار هزار و هشت صد و چهل یک است بعد از بعد و پنجاه و دو سال از وفات موسی علیه السلام ابو الفدا اسمعیل گفته بخین و
موسی اختلاف کرده اند و مدت ما بین فات موسی و ابتداء ملک بخت نفر ابو عیسی و غیره اهل تحقیق از موسیین گفته اند که
این هر دو نهصد و هفتاد و هشت سال است و دو صد و چهل و هشت و در ابو حشر و کوشیار و غیره از کبار بنحین و زنجیات خود
مقتصد است سال ضبط کرده اند و درین تقدیر از مختار ابو عیسی و صد و چهل و نه سال کم میشود و برین کمی مقدار مدت ما بین طوفان
و هجرت نیز قطعاً ناقص میشود و لهذا در زنج مامونی و غیره میان طوفان و هجرت سه هزار و هفتصد و شصت و پنج سال گفته و
بعضی سیف قصات بنی اسرائیل و ولایات شان است ما بین فات موسی و ملک بخت نفر نهصد و پنجاه و دو سال است و از
بخت نفر تا هجرت اختلاف نیست بطیلموس آنرا در محطی ثابت کرده و این نقص از ساقط کردن بحد کسرت مذکور شده پیدا شد
و لهذا در مختار ابتداء ملک بخت نفر را بعد از بعد و هفتاد و نه از وفات موسی گفته و وی سپه سالار لهر اسف بود و عراق و اهل
و روم و در زیار بنیت المقدس گفته و میامیری از امر لهر اسف فارسی است که کثیر و سلطنت خود بوی سپهر و ابتداء
ملک بعد چهار هزار و هشت صد و چهل و هفت سال از بسط آدم است ابنتی ابو الفدا گفته موسی اختلاف کرده اند و در آنکه
پادشاه مستقل مغرب بود و یا نائب فرس امج تر و اکثر است که نائب لهر اسف بود و فتح بلاد بینبایات او کرده و بر عرب غرغرا نمود
و درین سبب بن عبداللہ جلالتی آنحضرت صلوات الله علیه و آله را در ازاد و کینسر و مذکور است بخت نبیت المقدس

در دست نخت امر بعد از آنکه در شصت و هفت سال از یسوع آدم است در تقویم التواریخ یکسال زیاده گفته و در سنه چهار
هزار و هشتصد و هشتاد و هشت است پس هر سی و هشت نام گشت است و دیگر که گویست است و این حجابیت المقدس است دست
نخت نضر بعد از لایت بست سال و هشت تقریباً در این سال بعد از نو و دوم بود اوقات نحوی علیه السلام و چهار صد و بیست و شش
بر عمارت او گذشتند و بعد از آنکه در سال حجابیت المقدس در این سال بعد از نو و دوم بود اوقات نحوی علیه السلام و چهار صد و بیست و شش
کیرتس با کورس است مقبل بعد از این میل از هر چهل سال که در این سال بعد از نو و دوم بود اوقات نحوی علیه السلام و چهار صد و بیست و شش
تاریخ القدس بهر حال تعمیر بیت المقدس در دست می بعد چهار صد و هشتصد و هشت سال از یسوع آدم بود و بعد از این سال
در دست ظاهر شد و گشت است و بعد از آنکه در این سال بعد از نو و دوم بود اوقات نحوی علیه السلام و چهار صد و بیست و شش
وی ملک بهر حال و دولت ایشان شد و هر چه که مازموج کرد و این حجابیت المقدس در تقویم التواریخ بعد از چهار صد و بیست و شش
سال از یسوع آدم و مطابق تاریخ القدس در سال بعد از این است از ان و در بی اسرائیل تحت حکم فرس درآمد و تحت ایشان
گردیدند مدت این حجابیت و این نامی است بعد از بست و یکسال است از ان بحریب دست سطوس است و از انو الفد گفته و علی القدس
است و شش سال از این الفد است بعد از بست و یکسال است از ان بحریب دست سطوس است و از انو الفد گفته و علی القدس
و شش ساله و احدی عشره سنه مضت لا ابتداء ملک محبت نصرانی حسن بن محمد هملی در کتاب المسالک الممالک معروف است
که بعد از تحریب ندرک نایک جوج عمارت کرد و بعضی ملوک و موبدان با سخنان خود با ملایان نام نهادند و معنای تالریث هم نامند
تا آنکه ملایان با در قسطنطین بختی جوب ملیس سیج انجا رسیدند و کینه بر قبر روم علیه بنا کرد و یک کل قدس خراب گردید و باقی
نامد برین حال تا آنکه عربن خطاب می السعنه قدم آورد و فتح قسطنطین کرد و آنجا مسجدی ساخت این مسجد از انو الفد است
موجود بود وی این مسجد را هم کرده بر اساس قدیم سجده ساخته و منوره درون او است ابو الفدا گوید علامه مذکور ان
بیکل بیت المقدس عمر و مسلمان بقی عامر احتی خیره بخت نصر و بخت التوریک اول تم عمره کورس می عمارت استانیه و بقی عامر
حتی قسطنطین التوریک شالی ثم تراص للعارة قیلا قیلا و بقی عامر حسی خیره بختانی ام قسطنطین هو التوریک شالی ثم عمره
عربن الخطاط هو عمارت الواعده ثم خرف ملک عمره الولید بن الملک حسی عمارت انجا ساخته و هو علی ذکال لی یوینا ادا استی
طهوه بله و لصان در تقویم التواریخ گفته طهوه وی از یسوع آدم علیه السلام بعد از بیست و هشت سال از یسوع آدم علیه السلام
سال است طهوه مانی نقاش در سه چهره در هشت صد و بیست و یک سال از یسوع آدم است در تقویم التواریخ و دعوی جوت کرد و
کثیرا با او شده و ایت از انو الفد نامند بلا در روم و غیره تحت فرمان خود و است انطباه و اصحاب کجیست از حواب بعد
شش هزار و بیست و شش سال از یسوع آدم است طهوه مانی در یک مجوسی در سنه شش هزار و یکصد و بیست و شش سال از یسوع آدم علیه السلام
است گویم وی در ایام قبا و ظاهر شد و دعوی جوت کرد و مردم را بتسادی و در اموال و استراک در بنا حکم کرد و قبا
و این طریق درآمد اسکندر بن فیلس میرش یکی از ملوک یونان است وی بعد از بیست و هشت سال از یسوع آدم علیه السلام
سال از یسوع آدم علیه السلام پیدا شد و بعد از این سال از انو الفد است و در سنه شش هزار و یکصد و بیست و شش سال از یسوع آدم علیه السلام
اسکندر رعیع ملک یونان و روم بعضی نفرین و تبت و باد را فارسیه قتال کرد و بر ملک فرس مسولی گشت و ملک

بنام و میر باج و ما خرج شد ساخت و میخواست که حاکم آنجا سکندروا و القریه است که در استان اوز و قرآن خریف نکر است
 نه این سکندرتانی و وی ملک یکم است در سن نهم بر او علیه السلام بود قبل از آنکه درین قریه و بر که بانی شد اسکندر و وی را
 گمان کرده وی غلط نموده و نام اصلی او صاحب این است این خبر گفته وی از حمیه بود و تحقیق مرام درین کلام در تفسیر
 جزیه استقصا نموده ایم و باجمعه غلبان همگردد وی بر نادر سنه چهارم و صد و هشتاد و دو و یوه از هر طوطی و دوات در سنه شصت و
 یوشم این مثنی وی از سبطه نیامین است جز عیسی وی هیچ بنی مشهور ندارد گشته بعثت او در حد و سنه ثمانیه و خمس
 از وفات موسی بن موسی ایل مثنی قبایله موصول بوده و کان من شانده ناخبر اند که بی کتاب لغزیز زکریا و یحیی علیهما السلام زکریا از
 اولاد سلیمان است و کان بنیاد که در انده تعالی فی کتابه کار دروگری میگردد و کفالت میام عیسی بنمرد و یحیی پس در است بعدی
 پنجاه و پنج مدینه شتاد چهار سال از سبط آدم مقبول شد و کلان بود از عیسی شش ماه پس تاریخ تولد مسیح نیز همین سال است یحیی
 در سن هفده و سن نهم بنی اسرائیل در بروج شد زکریا را ششم بریم که در وی گزیده در زنی کلان در پیش شد و درخت را برید
 زکریا و دوباره شد یکصد سال عمر یافت عیسی بن مریم ولادت او بعدی است صد و سه سال از اسکندر است قتل یحیی قبل
 از رفع کوبه سال شد و نصاری یحیی او حنا نامند و قفنه ولادت عیسی مخصوص قرآن است و وی روح و کلمه و عید خدایت و
 مرسل است اینجیل است مریم عیسی اول بعد از و بعد از و از ده سال شام آدم و در قرینه ناصره تولد کرد و به اسمیت انصاری
 چون عیسی در بیجانی ساله شد او را وحی آمدن گرفت و جمیع حواریین و از ده کس بود و در بعضی گفته اند که ولادت مسیح روز
 پنجشنبه است و سوم مارچ مطابق سال چهارم هزار هفتصد و ناز تاریخ جولیان و چهار سال ضمه و در نو قبل از تاریخ عیسو
 موافق است سی و دوم از سال است صد و هشتاد و سه مطابق هفتصد و چهل و ناز تاریخ رومی و موافق با نوزدهم نیسان سال است هزار و
 هفتصد و پنجاه و شش پیوستی بعد چهارم از سال از سبط آدم است الاصح هو الاول و در جمیع موم اپریل سنه سی و سه عیسوی در م
 نصاری مصلوب شد و نزول اسلام دفع وی علیه السلام در سنه پنجاه و شش صد و هفتاد از سبط آدم است موصوع و در تاریخ اندک
 هر یک که از ولادت و وفات او بعد ازین بدو سال گفته و این تاثیر در کامل نوشته که اهل علم اختلاف کرده اند در موت او قبل دفع
 او بعضی گفته اند مرنوع شد و فرد و بعضی گفته اند بلکه برای سه ساعت فانیات یافت و بعضی هفت ساعت گفته باز او تعالی و وی را
 زنده ساخت قائل این عمل تاویل کرده است آیه کریمه فی التوفیک الخ را انتهی گویم صحیح رفع است نه موت و وی در آخر زمان
 آسمان بینیانزل کند و ترجع نماید و بناید و میر و چنانکه احادیث صحیح و ارد و در اکثر کلاس ساعت بدان شاهد است و مدت بیان دفع
 او مولود بی محلم هفتصد و چهل و پنج سال است تقریباً و نزد دفع سی و سال بود بعد نزول چهل سالگی کند پس جمیع عمر او با این حساب
 بقصد و سه سال میشود و این دفع بعدی است صد و سی و شش سال از غلبه اسکندر بر و از است و نصاری که خود را است و عیسی
 اسلام گویند بر شتاد و در فرق متفرق شده اند و محله آنهاست فرقه کبار اندک و کانیه و سبطویه و یعقوبیه فرقه اولی قائل تکلیف است
 و سه صد و سیزده نفر از بطارقه مجهر قسطنطنیه بران اتفاق کرده اند و گویند وی مصلوب مدفون شده بعد سه روز با آسمان رفیع
 بر زمین بر شست و برای بدن بار دیگر با بر قضا میان اموات و احیاء است و در فرق ثانیه قائل اتحاد کلمه و مترجم است
 بلکه گویند کلمه بر جسد مسیح همچو اشراق شمس در گوه و درخشیده مگر قائل وقوع قتل اند و وی علیه السلام از جهت ناسوت و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاسكندر ثم غلبت ثم برحها تخرج به قوتها القوي ثم لم يكن بعد تاريخ القطر الا تاريخ الفجر ثم تاريخ زينة حره فبذره قواريج
الامر المستبصر في تلك الناحية تخرج اخر قد يقطع ذكرها فان تاريخ النجيلة ويقال له ابتداء يكون النسل ويخلص بقول بدوا لغير
ان الدليل الكتابي في اليهود والنصارى واليهود في كيفية وسابقة التاريخ طافا كثيرا قال اليهود في العرس من العالم انما
انعام على من تربت الفلك في سنة السبع وثمانين سنة واربعة ايام من تاريخ ابتداء النسل من الدنيا الى وقت
ظهور الالف سنة كما هو في التاريخ وعين ظهوره في سنة واول تاريخ الاسكندر ثلاثة آلاف وثمانمائة وثمانون
سنة واذما حساس اول يوم كومت الذي هو عيدهم الا ان الاول مبعده بثلث من ملك بعده فان الملك اعتبر
فيهم عرس مطلق عنهم كان بعد يومه الى الاسكندر ثلاثة آلاف وثلاثمائة واربع وخمسين سنة فاذ لم يتحقق التعديل مع غيره
وقال فيهم الثلاثة آلاف في المصاحفة مناهي من طين كومت فاذ مضى قبل الف سنة والعابك بعدا واقف يومه فيكون انما
غير مستحسب والاف باب غير متمازجة والكون والعدا غير موجود فيها والارض به عامرة فلما حرك الفلك حدثت الاسباب
الاول في بعد النهار ولولم لا يكون قد ولد وتواصلت لاس مكنه واذما تمت اجزاء العالم لتكون والعدا فتمت الدنيا
والسنة العالم وقال اليهود الى من آدم الى الاسكندر ثلاثة آلاف واربع مائة وثمانين سنة وقال النصارى
اليهودية مائة الف وثمانون سنة وزعموا ان اليهود لقصوا يقع خروج عيسى بن مريم عليه السلام في الالف سنة
ويصلح السبعة الالف التي هي مقدار العالم عندهم حتى تتخالف في ذلك الوقت الذي سمى البيارة من الانبياء الذين
كانوا بعد موسى بن عمران عليه السلام بولايه المسيح عيسى واذما جمع ما في التوراة التي هي اليهود من المدة التي هي من
الطوفان كانت الف وثمانمائة وستة وخمسين سنة وعند النصارى في ايجلهم الفان واثنا مائة وثمانين سنة وهم
اليهود الى قوتهم بعدة من النجيلة ورمع النصارى ان توراة السبعين التي هي ما يدعون لم يقع فيها تحريف ولا تبديل في
اليهود فيها خلاف ذلك تقول السامرة ان توراههم هي الحق واعدا باطل ليس في اختلافهم ما يربل الشك بل يقوى
الاجابة في هذا الاختلاف بعينه من النصارى ايضا في الاصحاح ذلك ان عند النصارى اربع نسخ مخرجة في مصحف واحد
احدا في انجيل متى والثاني في الماركويس والثالث في لوقا والرابع في يوحنا فالف كل من هؤلاء الاربعه انجيله من حسب دعوتهم
في بلادهم هي مختلفة اختلافها كثيرا حتى في صفات المسيح عليه السلام واما دعوتهم وقت الصلب عنهم في سبب ايضا وهذا
الاختلاف لا يحتمل متلوه هذا في كل من اصحابهم فيكون واصحابهم يرضون انجيلهم يخالف بعضهم غيره الا ان انجيلهم لا يحتمل
ما في انجيلهم في السبعين فيسبب في الناس في النصارى وغيرهم يشكرونه واذا كان الامر من الاختلاف من اهل الكتاب
كما قد ثبت ولم يكن للقياس والراي مدخل في تمييز حق ذلك من باطله المتفق الوقوف على حقيقة ذلك من قسائهم
ولم يعول على شيء من اقوالهم فيه واما غير اهل الكتاب فاهم ايضا مختلفون في ذلك قال اسوس من مطلق آدم و
بنو ليله ابنة اول الطوفان الفاضلة واثنا مائة وست وعشرون سنة وثلاثة وستون يوما فاربعة مائة
وقال ماشاء واما من ثابن اخري بنهم المنصو والماسون في كتاب القرانات اول قرن وقع بين نوح والمشتري
في يد الخلق ايضا ابتداء النسل من آدم كان على مئتي خمسة وستين وتسعين واربعة وعشرين يوما مضت

من انما يرجع فخرج القرآن في سبع الف سنة من الملائكة الاصبغة على سبع مائة سنة وثمان مائة سنة وكان اتصال الحوت في المليون سنة
الاولى الى برج العقرب ثلثة المائتين بعد ذلك في سنة واربع مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
في سنة ثمان مائة سنة والاولى من القرن الثاني من قرون بدء المائتين كان من وقت القرآن الاول الكائن في سنة
وثلثة مائة سنة الذي كان فيه الطوفان الثاني اربع مائة وثلاث وعشرون سنة وستة اشهر واثنا عشر يوما قال في كل سبعة آلاف سنة
وستين مائة سنة وثمان مائة سنة يخرج القرآن في موضع من سبع الف سنة في يد المتحرك ويزال القول عن كل سنة الذي استمر
في كثير من الملائكة في بقايا الدنيا سبعة آلاف سنة فلا تقرب في بقية الى صلة نوح وادى من بيت الحنوك فاطرحه وقيل كان بين
آدم وبين الطوفان ثلثة آلاف وثمان مائة سنة وقيل كانت بينهما مائة الفين مائة مائة وثمان مائة سنة وقيل كان
وثلثون سنة واثنا عشر الف سنة فانه يلو تاريخ الخلق وفيه من الاختلاف ما لا يطع في حقيقة من اجل الاختلاف فيما بين
ومنه وفيما بينه من تاريخ الاسكندر فان بين الطوفان وبين الاسكندر الف مائة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وعند الف
بينها الف سنة وثمان مائة سنة وثلثون سنة والفرس سائر الجوس الكلدانيون بل بابل الهند اهل الصين اوصاف
الامم المشركين فيكون الطوفان اقرب بعض الفرس لكنهم قالوا لم يكن الطوفان بسوى الشام والمغرب ثم يعبران كل واحد الى
بعض الناس لم يمتوا وعقبه حلوان ولا يبلغ الى مالكا لمشرق قالوا وقع في زمان طهرت من اهل المغرب لما انزل حكيم وليم
بالطوفان اتخذوا المبانى العظيمة كالهدى من بعد نوح وما غلوا فيها عند حده ونه ولا بلغ طهرت الا اندار بالطوفان قبل كونه
بمائة واحد وثلثين سنة امر باختيار راسخ حكمة يحمي الموار والقرية فوجد ذلك صهيان فاطرحه العلوم ودفنها فيها
في السلم الموضع وشيئا بلدا ما وجد بعد ثمان مائة سنة من الهجرة في حي من مدينة صهيان من اللال التي انشئت عن حوت مملو
اعدل اعادة كثيرة قدمت من لى الشجر التي تلبس بها الشمس سمي التور مكنو به بكتابة لم يد راحدا يسي واما النجوم فلم يمت
هذه السنين من القرآن الاول من قرون العلويين حل وانشى التي اثبت علماء بابل الكلدانيين سلبا اذا كان الطوفان
طهره من الحيتيم فان السفينة استقرت على الجردى وهو غير بعيد من تلك المنوى قالوا وكان هذا القرآن قبل الطوفان ثمان
وعشرين سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
في رجب وقال كان الطوفان عند اجتماع الكواكب في آخر برج الحوت واول برج الحمل كان من وقت الطوفان ثمان مائة سنة
الاسكندر قد رآه في سنة وسبع مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
من السنة الاولى من سني الهجرة النبوية الف الف يوم وثلث مائة الف يوم وتسعة وخمسون الف يوم وثمان مائة يوم وثلث مائة سنة
يوما يكون من السنين الف الف سنة المصرية ثلثة آلاف سنة وسبع مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
اربعون يوما وثمان مائة سنة من السنين الف الف سنة المصرية ثلثة آلاف سنة وسبع مائة سنة وثمان مائة سنة وثمان مائة سنة
وقرحت له الهة التي تسمى ودار الكواكب في برعم ثمان مائة الف ويقون الف سنة شمسية واولها متقدم على وقت الطوفان
بمائة الف ثمان مائة الف سنة شمسية حكم بان الطوفان كان في مائة الف ثمان مائة الف سنة ويكون فيما بعد كذلك

[illegible]

سنة بشهر من احد جانبي خمسة الايام والثاني بسبب سبع اليوم وكانوا في تلك السنة ويسمونها المباركة وما اقل ما يخط
والم فخر في الاسلام واول خوارزم والصفه فخر الكواكب والريخ وما يتبعه اصلا وما العجلانيون وجميع من استعمل الصالحين
واخرانيون فانهم اخذوا السنة من غير الشمس شهر واما من غير القمر فكانوا اعيادهم وصياهم على حساب قمرى وتكون مع ذلك فاقه
لا وقاما من السنة تكسبوا كل سنة عشرة قمرية فبسته شهر واقسم النصارى في صومهم وبعض اعيادهم لان ارامهم على
اليوم وخالفهم في الشهر الى ندريل لزوم واسرنايين كانت الحرب في جهالها تنظر الى فصل ما بين سنتهم سنة القوم عشرة
ايام واحد وعشرون ساعة وخمس ساعة فليحقن ذلك بها شهر اكلها منهم ما يستوفى ايام شهر ولكنهم كانوا يعملون على اثني عشر
ايام وعشرون ساعة وكان يقول في ذلك النساء من بني كنانة المودعون بالقلاص احد من قلمس من بني النضر وهو ابو قحافة جناد
بن حوف بن ابيته بن قحطيل واول من فعل ذلك منهم حذيفة بن عبد قيس واخر من فعله ابو قحافة واخذ العرب الكيس من اليهود قبل
دين الاسلام نحو الماني سنة وكانوا يكسبون في كل ربع وعشرين سنة تسعة اشهر حتى تبقى اشهر السنة ثابتة مع الاذنية
على حالة واحدة لا تافرن وقاتها ولا تقدم ال ان حج رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتل الله تعالى عليه فالنفس زيادة في الكفر بطل
به الذين كفروا ويحلونه عانا ويحرمونه عابا ينواطوا اعداء محرم الله فعلوا ما حرم الله من سوره انما لهم والله لا يهدي القوم الكافرين
فخطبهم وقال ان الزمان قد استدار كمينه يوم خلق الله السموات والارض فطلعت الشمس وراى الله شمس العرب بما كانت عليه
ومبارت اسماءا غير والذ على معانيها واما اهل الهند فانهم يستعملون روية الاله في شهرهم ويكسبون كل تسعماية سنة وتسعين
يوما بشهر قمرى يجعلون بتدريج اتفاق اجماع في اول حقيقة من برج ماواكثر عليهم لهما لا لا اجتماع ان يتفق في احد نقطتي
الاعتدالين ويسمونها السنة لكيته بزيادة هذه اراء الحقيقة في السنة واما اليوم فانه عبارة عن عود الشمس من دوران الكل في
دائرة قدر دنت وقد اختلف فيه فجعله العرب من غروب الشمس لغروبها من الغد ومن اجل ان شهر العرب دينية على المشرق
او كلها مقيدة بربية الهلال والبهال يرى لادن غروب الشمس صارت الليلة عندهم قبل النهار عند الفرس الروم اليوم بليته من
الشمس اربعة من افق المشرق الى وقت طلاء عمار من الغد فصار النهار عندهم قبل الليل حتى على قولهم بان النور موجود في الظلمة
عدم واهركة تغلب على السكون لانها وجود لا عدم ومياة لا موت والسماء فضل من الارض والعال انشاى صبح والاراء اجار
لاقبل عفوية كالمركب اخرج الاقرون ان الظلمة اقدم من النور والنور طار عليها فالأقدم يبدا به وطلبوا السكون والحركة بانها
الراحة والعدا اليه قال الشاعر بقدر هر سكون راحت بود بنگر مرتب او وديك رفتن استادن نشستن خفتن مردن وقالوا
انما الحاحية والضرورة والتعب تنجى الحركة والسكون اذا دام في الاستقصاء مدة لم يولد زساد فاذا دامت الحركة في الاستقصاء
وتشكنت فحدث وذلك كالملازل والاصحاف والامواج وشبهها وعند اصحاب التبيين ان اليوم بليته من ساعات الشمس فلك نصف النهار
الى مواقاتها ايام في الغد وذلك من وقت الظلم الى وقت الصبح وينبأ على ذلك حسابنا يا جهم ومعهام ابتداء اليوم من نصف الليل نحو
صاحبين شهر بارا النساء ونحو اليوم على الاطلاق انما اشتراط الليلة في التركيب فاعلى التفصيل فاليوم بالفرد و
النهار بجنه واحد من طلوع جرم الشمس لغروب جرمها والليل خلاف ذلك فكسبه جدي بعضهم اول النهار بطلوع الفجر واخره
غروب الشمس لقوله تعالى وكلوا واشربوا حتى تتبين لكم الخط الابيض من الخط الاسود من الفجر ثم اتوا النصارى الى الليل قالوا

ایمان حاصل فرما بشمار و عرض بیان الیه منافعیها بیان طریق صعود و لا تعولف اول انساب و بان الشفق من جملة العرب نظیر
الفجر من جملة المشرق و بان فی العلة فلو کان طلیع الفجر اول انساب و بان غروب الشفق آخره و قد التزم کتب غیر
قفت ان القدر ما من الفجر من العتمة و قبله من الاول لم یکن یوئلا یستعمل فی الانساب من الایام فی الشفق و اول من یعملها
و بان انما الغریب من الارض لیسما بل الشام فانه قبل تحولهم الی البین سابق و عندهم اخبار رتق ثم بعث الله تعالی بهم نبی و اثم کما
العالم فیه ان سفلت السموات و الارض فی ستة ایام من الاسبوع ثم انشردک منهم فی سائر الایام و استعمله العرب لعارضه لیسب
تجواهر و یاربهم و یارب الی الشام فانهم کانوا قبل تحولهم الی البین سابق و عندهم اخبار رتق ثم بعث الله تعالی بهم نبی و اثم کما
و انزل فیهم ابراهیم بنده یجعل فیهم نبی و کان فی القبط الاول استعمل اسماء الایام الثلاثین من کل شهر فیه عمل کل
یوم منها اسماء کما یعمل فی تاریخ الفرس بان ابی القبط علی هذا ان ملک صاعقه غشش برن جوس فلما کان کما هم علی کسب السنین یوقفوا
الروم اید فیها فوجدوا ما فی حرج الی تمام السنة الکبیرة لکبری حسن یوقف فی بعض من مکه خمس سنین ثم یجسم علی کسب سنین
فی کل اربع سنین یجسم کما فعل الروم فترک القبط سنین یبذل احوال الایام الثلاثین لافعیاجهم فی یوم الکبیرة هم یجسم الفجر
یعد کما استعملوا اسماء الایام الثلاثین من ابی صر و لادرون بها و لم یبق ما ذکره فی العالم من الی الناس بل ثرت کاد و غیره
من اسماء الرسوم القديمة و العادات الاول سنة الفقه فی الذین یملکون فی کل ثم احدث بعض رواد القبط بعد استعمالهم الکبیرة اسماء
ایمنی الی الیوم المتداوله بین الناس بمفرد و فیها فاعات القبط ان شیهوهم فی شیهو سنی النوح و شیهو آدم سندا بتداع العالم و
و بانما لمرکز الی کل الی الخرج موسی بنی اسرائیل من مصر فخلوا و اول سنتهم مئاس عشر فیهان کما امر و ابی التوراة الی ان یقل الا سکنة
براس سنتهم الی اول تشریق کما تکلم المصنفون یقل بعض بل کما اول سنتهم الی اول یوم من کذا فصار اول قوت عندهم تقدم اول یوم
خلق فیها العالم بما فی ثمانية ایام و لها یوم الثلثاء و آخرها یوم السبت من قوت اولی و ذلک لوقت یوم الاحد و هو اول یوم
خلق الله فیها العالم الذی یقال له الآن تاسع عشر برجات ذلک ان اول من ملک علی الارض بعد الطوفان نوح بن کنعان
بن حام بن نوح فخر و ابی هو ابو الکلدائین ملک بنو معلوم بن حام بن نوح فخر فخر بنی صنف یصغر علی انبیل و ما لیا اسم جده معلوم بنو
ملک ملک الارض من انما الملکان استعمالا تا یخ جده نوح علیه السلام و انما یستعمل من انما جده حتی تغییرت کما تقدم ذکره و ذلک
المعروف فی الخط و اسما علم فصل سوم و در بیان عمر دنیا مطابق قول بعض الایام السلام از تحقیق سبوق ثابت شد که
از سبوق آدم تا آخر سنه یک هزار و دو صد و نود و چری هفت هزار و شش صد و نود و چهار سال چند ماه و یوم و بعض و ابی
آمد که عمر دنیا هفت هزار سال است پس بر چنانچه حکیم ترمذی در نوادر الاصول از حدیث طویل که در ذکر شفاعت اهل کباب
و مدت عقاب ایشان وارد است باینسان و در ابواب هر یه روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم دراز ترین عیضا در مکتبها
و در کسی است که برابر مدت دنیا از روزیکه خلق شده تا از روزیکه فنا شود و بماند و آن هفت هزار سال است و در شرح بر شرح
گفته در بیجا دلالت است بر آنکه بر نرخ مدت دنیا برای اول حوی هفت هزار سال است مانند کی کم و برای دیگر انوات بحسب نسبت دنیا
تا آنکه بر نرخ است مرحوم برای اول حوی هزار سال است بریادت چند و آنس بر آنکه گفته فرمود رسول خدا صلعم که بر آن
حاجت مسلم را در راه خدا فرشته شود او را برابر عمر دنیا که هفت هزار سال است میام یوم و قیام لیل از هر یک از عساکر فی تاریخ

و نیز وی مروغان از انس و ایت کرده که عمر دنیا بهشت روز است از ایام آخرت از آنچه شمار میکنند شما آخرت را بن عدی و اینجا
توان یافت که برین دنیا بهشت هزار سال است و زیادت و نقصان آن بر تدریج از منتهای موتی است و چنان که بن عل گفتی
خوابی و بیداری و بهشت معلوم عرض کردم و در اینجا باید است که ناگاه در اینجا بهشت می رسد و در بهشت درجه دارد
و تو در درجه بالای آن هستی فرمود این بهشت است باید که دیده دنیا است که بهشت هزار سال باشد و مرا که درجه بالای آن می
من به آخر هزار وی بهشت فرموده الطبرانی و البیهقی فی الدلائل السیلة فی الروض الاثف بهیعی گفته سندش منجیف است لیکن
بطریق صحیح از ابن عباس آمده که دنیا بهشت روز است هر روز هزار سال بهشت آنحضرت معلوم در آخر روز است ابو جعفر طبری
تفسیر این اصل کرده با تار و دیگر معاصدت وی نموده و بیوهی گفته مراد آنحضرت صلوات الله علیه که من در آخر اقامت است که معظمت
من در هزار بهشت است و باین وجه مطابق میشود این اثر بر واتی که در آن بهشت نبوی و در آخر از ششم آمده چرا که بهشت در اول
هزار بهشت می بود اشراف کبری قیامت مثل خروج و جلال نزول عیسی علیهم السلام و از غریبش از امر و با کثر از صد سال یافته میشود تا
ساعت نزدیک ختم هزار بهشت می شود میگفت با آنکه در خارج هیچ چیز از این اشراف بهشت یافته نشد پس دلالت کرد بر آنکه باقی از این
بهشت زیاد و برست بسیار است و مویدا و است روایت مصعب بن عمیر که گذشت از دنیا پنج هزار و شش صد سال من چیشنا
بر ز مادر از این است ملک و دنیا علیهم السلام که در آن ماند و نذر آخر حدیثی که کتاب العلل قبل از صحیح است که بهشت آنحضرت
صلوات الله علیه در اول هزار بهشت است چنانکه از روایات دیگر معلوم میشود و مویدا و است آنچه در فصل دوم از حساب مویدا و است از این روایت
و از اینجا مدت دنیا افزون شد زیرا که با بعد از نصف را حکم آفرودند و قاعده عرب است که عددی را ذکر میکنند و مدت که سزاوار
می اندازند چنانکه در روایتی عمر آنحضرت معلوم شد سال آمده با آنکه صحیح شصت سه سال است پس در روایت شصت سال خفت
کسر کرده اند و در روایت شصت پنج سال اعتبار سال ولادت و وفات نمود چنانچه حمل کرده اند و اینجا این حدیث
بر اسقاط کسر کسر کرده اند مقدار نصف نباشد و برین تقدیر عمر دنیا نزدیک بیست هزار سال میشود و باین وجه حاصل میشود
تطبیق میان مویدا و است و تاریخ مولد نبوی چنانکه در فصل دوم گذشت و نیز از ابن عباس گفته دنیا جمیع است از بعد از آنکه بهشت
هزار سال که گذشت از آن شش هزار سال آخرت را بنی حاتم فی تفسیر و روی نموده ابن ابی الدنیای که کتاب طه مثل با سنا
عن یحیی بن جابر و ابن اثیر نیز ناظر است و آنکه مویدا و است صلوات الله علیه در اول هزار بهشت است و عبد بن حمید در تفسیر خود از محمد بن سیرین
از مردی از اهل کتاب که مسلمان شده بود روایت کرده که آفرید خدای تعالی آسمانها و زمین را و در شش روز و یک روز
نزد و بر تو پنج هزار سال است از آنچه شمار میکنند شما آنقدر که در مدت اجل نیایشش روز و یک روز و اندی ساعت را در روز هفتم
و گذشت این شش روز و تو در روز هفتمی گویم مسلم از ابو هریره روایت کرده که گفت آنقدر رسول الله صلوات الله علیه
الترتبه یوم السبت و خلق فیها انجبال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنين و خلق المکره یوم الثلاثاء و خلق النور یوم الاربعاء
و بهشت فیها الدواب یوم الخميس و خلق آدم بعد العصر یوم الجمعة فی آخر الخلق فی آخر ساعة من سحر فیما بین العصر الى اللیل
اتهی و در قرآن کریم آمده و ان یوم یبعث ربک کالضحیة و ما تعدون پس اگر این هفت روز و آخرش تمام خلق را هم
هفت هزار سال گیرند و بعد و عمر دنیا را هم هفت هزار سال گویند لازم آید که مجموع مدت از بعد از خلق تا آخر عالم همان هزار سال

هفت هزار سال بنوعی عالم گذشت و هفت هزار برای بقا عالم تا روز قیامت و باقی ماند و چون بگویم یا علم جنود یک عالم بود
 و از قیامت میل و شد از حقوق خدا طاعتی حاصل نیست مخلوق او پیش ما هست اگر هفت روز از قیامت شش را بر ابر هفت هزار سال
 نمیند چند آن استبعاد نمیدارد و مگر قیامت و نیست و کار است که این مجموع هفت هزار سال انقضای بود و در هر کرمیه مذکور را بنوعی
 خود شال و باسد و نیز چون آدم و نوح ساعت از شمار این عصر و مغرب ازین هفت روز و حقوق شد گو یا در الف سابع از
 المون سابع خلق ظهور گرفت و آنحضرت مسلم آخر انبیای اولاد است و بعد از وی چنین میشود اگر در آخر الف از الف سابع سده
 و نیا سبوح شد باشد سبوح نیست که آخر ایل نیست دارد و لیکن همین تاریخ حال چون زیاده و یک هزار سال گذشت و
 چنین و اتیری از سابع فنا عالم و انتهای دنیا پیدا نیست این مردایات بر تقدیر رحمت در غیور تاویل و تو جهیه است که اسبابی در این
 اسحق بطریق خود از فکر سوار رسیدن جبر از این عباس روایت کرده که میگوید میگفتند که مدت دنیا هفت هزار سال است و
 ما بعد از ششویم در هر هزار سال از ایام دنیا که میگذرد و این دنیا هفت روز و محدوده است پس منقطع شود و بعد از این ایام باشد
 این که بود و قوالان همسانا لا ایا بعد و نه آخر صبا بن جبریه و بن النذر و بن بل قائم و مشله فی التفسیر المظهری و غیره و التکام
 و قال عیسی بن حمید از خبر شباهه عمری و قاضی بن یحیی عن حماد بن بشیر گویند ظاهر که میرود هفت بر میورد و راعتقاد عدم عذاب مگر در
 چندین انکار از نفس ایام معدوم که تردید ایشان مراد بیان هفت هزار سال عمر دنیا است چنانکه سابق آیه بران حالات دارد
 قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهدا ام تقولون علی الله الا تعلمون و اگر دلالت آیه را بر هفت و شش و اربع گردانند
 و هیچ دارد گوشتی باشد و دینوری در کتاب الحی السمه آورده که حدیث کرد مراد محمد بن عبد الغفر از پدر خود که گفت تنهیم مسلم
 را میگفت ششیدم عمرن زمانه را میگفت که بود و ذکر که بسیار اجتهاد میکرد و عبادت پس گفتند او را چرا ساعتی نفس مرغ و زلایم
 نمیدی گفت چقدر رسیده است شمارا مقدار روز قیامت گفتند بخواجه هزار سال است ای عاقری آید یکی از شما از آنکه عمل کند
 هفت روز برای این مردان روز که برابر بخواجه هزار سال است گویم این قول صحیح نیست در آنکه عمر دنیا هفت هزار سال است بلکه
 فابرویی است که مدت عمر آدمی نسبت بدست طویل روز و آخرت کم است پس عمل قلیل برای این کثیران مرد عاقل است بعضی
 اکثر شناسان گفتند که دوره عالم بگردش هفت سیاره است عطارد و زهره و شمس و مریخ و زحل و مشتری و قمر و دوره هر
 سیاره ازین سیارات هزار سال کامل است و مجموع او و از هفت هزار سال و چون این دو را ختم شود عالم از نظام فرو افتد و
 دنیا تمام گردد و و خجسته این دارد و در بعضی سیاره تمام شده و در هر روز و در مقتضای آن در عالم ظاهر گردیده و اکنون در هر
 پسین و درت سیارات است شرح گردیده و آغاز او را سالهای بسیار گذشته و قلیل از آن باقی مانده است که در گذشتن است
 از آنرا این دوره قدرت شمار و کثرت نوازل و محرج شود و وقت و قوالی آفات و قوا و ترطبات است چون این باقی هم بگذرد آنرا
 و زوال نمایان گردد و عالم در هم و بر هم شود پس مردایان نیز گویا مدت عمر دنیا همین هفت هزار سال است حافظ شیرازی
 سه این چه شوی است که در دور قمری میم همه آفاق پر از فتنه و شرعی بینیم الی آخر الغزل و ابن العریلی عاقلی در کتاب
 در ذکر بعضی مستابران خود آورده که از خلقت آدم تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده و مثل آن شیخ احمد سهروردی مجددا
 تانی در شرح مستابره مذکوره گفته و این قول تا غرور است که بعثت نبوی در او و طایفه او آخر الف سادس شده و در اول

ساعت پس اگر روایت هفت هزار سال نبودن عمر دنیا از همین مبطوط آدم تا قنای عالم بصحت رسد واضح همین باشد که نمودن بی صلح
در وسط الف سادس است هر روز زیادت بر الوف سید یعنی چه و از کجاست و چون قنای عالم علی اختلاف فهم بر یک نسق و بر یک
حساب نیست غالبی خلاف یکدیگر است اگر این اختلاف سنوات در مدت مابین مبطوط آدم و موصول خیرتی آدم از بخاناشی شده
باشد مستبعد نیست اما از روایات اقبال وارده درین باب زیادت چند سال بر هفت هزار سال مستغاد میشود و بعد آن چنانکه
باید ظاهر نیست سیوطی گفته که بقای است بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت معلوم از پانصد سال تجاوز نکند و بعضی علماء وقت او
که فتوی بظهور محمدی و خروج و جلال نزول عیسی و دیگر اشراف کبری در ایام عاشوره داده بودند آنرا رد کرده از پیش خود انشأت
نموده که مدت این است بر الف نیاوه شود و لیکن این زیادت بپانصد سال نرسد زیرا که مدت دنیا از وقت آدم تا قنای
ساعت هفت هزار سال است و آنحضرت معلوم در آخر هزار ششم بعوث شده و وارده که خروج و جلال بر سر صد سال شود و سیوطی
فرموده او را یکصد و چهل سال در زمین ماند و مردم بعد از طلوع شمس از مغرب یکصد و بیست سال مکث کنند میان هر دو نفر
فاصله چهل سال است پس این و صد سال شد که تاگزیرست از آن و لیکن نیست که این مدت یکصد و بیست سال کشد و برین تقدیر است
دنیا از وقت رحلت نبوی تا آخر یکصد و چهار صد سال بالیقین چنانکه صد سال علی الاحتمال باشد انتهی گویم حاصل این فعل
آنست که مدت دنیا هفت هزار سال است و بعثت آنحضرت معلوم مثلاً در اول مائه سادس از الف سادس شد پس باقی از زمان
آنحضرت تا قیام ساعت یکصد و پانصد سال باشد بخدا آن قریب نرسد و صد سال تا امروز گذشته و باقی از پانصد و صد
سال است و در آن بین همدا شرط کبری بظهور رسد و مقدمه این اشراف ظهور محمدی است پس توان گفت که درین
ده سال که از مائه ثالث عشر باقی است ظهور کنند یا بر سر صد چهاردهم شیخ علی حقی در رساله بران اخبار و آثار و احوال بر تا غیر
مدت هم آورده و بعضی گفته که اول هزار هفتم محسوب است از وقت وفات علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بنا بر آنکه زمانه خلافت
راشده بمجموعه ایام نبوت است و این نیز مشیه تراخیر مدت است اگر چه مدتی قلیل باشد و اگر زمانه خلافت امام حسن بن علی سراسر
که شش ماه بود تقریباً مثلاً بدان نم کند روزی چند دیگر افزون میشود زیرا که بحکم اختلاف بعد از ثلثون سینه
این ایام حسن نیز داخل زمانه نبوت است و لیکن در نظر تحقیق این حساب را در صحت تقدیر سنوات هیچ دخل نیست چه سخن
عمر دنیا از مبطوط آدم تا قنای عالم و مدت دنیا میان مبطوط آدم و موصول خیرتی آدم معلوم است نه در قطر طول زمان نبوت و خلافت
پس اگر روایت هفت هزار سال بطریقه محدثین تحقیق بصحت رسد تاویل ما نحن فیہ باین طریق باشد که از مبطوط آدم تا موصول
نبوی معلوم چهار صد و پنجاه سال بوده و ولادت وی معلوم بر سر مائه سادس از الف سادس اتفاق افتاده و اختلاف مور
و منجمین اصحاب بیجات و ارباب تقویم درین تواریخ بنا بر تقادم عموم امام سابقه و بعد از سینه ماضیه و انقطاع وصول اخبار این
تاخرین با تفاوت سینه سیصد و قریب بطریق غلط و مسیح زیادت و نقصان حساب است و لیکن برین تقدیر لازم می آید که
سال اول صد چهاردهم از ظهور اشراف کبری قیامت تجاوز نکند چه برای وقوع این اشراف بحسب لالت اخبار که بعضی از آن صحیح
است یعنی و صد سال باقی است که از تاریخ امروز بعد و سال آغاز شود نزد بعضی خروج و جلال بر سر مائه و ظهور محمدی هفت
پیش از وی باشد و برین تقدیر ظهور او را از امروز سه سال باقی است و هر چند وجود اشراف صغری تمامها در نبوت

ما لم و در قرب زمانه وقوع اسطرگامی است و کمال ماهوت قریب الیکین حق بخت برین مقام نیست که علم مدت دنیا و عوار که چندین
 وجه مقدار اران گذرشته و چه مقدار از ازل باقی است این اسطرگامی که انتظار آن میرود و در کدام وقت واقع شود و میرسم
 وقوع یا نه مخصوص مبدع عالم و خالق جمیع کائنات جلالت عظمی است و او تمام خلق و ما را بشمار در یافت آن قاصد و عاقل را بخیال
 لوقتها الایوانین هم اخبار فائز که ولایت میکند بر تعیین مدت دنیا اکثری از ازل ضعیف و مجروح است بیشتر اقوال اهل علم
 انداز میاید تا بعین و من بعد هم بخت در سخن غیبی نفس کتابت نیز و سنت مطهره است لا غیر و آنچه از کتاب است ثابت شده همین قدر
 است که ساعت قائم شدنی است و ناگهان قائم شود و وقت قیام و خروجه سبحانه تعالی واحد را از مخلوق معلوم نیست نوی
 و غیره و در عدم معرفت بر ابراهیم عین ماری منت مطهر و تأیید کرده و چون آثار میاید را درین مقام تا وقتی که ما احاطه احوال ایشان
 بشکوه نبوت معلوم نباشد و زنی نیست از کشف و لیوا و الهام صغیایه گوید که آن خود از حکم شرع و پریمی نباشد و ذللا
 احتیاج و آثار مکرر و ظاهر است که ما خود از ازل کتابت چنانکه تکذیب ایشان نباید کرد و قصد این هم نتوان نمود چنانکه مضاف
 حدیث الیکند یوم و لا قصد قدیم است پس لحاظ در سخن غیبی حال عالم به علم الغیب است و با توفیق شکوه است و لهذا عبد الرحمن
 منادی در شرح کبیر جراح صغیر بعضی و وضع این اخبار و آثار فرات کرده و ایراد عبارت شش بلفظ هر چند غالی از کلام معانی
 مناسب است قال بحمد الدنیا که کما کذب و یومنه و حرمه الدنیا کما نه مقتضی فقم المصنف بهو اسبغة ایام من ايام الاخرة تمامه
 فخره الدنیا و ذلک لیس لیس و ان یحی بعد ربک کالغ ستمه ماعدون و ما و در این خبر میر الطبری فی مقایسه تاریخ
 عربین اس من قبله الدنیا جمعه من جمیع الاخره کل یوم ستمه فخره ثابت و بتقدیر جمعه فال اخبار الثابتة فی الصحیحین کالقال و یحی
 این حجر نقیصه کون مدته بدو الائمة نحو الریح او الخمس من ايام المائت فی حدیث ابن عمر انما اجلکم فیم معنی قبکم کما میر جمعه
 العصر و غروب الشمس قال ادا ضم هذا الی قول علی بن ابي طالب علی الف زیادة کثیره فاحتمل ان یکون لا یعلم حقيقة الا الله سبحانه و تعالی
 انتهى و قال الحارث بن ابراهیم قال سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله من ايام الف ستمه ماعدون و ان فدت فلما انقضی یوم و الیوم و یوم
 فان ايام الرب کل یوم الف ستمه ماعدون بخلاف ايام الله فانما اکثر فلکاس ايام الرب صلح الائمة بنظر الایه مسلم و فاما
 باسرا صها و بعدنا البسملة متضمن الف معنی لا یحصل الا بعد القضاء و حول لا بد من حصول هذا الحال التي تضمنتها لانه ما ظهر الا بعد
 معناه فلما بدین کمال الف سنه لانه الائمة و هی فی اول دورة المیزان او مدتها ستمه الالف سنه و روحانیه محققه و خدای
 فی سنه العروس من حدیث العلاء بن رزیک سنه یاش باسنا و فی مضاع قال الذببی یبونی الضعفاء و قال ابن المذینی العلاء
 ربیک یبشع الحدیث انتهى و فی المیزان انه یولد و یبعث و قال البخاری انه منکر و محدث و سابق له من انکیر و انما و قال ابن
 مبان یروی عن یحیی الشیخ انش موضوعه و قال اسخاوی اسناده نیز ثابت الیدینا سبعة الالف سنه ای عمره بخمسة و ثمان مائة و ثمان
 السیارة کل واحد الف سنه قال البخاری الالف کمال العدد کمال ثلثة ربته و السنة اخذ تمام دورة و التمس تمام ثانی عشرة
 دورة القراما و فی روایه و انما مالوا و فی اخرها الفا فاذا تمت السبعة فذلك وقت تتو من العالم و فی الدنیا و قد اکثر الناس
 انخوض فی فک و اخذ البعض بما صح من هذا الخبر المعلوم و بالغ العارف البسطامی فادعی فی کتابه مفتاح البخره اتفاق و جوب و
 صلیه فقال تنق اهل الملل الماربع المسلمون و النصارى و الصابیه و الیهود علی ان عمر الدنیا سبعة الالف سنه و قال قال

و نهشت هزار مرتبه شد و هفتاد و پنج عالم هست و یونانیان گویند که طوفان فوج در سینه و هزار و چهار صد مرتبه تمام عالم واقع شود
و حکما در دم و شام و فرنگ از کرب پر و عالم از بسو ط آدم علیه السلام گیرند و از این تا آغاز سده هجری شش هزار و یکصد و
و یک سال بقول ابوریحان نقض شده اند و بهود مدت دنیا از بسو ط آدم تا قاتل عالم هفت هزار سال گویند و اصحاب سید بنده
در دهر گویند که جملة کواکب و جرات و جوزهرات خود در اول مجمع حمل نرود هر بقیه الالف الف الف سته و عشرين الف الف سته
شصت و پنج می شود و این جمیع مدت نبیند عالم هست هر گاه این کواکب بر اس حمل فرایم شود مکونات ثلثه یعنی سعدان و نبات و حیوان
که عالم کون و فضا و جوی اوست و از ان تعبیه حیات دنیوی می رود و فاسد گردد و فساد این مکونات عالم فاسد شود تا در بطول
ماند تا آنکه این کواکب و جرات و جوزهرات در برج فلک متفرق شوند و چون متفرق گردند باریت کون بعد فساد شود و احوال عالم
سفلی عمو با ماول کند این عمو بعد بر الانهائیت باشد و برای هر واحد از این کواکب و جرات و جوزهرات چنداد و اوست و درین مدت
و هر دور و لالت میکند بر چیزی از مکونات چنانکه در کتب ایشان مذکور است و این قاعله اخترع از قول براسم است و اصحاب مذکور
از قدامه هند گفته اند که در هر سده که شصت هزار سال شمس تمام عالم هلاک میگرد و همین قدر مدت مالک اند و باز بعینه عمو
و در پس و بدل و دیگری آید و بگذارد تا انا نهایت میرود و گویند که از ایام عالم تا طوفان فوج یک سده است هزار سال شمس
بگذارد و طوفان تا سده هجرت محمد است هزار و هشتاد و یک سال چهار ماه و چند روز گذشته و باقی از این سده عالم تا فناء و از برای عالم
دیگر یک سده است و چند هزار شمس است و او شمس تاریخ هجرت است و اصحاب از چند گویند مدت عالم که در آن کواکب و جرات و جوزهرات
بر اس حمل جمع میشود جز بمی از هزار جز است از مدت سندهند و این قول نیز اخترع از قول براسم بوده است و ابو عیسی و ابن ابیعت
گفته که بعضی قرآن عقدا دارند که عمر دنیا و از ده هزار سال بشمار میرود است هر برج را هزار سال است و ابتدا را در دنیا و احوال
بود هر گاه آخر هر الف از این لوف متعاقب میشود زمانه تحت می آید و بلا یاسیا پیشوزیر که او اخر برج در حد و دوحس است و این
آخر سیزده عشرت و هر واحد از این کواکب لایت هزار سال است و این بوخت گمان کرده که از روز شمس تا تمام بسج پنج از یک
نوشته از ان سده هزار و شصت صد و شصت هفت سال گذشته است و این در الف برج جدی و تدبیرش بود و از ان تا روز
اول از هجرت بنیاد هفت سال شمس است و شمس و زبوده و از هجرت تا قیام نیر در دس سال است صد و سی و هفت روز
ماضی شده پس این همه تا قیام نیر در دس هزار و صد و شصت و شش سال شد و ابو عیسی گفته قوی از قرآن عم نمود که عمر دنیا هفت
سال است بشمار کواکب سبعة و خود شمس از عمر است که عمر دنیا است که شصت هزار سال است و طوفان بر زمین این است بر سر یک
و هشتاد هزار سال شده بود و قوی گفته عمر دنیا هزار سال است هفت هزار برای کواکب سبعة سیاره هر کواکب هزار سال
و یک هزار سال و یک هزار سده و در تدبیر الالف ثلثه علویه اعمار طویل شد و در الالف کواکب غلبه اعمار قاصر گردید و قوی گفته
عمر دنیا نوزده هزار سال است بعد و برج شمس هر برج را یک هزار سال هر کواکب از کواکب سبعة هزار سال قوی گفته عمر یک سده
و یک هزار سال است بزیادت یک الف برای راس یک الف برای ذنب قوی گفته عمر شمس هفتاد و هشت هزار سال است و
هزار سال در تدبیر برج حمل یا زده هزار سال در تدبیر برج ثور و ده هزار سال در تدبیر جوزا و اعمار درین سلسله طویل زمان
اجود است باز تدبیر برین ثانی است و مدت است و چهار هزار سال و اعمار در ان نسبت بر برج اول کمتر بود و تدبیر برین ثالث است

[illegible]

لویا پاشا شاه قسطنطنیه
 فرمود و چون ملک به مقابله و اتصال ملک بجهت اورد و و قسطنطنیه بمصر فرستاد و گفت اول علم مستقل باشند و حال ایشان به
 کرد و ترک از طرف شمال شرق ظاهر شوند و ملک را در دم و شام کردند و یعقوب بن اسحق کندی گفته است که ملت
 متشکل بود و دست سال بهت و قبحه حافظ ابو محمد علی بن محمد بن سعید بن خرم گفته است اما اختلاف الناس فی التاریخ فان
 الیه یقولون رابعة آلاف سنة والنصارى یقولون الدینیا مئة آلاف سنة واما نحن فبعضی الی الاسلام فلا تقطع علی علم
 مد و معروف عند ما وین ادعی فی ذلک سبعة آلاف سنة و اکثر اهل اقل فقد قال عالم یات قطعه عن رسول الله صلی الله علیه و آله
 قسح لی صبح من مسلم فلا ذیل تقطع علی الی الله دنیا اما لا یعلم الا الله تعالی قال بعد تعالی ما شبهتم خلق السموات و الارض
 و الارض انفسهم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انکم فیکلم الاکاشعرة البیضاء فی الثور الاسود و الشجرة السوداء فی الثور
 الابیض و بنده نسبة من یبر یا و عرف مقدار صد ایل الاسلام و نسبة ما بایا یسم من یسمو الارض و ان الاکثر علم ان الله تعالی
 لا یعلم الا الله تعالی و کذا کتب له مسلم بخت انا و الساعة که یاتین و هم اصبحوا المقدسین السبابة و الوسطی و تعددوا المشرقین
 الساعة لا یعلم من یحکمون الا الله تعالی لا احد سوا و فصح ان مسلم انما عی سبعة القرب لافضل السبابة علی السبابة اذ لو اراد
 ذلک لحدت نسبة ما یبر الی اصبحین و نسب من یبر الی اصبح و کان یعلم بکتابتی تقوم الساعة و هذا باطل و ایضا مکان یحکون
 النسبة مسلم یا مالی من قبلنا باساک الشجرة فی الثور کذا و معاذ الله من ذلک فصح ان علیه السلام انما ابد شدته القرب له مسلم
 من بعدت اربع مائة عام و ضیعت و الله تعالی عالم بما فی الله دنیا فاذا کان بطل العذر العظیم لانه نسبة له عند سلف عقلته و لغائته
 بالامانة الی ما معنی هو الادی قال مسلم من انما من یحکمون کاشعرة فی الثور و الرقعة فی فروع الحمار و قد رایت بحفظ الامیر
 بن الناصر قال حدیث محمد بن سعید القری فی انما ما فی الله دنیا بل الله انما من سبعون الف سنة و قد وجد محمد بن سنان بن الحنفی
 مدینه یورخون باریع الف سنة قال ابو محمد الا ان یحل فکله و لا ولا بد من انما من یحکمون شی من العالم موجود قبل و بعد الامر
 من قبل من یجد و الله اعلم استی کویم طبره قنوج که وطن محمد رسول است تاریخ او چهار هزار سال قبلین است و کسکه در و انقر
 بر آن حماره کرده قبل ازین عدد معلوم نیست که از کدم زمان بود و باشد همچنین بد فیض آباد و بعضی مودعین خبر نیست
 علیه السلام نشان میدهند و السلام و علم و علم از غرض که از نظر در احوال اهل علی محل خبریات اسلام اختلاف کثیر در بدر
 نهایت عالم یافته میسر و تطبیق در آن خیل عسب است پس حق در ما نحن فیہ مطابق قول منادی و قول علی قاری و این
 و حماد محمد بن مودعین اهل اسلام و محققین است محمدیه است که امر بر خلق خارج از علم خلق است و خبر خالق کل تعالی شاه
 احدی بدان مطلع نیست و نخواهد شد و حدیث صحیح ما السنول عننا با علم الی اسایل و آیات قرآنی بخت قاطع و برهان
 اند و نفی علم و قدرت بزر و فناء عالم از خلق و ستاخر بودن خالق بر آن و در بهاران را زود گمش مروی است و پیشه کی
 و انکه این مانع از آنکه است قف این همه که گفته شد تعلق با زمان و دشت و اما مکان پس از چهار نشان است یکی آنکه
 نقل جسام از روی دور باشد و دوم آنکه قابل است از حسی بود سوم آنکه مقدار می داشته باشد چهارم آنکه مانع اشتغال
 و جسم در آن واحد باشد و در تعیین آن فلاسفه را اختلاف است چنانچه فلاسفه هند و اشرقیان جوهر مجرد را و بعضی

انداخته و بعضی سطح باطن جسم حاوی امکان گویند و بعضی آنرا اجسام و بعضی عرض خوانند و در اصطلاح مؤلفان امکان عباد
 است از قبیل معینه محو و مفرود و بعضی باسی و برخی بر بیان حدوث و بقا و اقالیم در مقدمه گذارند و صورت
 زمین بمشابه تساوای زمان الطبع و غروب و بزم تیره و بزم بزم اعتدالین و شبیه حرکتش در اکثر احوال و وضعات و برجهای سفلی
 جاری و در جوار آنها پیش از درویش مکاناتش و روس سایرین و من قبل از مشاهده اقسامشان کردی است بطریق حکما و گویند
 آنچه از کتب اهل هند و اسلام مستطیع آن متفاوت نیست و فشار آن همین است که چون هنگام تسوید حدوث و کرا و تسطیع آن اگر بر است
 تحریر کتب است در هنگام میان بیت و من برای فهم مسامحان بیانش بصورت سطحی ضرورتاً و اما در موعودای رفیع الدین و دلموی
 در رساله تکمیل نوشتند که این اشیاء الشریع یفصلون من شئ قوله تعالی و الا من غرشنا و دحاها و سطحت انما سطحت و احکما یا یستولون
 که در آنها بالاوله الصیحه و یستوعم اختلاف و یفرع بان القدر المحسوس منها فی کل بقعه سطح مستوفان الدائرة کما عظمیت قل الحمد
 و غیره فاستوفانها باعتبار محسوسه از آنها و کویتها باعتبار عقلیه جملتها استی و هنگام تقسیم عمارت کما یبندید است آن از
 قطب زمین حکما و یونان از منطقه آن آغاز نمایند و چون در زمان پاستان احوال من حدوث آبادی آن بسبب خلق مکان ملکی
 و ملکی دیگر بخوبی جویدار شده و گرد و گرد بعضی غلاطین هند و پارس متحد و ولایات هند و پارس شد و در وقت اسکندر رومی
 جالینوس کتابی در علم جغرافیا بنویشت از من نوشته بود و زمان بعد از یطینوس مصری کتابی بمسئله نوشت مگر از سه صد سال که
 بسبب کثرت آید و شد جهازات عمران بسیار ظاهر شده اند که بمسئله مدون شده و در رساله تکمیل فرموده و منها اختلاف الطبائع
 الاصلیه من الاقالیم و البلاد و مسلماتها و بلد و با و حضرات و الکلیفیات الزاجیه و عادات القوم و الیمن و یقع فی مدار که طول النهار
 و العربیه و العکس و منها اختلاف الاستعدادات بحسب العصور الشخصیه و الضعیفه و العالیه علی المواد و القابله بها بمقتضی العناية الالهیه
 و منها اختلاف الاوضاع السامیه بحسب الارواح و القرائات الکلیه و الخبیثه و طویع الموالید المسائل بحسب الیمن و ان من کما
 الشمس المشتري فی سابعه و کشف الحقیقه الاسلام و مخرج من منه الیمن و کرا من قوع الدباری علی الطالع و العاشق و العاقل
 و اتصال بهم الغیب السعوی و یصوب الی الارض فی البوابه استی و والده علم فصل پنجم در بیان مقدار تاریخ است مرحومه احمد و ابوبکر
 با سنا و حیدر از سعید بن ابی و قاسم وایت کرد و اندک گفت فرمود رسول خدا صلعم من امیدوارم که عاجز نیاید است من نه و در و گاه
 خود از آنکه تاخیر در بیان را نیم و دو گفته شد چه مقدار است نیم روز فرمود یا بعد سال و لفظ حدیث این است انی لا رجوان
 استی عند ربنا ان یؤخر من نصف یوم ای فی الدنیاس یا ام الاخره قیل یسعدکم نصفه لک لیوم قال خمس ساعه عام مساوی و در شرح
 جامع صغیر گفته قیل المعنی انی لا رجوان کیون لا استی عند الله کانه یعلم من مانی هذا الی انتها خمس ساعه سنه بحیث لا یجوز
 اقل من لک الی قیام الساعه استی یعنی است مراد در پنج و این قدر و کانت و کحت و قرب منزلت است که یا بعد سال یا پیش
 آمده و در و هلاک نکند و بقار ایشان کمتر از این مدت خود بود اگر بیشتر باشد تواند بود شیخ عبدالحی در اشعه اللهجات گفته است
 که در کمتر از یک سال قیامت قائم میشود و این است و اهلک کند تا چه خواهد شد استی گویم این خبر مطابق واقع شد و
 قوت اسلام در مسلمانان تا یک سال بعد از قرون میشود و اما باخیر باقی ماند و تا زمانه خلیفه است و هشتم مستظهر اندک
 سال از هجرت گذشته بود و ضعف و منی و عظم ملت اسلامی و ارکان شرع از وقت دی شرح که دیده و از اسرار شریف

البته و بعد بتدوین خلافت بی اعیان اوست بلا انکون اسلام غربتی عجیبی که کرد که هنوز در ترقی است و مسلمانان مغرب
 و ضعیف شدند و تا میروند و غربت و ناتوانی تر میگردد و گمان مرا شد که امقد و راعین و قوه عظیمه در عهد متعصبان که در آن
 خلفاء عباسیه است در ستمش و ستمخواهی و ستم از حجت در بغداد واقع شد و خالی از اعتبار و اعتبار نیست بلکه مثل آن جا داشته
 در قرون ماضیه ام خالیه بر روی ارض فشان خنیدرند کایت تفصیل و احوال درین خبر و در مواضع متعدد و خدایا در روز
 انوار و دو عالم را بی ثعلمه و ایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله من انصف یوم و سنده صحیح و تمام
 عند الطبرانی یعنی شصت و یک مرتبه و این حدیث مؤید حدیث اول است و از وی بقامت مرحومه تا پانصد سال هجری بعثت
 تمام ثابت میشود و در روایت دیگر آمده ان صلواتی علیها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی اگر صالح شد امت
 من پس او را یک روز است یعنی هزار سال اگر فاسد شد پس نیم روز است یعنی پانصد سال از ایام آنکه یک روز غز و او را بر این
 سال این صحت ظاهر است در صلاح است تا یک لخت سال این نیز مطابق واقع شد و گاه شش یک لخت از حجت صلاح است
 باقی ماند و هرگاه که لخت ثانی شروع شد فساد و زحمت فساد که هنوز در و رافزون است و دیگر است که ولادت خنید
 را تا خبر حدیث این است نه یا دوافع و لهذا باین همه فساد هنوز بخیر و تعالی در اقطار ارض آنرا اسلام باقی است اگر چه مسلمانان
 گشته اند و اشراط کبری قیامت قریب یافته و فرازین حدیث ثابت شد که بعثت نبوی و در نصف الف سادس است بر این
 حدیث عمر فاروق آدم تا فاطمه عالم هفت هزار سال میگوید و بر این که امر و زبانه بر آن از حجت گذشته و آنرا کبری ساعت بر این
 میگویند و نیز وی اشارت است بقوت سلطان تربیت تا استواء الف از حجت و لهذا بعد الف ثانی در یک سوره است و قسمت
 یکم بر محمد نفعان نوشته که شروع آخرت این است از ابیات لختی است از احوال آن هر دو مسلم زیرا که مصی لخت اخلاقی عظیم
 در تعمیر امور و تاقیری قوی است در تبدیل اشیاء و میوه طی در رساله انکشاف فی محاوره فیه دلالت الالف گفته اندی است
 علیه لا تارکان مدة هذه الامه ترید علی الف سنه و لا تبلغ الزیاده علیها من سنه و ذلک نه و در مرقا ان و لهذا
 من لدن آدم علیه السلام الی قیام الساعه سبعمائه الف سنه و ان الهی مسلم بعث آخر الالف السادس و در و ان لدجال یخرج
 علی اسبایه سنه و یزول عیسی علیه السلام فیقتله و یکث فی الارض اربعین سنه و ان الناس یکثون بعد طلوع الشمس من مغربها
 ما نه و عترت بنی سده و ان بین الف و عترت بنی سبعمائه سنه فهدمه ما ناسنه لا بد منها و لا یکن یکن لدن الف و عترت بنی سبعمائه سنه
 المقصود به بعد میوه طی آثار و الدار برین دعا بنده خود آورده و در ساعه گفته آنچه از ما مرسوم میشود نیست که مهدی در زمین
 سال توقف کند و عیسی بعد دجال چهل سال ماند کار و راه اسحاق فی السنه که عمر بن سعد و ان عیسی یزول فیقتل لدجال فیتبعون
 بر عیسی سنه لا یموت احد و لا یمیر من احد و یقول الرجل انعمه و لا ابتاه فیهما فارعوا و تمرا لاشیه من الزرع من لا تامل منه
 و الحیات و العقارب لا تودی احد و لا یسمع علی الجواب لدور و یاخذ الرجل الذن من التمر فیدر و بلا حشر فیهی سبعمائه سنه
 و این در چهل سال بعد دجال ظاهر است و بعد عیسی امر او با ستند از آنجهل خطانی است و وی است یک سال و الی ماند و بر
 بنیة لسان تا طلوع شمس از مغرب نرسد سال فرض باید کرد و اگر زیاد و توان گرفت پس این یکصد و بیست سال نزد
 که دجال چهل روز بکشد و این بکشد اگر سالها نباشد لا اقل دو سال باشد جدا یام و در زمان او دراز شوند و بعد طلوع

شمس از مغرب مردم یکصد و بیست سال گشت نمایند و در روایتی آمده که شتر از بعد خیار یکصد و بیست سال نماند و نیز آمده که
سومنان بعد از طلوع شمس از مغرب چهل سال تمتع گردند پس بروت در ایشان ششانی کنایه پس از این سه صد و بیست سال شد
و بعد از آن تا امروز قریب هشتاد سال گذشته پس از این چهار صد سال شد و تا تمام این مائة چهار صد و سی سال رسد گشت
قول سیوطی که این یاد تریا صد سال نرسد بلکه بعضی از قول تعالی قبل از ظهور الان تا تسیم الساعة بقیته و قول لا تا هم
الا بقیته افتاده اند که قیام ساعت در سنه هفت بعد چهار صد سال از الف قائم شود چه عدد حروف بقیته یک هزار و چهار
صد هفت میشود و العلم عند الله تعالی پس خروج مهدی بر سر این صد احتمال قوی دارد بلکه قبل مائة زیرا که خروج جلال
و عهده خلافت می شود و وی بر سر صد بیرون آید و محتمل که تا آخر کند تا صد و م و فوت نشود از وی این مائة قطعاً و چون
وی تا آخر کند لا بد است که بر انگیزه و خلائی تعالی بر سر این مائة کسی را که زنده کند برای امت امروزی و و چنانکه در حدیث مشهور
آمده است ان الله یحب الهمده الامه علی راس کل مائة سنه من یحییها و ینهار و اما بود او و والی که و البقیه فی المعرفه عن
الی هر چه با ساد و صحیح سیوطی در منظومه خود گفته و الشرط فی ذلك ان تمضی المائته و وهو علی حیاته بن الفقه ایشار
بالعلم الی مقامه و فیهر السنه فی کلامه و ان یکون فی حدیث قدر وی و من الی بیت المصطفی و هو قوی و و مرجع احتمال
ثانی است روایت نعیم بن حماد از محمد بن حنفیه که گفت یقوم المهدی سنه ثمانین و اخر خرج عن جعفر الصادق مثله و ایضا
عن ابی قیس قال اجتمع الناس علی المهدی سنه ثمانین و و جمیع میان روایات آنست که مراد بدان کمال ظهور اوست و این طبق
قسطینیه در سنه دو صد شود و اجتماع جمیع مردم بروی در سنه دو صد و چهار باشد و این بعد از خروج رومیه و قاطع شود
و این مانی خروج و جلال بر سر صد نیست زیرا که اعتبار اول خروج او بشرق و ادعای او برای خلافت است یا بجهت آنکه چنانچه
چون بلکه بیست و اول مائة و در عرف معدود از دس مائة میشود و برین تقدیر خروج مهدی در سنه هفت یا نه یا سی یا چهل
سال قبل مائة باشد و مانع نیست از خروج او بر سر صد و نه از تا آخر آمدن او از دس مائة اتی کلام الاشاعه گویم اصح در
گشت مهدی هفت یا بیست یا سی سال است و روایت چهل سال ضعیف آری عیسی علیه السلام چهل سال نماند همچنین و جلال چهل
روز بماند و روزی از ایام او برابر یکسال و روزی یک ماه و روزی برابر یک سبوع شود باقی ایام بر طریق معتاد
باشد و گشت مومنین چهل سال بعد طلوع شمس از مغرب داخل یکصد و بیست سال مذکور است پس حساباً اشاعه منظور است
و وی هم در سنه یک هزار و هشتاد بود و تا آنوقت بحساب که در چهار صد و سی سال برالف زیاد و ثابت کرده و درین تاریخ که یک
و دو صد و نو دهمی است بحساب سطر پانصد و نو دس میشود و از اینجا مدت امت افزون شد بر پانصد سال بعد از الف
که سیوطی قرار داده بود و همچنین لفظ بقیته اقتضا میکند که باقی برای قیام ساعت از تاریخ امروز یکصد و هفتاد سال باشد
با آنکه هنوز مهدی هم ظاهر نشده و تا بدیگر اشراف عظام چه رسد و از خروج و جلال تا فتنای عالم بحسب تحقیق سیوطی دو صد سال
در کار است و این نهان خاک و آلوده را شاع گفته این همه ظنون است که بطریق اخبار آحاد وارد شده و بعضی
صحیح است و بعضی سحر و بعضی ضعیف و بعضی شواهد دارد و بعضی ندارد و غایت آنست که اخبار صحیحه مرکیه کثیر و ضعیفه که بی قیاس
معنوی رسیده و روایات عظام است که اول آنها خروج مهدی است و وی در جهان بیاورد و از اولاد فاطمه باشد و دنیا را

بعد از او داد و بدین چنانکه بخود قسم پرستیده بود و مقاتله روم بکند و طعمه کبری و قسطنطنیه را فتح نماید و خرمج و جبال زمین
 او شود و عیسی علیه السلام فرو آمده و در پس او نماز بگذارد و هر چه سواي این است همه غفلت و یا سبک گویند و او را علم حقیقه
 امکان تنهی قف تویم حدیث مذکور و احتمال دارد یکی آنکه مراد دو صد سال از هجرت است و دوم آنکه بعد از آن از
 هجرت است و بعد از اول است آنکه جمیع یا اکثریات از زلزله راح و جفای و باریدن خون سنگ فتن قبل از هجرت از قسطنطنیه
 و پنج و مسیح طبر و میه از آسمان و غرق و نادر و طاعون و جز آن بعد از آن واقع شده و از خروفلان مامون تا آنکه در
 خلافت متوکل خلیل کثرت توالی پیدا کرد و هنوز در ترقی است و ولایت دارد بر آن حدیث بهترین شما بعد و صد سال
 هر خفیف الحاد باشد و بطریق ضعیف مروی است که پیدا نشود بعد و صد سال موقوفی که باشد خدا را در روی حاجت و
 برین تقدیر قطعه آیات قریبه ساعت متعید نخواهد بود بیا بعد از این اگر مراد احتمال ثانی است یعنی بعد و صد سال از زلزله
 پس لازم نمی آید تا آخر صدی تا این وقت با بر جواز اختصاص آیات ببعض آیات کبری همچو دایه الارض و طلوع شمس از مغرب
 هم که بعد و خرمج نازار عدن و نخوت و بربر تقدیر قطعه و صدی بر سر صد آینده احتمال فوی ظاهر دارد و اگر تا آخر صدی پس
 حق تعالی اعلم است باحوال و بلاد **فصل ششم** در بیان خلافت بنی امیه و عباسیه و دیگر ملوک و سلاطین که در ملت
 اسلامی در عرب عجم فرمان روائی با استقلال یا کمالات یا تبعی با استحقاق یا انقلاب کرده اند و زمان حکومت ایشان تا آخر این
 از بزرگ کشیده و بقای است مرحومه تا یک الف مطابق خبر مخبر صادق بوجود ایشان صورت گرفته پس باید دانست که
 چون بی سال از طلب حیر البشیر صلوات الله علیه و آله و ما صحابه و سلم که مدت خلافت را بنده همان بود و بگذشت میان ملک عضون گردید
 و زمان حکومت از من برست بنی امیه عجله حضرت عثمان بن عفان بنی امیه آمد و شد ناچین شد و تا آخر سنه یکصد سی و دو از هجرت
 منقرض شد بعد ملک بقیعنه اقتدار بنی العباس آمد و ایشان پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد و کوفه ای کردند تا این وقت
 بوستان اسلام لغارت و رونق تمام داشت اگر چه بسیار از ایشان مذهب خلافت بر روم کاسره و امم عجمیه بودند و ملک با عجم
 گرفته پس این خلیفه از امر بنی امیه معاویه بن ابی سفیان است رضی الله عنه و آخر ایشان مروان جعده است مدت ملک
 ایشان نود و چند سال است که تقریباً هزار ماه با سبب هجرت خلافت با معاویه و روز اجتماع حکمیر شده بعضی گفته درست المقدس
 قتل علی بجهت تلمذ و زلفی نام از امر ریاست وقع شد و وی زیاد را که از اولاد عبید بود سر قتل بخود مستلحق کرد و بر بربر
 والی ساخت و خلاصان و بختان را بسوی او مضاف نمود و هند و بحرین و عمان را برای وی جمع ساخت و حال معاویه
 و خلیفه و زوجه عثمان را و عاقلی را سبب میکردند اما نام او بنی بودند بلکه او تراب میگفتند گویند ابل شام میل شدیده و
 بعد از الحسن بن خلد بن الولید معاویه را و از بر دانیید و در سنه چهل و هشت قسطنطنیه را فتح کرد و وزیر حسن بن عباس
 زبیر و ابوالیوب انصاری هم بودند و در سنه سیاه و شش معاویه از روم هجرت و ولایت عهد برای بنی زبیر گرفت و ابل شام
 و عراق درین هجرت آمدند و از اهل مدینه حسین بن عمر و ابن ابی بکر انکار نمودند بقره در راه و جبینه
 شصت از هجرت معاویه وفات کرد مدت خلافت او نوزده سال و سه ماه و بیست و هفت روز است اسلام آورد و معاویه
 همراه پدر و زلفی که بود کاتب رسول خدا مسلم و عامل عمر بر شام تا چهار سال و تا دوازده سال بعد عثمان بر آن مقرر شد

چهار سال با علی بن حنبله که در بر شام متخلف گردید و امیر و ملک شام شد علیه حازم و دانا عالم سیاست ملک بود و حاکم او تاج
نفسه بود و غالب بر منعم بود و بعد از مرگ پدرش و وفات ثانی شافعی انبیه است چهارم بر
الاول سنه اربع و شصت سی و شصت سال بود و سنه سال و شش ماه حکمرانی کرد شائع و فضال بود و با وجود قصر است
بسیار است گوش در زبان زد گفت و شنود آن هزار مرسله میگردید لغت الله تعالی لغت الله تعالی است و معاویه بن نیریز
معاویه است سه ماه و یازده روز حکومت کرده بگذشت است و یکساله بود بعد وفات او مردم در مکه حجت بعبد الله بن ابی
کردند و شد آنچه در چهارم مروان بن الحکم است اهل شام در وقت او دو فرقه شدند یمنیه با مروان و فسیه با الحکم
بر قیس که بیعت از طرف ابن الزبیر میگرفت و حجت معاویات و امویان بطول شهر حجاز بنده عموم رمضان سنه شصت و پنج مرون
بر و عمر و شصت و سنه سال بود در دمشق مدفون گردیده نه ماه و نه روز حکمرانی کرد و وی طریقه رسول خدا صلعم و
ابوبکر و عمر است عثمان در بازار گردانیده بود و این کجی از امور انتقاد بر وی است پیچ عبد الملک بن مروان است شام
و مصر زیر حکم او بود و چون خلافت آمد مصحف در کنار دشت آنرا بنده کرد و گفت خدا را الحمد بک مختار بن ابی عبیده ثقفی در زمان
او خراج کرد و مطالبه خون اهل بیت نمود و حجاج بن یوسف در زمان او کعبه را بهم ساخت از سر نو بر صورت زمین بنی سلم
بنیاد کرد و در ایام ولایت حجاج شبیه خارجی ظاهر شد و در آخر از سپهر ریافتاده هلاک گردید وفات بعبد الملک بن زیننه
شوال سنه ست و ثمانین اتفاق افتاد و شصت ساله بود مدت خلافتش از روز قتل ابن الزبیر سنه ده سال و چهار ماه و هفت
روز کم است حسن بصری در حق وی گفته ما ذا اقول فی رجل النحج حسیه من سینانه گویند وی اول کسی است از ملوک عرب
که نام او را برینیم و در نقش گردید ششم ولید بن عبد الملک است در زمان او خبری از اندلس ماوراء النهر مفتوح شده
و محمد بن قاسم ثقفی بلاد هند را فتح کرده عمر بن عبد العزیز و ابی ذؤبید بر زمین سنوره و حکم او بیعت از وای مطهرات و مسجد
را بهم کرده از سر نو بنیاد نهاد و در طول و عرض دو صد و زلز بنام نمود و ثمان بیعت از بیت المال و او جامع و مشق بنا
کرده ولید است نه سال و هفت ماه حکمرانی کرده در جادوی الاخری سنه ست و تسعین بود و در دمشق خراج باب صخر
مدفون گردید عمر شش خیم و دو سال و شش ماه بود هفتم سلیمان بن عبد الملک است جرجان و طبرستان و در عهد او مفتوح
شد بر دست نیریز بن لهند وفات او در صفر سنه تسع و شصت بود مدت حکومتش دو سال و شصت و چهار ماه و پنج سال و هفت ماه و شش
ماه بطبرستان بسیار خوار بود تا آنکه یک بن طعالم روزانه میخورد و آشفته زبان بود و زنی چنانچه از آن بخورد که تخمه افتاد و در
پشت عمر بن عبد العزیز است مادرش دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود و بحسب صیت سلیمان بجای او خلیفه شد تا زمان ابی جعفر تا
اول سنه تسع و تسعین بنعم سبیل جاری بود وی بخود جلوس بنو ابی عمال خود حکم باطلال سب نوشت و در خطبه بجای
آن قوله تعالی ان الله یامر بالعدل و الاحسان الا ید بخواند از ان باز و دشمنای علی موقوف و قنارت این که میزدند
خطباء محاکم گردیدند از ان خبر داد فاش و سنه یکصد و یکم هجری شد سی و پنجم رجب و جمعه بود و بر زمین آن مدفون
گردید و موت وی نزد اکثر اهل نقل بر خبر بوده و ولادت او در مهر است دو سال و پنجاه خلافت کرد و در عمر چهل سال
و چند ماه بگذشت تحری سیرت خلفاء را شنیدیم میگردید بن عبد الملک صاحب ابو طرب بود چهار سال و چند ماه

حکومت کرده و سینه یکصد و پنجاه و پنج ماه و سبانی آن بختالی شد هم پشام بن عبد الملک سی و چهار سال و چند ماه بود که بر سنده حکومت
 نشست متعین ملک که قتل خان و جزیره و ایمنیه و بلاد و اورا و العبد و بلاد و اورم در وقت او شده و خروج زید بن علی در سنده یکصد
 بست مد و یابست یک بعد از او و نه شد آنچه تکالیفی فی کتاب هشام هشتم ربيع الاول سنده یکصد و شصت و پنج بعمر هجده
 در زمان حکومت نوزده سال و نه ماه و کسری در گذشت یازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است بر سر بخت و حکم عوام و خاص
 زمان حکومت دوازده و نیم سال و در جدای الاخره ستمت و عشرین و مائة و سبک کثرت مجنون و دلو و سنادت متفر
 بخت مدت حکومت یک سال و نه ماه است و دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملک است او را ناقص خوانند زیرا که عشترا
 را که ولید از خود و دودوی که کرد و هم و پنج بخت و دوازده روز حکمرانی کرده و در یشتی بعمر چهل و نسی و شش سال و ستمت
 و عشرین مائة و سبک دهم براهم بن لید ثانی برادر یزید کور است و او را تمام گرفت گاهی بوی تسلیم خلافت میکردند و
 گاهی امارت میدادند چهار ماه یا هفتاد روز حکمرانی کرد و چهاردهم مروان بن محمد بن مروان بن یحکم است در دمشق و ارامیت
 خلافت کردند و بعد استقرار امر رجوع نمائند خود در حران کرد و وی آخر ملوک بنی امیه است که بر اهم را در سنده یکصد و شصت
 هفت مغزول کرده و حکومت ستانند و او را مروان چهارم میگفتند او مسلم خراسانی در زمان او ظهور کرد و دعوت مردم بر
 بنی عباس نمود و در ستمتین و شصتین مائة و سبک خلافت بردست ابو العباس سفاح واقع شد و راه ربيع الاول یار سبک
 در کوفه نام وی عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است وی با مروان بعدی که او را عمار بنخبره هم خوانند و حکما
 کرد و در مقام زابگست و او وی بخت و از انجا بدست آمد تا آنکه در کفینه بود صبر مردی به نیزه او را بکشت عمر او وقت قتل
 بنصرت حدود سال بود مدت حکومت او پنجاه و دویم ماه او را بعدی از ان گویند که تا اگر محمد بن دریم بود و از وی سده
 قدر و اعتقاد خلق قرآن آنوقت بعد گشته شد نش ملک بنی امیه نزل گردید و بنی العباس آمد بوی الملک بن سبک
 و بنزاع الملک من است و یغز من یشار و نیل بن ایثار بیده و بنزاعه علی کل بنی قدر برقت و شرور که در ایام حکمرانی بنی امیه
 اعمال نشان بر روی ظهور اندر ان دراز و بیان چنین است و این موضع ذکر ان نیست و شاید اشارتی به بعضی فتنه در نزل و کرد
 فتنه باید قف بعجزی امیه سی و هفت نفر از اولاد عباس عم رسول خدا صلعم در بغداد خلافت کردند ابتدا را استیلا بر ان
 از روز جمعه سیزدهم ربيع الاول سنده یکصد و سی و دو است و او را تا ششم صفر ستمت و شش ماه و پنج و شش هجری و ستمت
 خلافت بانصد و سبست سال و دو ماه و چند علی اختلاف الروایات و عن ابی بکره مرفوعا بلی ولد لعلاس من کل یوم تسلیم
 بنو امیه تو من و من کل شهر شهر بن اخر حبه العقلی فی کتاب الفتنه و او را بن ابی بجوزی فی الموضوعات و اعلام بکار سید علی
 گفته و یس که قال فان بکار الم یتم بکذب لا وضع بل قال فیما بن سدی همون جمله الفتنه الفتنه الذین بکتب حدیثهم ثم قال
 و ارجوانه لا باس به و لعمری فلیس معنی احدیت بعید فان دو کت العباسیین فی حال علو و انفس و کلماتها فی اقطار الارض
 شرقا و غربا ما عدا قسری المغرب کانت من ستمت و یشتی مائة ال ستمت و یشتی مائة ال ستمت و یشتی مائة ال ستمت و یشتی مائة ال ستمت
 انحرط النظام و خرجت المغرب اسرا من امره تم تابع الفساد و الاخلال فی دولته و بعده حکانت ایام شیوخ دولتم و ملکتم
 مائة و نصف و ستمت ستمت و ستمت ایام بنی امیه الشانحه فانها کانت عتمتین و ستمت ستمت منها تسع سنین الا مرفها لابن الرزین

قصفت ثلثه و ثمانین سنه و کسر دوی الی عشره سوار شوم و جدت الحدیث شاهزادگی یا بکلمه اول ایشان ابو العباس سفاح مذکور
 است که در سنه یکصد و سی و شش بعد حکمرانی چهار سال و بیست و نهمین بدری یعنی چهارصد و سی و یک جهان فانی را پدر و کرم و دور
 انبیا و ائمه پیغمبر سی و سه سالگی مدفون شد ابو نعیم در دلائل بسند خود و حدیث طویل مرفوعه از امام الفضل آنکه دو پسر از ابو العباس
 حتی کیون بنهم السفاح حتی کیون بنهم المهدی حتی کیون بنهم بن علی بن عیسی بن مریم علیه السلام و عن ام سلمه مرفوعه انکالانه
 فی دل علی بن موسی حتی سیلو و الی السبع و آخره الطبرانی فی الکبیر الدنکی من جبره آخر ام سلمه و بعد از وی برادرش ابو جعفر
 منصور بن محمد بحسب صیبت او خلیفه شد و ابو سلمه خراسانی بر دست او کشته شد این ابو سلمه در مدت دولت خود شش رک
 نفر از بطور صبر کشته ابو جعفر در سنه یکصد و پنجاه و پنج بغداد را از سر نو بنیاد نهاد و در چهار سال تعمیر او ختم کرد و تو سیم سجده
 نمود و خروج را ندیده که قومی از اهل خراسان بر مذہب ابو سلمه خراسانی قائل تراخیست در وقت وی بوده وی همه بکشت
 بعد از محمد بن عبداللہ بن حسن بن حسین بن علی ملقب بجمعی و نفس نکیه ظاهر شد و مدینه و ماحول او تحت تصرف وی آمد و در آخر
 کشته شد و وفات منصور ششم در پنجاه و شش سالگی و بیست و نهمین و بیست و نهمین اتفاق افتاد از بغداد و قاصد حج برآمده بود هم در احوال
 بمرد مشکوف الراس مدفون شد عمر او شصت و سه سال بود بیست و دو سال که سیصد و چندی حکمرانی کرد و او را بسبب بخل ابو
 الدوانق گویند بغداد وی پیشترش مهدی بن منصور بجای پدر جلوس کرد و آل نیا و از از قزلباش بر آورد و نسب و در عیبه
 روحی رسانید و حج گزارد و اسوال بسیار بر مردم پاشید و مسجد نبوی را توسیع کرد و بر مردم غزاف و ظلم و حکم بن داشت
 متفق خراسانی مدعی الوہیت الطریق حلزل و در وقت او بود و تا آنکه سیب بن زبیر حکم عباسی کار بر او تنگ کرد و وی در شکر
 کشته اتباع خود را در شراب هر داده خود در خمر تازی کشت اجزای اعضای نا پاکش تجلیل رفت و پس از آن ابو العباس بن
 نیکنون نخست طبری گفته در عهد مهدی کشته شد عباسی بنی آنکه ابو خباری باشد دنیا چنان تملک شد که میند که بر تو افتاد است
 نماند و روز ما نا شب شد آنحال تا قریب نهم و کشید چون سال یکصد و شصت و نه آمد مهدی بیست و دوم محرم وفات کرد و دست
 او و در سال چند ماه است عمر او چهل و سه سال بود بعد از وی پسرش نادی بن مهدی جلوس کرد و این خلیفه چهارم است
 بن علی بن حسن بن علی بن اوطم که در مدینه متغلب و عامل مدینه که از طرف نادی بود نهیمت خورد و مردم با وی حجت
 کردند برکت بنی و سنت رسول عظیم لیکن در آخر بر دست عباسیه مقتول شد و کار او پیش رفت قتل او در حج که موسی بن ابطح
 است واقع گردید نمیری گفته که قتل مسکالین بن علی بن شمس و زینب بنی نسو خفرت در آن بوم هم قتل شد و پس
 از آن محضرت ۲ و نام نادی موسی بود در سنه یکصد و هفتاد و شش جمعه نیمه ربیع الاول بعد حکومت یکسال و سه ماه و بیست
 و شش سال وفات نمود بعد از وی نادر بن رشید بن مهدی که خلیفه پنجم است بیست و دو سال سند خلافت آراست خیزران
 اودام ولدیت وی در سنه ثلث و سبعین مائت احرار حج از بغداد برست در وقت می میان مغرب و یمانه نغمه بر فاخت و کشت
 و خون بسیار شد وفات امام مالک هم در زمان اوست بلا دروم را فتح کرد و بلده تبریز بنا کرد و زبیده زن نادر بن است که
 در سنه منس سبعین مائت بنیاد آن نهاد و در سنه اربع و اربعین مائتین بر نزل خراب شد باز در زمان متوکل بعمارت درآمد
 چنان سنه ثلث و سبعین مائت آمد سوم جمادی الآخره در طوس من رحمت حق پیوست چون وفات نمود یکم غش کرد باز در فاطمه

و وصی و دو جری از بیست و چهار گذشت در زمان استبداد مرتضی و محسن اینها از او و بدایت آن نظر در موله و کرده
 حکم نمود که چاه سال یک از امر و زواید زیست گنجینه می زیاده برده روز تربیت الفی در اکرام و احسان خلوص میان
 بود و اموال عظیم بر اهل حرم صرف کرد تا آنکه در زمان او سالی در آنجا باقی ماند و لیکن در امتحان مردم بخلق قرآن بر
 ندید پس روح خود بود و او را حکایت رویت الفی در قدرت میکرد و در زمان او اثنی عشرت شریف آتشی پیدا شد و او از جبهه شت
 بعضی مردم از با الویست بر سقیدند خالد بن سنان از راه خراسان بد آنجا گذشت جمعی کثیر از مردم او بان آتش خود
 و بعد وفات او بجای برادرش متوکل علی ابن عبدین محض سند خلافت آید و وی خلیفه و بیست و هفت وقت جلوس است و
 شش سال بود در عسکری مردی در سامره ظاهر شد و دعوی نبوت کرد و مردم که وی را از قریش است و او را محمود بن سرج
 است متوکل و او را بخت میزدان او را محسن خود و چون سال و وصی شش شش از مقر امام حسین بن ابی طالب و با جمعی که
 کرده شد و بر بعضی شدید بود و علی بن ابی طالب اهل بیت و علیه السلام با آنکه در حبه طفا میرت نیک است و مردم از
 قول بخلق قرآن منع نمود و وفات امام احمد بن حنبل در عسکری بود و بعد از او وصی و بعد از او جمعی بیست و هفت جماعتی حکام است
 پس بر و متوکل را در طاعت گاه اوسع وزیر و مجلس شرب و خمر فتنه رسانید و این واقعه شب چهارشنبه چهارم شوال
 روز و او مدت خلافت او چهارده سال و ده ماه و شش روز است و عمر او چهل سال بود در ایام او آب جلد زرد شد و تا
 رسید روز روزی بماند و خوف بزرگداشت و بعد از وی چند نکست رخ شده و در شمس در امغان چهل و پنجاه
 کس بزرگ ملاک شدند و دو دانگ بسطام تراب شد و خزان و طبرستان و عیال بود و امغان قم و کاشان جلد در
 یک روز حرکت از لرزه و بران شدند و وزیر کوه و از هم سگافند اب ظاهر گشت این جلال گفته در زمان تسلط متوکل
 بعضی مواضع خوارستان شخصی فات یافت چون جبار و او را برگر فتنه می آید و بران شست و بزبان خوزی
 ایزد تعالی این بیت را و هر که بر جنازه او حاضر گشتند بیاورد و بعد از وی محمد بن جعفر متوکل عقب منصور است که حلیفه
 یازدهم است سر سلطنت را در بی خشد و روز سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 بیار افتاد و در گذشت مدت خلافت او شش ماه و دو روز است مردی عظیم القدر و الفی الفی الفی الفی الفی الفی
 امر بر اید قمر حسین بن علی کرد و طویان را که در زمانه پدرش خالف بود و عباس را و بعد از او عباس بن محمد بن محمد
 خلیفه شد و عقب استعین بن عبد کرد و وی خلیفه و دوازدهم است ارکان دولت بر توبه او اتفاق کرد و او قاضی بعضی که سبکی
 بنا بر قبل بر اید نمود و دهم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 کرد و وی بعد از سال نهاده و روز چهارم بر او بود و بیعت خلافت بر خاندن متوکل کرد و عمرش در آن وقت سی
 چهار سال بود و خمر خلیفه سیم سیم است چون سال دوازدهم چاه و پنج آمد و وی از سلطنت مغرول شد نام او محمد است و قبل از
 و کئی ابی عبد الله و متوکل شش سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 قیصر سیم
 گشت خلافت او از روز بیعت تا خلع سلطنت چهار سال و بیست ماه و بیست روز بود و عمر او بیست و چهار سال و بیست

شمار خلفا تا نهم عشرت را در بیست و سه ساله بود و در تاریخ نورالدین حکیم مذکور است که در سنه اربع و ثمانه در ایام قضا
 از طرف ترسانان خبر رسید که در قندهار و در جرجی از بروج آن که غارت شده بود و قریب هزار سوار و سی هزار پیاده بر سر
 از آنجا در گوشه ایستاده سران آن سوار و پیاده و بر سران پیشین پیاده و نام انگس بهمان نوشته و مجله آن نوشته با اسم شمر
 بن حسان و خلیل بن بوی و سران بن اریز بود و مورخ و در تاریخ سنه سی و پنجین هجری و آن سران از آن سلاطین امیر بود
 مانده بودند و نزدیک بود که پوست بعضی از آنها را ببرد و در آنجا بنای شان اقامت شود و آتی با کماله قضا و غیره و کبر و دولت
 در سنه دو و صد و نو و شش و در آن مغول کرده بیست و بعد از آن که مغولان در عقبی راضی باندست لیکن در آخر و دیگر گرفته
 محبوبان نمودند و کارش پیش رفت ابتدا در دولت علویه قاضیه از وقت مقتدر است اول ایشان بود محمد بن عبد الله است
 ملک اینها در افریقه بود و افراسخ و است بعضی در سنه سی و پنجم و شصت که در بلاد و در سنه بیست و آن خلاف است جمعی گفته
 است ایشان در محول غیر جمیع است و بعضی گفته میبودی پیوندد و لیکن عبدالرحمن بن محمد بن و اکثر تحقیق جرجین تصحیح است و
 شد و بدنام کرده اند و گفته که کفر و کافری ایشان پیروی دیگر است و صحت نسب آنرا و اندک علم و فقه این قوم اعظم فن و اسلام
 ایشان از افراسخ و باطنیه هم خوانند و در سنه سی و هفت و آن است و در سنه سی و هفت و آن است و در سنه سی و هفت و آن است
 امروز القوم بپوشه است که در دیار کن بعضی اقطاع عزت کثرت و او صلیح و صوفی و دیو پال و غیره و قتل اند و کبیر ایشان در سوار
 اقامت دارد و کاتب جرجی با صاحب از آن ایشان نجم الدین نام در بده سورت و با او لادوی و دیو پال ملاقات کرده
 بازبان عربی شناسانند و در انتهای کتب عربی و اهتمام بلخ دارند و نظر در کتب عربی می کنند و جاده مناظره می سپردند
 و اکمل همگان تجارت پیشه بوده اند و با بجمعی چون سنه سه و صد و هفتاد و اندکشان مقتدر را مغول کرده و با جمعی مقتضی
 بیعت نمودند و او را قاهره باند لقب کردند بعد از جدی باز خلافت مقتدر را در کرد و قاهره را حیره را پیش شد و مقتدر او را
 امان داد و مقتدر را است بعد در سنه سه و صد و بیست و شش و شصت و بر روی غضب کرد و بر روی فوج کشی کرده مقتدر را کشت
 مدت خلافت او بیست و چهار سال یازده ماه و شانزده روز است و عمر وی سی و هشت سال بود احوال خلافت را مفضل گذار
 بود حکمران و عاهدان کار میکردند بعد از محمد بن مقتضی را بجای او شایسته لقب و قاهره باند است و در شمار خلفیه نور و هم وی
 موسی خان را مفضل کرد و او ابو علی بن طاهر را وزیر گرفت و بعد بعدی مغول ساخت ابتدا در دولت بی بویه از عهد او است
 چون سنه سه و صد و بیست و دو اندک عاهدان و ولیکن بویه بر سر از مغول شد و بعد از آن سال قاهره باند مغول گشت و از
 دولت او را گرفته خلیل در شکست میداد وی نایب نشاند و در عین امداد بود و در دولت شهادت بفرز خود نهاد و مورخ
 خلافت وی یک سال و شش ماه و بیست روز است بعد وی ابو العباس محمد بن مقتدر را از حبسن ساوره بر سر خلافت نشاند
 و راضی باند لقب کردند وی خلیفه بیستم است این مقتدر را وزیر خود گرفت قتل بن شکنائی مدعی الوهیت در وقت می شده
 چون سنه سه و صد و بیست و سه اندک عاهدان بعد از شورش کرد و کار ایشان عظمت گرفت و یکسخت خانهای خود از وقت
 نبیند و مرتبه خلفیه و اکثر عاهدان را خلع و در بیخ و شتر اعزاز من نمودند و مردان با افرادان رفتن می دادند و نام نهادند
 می گذاردند و اگر آنکه هر چه بپسندیدند از غیر ملک تا آنکه سلطان تمدید ایشان کرد و درین وقت مجاز الدوله بر اصفهان و

پانزدهم خلیفه است حکومت بغداد بر او شد و خطبه بنام او خواندند و بقادر باشد ملقب بنوعه انتقال ملی بن عمر دارقسته محدث
 سینه سده سی و پنج در وقت ابو بکر و سلطان محمد بن بکتلیکین معاند او است بزمانی بر ملک اسان مستولی شد و خطبه بنام
 مقتضی گردانیده و دولت ایشان محقق گردید و محمد بن احمد خلافت نمود و از اندلس منتقل شد و در وقت علویان در
 ایشان تن از سامانیان در بار و از انهر و فارس و عراق حکمرانی کردند و ملک ایشان یکصد و دو سال و شش ماه و شش روز و یکشنبه بود
 عامل فاضل بود و سلطان محمود غزنوی در سینه سده صد و نود و دو هجری در هند و گستان مدو بر او حمله بسیار و در پیشاور
 خالفت ابتدا دولت اسلامی در قلم هند از پنج قس است و وی اول کسی است که بلاد هند را مفتوح ساخت گویند در گردان
 راجه ندر کو را حاکمی بود که جوهر یا قتیس یکصد و هشتاد هزار دیار تشخیص کرد و بدو سلطان محمود بعد از فتح پنج یازده بار دیگر بر
 آمد و فتح خطبه کرد و در سینه چهار صد و بیست و دو و قادر باشد بر ششاد و شش سال و در ماه بعد حکمرانی چهل یکسال و چندان
 فوت شد و بجای او پسرش ابو جعفر عبداللّه ملقب بقائم بامر الله قائم شد پدر او را و بعد خود کرده و برای او بیعت خلافت
 گرفته بود و در وقت محمد ابیعت دیگر کردند ابتدا دولت سلجوقیه از عهد او است و در سینه چهار صد و چهل و هفت بزمانی بی
 شافعیه و حنا بداد افتد واقع شد و حنا بداد انکار جهر بر سبله و قنوت و صبح و ترجیع و از آن کردند و بعد یکسال از آن دولت
 آغاز شد و ایشان چند قبایل از حیر بود و در عراق خطبه بنام مستنصر خلیفه مصر خواندند و بسایری فساد بر پا کرد و مقتضی
 شد و خلیفه قائم بغداد و قیاب برگشت چون سینه چهار صد و شصت و هفت شد قائم بامر الله وفات کرد خلافت او چهل و
 چهار سال و هشت ماه و بیست و پنج روز است و عمر او هفتاد و شش سال بود و بعضی گفته اند در شش سال و چندان و حنا بداد
 ابو طاهر بن محمد از بی حکم کرد که شب بمیدان مصر سینه ثلث و ثلثین در اربعه میان شام و خفین نزل کرد و عظیم پیدا شود و تبریز خراب گردید
 اکثر مردم آن شب بسر خراب رفته شهر را نظاره میکردند که ناگهان نزل کرد و هویدا گشت و زیاده از چهل هزار نفر را که شدند و بیک
 وی خبر داد که خلیفه سابع عشرت ملقب بمقتدی بامر الله جلوس کرد نام او عبداللّه بن محمد بن خیر الدین بود اعیان
 و اهل علم مثل ابو جعفر شایری و قاضی دامغان در بیعت او حاضر شدند و وفات واحدی مفسر بنیابوری در سینه چهار
 و شصت و هشت بعد از او بوده و مقتدی بعد حکمرانی نوزده سال و هشت ماه و روز شنبه پانزدهم محرم یکسال پیش از
 واحدی فوت کرد و عمرش سی و هشت سال و هشت ماه بود مادرش ام ولد از مینه ارجوان نام داشت مقتدی مروی
 قوی النفس عظیم البهت بود بعد انتقال می بداد آخرت ابو العباس احمد ملقب بمسقط بن عبداللّه بر سریر حکومت نشاندند و عمر او
 در آن وقت شانزده سال و دو ماه بود ابتدا در دولت خوارزم شاه از عهد او است و در آن زمان که آنطایه بیت المقدس
 را از دست اهل اسلام خارج نمودند و اقمه را نمود و در سینه چهار صد و بیست و نه سالین سلجوقیه بر بلاد خراسان ماوراء
 مسلط شدند بعد در سینه پانصد و دوازده مستنصر بامر الله بجزیر چهل و یکسالگی و شش ماه و چند روز و شش ماه و یکسال
 و نیم از پدر و در مدت خلافت او بیست و چهل سال و سه ماه و یازده روز است و از غرائب اتفاقات است که چون سلطان
 اب السلطان فوت شد بعد وی قائم بامر الله بجزیر چهل و یکسالگی و شش ماه و چند روز و شش ماه و یکسال
 انتقال نمود و بجای او پسرش مستنصر بامر الله ابو منصور فضل بن احمد جلوس کرد و در چهل سال ابن مسند را مصفا بنی

و قاتل شود و بعد از در سنه پانصد و سیزده خرداد ماه بمکه خلیل الله و اخو و یعقوب علیه السلام مقرب بیت المقدس را
 گردید و حاکم کثیر از نوادین بنو زنجاد شریف ایشان بر سید نشاند و در سار که در قزوین بود و قتل در شب فتنه یا فتنه
 این مرد کامل گفته اند که در جزیرین سید انجمنی سینه تاریخی در سنه پانصد و چهارده و همین تو مرت ظاهر شد و دعوی حجت
 معنوی و منظره کرد و حجتی کثیر را بدیعت کردند و اعتقاد آوردند و بعد تعلیق بلاد و حکومت ده سال بعد و کان من کان
 و در زمان او در سکه در بنده و عقارب پند پیدا شد و خلافت را از او گرفتند و کوه و کان از زیر چرخش آنها از مهد بود و انتقال قمر
 با جلا سیان مستر شد و با عداد الدین زکی حرب شد و زکی بر حجت خود و مردم بسیار کشته شدند و اسمعیل صاحب شش
 مقتول گردید و بار دیگر با سلطان مسعود جنگ کرد و در گرفتار شد و باطنیه بر وی حجت کرد و بی و گوشتن می بریدند و چند
 نفر از اصحاب و قتل رسانیدند و از آن قدر که شنبه بیدیم و یقین در ظاهر برادر و داد عمر می نزد قتل چهل و سه سال پخته
 و در سده سال و شش و بیست و خلاف کرد و از شش ام ولد بود و قتل سپیدش را شد و از خلیفه سی ام است بجای پدرش
 پیچم و در حیات خود شش لیجید ساخته بود بعد از ده ماه و یازده روز بیکم سلطان مسعود و شش که ده محمد بن سطره که هم شده
 است بخلافت برگزیدند و در وقتقی باشد و قتل که و در وقت باشد و ولت آل سلجوق منقرض شد و ملک غوی ظاهر شد و در سنه
 پانصد و پنجاه و دو و در زمان و در شش ام ولد از آل توی به دعای و حجت از حجت قتل کرد و در طبرستان الظاهر و غیره از سنده و انگشت
 و بران شد و مقتنی دوم برین اهل سنه پانصد و پنجاه و پنج برود و مادرش ام ولد بود و بیست و چهار سال و ده و شش و ده روز
 خلافت کرد و اول کسی است که بر حجت سلطان مستقیم و از ق گردید و اصحاب چهارده ام ولد کثیر پیدا و تا فخر کرد و می از وی
 فوت نشد و چون می برد بجایش پدرش محمد طغیبت استخدا باشد و خلیفه شد و در شش ام ولد و بیست و چهار سال و ده و شش و ده روز
 بود و در زمان پسر و دیگر قارب عم و غیره با و بیعت نمودند و درین سال حجت غزنه خضر شاه برود و در سنه پانصد و شصت و
 شش مستقیم بنیاد افتاده و در گری آخرت شد و کان دولت پسر و حسن طغیبت استخدا با و در سنه پانصد و شصت و شش و ده روز
 گردید و ابو الفدا گفته که در خلافت حسن بن علی استخدا استخدا بعد یک سال از خلافت و خطبه عباسیه مجری است
 و دولت علویه منقرض گردید و فوات ابو القاسم علی بن عساکر محدث در سنه بیست و هفت و در وقت می خراج مرتبه حاکم و متعلق
 بعد و در سنه پانصد و هفتاد و پنج دوم و یقین و مستقیم برود و مادر وی ام ولد از منیه بود و ده سال و بیست و ده خلافت کرد و در
 او امام ناصر الدین الله جلوس فرمود استیلا ملک صلاح الدین بلاد فرنج بعد او بود و در سده شش صد و شانزده و حجت منحل
 وفات کرد و در حجت صاحب بنو زنجاد شریف بیت المقدس گردید و فرنج بر دسیا طاعا شدند ابو الفدا گفته و فی نه است کان
 الله و قتل مسلم فی المسلمین و شکال المسلمون با عظم خاکبازی نه است قتل کان من کان فرنج بیکم و دسیا و قتل مسلم با
 و سر هم و منه الصیبه الکبری و هو طو الله و قتل مسلم فی المدة القریبه اکثر بلاد الاسلام و شکال انهم و بی حرمیم و در سده شش
 المسلمون منظره در الاسلام بمثل نه و الفیعتا استی چون سده شش صد و بیست و دو و در اول شوال خلیفه و نامور
 بر و در خلافت و چهل و دو سال است و در آخر عمر نابینا شده بود و بیست و شش سال عمر داشت و در رعایا قیام السیرت عالم فرج
 در عید می فرار شده و اهل و متفرق گردید و خود و قتل بود و در کتابت کرد و بنابر عداوت که میان وی و خواهر زنش

بود ایش از اطاع در بلاد کرد تا خوارزم شاه با آنها مشغول شده از قصد عراق باز ماند و چون می برد و بجای وی ابو نصر محمد
 خلیفه شد و ظاهر با ملوک لقب یافت و اهل بغداد را ملوکس کرد و محمود بن ابرار کرد و بر مردم ظاهر شد و نام و نشانان ستمین
 از وی میان مردم ظاهر نمیشد الا نادریکین است خلافت او دراز نشد و جز نه ماه و زنده ماند و در میان سال شش صد و بیست و سه
 وفات نمود و بر خلافت پدری عادل بود و بعد از فاشی که اکثر شش بود جعفر بن محمد بجای او جانشین گردید و ملقب بمستغفر بالله شد
 شد و مثل پدر عادل احسان شیده کرد و داد و از برادر خود بود و موسوم بخفاجی در غایت شجاعت و تا اخذ تار بنده و راز
 بود بخدمه در قندهار ایشان کشته شد و در وقت او میان خوارزم شاه و ترخس کثیر اتفاق افتاد و ظفر در اکثر نصیب شد و
 سلطان جلالت الدین که او را بخداوند عالم لقب داد و در سنه شصت و هشت و بیست و سه در دست تار مقتول گشت تا به شیخ غلام
 علی معروف بابین الاثیر بخجری تا به بیست سال است و در وی از سیوط آدم تا ایندم احوال قانع عالم نوشته با کلام و در حد خلافت
 عباسیه از زمانیکه دنیا طواف الملوک شایع گشت و در هیچ جاسطنت کردند ظاهر به در خواست و ایشان پنج تن بودند و ایشان
 دولت اینها از سنه بود و انتهای سنه است نسبت ایشان بنویسند و دوم دیالیم از نسب بهرام گوینجه تن در عراق گشت
 نمودند از سنه تا سنه سوم غزنوی چهار تن از اولاد دگر و در غزنه حکمرانی کردند از سنه تا سنه چهارم بی بی بیست تن
 در سیستان لوی حکومت برافروختند از اولاد خضر بر و نیز از سنه تا پنجم سلاجقه از آل فرسیاب چهارده تن در ناور و انهر
 حکمرانی کردند از سنه تا سنه هجری چون سنه شصت و هشت و چهارم و پنجم جمادی الاخری صبیح جمعه مستغفر وفات نمود و دست
 خلافت او بنده سال است چند ماه کم مدرسه مستغفر بغداد و مشهور دست ارباب دولت بعد از نقاشی اتفاق بر خلافت
 ابی شمس عبدالملک بن ملقب بمستغفر بالله کردند و او غلیظه سی و هفتم است و آخر خلفای عباسیه و کثرت او ابو محمد وی برزی منیع
 از وی بود و از او دستش مستغفر با بر بوند و او را گفته لشکر را بر طرف کنانید و در جمع مال و مدارات تار آموختند و شد آنچه
 بعد کسب از خلافتش تار قصد بلاد دوم کردند و از دست سلاجقه بر آوردند و ملوک اطراف و نواحی حروب نموده اکثر حاکمان
 را مستغفر شدند و در سنه شصت و هشت و چهارم و پنجم و شش و هفت و هشت و نهم و ده و یازدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو
 را کثرت نریز که وزیر شمس بن ابی الدین بن اعلی و بعضی بود و آل کرخ نیز تافض بودند میان شیعه و سنی در بغداد و قندهار
 شد ابو بکر بن خلیفه حکم داد که کرخ را تاراج کنند لشکر آن زنان راه شک کردند و ارتکاب فحاش نمودند این حرکت بر وزیر
 گران آمد و بفرستاد و طبع در ملک بغداد داد و لشکر بغداد یک ملک سوار بود و مستغفر قطع آنها ضبط نموده به تر فرستاد و
 عسکر کمتر از بیست هزار نفر و اهل علقی بر او خود را تار و تار فرستاد و در مرحله از بغداد قتال شد و بدو واقع شد و لشکر خلیفه
 بهزم گردید و بعضی به بغداد درآمدند و بعضی بسوی شام رفتند و بلاد او از جانب شرقی و با جو مقدم لشکر او از جانب غربی در
 بغداد درآمدند و این اعلی تر دلاکو برآمده برای جان خود و شقیه گرفت و مستغفر را گفت که دلاکو شما را بر خلافت باقی خوا
 چنانکه سلطان مردم کرده است و میخواهد که دختر خود را به پسر شما ابو بکر بن دهر و او را آموخت و خروج بسوی دلاکو ساخت چون
 با جمعی از اکابر اصحاب خود برآمد و خیمه فروکش گردید و در فقهاء و دانش و جمیع سادات و مدرسان بغداد را فراهم نمود
 مجله ایشان ابن السجوزی محمد بن بود و هرگاه ملوک اهل عراق شدند دلاکو ملک آن از برترین سیدین کشید و از طرف دیگر

[illegible]

[illegible]

مقدی و مستظهر و مسترشد و راشد و معزول گردید انشی و ذی بی برین قاعده ایراد کرده گفته و تا ذکر بنجرم با تیار
سید بنی و تاریخ اختلاف بیحیوب بر او شخوخته و گفته و مقال زیاد علیه تا ذکره ابن الجوزی علی بعد از ارشاد المقتفی و استنبیح
و استغنی و الناصر و العابد و المستظهر و السادس ظم یخلف ثم المستعظم و الذی تمسکه للشار و کان آخر دولة اخلفا و انقضت اختلاف
بعد الی ثلث سنین و شفع ثم قیم بعده المستعظم فلم یبق فی اختلافه بل بویع بمصر و سار الی مصر اق فساد الی ثلث اقل و ثلث
اختلافه بعده ستمه تمامیت اختلافه بمصر فاولهم ایحاکم ثم المستغنی ثم الوائقی ثم ایحاکم ثم المستعظم ثم المستولک
المستعظم ثم خلع بعد ستمه عشرین ما و احمید المستولک ثم خلع و بویع الوائقی ثم المستعظم ثم خلع و احمید المستولک فاستمر الی ان مات ثم استعبد
المستعظم ثم المستغنی ثم القایم و هو السادس من المستعظم الاول من المستعظم الثانی فخلع ثم استعبد خلیفه المعصور هو احمادی و بحسب
بنی العباس انشی قصف بنی العباس انا فاخته و اسطه و فاخته گویند منصبو فاخته بود و مامون و اسطه و مستعظم فاخته و جمله خلیفانی
جاسن بنا سراری بود و دیگر سفاخ و همدی و دین و جرجلی بن ابی طالب حسن بن ابی بکر کلام ناشی بان با ششمین خلیفه نشد قال العسلی
و جرجلی بن ابی طالب علی حقیقی کلام علی نام والی خلافت گشت ته قاله الذی و غالب سار خلفا و افراد اند و شنی خلیل و شکر که شکر
عبد الله احمد و محمد و جمیع القاب خلفا تا مستعظم آخر خلفا و اقصی افراد اند و بعد و خلفا و معمر بن القاب شکر گردید یکین و دیگر بکار شکر
نشد مگر شکی و مستعظم که بار دیگر که کس از عباسیه بدان متاقب شدند و یکی از ایشان بلقب احدی از بنی عبید بلقب نشد
مگر قایم و حاکم و ظاهر و مستعظم و بلقب بنیدی و معصور قبل و وجود بنی عبید و بنی عباس موجود بود و بعضی گفته اند هر که از خلفا
و ملوک بلقب بنابر شدی فخلع یافت بنی علی گفته و کلاما المستغنی و المستعین چه دو کس از عباسیه باین القاب بلقب شدند و در
خلع و بنی گردیدند و اجل ابرک القاب مستعظم است و احدی بعد برادر زاد خود متولی خلافت نشد مگر مقتضی بعد از شد
مستعظم بعد مستعظم قاله الذی و همچنین خلافت نکردند برادر دیگر امین مامون و مستعظم اولاد رشید و مستعظم و معمر و معمر اولاد
مستولک و راضی و مقتضی و بطیع اولاد مقتدر و آزاد اولاد عبد الملک چهار نفر خلافت رسیدند و نظیر بن در ملک معلوم است
مگر و خلفا بعد از حضرت مسلم نظیر بن شافعه شدند زیرا که برادر اولاد مستولک چهار بکر که کس خلیفه معمر شدند مستعین و مستعظم و مقتضی و
قائم و مستعبد و جز ابو بکر صدیق و طالع بن بطیع احدی در حیات پدر متولی خلافت شدند طالع را فالج و گرفت تا چار بطوع و خو
از خلافت نزول کرد و پسرو او کنیت و نیز ابو بکر است اهل علم گفته اند اول کسی که والی خلافت شد پدرش نبی بود و بکر
رضی الله عنه است و وی اول کسی است که سعد کرد و خلافت برای و دیگر کسی و بیت المال مقرر نمود و مصحف بر مصحف نام نهاد
و قرآن کریم را جمع فرمود و مسی شد خلیفه رسول الله و از وقایع زمین و بیت تغیند جیش اسامه و قتال اهل روده و مانعین بکوت
و سبیل و کذاب جمیع مصحف و اول کسی که موسوم شد با میر ابو نعین عمر بن الخطاب است و اول کسی است که در گرفت و تاریخ جری
مقرر نمود و امیر نماز تراویح کرد و دیوان نهاد و تکیس کرد و بشب حقوق نمود بر بنی امیه و تا زیاده بر شرب عمر و حرام کرد و تکیس
و منع نمود از جمیع اعیان اولاد و جمیع مردم را بر چهار یک در نماز جنازه و فحما نمود و مسح سواد کرد و طعام را از مصر برانهر
ایله بمبدیه آورد و وقف نمود و صدقه را در اسلام و حول خرافت نمود و زکوة خلیل گرفت و علی را گفت لئال الله بکاک و
ایک الله بنی آخر ما ذکره العسکری و هو اول من استغنی القضاة فی الامصار و اول من مقرر الکوفه و البصرة و انجریه و

الشام و مصر و موصل و مقرر کرد خانه برای دقیق و سوسین و قمر و زینب زیاد کرد و مسجد نبوی و انحرانج کرد و دیو و را از حجاز بسوی
 شام و اهل بخران را بسوی کوفه و نهاد و مقام ابراهیم را بجای که امروز در آنجا است و پیشتر مصلح کعبه بود و اول کسی که حج کرد
 عثمان است و وی اول کسی است که انکار اقطاع نمود و در جمع اوزان میفرود و موزن را از نزع داد و در خطبه مرتجع علیه السلام
 و صاحب شرط گرفت و پست کرد و ازادر نگیر و تخلیص مسجد نمود و مقدم کرد خطبه عید را بر نماز عید و انحرانج زکوة تغلبه بعض مردم
 نمود و در مسجدی مقصوره ساخت و اول اختلاف که در است واقع شد بنزد اول و وی اول کسی است که هجرت کرد و در راه خدا با
 اهل و عیال خود ازین است و جمع نمود مردم را بر حرف واحد در قرأت و اول منکر که در بین ظاهر شد پراشیدن کبوتران در حق
 جلاهاقات است پس عثمان مردی را از بنی امیه بر کسر جلاهاقات مقرر کرد و از ان شکست گنازند و اول کسی که در حیات خویش
 و لیعوبه مقرر ساخت معاویه است و وی اول کسی است که تصحیان را برای خدمت گرفت و اول کسی که سر را با بسوی مادر بر داشت
 آوردند این از بر است و اول کسی که نام او بر سر زدند عبداللک بن مروان است و اول کسی که منع کرد از خانه نام خود و ولید
 عبداللک است و اول کسی که حدیث القاب برای او شد بنی العباس اند و این فضل الله گفته بعضی زعم کرده اند که بنی امیه را
 هم القاب بود مثل القاب بنی العباس چنانکه بعضی مورخین ذکر کرده اند که لقب معاویه الناصر لیدن الشریع و لقب یزید
 مستنصر و لقب معاویه و الراجح الی الحق و لقب مروان الموحس باشد و لقب عبداللک الموفق لا الله و لقب لیدر سپر الله
 باشد و لقب عمر بن عبدالغفر المصعوم باشد و لقب یزید بن عبداللک القادر بعضی الشد و لقب یزید ناقص الشارک لا نعم الله و اول
 تفرق کلمه در دولت سلاج شد و اول خلیفه که بنحیین با مقرب ساخت و عمل با حکام بنجم نمود منصور است و وی اول کسی است
 موالی خود را اعمال ساخت و ایشان را بر عرب مقدم نمود و اول کسی که امر کرد و تصنیف کتب بر روی خرافین جمعی است و اول
 کسی که مردم با سیوف و اعمده پیش پیش او رفتند و او است و اول کسی که لعب بصواجمه در میدان کرد و رشید است و اول خلفا
 مدعو و مکتوب بلقب این است و اول کسی که تراک را در دیوان داخل کرد و مستقیم است و اول کسی که تغییر فی اهل و عیال نمود
 متوکل است و اول کسی که تنگ کرد و در تراک و قتل وی متوکل است و باین حکم تصدیق حدیث نبوی صلعم ظاهر شد طبرانی بسند جمید
 ابن مسعود آورده که فرمود رسول خدا صلعم تراکوا الزک ماتر که کوفان اول من یسلب متی حکم و ما نولم الله بنو قنول و اول کسی که
 احداث الباس کام و اسحه و تصغیر قلانس کرد و مستعین است و اول خلفا که احداث رکوب بخلیف زب نمود و شریعت و اول خلیفه
 که مقهور و مجبور علیه و موقوف بر شد و مستعین است و اول کسی که والی خلافت شد از میان مقتدر است و آخر خلیفه که منفرد شد بر
 جیوش و اموال انبی است و وی آخر خلیفه است که شعر و مدون گردیده و خطبه خواند و نماز کرد و با مردم دایما و مجالسه
 باندام و بود و نفقه و جو از و عطا و خدم و جریات و خزائن و مطابخ و مشارب و مجالس و حجاب امور و جاری بر ترتیب خلافت
 ابریه وی آخر خلیفه است که سفر کرد و در زمی خلفا تا به اول تکرار القاب از متصرف است که متولی شد بعد مستقیم و اول خلیفه
 که متولی شد در حیات مادر خود عثمان بن عفان رضی الله عنه است بعد از وی و رشید و امین متوکل و مستنصر و مستعین و محتر و
 مقتصد و مسلط صولی گفته نمی شناسم نمی را که زائیده باشد و خلیفه را بگوید و ولادت مادر ولید و سلیمان پسران عبداللک
 شناسمین مادر برید ناقص و ابراهیم است و ولید و خیزران مادر وادی و رشید و سیوطی گفته ویزا و امام العباس و محتر و امام داود

[illegible]

را که کعبه به هزار درم خریدن خواست وی اندوخته بود و آن کعبه را در میان او داد و او را بست زیرا در آن روز که او را داد آن چادر را بست
 پس این که در آن روز خلفا عباسیه بود همان است و گفته اند که خلافت آن روز آن لیکن خبری در تاریخ خود گفته این برده که نزد
 خلفا این عباس است یونس بن نکیله از این سخن در گفته خود گوید که در وقت خلافت مسلم بن ابراهیم چادر را بانی نام که کعبه
 ایشان نوشته بود بطور آن بخشید ابو العباس صفاح آن چادر را به صد دربار خرید که در سیوی گفته چادری که معاذ بن جریه
 بود نزد وال دولت بنی امیه بقتل رسد و احمد بن حنبل در نزد از عرو بن زبیر روایت کرده که ثوبان حضرت مسلم که در آن
 برای و فخر بن و آن می آمد و در آن حضرت بود و چهار درج در طول و دو درج و یک شبر در عرض و آن نزد خلفا است گفته شده و
 آنرا در جامه های دیگر بنجیده اند و روز غیاضی و حمید فطر پوشیده می شود و در اسنادش این استیم است و به موجب
 سیوی گفته خلفا این برده را بطریق توارث می گرفتند و بر دو تنهای خود در کتب جلوس و در کتب می انداختند
 مقتدر در میان کعبه کشیده شد و در کتب خود خواند و گوید که در وقت آنکه در میان و در وقت آنکه در میان و در وقت آنکه در میان
 انشی قف بعضی روزین در میان آن روز دولت اسلام ذکر کرده اند که در سال اول یزدگرد مطابق با دهم هجری آنحضرت
 انتقال فرمود و در سال دوازدهم شش و اندو تا تاریخ و لشکر رانج کرد و در سده شازدهم در ستم مقتول و مدین مفتوح شد
 و در هجدهم حلوان و ناسیران و شام و موصل مفتوح و کوفه بنا شد و در بیستم سوق لاجه فتح شد و در ستم میان هر زمان
 و حرن بنعابه و صالحه و شوشتر فتح و هر زمان عقیده شد و در بیست و یکم فخر بن مقتول و اسپهان مفتوح گردید و در بیست
 دوم فتح مدائن و در سی و یکم کرکان و فتح اندر ایجان و صلح با والی بابک ابوبکر و ابوالیاس الحنفی بن قیس بن عماران
 و در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران و در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران
 هرگزیت با دشت و حجتان و فتح قندار و فتح کرکان و در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران
 که در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران و در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران
 سلاطین پارس و جند قاسد نام چهارم بر دست آسیا بانی واقع شد و در سی و یکم یزدگرد از نری بکمران و اندر ایجان و ناسیران
 در اسلام است در روز دوازدهم حربه صلیبیا کشته شدند گویم باریت کثرت فتح در ملت اسلام از عهد خلافت عمر فاروق
 است زیرا که در سده چهارده و شش و محض و بلبلک بهره و البته بر دست او بعضی بطور صلح و بعضی بطریق غنوه و بعضی
 و در سده پانزده اردن و طبریه مفتوح گشت و در قیصر موک و قاسمید و داد و در سده شانزده و ابوز و اندر ایجان
 و بعد نماز جمعه در ایوان کسری خواند و این اول جمعه است که در عراق گزارده شد و در وقت صلح و ابوز و اندر ایجان
 خورد و نکریت مفتوح گردید و بیت المقدس بدست آمد و در حربه صلیبیا کشته شدند گویم باریت کثرت فتح در ملت اسلام از عهد خلافت عمر فاروق
 و منبج و صروج و قریه سیار بدست آمد و در سده بیست و یکم اسکندریه و نهاوند را فتح کرد و از آن بازار عاجم را جماعه نمود و در
 پاره از جزیره و موصل و نواحی آن بدست آمد و در سده نوزده قیصرایه و در سده بیست مصر مفتوح گردید و در ستم
 بدست آمد و قیصر عظیم دوم برده و در سده بیست و یکم اسکندریه و نهاوند را فتح کرد و از آن بازار عاجم را جماعه نمود و در
 و غیر بدست آمد و در سده بیست دوم از ایجان و دیور و ناسیران و در سده بیست و یکم اسکندریه و نهاوند را فتح کرد و از آن بازار عاجم را جماعه نمود و در

[illegible]

درین باب گفتند و بعد قال السنة اليوم أصبحت معززة حتى كان لم تزل آت القبول وتسطوا إذا قيم منارها وحط
 منارها لك الزورن على واول احوالها بلع في الذين بارها إلى النار سوي مدرا غير مقبل وازعاج سبال خلافت
 متوكل است که بادی در عراق ودر سخت گرم ودر کوفه وبقدره ورا میکسر بسوخت و مسافران را بکشت تا بجا
 باستان و بعد از رسید و نزاع و موافقی انجام را بر باد ساخت و بموصل و حجاز متصل شد و مردم را از معاش و در اسباب
 و مشی در طرقات باز داشت و خلق عظیم را هلاک کرد و پیش از آن یکسال زلزله آمد در دمشق سخت مهولناک که از دی خانه
 بیفتاد و خلق بسیار زیر آن بر دو تا انظار کشیده شد و اثر را بر انداخت و بخبریه رسید و آنرا پاک بسوخت و بموصل آمد و بجا
 نهر اکس را بباد و قنار و بعد در سینه سبع و شش آنشی در عسقلان ظاهر شد و بیوت و میادین را بسوخت و تا سینه شش
 و آنجا مصر را شش قاضی قضایه مصر ابو بکر بن ابی الیث جمی را اثر شد و بر خری سوار گرانیده در شهر گردانید فصل ششم
 در بیان حوادث زمانه عباسیه و جز آن سید علی حد تاریخ الخلفاء ذکر کرده فی سنة اربعین سبع اهل غلظا صیحه عظیمه من جبر
 السماوات منها خلق کثیر و وقع برود العراق کبیر من الدجاج و خسف ثلث عشرة قمره بالغرب فی سنة احدى و اربعین و احدث
 النجوم فی السماء و تاثر الکواکب کالجوا و اکثر الليل و کان امر من عجا و لم یعبد فی سنة ثلثین و اربعین فی زلزلت الارض
 و اظلمت النور و اعمالها و الری و خراسان و نيسابور و طبرستان و اصبهان و قطعت الجبال و تشققت الارض بقدر ما یصل
 الرجل فی الشیق و رحبت قرية السویله بنا حیه مصر من السماء و وزن حجر من الحجارة مخکان عشرة ارطال و سار جبل یمن
 علیه فراغ اهل حقی اقی مزایع آخرین و وقع بحال طایر امین و دون الرحمة فی رمضان فصاح یا معشر الناس اتقوا الله الله
 فصل اربعین صو تائم طار و جارس الخندق ففعل کذا کتب البرید بکک الشهد علیه خمس مائة انسان سمعوه و فی سنة خمس
 و اربعین عمت الزلازل الدنیا فاخرت المدن و القلاع و القباب و سقط من النفا کثیر جبل فی البحر و سمع من السماء اصوات
 ناکه و زلزلت مصر و سمع اهل الحبش من نایحه مصر صیحه ناکه فأت خلق من اهلها و غارت عیون کما فارسل المتوکل مائة
 الف و سائر لاجرا لادن عرفات الیها قاتل لشاهی و من العجا بکن اغرق الاکاسرة فی الملک و هو شیه و یر قتل بأ
 فلم یحش بعده الا سنة اشهر و اغرق الخلفاء فی الخلافه و هو المنتقم قتل اباه فلم یسع بعده سنة اشهر و فی سنة ثلثین
 من یام المعتد وقع غلا و غرق فی الحجاز و العراق و بلغ کرا حظه فی بغداد مائة و خمسين مینار و فی ایامه قتل هبیه الزنجی
 کان ادعی انه ارسل الی الخلق فزاد الرسالة و انه مطلع علی الخبیات و ذکر الصولی انه قتل من المسلمین اربع الف و خمسمائة
 الف آدمی و فی ایامه ظهرت دعوة المهدي عبيد المدين عبيد فی ایامه اقام علی ذلک الی سنة ثمان و سبعین فاضل
 من فلم یبق منه شی و علت الاسعار و ظهرت القرامطة بالکوفة و هم نوع من الملاحه و من مات فی ایامه البخاری من الملاحه
 و الملاحه من الملاحه الظاهری و فی اول سنة اتخلف فیها المعتضد منع الوافقین من سیر کتب الفلاسفة و ما شاکلها و منع
 القصاص من التجین من القعود فی الطریق و فیها ورد کتاب من الدیبل ان القدر کشف فی شوال و ان الدنیا أصبحت مظلمة
 الی العصر فبیت دیرج سودا و فداست الی ثلث الليل و انقبها زلزله عظیمه اذهبت عامة الدینیه فكان عدده من اخرج
 من تحت المروم مائة الف و خمسين الفا و فی سنة احدى و ثمانین فتمت مکروریه فی بلاد الروم و فیها غارت مياه الری

وطرستان حتى سيج الارملة ارطال بزرجم وخط الناس اكلوا الحنيفة وفي سنة اربع بعد ايام من ظهرت بصر حمرة عظيمة حتى
 كان الرجل ينظر الى وجه الرجل خيرا وكم وكذا يحيطان فقصرع الناس بالدمع الى الله تعالى وكانت من الغصن الى الليل
 سنة خمس سيج صغرا بالبعرة ثم ساجت غرام ثم صارت سوداء وامدت في الامصار وفتح عقبها برد وزنة البردة
 ماية وخمسون درهما وفتحت السبع نحو خمسين نخلة وطرقت حمرة حمارة سوداء وبعثا وفي سنة سبع وثمانين في ايام الكسبي
 زلزلت بغداد وزلزلة عظيمة وامت اياما وفيها سبت سيج عظيمة بالبعرة فاعت عاتة نخلها ولم يسبح بمثل ذلك في بغداد
 الطالعية بالام في بلاد الروم وغنم منها بالاصحى من الاموال وفي سنة اثنتين واربعت وطلعت زيادة لم ير مثلها حتى خرجت بغداد
 وبعثت الزيادة احدى وعشرين ذراعا ومات في ايامه البار صاحب السند قال الذي قبله النظام كثير في ايام المقدس
 وفي سنة ثمانية ساج جبل بالدينور في الارض فخرج من تحتها كثير اغرق القرى وفيها ولدت بغلة فلما في خان القادر على
 ما يشاء وفي سنة اربع وقع الحوف بغداد من حيوان كليل له الزئرب وذكر الناس انهم يرونه بالليل على الاسطحة فانه ياكل
 الاطفال فيقطع ثدي المرأة فكانوا يجارسون ويلعبون بالثاسيات يهرب اخذ الناس الاطفالهم مكاتب وام عدة ليال في
 ساجت مارتان في سنة ثمان فالت لاسعا بغداد وقع النيب بملا الوزير ودام القتال اياما وجزت امور وحروب يطول خبرها وفي
 سبع قتل الخلاج باقتناء القاضي ابي عمر الفقهاء والعلماء من حلال الدم وفتح فرغانة على يد والي خراسان مجتهد وجملة بالموصل
 عبرت عليها الدواب فلما لم يجد قال ليلته نادرة لم يل الاغلام من ساجت جعفر الا المتوكل المتعبد بفقتل جميع المتوكل ليلته
 والمقدس يوم الاربعاء ومات في ايامه يوسف بن يعقوب القاضي ومحمد بن ابي داود الظاهري والحمد لله شيخ الصوفية والفتا
 صاحب السنف الجبالي شيخ المعتزلة وابوكبر الرواني صاحب المسب وابن السند الامام حبيب الطبري وابن خزيمة وابو حنيفة
 صاحب الصحيح وابو بكر بن ابي داود صاحبان ومات في ايام القاهر بن الامام الطبري شيخ الحنفية وظهر في ايام الراسي اشتكاه
 وقد شاع انه ادعى الالهية وان سيج الموتى فقتل عليه قياها وفي ايام جعفر السجري اجد الحجاب قبل ان يخرجه من بغداد سنة ثمان
 انقطع الحج من بغداد الى سنة سبع وعشرين وفيها سبت سيج عظيمة ببغداد وادسوت الدنيا وقلت من الاعمال في كبريت القنصل
 ساجت الليل فقضاها عظيما ما روي شدة واسل الارض وصادت البلاد ملوك الطوائف ولم يبق بيدا الراسي غير بغداد والاسود
 وفي سنة ثمان غرقت بغداد غرقا عظيما حتى بلغت زيادة الاثني عشر ذراعا وغرق الناس البهايم وانهزمت الدماء
 وفي سنة ثلثين من ايام النقي كان الغلاء ببغداد وبلغ كرا الحنيفة ثمانية وستة عشر ذراعا واشتد القحط واكلوا الميتات وكان
 قحطا لم ير ببغداد وشدة ابداء في ايام النطع اشتد الغلاء ببغداد حتى اكلوا الحنيفة والروث واما على الطرق واكلت الكلاب
 لحمهم وبيع العقار بالاربعان ووجدت الصغار شوية مع المساكين اشترى لعزل الدولة كرد وبيع بعشرين الف درهم و
 اكثر سبعة عشر قنطارا بالدمشق وفي سنة تسع وثلاثين عياد الحمر الاسود الى موضعهم حول له طوق فقتله يشده وزنه ثمانية
 وسبعائة وسبعة وسبعون درهما ونصف قال محمد بن نافع الخراساني تاملت الحمر الاسود في موضعهم فاذا سودا في راسه فقطوسا
 امين وطوله قدر عظم الذراع وفي سنة احدى واربعين ظهر قوم من التماسيح فيهم شاب عجم ان روح على انخلت اليه و
 ثم ان روح فاطمة انخلت اليها واخرى عدي انه جرح فضره او في سنة اربع واربعين زلزلة عظيمة زلزلة صعبة حيت

البيوت ودمت ثلث ساعات وقزع الناس إلى المد بالمداد وفي سنة ثمان واربعين نقص البحر ثمانين ذراعاً وظهر في
 جبال حجاز وشيأ لم تعجد وكان بالري ولوا صيهاً لازل عظيمة ونصف مائة وخمسين قرية جرى الري وأقبل الامر
 إلى ملوان فحُفَّت بالكثرة وتدفقت الارض عظام الموتى وقُفِرَتْ منها المياه وقطعت بالري حبل وعلفت قرية من السماء ولا رى
 من فيها النصف النهار ثم ضعف بها وانخرقت الارض خروفاً عظيمة وخرج منها مياه ممتدة ودخان عظيم كذا النخل إلى البحر
 وفي سنة سبع واربعين عادت الزلازل بقرى ملوان انجبال فاعلفت خلقاً عظيماً وجاءوا بطبق الدنيا قال علي بن ابي طالب
 والاشجار في سنة اثنين وخمسين يوم عاشوراء الزم معز الدولة الناس بفتح الاسواق ومنع الطباق من الطين والطين
 القباب في الاسواق وعلقوا عليها المسوح واخرجوا النساء عشرت الشيوخ يطعن في الشوارع ويقرأوا التمجيد على الحسين
 اقل يوم نوح عليه سجدوا واستمرت هذه البعثة سبعين في سنة تسع وخمسين نقص الخفاق كوكب عظيم اضاءت منه الدنيا حتى
 صار كأنه شعاع الشمس منع بعد انقضاءه صوت كالرعد الشديدات في ايام المطيع المعنى الشاعر وابن حبان صاحب الصحيح
 وفي سنة ثمان وسبعين في ايام الطالع اشتد الغلاء ببغداد وظهر الموت بها وحج الناس بالبصرة وسموم تساقط منه وجاز
 ريح عظيمة بدم الصالح حرقت الدجلة حتى ذكرنا بان اشتد وغرقت كثير من السفن احتملت ذوقاً مسخراً وفيه دواب فطرحت وكب
 في ارض جوفى فثوب بعد ايام ومات في ايامه من الاعلام ابن السني الحافظ وابن عدي والفقهاء الكبار وغيرهم وفي سنة ثمان
 من ايام القادر ظهر ببغداد سبعون من الزلازل الذئب لا حمر وفي سنة اربع مائة نقصت الدجلة نقصاً شديداً
 لم يعيدوا كثير من اجل جزاير ظهرت ولم يكن قبل ذلك قطوعات الدار قطنى الحافظ اشهره والخطابي والجمهورى صاحب
 الصحيح وفي ايام القائم مات الظاهر العبيدي صاحب مصر وقيم ابنه المستنصر بعده ومعاين سبعين فاقام في السلطنة ستين
 سنة والغير اشبهه قال الحريري ولا اعلم احداً في الاسلام لا خليفة ولا سلطاناً اقام هذه المدة وفي ايامه كان الغلاء بمصر والذئب
 ما عهد مثله منذ زمان يوسف فاقام سبع سنين حتى اكل الناس بعضهم بعضاً حتى قيل لم يبق رغبة في مجيئهم بها وفي سنة
 ثمان مائة كوكب كانه دارة القمر ليلة ثمة ببغداد عظيم وقال الناس كل اقام عشر ليال ثم تناقص منوره وغاب في سنة ستين
 كانت بالريمة الزلزلة الهائلة التي ضربتها حتى قطع الحار من وس الابار وبلك من اهلها خمسة وعشرون الفا واربعمائة
 عن سبيلهم مائة وليم فزل الناس إلى ارضه لا يتقنون الحكم فخرج المار عليهم فاكلهم وقيها احرق جامع دمشق وزال الشجر
 وتشتت منظره وذهبت سفوف المدينة وكان الوباء في النظم إلى الغاية واشتد الغلاء بمصر حتى اكلت امرأة زرعها بالالف ديناراً
 وكثر الوباء إلى الغاية وكان في العراق العظيم ببغداد وزادت دجلة ثلاثين ذراعاً ولم يقع مثل ذلك قط وبكث الاموال
 والانس من الدواب وركبت الناس في السفن في قيمت الجملة في الظلمار على وجه المار من و اقام الخليفة يتضرع إلى الله
 وصارت بغداد بقلعة واحدة وانهدم ثمان الف داراً وأكثر مالت في ايامه التعليل المفسر ابن سينا شيخ الفلاسفة واليونان
 صاحب الحكمة وابن بطال شارح البخاري وابن حزم الظاهري وابن عبد البر وفي ايام المقتدي في سنة تسع وسبعين فقام
 بعدوا ابو نصر الاشعري فوعظ بالنظامية وجرى له فتنة كبيرة مع الخنابلة لانه تكلم على غيب الاشعري وخطب عليهم وكثر
 اتباعه والمتعصبون له فهاجبت خلق قتلته جماعة وغزل حجر الذول من وزارة المقتدي لكونه شذ من الخنابلة قال

المار على هذه الصفة وتدخل قد بلغت مزارعها بالعطش وفي سنة اربع وسبعين هجرت بغداد وريح شديدة نصف الليل
اعده مثل النار في اطراف النصارى واستغاث الناس استغاثة شديدة ونجى الامر على ذلك لم ينسجومات في ايامه احفظ
ابن العساكر من حدة الشافعي ومن حوادث في ايامه النصارى ولد بالعنت ولد بطول حياته شهر اربع اصابع ولد اذن احدة
وفي سنة اثنين وخمسين هجرت ابي جعفر الكواكب سنة في الميزان فحكم الخجول بنجر ايل العالم في جميع البلاد ويطوفان الريح فتخرج الناس
من غارات في التجوم وانتظر الابلية التي وعدها فيها ربح كريح عاد فلم يات فيها شيء ولا تعب فيها السليم بحيث اذ قدرت الشهور
فلم تحرك فيها ربح لظفها وما تامل فيه قول ابي العتاهم محمد بن العلم سئل ابي الفضل قتل معتز فمضى جادى ومانا رجب
وما جرت نزع كالحكام ولا يكاد يكون في رجب كولا ولا اكلت ذكاء ولا عادت اذن في قمرها المشبه لم يقنع عليها لم يلحق
يقنع عليها هو اوجب قد كان كذب الخميني في ابي قتال قالوا فما كذبوا في سنة ثمانين وثلثون وثلثون في اول يوم في السنة
كان اقل ايام الاسبوع واول السنة الشمسية واول سنة الفرس والشمس القرني واول البروج وكان ذلك من الاتفاقات
العجيبة وفيها كانت الفتوحات الكثيرة منها فتح بيت المقدس من الفرج ومن الغزاة من الجحان ذكر في تفسير المفسر الرودم
بيت المقدس يعني في ريد الروم الى سنة ثلث وثمانين وخمسة ثم يغلبون بفتح ويصير دار الاسلام الى آخره اذ اخذ من جنة
الامة فكان كذلك قال ابو شامة وحدث ابن الجان قبل ذلك هرويهت بروج سودا وبمكة عت الدنيا وموقع على الناس من الجح
وقع من الركن اليماني قطعة وفي سنة تسعين وثلث اتقن كوكب عظيم سمع لانقضاء صوت ما كح اتمرت الدود والماكن فاستغاث
الناس اعلموا بالغا وقلوا ذلك من امارات القيامة وتوقت النيل بمصر بحيث كسر ولم يكل ثلثة عشر فرطما وكان الظلام لمطر
بحيث كذا بحيف المادسين فشا اكل بني آدم وكشته وروى من ذلك لعجب العجايب تعدوا الى حط القصور واكل الموتى في كل
كل من في القصور والبيوت بحيث كان لاشي لا يقع قديمه او بصره الا على بيت ومن هو في السياق وملك اهل القرى قاطبة بحيث
ال مسافر يجرى بالقرية فلا يرى فيها نار ويحب البيوت مضمرة واليهاموتى وقد على الذهبى في ذلك حكايات يقشعها احد
سماها قال وصارت الطرق مزرقة بالموتى وصارت لوجهم للطير والباع وانبتت الاحرار والاولاد بالدرهم اليسير
استمر ذلك الى اثار سنة ثمان وتسعين في سنة سبع وتسعين هجرت زلزلة كبرى بمصر والشام والجزيرة فاخرت الماكن
كثيرة وقلاعا وحشت قرية من اعمال مصر وفي سنة سبع وتسعين هجرت الحزم حاجت النجوم وتطارت لطاير البحر
ودام ذلك الى الفجر وانزع الخلق ونجوا الى الله تعالى ولم يجد ذلك الا عند ظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم في سنة ثمان
كان ابتداء امر النصارى وسميات في ايام النصارى من الاعلام كاذبا السلف وابن الانباري واليزني والبرهان صاحب ابدية
وقاضي خان وابن الجوزي وابن الاثير صاحب جامع الاصول والفخر الرازي والحاقل عبد الغنى المقدسي وابن قدامة
الحنبلية وفي سنة اثنين وخمسين هجرت من ايام المستعصم ظهرت نار في ارض عدن وكان يطير شررا في الليل الى البحر وصعد
منها دخان عظيم في النهار وفي سنة اربع وخمسين هجرت النار بالمدينة النبوية وبنو دوي عظيم ثم زلزلة عظيمة وكانت
ساعة بعد ساعة الى ان ظهرت نار عظيمة كالحجارة قربا من قرظية قال ابو شامة وقال الذهبى امره النار من ارضه
ما اخبره المصطفى صلواتي في ذكره في الباب الثاني من غير الكتابات النبوية الله تعالى ثم ركن المستعصم الى وزيره

مؤرخ واحد اتى والذنب المغروق بائنين فكانت من بديل معش الله وفي سنة وقع زلزلة عظيمة ما ذكر كان ملكه سيدي با
مالك كثر وفي سنة ٢٢٠ قبح حمل بمنزلة فاختار له كالفني الشيع عري سنة قطعة كلب قلم باكلها وفي سنة استمرت زيادة النيل الى
آخر ما تورع غرق بذلك سبع كثر وفي سنة ولدت فاطمة بنت القاضي جمال الدين الطيغنة ولد اصفى لذكره وفتح مدينته
في كفة وفي راس ثمان كثر في التورمات بعد ساعه وفيها زلزلة القاهرة زلزلة لطيفة وفيها كسر النيل في ثامن شهرين
وفي سنة زلزلة الارض يوم الاحد بعد العصر سابع عشر اخرم زلزلة صعبه اجت منها الارض بحبال الالبنة موعا و
دارت لحظة لطيفة ثم سكنت فاجتمع على سكونها وقطع بسببها شرافة من مدرسة الصالحية على قاضي القضاة استخيف
شرف الدين بن علي فانالده وانا اليه راجعون في هذه السنة في بريح الاول قدم الى مصر من الهند رجل يسمى خاكي زعم
ان عمره مائتان وخمسون سنة فاجتمع به فاذا به رجل قوي لمحت كلبها سوار لا يجوز العقل ان عمره سبعون سنة ففصلوا
من ذلك لم يات بحجة على ما يدعيه الذي اقطع به كذبا وما سمعته منه انه قال ابلغ وعمره ثمان عشرة سنة ثم جع الى
الهند صبح يذاب التبار الى بغداد وليا خذوا وانه قدم الى مصر من السلطان حسن قبل ان يني مدرسة ولم يذكري شيئا يستدفع
به على قوله وفي هذه السنة قدمت كتب من المدينة الشريفة تضمن ان في ليلة ثالث عشر رمضان تزلزلت صاعقة من السماء على
المدينة فاحرقتها واحترق مسجون السج الشريفة بانيه من خزان وكتب لم يبق سوى احمد بن وكان امره ولا انتهى من
الحلفا للسيوطي وقال عمدة في اخوات على تاريخ الذهبى وابن كثير وعلى المسالك ذيله وانباء الفخر ابن حجر وقال قال
ابن ابى حاتم في تفسيره عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال ما كان منذ كانت الدنيا راس ثمة سنة الا كان عند راس المائة ام
قلت كان عند راس المائة الاولى من هذه الامة فقلت ابحاج ما ادرك ما ابحاج في الامة الثانية فقلت الماسون حروبهم اخيحتي
درست محاسن بغداد وبها واهلها ثم قلتم انما الناس مخلوق القركن وهي اعظم الفتن في هذه الامة واولها بالنسبة الى الدعاة
البدعة ولم يدرع خليفة قبله الى شيء من البدع وفي الامة الثالثة فروع الفرطى وناييك ثم فتنه المقدرة لا طلع وولوج ابن المعتر
واعيد المقدرة ثاني يوم وفتح القاضي وغلها من العلماء ولم يقتل قاض قبله في ملة الاسلام ثم فتنه لفرق الكلمة وتغلب التغلبيز
على البلاء واستمر ذلك الى الآن ومن جملة ذلك ابتداء الدولة العبيدية وناييك بهم فسادا وكفرا وقملا للعلماء والصلحاء
وفي الامة الرابعة كانت فتنه الحاكم بامر الله بامر الله وناييك بما فعل في الامة الخامسة اخذ الفرع الشام وبيت المقدس
وفي الامة السادسة كان الغلاء الذي لم يسمع مثله منذ زمن يوسف وكان ابتداء التبار وفي الامة السابعة كانت فتنه
التبار اعظمى التي لم يسمع مثله اسال دنا اهل الاسلام بخارا وفي الامة الثامنة كانت فتنه تمرنگ التي استقرت بالنسبة
اليها فتنه التبار على عظمتها واسأل الله تعالى ان يعقبنا الى رحمة قبل وقوع فتنه المائة التاسعة بحاج محمد بن عبد
عليه الرواحي وسلم نهى قف ورايخ كزيرة آورده حزين مال وقرقون شخصه خربزه رايان كرو ووزي ازان برآمد
چنانچه آن خانه روشن شد تا سه شبانه روز ازان خربزه لوزي تافت و فوج فوج مردم بدید آن حی شافند و هجرین
سال و قزوین بنی دختري او فریدم زيرين برشکل خزان قيمه بالا ازانف دو پكر شده چهار دست داشت دوسرهمه
متحرك بود و كيسر كيش يكاه ميش از ضرر ديگر بزدان كچه قريبيچ شش ماه در حیات بود ديگر دواول عهد سلطان ابو

در ایران گو ساله دیدم که چهار ششم داشت و دو پادشاه در عهد مروتی بود که تمام اندامش موی چون موی خرس
 و پیکر او تا کارگاهش مبهوم نیست و بگدازی اوقات بگذرانید تا موت شد و در بعضی بلاد از این ظاهر شد که روی و دستها
 پر موی نو مانند خرس و دندان نیز برین شد است و بخش را کسی نمی فهمید مردم میگفتند که خرس با مادری جمع شد لا بزم
 تخمه غریب آورد و در جامع احکامات گفته در زمان سلطان ایتمیش این نوع کسی را دیدم و او را دختری شد چهره زیبات
 و سلطان او را بر و مستغیر عیسی مرستاد و در عهد اوجایت و سلطان بولایت خولجان خوش ختری را در وقت بلوغ
 زیاده کرد بعد از چند روز آن مردی و حسین از ویرون آمده مردمند و در بغداد شخصی محمد نام را دختری بلوکه کرد
 زفاف ابروت و دخل تو به از او آلت رجولیت پیدا شده زن خواست با او را فرزند آن شدند و ظاهر مروتی گفتند
 مروتی را دختری بود چهار ساله روزی آن دختر بر وجود خمر که عقیف کرد که لرزه عظیم بروی افتاد و موضع قبل از
 از آنجا قضیه بختین برآمد چنانچه آن مردی ظاهر شد و علامه قطب الدین حیرتج کلیات قانون آورده که دختر
 بجم الهی جنس که از علم خوارزم بود و مرزندی که نموسرت چون مرادی و بدش چون بن بار یکد ماه در حیات
 بود پیش مادر آمده شیر میخورد و در بر که آب که در آن حوالی بود و خود را انداخته تنها میکرد و باز بدستور نزد مادر
 شیر میخورد و آن دختر توانی فقها مقبول گشت یا فقی گفته در سنه ثانی و حسین اربعه عت در بغداد دختری لوحود
 که در سر و گردن داشت و در یک این قاضی میر حسین مروتی در شرح ایات بر قصوی گفته طفل در نزد متولد شد
 در عهد کمان میگفت و قرآن میخواند و از احوال خیمه خبر میداد سری بزرگ داشت چون دو ساله شد وفات یافت
 از ابو علی منقول است که در حوالی جرجان آن پاره که بوزن یکصد نخاهن بود از بواد رایتا ابالی بخوالی آورد
 عظیمی تنیدند و چون او را در حوالی چیز جالبه دیدند سلطان محمود قدسی از آن طلب داشت بر چند خواستند که چیزی را
 جدا کنند میسر نشد آخر بدمر آبگو این ماهر قطعه اران جدا ساخته نزد سلطان روان کردند و می هر چند جدا کرد
 یعنی آن ترتیب کند صورت فست چه ایندی آن شش جابو بر هم انصال یافته بود و در غایت حلاوت ابو نصری
 ای منند هرگز گفته در طبرستان چیزی بهمان وضع از آسمان بریر افتاد که سنگی دو شاخه کسی را معلوم نشد
 که چه بود و این جوهری گفته در سنه حشری و مانده در چینی که سلطان محمود بزم تنی بر آن آورده در حوالی بغداد
 مگر کی عظیم بارید یکی از آن جمله در وزن زیاد از صدر ظل بود و در سنه ست و در عین ستان و در باب طاهرین حکم تپی
 ستاره نورانی ظاهر شد و مدتی بر توان تمامی شهر را روشن کرد و چون روز منور گردید و عهد از آن ایام کافه
 انام به بلای قحط و غلامت گشتند و در زمان بطح و در یک انبلیالی شهر قحط ستاره چنان بدخشد که همچو آفتاب تا
 روی زمین را روشن ساخت بعد از آن صوفی چون رعد شدید سموع خلافتی سند و در مصر لرزه شد از غایت
 شدت آن ماهیان در قحط دریا نمودار و پیدا گشتند و در عهد سلطان اولیس در سنه احدی و بیست و بیست و
 مفرط در تیر نرساخ شد قریب سیصد هزار کس فوت شدند و در سنه اربع و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و
 روز کشید روز اول بهشت که کس فوت کردند و روز دوم هفتاد و یک هزار و روز سوم هفتاد و نه هزار و روز چهارم

یکصد و نود و هشتاد و پنج روز و نیم زمانه که از طغیان برآسمان نمودار شد طغش یک ملک چهارده هزار سال از زمین تا ماه
 بیان میکند و در شهر شامی سمع از روس زلزله ای متواتر آمد که ازان تمام شهر ملاک گشته و بر چند خانه برج باقی نماند
 و در شامه باقیام طرح نو منصف افتاد و پنج میل کشید بعد ازین سال در جزیره حبشیان ۲۲ مای زلزله عظیم آمد و
 منشتی گردید و ازان آب کشی بیرون آمد که تمام شهر جدا غرق گشت و معدن سیم که در آنجا بود منقلب گردید و بعد ازین
 سال در شهر مرشد آباد بنگاله زلزله آمد و وقت نیم روز و یک ساعت ماند و در شهر شمسی وقت زوال آفتاب با گردی
 بلند شد و ازان وقته بیرون آمد و روی او از می بود و مثل دو ویران عجله پیچیده و زشت از صدره آن اینج بیفتاد
 و بست و بسته شد و در هم و بر هم گشت و یکصد و ششاد و خانه سنگین شکست و آب با بکیر با خشک گردید و سنگ های گران
 بر فاصله چهل گز افتاد و چهاردهم شوال ۸۹۹ در شهر لهری و کچی چنان زلزله آمد که قریب پنجاه کس در میان کانات منهدم
 از زلزله بمردند و در شهر ضلع شاه پور و در جمعه مایه پنج و در همین سال آنقدر پرندة خور و مثل یک گرد آمدند که در
 بشک گردید و یکپاسل ستاده غالب شدند و در مقامات بسیار واقع شدند تا بخت روز در همین شامه زلزله آمد و متواتر
 و در میز شهر ۲۲ ماه اگست در ۹۹ زلزله خفیف آمد و حرکت او از جنوب بسوی شمال محسوس شد و در مقام گور
 ۲۴ ستمبر نصف ساعت پیش از طلوع مهر از طرف افق جنوبی شعله کلان تر از ماه برآمده از مشرق بمغرب شتافت و
 در از زلزله گان همراه و پشت ۲۹ اگست شامه باقیام همین پند و وقع صورت بولید و آوازی چون لاک سمع شد و
 جبال این بلده خسف گردید و یک قطعه زمین چهار هزار گز در طول و دو هزار گز در عرض با آنکه در بسیارین ریگ لجه زمین
 فرو رفت محاسب شد و غرض که ازین قسم افتاد ارضی و سماوی بسیار زیاده است تا کجا ذکر توان کرد و این بلیات همیشه در هر سال
 و عصر از ملک ارضی سمع و در سکون بوده و موجود است و سوانح این زمانه نیز بسیار است جنبه آن همه طول
 بسیار میخواهد اینقدر که نوشته شد برای عبرت گرفتن و بر قرب قیامت ایمان آوردن و کثرت او را دلیل نزد قرب عت
 و استن کافیه و دانی است و هر که اشراف کبری قیامت را نصب العین میدارد و بر احوال احوالش اطلاع حاصل نموده
 نیک میشناسد که اینهمه وقایع و سوانح ماضیه از جنبه اشراف آیه خلیه سبک کم وزن است حق تعالی ما را در جمیع
 مسلمانان را از آفات آخر زمان ب حفظ و امان خود وارد و از این چنین امر مقارن ایمان و صحت عقیده و عمل بر حق مراد
 خدا و رسول بدار بقا بر دین **فصل پنجم** در بیان کشور هند و سلاطین و خاندان و اسلام طوطا انصا اللوک هند و
 بعضی باجریات چون بحر بطور عربی بنهاد هندی اشراف است حرمی چند از حال هند بخانه بی سپارد و قلیل از باجریات و
 بدیت تا نهایت بر سگندار که خالی از قواعد نیست بدانکه ملک هند ولایتی وسیع و عرصه بیس فراع است مبتدی از سمت
 شمالی است و انتهی تا چین درجه جنوبی که مقدارش یک هزار و سه صد و پنجاه و سه کوه باشد و طول او از مشرق تا
 غرب است و شش درجه که مقدارش یک هزار و شصت و شش کوه باشد و شرقی و می چین و شمالی بت جنوبی
 غربی یک شود و در هر جانب امصار و بلاد و مدن و قصبات و قری و در باطات و خلای و حصون و شغل بر ساجد و خاندان و
 و سوانح و بسیارین و زلزلات و سلاک و شوا ریخ و قناطر و سفائن و مراکت همچنان سراج و جویبار و آبگیر و بجا و نهاده

[illegible]

و تا که در دنیا از عهد جهانگیر آمده و چون در خارج بسیار یافت چرا که با امتناع آن که شهید و سلطان ممالک مناسبت در پیش و در نظر
صادر گردید تا آنکه بعضی را بپای مالیک مردم معذور و دزد سود داد و کسی اجتناب نمود و بد آمدن او از جزایر فرنگ است
اطباء خلاق و علماء اصول حکم و فتوی بجواز دو کشتی میدهند و علمای فقه بعضی منع و بعضی جانزداری و حیوانات منهدم
و طبع و نیز بسیار اندر سنجید آن یکے قیل باشد که ماهه اوسیل از سجد ماه وضع محل کند و در سی سال جوان شود و مانند انسان
یفسد است سال طبعی دارد و دیگر که کند که شمن قیل باشد و در حقیقت شبیه چند حیوان است و دیگر که گویند که
که نیز از سبب بود مردم اتحاد با او از درار یکشد و دیگر که گویند که حیوانی است و سواری آهیل و در تنه نیز از حیوانات
است و از عجایب شکار این ولایت درخت بزرگ باشد که چو درخت بگلانی در عرض طول عمر او نمیرسد تا آنکه بر ساحل فریاد
و دریا مستقل بپروخ درختی است که آنرا است هزار سال میگویند و آنقدر رطل لطیف دارد که زیر و سخت هزار کس نمیتوانند
است و حلقه او چهارده عدد است نشان میدهد چند دفعه او که بر زمین پیوسته اند نزدیک است هزار شایخ خواهد بود و دو
نوع معدنیات در اینجا هم میرسد از آنکه کل و شمش و مرمر و بلور و عقیق و الماس است و در عهد شاه جهان پادشاه از عهد
کوبور پادشاه الماس برآمده بود که نور فاش کرد و در زمین آن هفتاد و پنج لک و پیمه ششصد و یک و در لاهور
موجود بود نصاری از ولایت پنگه گرفته بمکه انگلستان فرستادند ملک هندستان فصل دار و زمستان و تابستان
و برشکال فصل آخر سرد فصل اینجا است بدستش از نهایت جوار و نهایتش از بدایت زمستان باشد که مردم اینجا
اسم و چشم کلان و سیاه و قد میانده و موی سر سیاه باشد آن را منی این لکه سر زمین میان و آب است که از اقلیم دوم بود
حصه از زمین بپیم اینجا اتباع پیدا بود که وجود او با بقا و اهل از زبان برپا میگویند حکیم بنیاس از این بار جزو گردانید هر یک
را نام علمی نهاد و یک بید و چهار بید و شام بید و آهترین بید و بعضی آنرا شش کتاب ساخته را کتب و در حج آمدند و بیک
را شامستر نامیدند زیاده جزو هزار سال میگردد که در بید آگذاشته دین بوده گویند و دین مذکور بید را در هر
تنهها و قنوج و حوالی او اقل قلیلی تنگ بید مانند و اکنون که پنج و در طبقه فقر را ایشان بشمار است حد شتر کسان
همگان است پرستی است هر چه باشد و هر یکا که باشد تا چند که از چوب که از سنگ استی و بگذارد خدای که بید بکاشی
محقق است که این قوم هیچ مخلوق را بی عبادت نگذاشته جمله کائنات مبعود و تمام جمادات مسجود است جز خالق تعالی
شانه که عبادت و توحید او گاهی نکرده اند که کافران از بیجان چه تشع دارند و باری آن بت پرستید که جان دارد
زنا رستن و قشعر بر و کشیدن و صندل بر چین بالیدن یکے از بیانات ایشان است و نعم قایل که کافران کین هم
صندل بچین می مانند کفر در دهری نیست چنین معلوم است و از غذا در این ملک عمدت مسکنین قلعه آباد است که بیش از
دو هزار سال عمر دارد و بروی کتابه پیش زبان پالی عهد راجه آشوک در زمان این راجه دو نیم صد سال پیش از سنین
عیسوی بود و عمدت دی دیگر است در دلی و در حقه قبر مختار محل واقع اگر دست که دست که در و در بقا داک و پیمه تعمیر یافته
و حصن بل است که در صرف مبلغ یک کروطنیا شده و جامع مسجدی در شاه جهان است که در ده لک و پیمه عمارت گردید
و مبارک مسجد سلطان شمس الدین لکنش است که در ده لک و پیمه عمارت گردید و در اطراف وی آیات قرآنی کند

سپس عبدالرحمن بن محمد اتعش زبان حبش الکلب بن مروان در کسب جری متوجه بند شد و کابل را مفتوح ساخت و در دست
 نو دولت مجری بن قاسم نقی از طرف حجاج بن یوسف گسیل کرد و بعض بلاد بر دست او تسخیر شد و در دست یکصد هفت جری
 زبان هشام بن عبداللکب اندیش شری حاکم فارسان سر و غربستان ملک فرمود کابل بدست او و پس از آن در زمان بنی امیه
 خلفا عباسیه همواره آمد و شد و حاکمان اسلام در میان اندوختن از اولاد قسیم انصاری حکومت ایج یار برداشتند تا آنکه در
 زمان سامانیان الکبش غلام آن خاندان جدا شده و غزنین کابل را تصرف شد و دم استقلال برز و پس از آن بغلامان آنها
 که یکی از اویشان تاج الدین بلد و زو بعد از میان مسلم باندیس لشکر چنگیز خان استیلا یافت و از آنجا بامیر تیمور بازگشت
 و فرزندانش بر سرار شدند چنانکه سیاه و خندیدی و تصرف نادرشاه باندو بعد از دارالکلب حمید شاه ابدالی شد اکنون قبضه
 انصاریت با محمد جون شیت الهی اقتضای آن کرد که سلسله فرمان والی هندوستان از فرقه هندو دین پرستان که از دین
 دین نرسنگاه حکمران بوده اند منقطع گرد و دیشام سیدیم یونانی اسلام رسد اول سلاطین غفور و غزنین مسالکین همانک
 پیوند و نقش تسلط نمود که با اعراس خود مسند را رازی حکومت بودند بآب شمشیر آیدار کافر کش از صفی ایام پاک شدند و با
 اسلام در بندار سلطان ناصر الدین سبکتگین بوده سلطان مکر از غزنین برهند تاخت آورد و در اشته اکثر بلاد سیخ
 گردانید و اول سبکتگین بنیاد مساجد در سید بنیاد و رواج اسلام داد او است چون از غزاد ترک بنیاد مسلمانان را سوار و ترک
 گویند وی در زمان راجه جی بال آمده مجاریه کرد و تسخیر یافت و غنایم بسیار ملکیشمار بدست آورد و قالمغات تصرف
 سلطان در آمد و سکه خطبه نام او شد و دین محمد و بعد و فاتش پسرش سلطان محمود در از و دینوبت هند آمد و در
 طرف خلیفه بغداد مخاطب امین الله و امین الدوله گردید و قاصیل فتوحاتش در کتب مسموطة مرقوم است و در وقت او را ابو
 والی جو دره پور بر سر قنوج بود و سلطان کالجو قنوج و حمیره بلاد گرفت و راجه مبار و ابرگر بخت مرتبه دوازدهم آمدن
 هندوستان در شکست جری بود بعد از وی امیر ابو شعیب بنیر سلطان محمود و مرتبه برهند یورش آمد و ویرام شاه
 برادرش بعضی انصار و بلاد جدید هند را تسخیر کرد و با باقیان یافت و در عینه جری بگشت پسرش خضر شاه سیدیم
 لاهور گرفت و تا آخر عمر حکمران پنجاب و بعد سلطنت هند را سلطان شهباب الدین غوری از دست خضر ملک بن خضر
 بنام از سلطان ناصر الدین تا وی هفت تن مدت دو صد و هفتاد سال فرمان والی غزنین و بلاد هند کرد و در
 غوری هشت بار برهند حمله آورد و مرتبه ششم در شکست داری تهور را شکست داد و سلسله جهانپایان از منقطع گردید
 و مراسم اسلام درین بلاد شیوع یافت و قلعه سرتی و دانسی و اهر بر تصرف سلطان آمد و وی قطب الدین ایبک غلام
 و بزرگیده خود را گذاشته خود براه سولاک بنشین بر گشت ایبک بعد از وی قلعه دلی و میرشیر و کول و قلعو گوالیار و بنگال
 و ملک گجرات گرفت و دلی و دارالخلافه سلاطین اسلامیة شد و مرتبه نهم باز سلطان در ۹۹۱ از غزنین هند آمد و ولایت
 قنوج را مفتوح کرد و دست صد و پنجاه فیصل و دیگر غنائم گرفته برگردید و پانزده سال فرمان بروالی هند کرد و گویند خزان بسیار
 از طلا و نقره و جواهر از وی یافتند از آنجمله یا بعد من الالاس بیستم در آمد بعد فوت او ایبک در لاهور در ۹۹۳ م
 دم انتقال از دین انگشت خضر او شکست بود و او را ایبک میگفتند و کتختش سخی اندر نمر از کلوک میانجی حاجان

[illegible]

تسلط یافت از سلطان محمد تاسکند در واز و تن حکمرانی کردند پس شال ملک شالان بی گردید آمدن بابر شاه در
 کابل و در دستش بجزی بود و در دستش زلزله بزرگ افتاد و نایگاه بایستاد و در دستش قندار بر دست او مفتوح شد و در
 زلزله دیگر آمد و در دستش دیام در هند و قندار و در دستش محمود و ابلی خانان شد و طاعون در گرفت و در دستش عتقه
 ریخت و از منصب بی آبرو و از ان سلاح و آلات ساختند و در دستش آغاز و زال دولت اسلام از ملک هند گردید
 و قوم سکه نشو نمایان شد و پیکم بایرید و در دستش راجه سیکر صد جدید بنیاد نهاد و در دستش باز زلزله
 عظیم پدید آمد و در دستش دوزخ بظهور گشت و پیشوا سر بشورش برداشت و اگر متصرف گردید و در دستش قندار شال
 کابل و قندار و پیشا و غیره نادلی از نزاع نمود و در دستش تسلط انگریز بر مرشد آباد شد و سراج الدوله مقتول گردید
 و در دستش پادشاه عالم قلعه نشین بی مصالحه انگریز شد و در دستش احمد شاه ابدالی نوبت پنجم پدید آمد و سکه را از قیمت
 داد و انگریز عظیم آباد مستول شدند و در دستش قحط و وبا افتاد و در دستش انگریز با سینه معاهده کردند و گجرات
 شد و در دستش زلزله عظیم و سنگ باران و قحط مشهور افتاد و در دستش تمام میان دواب را فر گرفت و در دستش قحط
 بگلش فرخ آباد بگلزبان سپرد و در دستش زلزله عظیم و وبا و قحط رخفت شد و در دستش باز زلزله آمد و زمین بلرزد
 و در دستش زلزله دیگر پدید آمد و در دستش الافر با تبار در گرفت و در دستش کوکب نهاله دار در شمال مغرب منور
 در دستش و بای هیفه اکثر بلاد را تار و تار کرد و در دستش اکبر شاه قلعه نشین بی و سلطان محمود پادشاه ملک و موم و ولیم حصار
 پادشاه انگلستان بمردند و بهما و در دستش در دلی و عید المجید خان در روم و ملکه و حکمران پادشاه
 جلوس کردند ان الارض بشو رهاش پیشا در عباد و کتاب سیر المتاخرین تالیف نواب غلام حسین خان طباطبائی
 شیخی حاوی جمله ماجرای ملک هندوستان است و قانع صو حیات را تا دستش بجزی ضبط کرده و میر غلام علی زار
 بگلزائی در فضائل و صفات هند رساله نوشته اند و موسوم بشیامه العزیز فی اوردنی الهند من سید البشیر و در وی گفته
 که اول هبوط آدم از بهشت در سرانند و از سر زمین هند بوده و نور نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام در جبین او بود
 و تنبیه هند سپرد بر دلش می مسلم باین اعتبار پند می نژاد عربی نهاد باشد لیکن در حقیقت این کلام از جنس
 لطائف شعری و حکایت نظمیه است نه از قبیل تحقیق و تصحیح زیرا که حق تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خود بجهت و
 کرده و عرب را بر جمیع عالم فاضل داده و زبان عربی را بر همه لغات غریب نهاده آری اینقدر است که هند بهتر از بسیار
 اقالم عالم است بعد ملک شام که اعدل اقالم و منشدار اکثر انبیاء و رسل و مهاجران بر ابراهیم بوده و این خوبی نیز بوجه
 بلوغ اسلام درین ملک میتوان گفت ورنه با کفر حقیقی هیچ حسن و خوبی معتبر نیست با جملة زبان قایم هندوستان
 پر اکرت نام دارد و کتب مذکور هجین حدیثین بان است و سنگرت که گفت بید و پران باشد مخصوص مکتب است روزمره
 ایشان نبود و معجزات هر قطره از قطره وی لغتی جدا گانه دارد که یکی با دیگری اشتنا نیست و ملوک اسلام را که درین ملک
 کوس سلطنت نواختند غالباً از زبان عربی بود و پسر سلاطین خراسانیه سلاطین هند و زبان پارسی داشتند بعد
 اولاد و پیشکسب خان یعنی تیموریان متصرف گردیدند و بوجه اختلاط عساکر با اهل اسواق و قری لغت اردوی ریخته حاشا

شده و چون مرکب از اسه مختلفه و لغات متباینه بهم رسیده بحال که حکومت این اقلیم بدست برطانیه آمد وقت درستان
بهم دران میزد اول کسیکه از ایشان راه هند پیدا کرد و اسکووی گانا نام داشت بهیچد کند و خودی مادی و ست
چهار در ششکاه عیسوی از پیکسین گلی کوشت آمد و در مدت دو ماه سفر او بکرانه هند مفتی شد از انان باز درواز
و شایسته قوم باین سرزمین مفتوح گردید و کار و بار تجارت را رونق داد و تا آنکه دین زمان با سوال جماعت باین
و قوران ثبت افغانستان بر چهار حصین و عرب مصر و ایشیا و افریقای بواسطه چهار زات جوانی و ایشی و جلات
و خانی و مراکب اجیر و بنغال و عمیر و شیران و گردون در آن بر وجه تمام آمد و شد و در پیش ازین حرفه اهل این قلم
فلاحت و زراعت و کشت و ورزی بود و سوداگری را چنانکه باید نمی شناسانند مردم فارس و روم و یونان برده ایشیا
ایشیا تجارت آورده بدست ایشان میسر و خشنود و رفراوان می بردند اکنون حکام برطانیه ایشیا مناعیه بسی نادر
و غریب بکثرت آورده میفرستند تا آنکه مساع و بدایع دیگر مالک و چشم مشتریان بک گردیده و سودا ایشیا و کافه و قلم
کشیر و طخل و آنکه و قرطاس کالی و کجوات بکلیان بنارس مستورج آمده و سیله بران پور و حیدر قالیان
و آمید و فلیان و دلی و کلاش و سیور و مطریات و چوئی تنق و قند شایمان و نو ظرف گلی و مرو به و سنگ سیاه و
مسعود چو نو بیا کاپلی شیلی طرقلی و سنگلی و در بهید اکبر یا د شاه یکشال کشیر را تا بفت هزار رو پیه قیمت بود و
یک تهمان طبل فلک یا تهره اشرفی می از بد و س علی بنار و در بعضی جای مسیل بر دوار نزدیک بستان لک نفر فرایم
میشود غرض که از ایکه تا شاه عالم شصت و پنج نفر مسلمانان بر سر دلی ملو و اگر دیدند و از بدایت بچیت تا شای
او شش صد سال هجری کال گردید بخنده ایشان بستان و زن تن بموت خود مرد و بدست و ستون مرگ سرخ چشید
و بفت تن و در حیران و او اند و شش تن از اتری پیدا شد که بکار رفتند و از زبان در شاه تا شاه عالم در مدت
چهار و شش سال چهار و تن حکمران کردند و با سقاط سی سال زمان حکومت محمد شاه درست و شش سال میزد و
تن از سلاطین جگر گزشتند و ولایت هند طوائف الملوک شد نظام الملک حیدر آباد و کن تسلط شد
نواب وزیر بر صوبه او و متصرف گردید و مره بر اطراف دلی قایلین شدند و قوم سکه لاهور را با حوالی او
در گرفت و جات و رو سیله و پزاره در اطراف دست بتاراج کشاوند تا آنکه لار و دلی شاه عالم را از قید مره
و جات نجات داده لک رو پیه با هوامقرر کرد و باستیسال آنها بروخته در شش قایغ البال گردید و رو سیله
اطراف را مثل پویال و اند و رو نوک و غیره و بتو شوق معابد از آتش می فتنه باز داشته بجایای شان نشاند
و دولت و سلطنت اسلام مستقر گردید و قرعه حکمرانی بنام برطانیه اقتاد قاعیه و اولی الا بصارسه آنکه اوج
شش صاحب ماقمت بر رخاک سکر سامت آنکه بفرق تاج از زر کرد و در حیدر رفت و طاک بر سر کرد و آنکه گویا
سامت سکن بنیست و رفت ناموت کرد با حوسین و بیچ کس در جهان قدم ترند که قدم جانب عدم ترند تا آنکه
دل از جهان گسل رسته از مهرای و آن گسل با جادوان نیست عالم قان و تو درین خاکدان کجائی و روی
در ملک جادوانی کس ترک این گنج دیر قالی کن و پای در دام پیچ و بیچ منه و بیچ منه و از ایند

هر چه تا مرور که باشد چهری است از آن گشت از کوه چار تا بحر شور شرقا و غربا می نواشت الا این ملک در بقعه نصرت پادشاه
ست و اینان بنده را سه حصه کرده اند احاطه نگار و مقر گور در در کلکته باشد و احاطه در راس احاطه بمبئی و بعد فتح
پنجاب احاطه چهارم مقرر کردند و اصل این ملک لایست می کرد و در پیدایش است و چهار قریح در ششمه و در نیم ملک مندی و بخواه نهر
چیسو و بستن آن گشت بود بعد فتح و حوج عسکر یک ملک شدت بنابر نظر اندیشه آن نبود و سلمان و نیمه گوره انگلستان
لعل اندیکه شد بعد از آنکه مرا گویند این تسلیم مشوب محل است لهذا اکثر مردم اینجا نیست فطرت و منعیف العقول و کمالات
و همیشه مغرب بشکر کشان یا بوده اند قفس محمد الدین خیر و آبادی بخند بلا بدیند در قماوس و دبلده را ذکر کرد
یکی دلی و گفته نام دار اختلاف هستند و بزرگترین شهرهای است و دیگر قریح و گفته کسنور بلده بالهند فتح محمود بن سبکتگین
و وی بدین آمده بود و شایع جمعی دلی را از اقلیم دوم ملک هند گفته و صاحب مفرح القلوب نیز از اقلیم سوم شمرده و دلی
موطن مشایخ و اساتذہ سن است چنانکه بلده قریح موطن آب و اجداد من حقائق حالات دلی در سیر المتاخرین دیدنی است
و ما جزیات قریح از سن شنیدن ابوالفداء در مختصر گفته مملکت القنوج بلاد ارجبال دمی منقطعه البحر و کل من ملکها سیاهی
و لابل نهره المملکت اصنام پتواریون عباد و شاهان و مینعمون ان لها باقی العن ستمه انشی بلاد او را کو هستانی گفتن
از انجاست که این بلده دار السلطنت را بگمان هند بود و هند جبال دارد و در زمین بلده میان رود گلگ و رود
واقع است که از او آب خوانند و حسن ملک هند در همواری و شادابی است بنا سندیچ بلده در هند مقدم تر ازین شهر
نحو اند بود و عمر او ابو بلکه لکوک نشان میدهند و عمر ان او از عهد قایل اول او از عهد عام بن نوح ثانیان بیان میکنند
و گویند که از موقوفات است و طول و عرض عمارت و کثرت عمران او تا آنجا میرسانند که عقل در قبول او متوقف میشود
سرزمینش در اقلیم سوم واقع شد طول و یکصد پاتره درجه پانزده دقیقه و عرض است و شش درجه و پنجاه و نه
دقیقه است بیت المقدس و شام و فلسطین غیره نیز از همین تسلیم سوم اند درین اقلیم می و یک کوه و است و د و غیر
بوده و گویند مردم اسمر و طول چهار چارده نیم ساعت و این اقلیم بعد اقلیم چهارم اعدل قائم است و در آب باد و
اعتدال طالع و ذکا و جود و خاطر و دیگر اخلاق حمیده و صفات گزیده مخصوص این بلده و این همه جزای و اوقات
منور است و هوای خوش و بستانگی تمام دارد و وضع فقیری ما ناساز هیچ کس نیست و پرانه ایم ما بسیار خوش
جوایم پیش ازین جمع علماء و فضلاء و حکما و اطباء و شعراء و اولیا و اصفیا بود و امر و زخا و تیه علی و شهاست گویا
روی آبادی نداشت و بومی از انسان نشیده و بلده لیس بیانیس و الا الیعا فیر و الا العیس و تاحیات
والد مرحوم مسکن در موطن بود و حال سالها گذشت که یادش بخاطر افتاده و دل مرده نمیکند و در کان لم یکن
انجوان الی الصفا و نیست و لم یسم مکتب سامره علی بن کنا اهلها غابا و ناهرو و الیالی و اخطوب لرد اجبره در
حداده روزگار نسبت اتجه و ترا و ذوات امثال آن تعبیر کنند و آنرا اجمال و ماضی خا و نازل بند گردانند
لیکن بسیار آگاه دل میداند که درین معامله خود را از دوری راه از پامی اندازند و ترا و نازل بند گردانند
رسانیدن نمی توانند ناچار این کار بدان بازگرد که از آبای میان او یکی بغیر ولی جاه و ثروت ظاهر یا شانس

حقیقت پیره دستی یافته و به نام بالقاب جریف یا سکین یا اولیا نسب شهرت گرفته ایس سعادت کزین بیدار دل
 چرا بیزان فسانه بخواب و در بران تکیه نه و از حقیقت پرتوی دست باز گیر و پسر نوح را از این دستاسی بزرگ پرست
 و ابراهیم حلیل را از بخت یحیی اصل کدام زبانی بکن از آنجا که بستر نوح آسمان در زمینان صورت پرست افتاد و
 باز گردی آنجیکه که نسب ابر حسیب گزینند تا گزیر حنی از ان باب و پرتوی از آفتاب باز میگویی بیدارم که نفس فحشی
 مراست ازین بلیعین سموات علی مقرو منزل بود و تا قدم درین تیره خاکدان گذاشت اول تزلزل از اصلاط با و ارجا
 اموات بمکه منظر که انرف لعل ارض است از دو و مان ما ششم که اگر م قابل قرین بود و اتفاق افتاد بیسه بر نهاد که
 حاتم القیسین صلعم انجا بجزت بمذینه بطیبه کرد و او بیست و بیست و یک و دیگر افتاد و در گذشت که علی بن ابی طالب که خدمت رنج
 فرود و آنچه بر حسین بن علی و علی بن حسین اخلاف او قرنا بعد قرن و قفا و قفا در عیسی امیه و خلفاء عباسیه گذشت
 شهره و دور و نزدیک است تا آنکه نقل مکان بنا حیدر دار السلام بغداد دست بهم و او فتنه تا ماریان یا و گار زمان
 است در ان جیس بعض مدینه بخارا و ای بزرگان شد این بلده را در اقلیم چهارم از کائنات ان دارنده بخاری صاحب
 میح از خاک انجا است سید جلال الدین بخاری سیاحت گزید و بهر بی علم و عقل محصوره جهان را بسای عبثت و شوش
 ملتان بستر نوح آسمانی عزت گزید و در مقام اوج شریعت محات حبشید اخلاف ایشان بخاریک سلاطین اول در
 و از انجا بقنوج رسیده آمدند و بسادات بخاری شهرت گرفتند هنوز این خاندان همین عنوان در شناس جهان
 و جهانیان است صد سال شده باشد که این خاک ما و این آبای ماست بنگر که خواسته این و درین انتقال شتی
 چیست کجا بودیم و کجا رسیدیم و در بخت پدران و شکم مادران بکدام یک الکه افتادیم و یو یا بخرو می بود یا با یحیی
 و با حدیب یونان و یو یا با انکیصار شماره اباد گرامی نژاد و در استان در از است پیرا انفاست را بنا بایست وقت بفرشد
 چنان در سردار و که انمونی احوال و مال ثلث و لختی از نیرنگی اطوار خود اگر فرصت دست بهم دهد در رساله جدا
 سرانجام دهد و یا بهر ت دیده و دران گردانندگان برنی از آباء و اجداد و در لباس ولایت و اندکی در علوم و سیمیه
 طائفه در زمی امارت و جمعی در معامله گزاری و طبقه در تجرد و توکل متنهانی بسبر برده و بند پدر بزرگوار که خاطر
 منبر باد از تعلق امارت آبائی تجرد و فقر و آد و بر همان قطع آگاهی بوده و انفاست گرامی در آرزویش خویش بکار برد
 و زندگی بی بدل را در جاده نفس اصلاح نوع بشر بکشیدن ایشان از فار خوش شرک و کفر و بدعت بگزینان
 و رسالت و اتباع سنت مصروف گردانید و خلقی مینار را آرامست و پیرست روح مراد در شسته چوری دیباده با ناس
 باین عنفوری از سیمیه علوی بهر تریبگاه مبتری خراش شد و در دو سال شیوا زبانی بخشیدند و در سال تحم
 سایه پدر از سرش بر بود و در پارت و ده سالگی در یکه سواد کسود و در یکه و سالگی خزان علوم رسیده را بگنج
 شد در بست سالگی حقائق ایمانی و دقائق اسلامی پرتو ظهور انداخت خاطر از علوم کتبیه و رسوم زمانی دل
 و خواش بر میدگشت و انوار علوم کتاب سسته ظلمات فنون روز مره فضا را گیتی محو و فنا کرد و در باطن فضا
 آگاهی و مید و از حقیقت تقلید با وج تحقیق برگرفت و درستی سالگی دل از اولین پیوند گیسو بکی مشغوف تدوین

ابواب بیت پرورش سلف است و آنکه ایشان موافق منطوق سنن مجید بودند و در دوا این اسلام و وفات رحمتین
 اگر مژده و تو و از آن فرجام کرده که این برید و هم فرقی از آن اصول چیست سابقه از آن جهان را پیوند خاص کتاب
 و سنت داد و از علوم بیگانه که دو نیم علم باشد و مری بخشید و از مروج اول اولاد صالح و از مروج ثانی اموال حلال اینها
 کرد و بایر ایتیم و یتیم و غافل و بیات منال توجیه نمود و مصالح جمعی از عباد بدست تدبیر او نهاد و بتدبیر کتب کثیره از سلف
 مستند و اهل قرآن و اصحاب حدیث کاشانه دل او را نور و کمازه و سستی بی اندازه بخشید و انتفاع بعلم سلفیه و توفیق شایسته
 نبویه در ابواب احکام دین و ربلا و عجم و عرب خصوصاً آنکه هند و چین و آذربایجان بخشید و باین مزایا و خبایای زیروا یا سرفرا
 فرمود و وفات رحمتین و اولی لا ابالی از رد و قبول اسدقا و اعزاز عنایت کرد و در نشاوی داد سامانی در غم آورد
 نقصان و پیش همت مایه چه آمد بود و همانا هر چند در سب و در شجر و رسالت اما از نور سیه کاری شرمند و حتی پادشاه
 و اگر چه در حسب و از آفتاب علم و دولت است لیکن از غایت قصور در تادیب حقوق و اجبه گنگار در گاه الهی سه رقم سپید
 و سیاه من برین شکسته نگاه من و چه در گناه من غلام ز نام غفور تو و اکنون نیز لیل و پوپال و در خیل این من ارا لا تقابل
 ست سر انجام مرگ را در یکی از دو حرم محترم جو بان و زربان دل درو مندان و دعا گو بان اللهم از قضا شهادت و فی سبیل
 و جمل موتانی بجز رسولک تا هم این مدعا کی بر فرین اجابت نشیند و این گفته از روی دل پر کدام وقت رنگ جو
 دهد در شهر پوپال که بلده نو آباد از اقلیم دوم ملک هندست طولش یکصد و یازده و هجده و عرض سست و سه و هجده
 و بیست و یک و در ابتدای این اقلیم قدیمه قریب بوسط اوست غایت طول نهاده ریخا سیزده نیم ساعت و بربع باشد
 و گویند مردش میان سواد و سمره گویند بالی نخستین و راجه پیوج و ال و جین معاصر حضرت مسلم بود پیوج پاش
 میخواندند چیم از کثرت استعمال افتاد و پوپال شد و پوپال در هند و آبگیر آگونیندا آبگیر انجا در طول چهار نیم میل و در
 عرض یکینیم میل باشند این لکه سرحد گویند و آنه صوبه مالوه واقع شده قلعه سنگین دارد و بمحشره ۱۶۹۰ م سیزده
 و چهار صد و بیست و یک و هفتصد و چهار م سیر و ایران داشت امروز اکثری از آن توجه رؤسایش آباد گردیده
 شهر خاص جای ماند و بوشخصت هزار تن است و محاصل کجیاله او بمقدار سی لک روپیة از انجمله و دوازده لک در
 اقطاع اخوان و ارکان و قدما رسکنه این لکه از مسلمانان و هندو شرقی او ساگر و جنوبی بوشنگ باد و غریب
 اندر و شمالی علاقه گویا است و محل لچکل جهنم با عسکر کشتن محال سینو بدایت دولت افغانان میزاری
 خیل درین خطه محروسه از سده هجری عهد پادشاه بن و در رنگ بپوده و تا امروز که الله هجرت عمر
 دولت یکصد و هفتاد و یکسال پیش و در تن حکمرانی کرده اند اول ایشان و دوست محمد خان از مرد تیر
 و برین دیار افتاد و منتخب بر فرمان اطراف متصرفین خطه گردید و در سده بعد حکومت سی و سه سال در گذشت
 و پسرش یار محمد خان از دربار اصف جاه و ال حیدر آباد و کن خطاب از ابی و مراتب بستاند و بحر
 پیچیده ساگی رئیس شده بعد حکمرانی پانزده سال سی و سه ساله در سده هجری و در قدوی بیرون قلعه اسلام نظر
 است بعد فیض محمد خان در یازده سالگی بجای پدر رسند ریاست داشت و دست و پنجهال کوس حکمرانی نمود

سی و یک شش ساله پیش از قدس و ریاست و پادشاهی و ان قلعه کهنه واقع شده چون فرزند داشت بجای او
 پادشاهی پیش حیات محمد خان بنیست و سی و دو سال ریاست واری کرده و در شش و پنجاه سال ریاست دریا
 او را ششام بر خانداده بود و وزیر محمد خان یکی از بنابران او و مختار ریاست گردیده و غوث محمد خان هم
 حیات در میان برای نام نواب اندک عید بنده سال از جلوس در شش و پنجاه سال و در هر محمد خان در هر
 سال عایدانی نموده در شش و پنجاه سال پیش از محمد خان پسر مغیرش با حکام فرنگ در شش و پنجاه سال معاظمه نموده و منتقل
 ریاست حاصل کرده و در شش سال و نه ماه و شش روز حکمرانی نموده و رحلت نموده و این وقعه در شش و پنجاه سال و داد و اختیار
 برست بانوی او گوهر بیگم دختر محبت محمد خان آمریزه بی بی ارکان و اخوان ریاست نسبت امور دولت گردیده و هرگاه
 دختر خود را به بکال کجای جهانیکه محمد خان بن امیر محمد خان بن امیر محمد خان او گوهر بی بی انگلیس او را بر ریاست بر داشتند
 گوهر بیگم را به طای اقطاع اهدا یست بی محل کردند و اب هفت سال حکمرانی به پال کرده و در شش و پنجاه سال اجری انتقال
 گردیده ریاست بیام و دختر اینسان نواب شاه جهان بیگم افتاد و اختیار ریاست برست بانوی شان لقب بیگم
 ماند بعده و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 و برکشش نه ماندند و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 ادای این فریضه یافت آمدن محمد سلطان درین بلاد برانده او بوده و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 گردید و بجای تیان نواب شاه جهان بیگم سنده ریاست راز بی بی بنت بختی و لاوش در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 قلعه اسلام نگه ده و پانزدهم محرم شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 همین ماه محرم در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 جمله مدارس و تاجیه هم دارالانشاء و ثنائیات و ریاست و در اینجا خطاب نواب الاجاه امیر ملک
 پایه بیایه صعود کرد و نکاح ثانوی با البسان نمود و این عقد مسعود و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 متونی صورت گرفت و قبول هفتاد و چهار روز و بیست سال متعین گردید چون شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 ماریه بود یک مقام جمعی خطاب ربه اول یعنی و تمغای استنار و نشان ماهی و سنده بود و گردید که در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 مهری ملک انگلستان و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 بر عجله و عالی صورت بست و ولادت نواب سلطان جهان بیگم دختریشان و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 عهد و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 روز و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 بعمل جوامیدند امروز در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش
 باید حسب و در شش و پنجاه سال و در هر بی بی و حرمینه مستقل گردیده و خطاب بی بی و متنا و پرگنه پیرسینه بجلد دی کشش

از چهار پشت همچنان اتفاق افتاده که حکمران لقبه تصرف زمان ماند و چنانکه در جاهلیت و اسلام هم نظائر آن
نشان داده اند قسطنطینس ملکه یمن منصوص قرآن مجید است و در مصر زمان قبطه در کوه کبک بنت زبایدن کوس سلطنت
نواخته سیوطی در حسن الحاضر گفته فلم تزل مصر معتقه بتدبیر ملک عبود بن حواس را بهمانه سنیة و در ذکر زبایدن اسلام گفته
و اتفقوا بعد قتل المعظم علی تولیة شیخة الدرهم خلیل جارية الملك الصالح فملکوها و خطبوا بها علی المنابر و نقش اسمها
علی الدینار و الدرهم و كانت تعلم علی المناشیر و کتبت الدرة الخلیل و لم تل مصر فی الاسلام امرأة قبلها اتمی و در زمان
آنحضرت مسلم زنی در فارس و الیه ملک شده بود و فرمودن یلع قوم و کوا هم امرأة اخربه البخاری و رضیه دختر شمر بن
البتش بر سر سلطنت دبی جلو و آرا گرفته و خود او مرد و در ولایت هند عمل زنی انگلیسه است و عدم فلاح و صلاح چرا
هند گویا از همین جا است و زبایدن جهانگیر یا دوشاه بود شاهی پنج نیکو و امثال این احوال درین
خراب آباد کهن بسیار گذشته و بگذرد ملک لایام نداد و ما این الناس قف بعد تسلط برطانیه بر غالب بلاد هند
اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه این مملکت و دار الاسلام است یا دار الحرب و قول جمعی کثیر گفته و منهم آنحضرت که این
ولایت و دار الاسلام است زیرا که پیش از ایشان این ملک منقول احکام اسلام و مملوک حکام مسلمین بوده و دار الاسلام
گردیده و دار الاسلام و دار الحرب نیکو و مگر بسته چیز یکی با جرایم احکام اهل شرک بر وجه اشتباه که در وی حکم اهل
اسلام اصلا جاری نشود و باینطور که اهل حرب برداری از د و اسلام چیره شوند یا اهل کد ام مصر تند و متغلب
گشته اجزای احکام نفر نمایند یا اهل ذمه نقص عید نموده و تغلبت دیار مسلمانان کنند و قوم با اتصال او بدار حرب
باینطور که بسیار هر دو کند آمده از بلاد اسلام منتقل نشود و ظاهرش آنست که بحر فاصل نیست و بحر شور ملحق بدار
حرب است شامی گفته و از اینجا ظاهر شد که جبل تیمم الدکر در شام است و آنرا کوه در زمانند و بعض بلاد تابع او همه
دار الاسلام است و آنکه اگرچه این بلاد در احکام و در زیاده افتاد هستند و اوشان افاضیان بدین نه استند بعضی از اوشان اشیان مسلمین
لیکن اوشان زیر حکم و لایه امور مایستند و بلاد اسلام محیط بلاد اوشان است از هر جانب و ولی امر هر گاه تغلبت احکام
اسلام میخوابند نافذ میکنند سوّم آنکه کد ام مسلم یا ذمی آن با مان اول در وی باقی نماند یعنی اما نیکه ثابت بود قبل تسلط
کفار برای مسلم باسلام و ذمی بعد ذمه در بندید گفته و قالوا بشرط واحد لا غیر و بهو اظهار حکم الکفر و هو القیاس گویم
جریان احکام اهل شرک یعنی حکام برطانیه در هند ظاهر است لیکن در شامی گفته و ظاهرش آنست که احکام المسلمین
و احکام اهل الشرک لا تکن و در حرب و احکام مسلمین خود و اینجا جاری نیست مگر آنکه جمعه و عید و نماز و زجر و امثال
آنرا در احکام اسلام دارند و اما اتصال بدار حرب بر وجهی که کد ام بلده اسلام مینماید منتقل نباشد پس این اتصال
البسته تحقیق نیست و اما ن اول هم برای مسلم باسلام و برای ذمی بعد ذمه باقی نماند و میر و رت دار الحرب الاسلام
با جرائی احکام اهل اسلام و آنها میشود مثل جمعه و عید اگر چه در وی کافر اصلی باقی باشد و متصل بدار الاسلام نبود
بعده اختلاف کرده اند و آنکه شیخ اختلاف مذکور چیست نزد بعضی جواز محامله را با اهل حرب است و نزد بعضی وجوب
حجرت از آنجا بسوی دار الاسلام و اول مجموع است و ثانی راجح اگر چه غیر نیست هجرت بعد تسخیر که منسوخ شده و محقق

مقام درین مسأله تا آخر رساله عاده الشیوخ بحواله بعضی اهل استنباط کرده ایم فلیتبع الیه اشارت بمسئله دارالمعاشه
و دارالسلام در فصل مجله هر نامه نیز بیاید فانتظره وقف ارض عیدیکه آنرا دنیای انوار و ارضیکه طوائف و دوشان و دوشان
بستند و نهیب لغاری دارند علامه بیت این برآید گویند احاطه کرده مالی ارض بطور شناخت حکما به پیشین چیست
شکل که بر بند کرده امی را محیط است و زمین چنانچه این طرف برآید و مسکن عالمی گشته با نام سبعه و هشتاس شده همچنان
ارض طرف مقابلش نیز نمایان گشته جایی مانده بود و عالمی گردیده است و بوضعی واضح شده که کف پای اشخاص
هر دو طرف اگر زمین در میان نباشد بعد از یکدیگر بچسبند و سر تا بطرف آسمان باشند یعنی بی اندک میل هر دو طرف زمین
مقابل هم در واقع است و محقق در وضعه خواهد بود و وسعت اقالیم سبعه و هشتاد و سه و در هر یک یک شهر هر دو
جوبهای متنوعه و ادویه مختلفه از آن طرف می آید میگویند که معادن طلا و نقره بسیار دارد و چهارصد سال
ست که آن را بن زمین یافته شد و وقف چون حال کشور پسند معلوم شد پس باید دانست که کمال احوال ابتدای
خلق بحسب تحقیقات علماء و حکما پسند محیط تمام دارد تا آنکه اجمالش بهم حالی از طایب کلام صورت زنده شود شیخ ابو الفضل
محرر اکبر نامه در دفتر سوم آن کتاب که مسمی باینم اگر بیت خلاصه علوم و رسوم و بیدان کمال متقن نوشته است که
اطلاع تفصیلی بر آن خواهد گشت که در رجوع نماید بنحله آن در جای یک لوح که فایده شود بان قائل اند نوشته است
میگویند اول تعیین که حضرت وجود مطلق گرفت و جلوه خاص بر سر دومی بر برهات و هاهام عقل اول از آن خوا
هر چهار کس از جمل و پیر سیده سنث و سندن و سنان و شنگار هر کدام قریب است رفت که همت در پیدای
خلقت بر بندد از افرادانی توجبه غلات قدسی درین کار نبزرند و افتند سگالست و گیرفت و از جبین سین خود دیگر
را بر آورد و همدیونام یافت از جلال فلزوان که در ویدیتا است که آفریدن در و نیافت و کس دیگر را پیدا آورد
هانا از عقل عشره تعبیر کرده باشند بعد از آن را یکدیگر خود مردی و زنی بر آوردن و دست رو کا هانا آدم و حوا
را باین نام خواسته اند و ازین سر آغاز زادن شد و بعضی گویند که اول تعیین صورت زنی بود و آنرا هاهام
گویند ظاهر قدرت و ششیت را ازین تعبیر خواسته اند و او واسطه ایجاد عالم گشت و جبری اقیاب را وسیله
ایجاد عالم داشته اند و حکما پسند پنج عنصر قائل اند بر چهار عنصر معروف اکاس نام عنصری بیغیر اینده و او را محیط
همه جا و همه کس دانند گویند عالم او را مقرر کرده اند و با آسمان قائل خند شمار بر دو اثر نهند و منطقه را در
محش کرده بر بخش رانامی مطابق ماههای عربی گذاشته بر بخش اراس گویند و کواکب را اجسام موقلی
مستقر ازین عالم دارند و هر هفت سیاره رانامی نهاده روز نامی هفت را بان منسوب کرده اند و بر اعظم را
نور بخت ستفی از حضرت نور النور دانند و پیوند نفس قدسی با هر یک بیان کنند و گردی اختران را بشری
نفس را بخارند و گویند که بعد از شش تن و جان عنصری و ستردن ماهوای نفسانی و ترتیب روح مجرد بدان متعاهات
عالمی جایی یافته اند و زمین را گردوی التکلی دارند و گویند تمام کره زمین هفت جزیره منظم دارد و هر یک رانامی
رگزارده اند و در بار محیط او دانند و یکی از آن جزیر سبعه این جزیره است که هند چین و عرب و فرنگ ترکستان

بر روی او است اما این قول نقل پرستان نبیاست و دانش گرایان اینها را اکثر عقالت یونانی آسا هستند و چنانچه
که فایده سبب را بی دانشان متاخر از بنی فکری و دنیا را روی بر زمینان بی عقل چنین تعبیر کرده باشند و عالم را سببش
گرفته بالای راسرک لوک نام نهند و محل پاداش نیکو کاران و داندنیانی را بسو لوگ مسکن بنی آدم و دیگر حیوانات گویند
پایینی را پانک محل جزا و سزای بدکاران پندارند و بالای را در جات بهنگامه گویند و پایینی را کذکات سبب شمارند
و هر یکی را نامی نهاده اند و پیدای عالم را بکرات و مراتب قایل اند و در هر صورت سلسله زان را بعد از یکدیگر دو یک
زن نماند و بعد پیدایش آدمی را چون اندک کثرتی درین پیدا آمد بر جای از چهار صنف گردانیده هر صنفی را نامی
مقرر کرد و سران آن جماعه را که صاحب علم و فضل و زهد و عبادت بودند بر این نام نهاد و صاحبان جرات و شجاعت و
عقل و دقت را را چهرتی و صاحبان تجارت و زراعت و صناعات شریفه را پس و خدمنه اینها و اهل حرفه و دیله را
مشور قرار داده هر فرقه را باین اسم سسی گردانید و عمل بر زمینان تحصیل علم و عبادت و افاد و استفاده علوم و صنایع
و حق پرستی و دینمانی دیگران براه حق و کار کرد چهرتی خراج ستانی و سروری و رعیت پروری و ملک داری و
نمایات بر زمینان و خدمت ایشان و مشغله پس کشا و زری و تجارت نمودن و صناعات شریفه اختیار نمودن
پیشینه شود در صناعات خسیسه خدمت این هر سه صنف نمودن و **اوتار** که در فرق هنوز مشهور دارند اینها
هر اوتار را بخدای پرستند عقیده جمیع هندو فی الحال همین است اما در حقیقت اشتباهی است که متاخرین را در فهم مردم
کلام قدیمی قوم روداده و مراد قائل نفهمیدند حاصلش آنکه در هر دو کار از او و چهار گانه که بآن قائل اند و آن
ست جنگ تریتا و دو واپر و کلجک است ده باره تن بسو مختلفه برای کاری خاص بقدرت خالق پیدای گرفته آن
ار عظیم بتقدیم رسانیده اند و هر یکی بنامی مناسب صورت موسوم گشته در عهد اقامت خود درین و اربابا اندر فرمان
و دیگر مخلوقات فرمان پذیر و آنها را پرستار بوده اند و قول محققین این جماعه درین خصوص آنست که این دو چون
بنابر امریکه سودا و آن باقریده باز گرد و و عنفسیکری را با فاعنه وجود خود بزرگزیند و توجی تام مبذول حال او داشته
منظر غرائب مورد پیروی خود گردانند و عبادی بدین تقدیرش نشینند و اکثر دانش اندوزان بنده بدین گروه
و آنرا پورن اوتار گویند و آنکه در برخی از موجودات پر قوی از فروغ قدرت خود اندازد و شگرت نیروی بخش آنرا
انش اوتار نامند و هیچ موجودی را خالی از فروغ او ندانند انش اوتار بشمار در نیاید و پورن اوتار در هئس چهار گانه
ده بار جلوه فرماید و تجلی او بصاحب نظران نماید و درین دوره تا امر و زنه تن پدید آمده اول چهره اوتار بصورت چهره
در پایان دکن در ست جنگ بهما گن بشهر بهد را و تی و وی گفته که پس از هفت روز جهان را آب فرو گیرد و در فغان
با برخی شایستگیان و گرامی نامهای ایزدی و گزین دارد و بنشینند هفده کلک است و شست هزار سال آب طوفانی
بود و سپس در نقاب نهاد همانا طوفان فوج علیه السلام را باین گپا پیخته تعبیر کرده باشند و دوم گورم اوتار در ست
بهما کالک و او را بنور زینین زنده پندارند سوم باره اوتار در شهر جهارت نزدیک نیم کهار و او مدت ظهور
او هزار سال بود و چهارم نرسنگه اوتار بصورت اسد در ست جنگ بهما عیسا که در شهر بهرن پور نزد اگره پیدا

کرد و در سال باقی مانده پنجم با من و تار و صورت آدم کوبه بالا در جنگ تربتیا بماء بهادرون بر ساحل فریدون
 و نیز در سال کامروان کرد و ششم بر سر ام و تار و آدمی پیکر در جنگ تربتیا بماء بماء که در موضع رنگتا نزد آگره نمود
 شد چنین پندارند که هنوز زندگان دارد و در کوه همد را از زمین کوکن نشان دهند بقسم رام و تار یا زنده بود
 سال و در جنگ میش بود و مناسته تین بابر بنوا و قهر واد و در جنگ تربتیا ماچیت در شهر بود و بود و ششم کشن
 او تار در شهر ظهور کرد و صد و پنج سال زندگانی نمود و شش هزار و صد و شصت زن داشت و در هر یک و بهر
 و یک شتر پدید آمد هر که ام چنان میدانست که بکلی شب با او بوده و هم بوده او تار در کل جاک و بماء که در شهر گوا
 پیدای گرفت و صد سال زندگانی کرد و هم کلکی او تار و وی در آخر کل جاک و بماء که در شهر سنهیل فراید و صد
 سال برید و برنی چهارده افزوده او تار را بست و چهار برگذارند و در احوال هر یک که نامها پر در افتاده و در کل
 و ستانها برگذار و و گوناگون پیکر از روی سیم و جز آن بر ساخته محراب پر تنش گردانند لیکن هیچ بود و چون
 او تار نگاریند تلخیص کلام و را عقدا و هنوز آنکه وسیله ایجاد خلقت بر هاست و کتاب الهی میدانم از زبان او و موجود
 شده و پی آمدگان بر هاست و تفسیر آن کوستید و شش کتاب را مستند و شش علم گردانیدند تفصیل این کتب عرض
 مانست زیرا که قلیل النفع است و اشارت بعلم ایشان در سابق رفته قف او تار اخبار هنوز و قاضی بود
 این او تار و معبود یا مستند بودند آنها با نعم دولت و حکومت و را بکلی آماجست کدام پیغمبر برین قوم یا نزول که ام
 کتابهای هدایت آنها بر زبان چند یافت دیگر معلوم نیست کدام نفس میرج و حدیث صحیح درین باب آورند
 شیخ فیض الدین دلموی مع نوشته اند که مفاد آیت قرآن و ان من الاغلا فیها نذیر انت که در هر استی ترسانند
 گذشته است که از ارتکاب قبا ح و ظلم حقوق ترسانند و هم از آنکه آن ترسانند از انبیا باشند یا از اطایا از
 یا از اولیا و عرفا و اگر احوال هم مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و خطا و حق تفکیک کرده شود هرگز نشان
 جمعی نمیدهند که در آنها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم نمی شناسند بیشتر اعتقاد عظمت بزرگی عباد و زود و
 و تار کان و دنیا و خلوت نشینان در طبایع آنها مستقیم است و معامله حضرت حق بابر فرقه مختلف باشد باختلاف اعتقاد
 آنها و باختلاف علوم محذوره آنها و در یار عرب زمین تا شام و مصر یک گشت ایت الهی ظهور فرمود و انبیا و در سل
 مبعوث نمود و سبوات بردست آنها آفرید و کتابها نازل نمود زیرا که اهل آن بلاد آمدن علم غیب اگر چه از بعضی
 تر باشد بسبب بعد مکان یا بعد زمانی همین طریق میدانستند که قاصدی بیاید و پیغام ربانی برساند یا خطی بخواهد
 بیارد آری نشان راستی آن قاصد از و طلب میدانستند چنانکه در امراء و ملوک و سلاطین حالا هم مروج است که
 فرمان یا شقه برست معتمد خود می فرایند و برای تصدیق او بعضی چیزهای مخصوص از باکی و فیصل و خج همراه او میدهند
 پس اهل آن بلاد را که در یار عرب است طریق هدایت همین مقرر شد و هنوز در احوال بن طریق معتمد علیه بنید و بلکه
 ظهور حضرت حق را در بعض چیزها و حکم بر زبان حق یا صد و در افعالیکه مخصوص بمرتبه الوهیت است از خوارق عادات
 و حکمرانی در مخلوقات نیابت حق میدانستند لهذا با ایشان همین وضع معامله واقع شد و بعد با نوبت میسندند

تاعت در از قیام هدایت ایشان چنین اسلوب ماند چنانچه از کتاب جوگ داشت و را نشان و بهانوت معلوم میشود
 تا آنکه بیاس نام شخصی پیدا شد و با عنوای شیطان قیام مذکور بنهار بر باد داد و شرک و بت پرستی را رنج کرد بعد از آن
 همه بنود و شرک شدند و صورت پرستی پیش نهادند آزادی اختلاف شرایع با اختلاف اقوام کایت و کاهتری و نه با حرج از
 قیام در آنها بود و این سخن در شرایع قدیم هم اصلی دارد چه بر سبط از اسباط بنی اسرائیل مخصوص با حکامی چند بود
 بلکه در شریعت ما نیز بنی هاشم بصرفیت حسن و حرمت زکوة و حرمت تغلیل محمولند و تمام قریش باستحقاق خلافت
 ممتاز و بر سر کین عرب جزیه نیست لایق قبل بنیم الا الاسلام اولو السیف باجمعه او تار نبود و مظاهر حق گذشته باشند خواه
 از افراد باشند یا از شیرواهی و غیره مثل عصائی موسی و نافع حضرت صالح علیهما السلام لیکن عوام این فرقه
 بسبب قصور فهم در میان ظاهر و مظهر فرق نموده همه را معبود ساختند و در ضلالت افتادند و همین است حال نژاد
 بسیار از مسلمین مثل تغریب سازان و مجاوران قبور و جلایان و مداریان و اندام علم و هر چند آنحضرت صلعم مبعوث
 شدند برای هدایت و ارشاد جمیع اقطار و بلدان و جزائر و جبال لیکن بعثت اولی بسوی جن و انس عرب بود و
 بواسطه عرب بگلان یعنی فارس و روم و بواسطه آنها بسند و هند و لمجرالی و الجزایر و الجبال رسید پس در زمان
 کردن قرآن و لا بربان و لغت و اسلوب کلام عرب آنجا از آنها از معارضه اش اختیار فرمودند و در اوقات و اعقاب
 بخوبی و قایق این کلام و معانی و احکام او را با سکنان عراق و عجم و خراسان رسانند و آنها بسند و هند و ترکستان
 رسانند و بکذا و اگر رعایت هر قوم کرده قرآن را بلغت هر قوم نازل میفرمود و اختلاف عظیم در دین میشد و با
 تحریف و زیادت و نقصان مفتوح میگشت و اول کسیکه قرآن بر و نازل شد یعنی جناب مطهر آنحضرت صلعم هرگز معانی
 و لغات اقوام دیگر ملک مخارج حروف هیچ کلام بر فرقه نمیدانستند پس تبلیغ آن کلام مجهول اللفظ و المعنی چه قسم
 متصور میگشت اگر شخصی عربی نژاد را کتاب پداوت تعلیم کند و بگوید که فلان کس ابرسان هرگز از و ممکن نخواهد
 شد و اگر ساهاشق کند هرگز مخارج حروف و لجه لغت این کتاب نخواهد دریافت و اگر کسی گوید چنانچه تعلیم
 احوال نسبت آنحضرت صلعم واقع شد و خارق عادت بود و همین قسم تعلیم مخارج و لجه و الفاظ لغت با آنحضرت صلعم
 بطریق خرق عادت میتوان شد گوئیم آنحضرت لاتفاق ملاقات با اقوام دیگر در مدت عمر نشد و این معنی در علم
 الهی تحقق بود پس بطریق خرق عادت تعلیم هر لغت ضائع و رایگان می افتاد و غرض که حکمت الهی همین وضع را
 اختیار فرمود که بوقوع آمد آیدیم بر آنکه اثبات نبوت آنحضرت صلعم بر غائبین زمانا و مکانا غیر واقفین بر اعجاز قرآن
 چه قسم صورت بند جوابش آنکه امام رازی و دیگر علمای کلام نوشته اند که اثبات نبوت آنحضرت صلعم در وقت
 که کمال بعد از انتخاب رود او اعجاز نظم قرآن نیست بلکه حالا و طریق است برای اثبات نبوت اول آنکه بطریق
 تواثر که در هر قرن کرد و با نقل معجزات آنحضرت صلعم اند مثل اعجاز قرآن و شوق متوسل و تسلیم حجر و مدروعات
 اشجار و اجار و زیادت در طعام و شراب و بعضی بدن آنها و شتر و گرگ و سوسمار که مجموع آنها در کتب حدیث
 بعد و سه هزار رسوای اعجاز قرآن رسیده تردد هر قوم ثابت کرده شود و اقاده متواترات علم بدیهی را از قبیل

منتفع علیه است پس نزد آنها بطریق بلهت و وجود آنحضرت و بعثت آنجناب بلکه احکام شریعه متواتر و نیز ثابت خواهد شد
 و اگر انصاف کنند در امور ما ضمیمه طریق ثبوت مسلمین است و وجود نوشته و ان قاضی و حاکم طائی عربی و سکندر رومی
 و خلافت بنی العباس آمدن سلطان محمود غزنوی در هند و تره بند و ان بچطور ثابت شده سوای این طور طور دیگر نیست
 و قدیم آنکه گویند حالا احتیاج اثبات نبوت مانده زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه آمدند و لکوک مردم بصحبت ایشان متوجه
 بنده و مشغول بعبادت و اطاعت الهی گشتند و بجنبه معاصی و ملازم تقوی و طهارت و اخلاق نیک و آداب ستجسه
 گردیدند و این امور پیش گرفتند و مستغول بطاعت و عبادت و اجتناب از معاصی و ظلم و جور و اخلاق و ادای حقوق خلق
 و خالق نزد هر قوم تحسین پسندیده است و آنرا هدایت میداند پس حوالی آنحضرت صلوات الله علیه هدایت خلق الله فرمود
 و آن هدایت واقع شد پس حاجت اثبات نبوت ماند که منتهی نبوت همین است و لیس را العیان بیان این هر دو طریق
 نزد ساکنان جزائر و جبال پیکی و نیال تحقیق است و اگر بالفرض کسی از اینها ازین هر دو طریق محروم مانده باشد
 او حکم اهل فترت خواهد بود و علی اختلاف الذیوب چنانکه در کتب اصول مثل مسلم و عضدی مشروح و مبسوط است نهی
 کلامه و عموم رسالت آنحضرت صلوات الله علیه مخصوص قرآن کریم است لکنون للعالمین فذیرا و بچنین ختم نبوت و لکن رسول الله
 خاتم النبیین و این عموم و شتم باقی است تا قایم این عالم فانی و حجت قائم است بر تمامه جهان و کتب و بعد شیوع اسلام قطری
 از ربع سکون معلوم نیست که آنجا دعوت اسلام نرسیده باشد و مسلمانان نباشند فصل دهم در بیان اقسام
 اهل علم و بناء تعدیل فرق اسلامیه بدلائل و بینه تقسیم اهل علم بحسب فایده سببه کرده اند و در اهل تسلیم را حطایان
 از اختلاف طلبایع و الفسج و لالت الوان و اسراج اورد و بچنین تقسیم آنها بحسب قطار اربعه کرده و اختلاف طلبایع
 و تباین شرایع اهل شرق و غرب و جنوب شمال بیان نموده و بچنین تقسیم بحسب هم نموده و گفته که چهارم چهارم غرب
 و دهم و دوم و ششم و میان هر یک است نزدعت کرده اند و این طور که عرب هند متقاربند بر سر هر یک احد و بیشتر میل
 ایشان بسوی تقریر خواص اشیا و حکم با حکام با مبایات و حقائق و استعمال امور روحانیه است و دوم و دهم متقارب
 اند بر یک است اکثر میل ایشان بسوی تقریر طلبایع اشیا و حکم با حکام کیفیات و کمیات و استعمال امور جسمانیه
 است و بچنین تقسیم کرده اند بحسب آمار و نداهد به مقصود و اینجا چنین است و ایشان باعتبار قسمت میجو مقسم اند بسوی
 اهل دیانات و ملل و اهل جهاد و محل پس برابریات یا ناطق مطلقا مثل مجوس بود و نصاری و مسلمانان هستند و اهل
 اسهوا و اهل نسل فلاسفه و دهریه و صابیه و عده که کواکب اوتان و برابیه هستند و هر یکی ازین با متفرق است بر فرق
 کثیره و مقالات اهل اهورا و در عددی معلوم منصب نمیشود و نداهد اهل یا ناطق منحصر است بحکم عدلی که دار است
 درین باب پس مجوس به تفاوت فرقه اند و یهود و مسلمانان و فرقه و نصاری و فرقه و مسلمانان و فرقه و نصاری و فرقه و مسلمانان و فرقه و نصاری
 فرقه و فرقه تا جمیع ابتدا ازین حرق یک فرقه است زیرا که حق از دو قضیه متقابل در واحد باشد و جائز نیست که دو قضیه
 بر شرایع متقابل باشند مگر آنکه صدق و کذب قسمت پذیرد پس حق در یکی از ان هر دو خواهد بود و نه در دیگر
 و حکم بر صحیحین مضامین در اصول معقولات با کوه و محقق صادق اند محال است و چون حق در هر مسئله عقلی

یکی باشد پس اجب آنکه حق در جمیع مسائل با فرقه واحده بود چنانکه بیعی معلوم شده و در نزول از آنجا فرموده اند
قال تعالى ومن خلقنا امم يهدون و يضلون و در حدیث آمده متفق است علی ثلث و سبعین مائة کتابی النار
الامم و امة قالوا من هي قال يا ابا عبد الله اصحابي اخرجوا الترمذي عن ابن عمر بن الخطاب عن عروة بن قنبل قال قال رسول الله صلى الله
على اله و آله و سلم لا تزال طائفة من امتي علی الحق لا یضلهم من خلفهم حتی یاتی الامر الله و هم علی ذلك خیر من مسلم و ابو داود و الترمذي مفردا و المختار
رزین بهند الانظر قال علی بن ابي ناسی هم اصحاب محدث و عن المغيرة قال قال رسول الله صلى الله علی اله و آله و سلم لا یرسل الله ناس من امتي یظاہرون
حتى یاتیم امر الله و هم ظاهرین اخرجوا الشیخان و قال البخاری هم اهل العلم یعنی با محدث و عن قرة قال قال رسول الله
صلى الله على اله و آله و سلم لا تزال طائفة من امتي منصورین لا یضلهم من خذلهم حتی تقوم الساعة اخرجوا الترمذي و عن عمران بن حصیب قال
قال رسول الله صلى الله على اله و آله و سلم لا تزال طائفة من امتي یقاتلون علی الحق ظاہرین علی من ناوا هم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال
اخرجوا ابو داود و المساندة المعاودة و اصحاب مقالات را در تعدید فرق اسلامیة مطرح است لیکن شیخ برقاؤلون مستند
الی المضحیة فی قاعدة مخبره از وجود و اهل تصنیف هم درین باب متفق بر منہاج واحد نبوده اند و بن شبیه معلوم است
که هر متنا از غیر خود بمقاله در مسئله محدود و در اصحاب مقالات نیست و از مقالات از حصرو حدیث بیرون رود و در
مسئله در احکام مفرد شود و در شمار اصحاب مقالات در اید پس لابد است از ضابطه در مسائل قواعد و اصول تا اختلاف
در آن معتبر باشد و صاحب آن اختلاف صاحب مقال شمرده شود اما احدی از ارباب مقالات اعتنا بتقریر این ضابطه
نکرده بلکه مسترسل بوده اند و را بر اندازید بکلیه اتفاق و کیفا و جود و قانونی مستقر و اصلی مستند را در نزد جمیع
کابرین باب جبهه کرده آنرا در چهار قاعده جهر نموده و این کبار اصول است اول صفات و توحید و این مشتمل است بر
مسائل صفات از لیه بطور اثبات نزدیک جماعت و بطور نفی نزد جماعت دیگر بیان صفات ذات صفات فعل و آنچه
واجب است برای و اجب لوجود و آنچه جائز است بروی و آنچه مستحیل است و درین باب میان اشعریه و کرامیه و مجسّمه
معتزله خلاف است دوم قدر و عدل است و این مشتمل است بر مسائل قضا و قدر و جبر و کسرو اراده خیر و شر و مقدار
و معلوم اثباتا عند جماعته و نفیا عند جماعته و درین باب خلاف است میان قدریه و بخاریه و جبریه و اشعریه کرامیه
سوم و عدد و وعید و اسما و احکام است و این مشتمل است بر مسائل ایمان توبه و وعید و ارجاء و تکفیر و تفصیل اثباتا علی
وجه عند جماعته و نفیا عند جماعته و روی خلاف است میان مرجیه و وعیدیه و معتزله و اشعریه و کرامیه چهارم جمع
و غفل و رسالت و امامت است و این مشتمل است بر مسائل تحقیر و تقیح و صلاح و اصلح و لطف و عصمت و ربوبه و شرائط
امامت بطور نفی نزدیک جماعت و بطور جمع نزدیک جماعت دیگر و کیفیت انتقال می بر مذہب قبائل بنسب کیفیت اثباتش
بر مذہب قبائل با جماعه و خلاف در آن میان شیعه و خوارج و معتزله و کرامیه و اشعریه است پس چون یکی از آنهاست
بمقاله ازین قواعد مفرد شود و مقاله او مذہب جماعت او فرقه علیحد و گردد و اگر یکی بمسئله مفرد شود و مقاله
را مذہب جماعت او را فرقه نتوان شمرده بلکه آنرا مندرج زیر مقالہ باید کرد و باقی مقالات او را بفرع رد باید نمود
و درین صورت مقالات غیر متناهی نمیشود و چون این مسائل که قواعد خلاف اند متعین شدند کبار اقسام فرق درین

[illegible]

اخراج فرمود و برین آدم مسلط ساخت پس چون میگردید از وی جهلت خودیست چه جهلتی داد گفتیم انظر الی یوم یبعثون فرمودند
 من البعثین الی یوم الوقت المعلوم حکمت درین امر چه باشد بعد از آنکه اگر مملکت میکردنی اعمال آدم و خلق از من در
 استراحت پیشه و در عالم هیچ شرباقی نماند یا بقای عالم بر نظام غیر بهتر از نظام استراحت نیست گفت اینست حجت من و دعا
 خود در رساله شایع انجیل گفته چون این اسلحه پیش کرد و این ایراد را آورد حق تعالی بر ملائکه عظیم السلام و حق فرمود که
 او را بگویند که تو در تسلیم اول خود که من را تو و الایمه خلقم صادق و مخلصیستی زیرا که اگر و الایمه العالین بودند من را سنگو
 می بودی هرگز برین حکم لم و کیف نمیکردی فان الله الذی لا اله الا الله انشال عما افضل و اخلق مبعولون در توراته و انجیل
 همچنین پاکو رست که در اینجا ذکر کرده شد شهرستانی گوید زمان در فکر بودم و میگفتم که بی شبهه معلوم است که هر شبهه که نبی
 آدم را واقع شده از انشال شیطان جرم و وسوس و بوقوع آمد است و نشان آن شبهات بعین است و چون این شبهات
 در صفت عدد محصور شد جمله بدیع و فضالات کبار عاقل بعد معرفت باشند و تجاوز شبهات فرق زیغ و کفر ازین شبهات بسیار
 جانیست اگر چه عبارات مختلف طرق متباین بود زیرا که این شبهات سببه نسبت با انواع ضلالت مثل تخمست و جمله
 راجع میشود بسوی انکار امر بعد اعتراف بحق و بسوی جنوح بهیوی در مقابل نفس هر آنکه بانوح و بهود و صالح و ابراهیم و
 نوح و شعیب موسی و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین مجادله کرده بنگنان در اظهار شبهات
 خود بر سوال بعین نسج کرده اند و حاصلش راجع است بسوی دفع تکلیف از نفس خود و جدا صاحب شرائع و تکالیف با جمیع
 زیرا که در میان قول ایشان ابشر بید و ناسیان قول ابا اسحق مدظلته خلق طینا هیچ فرق نیست و از اینجا قول تعالی و ما ننخ
 الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعت الله ابشر رسولنا فصل خلاف و مخارفات گردید و ظاهر شد که انما
 ایمان بعین صحت و چنانکه در اول گفته بود و ما منعنا ان لا تسجدوا امریکان ناخیر منه چنان ذریت متاخر او چو قول
 مستقدم گفت تا آخرین برای الذی هو همین و کذلک اگر احوال متقدّمین ایشان را تعاقب کنیم مطابق اقوال متاخرین یابیم
 کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم شابهت قلوبهم فاما کانوا لیومنون ابا کذبوا پس قبل تعیین اول چون عقل را حکم
 کرد بر کسیکه بروی عقل حکم نمیتواند کرد او را لازم شد که حکم خالق در خلق یا حکم خلق در خالق جاری نماید و اول غلو
 و ثان تقصیر پس از شبهه اولی مذاهب حلولیه و تناسخیه و شبهه و غلاة و روافض که در حق شخصی از اشخاص انقدر غلو کردند
 که او را بصفات جلال وصف نمودند بر خاست و از شبهه ثانی مذاهب قدریه و جبریه و مجسمه بر انگشت چپ ایشان در وصف
 او تعالی بحدی تقصیر کردند که او را بصفات مخلوقین متودند و از اینجا است که معتزله شبهه الافعال اند و شبهه
 حلولیه الصفات و هر یک از ایشان یک چشم است از هر چشم که باشد زیرا که هر که میگوید که حق و قیاس از وی بجهان جهان
 که از احسن و قیاس مستوی خالق را بمخلوق تشبیه میدهند و هر که میگوید باری موصوف است با آنچه بدان وصف خلق
 توان کرد یا خلق موصوف است با آنچه بدان باری تعالی را توان ستود و وی از حق معتزل و کنار کش است و اصل
 قدری طلب علت در هر شیئی است و این را از اصول بعین اول بوده است زیرا که اول طلب علت در خلق خود کرد و سیر
 حکمت تکلیف دریافت کرد و باز فاعله در تکلیف بسجود آدم حجت و این انشاء مذاهب خوارج است زیرا که در میان

[illegible]

بعد وقت وی صلعم میان صحابه رضی الله عنهم ظاهر گشته پس آن اختلافات اجتهادیه اندک تا قلیل و غرض ایشان مردی یافت
 مرام شرع و ادوات مساجدین بود و اول تنازع که در مرض محمد صلی الله علیه و آله شده روایتش محمد بن اسمعیل بخاری بسند خود از
 ابن عباس چنین کرده که قتال لما استد بالبنی صلعم رضی الله عنهما فیما قال استونی بدواة و قرطاس الکتاب کلم کتاب الله بالصلعم ابعدی
 فقال عمران رسول الله صلعم قد علیه الوجه حسبا کتاب الله و کثر اللفظ فقال لینی صلعم تو سوا عنی لا ینفعی عندی التنازع
 قال ابن عباس المرزیه کل المرزیه ما حال حینما و بن کتاب رسول الله و خلافات دیگر که هم در مرض وی صلعم شده آهست که
 فرمود و جبره و جیش اسامه بن ابی سرحان گفت که و جبر بر ایشال امر است و اسامه از مدینه تبریز کرد
 بود و قومی گفته مرض محمد صلی الله علیه و آله گرفته است و دهامی مادرین حالت مفارقت او را نمی گنجی چه کنیم تا انجام کار چه شود
 داین برود و تنازع را از آنجا بخت در بیجا آورد و شد که مخالفین آنرا از خلافات مؤثره در دین شمرده اند و هو که کذا اگر چه
 تمام غرض از آن اقامت مرام شرع در حال تنزل و تزلزل قلوب لشکین تا نوره فتنه مؤثره وقت تعقیب مور باشد خلاف
 سوم که در هنگام موت وی صلعم بوده است که عمر بن خطاب گفته من قال ان محمد قد مات فقلت بیسفی هذا و ما رجع
 السیما کار فرغ عیسی بن مریم و ابوبکر رضی الله عنهما فرمود من کان یحب محمد فان محمد قد مات و من کان یحب الله فان الله قد مات
 لا یموت و این آیه فرود خواند و محمد را رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و قوم یخرجون
 بقول ابوبکر کرد و عمر گفت گویا من این آیت نشنیده بودم تا آنکه ابوبکر ترا بخواند خلاف چهارم در موضع دفن وی صلعم
 سئال که از مهاجرین دوی صلعم بسوی مکه خواستند زیرا که مسقط رأس منس نفس موسوی قدم و موطن اهل و
 موقع رحل و صلعم است و اهل مدینه از انصار دفن وی صلعم هم در مدینه خواستند زیرا که در اجوت و مدار نصرت اوست
 و جماعتی اراده نقل جسد شریف به بیت المقدس کردند زیرا که موضع دفن انبیاست بمحل حج و بسوی آسمان هم
 از آنجا شده من بعد اتفاق بر دفن شریف در مدینه نمودند و مدعیان الانبیاء بدقتون حیث میوتون خلاف
 پنجم در امامت است و این خلاف اعظم خلافات واقعیه میان است زیرا که در اسلام بر هیچ قاعده یشیه انچنان
 تنوع گشته نشده که بر مسئله امامت شده است در هر زمان و حق تعالی از بر صدر اول سهل گردانیده انصاری گفتند
 و ما امیر و منکم امیر و اتفاق بر رئیس خود سعد بن عبادة انصاری کردند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فی الحال استدرش
 کردند و در سقیفه بنی ساعده آمدند و عمر گفت در راه سخنی بدل اندیشیدیم چون در بخارا رسیدیم ابوبکر گفت من یامر
 و محمد و ما نجد گفت و همان سخن ذکر کرد که در نفس من بود و در زبان من است همه آنچه مرا در دل بود و گویا اخبار
 از غیب بکنند پس پیش از آنکه انصار مشغول بکلام شوند دست خود دراز کرده بیعت با ابوبکر نمودم و مردی
 هم بیعت کردند و نوره لشکین یافت مگر آنکه بیعت ابوبکر ناگهان یکایک واقع شد و حق تعالی از شر آن وقایع فرمود
 اکنون هر که بماند آن عود کند او را باید کشت و هر شخص که بیعت نماید مردی را بغیر مشوره مسلمانان پس
 هر دو در خون قتل اند و سکوت انصار بنا بر روایت ابوبکر شد که البته من قریش این بیعت در سقیفه گردید بعد
 چون ابوبکر عود میسجد کرد مردم هجوم آورد و برضا و رغبت بیعت نمودن گرفتند جز جماعتی از بنی هاشم و ابوسفیان

نبی امیر و قلی بی بی و صاحب الزوقت اشعثال تجهیز و دفن و ملازمت قبر شریف داشت بغیر نماز عت و مدافعت
 خدایت ششم در امر فک و توارث از بنی مسلم و دعوی فاطمه گاهی بطور دراشت و گاهی بطریق تنگاست
 تا آنکه بر دایت سته و ره من این بنی مسلم سخن محاسن الانبیا لافورث ماثر گناصده تمامه من عوی کرد و شد قلات منتم
 در قتال انبیین کوفه سنت قوی گفته با ایشان قتال چو قتال با کفر و فیکیم و قوی دیگر گفته بکشتن انبیین تا آنکه ابو بکر گفت
 او سندی غفلا با اسلوا رسول مسلم فقامت علیه و تنبا بجان خود برای قتال ایشان برخاست و صحابه با هم
 سزاقت او کردند و در ایام عمر بنی لعنه اجتهاد وی و عوی بسوی روم و سیاه و اموال مطلق محبوبین ایشان
 قلات هشتم از تنبیس ابو بکر است بر عمر رضی الله عنهما بخلاف ترد و وفات خود بعضی گفتند مردی فظ فلیظ و ابرار او
 کرده و این خلاف بقول ابو بکر و سالتی بی یوم القیامه فقات و دیت علیه خیر اهلیم مرتفع گردید و در زمان ایشان
 اختلافات کثیره در سالی میراث جد و اخوة و کلا در نقل اصابع و دیات انسان و حد و بعضی جرائم که در آن
 نفسی وارد نشده واقع شد و اجم امیر ایشان اشعثال بقتال روم و غزو بجم بود و او قتال فتوحات بر مسلمانان
 کرد و سیاه و عنانم بسیار حاصل شد و جنگنان بر رایش عرب بودند و دعوت اسلام اقتشار گرفت و کلامه او ظاهر گردید
 بود انت العرب لانت اجم و بشده اجمه قلات هم در امر توری و اختلاف آرا در روی ست تا آنکه جنگنان بر بیعت
 ستمان اتفاق کردند و ملک نظام گرفت و دعوت در زمان او مستقر گردید و فتبهای بسیار شد دیت اقال لال مال
 گشت و خاق معانرت با حسن خلق و معاملات با بسطید کرد و جزا آنکه اقارب عثمان از بنی امیه جور کردند و از کجا
 مهاجرت نمودند و اختلافات بسیار واقع شد و بر عثمان رضی الله عنه مواخذات کردند از انجمله آنکه حکم بن امیه را
 ببدینه باز آورد و با آنکه رسول خدا صلعم او را از بدینه نفی کرده بود و او را طرید رسول خدای نامیدند و یک
 هر چند شفاعت خود کرد و اما ابو بکر و عمر او را ببدینه آمدن غاوند بلکه عمر میل کرده از زمین هم او را اخراج کرد و از انجمله
 آنکه ابو ذر رضی الله عنه را نابردار شستی خراج او بر بنده نفی کرده و دختر خود را بر بنی ثروان بن الحکم او و دوس فنام
 از یقیه را که دو گشتینار بود و بوی ارزانی داشت و از انجمله آنکه عبدالمدین سعد بن ابی سرح را جاداد با آنکه رسول
 خدا صلعم خون او پدر کرده بود و عبدالمدین عامر را امیر بصره ساخت و جزان از احداث و امراء جنود وی تعاقب
 بن ابی سفیان بود عامل شام و سعد بن ابی وقاص عامل کوفه و بعده و لید بن عقبه و عبدالمدین عامر را عامل
 بصره گردانید و عبدالمدین سعد بن کوزر بر مصر گانت و همه ایشان فذل و رخص او کردند تا آنکه آمد بروی رضی الله
 عنه آنچه مقدر بود و در خانه خود مظلوم کشته شد و ازین ظلم که بروی رفته فتنه بایر خاست که هنوز تسکین نیافته
 خلافت دهم در زمان امیر المومنین علی کرم الله وجهه بهت پیدا شد و از آنکه بروی اتفاق کردند و عقد بیعت او نمودند
 و اول این اختلاف خراج طلحه و زبیر است بسوی مکه بعده عمل عائشه رضی الله عنها بسوی بصره و نصب قتال
 علی و این را حرب جمل گویند و حق آنست که طلحه و زبیر رجوع و قوبه کردند و وقت تنگد امر وزیر را این خبر موزقت
 الفراق بخت دوی در ناست بقوله صلعم بشتر قاتل ابن صفیه با لمار و طلحه و امروان بن اسحاق که وقت اعراض

نیز انداخت و روی ببرد و غایت محول بود بر آنچه کرد باز تائب گردید و رجوع آورد و خلافت میان علی و معاویه حرب
 صغین و مخالفت خوارج و حمل می بر تنگیم و معاشرت عمر بن العاص با موسی اشعری و بقای خلافت تا وقت وفات شد
 است و همچنین خلافت میان وی و میان یارین نهر و ان عقدا و قول و نصب قتال با وی رضی الله عنه فعل و عمل معاویه
 است و درین همه حق با علی بود و علی با حق و در زمان وی خارجیان ظاهر شدند مثل اشعث بن قیس و مسعود بن فدی که تبعی
 زید بن حسین طائی و غیر هم و همچنین خلافت در حق وی ظهور کردند مثل عبداللہ بن سبا و جماعتی همراه او بودند و ابتدا عت
 و ضلالت از همین و وفیق بوده و قول آنحضرت صلعم صادق آمد و هر یک نیک نشان خبیث قال بعض و بعد وی رضی الله
 عنه خلافت برد و ششم تقسیم گردید یکی اختلاف در امامت دوم اختلاف در اصول و اختلاف در امامت دو گونه شد
 یکی قول با انکه ثبوت امامت با اتفاق و اختیار است و دیگر آنکه ثبوتش بنص تعیین است پس هر که قائل بقول اول است و
 گفته امامت کسی را است که امت یا جماعه معتبر از امت بروی اتفاق کرده است مطلقا یا بشروط آنکه قریشی باشد بر حسب
 یک قوم و یا شعی باشد بر حسب قوم و دیگر و غیر ذلک من الشرائط و اول این قول قائل اند با امامت معاویه و اولاد او و خلافت
 مروان و اولاد او و خوارج در هر زمان بر یکی از ایشان اجتماع کردند باین شرط که خلیفه بر اعتقاد ایشان ماند و در
 بر سن عدل رود و در نه او را مخدول کنند و قطع نمایند و گاهی قتل هم کردند و هر که قائل بقول ثانی است وی از
 کرده است بعد علی کرم الله وجهه بعضی گفته وی نفس کرده است بر سپهر خود محمد بن حنفیه و ایشان را کبابین خوانند و
 بعد این حنفیه بعضی قائل بعد هم سوت او شده گفتند وی رجوع کند و زمین را ببدل بگرد و بعضی گفتند وی ببرد
 امامت بعد از وی بایا ششم سپهر و منتقل شد باز ایشان بفقرو شتند یکی گفت امامت در عقب او باقی است مصیته
 بعد و بینه دیگری گفت بلکه منتقل بغیر وی شده و در آن نیز اختلاف کردند بعضی گفتند امام بنان بن سماع
 نندی است و بعضی گفتند بلکه علی بن عبداللہ بن عباس است و بعضی عبداللہ بن حرب کنند و امام فہمیدند و بعضی
 عبداللہ بن معاویه بن عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب امام قرار دادند و قول همه ایشان آنست که دین طاعت
 بیک دست و جمیع احکام شرع را ستاد بر شخص معین میکنند و هر که قائل بنص بر محمد بن حنفیه شد وی قائل بنص بر حسن
 حسین گردید و گفت امامت در اخوین است نه در حسن و حسین باز اختلاف کردند در آنکه امامت در اولاد حسن است یا
 حسین هر که حسن قائل است وی امامت را بعد از وی برای سپهر حسن مثنی باز عبداللہ بن حسن بر محمد بن عبداللہ بعد
 بر در شل بر اہم میگوید و این هر دو برادر و را با هم منصور خر و ج کردند و کشته شدند و بعضی از ایشان قائل
 بر حجت امام محمد اند و هر که اجرائی وصیت در اولاد حسین کرده بعد حسین قائل امامت پسرش علی اصغر و لقب بن العباس
 گشته و گفته وی منصوص علیہ است و بعد ازین العابدین اختلاف کردند زیدیه با امامت پسرش زید بن علی گفتند
 و مذہب ایشان آنست که هر فاطمی خارج که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد امام حبل لاتبع است و رجوع امامت
 در اولاد حسن جائز دارند و بعضی توقف کرده قائل رجعت شد و اند و بعضی صوفی کرده قائل شدند با امامت هر آنکه
 حاشا چنین باشد در هر زمان و امامیہ تامل اند با امامت محمد بن علی با قریب و رود و نص بیروی بعده با امامت جعفر

محمد بطور جمعیت از برای او بعد از اختلاف کردند که بنحیج اولاد محمد و اسمعیل و عبد الله و موسی و علی منصوص علیهم
 کیست بعضی گفتند مجردیت و ایشان را تباری خوانند و بعضی گفتند اسمعیل است و انکار موت او در حیات پدرش کردند
 و ایشان را سبأ که گویند و بعضی از ایشان متوقف شد قائل بر حجت او گردیدند و بعضی سوق امامت در اولاد وی نفساً
 بعد از علی یومناندا کردند و ایشان را اسماعیلیه نامند قوم یهودی که کجرات و دکن از ایشان است و بعضی گفتند عبد
 القاسم است و قائل بر حجت وی بعد از موت شدند زیرا که مرد و عقب گذاشت و بعضی گفتند موسی است نفس بر وی
 زیرا که والدش فرموده سابقاً ما لکم الامم موسی صاحب التوراة سپس مختلف شدند پس بعضی اقتضای امامت بر وی
 کردند و قائل بر حجت گردیدند و بعضی توقف در موت او نمودند و ایشان را مملوکه گویند و بعضی یقین بموت او
 نمودند و امامت را بسوی پسرش علی بن موسی رضا رساندند و ایشان را قطعیه نام است باز اختلاف کردند و هر دو بعد
 از وی پس از امامت را از علی بن صبا پسرش محمد باز به پسرش علی باز به پسرش حسن باز به پسرش محمد عالم
 نظیر تانی مشرانکه هادی سوق نمودند و گفتند وی زنده است و فرود رجوع کند زمین را بجدل و او را پر کند چنانکه
 بجوهر ستم پر شده است و غیر ایشان امامت را به حسن عسکری رساندند بعد قائل شدند با امامت برادرش جعفر و
 بعضی توقف کردند و بعضی جدا و شک پیوند در حال محمد شهرستانی گفته و به خط طویل فی سوق الامامته والتوقف
 و القول بالرجعة بعد الموت و القول بالیقین ثم بالرجعة بعد النقیبة انتهى این است جمله اختلافات در امامت و اما
 اختلافات در اصول پس حادث شد در آخر ایام نجاشیه بدعت معبدی و غیلان و شقی و یونس و سوری و اینها قائل
 شدند بقدر انکار کردند اضافت خیر و شر را بسوی قدر و اصل بن عطاء غزال که شاگرد حسن بصری بود بر سر
 ایشان بلیغ کرد و ساگر او عمر بن عبید در مسائل قدر بران زیادت نمود میان عمر و از اعیان یزید ناقص بود
 در ایام بنی امیه بعد موالات منصور کرد و قائل با امامت او گشت منصور روزی او را مبع کرد و گفت نترس
 احب للناس فلقطوا غیر غرور و وعیدیه از خواج و مرجیه از جبریه و قدریه هستند و ابتداء بدعت ایشان در
 زمان حسن بصری بود و اصل از ایشان معتزل گردید و کنار کش شدند و از استاد خود حسن رتقول بیزیت
 بین المنزلهین غزال نمود و نام وی بنی محابای ازان روز معتزل مقرر شد زید بن علی شاگرد و اصل است از وی
 اخذ اصول کرده لهندا هم زیدیه در اصول معتزل هستند و هر که زید بن علی را گذاشته بنابر انکه وی در اصل
 خلاف بنده است و در تبری و فوئی خلافت دارد و موسوم بر افضیه شدند و ایشان اهل کوفه بودند و جماعته
 بالایشان بود و بعد از شیوخ معتزل مطالعه کتب فلاسفه کردند و در ایام مامون زیرا که از یونانی مترجم بچری شد
 بود و در وقت سناج ایشان بنساج کلام مختلط و مخلوط گردید و معتزل آنرا فنی مفرد ساخته علم الکلام
 نامیدند بجهت آنکه ظاهر مسائل که در آن کلام کردند و بزوی قتال نمودند همین مسئله کلام است گویا تشبیه
 نوع با سم وی نمودند بجهت مقابله فلاسفه که ایشان فنی را از فتون علم خود منطبق نامیده اند و منطق
 و کلام مترادف اند و ابوالهندیل علاء شیخ ابرایشان موافق فلاسفه شدند و آنکه باری تعالی عالم بعلم است و علم

او ذات اوست و همچنین با قدر قدرت است و قدرت وی ذات وی است و بدینها و کلام و اراده و افعال خبر
 و قول بقدر و اجال و از رزاق احداث و ابداع نمود و میان او و پشام بن الحکم در احکام تشبیه مناظر یافت
 و ابو یعقوب پشام و آدمی که هر دو صاحب بونیدیل بودند درین همه موافق او شدند بعد در ایام مختلف برایشان
 بن سیر نظام پیشان و در تقریر مذاهب فلاسفه بدرجه اعلی رسید و منفرد شد از سلف بهدیع در فرض حق
 و از اصحاب خود مسائل چند و از اصحاب دست محمد بن شنبه ابو شمر دوسوی بن عمران و فضل حدی و احمد بن حنبل
 و جمیع مذاهب بدین و اسودای باوی راه موافقت پیود و همچنین اسکا فیه اصحاب ابو جعفر اسکا فیه و جعفر یحیی
 جعفر بن جعفر بن بشر و جعفر بن حرب موافق او شدند بعد بهیچ بشرین معتز ظاهر شد و وی قائل بود بقول زافر
 دران و سیل داشت بسوی فلاسفه اهل طبیعیات و میگفت خدا قادر است بر تعذیب خلق چون این کار بکند نظام با
 الی غیر ذلک مالتفرو و بنی اصحاب و ابو موسی مزدار را به معتز شاگرد اوست و با بطلان انجاز قرآن از جهت خصا
 و بلاغت ادوی منفرد گردیده و در ایام او اکثر تشدیدات بر سلف بنا بر قول بقدم قرآن رفته و ابو زفر و محمد بن سنان
 اصحاب نیز دار تلخیص او شدند و ابو جعفر اسکا فیه و عیسی بن یونس اصحاب جعفر بن حرب است و همیشگی گروی او درآمدند
 سنجید میان تعیین و در قول بقدر پشام بن عمرو و غوطی و اصم از اصحاب و نیز و قلع میگردند و در امامت علی کرم الله وجهه
 بآنکه انفا و امامت جز با جماع است نمیشود و غوطی و اصم اتفاق کردند بر آنکه عالم بودن با رتعالی با شیا قبل کون
 او مستحیل است و سعد و مثنی نیست و ابو الحسن خیاط و احمد بن علی شطوی اول در صحبت عیسی صوفی بودند بعد
 ملازم ابو محمد شدند و کعبی شاگرد ابو الحسن خیاط شد و در باب بعینه مذاهب است و معمر بن عبنا و سلمی و عثمان بن
 اشتر بنیری و عمرو بن بکر جاحظ و دیگران بودند و در برای اعتقاد متعارف بهدیکر و منفرد از اصحاب خود در
 مسائل چند و متاخرین ایشان ابو علی جیانی و سپهرش ابو پشام و قاضی عبد المجبار و ابو الحسین بصری طرق
 اصحاب خود و تلخیص نموده در مسئله باسفر گردیدند و ابتدای رونق علم کلام از زمان خلفا عباسیه بارون محمد بن
 معتز و اثنی عشر و متوکل شده و آنها را و ابی صاحب بن عباد و جماعتی از دیالمه گردیده و جماعتی متونسطاز معتز
 نمایان گشته مثل ضرار بن عمرو و حفص فرد و حسین نجار از متاخرین در مسئله با خلافت شیوخ خود رفتند و
 در ایام نصر بن سیار و محمد بن صفوان نابغ شدند و مسئله جبر ابطال بدعت خود و قریه کردند و عالم بن اسوزانی در این
 ملک بنی امیه بمقام مراد و راجحت و در میان معتزله و سلف در هر زمان اختلافات بسیار در مسائل صفات
 واقع شد و سلف بایشان مناظره میکردند لیکن نه بر قانون کلامی بلکه بر قول اقصای و ایشان از صفاتیه
 نامند بعضی صفات باری تعالی را معانی قائمه بذاته اثبات کردند و بعضی صفات او را اوصاف خالق مانا گفتند و
 همایشان اهل خلق بطوایر کتاب و سننه دارند و با معتزله مناظره کنند در قدم کلام بر قول ظاهر و عبد الله
 بن سعید کلانی و ابو العباس فلاسفی و حارث حماسی اشبه در اتفاق و اثنی عشر در کلام انداز میان ایشان
 و در میان ابو الحسن عیسی بن اسمعیل اشعری و استاد او ابو علی جیانی در بعضی مسائل مناظره شدند و اشعری

و را مورد چند اورا الزام داد و جیانی از آن بجا نیاورد شمری از وی اعراض نمود و بسوی طائفه سلف
 برگشت و نفرت مذیب و شان بر قاعده کلامیه گردید پس از اینجا مذیبی مذیب منفرد گردید و طریقه او را
 جماعتی از محققین مثل قاضی ابوبکر باستانی و استاد ابواسحق صفرائی و استاد ابوبکر بن فوکر مقرر داشتند
 و میان ایشان چندان اختلاف نیت و مردی متفسر نیز در آنجا سجستان برآمد و او را ابو عبد الله بن الکرام میگفتند
 قلیل العلم بود از هر مذیب قماش گرفته و در کتابی نونست و آنرا در بلاد اقسام غریبه و منور و سود بلاد خراسان و سجستان
 و ادو ناموس و انتظام گرفت و مدعی گردید سلطان محمود بن سلگیل نفرت وی کرد و از طرف اهل مذیب او را
 ملا بر سر اصحاب حدیث و شیعه ریخت و مذیب او را قریب مذاهب بسوی مذیب خراج است و ایشان مجسمه انداختند
 در طر و بکل مقالاب اهل علم را از لدن آدم علیه السلام تا ایام خود ذکر کرده بر وجهی که از انقراضش پنج مذیب
 بیرون نمی رود و در هر مذیب مذیبی را شامل جمیع اصناف اوست مذاهب و اعتقاد بیان نموده و در هر صنف
 خصوصیات و منفردات اصحابش را منج ساخته و اقسام هفتاد و سه فرقه اسلامی را سوق کرده و از اقسام
 فرق خارج از ملت خفیه اقتصار بر آشهر و اعرف از روی اصل و قاعده نموده و مقدم را مقدم و موخر را
 موخر آورده چون ذکر آن همه علی تفصیل تا بغیر مستقل میخوابد و از غرض این کتاب دور است اکتفا ما شارت و
 بدان کردیم و در این فیض بقدر کافی است که افتراق است برین عدد و منجمد بقدر اسلام و آثار قیامت است
فصل دوازدهم در بیان افتراق امت و تشعب بسبب اهل سنت و جماعت عمن معاویه قال
 قام فینا رسول الله مسلم فقال الان من کان منکم من اهل کتاب فخر قوا علی انتم و سبعین بله و ان هر دالامنه مستقر
 علی ثلاث و سبعین فرقه شتان سبعین فی النار و واحد فی الجنة و بی اجماعه اخبر ابو داود و عمن ابی هریره
 ان رسول الله مسلم قال تفرقت الیهود علی احدى و سبعین فرقه و انهم من سعیر النفا فی مثل کت و مستقر فی کت
 علی ثلاث و سبعین فرقه اخبره الترمذی و فی روایة لابی داود و تفرقت النصارى علی احدى و سبعین فرقه و انهم من
 و سبعین فرقه و ذکر الحدیث و قال حسن صحیح و عمن ابن عمرو بن العاص قال قال رسول الله مسلم لیا من علی امتی
 ما فی علی بنی اسرائیل عدو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من فی امه سلاویه لیکون فی امتی من یمنع ذلک ان یما
 اسرائیل تفرقت علی ثلثین و سبعین طه و مستقر فی امتی علی ثلاث و سبعین طه کلهما فی النار و واحد قالوا من بنی
 یا رسول الله قال من کان منکم من اهل کتاب فخر قوا علی انتم و سبعین بله و ان هر دالامنه مستقر
 و اسل ایضا فی الاثر فی الجزء الثالث فی حرف الفاء گویم درین حدیث اشکال است بدو وجه یکی آنکه
 در روی حکم کرده بپلای اکثر و ناری بودن شان و این منافی با چنانی است که در مردم بودن این است و
 اکثر الایم بودن او در جنت و او در شده آنرا بجملة حدیث انس است امتی امر حوتمه مغفور لهما تا بایلیها
 و دیگر احادیث و ادرست رحمت که کتب سنت بدان مشحون اند و بعضی جواب این اشکال چنین گفته که مراد
 بامت درین حدیث امت دعوت است نه امت اجابت و همین امت دعوت که رسول خدا مسلم ایشان را بسوی

ایمان بخدا و اقرار بحدیث او خوانده مفترق باین فرق است و امت اجابت عبارت از فرقه ناجیه است که ایمان
 بما جا را به انبیا صلعم دارد و بحال هیچ اشکال نیست انتهی و این جواب خوب است اگر بوجه چند مستبعد بنی بود اول
 آنکه فقط امت هر کجا که در کلام آنحضرت صلعم آمده و مراد بدان امت اجابت است غالباً مثل حدیث امتی آمده مرجمه و
 حدیث امتی بنده اتمه مرجمه علیها عذاب فی الاخره و حدیث اذا وضع السیف فی امتی و حدیث لیکون من امتی
 من استخوانی و غیر ذلک غالباً یکجمله پس امت در کلام وی صلعم هر جا که مطلق آمده محمول نمیشود مگر بر متعارف
 انزان و معهود بلفظها اگر چه خلاف آن هم نادر آمده باشد ایرونی محمول نمیشود و دوم آنکه سبب مستفترق دلالت میکند
 بر امتی مقبل سوم آنکه فقط لایتن علی امتی اجابت از ما میگویند و ما میسجد و اگر آنرا اخبار با فراق شکر کنیم در
 مستقبل گوئیم هیچ فائده نیست زیرا که آنها هر حال مالک اند مجتمع شوند یا مفترق گردند چهارم آنکه ایشانرا مقارن
 طائفه پیرو و نصاری کرده و مفترق ازین هر دو فرقه علی طائفه اجابت است قال تعالی و ما تفرق الذین یاتوا
 الکتاب لاسن بعد ما جا تمیم البینه و قال تعالی و ما اختلف فی الدین الا الذین یاتوا بعد ما جا هم البینه و قال تعالی
 و ما اختلف الذین اتوا الکتاب لاسن بعد ما جا هم العلم و قال تعالی و لا تکتولوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جا
 هم اگر ترمیمی از این و اقلیشی آورده که چون بیرون آمد رسول خدا صلعم برای غزوہ جنین و گذشت بر دوشی از آن
 شتر کین که بران اسلحه خودی او پختند و آنرا ذات النواط می گفتند ای رسول خدا بگردان و مقرر کن بر
 ذات النواط چنانکه ایشانراست فرمود و جان الله گفت الذی نفسی بیده لترکین سن من قبلکم و این خطاب قطعاً
 برای بعض امت اجابت است پس جواب این اشکال باین وجه باشد اول آنکه جابر است که این فرق محمول علیها
 بالهلاک قلیل الحدو باشد و مجموع او از فرقه ناجیه اکثر بود پس اکثریت هلاک تمام نیست و اشکال غیر وارد و نتوان
 گفت که این خلاف ظاهر است چه ظاهر کثرت عدد و فرق هلاک است زیرا که ذکر عدد در حدیث برای بیان کثرت کلمه
 نیست بلکه بغرض بیان استیلاء طرق ضلال و حث او و وحدت طریق حق است و نظیر درست قول و لا تتبعوا السبل
 فتفرق بکم عن سبیل الله تفسیر گفته اند جمع کرد در اینجا سببی عن الاتباع را برای بیان شعب طرق ضلال و کثرت وسعت
 او و سبیل هدی و حق را مفرد آورده بنا بر وحدت و عدم تعدد او و دوم آنکه حکم هلاک برین فرق و بودن اینها در
 نار باعتبار ظاهر اعمال و تفریط است گو یا فرمود چنانکه مالک اند باعتبار افعال خود و محکوم علیه اند بهلاک
 و بودن در نار و این منافی مرحوم بودن آنها باعتبار دیگر نیست جابر است که حق تعالی رحیمی بحال ایشان
 فرماید و طایمان را بشفاعت صالحان از نار براند و فرقه ناجیه هم اگر چه محتاج رحمت الهی است لیکن باعتبار ظاهر
 اعمالش حکم نجات نمیتوان کرد بنا بر اتیان بما مورات و انتها از منهیات سوم آنکه این حکم مشروط است بعوم عقا
 ایشان در دنیا چنانکه در حدیث امتی بنده اتمه مرجمه لیس لها عذاب فی الاخره اما عذابها فی الدنیا الفتن و
 الزلازل و القتل و البلیات اخره الطبرانی فی الکبیر و البیهقی فی شعب الایمان عن ابی موسی پس حدیث آخر
 متعبد باشد باین حدیث فی قوله بالکفر ما و انیکه معاقب نشده است در دنیا و لیکن چون در دنیا معاقب شود تا آنکه

نیست چه تا مردم اندک اشکال در حدیث افتراق از گردانیدن قضیه حاکم بهلاک و انهم ناشی شده یعنی افتراق در است
 در ملک باک از روی دایم سترت از حق حکم وی مسلم باین جمله و کلام تا قیام ساعت و از کثرت با لکین و اقلیت
 تا همین متحقق شده و اشکال تمام گردیده و حق است که این قضیه جنبه است یعنی ثبوت افتراق است و ملک باک از
 ثابت است و دینی از احیان و زمانی از زمان و ولایت دارند بر آن چند وجه یکی مستحق که ذال را بر استقبال است
 چه منافع و محلی سپرد آورده و دیگر باین علی ایضا با بر استقبال است سوم قوله انا علی و اصحابی زیرا که اصحاب
 او از منافع است ایند بلا خلاف و بر ایشان حکم کرده باک است و حاده هستند و ناجی اند و هر که بر او ایشان است
 وی هم ناجی است پس اگر قضیه مذکوره را و ائمه از حق حکم گوئیم لازم آید که این فرقه در اصحابی مسلم هم باشد
 و هم چرا حال که حاکمیت تصریح بخلاف وی نموده و چون حکم با افتراق و ملک در حینی از احیان و زمانی از زمان مقرر شد
 اکثریت با لکین و اقلیت تا حین لازم نیامد و نه ابواب محمد الله و الذی قبله لاخبار غیبیه اگر گویند جائز است که زمین
 افتراق اطول از زمین اتفاق باشد پس اهل وی اکثر خواهند شد. گوئیم احادیث صحت و کثرت و اقلین
 است و در جنت دلالت میکند بر آنکه با لکین اقل اند تا بر قلت حین ایشان که منفرع است بر آن قلت ایشان نسبت
 از منته مقادیر خلاف او و کلام رسول خدا صلعم را تا قضا از پیش و پس نمی آید پس لابد شد از جمع میان آنچه
 موسوم تناقض است جمع باین وجه و ما قبل او تمام شده و مصیر بسوی او تعیین گشته و بعدیت که این حین
 زمان آخر و هر باشد که در احادیث افساد و فساد باطل و فساد حق در آن زمان خبر داده اند و فرموده که تا بعضی بر
 دین در آن هنگام مثل تابعین بر افکار باشد و صبح کند در آن زمین و مؤمن و شام کند کافران را نه غروب است دین
 پس این همه احادیث وارده در آن که کتب سنت بدان مشحون است و تفصیلش در ابواب آیین و مرقوم قرآن
 و است بر آنکه آخر و بر زمان کثرت با لکین و تفرق و تدابر باشد و ستم که افتراق بعد از قرون مشهور لها باخیر
 شود و در هر قرن بعد این قرون فرق با لک باشد چنانکه از فصل گذشته ظاهر است و اکثر ایشان در آخر
 زمان باشند و نه ابواب مستقل عن الاشکال و وجه دیگر اشکال درین حدیث و تعیین فرقه ناجیه است و فرما
 در آن کلام کرده اند و هر فرقه زعم کرده که فرقه ناجیه است و بعضی بر آن اقامت بر آن نموده که او من از
 بیت عنکبوت است و بعضی اشتغال بتجدد و فرق مخالفه فرقه خود نموده و اقوال فرق دیگر را که مخالفت نظر
 خود داشت نقل نموده حکم کرده اند که آنها باک اند زیرا که برین اقوال اعتماد داشته اند و فرقه ما ناجی است
 زیرا که از آن اقوال خالص است و اگر تفقیه بکار آرند ظاهر شود که مقالات این فرقه اشنع از مقالات منسوب
 مخالفه است و لیکن چشم از دریافت عیب نفس خود گشاید می باشد که اقل و کل یدعی و صلا للیل
 دلیل القیم بذکا و حسن برای ناظر در حدیث است که اتفاقا بتفسیر شریعی برای این فرقه کند زیرا که معام شرع
 نادی الی کل خیر کفایت مؤمن است و درین باب منع ده و فرقه ناجیه را معین نموده و گفته اند ما من کان علی ما اتفق
 و اصحابی و هر که ادنی جنت در دین و او روی محمد الله طریق را که بر آن رسول خدا صلعم و اصحاب بودند و یک

نیک بیش از حد احوال و افعال ایشان را آنکه کیفیت اکل و شرب و نوم و بقیه و بول و براز و غسل و خزان آب
 مانند منقول شده گویا ایشان را برای تعیین مشابه کرده ایم در راه عشق هر طریقی بعد نیست؛ و می نیست چنان
 و دعای فرستند و بعد از این معرفت هر که راسخ تعالی باضاف از نفس خود و روزی کرد و از اول باب آمد
 بروی حال نفس خود هرگز حقیقی نمی تواند بداند و خواهد دانست که وی متبع ما کان علیه السلام او صمیم است یا غیر متبع
 و همچنین حال غیر خود را هر طایفه که متبع است یا مبتدع پنهان نخواهد ماند و هر که مدعی اتباع سنت نبویه و تنقید با است
 تصدیق و تکذیب عوای او را افعال و اقوال وی کافی است چه هر آنچه بران نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود هر آن را در هر مکان
 و زمان ظاهر است و ممکن نیست که مبتدع متبع شود و بر تقدیر تقریر این جواب آنکه در این افتراق و ملاک آخر زمان
 است پیچ بعد نیست در آنکه فرقه ناجیه غریب را در حدیث اندیش حدیث بدر اسلام غریب و مسیح و غیره با کابنه
 فظون لغریب و قیل و دین هم یا رسول الله قال الذین یصلحون اذا فسد الناس فی رعیة الذین یفرون بعد منهم من
 الفتن فی رعیة الذین یصلحون اذا فسد الناس من سنتی فی حدیث ابن عمر و قلنا من الغر یا رسول الله قال
 قوم صالحون قلیل فی ناس کثیرین یصلحون ثم یطیعهم و هم اندر ما در حدیث لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی
 الحق لا یضرهم من خالفهم و خذ لهم حتی یاتی امر الله و هم المرادون بما اخرج الطبرانی و غیره عن ابی امامة عن النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم انه قال ان کل شیء اقبل الا اوبارا وان لهذا الدین اقبالا و اربارا و ان من ادبار الدین ما کتم علیه من العی
 و البجالة و بالبقیة النبیه و ان من تقبال الدین ان یفقه القبیلة باسرها حتی لا یوجد فیها الا الفاسق و الفحش
 فهم مقهوران ذلیلان ان تکلموا قهرا و قهوا و اصطهدوا و ان من ادبار الدین ان القبیلة باسرها حتی لا یکون فیها
 الا الفقیه و الفقیهان و هما مقهوران ذلیلان ان تکلموا قهرا بالمعروف و نهیا عن المنکر قهرا و قهوا و اصطهدوا فهم مقهوران
 ذلیلان لا یجدان علی ذلک غوانا و الا انصارا پس این احادیث و آنچه در معانی اوست در وصف آخر زمان اهل اح
 دالات دارند بر آنکه آخر دهر زمان کثرت بالکین قلت ناجین است و اوصاف غریب که در احادیث وارد شده
 دالات دارند بر آنکه فرقه ناجیه در آن زمان ایشان اند و گمان نباید کرد که این فرقه مستشار الیه باشد مثل
 اشعریه و ماتریدییه مثلا بلکه ایشان ترافع تقابل اند چنانکه در حدیث آمده و متبعین رسول خدا هستند مسلم اتباع قول
 و فعل از هر فرقه که باشند و بعضی گفته اند که فرقه ناجیه صالحین هر فرقه اند و بعضی گفته اهل بیت نبوی و تابعان ایشان
 هستند و لیکن این اقوال مبنی بر آنست که قضیه مذکوره دائم باشد اما برین تقدیر دافع اشکال نیست آری این هم
 توفیق است میان احادیث وارد درین باب و معنی است بر صحت قول وی صلی الله علیه و آله که همه الاکابر و مگر یک فرقه و شک
 نیست که پیغمبر در سنت ثابت شده کاسمه و لکن سید محمد بن ابراهیم وزیر در بعض رسائل خود از ابو محمد بن
 حزم نقل کرده ان الزیاده بقول کلها لا لک الا فرقه موهوثة و اما السحریة المعروف انما لفتقر الی فی
 و بعضین فرقه لازیده علی هذانی نقل الثقات و من زاد علی نقل الثقات فی الحدیث المشهور کان عند المؤمن
 معلوما زاده غیر صحیح و ان کان الراوی ثقة غیر ان مخالفة الثقات فیما تارکوه فی حدیث یقوی الظن علی انه

و میبازاده او را بیج فی الحدیث کلام بعض الرواة و حسب من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الحدیث بهیضه و ان
 لم یکن مقد و حافیه سلطان اصل الحدیث الذی نکموا بعینه من حقا تعقوا علی صحته و تعد تجنبه البخاری و مسلم مع تبریه
 عدم اجتماع شرطین با همیه کلامه گویم این تقریر اشکال جواب از سید محمد بن اسماعیل مبریزی صاحب سبل السلاک
 است که در نسخه تحریر کرده و لیکن مخفی نیست که دعوی ابن خزم است که زیاد قد کوره موضوع است و دلیل که
 بر این ذکر کرده و ال بر مدعیانست غایتش بر تقدیر تسلیم نیست که بوجه مخالفت روایات ثقات سازد با شایسته
 ثبوت بالمعنی و شیخ رفیع الدین بومی رح در جواب سوال از حدیث افتراق تقریری کرده اند که در اینجا بالفطس
 نوشته میشود و این نیست که آنحضرت مسلم فرموده کلمه فی النار الا واحدة مراد از بودن جمیع فرقه با در نادر اگر
 غلو و ناست فبذا مخالف الفلن فی الاحادیث العیسیٰ و القبطیه زیرا که هیچ فرقه از فرق اسلامی نیست که همیشه در نادر باشد
 و اگر مراد غلو و نیست بلکه چند مدت در نادر باشد پس مسلم است لیکن برین تقدیر لازم می آید که از فرقه ناجیه کسی در نادر
 نباشد چنانکه احادیث صحیح و دلالت دارند بر آنکه فساد برین چند مدت دخول دارد و بدین جواب این شبهه
 قدیم است و طراح شش جواب از آن نوشته اند که در شرح عقاید جلال و روشنی آن مذکور اند و منتخب چون
 مذکور است جواب است اول که اربع و اقوی است جواب محقق و دانی است بافتیاشی ثانی حاصلش آنکه مراد حق
 لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقه ناجیه را اصل دخول نادر از جهت اعتقاد نخواهد شد اگر چه از جهت تفصیلات
 عمل در نادر و آیند و برین جواب پرا کرده اند که انصار من حیث الاعتقاد در حفظ حدیث کلام یا کلمه فی النار بدون
 فرقه است و این جنس انصار جاتر نیست و این باید مدفوع است بآنکه در اینجا چهار فرقه برین تخصیص موجود است اول
 آنکه مستغرق استی علیه ثلث و سبعین فرقه فرموده اند و افتراق در عمل درین عدد و مخفی نیست خواهد تمام فرقه شود و خوا
 مع الاعتقاد و این بدیهی است چه رئیس تراشان و حریریو شان و تارکان نماز و تارکان روزه و تارکان حج
 و ترک کبیره و شل زنا و لواط و شرب خمر و قمار و سارقان و دروغزنان و غیر جمیع مراتب الحماة فرقه جدا گانه
 پس نیست مراد افتراق است من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نادر همان اعتقاد فاسد خواهد بود و و هم
 اشتاء الا واحده دلالت میکند بر آنکه عشاء نجات این فرقه امریت مشترک در سائر احاد این فرقه و مشترک در سائر
 احاد این فرقه نمیشود مگر اعتقاد لاجتلاف احاد کل فرقه فی الاعمال سوم آنکه تعریف فرقه ناجیه باین عبارت
 که الدین هم علی الانا علیه و اصحابی دلالت میکند بر آنکه چیزی واحد بعینه مشترک است میان این فرقه و رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم و بموجب مشترک چیزی از عقاید نیست بالبداهه چه با هم آنکه در صدر این حدیث در روایات صحیح
 این عبارت آمده که افتراق الیه و علی احدی و سبعین فرقه و افتراق الفصاری علی اثنين و سبعین فرقه و ظاهر است
 که مراد در اینجا افتراق بحسب عقاید است پس درین است نیز مراد همان افتراق بود و انتشار دخول نادر افتراق مذکور
 است پس انتشار دخول نادر برین است بپیر همان عقاید باشد که در آنها افتراق واقع شده جواب دوم که مختار امام
 حجه الاسلام غزالی است و محققین محدثین آنرا پسند نموده اند آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند که آنها را در حق

نارطلق نیست لاسر حیث الاعتقاد و لاسر حیث العقل یعنی بی سبب عذاب در پشست در آیند خواه از معصیت آنها
 عفو الهی واقع شود یا بر اصول قیامت و شداد قبر در حق آنها گفتا کرده آید یا شفاعت پیغمبر در حق آنها از ذل و بیست
 تاثیر قوی نماید و این فرقه نخواهد بود مگر خواص اهل سنت که در عقیده و عمل راه بدعت نه میبردند اگر چه مصدر بعضی
 تفصیلات فرعی گشته باشند و تفسیر این قسمه بالذین هم علی ما علیه و صحابی برین تقدیر بسیار چسان سنت زیرا که
 در عهد رسول خدا صلعم و صحابه کرام هم در عقیده و هم در عمل بدعتی نبود و سنت اگر چه از بعضی افراد در طاعت قصور
 از کتاب فوج بوقوع آمده و غزالی نج درین جواب تقدیر را ند کرده اند و گفته که مراد بفرقه ناجیه کسانی هستند که
 بی حساب بی شفاعت در پشست خواهند رفت لیکن در مضمورت و دائرة نجات بسیار زیاده میشود و الذین هم علی ما علیه
 و صحابی نیز این معنی متافری دارد و زیرا که جمیع صحابه را بغير حساب شفاعت داخل پشست نمیدان طلاق دلائل
 قطعیست لهذا سایرین محققین این جواب را که در اصل از غزالی است اصلاح نموده مقرر میکنند که سابق مذکور شد قرار داده
 علامه غبار علیه السلام الله تعالی جواب مسووم آنکه کلماتی الشارک و واحد من افراد کل فرقه فی الشارک و مقصود
 عبارت ایجاب کلی میشود و متشابه در الاءاحده و واقع است مقید رفع این ایجاب کلی آمد و رفع ایجاب کلی بصدق
 جزئی نیز صادق میتواند شد چنانچه ظاهر است پس نسخه الاواحد و آنشد که هر فرد از این فرقه داخل نار نخواهد شد
 گو بعضی بسبب تقدیر عالمان داخل و نداشتند و بدین صورت اشکال زایل شده و وجه امتیاز در میان فرقه ناجیه و
 فرقه غیر ناجیه همین قدر باشد که فرقه غیر ناجیه کلمه داخل نار دارند و این فرقه ناجیه کلمه در دوزخ نخواهد رفت لیکن
 امتیاز این قسمه از فرقه دیگر اعمال مختلف اندر شد لا شتر آنها فی ایجاب پس نیست آن موجب مگر صحت عقائد پس
 در انتهای این جواب جمیع جواب اول ضرور خواهد افتاد و بهترین اجوبه جواب دیگر است که در کتب نحواشی سطوره
 نیست و موافق استعمال قدیم عرب است و در احادیث شایسته استعجالش نیز موجود و علامه اش آنکه کلماتی الشارک عبارت
 اطلاق است میگویند فلان چیز فی الشارک یعنی باطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده البزار فی الشارک یعنی
 زمان درازی باطل است و قال الله تعالی ان الذین یا کفون اموال الیتامی ظلما انما یا کفون فی بطونهم نار ای کلام
 باطل را باطله و ان لایتم لیس نارا حقیقه و لایمکن جملة علی المجاز باعتبار الاول لان الاکل فی البطن بنای سطر
 ان المجاز لیس بمراد پس معنی کلام چنین باشد که کل الفرق علی الباطل و لو بحسب عقیده او عقیدتین او عمل او عملین
 فرقه ناجیه لا اطلاق فی عقیدتها و لانی عملها اما ان تخص الفرقة الناجیه بمن لا بدعته فی اعتقاده و عملا اصلا کما هو
 تنقیح الجواب لثانی او تخص الباطلان بالاعتقادات فقط فیرجع الی الجواب الاول و لهذا در صدر کلام اشاره نمودیم
 که جواب اول همان است ارجح و اقوی انتهى کلامه برح بلفظ قصص چون مقرر شد که فرقه ناجیه عبارت از گروه
 است که مصداق ما علیه و صحابی است و مصداقش کسی است که در عقیده و عمل و بدعتی نیست بلکه عمل عقیده
 او موافق سنت است پس فرقه ناجیه مختص شد از روی استقرار در فرقه اهل سنت و جماعت و گروه اهل سنت عبارت
 از محدثین و ظاهر و مقلده مجتهدین اربعه زیرا که اصول عقاید و فروع ادب ایشان غالباً موافق سنت است و اصول

معاصرت و معرفت احکام الهی را در افعال کلینی از وجوب و حظر و مذنب و مکرمیت نقد نامید و او این نقد متعلق است
 از کتاب عرب و سنت مطهره که شارع بر معرفت آن مضی کرده و سلف احکام دین را ازین سادله استخراج می کنند و مختلف
 بودند میان خود و دین را استخراج و این اختلاف ضروری الوقوع است زیرا که مآل و مقصود هر اندیشه و این اصول است
 عرب است و در اقتضایات الفاظی برای معانی کثیر و اختلاف معروف است همچنین سبب روضه مختلفه نظر
 است و احکام آن در اکثر احوال متعارض و از اینجا احتیاج شد سوسی ترجیح و آن نیز مختلف است پس اوله از خود
 مختلف میباشد و از اینجا اختلاف واقع شد میان سلف و ائمه بعد ایشان و جمله صحابه کرام اهل قنیا بودند بلکه
 متوهمی متفلسف بود و کمالین قرآن و عارضین ناسخ و منسوخ و مستنسخ و محکم و ماثلاً لاسا و اولی آن از قبول فیه السلام و
 صحابه عالی مقدار کرده بودند و ایشان را قیامی یا میدند یعنی قاریان کتاب حیه عرب است اسباب بود پس هر کار از
 ایشان قرآن را خوانده و بدان محسوس گشته و پراپایان نام میخوانند بنا بر غایت او در آن روز و در صدر اول
 کار و بار و این هم بر طریقه مامد میس چون اصحاب اسلام بسیار شدند و ایت از حبیب محاربت کثات سنت و در
 بود متنباط شکم فقه کامل گشت و این محاربت بجای خود صنعت و علم گردید بجای قرار نام ایشان فقهار و علمای
 و فقه متقسم گردید بر دو طریقه یکی طریقه اهل رای و قیاس و دوم اهل معارف و دیگر طریقه اهل حدیث و دوم اهل احادیث
 و علم حدیث در اهل عراق قلیل بود و ایشان را کثرت کرد و از قیاس ما بر شدند و از آن ایشان را اهل رای خوانند
 و مقدم جماعت ایشان که استقرار مذہب در وی و اصحابی شده و الوعیفه روح سنت و امام اهل عجاز را کتب بن
 است و بعد از متافعی یاد گردوی از علماء کار قیاس کرد و عمل را بقیاس باطل نمود و دوم انظار هرت و جمله مذاکر را منصرف
 کردند در نفس و جماع و قیاس جلی و علت منصرفه را بسوی نفس باز گردانیدند و گفتند که نفس مرطبت نفس حکمت
 در جمیع محال می و امام مذہب ایشان و او دن علی و دستر همایان هر دو اند و این بر سه مذہب است جمهر و است
 که در میان امت شهرت داشت و ابیح مذہب میان آنها مذہب اهل محاربت است و مذہب اهل طوا و استر مذہب
 اهل رانی و اختلاف ایشان در اصول اقل قلیل بلکه اختلاف است و در مروج هم در مسائل متعدد و میر نسبت
 و عثمان اهل بیت ابتداء مذہب پیاده کرده و بقیه خاص منفرد شدند و بنا بر مذہب ایشان بر تناول بعضی صحابه بقیه
 و عصمت ائمه و رفع خلاف از اقوال و مسائل است و این هم اصول و اسیه است و همچنین نشان از شدت خوارج مبتلایان
 و جمهر و احتفال به مذہب ایشان نکرد و بدل جانب کار و قبح را وسعت دادند و لهذا مذہب ایشان غیر معروف گشت
 ایشان غیر مروی است و اثری از آن جز در موطن ایشان نیست و قتی که دولت سبعمه در مغرب مشرق و زمین قائم
 بود و در آن بلاد کتب ایشان وجود داشت و همچنین حال خوارج است و هر یکی را ازین دو گروه کتب تالیفات و
 آثار غرره در فقه است بعده مذہب اهل ظاهر و در س ائمه شدند آنکه هر در کتب مجله باقی نیست و محمد
 بن حرم در اندلس بان علو رتبه در علم و جلالت شان در معلوم و عزیت در حفظ حدیث در مذہب اهل ظاهر
 درآمد و ما بر با هر گردید و در بعضی مسائل خلاف امام خود او ذکر و بسیار می را از ائمه پسین مستخرج است تا آنکه

عامه بروی انکار کردند و متبایا بغفال ترک تلقی نمودند و باقی نماند مگر مذمت بحدیث از مجاز و منسب اهل ائمه از
 عراق و امام عراقیان بودند و مخالفان بن ثابت است ولادت او در سنه هجری بود و وفات در سنه ۱۴۰ و مقتاد و
 مقام او در رفقه لایق است اهل جمله او و خوض مالک شافعی بدان شهادت داده اند و امام حجاز بن مالک بن انس
 صحیحی است امام از اهل حیره و ولادت او در سنه ۱۴۰ بود و وفات در سنه ۱۸۰ و وی مختص است برباط مدرک
 آخر برای احکام سنوی مدارک معتبره نزد غیر او و آن عمل اهل مدینه است زیرا که وی دیده که ایشان در هر چه را غلبه اند
 فعل ترک در آن متابع من قبلم بوده اند بضرورت و ندیده اقتدار او شان و بکنه الی الجبل المباشری فعل الی سلم
 الاخذین ملک عنه و این معنی نزد او یکی از اصول دین شرعی گشته و بسیاری از اهل علم گمان کردند که این امر یکی از مسائل
 اجماع است پس انکار آن نمودند و گفتند که دلیل اجماع مخصوص اهل مدینه از سن سوا هم نیست بلکه شامل جماعت است و اجماع
 که عبارت از اتفاق است بر امری از روی اجتهاد مالک و عمل اهل مدینه با معنی معتبرند است بلکه اعتبار او بجهت
 اتباع جلیل باشد و خلیل دیگر کرده تا آنکه منتهی شود بشارع مسلم و ضرورت اقتدار سلف و همین آن مرشاه ملت است چنان
 در ابواب جماع از آن بحث کرده اند اینقدر است که اتفاق اهل جماع از نظر اجتهاد و در ادب است اتفاق ایشان در فعل
 یا ترک مستند بسببی شاهده من قبلم است و بعد مالک بن انس محمد بن ادیس مطلبی شافعی است وی رحلت کرد بسببی
 عراق بعد مالک اصحاب امام ابو حنیفه ملاقات نموده اخذ نمود و طریقه اهل حجاز را با طریقه اهل عراق با میخت و مختص
 بمذنب خلاف کرد مالک و در بسیاری از مذنب و بعد این هر دو احمد بن حنبل آمد و وی از محدثین عالین بود اصحاب
 با وجود و فور بضاغت علم حدیث بر اصحاب ابو حنیفه قرار کردند و مختص بمذنب گیر شدند بعد در جمیع اصهار تقلید
 بایستاد و نگنان مقلدان هر چهار شدند و باب خلاف را مسدود ساختند و باظهار عجز و اعزاز خود از بلوغ رتبه بپایان
 رد مردم بسببی تقلید کردند و از تقلید دیگران بسبب تشبیهات و خوف اسناد بسببی غیر اهل و عدم وثوق
 برای و دین او و دین بر تلاعب منع کردند و لم یبق الا نقل مذاهب و عمل کل مقلد بمذنب من قلده منهم بعد تصحیح الاصول
 و اتصال بسند یا روایت لا حصول لیوم لافقه غیره و از شک نیست که درین تقلید غیر منصوص ضبط است و جمیع اشتبا
 است و لهذا در غیر منصوص بسیاری از اهل علم آنرا جائز داشته اند و قول ابو خیر بن ابی ابطال باطلات است و قول
 بوجوب تقلید شخصی و التزام مذنبی صحیح بدتر از آنست مسح و نقل مباهلت وی نمیکند و کیف که حدیث این تقلید
 بعد از رون شبهه لها باخیر است و احوال که کتب سنت و دین اسلام به و ن گشته و صحیح از ضعیف جدا گردیده
 بر نسخ از نسخ باز ساخته شد و خلاف اکثر آراء و تقریحات فقیهین بر رسانید و معاجم و جوامع و صحاح و سنن
 حدیثیه ظاهر گشته جمیع بر تقلید پیچ معنی ندارد و تلاعب و دین هر دو با خطور است و در رفقه باشد یا در حدیث امام و در
 عامه ناسل اهل اسلام بر تقلید این ائمه اربعه کرام صانرا ند و مقلدان احمد بن حنبل قلیل اند بنا بر بعد مذنب و
 از اجتهاد و اصالت او در معاضدت روایت و اکثر ایشان در شام و عراق بغداد و نواحی وی بوده اند و هم اکثر
 از اس حفظ السنه و روایت احمد بن حنبل و مقلدان ابو حنیفه اهل عراق و مسلم و بنده و صیغ ماوراء النهر و جمله بلاد عجم

هستند زیرا که مذہب خمس بود و مجاز بود و از اسلام و خلافت او صاحب خلفا بنی العباس بودند و تالیفات و مسائل
 ایشان با توافقی بسیار شده شامی و حاشیہ در مختار گفته است چهار مذہب و در عامہ بلاد اسلام است بلکه در بسیاری
 از اقالیم و بلاد جز مذہب و شناخته نمیشود مثل بلاد روم و هند و سند و ماوراء النہر و سمرقند گویند چهار مذہب را و نیز
 مذہب و نقل کرده اند و لایب بر یکی را اصحاب خوانند بود و علم جز و بعضی هشت مذہب گفته اند و نام و نسب شان
 ضبط نموده اگر چه مذہب و ملت عمایه مذہب جدشان بود لیکن اکثر فقہان و مشایخ اسلام دولت مذکورہ حقیقہ
 بودند چنانکہ متقدم کتب تاریخ طایرست و مدت ملک ایشان تقریباً پانصد سال است و همچنین ملوک سلجوقیہ و بعد ایشان
 خوارزمیہ و قنات ملک ایشان غالباً بمذہب حقیقہ بودند و اما ملوک زمانہ ماسلاطین آل عثمان پس از تاریخ ہفتصد
 امر و رقضا و ساز و صاحب جز بحقیقہ میدانند بعدہ گفته در کلام سراج احوال تخصیص و جمیع اماکن نیست تا آنکہ وارد شود
 بران اختصاص قصاص مصر مذہب شافعی تار من ظاہر میسرین مذہب قاری اہل بی محض و مذہب حنفی در مغرب قلیل است قاضی
 ابن العری و ابو الولید باجمی در حرلیت خود با آنرا بدیدار مغرب و دروند و مقتدان شافعی در مصر بیشتر از بلاد دیگر اند
 و مذہب و در عراق و خراسان و نادر آنہرم مذہب شافعی و در قزوین و تبریس معاصمہ کردند در جمیع اصحاب
 و مجالس مساطرات میال ابنان عظیم گشت و کثرت خلافت با انواع استدالات ایشان ستون گردید بعدہ این جمہ
 ہند و مشرق و اقتدار وی مندرس شد و چون بنامی در مصر بر وی عبدالحکم نزل فرمود جماعتی از وی اخذ کرد
 و بزبان ظہور دولت را فاضلہ فقہ اہل سنت از مصر منقرض شد و فقہ شیعہ متداول گردید تا آنکہ دولت عبیدی بن جز
 صلاح الدین یوسف بن ایوب تسلطی شد و فقہ شافعی و اصحاب و اناہل عراق و شام با زاد و بازار شش گرم
 گردید و منجہ ایشان نوی و عزالدین بن عبدالسلام و ابن الرفعہ بمصر و قی الدین و قی الدین بکلی
 سراج الدین یثیشی اکبر الشافعیہ بمصر و اکبر العلماء از اہل مصر حاضرین خلدون مشہر شدند و مذہب مالک محقق
 اہل مغرب اندلس اگر چه در عبر ایشان نیز یافتہ میشود و اما مال این بلاد تقلید غیر مالک کمتر میکنند زیرا کہ غالب جلالت
 ایشان بسوی حجاز بود و مثنی سفر مدینہ منورہ و این بلد طیبہ دران ابام دار العلم بود و از آنجا بعراق آمد
 عراق و در راه اہل ان نبود و لهذا اقتضای برا خداز علماء مدینہ نمود و امام ایشان دران روز مالک شیعہ
 و تلامیذ او بودند پس اہل مغرب اندلس رجوع بوی آورده تقلید او گردیدند و نیز مرایشان بدادت غلبہ داشت
 و معانات حضرات کہ اہل عراق راست نمیکرد و در آنجا امیل بودند بسوی اہل حجاز بمناسبت بدادت و لهذا
 مذہب مالکی ہمیشہ نزد ایشان غرض طری بود و متبع و تہذیب حضرات آنرا فرو نگرفتہ چنانکہ در مذہب مالک صورت
 بستہ است بالحد جمیع اہل مغرب مقلد مالکند و تلمیذ او بمصر و عراق متفرق شدند چنانچہ در عراق قاضی اسمعیل
 و طبقہ او مثل ابن خوزنہ و ابن اللہان و قاضی ابو بکر الاہری و قاضی ابو اسکین بن القصار و قاضی عبدالوہاب
 و غیر ہم بودند و در مصر ابن قاسم و مشہب ابن عبدالحکم و حرث بن سکیون طبقہ ایشان بودند و عبد اللک بن حبيب
 از اندلس حلت کرده از ابن القاسم این مذہب افرا گرفت و با اندلس رسانید و کتاب انجہ گاشت و بعد

کتاب بسیار بدون شد و بکار مذہب مالکی در اقصای نواحی و در آنقرض دولت قتل و قیروان و احوال عجم کتب بن بزرگ
 کتاب تہذیب و جمعی از شیوخ بشرح آن پرداخته و سابق ایشان درین مجلس ابن عبد السلام است **فصل ششم**
 در بیان دولت اسلامی و آنچه متصل است بدان شیخ تقی الدین احمد بن علی معروف بمقریزی در کتاب الموعظ والاعتبار
 فی بیان الخطط والآثار نوشته که چون و تعالی محمد صلعم را بسوی کافه ناس از عرب عجمی کرده فرستاد همه اهل شرک
 و عابد غیر اللہ بودند مگر بقایا از اہل کتاب آنچه باورش یافت رفت تا آنکہ از مکہ بمنینہ ہجرت فرمود و صحابہ با وجود شک
 عیش و قوت گرفتند و او را مجتمع می بودند و بعضی جزو در اسواق میکردند و بعضی قیام مینمودند و ادنی فراغ کہ حاصل
 میشد بخدمت آنحضرت صلعم حاضر می شدند و چون آنحضرت صلعم از کلام مسئلہ پرسیدہ میشد یا امری بخبری میفرمود و
 یا کاری میکرد ہر کہ از صحابہ حاضر وقت می بود از آنجا و میگرفت و ہر کہ غائب می بود از وی فوت میشد یعنی چینی کہ
 عمر بن خطاب عمل حمل بن مالک کہ مردی از اعراب بود در دیت جنین مخفی مانده و فتوی میدادند در زمین بنی صلعم از
 صحابہ ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف ابن مسعود و ابی بن کعبہ معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفہ
 بن ایمان و زید بن ثابت و ابو درودار و ابو سعید اشعری و سلمان فارسی و چون آنحضرت صلعم ہجرت حق پیوست
 و ابو بکر خلیفہ شد و صحابہ متفرق گردیدند بعضی برای قتال مسیلہ برآمدند و بعضی برای قتال اہل شام و بعضی
 برای قتال اہل عراق و چند نفر ہمراہ ابو بکر در مدینہ ماندند چون کد ام قضیہ پیش می آمد ابو بکر در ان حکم بکتاب خدا
 و سنت رسول او میکرد و اگر دین ہر دو نمی یافت از حاضرین صحابہ می پرسید اگر نزدشان می یافت بدان جمعی میکرد
 الا اجتہاد و حکم مینمود و چون ابو بکر آنجہا می شد و ولایت امر مت بعمربن خطاب رسید و مصر را فتح شد صحابہ بیشتر
 متفرق شدند و با قطار مضبوط رفتند و خلافت در مدینہ و ہم در دیگر بلاد نزول میکرد و نذر دفع قضایا حکم میکردند
 با آنچہ نزد حاضرین صحابہ از آثار رسول خدا صلعم می بود و رزمہ میران بلدہ حکم با چہا و خویش می نمود گاہی در ان قضیہ
 حکمی را آنحضرت صلعم نزد صحابہ دیگر موجود می بود و حاضر شد مدنی را آنچہ حاضر شد بصری را و حاضر شد بصری را آنچہ
 حاضر شد شامی را و حاضر شد شامی را آنچہ حاضر شد بصری را و حاضر شد بصری را آنچہ حاضر شد کوفی را و حاضر شد کوفی
 را آنچہ حاضر شد مدنی را و این ہمہ موجود است در آثار و در آنچہ معلوم است از مغیب بعض صحابہ از مجلس نبوی صلعم و بعض
 اوقات و حضور غیر او در ان بزم و مغیب فراس و حضور غائب پس ہر یکی داری یا حضور فائت یا غائب بود و غرض کہ صحابہ
 ہمہ این ہجہ گذشتند و بعد ایشان تابعین آن خدین از ایشان آمدند و ہر طبقہ از تابعین در بلاد بود و ہر یکی تفقہ کرد
 بہ صحابی کہ در بلدہ او بود و تجاویزی کرد از فتاوی او مگر قلیل و بسیار آنچہ او را از صحابی دیگر حاضر بلدہ دیگر رسید
 مثل آنکہ اتباع اہل مدینہ در فتوی اکثر باین عمرست و اتباع اہل کوفہ باین مسعود و اتباع اہل مکہ باین عباس اتباع
 اہل مصر بعمرو بن العاص تبع تابعین فقہا را مصار آمدند مثل ابو حنیفہ و سفیان ابن ابی لیلی و در کوفہ و ابن جریج بمکہ
 و مالک ابن حبتون بمدینہ و عثمان بنی و سواد در بصرہ و او زاعی بشام و لیث بن سعد بصرہ و ایشان بر زمین طریق
 رفتند و ہر واحد از تابعین بلدہ خود را خد کرد و بر روایت یا درایت اجتہاد و یا غیر منصوص رفت با آنکہ در ان باب

حکمی نزد غیر او موجود و دو گویم در حدیث صحیحین غیر آن سه خیر السامی فی روایه حیرامی قرن ای اهل سنتی یعنی اهل حق
و متهم بن البعثه مانه و عشرون سنه او و و نه و فوقها بقلیل علی اختلاف فی وفاته و غیر العجابه موالی الطغیاء ان آخر
من فاته مسلم کان مانه و تسعین و مسحا و تسعین تم الذین بلونهم ای القرن الدین بعدهم و هم التابعون منهم شیخو سبطین قاضی
سنه ان آخر سنه مانه ثم الدین یونهم و هم اتباع التابعین نحو اس حسیل حد و دستیر مابین صدقه القرن
مختلف باختلاف عمار کل زمان و بایدل علی ان اول هره الاله افضل ممن بعدنا و الی هذا سبب عظم العلماء و ان من
صحه مسلم و راده و لومره من هره افضل من کل من یاتی بعده و ان فضیله الصعجه لایعدها علی هذا سبب الجهم و ذوب و غیر
بن عبد البر الی انه قد یکون من یاتی بعد الصعجه افضل من کان فی جمله الصعجه کما مره و ان قوله علیه السلام خیر الناس
قرن لیس علی عمومه بدلیل بایع القرن من الفاضل المفضل و قاصح قرن مسلم حاشه من المناقیرین المظهرین للامان
و اهل الکسائر الدین اقام علیهم علی بعضهم الحد و و قد روی ابو امامه الباهلی انه مسلم قال طوبی لمن اتی و تأسی و
طوبی سبع مرات لمن یمنی و آمن بی فی سنه ابی داود الطیالسی عن عمر بن الخطاب قال مسلم افضل من کل ایما قوم فی اصلا
الرجال یؤمنون بی و لم یرونی منهم افضل من خلق ایما فانهم هذه الاحادیث تقتضی مع قواطر طبها و حسناتها التسویه بین اولی
الامه و آخرها فی فضل العمل لال اهل بدر و احمیه و من تدبر هذا الباب ان له العوایب تنهی زرقا لگفته المتداوله ان
هذا اللفظ لانه کرطوبی و اساد حدیث الطیالسی عن عمر بن محمد بن حمید فلا یحتج بقصص ابن عبد البر با حکم
علی الجهم و او باعتبار تاذل الذی رواه احمد الدارمی و الطبرانی عن ابی عبیده الخراج یا رسول الله احدی مننا اسلمنا
سکات جابنا محاکل قوم یکونون من بعدکم یؤمنون بی و لم یرونی و اساد حسن و صحیح احاکم و احسن ما علیه کجه
فضیله الصعجه لایعدها علی مشاهد رسول الله مسلم و لومره و ذلک لایکون لمن بعد الصعجه و لو بلغوا ما بلغوا و الاله
سلی فضیله الصعجه علی غیرهم کثیره منظاره لافظیل مذکرا و انتهی بعد و غیر بری گفته و حال اهل اسلام از اهل مصر و غیر
در احکام شریعت بر وجه مذکور میگذشت تا آنکه ترسل بسوی افاق و داخل ناسم تلاق و تجدید و انتداب قوام برای جمیع
نبوی و تقیید و بسیارند و اول کسی که تدوین علم کرد محمد بن شهاب بن بری است و اول کسیکه تصنیف تہوی نمود
سید بن عروه و برین بن مسیح است در بصره و عمر بن راشد و دین ابن جریج بمکه بعد و عیان نوری بکوفه و حماد بن سلمه
بصره و ولید بن مسلم در سام و جریر بن عبد الحمید در بلخ و زنی و عبد الله بن مبارک بمر و حسان و بشیر بن ابی اسط
و متفرقند ابو بکر بن ابی سبیه در کوفه و تکتیه ابواب جودت تصنیف و حسن تالیف و دین بنگام حدیث رسول الله مسلم
از بلاد عجمه بر سید نزد کسب و پس از بنو و بر بر که او را ای احادیث رسید بخت قائم گردید و احادیث مبینه صحت
یکی از او و مدت متداوله از احادیث مجموع شد و صحیح اسقتم بار ساحتہ آمد و اجتهاد و مودعی بسوی خلاف کلام رسول
خدا و مسلم و ترک کل و مزلف گشت و از کسیکه خلاف سنن بالغه کرد و مذکور اسقط سند بنا بر رسیدن احادیث نبوی با
و میام بخت را و برین طریق بودند صحابه و بسیاری از تابعین حلت میکردند و در طلب حدیث و احادیث کثیره
چنانچه ناظر در کتب حدیث و حارف سیر صحابه و تابعین بدان تناسست هر گاه ناردون دست برد قائم بخلاف شد

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم را که یکی از مجتهدان بوجیهه است بعد سینه سبعین می یافته متولی قضایا ساخت و مقدر شده انرا
 در بلاد عراق و خراسان و شام و مصر مگر هر که قاضی ابو یوسف بوی اشارت و اعدا نمود و بختی برگاه در اندلس حکم
 مرتضی بن هشام بن عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم بعد پدر قائم شد و لقب بنفخر گردید در
 ثانی مانه مختصر بن یحیی بن یحیی بن کثیر اندلسی گشت و وی حج گزارده و موطن ارا مالک شنیده الا چند باب از
 ابن وهب ابن قاسم و غیره علم کثیر گرفته باندلس عود نموده بووریاست و حرمت یافت که مثل آن دیگری نیافته و عمو
 فتوی بسوی او شده و سلطان و عامه بر دروازه اوقنتی می شدند و در سائر اعمال اندلس هیچکس قاضی نمیشد مگر
 با اشارت و اعتناء او پس بنگران برای مالک شدند بعد از آنکه برای او داعی بودند و ندب مالک را قبل یحیی در
 اندلس یاد بن عبد الرحمن که امر را بسطیر خوانند را آورده و بعد وی یحیی اول کسی است که این ندب آورده و در
 افریقیه سنی تا غلبه بود تا آنکه ابو حمید عبد الله بن فرج فاری باندب بوجیهه قدم آورد و اسد بن فرات حنفی
 قاضی افریقیه شد و چون سمون بن سعید تنوخی متولی قضا را آنجا گردید ندب مالک انشرف نمود و قضا را اصحاب سمون
 متداول گردید تا آنکه بنو هاشم که هم مالکیه بودند متوارث قضای آنجا شدند مثل توارث ضیاع و معربین و دین جمیع
 اهل افریقیه را بر مسک باندب مالک ترک ماعدا ای از ندب برداشت تا آنکه جمیع اهل افریقیه و اهل اندلس جمیع باندب
 مالک گردید تا امروز بنا بر رعیت رسلا طین عرض طلبت نیاز بر که قضا و افتاد جمیع آن بیج سائر قری مقرر نمیشد
 مگر برای هر که موسوم بفقہ باندب مالک باشد و عامه در احکام و فتاوی مضطر شدند و این ندب باندب نجاشی شد
 و بسببکه آن قطار را فرار گرفت چنانکه ندب بوجیهه در بلاد مشرق فاشی شده بود و چون ابو حامد مسفری در ایام خلیفه
 قادیان شد احمد ابو العباس چون میبگنج دولت شد با خود اختلاف ابو العباس محمد بن محمد باری شافعی از ابو محمد گفت
 حنفی قاضی بغداد مقرر کرد و این امر منظره شد بغیر قضای الکفانی و ابو حامد بسلاطین محمود بن سلگیلین اهل خراسان فو
 که خلیفه قضا را از سفیه بشافیه منتقل فرموده است و این خبر در خراسان منتشر شد و اهل بغداد و دیگره گردید
 بعده ابو العلامه عین محمد قاضی نیشابور رئیس حنفیه بخراسان قدم آورد و حنفیه نرد او آمدند و میان ایشان
 و اصحاب ابو حامد فتنه برخاست و تا سلطان مرتفع شد خلیفه قادیان شراف و قضاة را فریم نموده گفت که اسطر
 ایهاکم فصیح و شفقت و امانت بر امیر المومنین بر اصول و خل فیضات نموده است و چون حاش ظاهر شد و فضا و حکم
 باری واضح گردید - او را معزول ساختند و اعاد او را بر بدستور قدیم کرده آمد و حنفیه را بعینیت و کرامت و
 حرمت و اعزاز سابق بنواخت و فرمان داد که با ابو حامد ملاقات و سلام و کلام و قضاء حق اسلام نکنند و ابو محمد
 الکفانی را خلعت بخشید و ابو حامد از دار الخلافت منقطع شد و مستحوط علیه و معزول غنیمت و این خبر بلاد شام
 و مصر رسید و ذلک فی سینه ثلاث و تسعین و ثمانیه و اول کسی که علم مالک بمصر آورد و عبد الرحیم بن خالد نقیه است
 در اسکندریه سینه ثلاث و ستمین مانه و فات کرده بعده فشر وی از عبد الرحمن بن قاسم شده و دست بهار ندب
 مالکی اکثر از ندب حنفی گردیده بسبب فرمای مالک در مصر و ندب بوجیهه را خود کسی بمصر نمیشناخت تا آنکه

تانمی بر سینه ملک و حین با بهر قریه هم رود و به از میان و سنج و صحبت او اندر حکم کرده و در آنجا تا حوزا
 نرسند و مثل بنده و بنو و در همیشه ندیده می در سر قوت میگرفت و در کار او انتشار حق نیز بر رفت و اهل طایفه بنو
 مالک نیز به و مثل میگرفتند و فانی چشم ایشان را از حقیقت نظر رسیدند آنکه در سینه سد و بنیاد و بهت قالد جوب
 از بلاد افریسیا آمدند و به سید فانی کردند و قضا و قضایا بوجوب آن معمول شد پس خبری بر قریه و در آنجا باقی نماند
 و ابتدا قریه در اسلام از حلات عثمان بن عفان رضی الله عنه از عبداللہ بن سبا و دی شست معروف مابین السیوف
 و اول کسی که بارای خواب و در سر آمد حمرن حارث مدحی یا ابوالورد حمرن عمرو دست یا آنکه ملک ناصر یوسف بن ابویوب
 در سنا برین و شین و مسانته باصلاح و دولت پرداخت و رسوم و ندای به تبعید و قتل ایشان را از دیار مصر به کسیر
 بیندخت و عمارت بنا فیخه و مالکیه بنا ساحت و مردم بنده ملک شامی نظام بر کردند و ندای به تبعید و اسامی علیه
 و امیر او این صفتی قتی معقود گردید و منه احمد صیون سلطان بوالدین محمود بن تمام الدین بنی که ضعیف و به تبعید و در بلاد
 سنا بنده بود حنفی را برگزید که در و به سبب آن به مصر حرم حنفی بسیار شدند و اما سقا اید سلطان صلاح الدین بن
 عقیقه و شیخ ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری بود و این را در اوقات خود به دیار مصر شرط کرده تا آنکه مستتر حال بن
 عقیقه به دیار مصر و شام و ارض حجاز و یمین و بلاد مغرب نیز به و چو کسی که هر که مخالف او گردید و او زده شد و نام او
 حمرن حال است و در عهد دولت ایوبیه به ذکر ای از بنده بود حنفی و احمد بن حنبل در و بعد در آخر دولت است
 این بر و ندای به شد و ملک طاهر میرس بنده فداری در عهد سلطنت خود به مصر و قاهره چهار قاضی به دیار بنده
 مقرر کرد و فاسر و ملک بن سینه نفس و تین و خانه حقیقی لم یبق فی مجموع اسرار اسلام ندای به یعرف بن ندای به بن
 الاسلام سوسی نده الدین به لاریجه و عقیده الانشعری و علمت لا یلبا الدین بن بنو ایکم الزوایا و الاربعة فی سنا
 حاکم الاسلام هم عودی بن بنده به بغیر و او انکر علیه و لم یول قاض و لا قبلت استهادة احد و لا قدم لافطایه
 و الامه و الله لیس احد مال کم یقلد الا حد بنده الدین و اتقی فقه ما بنده الامه فی طول فیه و الامه بوجوب اتباع نده آنکه
 و تحیم باعدا و العمل علی بدال الیوم و کان امر الله قد اقمه و را بهی وقف تشکیل در اصول دیانات و رسوم
 یکی که فی الف ملت اسلام است و دیگر آنکه مقر با و است پس محامین و ده طایفه اند و شهر و اشعاب مناصب و تنویر یعنی چو کسی
 در ایشان اقرار دارند بنو است ابراهیم علیه السلام و بهت گرو و اند چهارم طلبا لعیبه پنجم صابیه و ایشان مقرر از نبوت آبر
 و چند گرو و اند ششم به و بهت فخری بهت ال بهند و بر همه از ایشان انکار دارند از نبوت و چند گرو و تحلیف
 الحاکم الاسلام استندیم زیاد و هم طوائف پنجم طوائف ششم فلا سف و حاکم بنی و علم ایشان منحصرت در چهار نوع طبیعی سنی
 ریاضی و الهی و محبوبان منصرف است بسوی علم و علم بهی که بهی که بعد از بهی طوائف وضع کرده و اطلاق که
 فلا سف بهی جماعتی از بهی مثل طیبین بر همه هم می شود و هم دوم فرق ال اسلام اند که رسول خدا اسلام بهی
 مستغرق استی ترا و سبعین فرتیه بنیان و سبعون مالک و واحد نایبه فقهاء ایشان کرده و بهی احادیث اخرجه
 ابو داود و الترمذی و ابن ماجه من حدیث اهل هر رة لم یظفر قال قال رسول الله صلوات الله علیه من یطعم احدی

وسليمان بن مهران في قوله وتفرقت النصارى على احدى وسبعين في اثنين وسبعين فرقة وتفرقت اهل على ثلاث وسبعين
 فرقة قال السبكي حسن صحيح واخره صاحب الكم وابن حبان في صحيحه فافترقه في المشرق من شرق الفل بن موسى بن محمد
 بن عمرو بن ابي سلمة بن ابي هريرة وقال في حديث كبير في الاصول وقدرى عن صاحب بن ابي وقاص وعبد الله بن عمر
 عوف بن مالك بن رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديثه عن ابي سلمة واتفقا جميعا على الاحتجاج بالفضل بن موسى
 وموثقه وبالحديث في مسلم بن حجاج كروه اندكى اهل سنت وجماعت واهل حديث حنفية وشافعية ومالكية وحنبلية وظاهري
 بمثل ايشان اندك دوم مرجع نوم معتزله چهارم شيعه پنجم خوارج وهر فرقه از ايشان تفرق است بفرق كثيره و اكثر از ايشان
 اهل سنت در فتيا و بندي بسيار عقايدات و از بقیه فرقه اربع بقیه با اهل سنت خلاف بعید دارند و بعضی خلاف
 قریب چنانكه از نظر در كتب و شان ظاهر میشود و كتاب ال و كل شهرستانی كامل بیان عقائد جملة فرقه اسلامیه و غیره
 آن را اهل علم است و تفریق در خط هم بیان فرقه اسلامیه کرده و فروع و شواهد ایشان بر وجه تفصیل و بسط آورد
 ایراد آن همه خارج ازین محل است **فصل چهارم در بیان عقائد اهل اسلام از ابتدا و ملت اسلامیه تا**
انتشار مذاهب شریعه - قال المقرئ فی الخط اکمل ان الله تعالى لما بعث من العرب محمد صلعم رسولا الى الناس جميعا
 وصف لهم بهم سبحانه بما وصف به نفسه الكريمة في كتابه العزيز الذي نزل به على قلبه صلعم الروح الامين بما اوحى اليه ربه
 تعالى فامسأله صلعم احد من العرب يا سرهم و بدوهم عن معنى شيء من ذلك كما كانوا يسألونه صلعم عن امر الصلوة والزكاة
 والصيام والحج وغير ذلك فاستجاب امرهم و كما سألوه صلعم عن احوال القيامة والجنة والنار اذ لو سألوا انسان منهم عن شيء
 من الصفات الالهية لنقل كما نقلت الاحاديث الواردة عنه صلعم في احكام الاحمال والاحكام وفي التزويج والترهيب احوال
 القيامة والملاحم واقتنح و نحو ذلك مما تضمنته كتب الحديث معاجمها وسانيدنا ووجامعها و من المعنى النظر في دواوين الحديث
 النبوي ووقف على الآثار السلفية علم انه لم يرو قط من طريق صحيح ولا سقيم عن احد الصحابة رضی الله عنهم على اختلاف طبقاتهم
 و كثرة عددهم انه سأل رسول الله صلعم عن معنى شيء مما وصف الرب سبحانه به نفسه الكريمة في القرآن الكريم و على اسان عليه
 محمد صلعم كلهم فهموا معنى ذلك سكتوا عن الكلام في الصفات نعم ولا فرق احد منهم من كونه باصفه ذات او فعل و انما اهتم
 له تعالى صفات ازيلية من العلم والقدرة والاشياء والآراة والسمع والبصر والكلام والجلال والاکرام والوجود والابتنان
 والغر والعتبة وساقوا الكلام سوفا واحدا و هكذا استأثر رضى الله عنهم ما اطلقه الله سبحانه على نفسه الكريمة من لوجه و اكيد
 و نحو ذلك مع نفى مماثلة المخلوقين فاستأثر رضى الله عنهم بالترسيم و ترسوا من غير تعطيل و لم يتعصر من مع ذلك حديثهم
 ال تاويل شيء من هذا و راوا باجمعهم اجراء الصفات كادروت و لم يكن عند احد منهم بالمستبدل به على وحدانية الله تعالى
 و على اثبات نبوة محمد صلعم سوى كتاب الله و لا عرف احد منهم شيئا من الطرق الكلامية و لا مسائل الفلسفة فنفى عن
 الصحابة رضی الله عنهم على هذا الى ان حدث في زمنهم القول بالقدرة و ان الامر لقوة اى ان الله تعالى لم يقدر
 على خلقه شيئا مما هم عليه و كان اول من قال بالقدرة في الاسلام عبد بن قباله الجهني و كان يجالس الحسن بن
 الحسين البصري فحكم بالقدرة بالبره و ملك اهل البصرة مسلما راوا عرو بن عيينة نخلة و آخذ معه هذا الراى عن رجل

من الاساورة يقال له ابلوس مسوي ويعرف الاسواري فلما علمت العقدة به عدله التحاج وصلى عليه ما مر عند الملك من قبل
سنة تيسر ولا طبع عند المدي حزين الحظا صي الصدها مقالة معه في القدر تدرس القدرية واقترى معدني من
بهمة ثمانية واحد الساف بحجم المدي ودم القارية وحدهم كاهن محروف في كتب الحديث وكان عظاما يسار قاصيا
بري القدره كان في سود وسعد بحسبي الى الحسن السري يقولون ان سولا يعلكون بالدماء ويقولون ما تخرى على
على قدر الله فقال كدرت مداراة مطع حبه جدا وتند وحب ايضا في جس المسكاته نذبت الحواجر وصرحوا بالكلية
بالدس الخروج على الامام وقتالوا طرتم عند المدي حاسم رجوعوا الى الحق وقالمهم على س في طالت قتلهم جماعة كما
مخوف في كتب الاسار ودخل في دعوة الحواجر خلق كيت ومن جماعة من ائمة الاسلام باهمهم يهول الى منهم وعظما
غير واحد من وفاة اجداب كاهن محروف عند اهل وحدث الصافي ربح الصفاة بدب التبعيع لعل في طالت العلوة
فلما علم ذلك مكره وحرق بالار جماعة من علمائه واستدرك لارزيت الامام اميركم اذ اتحت نار من دود عوت صرا
وقام في رمة عند المدي وبسبب ساء المحرف ما من السوا السناني واحدث القول بوصية رسول الله صلى الله عليه وسلم على
بالامامة من بعده فهو وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليه صفة امه من بعده بالنص احدث القول برقة على ابد مودة
الى الدنيا ورحمة رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضا ورحم ان طالم اصل اسمي وان عند الحرة الالهية وانه موالدي يحيى في اسباب
وان الرعدة صوته والرق صوته واسه لاسان يرل الى الارض فملا لا عدلا كما انت حوا من ليس ساء استحققة
احناف العلوة من الرافعة واس سبابه اهل المدي انار فقة امير المؤمنين عثمان بن عطل صي الله عليه حتى قتل وكان له
عدة اتاع في عانة الامصار والصاب كيترون في معظم الاقطار فكثر له كسب السبيعة وحاروا عند اللجواجر ومارا
امرهم تقوى وعددهم كثر ثم حدث بعد عصر الصفاة بدب حجم من صعدوا سلاوا لشرق معطت العقدة به فانه لم ي
ان يكون الله تعالى صفة داود وعلى اهل الاسلام تنكوا كاترت في الملك الاسلامة انار فقيحة تولد منها ملا كبير كال
قيل لانه من سبي الهجرة فكثر اتاعه على اقول الله تعالى قول الى التعتيل فاكسر اهل الاسلام بدنه وتما لواعلى الكار
وتفصيل بلها وحده واس لجهته وعادوهم في القدر دمواس طلس اسمهم وكثروا في الرد عليهم ما هو معروف عند اهل
وفي اما لك حدثت مدبث لا غفرال مبتدئ من حسن بن نجس البصري رحمه الله تعالى بعد الماتين من سبي الهجرة وصلى
فيه سال في العدل والتوحيد واسات افعال العباد وال الله تعالى لالحاق الشروحه واما الله يدري في
الاحرة واكمروا عدل المعصية المدن واسلو مال القرآن مخلوق محدث الى غير ذلك من نساكهم متعهم خلافت
في مدغم واكثر من التفسف الى نصرة مدبثهم بالطرق اكدية صهي ائمة الاسلام عن مدبثهم ودموا علم الكلام و
بحر واس ميكر ولم يرل امر المعركة تقوى واتاعهم كثر و مدبثهم يقتضي الارض ثم حدثت بدب التجليم لاساد الله
الا حشر ال طهر محمد بن كرام من حراق من حرا به الوجع فقتل السحتاني رعيم الطائفة الكراسه بعد الماتين من سبي الهجرة
وحدثت الصفاة حتى اتهم فيها الى التحميم والتبنيعة ورج وقدم السام واما زعرة في صفر سنة سب وسمير
وماتين من المديس وكان بها من اصحاب رادة على عبد الله بن العبد والتفتف سوي من كان سبي

ببلا والمشرق ومن لا يحصىون لكثرة تيم وكان ما ما طالعني الشافعية واسخفية وكانت بين الكرامية بالمشرق وبين المعتزلة
 سائر فترات ومناكرات وفترات كثيرة متعديرة وانما تباينها واما الشيعة فينشون في الناس حتى حدثت فرسب القرامطة بالنسبة
 الى محمد بن الاشعث المعترف بقرض من اجل قبر قائمه وقصر جليلة وقارب خطوه وكان ابتداء امره من طبرستان سنة اربع
 وستين مائتين كان ظهوره بسواد الكوفة فاشتهر بذهبيه بالعراق وقام من القرامطة ببلا والشام صاحب مجال والمد
 والسطوق وقام بالبحرين منهم ابو سعيد الجبالي من اجل جنابة وعظمت دولته بنيه من بعده حتى اوقعوا بعساكر بغداد
 واقاموا خلفا بنى العباس فرفضوا الاموال التي تحمل اليهم في كل سنة على اهل بغداد وخراسان والشام ومصر واليمن
 وخرابو بغداد والشام ومصر والحجاز وانتشرت دعائهم باقتدار الارض فدخل جماعات من الناس في دعوتهم وما لبثوا الى
 قولهم الذي سموه علم الباطن بنو تامل شرائع الاسلام وصرفها عن خواصها الى امور زعموا من عند الفسيفس وتامل آيات
 القرآن ودعواهم فيها تاملوا بعيدا اتخاوا القول ببدعها ابتدعوا ما باهواهم فضلوا واصنعوا ما كثيرا هذا وقد كان لما سئل
 عبد الله بن مرون الرشيد سابع خلفا بنى العباس ببغداد لما شغف بالعلوم القديمة بعث الى بلا والروم من غير
 الكتب لفلاسفة وانا بهاني اعوام بضع عشرة سنة واثنتين من بني الهيرة فانتشرت مذاهب الفلاسفة في الناس و
 اشهرت كتبهم بعبادة الاصاار وابتليت المعتزلة والقرامطة والجهمية وغيرهم عليها واكثرها من النظر فيها والتقصي لها فانجبر
 على الاسلام واهله من علوم الفلاسفة ما لا يوصف من البلاء والمحنة في الدين وعظم بالفلسفة ضلال اهل البصرة وخراب
 كفر الى كثرهم فلما قامت دولة بني بويه ببغداد سنة اربع وثلاثين وثلثمائة واستمر الى سنة سبع وثلاثين من الهجرة
 وظهروا مذهب الشيعة قويتم بهم الشيعة وكتبوا على ابواب مساجد في سنة احدى وخمسين وثلثمائة لعن الله معاتق
 ولعن من اخضعها طمعة ومن منع الحسن ان يدين عند جده ومن نفى ابا ذر الغفاري ومن اخرج العباس بن الشورى فلما
 كان الليل حكم بعض الناس فاشارة الوزير المهبلي ان يكتب باذن محضر الدولة لعن الله الظالمين لاهل البيت ولا يذكر
 احدا في اللعن غير معاوية ففعل ذلك كثر ببغداد والفتن بين الشيعة والسنية وجه الشيعة في الاذان التي على غير
 العمل في الكرخ وفتنا مذهب الاعتزال بالعراق وخراسان وما وراء النهر وذهبت ليه جماعة من مشايير الفقهاء و
 قوى مع ذلك ما خلفاء الفاطميين بافرقية وبلا ومغرب وجهوا بمذهب لاسمعية وشعوا دعائهم بارض مصر فاستجاب
 لهم خلق كثير من اهلها ثم ملكوا سنة ثمان وخمسين وثلثمائة وبعثوا بعساكرهم الى الشام فانتشرت مذهب لرافضة في تمام
 بلا والمغرب ومصر والشام وديار بكر والكوفة والبصرة وبغداد وجميع العراق وبلا وخراسان وما وراء النهر ومع
 بلا والحجاز واليمن والبحرين وكانت بينهم وبين اهل السنة من الفتن والحروب والمقاتل ما لا يمكن حصره لكثرة وشهرت
 مذاهب الفرق من القدرية والجهمية والمعتزلة والكرامية والخواارج والرافضة والقرامطة والباطنية حتى ملأت الارض
 وما منهم الا من نظره الفلسفة وسلك من طرقها ما وقع عليها اختيار فلم يبق مصر من الاصاار ولا قطر من الاقطا
 الا وفيه طوائف كثيرة ممن ذكرنا وكان ابو الحسن علي بن اسمعيل الاشعري قد اخذ عن ابي علي محمد بن عبد الوهاب
 الجبالي ولازمه عدة اعوام ثم بدله فترك مذهب الاعتزال وسلك طريق ابي محمد عبد الله بن محمد بن سعيد بن

فانه ينسج على قوافله في الصفات والتدبر قال بالناسل لتماز وترك التناول بالحقائق العقلية ما قبل في مسائل الصلوات
 والاسماع واثبت ان العقل لا يوجب المعارف قبل التسرع وان العلوم وان حصلت بالعقل فلا تجب ولا يوجب البحث عنها
 الا بالسمع وان هذا تعالى لا يوجب بل يبرهن وان الغيوب من ايجار ان العقيدة الواجبات السميعة الى سر ذلك من سائله
 التي هي موضوع اصول الدين وحقيقة مذهب لا تستعري راحة الله له سلك طريقا من النفي الذي هو نفي
 الاشارة الى دبر الاثبات الذي هو نفي بل التحريم وناظر على هذا وتوجه فلهذه قال ليدبره ودعوا على رايه منهم القائلون
 ابو بكر محمد بن السبب لاقول ان الاكل و ابو بكر محمد بن الحسن بن فخر كرك الشيع ابو احق ابراهيم بن محمد بن هجران الاسفراي و الشيخ
 ابو احق ابراهيم بن علي بن يوسف النيسابوري والشيخ ابو حامد محمد بن احمد الغزالي وابو الفتح محمد بن عبد الكريم بن احمد التستري
 والامام فخر المير محمد بن محمد بن الحسين الرازي وغيرهم ممن يطول ذكرهم ونفسرنا هذه سيرة ناظرنا وعليه وحاولوا فيه استدلاله في
 معنات لا يحكموا تحسرها فالتفسير سبيل بل بحسب لا تستعري في العروق من نحو ستة فاما في نقل منه الى الشام فلما
 ملك السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن ايوب يابصر كان به قاصيه محمد بن الدين عبد الملك بن جيسى بن
 درباس لما دلى على هذا لم يثبت نشا عليه منذ كان في حرسه السلطان الملك الناصر نور الدين محمد بن زنگي بدشوق و
 وحفظ صلاح الدين في صباه عقيدة الفهر الفقه لمدن ابو المعالي مسعود بن محمد بن مسعود النيسابوري وصاحب حفظها
 صغار ولاده فلذلك عقد واختار وشهدوا اللسان على مذهب لا تستعري وحملوا في ايام دولتهم كافة الناس على
 التزامه فتمادى الحال على ذلك جميع ايام الملوك من بني ايوب ثم في ايام مواليم الملك من الاتراك والفتوح مع ذلك
 توجه الى جده السيد محمد بن تومرت احد حلفاء المغرب الى العراق واخذ من ابي حامد الغزالي مذهب لا تستعري فلما
 عاد الى بلاد المغرب قام في المصادمة ليقيمهم يعلمهم وضع لهم عقيدة يعقها عنه فاعتهم ثم مات فخلد بعد موته سببا
 بن علي القيسي ونلقب بمير المؤمنين غلب على حاكم المغرب بنوا لاده من بعده مدة سبعة وتسما بالموحدين فلذلك
 صارت دولة الموحدين ببلاد المغرب تستبج وما من خلف عصيدة ابن تومرت فمؤيدهم الامام المعلوم المهدي المصطفى
 كرم راقوا بسبب لك من ما خلا في لا يحسبها الا الله فالفها سبحانه وتعالى كما هو معروف في كتب التاريخ فكان هذا هو
 السبب استهارة مذهب لا تستعري وانتشاره في اقصاء الاسلام بحيث لم يبق فيه من الذاب جيل حتى لم يبق ابو بكر
 بحال الا ان يكون مذهبا بحسب اتباع الامام ابي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل رضي الله عنه فانهم كانوا على ما كان عليه
 السلف لا يرون تاويل ما ورد من الصفات الى ان كان بعد اسبعائة من سني الهجرة استهزأ به مشق واسما لها حتى ان
 ابو العباس محمد بن عبد الحكيم بن عبد السلام بن تيمية انحرف في مقصده للانتصار لمذهب السلف بالبلغ في الرد على مذهب
 الاشاعرة ومصدق بالكثير عليهم وعلى الافضلة وعلى الصوفية فافترق الناس فيه فريقان فريق يقضي به ويعمل على
 اقواله ويعمل براه ويرى انه شيع الاسلام واجل دعاؤه الملة الاسلامية وفريق يندعه ويعتله ويرى عليه باثبات الصفات
 وينقد عليه مسائل منها انه لم يسلط منها ما زعموا انه خرق فيها الاجماع ولم يكن له فيه سلف وكانت له ولهم خطوط كثيرة
 وحسابهم على الله الذي لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء ولما في وقتها عدة انباء بالشام قليل منهم

بنابر این الاشاعره و الاثریه اتباع ابی منصور محمد بن محمد بن محمد الاثری می و هم طائفه الفقهاء الحنفیه مقلد و الامام
 ابی حنیفه النعمان بن ثابت و صاحبیه ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم الحنفی و محمد بن الحسن الشیبانی رضی الله عنهم که خلافت
 فی العقاید با هم مشهور فی موضع و هو اذا اتبع مبلغ فبینه عتبه مسلمة کان یسبانی اول الامر تان و متاخر و قد حج کل سنه
 فی عقیده الاخری ان الامر الی آخر الی القضاء و بشا محمد فیهذا اعزک بشیایان ما کانت علیه عقائد الاثنه من ابتداء
 الامر الی وقتنا نرا قریب فیهما جمله اهل الاخبار و اجملت بفضلوا فدو کما طالب العلم تناول ما قد بذلت فیه جدیدی
 و اطلمت بسببه سهری و کدی فی تصفیح دو و این الاسلام و کتب الاخبار فقد وصل الیک صفوا و نلته عفوا بکما تکلف مشتقه و
 لا یبذل مجهود لکن الشیخ علی بن یشاک بن عباده **قف** گویم چنانکه میان اشاعره و ماتریدیه اختلاف در عقائد زیاد
 برده و زاده مسائلیست همچنان اختلاف میان ایشان چنانکه زیاد برده چهار سله نیست تا آنکه بعضی از اهل علم
 میان هر سه اختلاف تطبیق داده اند و بر نزاع لفظی فرو آورده و بشا محمد و شک نیست که موافقت با سلف است
 و ائمه ایشان اقوام طرق و اسلام سبل حسن سالک اوفی و وجه دست خصوصاً تقریر مسائل صفات بروحی که از تعطیل
 و تمثیل برمی باشد و از اثبات جمیع نفی معتزله و امثال ایشان دور بود و چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ بن حکم
 محمد بن ابوبکر قیم و اتباع ایشان کرده اند و آخر از حسن خاشاک عقول کاسده کلامیان و آراء فاسده فلبسیان
 رفت و روبرو نموده اند و ملت اسلامیة یقانا الله تعالی الی آخر الدهر و کثر سواد ما و رفع عما و از دیگری مخلو
 نیست عقائد ماتریدیه در بغیة الراشد شیخ عقائد منصفه نوشته شده و عقائد اهل حدیث و جناب در احتوا علی مسئله الا
 و قطف الثمر فی بیان عقائد اهل الاشاعره و مجموع هر دو عقائد در انتقاد لا یمحج بروجه بسط مرقوم گردیده و عقائد اشعری
 در بیجا است تحریری یاد از مابو از هر سه عقائد اختلاف قوم نیکتر واضح خواهد شد و دریافت خواهد کرد دید که میان
 فرق اهل سنت و جماعت در اصول عقائد مجمده تعالی اتفاق است و اختلاف قلیل در بعض مسائل راجع بتوفیق
 و تطبیق بوده نه تبذیر و تفصیل آن هم سببی بر تدقیق است نه بر تفریق و تشبیه با اختلاف لفظی و نزاع قولی است
 اتباع ظاهر کتاب سنت رافع جمله خلاف و شقاق و باعث بر اتحاد و وفاق است تا اگر توفیق تشبک چلیب رفیق
 سازند میان سعادت و ائمه حسن فهم برگزینند **اقوال** احسن اشعری به نه واسطه از اولاد ابی موسی اشعری صحابی
 رضی الله عنه است و لادش در سنه است و تین و تین و قیل یحیی بود و در بغداد سنه بضع و ثلاثین و ثلثمائة
 و قیل اربع و عشرين و ثلثمائة و فاته کرده رحمه الله تعالی سماعت دار و از زکریا ساجی و ابوعلی غفیف جمعی و سهل بن قحج
 و محمد بن یعقوب مقری و عبد الرحمن بن خلف مصری و ابی زین جماعه در تفسیر خود بسیار روایت میکنند و ناگرد
 زوج مادر خود ابو علی محمد بن ابی بوذر چند سال در اعتزال مقصدی رای او ماند تا آنکه از ائمه معتزله گردید و بعد
 از قول بخلق قرآن و غیره آراء معتزله رجوع فرمود و روز جمعه بحاجه بصره بر کرسی برآمد و با علی صوت اند کرد که هر که مرا
 شناخته وی شناخته و هر که نشناخته باشد پس او را میشناسم که من فلان ابن فلانم قائل بودم بخلق قرآن بعد
 رویت خدا بچشم و با آنکه فاعل فعال شمرم و من این اقوال اکنون ثابت مقلع معتقد در بر معتزله و منین فضا کح

و صاحب ایشان بهتر و از وقت در درین طائفه شروع میکنند بعد سبک طریقه ابو محمد عبد المتین محمد بن سعید القطار
 کرد و دنیا و برتر اند و نهاده و پنج کتاب تصنیف کرد و منها کتاب الموعظ کتاب الموعظ و کتاب فیض البرهان کتاب
 التبيين على اصول الدين و کتاب شرح و تفصیل فی الرد على اهل الاکف و تفصیل کتاب الابانه و کتاب تفسیر القرآن
 گویا این تفسیر در هشتاد و یک مجلد است و فقط و می نوزده و وقت بود که بلال بن ابی رده آنرا سر سنج و دستش قف نموده
 تا آنکه در یک سال هفده ورم او را حاصل شد و در زاج و عابد و مزاج بسیار داشت مستودین تسیب در کتاب التعلیم
 گفته که آن جناب از لایب قزلی الکلام لانه کان بر یسای علی الجبائی و جوالدی رباه و علمه الکلام و خطیب گفته در یک
 اجتماع در حلقه ابو اسحق مروزی فقیه در جامع مسعودی نشست و ابو بکر صیرفی گفته معتزل سرای خود برداشت بود
 تا آنکه حق تعالی بشعری را ظاهر گردانید و نخر همی افق اسام و حلقه عقیده و چنانکه مقرر می ذکر کرده این است
 ان الله تعالى عالم بعلم قادر بقدره می بحیاء مرید بارادة مستکمل بکلام سمیع بصیر بعبودان صفاته الالهية قائم
 تعالی لا یتقال هی هو ولا هی غیره و لا اله الا هی هو و لا غیره و علمه و احد متعلق بجمیع المعنويات و قدرته و احد متعلق
 بجمیع بالصح وجود و و ارادته و احد متعلق بجمیع ما یقبل بالاختصاص کلامه و احد هو امر و هی و خبر و استخبار و
 وعد و وعید و نه الوجوه راجعة الی اعتبارات فی کلامه لا الی نفس الکلام فی الالفاظ المنزلة علی لسان
 الملائكة الی الالبیاء و الالات علی الکلام الازلی فالله اول و هو القرآن المقرور قدیم ازلی و الدلالة هی العبارة
 و هی القراءة مخلوقة محدثة قال و فرق بین القراءة و المقرور و التلاوة و التلوک لافرق بین المذکور و المذکور قال و
 الکلام معنی قائم بالنفس العبارة و الله علی ما فی انفسنا غاشی العبارة کلاما مجازا قال و اراد الله تعالی الی ان
 الکائنات خیرا و شررا و نفعها و ضررها و مال فی کلامه الی جوار تکلیف الایطاق لقوله ان الاستطاعة مع الفعل و
 مکلف بالفعل قبله و هو غیر مستطیع قبله علی نهیه قال و جمیع افعال العباد مخلوقة مبدعة من الله تعالی مکتوبة
 للعبد و الکسب عبارة عن الفعل القائم بحمل قدرة العبد قال و الخالق هو الله تعالی حقيقة لا یتسار که فی الخلق و
 ما خص مصفیه هو القدرة و الاختراع و نه التفسیر سمة الباری قال و کل موجود یصح ان یری و الله تعالی موجود
 فیصح ان یری و قد صرح صمیع بان المومنین یرون فی الدار الاخری فی الکتاب السنة و لا یجزان یری فی مکان
 و لا صورة مقابلة و انفسا شجاع فان ذلک کله محال و بایة الرویة له فیباریان احد هان علم مخصوص متعلق
 بالوجود و دون العدم و الثاني انه ادرك و مرار العلم و ثبت السمع و البصر فین ان لیتین جا و را کان و را العلم
 و اثبت الیبدین و الوجه صفات خبریة و رد السمع بها یجب الاعتراف به و خالف المعتزلة فی الموعود و الوعد
 السمع و العقل من کل وجه و قال لا ایمان هو التصدیق بالقلب القول باللسان و العمل بالارکان فرموع الایمان
 فمن صدق بالقلب ی اقرب و حدیثه الله تعالی و اعترف بالارسل تصدیقا لهم فیما جاوا به فهو مومن و صاحب
 الکبیرة اذا خرج من الدنیا من غیر توبة حکمه الی الله اما ان یغفر له برحمته او لیشفع له رسول الله صلی الله علیه و آله و اما ان
 یعذب بعد له ثم یدخله الجنة برحمته و لا یحکم فی النار مومن قال و لا اقول انه یجب علی الله سبحانه قبول توبته

الحقل لانه هو الموجب لا يجب عليه شي اصله لا قد ورد السمع بقبول قوته التامين اجابة دعوة المفطرين وهو
الملك خلقه ليعمل ايثار وحكمكم ما يريد فلو ادخل الخلاف باجمعهم النار لم يكن جوارا فلو اوجس لهم الجنة لم يكن جيفا ولا
تتمور منه سلم ولا ينسب ليجوز لانه الملك المطلق والواجبات كلها سمعية فلا يجب العقل شيئا البتة ولا يقضي
تحسينا ولا تقبيحا معترفه الله تعالى في شكر النعم واثابة الطالع وعقاب العاصي كل ذلك بسبب السمع دون العقل لا يجب
على الله شي لا صلاح ولا اضرار ولا لطف بل الثواب الصالح واللعن كلها العقل من الله تعالى ولا يرجع اليه
تعالى نفع ولا ضرر فلا ينفع بشكركا ولا يضر بكفر كافرا بل يتعالى ويتقدس عن ذلك بعث الرسل جائرا واجبا ولا
مستحيل فاذا بعث الله تعالى الرسول واداه بالمعجزة الخارقة للعادة وتحدى ودعا الناس حبلا لاصفا واليه
الاستماع منه والامتثال لاوامره والالتزام عن ثوابه وكرامات الاولياء حق والايمان باجابه القرآن والسنة
من الاخبار عن الامور الغائبة عناسئل اللوح والقلم والعرش والكسبي والجنة والنار حق وصدق وكذلك لا خيار
عن الامور التي ستقع في الآخرة مثل سوال القبر والثواب العقاب فيه والسمعة والميزان والصلوات الفقسام
فريق في الجنة وفريق في السعير كل ذلك حق وصدق يجب الايمان والاعتراف به والامانة تثبت بالاتفاق في الحقيقة
دون البصر والنعين على واحد صحيح الائمة متربعون في افضل ترتيبهم في الامانة قال لا اقول في عايشة وطلحة و
الزبير رضي الله عنهم الا هم رجوعا عن اخطا واقول ان طلحة والزبير من العشرة المبشرين بالجنة واقول في معاوية
عمر بن العاص ابنها ليعيا على الامام الحق علي بن ابي طالب رضي الله عنهم فقاتلهم مقاتلة ابل البغي واقول ان ابل النور
النشرة هم المارقون عن الدين وان عليا رضي الله عنه كان علي الحق في جميع احواله واثنى معه حيث دار مقريرى گفته
اين سنت جملة اصول عقيدة او كه جماعية ابل مضار اسلامية الا ان بران هستند وهر كه جبر بخلاف اين عقيدة كرده
نحو شس نيخته شد و شاعر را صفايش هم نماند زير كه اثبات صفات قديمه الهى ميكنند بجزه مفترق شدند و الفاظ
وارد در كتاب سنت بجه استواء و ترواج و صبح و بيد و قدم و صورت و جنب و جنى بر دو فرقه فرقه تاويل اين همه بر
وجه مختلفه اللفظ ميكنند و فرقه تعرض تاويل نكرده و نه بسوى تشبيه رفته و ايشان را اشعريه اسير خواستد و سنان
را دين امرى قول بهر سنده كيى اعتقاد مفهوم مثل او از لغت و دوم سكوت ازان مطلقا سوم سكوت ازان بعد
لقى اراده ظاهر چهارم حمل آن بر مجاز پنجم حمل آن بر اشتراك هر فريق را ادله و حجج است كه كتب اصول دين متضمن است
ولايزالون مختلفين الامم هم ربك لذلك خلقهم والديك حكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون فثبت العلم ان الله
سبحانه طلب من المخلق معرفة بقوله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قال ابن عباس وغيره يعرفون الحق
تعالى المخلق ولعرف اليهم بالسنة الشرائع المنزلة فعرفون عرفهم فيما عرفهم فيما تعرف به اليهم وقد كان الناس
قبل نزول الشرائع بجنة الرسل عليهم السلام عليهم الله تعالى انما هو لطريق التزكية عن سمات السخا و عن الخس
وعن الافتقار ويصفونه بالاقترار المطلق وهذا التزكية هو المشهور عقلا ولا يتعداه عقل فضلا انزل اليه شريعة
على رسوله محمد صلعم واكمل دينه كان سبيل العارف بالله ان يخرج في معرفة بالدين من معرفتين احدهما المعرفة التي

ان وانه تهيئة للاخرى المحدث التي جاءت بها الاخبار الالهية بان يرد علم ذلك الى الله تعالى ويؤمن به
 ويكمل جات به الشريعة على الوجه الذي اراده الله تعالى من غير تاويل بفكره ولا حكم فيه بل يرد ذلك الى الشارع
 انما اتى بها الله تعالى لعدم استقلال البشيرة بادر كحق الاستيلاء على ما هي عليه علم الله وانها ذك
 وقد تعيدت بما عند الله من اطلاق اسمها كائن فيهما علم بمراد من الاوضاع الشرعية ورجاء الاطلاع على حكمه في ذلك
 كان من فضل الله تعالى فلا يفتي العارف بهذه المنة الى تكريمه فان تنزهه له تعالى بفكره يحيل ان يكون سلطانا لانزل
 سبحانه على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم في الكتاب السنة والا فهو تعالى منزوع عن تنزيهه بقول البشر بافكارا فانها مقيدة بالظواهر
 فتعجز بها كالكسبية كسبها ويوجب حكمها وانما الاذخلة عن الهوى فانها حيدة ككشف الله لها العطاء عن
 ويهديها الى الحق فتفهم الله تعالى عن التنزيهات الحرفية بالا فكار العامة وقد اجتمع المسلمون قاطبة على جواز روي
 الاحاديث الواردة في الصفات ونقلها وتبليغها من غير خلاف بينهم في ذلك ثم اجمع اهل الحق منهم على ان هذه الالفاظ
 موصوفة عن احتمال مشابهة المخلوق لقول الله تعالى ليس كشيء وجو السميع البصير لقول الله تعالى قل هو الله احد
 الله العبد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ونحو السورة يقال لها سورة الا خلاص قد عظم رسول الله صلى الله عليه وسلم شأنها عند
 الله في تلاوتها حتى جعلها تعدل ثلث القرآن من اجل انها شاهدة بتنزيه الله تعالى وعدم اشبه المثل له سبحانه سميت
 سورة الاخلاص الاستقامة على اخلاص التوحيد لله من ان يشوبه بصل الى تشبيهه بالمخلوق واما الكاف التي في قوله ليس كشيء
 شي فانها زائدة وقد تقرر ان الكاف المثل في كلام العرب تبيان للتشبيه فجعلها الله تعالى ثم نفى بها عنه ذلك واثبت
 اجماع المسلمين على جواز رواية هذه الاحاديث ونقلها من اجماعهم على انها موصوفة عن التشبيه لم يمتح في تعظيم الله تعالى
 بذكرها الا انفي تعطيل لكون سداد المسلمين سواهم سبحانه اسماء نفوا فيها صفاته الغلظة فقال قوم من الكفار بوجوب طيعة و
 قال آخرون منهم موعظة الى غير ذلك من الحادس في اسمائه سبحانه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الاحاديث المشتملة على
 ذكر صفات الله العلية ونقلها عنه صحابة البررة ثم نقلها عنهم ائمة المسلمين حتى انتهت الىنا من كل منهم رويها بصفتها ثم
 تاويل شي منها مع علمنا انهم كانوا يعتقدون ان الله سبحانه له تعالى ليس كشيء وجو السميع البصير ففهمنا من ذلك
 الله تعالى اراد بها نطق برسوله صلى الله عليه وسلم بهذه الاحاديث وتناولها عن الصحابة رضي الله عنهم وبلغوا بالامانة ان
 يغص بها في حلق الكافرين ان يكون ذكرها كذا في قلب كل صانع محفل مبتدع يقفوا اثر المبتدعة من اهل الطوائف
 عباده لعل ذلك صفة الله تعالى نفسه الكريمة بها في كتابه وصفه رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضا باصح عنه وثبت فعل على
 ان المؤمن اذا اعتقد ان الله ليس كشيء وجو السميع البصير وان الله احد لم يولد ولم يكن له كفوا احد كان ذكره
 لهذه الاحاديث تمكين للاتباع وشجاعة في حلق المحطلة وقد قال الشافعي رحم الله الاجتبات امكن نقلها لخطاها ولم يبلغنا
 احد من الصحابة والتابعين ما نصه من انهم اتوا بهذه الاحاديث والذي يمنع من تأويلها اجلال الله تعالى عن ان يفضى
 الى الامثال وانه اذا نزل القرآن بصفة من صفات الله تعالى كقول سبحانه يدا الله فوق ايديهم فان نفس تلاوة
 هذا يفهم منها السامع المعنى المراد به وكذا قوله تعالى بل يراه مبسوطا عن حكاية تعالى عن اليهود ونسبهم اليه

الحق نقول ان كل يداه و سوطان غيغ كيفيات فان نفس تلاوة هذا عينة للنسخ المقصود وايضا فان تاويل هذه الا
 حداث يمكن ان يضرب ليد يقال فيها المثل نحو قولهم في قوله تعالى الرحمن على العرش استوى الاستواء الاستيلاء كقولك
 استوى الامير على البلد فلهذه شبهة الهامى يقال بسبب اهل الاثبات تزيوا اجلال الله عن ان يشبهوه بالاوصاف حقيقة
 ولا حجازا وعلما ومع ذلك ان السقوط يستعمل على كلمات متداولة بين الخلق وخلقهم وحقوا ان يقولوا مشتركة لان الله تعالى
 لا يشترك ولذلك لم يتناول السلف شيئا من احاديث الصفات مع علمنا قطعنا انها عندهم مصروفة عما يسبق اليه
 لظنون الجاهل من مشابهاها الصفات المخلوقين وتامل تجد الله تعالى لا ذكر المخلوقات المتولدة من الذكر والانثى
 في قوله سبحانه خلقكم من انفسكم ازواجا وكن الانعام ازواجا يذروكم فبهم علم سبحانه ما يخطر بقلوب الخلق فقال عز
 من قال ليس كشدة شئ وهو السبع البصير انتهى كلام المقرري في الخطط حاصل كلامه انك بطريق سلف امت وائمة ايشان
 از صحابه وتابعين وتابعين ائمة مجتهدين اجراء صفات باري تعالى برطوا هر شئ موافق ورو وكتاب عزيز وخصوصا
 حديث شريف طائرا وويل وتعطيل وتكليف وتشبيه وتمثيل است باعقاد تفرقة او تعالى از صفات مخلوقين وشتا
 ايشان ونفى صفات الهية علو وذلان مذهب مختلعة است وايشان بسبب فرقة هستند مقرري گفته وقلنا يوجد
 معتزلى الاذهورا مضى الاقليل منهم الفرد بباطنة ومعتزلة راشوية وكيسانية وناكيتة واعمدة ووهيمية وتبرية وواسطية
 ووارديهم نامند ورو واحد را از فرق بسبب گانه نسبت بمقتوع خود نامى عطده است وتشبيه صفات باري بصفا
 مخلوق مذهب شبهة است وايشان علو ميکنند در اثبات صفات بر ضد معتزلة وبعث فرقة هستند از انجمله اعتقاد و تفرقة
 اتباع مغيرة بن سعيد على انت است که ان کل مکان لا يخالو عنه مکان و در بعض اقوال وعقائد سمحان روافض نیز هستند
 وکتمان تحميد مدعى اختلاف الاقوال في باينهم ميگويند ان على العرش والعرش محاسن ووجهية نفى ميکنند صفا
 ورويت اوسجانه را در آخرت وقال انه خلق قرآن مقرري گفته وهم فرقة عظيمة وعدادهم في المعطلة المحبرة
 گويم کتب شيخ الاسلام ابن تيمية وحافظ ابن قيم رحمهما الله مشحون است بر ادعيات ايشان خصوصا قصيدة نووية
 که خيلي مغرور بر مرقع شده و تفصيل عقائد اين فرق بندي احوال شان در خط مرقوم است و مذهب اهل سنت
 وجماعت که فرقة ناجية و مصداق حديث لا يزال طائفة من امتي على الحق ظاهرين الى ان ياتي امر الله است اثبات
 بلا تمثيل و احقاق بلا تعطيل ونفى تشبيه وتجسيم بلا تحييف و تاويل است وهو الحق الذي يستحق ان يصار اليه و
 لا يجوز الاعلي و بالله التوفيق هفت شاه ربيع الدين دهلوي رحم در جواب بعض اسئلة نوشته اند که علماي
 اهل سنت و جماعت رحمهم الله و اصول ثلثة دين اختلافي ندارند و در بعض متفرقات تشبيه با اختلاف لفظي که فائز
 اينها واقع است و باين اختلاف سه فرقة شده اند اشعرية و ماتريدية و حنابلة و اصل اين است که علماي اهل سنت
 حق تعالى و وزير عطا فرموده يکي ذين بسا که بسبب ان بخور سخن مي رسند و مخدبر الفاظ نمي شوند و دوم انصاف
 و قلت حسد که بسبب ان کلام هر قائل را بر محل نيك محل مينمايند و حتى المقدور تقييد و تفصيل نمي کنند مثلا ما تزي
 قائل شده اند بصفت ثمانية که آنرا کمون گويند و آن صفت را قديم نمي انگارند و اشعرية صفت کمون را اعتبار

دارند و می‌فهمند که تعلقات قدرت و اراده این صفت حادث می‌شود و چنانچه تعلقات سایر صفات حادث اند از
هم حادث است پس کلام مابقیه را که قابل بقدم آن صفت اند حمل میکنند بر قدم سبزه آن که قدرت و اراده
و تفصیل و تکفیری نمایند و همچنین نسبت حال خلاف دیگر که فیما بین این هرست گروه واقع است مثلاً اشاعره و ماتریدیه
میگویند که کلام غیر مخلوق است و برادران کلام نفسی میدارند و الفاظ زیر اگر حادث الفاظ که کیفیات اصوات
غیر قاره اند بهیچ است و انکار برین می‌توان کرد و جناب سبزه میگویند که الفاظ هر چند کیفیات اصوات غیر قاره اند اما بعد
القرار آنها در وجود تفسلی است و اینجا الفاظ را وجودی دیگر است بمقتضای سماعین آن موجود بطریق تخی و مثال
و اراده دارد و مثلاً حکمتان شیخ سعدی و اربابان وجود توان گفت که از مدت شش صد و سی سال موجود است
یعنی بیرون الفاظ نیست مرند از راع و من تا آخر و لا در تخیله شیخ سعدی لباس وجود پوشیده باز در تخیله سامعان
دیگر در جمیع الی و مانند آن پس چون کلام عقلی الی را و غیر الی مانند کلام نفسی قدیم گوئیم هیچ انکار برین لازم نمی‌آید
بلکه عموم نفس کلام الله غیر مخلوق را از ظاهر صرف کردن بر کلام نفسی محمول است و بعد از فهم است اشعریه و ماتریدیه
دانستند که سخن جناب راه برین دارد و این را تکفیر و تفصیل نباید نمود و اشعریه میگویند که حسن قبح در افعال یعنی
ایمانی است عقاب فی افعال نیست و الاشیخ و شرع جائز نمیشد الا باذن الایمان و الا تعلق با تریه میگویند که افعال
را قبل از وجود شرع حکمی نیست از وجود حرمت چنانچه معتزله میگویند اما در نفس حاصل چیزی است که مقتضی و حرمت
مثل نماز که مشتمل بر مناجات معبود است و چیز نیست که مقتضی حرمت مثل نماز که موجب اجتناب از افعال است و از
شایع حکیم است حکم او جزائی نیست آنچه قابل وجوب است از او واجباً و آنچه قابل حرمت است از او حراماً و آنچه
حرمت بر بعضی افعال بعقول ناقصه صادر گشته و باین جهت اشعریه انکار حرمت بر بعضی افعال نموده اند
تا عوام بعقول ناقصه خود درین میدان بر خطر جولان نکنند و از جادوایان بیرون نروند و الیه اشاره رسید تا علی
بر این مطالب که الله وجهیست قال لو کان الدین بالرائی لکان باطل و الحق اولاً بالسمع من ظاهر و پس اشعریه قائل
تکفیر و تفصیل نیستند و همچنین جمهور متکلمین صفات حق تعالی را از اعم بر ذات می‌شمارند و میگویند که اثبات قدماستقل
یعنی ذوات متعدده کفر است و اثبات قدم یکذات و تبهیث آن ذوات قدم صفات اصلاً کفر نیست و علماء و ارباب
از اثبات قدماستقل و لو بصفات متعدده و احتراز کرده صفات بالاعین و لا غیر دانسته اند زیرا که اگر عین کلمه
نفسی آنها لازم می‌آید و مذنب معتزله و فلاسفه میشود و اگر ندانیم گوئیم یعنی غیر پس طریقی تشبیح فی الفاظ با اثبات قدما
متعدده متوجه میشود باین جهت نفی عینیت و غیرت کردند و جمهور متکلمین فهمیدند که مراد ایشان نفی غیرت است
نت چنانکه نامیگوئیم نه انکار آن صفات و لهذا نفی غیرت حقیقه چیزی از چیزی نیست بلکه ظاهر است و همچنین علماء ماتریدیه
میگویند که السید قدیشتقی و الشقی قدیسعد و اشعریه میگویند که السید بن سعد بن فطرس است و الشقی بن شقی
فطرس است و هر دو طریق غرض غرض دیگر را فهمیده از تکفیر و تفصیل زبان را بنده ساخته اند زیرا که کلمه انجام را
تکرار کرده و قرینه دیگر و سبب را نیز اعتبار نمود و تبدیل شقاوت و سعادت قائل شده و همچنین نسبت حال اختلاف

در ایمان واقع است که ایمان بهو تصدیق فقط و الاقرار کاشف عن التصدیق و او موافقت صدیق و الاقرار و العمل
بمعنی آن العمل من کلمات جهو حدیثین از شافعی و مالکی و حنابلہ قائل باخیر شده اند و حنفیه قائل باول و لهذا این فرق
جزم نمیکند ایمان خود و میگویند که ناموس است الله تعالی و حنفیه میگویند ناموس حقان زیرا که در کمال ایمان عمل
ست شبه است که هست یا نیست و در نفس ایمان که تصدیق است هیچ شبه نیست و علی هذا القیاس آنچه شافعی میگویند
که در فرق با اختلافی نیست در اصول و دین و حال با تردید و حال اشعریه که بنیامین خود را اختلاف دارند همچنین است بر
جای خود نباشد و مع هذا بنیامین شافعی نیز در بعض اصول اختلاف است و منه القول بالبدر و الرحمة حتی انکسر بعض
و قول بحدث بسیاری از کلام الله که جهو شافعی بدان قائل اند و در کتاب عقائد ابن ابویه را انکار بنویس
بسیار است و شدت نفی آن نموده و مثل قول بحجیت قیاس که هبه الله شافعی بدان قائل است و دیگران انکار
آن مینمایند و همین جهت او را ثلث عشری لقب داده اند و باهم به سبب این اختلافات تکفیر و تفضیل نمیکند چه این
با بویه را بکمال تعظیم پیش می آیند و لقب بصديق نموده اند و باهم چون یکم جهو بنیامین انتهی کلامه گویم مقرر می شود
گفته احکم ان السبب خروج اکثر الطوائف عن دین الاسلام ان الفرس کانت من سعة الکاف علوا لید علی جمیع الامم و جلالة
اخطار فی انفسها بحجیت انهم کما فی الیسمن انفسهم الاحرار و الاسیاء و کما فی الیسمن و من سبایه الناس عبید الهم فلما استخفوا
بزال الدولة عنهم علی ید العرب کانت العرب عند الفرس قتل للامم خطرا تعظیمهم الامر و قضا ع لیسیم المصیبة
کسید الاسلام بالحادثة فی اوقات شتی و فی کل ذلک فظهر منه تعالی الحق و کان من قاهرهم شفا و انشیس المقنع و
یا یک غیرهم و قبل هولاء رام ذلک عمار المقصبی اشاء و ابوسلم السمرج فزاد ان کیده علی الحيلة المنهج فظهر قوم منهم لاسلام
و استمالوا الی التشیع باظهار محبة اهل بیت رسول الله صلیم و انشیع ظلم علی بن ابیطالب رضی الله عنه ثم سکوا بهم سب
سخته حتی اخرجوهم عن طریق الیهدی فقوم او غلوم الی القول بان رجلا فظیر یحیی المهدی عنده حقيقة الدین اذ لا یحی
ان یؤخذ الدین عن کفار و انصبوا صحاب رسول الله صلیم الی الکفر و قوم خرجوا الی القول باعد النبوة فقوم سموهم به
و قوم سکوا بهم الی القول بالحل و سقوط الشریع و اخر من تلاعبوهم فادجوا علیهم خمیس صلو فی کل یوم و لیلته و اکثر
قالوا الی ہی سبعة عشر صلو فی کل صلو خمسة عشرة رکعة و هو قول عبد الله بن عبدین اسحات الکندی قبل ان یصیر
خارجیا صغیرا و قد اظهر عبد الله بن سبأ الخیری الیهودی الاسلام لیکید الیه فکان یو اسل انارة الیاس علی عثمان
عفان احرق علی رضی الله عنه منهم طوائف اعلوا بالهیتة من بذر الاصول حدثت الاسماعیلیة و القرامطة و حق
الذی لاریب فی شأن دین الله تعالی فظاهر لای باطن فیهم جبر لا سحر و هو کلام لازم کل احدا لا ساحة فیهم و کم کثیر رسول
الله صلیم شینا من الشریعة و لا کلمة و لا اطلع اخص الناس به من زوجة او ولد کم علی شنی من الشریعة کتمة عن الاحمر
و الاسود و رعاة الغنم و الابل و لا کان عنده صلیم سر و لا زور و لا باطن غیر اذ دعا الناس کلهم الیه و لو کتم شینا
لا یبلغ الامر و من قال هذا فهو کافر باجماع الامة و اصل کل بدعة فی الدین البعد عن کلام السلف و الانحراف عن
اعتقاد الصدر الاول حتی بلغ القدر فی القدر فاجعل البعد خالفا لافعاله و بالغ الخیری فی مقابله فسلب الله الفعل

والا فتيار و مانع المعطل في التفسير مسلح عن الله تعالى صفات الجلال و نفوت الكمال و مانع التسببه في مقالة
 محمد كواحد من المستر و مانع الحرجي في مسلح الحقائق مانع المعتزل في التمسك في العذاب مانع العباسي في دفع على مني
 الله من عن الامانة و الملت الغلاة حتى جعلوه الهاد و مانع السنه في تقديم الي بكر مني الله عنه و مانع الرافضي في
 تاجيره حتى كفره و مساوان اهل و اسحق و حكم الوهم غالب فتعاضدت الظنون و كثرت الاوالم و بلغ كل فريق في الشك
 و العناد و البغى و الفساد الى اقناناته و بعد نهاته و نباغضوا و تملسونوا و استحلوا الاموال و استباحوا الدمار
 و استغروا بالدول و استعانوا باللوك فلو كان احدهم و ابا مانع في امر مانع الاخر في القرب منه قال اهل لاسبعا
 عن الحسن كشيروا لا يشبه في المنازعة الى الطرف الاخر من طرفي التقابل كنهم ابو الا التداير و التقاطع و لا يزلون في
 الامم هم ربك **فصل** بانزولهم و در بيان حسن خفاي من مروه محمد صلعم و اين خفاي گر چه ببار و
 شمارست ليكن انما از ان مسائلين مقام باشد چيست يكي انك اين است را خيرا هم و ورثه انصار عليهم السلام گردا
 و در نصب احكام و كتاب سنت و در نيزه صفات اجتهاد و روزي او فرموده تا انكه عيسى عليه السلام تفرز و دل
 حكم ستر عيت او فرمايد و از انجمله انكه قرن صحابه و تابعين انبلع تابعين بنابر القرون گر و انبيده و از انجمله انكه در
 زمان و شيان است آخرت و در شتر و حساب فساد و دخول حذت قبل اتم سابق در تحييج از ابو هريره آيده
 كه فرمود رسول خدا صلعم نحن الاخرون السابقون يوم القيامة سيداهم او قوا الكتاب من قبلنا و في رواية المسلمين
 الاخرون من اهل الدنيا السابقون يوم القيامة المتقنين لهم قبل ان يخلقوا و از انجمله انكه ذكر اين است در كتاب انبيا
 سابقين آدم و موسي عليه السلام آرزو كرد كه اين است از ان و مي مانند او صاف او را ياد كرد و جواب داد كه اين
 احمد باشد و في الباب حديث طويل عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي عباس عن ابي بصير عن
 انس مرفوعا عند ابي بصير في الغيم في الحليمة و در ان آمد كه انا جيل ابشان و در صدر و رايتان باشد و مال غنيت مجوز
 و مرقصه حسنه بدون عمل يك حسنه و بر عمل ده حسنه يابند و سينه بدون عمل نوشته نشود و بر عمل يك سينه قراء
 د او آيد و رجال را بكنند و از ان بوشند تا نيم سابق و طهارت اطراف كنند و در روز صام و در ليل قائم باشند
 و آمرن معروف و ناين ارشكرا ندر رمايت ميكنند شمس قمر را براي اوقات نماز و در سركند در مساجد و مضامح
 و نماز ميگذارد استاده و نشسته بر كوع و سجود و صفوف كتاب ديستان قائم كند نبي ايشان قائم رسل دين
 ايشان ناسخ جمله اديان است هليل ميكنند نذر و عقب قبيح ميكنند نذر و سابع و خرج ميكنند قربان را براي خدا راز
 گفته هر كه معجزات او بظهورت تواتر است او اقل است بسكي گفته مگر اين است كه با وجود انظيرت معجزات رسول الله
 است او اكثر از سائر اتم است و از انجمله انكه عاتم حلال است ابشان را و براي اتم سابقه حلال نشود و تمام روي
 زمين مسجد ايشان است و هم خاك آن را و در عدم وجود ما و صحيح است كه اصل منو محفوظ است اين است نيت بلكه
 غره و تحييج و تحييج مجموع صلوات خمس باين كه بعت مخصوص است و در حرم است و از انجمله مسلم است باين لفظ حزل و
 ترتب كدامي شهدا لدين جلي نخوي و در نصير خود گفته هي مما احصيت به نهذه الامنة انتهى و از انجمله تابعين و مسلمان

و رکوع قبل سجده است و از آنجمله صفوف صلوة است مثل صفوف ملائکه و امام سابقه نماز سفر دیگر دارند و از آنجمله روز جمعه
 است که امام سابقه را بدان راه نهند و برای این جهت نگاه داشتند و در وی ساعت اجابت است و در تعیین آن
 زیاده بر سی قول در لواضع الاوار ذکر کرده و در شیخ الباری چهل و دو قول آورده و از آنجمله نظر کردن و گفتار
 است این است از اول لیل رمضان و غفران ماه رمضان خصوصیات کثیره دارد که همه داخل خصائص این
 است است اگر چه در تخصیص صیام رمضان باین است اختلاف است و از آنجمله استرجاع است نزد مصیبت باین عبارت
 خاصه و رفع حرج و اعتلال امام سابقه ازین است و رفع مواخذه بر خطا و غشیا و استکراه و حدیث نفس از آنجمله آنکه
 این شریعت اکمل جمیع شرائع متقدمه است چنانکه بر ما بر تورات و انجیل و زبور و صحف محفی نیست و از آنجمله عدم اجتماع
 ایشان است بر صلات و درین باب حدیث است با الفاظ و طرق و اسانید کثیره و این علامت قوت است پس نازل
 نشود حدیث مروی درین باب از مرتبه حسن بعضی گفته اند مراد باین حدیث علامت است اند و از آنجمله آنکه اجماع
 ایشان جست است نزد کسیکه قائل است بآن و اختلاف ایشان رحمت است اختلاف من قبلهم عذاب بود و از کثرت
 طرق معلوم میشود که حدیث اختلاف امتی رحمتی فی الجمله اصلی دارد و از آنجمله آنکه شهادت و وکس عدل از
 ایشان برای تخفیف نجر موجب رحمت است و از آنجمله آنکه اقل امام اند در عمل اکثر ایشان در اجرو و قصر و عمر و معذرا
 علم اولی و آخر امام دارند و از آنجمله آنکه ایشان را اسناد داده اند یعنی حکایت طریق متن سند موصول بسوی متن مطلقا
 گفته و به خصوصینه فاضله من خصائص بنده الامته و سنته بالغة من السنن الموقدة استه زرقانی گفته لم یوتها احد
 الامم قبلهم انتهى و ابن المبارک گفته الاسناد من الدین لولا الاسناد و قال من شاء ما شاء و قال الثوری الاسناد
 سلاح المؤمن و عبد الله بن طاهر گفته روایتی حدیث بلا اسناد من علی الرضی و قبل فی قوله تعالی او انما من علم سنا
 الحدیث و بقیه گفته حماد بن زید را مذکره احادیث کردم گفت ما ابو دالمو کان لها اجتهاد یعنی اسنادا در مساهب
 گفته و بنده الامته الشریفة تنص حدیث عن الثقة المعروف فی زمانه بالصدق و الامانة حتى تناسی اخبارهم ثم یخون
 اشدا لبحث حتی یغیروا الا حفظا لا حفظ و الا ضبط و الا طول مجاست لمن فوقه محمد کان اقصر حجات ثم یکون
 الحدیث من عشرین جهرا و اکثر حتی یبذروه من الخط و الزلل و یضبطوا حروفه و یعدوه عذافا من فضل الله علی
 بنده الامته انتهى ابو حاتم رازی گفته لم یکن فی امته من الاثم من خلق الله آدم اسناد یحفظون انما الرسل الا فی بنده
 الامته انتهى زرقانی گفته و فیہ شرف اجماع حدیث و رد علی من کره کتابین السلف انتهى گویم این منصف خاص
 بال حدیث است اول فقهاء از ان بمراحل دور افتاده اند و از آنجمله آنکه ایشان را علم السانج اعراب اده اند و در حد
 البوسریه آمده تعلبوا من سناکم ما قبلون بهار حاکم خان صله الرحم خجته فی الابل مشرة فی المال سناة فی الاثر
 اخبره احمد و الترمذی و ابی حاکم صحیحان زرقانی گفته و کل منها بما یتنافس فیہ المتناضون و ابو بکر محمد بن احمد بن
 منصور حافظ بغدادی گفته این است مخصوص است بمسببه چیز که امام سابقه را ندانند اسناد و اسانج اعتراف
 انتهى و هو مروی عن ابی علی یحییان ایضا و از آنجمله آنکه ایشان را تصنیف کتب ازانی داشته اند باین العزل الکی در

عارضه الا خودی فی شرح جامع الزندی گفته که یک قطعی نامه من الامم من انتهی الی حدیثه الامه من التفرغ فی تحقیق
 و تحقیق دلائل بارانی مدانی من التفریح و التذقیق و تسنیف الكتب تدوین العلوم و حفظ سنة منهم مسلم انتهی و غیر آن
 در شرح محمول گفته و من خلفا من ان الواحد من امتی يحصل فی العمر الفمیر من العلوم و الفهم ما لم يحصل لان
 من الامم السابقة فی العمر الطویل لهذا تمیها لجهتیدین من نده الامه من العلوم و الاستبانات و المعارف ما تقتضی عنه
 اعمارهم انتهی و اقوال اهل علم دین باب بسیار است از جمله آنکه همیشه گویی در ایستان غالب باشد بر حق تا آنکه امر
 خدا بیاید یعنی آیات عظام که متعاقبان ساعت باسد واقع شود حق مسلم عن جابر بن سمره رفته که بر حق بنده الله
 قائما تقال علیه مصابة من السلیب حتی تقوم الساعة و در حدیث تخیس است مرفوعا لا تنزل طائفة من امتی تا برین
 علی الحق حتی یاتی الامر و هم علی ذلک بخاری و صحیح گفته الطائفة اهل العلم و نووی در تہذیب گفته جملة العلماء
 او جمهورهم من اهل العلم و قد و عالم النبی صلی الله علیه و آله و سلم مقالی قومانا فاذا ما سمعها و جعلهم عدولا
 فی حدیث یکن هذا العلم من کل حلف عدوله ینفون عنه تحریف الخالین و التخیل المبطین تاویل انما هو اخبار من اخبار
 من صلی الله علیه و آله و سلم و حفظه و عدالة تألیه و انه فعالی یوفی فی کل عصر عدولا یحملونه و ینفون عنه و هو من اعلام
 شتوة و لا یصرعه کول بعض الفساق یجرون شیسا من العلم لان الحدیث انما هو اخبار بان العدول یحملونه لا
 ان جبرهم لا یعرف منه شینا و ینزلووی گفته و کوزان یکون الطائفة جماعة مستغرة من انواع الامة ما بین
 سجاج و نصیر با محبت فقیه و مشر و محدث و قائم بالامر بالمعروف و النہی عن المنکر و رابدا و عابدا و لا یلزم اجتماعهم
 ببلد واحد بل یجوز اجتماعهم فی قطر واحد و تفرقهم فی الاقطار و ان یکونوا فی بعض دون بعض و یجوز اختلاف
 الارض کلها من بعضهم و لا فالا الی ان لا یبقی الا فرقة واحدة سبدا احد فاذا افرقتوا اجار امر الله تعالی بقیام
 الساعة انتهی گویم اگر چه حمل طائفة بر جمیع این طوائف که نووی ذکر کرده جائز است با عمل آن مطابق ظاهر لفظ مذکور
 و قائمین بالامر بالمعروف و النہی عن المنکر و رافق و مطبق است و در فانی درین مقام گفته و فیہ محجة بینة فان اهل السنة
 لم یزلوا غا برین فی کل عصر الی الان فمن حین ظهرت البدع علی اختلاف صنوفها من خواص و مغرزة و رافقة
 و غیرهم لم یقیم لاحد منهم دولة و لم تستمر لهم شوکة بل کما اوقد و انما اللولب لطفانا الله تعالی و کتاب السنة و زعمت
 المنصوفة ان الاشارة الیهم لانهم لم یوالا الانبعا بالاحوال و انما هم الاتباع عن الابتداء انتهی گویم لفظ ظاهر
 اما در از محل حدیث بر صوفیه که لا یخفی فالاولی ما ذکرناه و از جمله آنکه این امت در قیور یا ز نوب رأید و
 بیرون آید از قیور بلا ذنوب این گناه با استغفار مومنین از ایشان و در شود و اگر استغفار کفایت نکند
 حساب قبر و عقاب و بسندگی کند و جمیع ذنوب و ال پذیرند حقیقه یا حکما زیرا که اول قطعه دلائل دارند
 بر دخول گروهی از عصاة این امت در نار اگر چه احساس لم آن کمتر باشد و آنرا بجملة آنکه این امت بعد
 انما اول از زمین بر آید بجدہ ام و دیگر بر خیزند و مناز باشند از جمیع ام با ترسجو و غرر و تحجیل و ناهیا
 اعمال بدست راست یا بند و نوران بشش شش ایشان دود و دوسعی ایشان برای خود و برای دیگر

حکایت و پیر و سپید گیر اشتاعت کنند و از عذاب برآیند و ده چهرست که بعد مرگ در حشر بجا آید و سیوطی آنرا نظم
 کرده است از امانات این آدم نیست بحری و علیهم من فحال غیر عشره صوم شهاد و عذاب جمل و و خسر النخل و صدقات بحری
 و زانه و صفت و رباط و ثغر و حفر البیر و ابراهیم و سمیت الغریب بنه یاقوی و الیه و بنار محل و حکم و تعلیم القرآن کریم و
 نعمه ما من احادیث بحصره و آثار اجماع الکل این است پیش از همه ام در جنت در آید و هم قنار و هنر کس از ایشان بی حساب اصل
 جنت شوند طبری و در اوسط از حدیث عربی خطاب بر مرفوعا آورده و حرمت الجنة علی الانبیاء حتی داخلها و حرمت علی
 الامم حتی داخلها استی و آری حدیث اند کرده اند که عاصیان این است را تخفیف کننده پیش از عاصیان ام و دیگر از
 تائید و ن آید حافظ ابن قیم گفته فیه الامتة سابق الامم و هو ما من الارض و اسبقهم الی اعلی مکان فی الموقف و اعلی
 العرش الی فصل الفضا و الی الجوا و علی الصراط و الی دخول الجنة انتهى و بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده اند که
 فرمود رسول خدا صلعم یدخل الجنة من امتی ذمرة هم سبعون الفاضی و وجوبهم اشارة القریلة البدر و احادیث و درین
 احادیث است یکی مرثاء الغرام گفته ظاهر قوله سبعون الفاضی لایزیدون علی ذلک انهم کلهم بالصفة المذكورة و
 برح غیره ان المراد الکثرة باختلاف الاخبار فی المقدار فردی مائة الف و مع کل الف سبعون الف و مع کل واحد سبعون
 الف و لیس فی حدیث نفی دخول احد علی الصفة المذكورة غیر مولا کالانبیاء و الشهداء و الصدیقین و الصالحین استی
 و این عبد السلام جزم کرده که این خصوصیت برای غیر نبی ثابت نشده و بسبب گفته لم یرو فی شیء نفی و لا اثبات
 فی الامم السالفة و استظهر بوطالب عقیل بن عطیة ان فیهم من هو کذا لکن انتهى زرقانی گفته و فیه ان الاستظهار لا دخل
 له هنا اذ هم من الاشیاء التي لا تكون الا بحسن النقل و روی احاکم و البیہقی عن جابر مرفوعا من ابدت حسنة علی سبابة
 فذاک الذی یدخل الجنة بغير حساب من استوت حسنة فذاک الذی یحاسب حسابا یسیرا و من اوقع لنفسه فمولا کذا
 یشفع فیه بعد ان یجذب روی الترمذی مرفوعا ان الله یدخل الجنة من امتی یوم القیامة سبعین الف و مع کل الف
 سبعین الف و عند الطبرانی و البیہقی فی البعث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ربی وعدنی ان یدخل من امتی الجنة سبعین الف
 لا حساب علیهم و الی سالت ربی المزید فاعطانی مع کل واحد من السبعین الف سبعین الف و اذنی روایت البزار من
 حدیث اسمهم الذین لا یکتون و لا یشترقون و لا یتطیرون و علی بهم یتوکلون و وصف السبعین الف فذاک لک ایضا
 فی الصحیح جعلنا الله سبحانه و تعالی منهم بمنه و کرمه و بالجملة فقد اجتمعت هذه الامتة بما لم یعطه غیرها من الامم تکرمة للسیما
 علیه الصلوة و السلام و زیادة فی شرفه و بانه التوفیق **فصل شانزدهم در بیان ثبوت مجددین بر سر هر مائت**
 عن ابن سریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یبعث لهذه الامتة علی رأس کل مائة سنة من ینبئ بها و لها دینها اخرجه ابو داود
 و قد التفتی الخفاط علی تصحیح هذا الحدیث منهم احاکم فی المستدرک و البیہقی فی الاصل و من انقض علی صحته من المتأخرین فی حفظ
 ابن حجر عسقلانی میفرستد خدا تعالی برای این امت بر سر هر صد سال کسیکه تازه میکند برای امت دین او را در چهار
 الابرار گفته مراد بر سر هر صد سال اول صد سال است از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و مراد تجدید دین احیاء علی کتاب و سنت
 و امر مقتضای این بر دین است که مفسد رس شده و گفته اند که مجد و الزام است که مردی مشهور بعلم معروفا و بعضا

است از این درین باشد و یکصد سال بگذرد و وی زنده باشد و معاد منبشود و این محمدی که بنفید فلان معاصرین وی
 از این علم و این احوال و انتفاع بعلم او و لایست که عالم باشد و بدوم و بنفید ظاهر باطنیه و نامرست و قانع نیست
 بود و علم او عام شود و این زمان او را و تجدید بر سر هر صد سال بنا بر احترام خلافت درین مدت ثانیاً و بنا بر اندک
 سنن ظهور مدعی پس احتیاج میشود و پسوی تجدید درین میفرستد و برنگ انگیزد و خدای تعالی از خلف عوفین بلف
 واحد یا منتقد و را انتهی گویم کلام خیرین حدیث است که وجه است یکی آنکه مراد بواسطه مائت حدیث دوم آنکه مراد
 درین حدیث باشد سوم آنکه از اول مائت تا این مائت سیزدهم که ام کلام محمد در سر کلام که ام کلام مائت بوده پس مراد
 پسوند نزد بعضی از علم است که در شروع مائت و رساله های طاق مثل سال یکم و سوم و پنجم و هفتم و نهم باشد
 چنانکه در باره و حال عین آمد که خروج وی بر سر مائت خواهد بود و قیس علیه السلام نازل شده و مراد خواست
 و اولیت مائت تا نیست و چنانکه از آغاز مائت محتمل است بلکه تا نصف مائت و بعضی گفته اند که مراد براس مائت نوزده
 مائت نیست بلکه مقصود بحدیث محمد و در هر مائت است خواه در اول سبوت شود یا در اوسط یا در آخر مائت و مقید در اس
 است غرض آنست که هیچ مائت از وجود کدام محمد درین خالی نباشد و وجود محمد درین در هر مائت از اول تا اوسط
 و در آخر آن موجود است این احتمال است و از اینجا معلوم میشود که واحد بودن این محمد و در هر مائت هم ضرورت نیست بلکه
 میتوان که جماعتی محمد باشد در یک عصر هر لفظ تجدید مشعر است بآنکه هر چه از احکام دین و اتباع کتاب است
 درین من مدت صد سال کهنه و بوسیده شده و بجای آن احداث و ابتداء رواج گرفته این محمد و بیان
 آن مستحدثات حسن اتباع میکنند و با بطلان باطل و احقاق حق می پردازند و این بیان عام ترست از آنکه بزرگان
 باشند یا متصف کتب یا بسنان و سیف پس بر نام دیدار قدر است و بر امیر عادل حق و دست که احیاء
 سنن و امامت بر سر فرماید و مردم را بسوی عمل کتاب ترمیز و سنت مطهر و کشد و از تشکیک می ثبات و تقاضی میکند
 و بدعات باز دارد و او تعالی بر دست او و لیا کرده و رانده کند و گوشت های کراشتن و پیشتهای کور را پخت
 سازد و طریقه مرضیه سلف صالح و ائمه هدی را رواج و رونق بخشد و وی محمد و دین نبوی و جمعی سنت مصطفوی
 برابرست که شخصی واحد در مائت واحد باین اوصاف متصف باشد یا اشخاص چند باین صفت باشند و همین است
 تجدید که وجه دوم از وجه سنن حدیث است و تشکیک نیست که نزد گذشتن یک صد سال رنگ عالم و اهل عالم
 در گگون میشود و احتمالات عظیم در کارخانه ملکت ملت رو می دهد و مردم از رخ شریعت و بخت سنت غافل و
 با سر و عریده مال میگردند و مراسم دین تویم نزد ایشان کان لم یکن شیانند که برایشان و پس و راقاد که حق
 تعالی کسی را فرستد که ایشان را یاد و پی طریقه شریفه نبویه و شیوه مرضیه سلفیه کند و بر سر و روقن و محمد تا
 زمین بیا کاند و این کس بر لسان شرع محمد و نام دارد و مرضی و محبوب است و کهنه امیسی از اهل علم
 حدیث را در کتاب اعتقاد مینت آورد و داند و تجدید دین را یکی از فضائل نفس ناطقه انسان و حسن اعمال با
 شمرده و جمعی که ملاحظه تغیر زبان و زمانیان بعد منعی یک مائت و احتیاج وجود مصلح این تغیر کردند این حدیث را در

کتاب الفتن ایراد نموده اند مثل مناصب مشکوٰه که در کتاب الاعتصام و السنته آورده و مثل ابو داود که کتاب
 الامام آزاد داخل نموده سیوطی در رساله تنقیح بین صحیحہ اللہ علیہ اس کل سائتہ نوشته نظیر این حدیث است اینج
 وارد شده ان کل سائتہ سنۃ کیون عندنا امر ابن ابی حاتم در تفسیر خود گفته عن عبد اللہ بن عمر بن العاص قال لما کانت
 منذ کانت الدیار اس سائتہ الاکان عند راس لائتہ امر اخرجه ابن عساکر فی تاریخہ مطولا و در وی ذکر خروج
 و حال نزول عیسیٰ کرده و اینج ازین اثر ضمیمه ام آنتست که لا بدست تر سر هر صد سال از محنت شدید پس تقابل
 میکند خدا تعالی آنرا بفرقه عظیمه آن کسی است که میفرستد خدا تعالی او را برای تجدید دین و احیاء شرع مبین براه
 رحمت بر عباد و جبر و تمجید حاصل ازین محنت و فساد و احوال بود و این حدیث را در کتاب کلام شیرین این سخن
 است که چون فتنه واقع میشود او تعالی جبر آن مجتهد دین میفرماید چنانکه در حدیث آمده ان الله عند کل بدعه کثیر
 الاسلام و لیاسن اولیائہ یدب عن عبادہ و لهذا چون در آخر سنین محنت عظیمه باشد که خروج و حال سخت
 تقابل او بنزول عیسیٰ علیه السلام باشد که اعظم از هر آئینده در سنین مقدمه است چه بخیر و چه بد و سخت و ضرورت
 این سخت صالح مقابل آن محنت باشد و لا بدست که این محنت عام باشد بجموع مطلق در ارض یا نوعی از عموم و
 همچنین لا بدست در هر مسجوت بر سر مائت که نفع او عام باشد مطلقا در ارض یا در وی نوعی از عموم بود و انتهی آن پس در
 مائت اولی حجاج بن یوسف ^{نصف} بود و ظلم و فساد و خیل عام و تمام گردیده تا اگر حق تعالی تجدید دین بعمر بن عبد العزیز
 فرستد و لهذا سیمون بن مهران گفته ان الله کان یبعث الناس نبی بعد نبی فان الله تعالی بعث الناس بعمر بن عبد العزیز
 اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و نه هری گفته لما کان راس لائتة تحق الله علی هذه الامة بعمر بن عبد العزیز اخرجه احکام کینی
 المستدرک عن عرج سب عن یونس عن الزهری قال کا حفظ و هذا یشر بان الحدیث کان مشهورا فی ذلک العصر
 نقویة لسنده و مع انه قوی بشقة رجاله انتهی و ابو بکر بن اربسند خود را از احمد بن حنبل آورده که وی این حدیث زوات
 کرد و فرمود و گفت کان عمر بن عبد العزیز علی راس لائتة وارجوا ان یکون الشافعی علی راس لائتة الاخری و
 اخرجه الیهقی بسنده عنه نحوه و اخراج ابو اسمعیل الهمدی بسنده عنه ليقول یروی فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله
 ان الله یمن علی اهل دینه علی راس کل مائتة سنۃ برجل من اهل مائتة یسین ام امر دینیم انتهی و عمر بن عبد العزیز و شافعی
 هر دو قرشی اند و اول اسوی و ثانی مطلبی و صفیان بن عیینہ گفته بغنی انه ینخرج من العلماء من یقوی الله به الدین
 و ان یحیی بن آدم عندی منهم و نرد مائتة دوم فتنه نامون بود وی قول بخلق قرآن اطهار کرده و دیگر بدیع عثمان
 را نمایان ساخته و علما عصر خود را در اقطار ارض استیحا عام نموده هر که احباب این اعتقاد فا سد نموده او را مژ
 و قید و حبس و قتل نموده و این یکی از اعظم فتن دین است بود و هیچ خلیفه پیش از وی بسوی کدام بدعت
 دعوت خلق نکرده حق تعالی برای کسی این فتنه و جبر این محنت شافعی رضی الله عنه را برگاشت و زمین را با علم و طبق
 ساخت و وی اول کسی است که قوی را در قیام قائل بخلق قرآن و تکفیر و جزا حد بن حنبل است و ثبات او درین
 فتنه کاری کرد که معروف است تا اگر گروی نمی بود و مذ سب اهل سنت معقود میشد و اعتزال تمام عالم را فرود میگرفت

خداوندی در تفسیر شرح جامع صغیر در حق دوی گفته نامر السنه الصابر علی المحنة الذی قال فیہ ایام اکرم من غسل جبرئیل
 من غبار البدعة و کشف الغر عن عقیده الائمة اتپی و ترومانه ثالث فتنه قرامطه بود در بلاد کثیره تا آنکه میگفت
 مسخره زنده و حاجیان را در مسجد جرام قتل فریغ گشته در چاه زمزم انداختند و حجر اسود را بدبوس زد و کوفه
 کرد و شکستند و بر کشته بیلا و خورشش بر دند و زیاده بر بست سال تروشان ماندند و از ایشان بستی نماند
 و بنابر خبری که کرده بمکه باز آورده بجای او نهادند و محمد بن ابی نانه این شرح و ابوالحسن اشعری و امثال ایشان
 هستند و ترومانه چهارم حاکم بامر الله بود و وی هر چه فساد و فحش را که در ظاهر است بلکه در خبیه تر و بیشتر از آن
 بود و مردم را حکم کرد که هر گاه نام او در خطبه ذکر کنند سجد نمایند و پیش از وی احدی امر سجد نکرده و نام خود
 نکرده و اباعبیل و مغابیل حاکم مذکور شده و معلوم است و نیز نزد راسل بن مانه در کتب صنع و ابراهیم بن کن
 یسان کعبه و جدار قبر مطهر و مرقد مشهور نبوی مسلم و قبله کبیر که بر صخره بیت المقدس بود و دفعتی ساقط شد و این
 از عجایب غرائب اتفاقات شمرده و منجمله محمد بن ابی نانه قاضی ابوبکر باطلانی الکی شرح ابوالحسن سمرقانی اندر
 ترومانه پنجم سقیلا فریج بود و بر بسیاری از بلاد شامیه تا آنکه در بیت المقدس در آمده زیاده بر نهاد و هزار
 کس را قتل کردند و مردم آنجا از شام بسوی عراق گریختند و استعانه فرنگیان کردند و بیت المقدس بدست
 ایشان نمود و دیگر در مانند تا آنکه حق تعالی او را بر دست سلطان صلاح الدین بن ایوب خلاص کرد و از وی
 این مانه ابو حامد غزالی و امثال ایشان از کابریا علم هستند و ترومانه ششم خروج شار و عموم فساد ایشان
 بود تا آنکه اهل علم حکم بکفر ایشان کردند و اختلاف نمودند هر آنکه بلاد معموله ایشان که بران مبتلا میافته اند
 از بلاد اسلام است یا نه بعضی گفتند این بلاد که امروز در دست ایشان است بی شک بلاد اسلام است
 بنا بر عدم انفصال آنها بدار الحوث ایشان در آن بلاد احکام بکفر را ظاهر است و بخت اندک هر بلده که بران اهل
 مسلمان از طرف ایشان است در وی اقامت جمعه و اعیاد و اخذ خراج و تقلید قضایه و تزویج نیامی جائز
 است زیرا که مسلمانان بران استولی است و طاعت کفر یا بطور موادعه یا محاربه است و بلادی که ولایت
 آنها کفار اند در وی نیز اقامت جمعه و عیدین جائز اما قاضی تهرانی مسلمین باشد و مقر است که ببقای حاکم
 باقی است و این بلاد قبل از استیلا رتار و بار اسلام بود و بعد استیلا ایشان اعلان اذان و جمع و جهادات
 و حکم بقتلای شریع و فتوی بموجب آن شائع و ذائع است بلا تکیه بر حکم بودن آن بلاد در حرب بی وجه است و
 اعلان بیع خمر و اخذ فرائض ملکوس بر رسم تار بچرا اعلان بی قریطه در مدینه به تهور و طلب حکم از طاعت در وقت
 رسول خدا صلعم است و معجزه مدینه دار الاسلام بود بلا ریب و هر که از ایشان گوید که من مسلم هستم و شهادت
 بکلمه توحید دهد حکم باسلام وی میتوان کرد و در حدیث این مانه و متین ما بعد اختلاف است که کدام یک بهتر
 و ترومانه هفتم غلا و فتنه عظیم در دیار مصر و شام بود تا آنکه خرو و بغال و سنگ انا خورشش کردند و تیار بر بلاد
 شامیه و افعات نمودند و محمد بن ابی نانه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تمیم حرانی و ج

ابو محمد بن القاسم بخاری است و تجدید این هر دو بزرگوار کاری کرد که مثل آن از سلف و خلف معهود نیست کتب و دفاتر
 اسلام و تواریخ و سایر احوال ایشان چون ست و تراجم ایشان را تحاف النبلاء نوشته ایم فلیرجع الیه تروماة هشتم فتنه
 تزلزل بود و فتنه او در کتاب عجائب المقدونی احوال تیمور تالیف عرب مشافصل مکرست و مجد این نامه حافظان حجر عسقلان
 است نظیر وی در زمانه ما قبل ما بعدی معلوم نیست ترجمه او در تحاف النبلاء مذکورست و کتاب و بطوغ المرام آیتی از آیات
 الهی است سیوطی گفته و اما این نامه یعنی نامه نهم پس در آن سلسله واقع شد و هر یک از آن در خود شمارست آخر آن استیلا فرج است
 بر چند بلاد از سریرة اندلس بخرناب و غیره دیگر خرج خارجی بلاد مکرورست و وی بر نطفه تزلزل عباد و بلاد را بر باد داد و بسبب
 بر خیال قاست کرد تا آنکه او را حق تعالی در سینه بیع و تسعین پلاک ساخت پس چون او را که در یلان کند عالمی بپند ملک پنجم
 طالع و رسوم عموم جبل است که تمام عالم را فرا گرفته و علما در جمیع قطار از ازل هر فن منقرض گردیده و مثل آن در مقدم از اول
 ملت الی الان معهود نیست زیرا که در عصر واحد از علما و مائه در فنون بحدی مجتمع میشوند که احصاء ایشان بوجه کثرت
 نمیتواند شد تا آنکه در هر طبقه اقلال عدد و سیاقص از طبقه اولی شد و اول طبقات طبقه صحابه بود و ایشان یک یک
 چهارده هزار نفس بودند و همه مجتهدین و ائمه دین و علمای مسلمین و صلحا و مومنین بعده طبقه تابعین است و ایشان هم مقادیر
 عد صحابه بودند و هم مجتهدین بعده ائمه در وسط ملت بتناقص گزیدند و معذک عصر واحد از علما و ائمه الوف رجال بودند
 منهم من هو بصفة الاجتهاد و نحو بانه و اکثر سحیث ان المصنفین فی الاصول حکوا خلافا لیل بخوز فتنه المجتهدین فی عصر بحیث یقتضی
 عن عد و التواتر منهم من سبغ ذلك قال لا تسخیل الوقوع و منهم من جوز لی ثلثه و قال لا يجوز ان یکون فی العصر الواحد الای
 مجتهد واحد و لا يجوز خلوا العصر من مجتهد فاستبعد بولاس صیرورة الامرائی هذا الحد و لقد کان علی راس المائتة الساسنة
 ائمة بهذا الوصف ثم ازاد و التناقص الی راس المائتة الثامنة فكان علیها فی قطار الارض اکثر من ائمة امام الایان المجتهد
 منهم قلیل و ممکن علی راس المائتة الملقین و ولده العزاقی و ولده ابن الملقن البرهان الانباس و البرهان بن جماعة و
 العزق بن جماعة و الزرکشی و الراعی و ابن العباد و الکمال الذمیری و المجد الشیرازی و الجمال بن ظهیرة و الزیجی و الحسب
 و الزین الغار سکونی و المجد البرامی و الهروی و ابن عرفة و ابن مرزوق و ابن خلدون ابن الدماینی و النعمانی و
 البرهان الشافعی و الحافظ ابو الحسن البیہقی و خلافت فاجار راس هذه المائتة و فی قطر من قطار الارض شبه احد من
 بولار بقرابه و لا یداینه و هم انجمل طبق الارض بحیث اذا سمع اهل من ینکر لاجتهاد و الذی سوفرض من فروض الشریعة
 استظهره و عد و ذلك من المنکرات الشنیعة و لا یفرقون بین المجتهد المطلق المستقل و بین المجتهد المطلق المستتب
 بل لا یسمعو ذلك و منهم فضلا عن ان یفهموه و یقلوبهم هذا شان من یدعی المشیئة منهم فضلا عن و نه فعالیت اولیایک
 الذین لم یخیروا فتنه المجتهدین فی عصره و لقصصهم من عدد التواتر یقومون من تبورم فینظرون الی هذا الزمان زمان ان
 سمع فیہ احد من اهل بدنا ضحیحا قالوا غریب و علما منقول قالوا عجیب و الحجب کل الحجب فی روت حدیث هذا الخبر یدلک
 الفت فی هذا المولف باستنکره المنکر لکونه ناطق فقامت و اخذ شیخ بكل شنیعة و لقد کان هذا الحدیث فیما تقدم من
 الزمان یعرفه الحاض الحاض و یتداول علی السنة السوقة و العام ثم ان بولار المنکرین یروی لهم انقصا من الاحادیث

از حضرت علی بن رسول الله صلوات الله علیه علیه السلام من تقویت القبول بعقبت ونبأ محمد بن اسد عن الرسول البطل
 ائمتی واهل بیت علی علیه السلام من تقویت القبول بعقبت ونبأ محمد بن اسد عن الرسول البطل
 علی بن ابی طالب من تقویت القبول بعقبت ونبأ محمد بن اسد عن الرسول البطل
 واهل بیت علی علیه السلام من تقویت القبول بعقبت ونبأ محمد بن اسد عن الرسول البطل

بیعت ربنا لهدی الامامة	یسلمنا عالم حید و	دین الیدی لانه مجتهد	فکان عند الامامة الی ولی غیر
خليفة عالم ائمتی و	والساعی کما عند الامامة	للاس العوم الساریة	واین نیزج تالیث الامامة
والشعری مدته من امه	والسابق فی رابع اوسهل	ال سفیرتی خلف قد کوا	والخاص الامام الی الامام الزاهد
والرائع مثله یواز به	والسابق الی المراتی	ابن قیق العید باق	والناس المحمود البلیغی
او حافظ الامام نزل الی	و مدیطة السلق العونیة	لو وجدت مائه فمیسر	والشعری ذکرت فی بعض الامامة
وهو علی حیات من الفتن	یشار الی علم الی مقاسم	و یفر السه فی کلامه	وان یحون فی حدیث قد کوا
من علی بیت السلسی قد کوا	و کونه فردا ابو الشهور	قد نطق بحادیث و ابجور	و نهذ ماسحه السین مستد
ات ولا یحان السادی	و قد رجوت فی المحدث	و یفعل السه لیس یجود	و آخر السین صبا یادی
چیس فی الشذو الاکایات	بجده والیدین الی الامامة	و فی العلوة وعلنا قد	مقر السه عنا و حکم
بجکنا و فی السما یعلم	و لعله لم یبق من مجود	و یرفع القرآن مثل ما یجود	و کثره الاثر و الاضاه

من نفع الی مایم السامع
 از عبد الله بن شوزب و رده که گفت کان یقال بولد فی کل مایه سنه رجل تام العقل کانوا یرودن ان ایاس
 ان معاویه منهم و اخرجه ابن عساکر فی تاریخنا ایضا و اخرج الحاکم و صحیح من به یقال قال رسول الله صلوات الله علیه
 یقه ما علی راس مائه سنه تعقیب روح کل مؤمن و یجما معلوم شده که بر سر هر صد سال غیور و ایمان اهل زمان واقع
 میشود و سراسر ایام این غیور حدیث بر سر صد سال می آید و کار خود کرده میرود و باز چون در صد سال دیگر تجدید
 روید بد مجد و دیگر میرسد و علم حیرانی خردا بد و سواد است روایت ابن ابی کثیر شیرازی در کتاب جبار العاقل
 مسعود در و النون مصری که یکون فی نده الامامة فی کل مایه سنه فتره تموت الحکماء العلماء ثم یبعث الله علیه
 عددا لا ینیا حکما فیردون الخلق الی الله و هم بمنابة الانبیاء لاهل الزمان انتهى گویم طبعی در حاشیه کشف زیر قوت
 تعالی و یطیق الروح من امره علی من یشاسن بعباده گفته ابن آیه افاده استمرار حق از لدن آدم علیه السلام تا اتمام
 از رسول خدا صلوات الله علیه و اقسام ساحت با قامت قائم بدعوت انتهی و حدیث باب دوی از ابو هریره
 رد ابو داود و در این تحت آورده و سیوطی گفته مراد بر اس هر مائة ابتداء تاریخ مدت این ملت است و آنحضرت مسلم
 خطبه نوادر هر چه تا قیام ساعد شدلی است بدان اخبار کرده و میدانست که صحابه بعدوی استخراج تاریخ کنند از حیرت
 دلند و او را از ابتداء این مائة نیز رسیدند و آورده شده که چون عثمان صحیف نوشت ابو هریره گفت آنحضرت ایشان

میفرمود آن شاهنشاهی که بمقام تو هم با تو بنی بعدی یومنون بنی و لم یرونی و یعمالون بنی فی البرق السلق ابوهریره گوید که
 این که در برق است تا آنکه مصاحف در دین عثمان بن روایت میسر و شد و ابوهریره را بست خبر و در هم و راجزه داد و
 گفت و اندک تحقیق علی بن احدث بنی اسلام و آنرا بنی معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجوهی میدادست که عثمان در خلافت خود
 مصاحف خواهد نوشت عثمان خطاب خلافت خود تا پنج هجرت مقرر خواهد کرد و صحابه احادیث منوطه بمعلوم الوقوع روایت کرد
 با آنکه ذکر کرده اند که اصل تاریخ در زین نبوی بوده است و عثمان خطاب حضرت در وضع آن استبداد نموده انتهی بقده ذکر مجید و کثیر
 التالیف بون خود و شهرت آن توالیف در بلاد عجم و عرب رسیدن خود و نیز با جهاد مطلق بر سر حدیث کرده و در پنج
 الا بر گرفته علامه ناصری فرموده شک نیست در آنکه قننه نامه تاسع هجری قننه سلیم خان و حروب و با برادران و کشتن ایشان
 با اولاد است باز حرکت با صاحبش و کسر و قتل و اخذ بلاد و بازار اجتماع او بکسر مصر و قتل سلطان و اکابر امران آنجا کرد
 با ابی نصر آنچه کرد و در نامه عاشق کثیر و متوالیه غیر مقلد الان بود تا آنکه اسلام با یکدیگر در قتل بعضی مرعین را
 متعاند نگذاشت و در حدیث حجة الوداع آمده است که چون اجدی کفار را نیز بکشتن رقاب بعضی انتهی در نامه حادی عشر در
 استیکم بنده قننه اکبر بادشاه دلی بود ذکر شش خواهد آمد و در شرف و قننه تریج رسوم کفر و تقاض و ضوق و قننه و قننه
 قننه قرامطه باطنیه بود و مجید بن نامه شیخ احمد بن سندی فاروقی است وحدت وجود را بوحده شهبو فرو داد و
 نقیض را از بدعات صوفیه پاک کرد و جهانگیر با پادشاه را بجمعه تخت نکرد و در قلعه گویا را محبوس گردید و در نامه تالی
 قننه یقینا اولاد اکبر از سلطین بنی و طوائف الملوک هند و زوال سلطنت بحصول مصحف اتفاق افتاد و مجید بن نامه و
 مجید بن بن محمد بن پادشاه ولی الله محمد بن بلوی و درین سید محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمینی و محمد بن عبدالوهاب
 سلیمان بن علی النجدی و شیخ محمد حیات الدینی و امثال ایشانند و در اول نامه ثالث عشر غلبه فرج بر اکثر مدین و اطراف
 مملکت هندوستان و خانه برادی اسلام و مسلمانان شد و علماء دین مقبوض شدند و چهل شیوخ نام گرفت تا آنکه در حد
 کس بکسر نزار نفس بیگانه مجید بنم توان یافت بفعال پادشاه و حکم مایرید و نوبت تا با بنی رسید که اگر امروز یکی دعوی
 اجتهاد کند یا دعای تجدید بنی نماید از هر سو کجاست و مدافع تشیع مری شود مدعیان مشیخت فیصلت تکفیر و تجلیل
 و تبذیر وی بر خیزند و او را در حضور بدوزنگ بسبب برین دشوار قند و مقوت هر یکانه و بیگانه شود و مطرد و مرد
 هر روز بشنند گردد و لغو باشد بن چنین ماکر سبب تجدید بنی نامه محمد بن علی شوکانی درین شاه عبدالعزیز دلموی و
 ایشان در بنده اند و هم شیخ اسمعیل بن عبدالغنی بن علی الله دلموی که به بحیث سید احمد بر بلوی نو حیدر راز شرک است
 راز بدعت ممتاز ساخت هم زبان و بیان هم صیفت سنال برکت تجدید تالیف با وجود اخطا طالی الان موجود است
 و بر سر نامه چهارم که ده سال کامل آنرا باقی است اگر ظن بر تجدیدی علیه السلام و نزول عیسی صوت گرفت پس ایشان
 تجدید و مجتهد باشند و نه هر که از زمره علماء هند و جزانند و بن سنت مراکز ابواب شیخ شریف کرده و تالیف و در حیات
 وی با قطار ارض رسیده و از رد و قبول معاصرین در ترویج سنن صحیح تصنیف کتب رسائل در تفسیر حدیث پاک
 عاشره ست وی مجد دین باشد قننه فتح و دوا این اسلام و کتب این و اقوال علماء محققین مشعرت بلکه هر مجید

است که از محمد بن زید بنین مذکور تمام بوده شد همه ایشان بر تبه اجتهاد رسیده بودند و هر چند
 بر موی ایشان حق قول شده و با استدیان و قول غنم اجتهاد و اگر چه در بعض مسائل با استد بعد از آنکه از بعض
 انفراد من سراسر مشابیه گفت تحقیق مما اصول فقهنا و قول و از ابطال مطالب است و کار و بار اجتهاد چند آنکه در زمان
 پیشین بنا بر عدم جمع و عدمین تمام من حکام و نواری دکت امر و در نقد آسان است زیرا که مولفات علوم و بنیه
 از تفهیم حدیث و فقه جامع صحیح سبب فرو آمده و حقیقه اردو قائل فرود گذشت نشده و مساوا اجتهاد و بر وجه آن
 و او فرغ از هم گردید و پس کما آن بی وجه باشد مخصوصا از ابی و آری هم مردمان خزان خلی قاصر افتاده و از خزان
 و قی تو کتب لی کتابت است اصل پیدا گردیده و بعد از آنکه از مریدان منکی از بسیاری بنیه که تمام است خود در دراکت فقه
 قال و حدیث و نظر در کتب بنیه صرف ساخته است و تدریس سن در ابواب ترمیم پرداخته و او را بنظر تعجب می کردند
 و کار تجدید و اجتهاد و تحقیقات او می کنند و لیس من ابی اول فاروق کسرت حق الاسلام و خدا آن که نام شان بر دهیم
 تجدید درو شان مخفی نیست بلکه اصحاب صحاح سته و عتبات محمدین کبار همه در سند خود محمد وین با حیا حسن امانت
 بر من مروده اند و ذکر حیرات آن در کتب طبقات محفوظ است و تراجم جمعی از ایشان در کتاب مطه و اشخاف النبلاء
 مصبوطه الیه می آید از اهل علم را و تعیین و تشخیص بعض ایشان اختلاف باشد شاه ولی الله محدث در تفهیمات سفسوف
 مس بر محمد بن لودن بخاری و مسلم و مردمی نسائی و ابو داود و امثال ایشان شیخ عبدالرؤف منادی در مسیر سرج جامع صغیر
 گفته اند که حال بیعت آمده و الامته ای یقیمن لها علی راس کل مائه سنه من الهجرة او غیره را شریعی رحلا او اکثر
 محمد و لها و بها ای همین است من السعده و من الالباء قال ابن کثیر و قد اوعی کل قوم فی انما هم ان المولد و الظاهر
 حمل علی العلمانی کل طائفة و کل البیعة فی المعرفة عن ابن هریرة ما ساجع اتی و غیره و علی کتاب خود جامع معتبر باشد
 میس حدیث مفتوح ساخته و گفته اند که یثی الدی بعث ای و رسل علی راس ای و اول و علی کل مائه سنه من المولد النبوی او
 السعته او الهجرة عن ابن جهمید و واحد و مسند و یحید و یحید و یحید و الامته ای الجماعة المحمديّة و المولد و الامته بقرینه اعطافه
 الدین الیم فی قوله و مرد و بها ای ما اندک من احکام سر معیتها و اقام ای نصب خرن فی کل عسری از سن من یحید و الله
 ای یقاعد مذ الطریقه الاسلامیه و بیان فی الاحیاط لحفظها بتشیید ارکانها ای با علل اعلامها و احکام احکامها و
 مسارها و تأمید سننها ای تقویتها و تمییزها للناس ای توضیحها لهم انتهى کلام مع کلام المنادی الشافعی غیر من مخرج جامع
 ریر حدیث سکو ریز مانند آن گفته و زیاده کرده قال الحلقی معنی التجدید و احیاء ما اندک من العلم کتات استه و الامر
 بمقتضاها و علم ان النور انما یوخلطه النور یقران حواره و الانتقل بعد انتهى و ابن اثیر عزیزی در شرح جامع الاصول
 گفته استقلوا وید و کل فرقة مملوه علی امامهم و الاولی اکمل علی العموم و لما یخص بالفقهاء فان انتفاعهم باولی الامر المحدث
 و القراء و الوعاظ و الزبای و ایضا کثیر و المراد من العنفت الامه و موجی عالم مشبه هو انتهى کویم با فقهیه حیات معلوم نیست
 که چیست سبان و سیاق حدیث بران دلالت ندارد و در زبیره شرح شفا گفته اند حدیث اشاره الی جماعه من الاکابر
 علی اس کل مائه فنی راس الاول عمر بن عبدالعزیز و من الفقهاء و المحدثین و غیرهم ما لا یحصی و فی الثانیة الامور التي تنفع

و احسن بن زیاد و اشهب المالکی و علی بن محمد مجیدی بن محمد معروف الکرمی و علی النعمانی و ابو جعفر الطوسی مخفی
 و ابو جعفر الانامی و ابو الحسن الاشعری و النعمانی و علی الزبیری و ابو حامد الاسفهرانی و ابو بکر محمد الخزاز و ابی الخضر
 و المفضل بن احمد الرضا الامامی علی بن اسحاق مسلم بن عمار و الفخاری و القاضی محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی جعفر ادری
 و مرتضی نامی که از مجتهدان شیعه اند و در زمره مجتهدان بن خطار قاضی است و نیز که تجدید دین عبارت از احیاء سنت است
 بدعت است علماء شیعه هر چند بر تبه اجتماع و اقصی غایت تفصیل در علوم پرسند مصداق تجدید دین هرگز نمیتوانند بلکه
 مخربین باشند اتفاق اهل اسلام علی قادری و در مرقاة زیر حدیث باب گفته ای چنین است نه عن البدعة و بکثرة العلم و العزلة و
 یقیم البدعة و یکسر لها انتهى و ظاهر است که این صفت از زمره علماء شیعه مسلوب است قطعا فاین نهادن این کلمه حاصل حدیث بر
 مطلق حصول علم و نشر آن در اهل زمان زمره که باشند هر کجا که باشد قریب تحریف است با آنکه در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن بن
 آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم یعمل العلم من کل خلف عدو لی فقول عنه تحریف الغالیه و انتحال المطیلین تاویل این
 از حدیث البیضا فی کتاب المذلل مرسل و عجب است از محمد طاهر در جمیع البی که نقل عبارت زمره کرده و در معرض باین مسأحت نمود
 و ندانست که شیعه و جملة فرق اهل معرفت جزا هستند جماعت منجمه غالین مطیلین جا ملین اند و علوم ایشان تحریف انتحال
 و تاویل است نه تجدید دین و احیاء مراسم هند و سر مستشرقین از انچه از انچه اخذ از علماء و خبر دادند از آنکه بر
 راس بر مائه مجدی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شد و بر سر بر مائه مجدی که از سر نو احیاء دین نمود و پدید آمد بر مائه اول
 بن عبد العزیز جو رملوک را بر انداخت و رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر مائه ثانیه ثانی تاسیس اصول و تفویض فقه کرد و بر
 مائه ثالثه ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و بایستد عال مناظره را کرد و بر مائه رابعه حاکم و بهقی و غیر ایشان احکام
 علم حدیث نمودند و ابو حامد و غیر ایشان تفویضات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و
 تصوف و کلام را بر مردم آنحضرت از میان حقائق این عنوان نباع بر خاست و در مائه سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و
 و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر سر بر مائه مجدی پیدا شده است انتهی و در موضع دیگر از این کتاب گفته است
 جاریست بر آنکه چون اکثر خلق بشدتی در مانند بر السموات و الارض الهامی یا تقییری میسر شدند تا اصلاح عالم بآن تدبیر
 و رفع شدت صورت گیرد و بعثت رسول نصیب دین بر سر بر مائه و چیزهای بسیار متفرع بر چنین اصل است حقیقت شنا
 تدبیر غیبی ای اصلاح عالم و انجامز موعود می بیند و این اشتغاف را یکی از نعم عظیمه می شمارند حکمت مخفی است اگر سلف
 جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت علم را از انتهی مخفاه و در حاشیه مشکوٰۃ المسمی نجوم مشکوٰۃ تالیف مولانا محمد
 صدیق رحمه الله تعالی گفته اند ان الله یحب الابدنة الالهة اذا مات المسلم من حدیث البیوع علی راس کل مائه بسته ای عند
 القضاء الالهة من وقت بخت علیه السلام او موت و حکمه من یجد و لها و منها با حیاة البین من مائه الابدنة رحمة لهم و حجة علیهم
 ای اذا قل العلم و غلب الفساد و یقیم الله من قصده للجهادة فی احیاء الدین و یعطیه العلم بالکتاب است و یو فقه الدین
 و الجاهدة فیسعی فی اصلاح الخلق بقدر طاقتة رحمة لمن تبعه و حجة علی من اعرض عنه انتهی گویم مخفی تحول در دین باین
 است که مراد براس مائه در حدیث مدت یک مائه است و اول آن مشروط نیست و قید راس اتفاق است و بی بدعا

و روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا چه حال باشد ترا و تنگه باقی داشته شوی در
 مردم بی خبر که مانند سبزه باشد محفظ شده و قاسد گشته است نه خود و امانات ایشان محفوظ شده اند میان خود و او
 در افتادند در یکدیگر و کشتن این چنین در آورد انحضرت تردید کن حرف انگشتان خود در یکدیگر برای تمثیل در افتاد
 نزاع و خلاف با هم گفت این عمر و چه میفرمائی مرا فرمود لازم گیر عمل بخیز یکمیشناسی که درین است و دیگر در آنچه نمیشناسی
 و لازم گیر خاصه نفس خود را و دور دار خود را از عوام مردم اخرجه التردی و صححه درینجا رفته است در ترک مرعوفت
 نبی منکر و این نزد غلبه اشرار و امارت فتنه و فساد و عدم معاونت اخیار و است و لهذا این عمر و که راوی انحضرت
 در وقت فتنه باید که وزیر معاویة بن ابی سفیان بود و بانهبائی بساحت کربلا اهل بیت نبوی را بطه و موت محکم داشت
 روزی امام حسین علیه السلام را دیده بگذشت و بصحبت شریف وی مبارزت نکرد کسی گفتش چسب از و حسین بن نفی
 گفت شرمندۀ ایشانم که از ایشانم و با ایشان نمیتوانم بود مقدار بن اسود از انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود سید
 کسی است که کیسور کرده شد از فتنه و کسی است که مبتلا شد و صبر کرد و پرهیز نمود اخرجه ابو داود و ابوداؤد و ابویاس
 رضی الله عنه روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلیل است عرب از شری که نزدیک سید است رشتار شد کسیکه
 باز داشت است خود را و گفت ابوسعید فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تردید است که باشد بهترین آل مسلمان گو سفند
 که پیروی میکند با نهاده های کوه و جاهای فتادن را آن را میگزیند بدین خود از فتنه و اخرجه البخاری و مالک و
 ابو داؤد و النسائی و گفت ابومیه شجائی که گفت ای اباعبیده چه میگوئی تو درین آیت یا ایها الذین امنوا علیکم
 گفت سوگند بخدا پرسیدم ازین آیت خیمه را سوال کردم ازین آیت رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت انکار کنید بمعرفه
 و باز مانند از منکر تا آنکه چون بعید شدما بجل با اطاعت کرده شده و پیروی نموده شد و دنیا را که اختیار
 کرده شده است و عجب هر صاحبی برای خود پس برست لازم گرفتن نفس خود و بگذارد و در دار خود
 عوام را پس بدینیکه و رای شما ایامهاست که صبر دران بچو قبض بر افگرت عال را دران زمانه مثل اجر بجا و در
 است که عمل میکنند مانند عمل های شما اخرجه ابو داؤد و التردی و گفت ثوبان فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز این نیست
 که می ترسم بر امت خود انکه مضلین را و چون نهاده شود سیف و امت مریخ داشته نشود تا روز قیامت رواه
 ابو داؤد و ابن ماجه و گفت عقبه بن غزو ان که فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه و رای شما ایام صبر است متمسک دران
 روز بمثل آنچه شما برانید مرا و بهت اجر بجا که سن شمار رواه الطبرانی و روایت کرد ابوموسی که گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه و بروی قیامت فتنه است بچو پاره های شب یک صبح میکند در دران موسم جم شام میکند
 کافر و شام میکند کافر و صبح میکند مومن نشینند دران بهتر است از استاده و رونده دران بهتر است از رونده
 بشکنید کانهامی خود را و پاره کنید و تار خود را و بزنید تیغهای خود را بسنگ پس اگر در آید بر یکی از شما پس باید
 که باشد بچو بهتر و پس درام اخرجه ابو داؤد و التردی و فرمود بخیز ای آدم نایل است که کشت او را برادر او قایل و
 از آنچه گفت حق تعالی درباره ایشان این آیه است لن یسطعوا ان یدک لقتلنی یا انا یا سبط عیدی لا قتلک فی انما

اسلام دارد و در آمد و در دایره نورانیت داخل شد و حکم مهاجر پیدا کرد و محمد و الف ثانی بر این حدیث
 افاده کرده اند معلوم شد است که سپاهیان در وقت استیلاء و فساد اگر اندک جرئت می نمایند اجتناب بسیار پیدا
 میکنند و در وقت استیلاء فتنه اگر بر ترومی نمایند بی اعتبارند و نیست کار کردن و قبول اقتادان همین
 وقت فتنه است احتجاب که یک جزئی که در وقت استیلاء فتنه از ایتان بوجود آمده بود بر وجهی بسیار رسیده
 شتا خود محمد یا پیدا و داخل خیر الامم وقت خود را با همو لعبان دست ندید و بخور و میوز در رنگ طفلان گول نگردید
 اتمی و مویید این است حدیث ابن عباس رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که مسک کند بسنت من و
 فساد است من پس از است اجبر شد شهید از خیر البیعتی و حدیث ابو هریره رضی الله عنه مسک بسنت من و مسک
 فساد است من و مراد است اجبر شد شهید زاده الطبرانی فی الاوسط و ترمذی از ابو هریره روایت کرده که گفت فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه باشند امیر شایان شما و نوکران شما بخیلان و باشند کار و بار شما مفسون
 برای زانان شما پس شکر زمین بهتر است برای شما از پشت و ی یعنی در هر چه وقت مردن بهتر از زیستن است و در حدیث
 ضعیف بر روایت سهل بن ابی حمزه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که فرمود چون میبرم من ابوبکر و عثمان پس اگر
 توانی که بمیری پس بمیر همراه ابوالنعمان فی الحلیة یعنی موت درین وقت بهتر از حیات است و لهذا چون از بزرگ پرسیدند
 که مومن اموت بهتر است یا حیات گفت در زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و در وقت امامت که در وی از فتنه
 بجات است دل برین منزل فانی چندی درخت برن که آتایند **فصل سیم** در انواع فتن و آن
 چند قسم است یک فتنه مرد در نفس است که دل سخت گردد پس صلاوت طاعت و لذت مناجاة نیاید چنانکه انسان
 سه شجره است یکی تل که مبدی جملة احوال است همچو غنیمت حیرت و حیا و محبت خوف قبض و بسط و دوم عقل که مبدی
 علوی است که منتهی میشود بسوی آن حواس پنجگانه احکام بدیهیه از تجربه و حدس و نحو عباد احکام نظریه از برهان و خطا
 و نحو هاست سوم طبع که مبدی اقتضای نفس است مرغزیرا که چاره نیست از ان یا از جنس آن را بر قیام بمیه همچو داعیه مجسمه
 در شهوت طعام و شراب نوم و جماع و نحو باینچون بر دل حصال بهمیه غلبه کند قبض و بسط او همچو قبض و بسط
 بهایم باشد که حاصل میشود از طبیعت و دوم خاین لای الهی باشد چون وسوسه شیطان را در نوم و لقطه
 قبول کند مسمی شود بشیطان الانس و هرگاه که غالب شود بر وی حصال ملکیه از اقل انسان نامند پس خوف
 و محبت وی داخچه ناماست بدان مائل باشد بسوی اعتقاد حقه که حاصل کرده است آنها را چون این صفات و
 قوت گیرد و نور وی عظیم گردد و روحی باشد که بسط و لا قبض و الفقه ملائق بود و احوال او انفس باشد و نحو
 ملکیه همچو شیشه وی بود و نه همچو امور مکتسبه پس همچنین هرگاه که حصال بهمیه بر عقل غالب و در گزیت و احادیث
 نفس بود و میل کند بسوی بعضی داعیه طبیعی پس نفس و حدیث جماع کند اگر در وی شقی است و اندیشه
 انواع طعام نماید اگر در وی جوی هست و نحو ذلک چون وحی شیطان پذیرد میل کند بسوی ناک نطافات
 فاضله و شک و معتقدات حقه و مینات معده که نفوس سلیمه از ان نفرت کنند و هرگاه که حصال ملکیه بر وی

پسندید عقل باشد که از فعل دست بپوشد و چپ است قدم بر آن از علوم و تقاضای احسانیه و برین
 باشد یا نظریه و چون نور و نهضای او قوی گردد و دوسری باشد که از فعل دست قبول علوم فائیه از غیب
 از روی رویا و فریب و کشف و جفت و نحو ذلک هرگاه که این هر سه میل کند بسوی مجزوات بریه از زمان
 و مکان سرخشی باشد و چون بخند شود بطبیع بسوی خصال بجهت نفس اماره بالنسبه بود و اگر متر دست میان
 به میوه یکدیگر مربوطه بجا نگیرد و نسبت نفس اماره بود و چون تقید شد بشیخ و داعی باشد برود و بهنجشست گردد چیز که موافق شیخ است از
 مصلحت ایشان است آنچه ترن است از معرفت لطافت انسان الله و علم دوم تقید بر و الی ثبوت ان فساد و تیر بر تیر است بسوی
 اشاره در قول آنحضرت صلعم که ایستند نه سخت و خدای تو را بگویند و یکدیگر را بگویند شتم او را تا آنکه جدی گنایم میان او و
 او پس نیکند او را شیطان بخود و بگویند بسیار خوب هستی تو تو میم نیستند نیست که موج میرند همچو دریا و آن فساد
 تدبیر مدبر است و طبع مردم در خلافت بر دین حق و آن قول می است صلعم که بدینیک شیطان ما امیر شد از یکدیگر بفرستند
 او را غار گذارند گان در جزیره عث لکن بر تخریش میان ایشان چهارم فتنه طبع است و آن بر دین حواریان است
 اصحابی صلعم و استناد امر بسوی غیر از می پس قبح کنند بر همان احبار ایشان تباران نمایند ملوک و چنان
 ایشان از یکدیگر بفرستند و نهی کنند از منکر پس گردد زمان زمان طاعت ان قول می است صلعم که نیست هیچ شی که برایت
 او را خدایتعالی در دست وی پیش از من مگر آنکه بدند او را از دست وی حواریان اصحابی که میگردد فتنه است او را و آنکه
 میگردد آنرا پسر خلیفه میشوند و باینها خلونی که میگردد و باینها نمیکند می کنند آنچه امر کرده نمیشوند بیان بچین
 جهاد کنند با دشان بدست خود دی سون است هر که جهاد کند بدل خود می سون است و هر که جهاد کند بر زبان خود و
 سون است و نیست و دای این زبان برابری دانه خردل رده مسلم خشم فتنه مستطیر است که آن تغییر مردم باشد از انشا
 و مقتضای آن پس تغییر از دل و از بد ایشان بسوی مصلحت از مقتضیات طبع باشد بسوی مصلحت و تشبیه مجزوات
 و تخمین بسوی او بود چنانچه از خود و بخود ذلک تغییر نمایند ایشان بسوی بهمت خالص بود و باشند مردم میان فریقین
 بسوی ایشان بسوی او شان ششم فتنه و قانع جوید است که میترسانند به الاکام و همچو طوفان غلبه از دایره
 و شش آتش فتنه در اقطار و بخود ذلک آنحضرت صلعم اکثر فتن این بیان کرده چنانکه آیند به معلوم شود و بخود
 پیروی کنند شما سنت های کسی که پیش از شما بودند شبر و شبر و ذراع بدراع تا آنکه اگر در آمد و اند آنها بسواخ نسو سمار
 پیروی کنند شما آنها را و فرمود بر و ندینکان اول میل دل باقی ماند بسوس همچو بسوس گندم پر و اندکند با ایشان خدا
 تعالی پر و اگر دنی در حجه الله البالله بعد این بیان گفته گویم آنحضرت صلعم را معلوم شده که چون روز گردید
 از پیغمبر منقرض شوند حواریان از جهات بی دست و دست شود کار بسوی غیر از می و لا بد است که جاری شوند بر
 حسب داعی فسانیه و شیطانیه و عام شوند همگنان را الا سب شاد الله تعالی و فرمود آنحضرت که این امر شروع شد
 از روی نبوت و رحمت پستری باشد خلافت و رحمت پستری ملک عضو من پستری شود و جبریت و غنود و فساد
 در زمین محال گیرند حریر و فرج و محن و رازق داد و شوند بران و مدد کرده شوند تا آنکه طاق شوند بخدا

گویم منتفع شد نبوت بوفات آنحضرت صلعم و منتقص شد خلافتی که نیست سیف در آن بقتل عثمان رضی الله عنه و مطلق
خلافت بادت علی علیه السلام و صلح امام حسن رضی الله عنه و ملک عضد بن مشایخ صیایه است بعد قتل صحابه
از دست بنی امیه و مظالم ایشان تا آنکه مستقر شد امر معاویه و جریرت و عتو خلافت بنی عباس است زیرا که ایشان خلافت
را بر سر و کمری و قیصر بنهاد کردند و گذشت حدیث حدیقه در فصل مناقب در میان عرض حقن برد لها و برون نکته
سفید و سیاه آنکه گویم منبعث میشوند بواسطه نفسانیه و شیطانیه در دلها و اعمال فاسد و اکتشاف آن میکنند و نمی باشد
در بوقت و عتو خشیته بسوی حق پس انگاری کنند این بواسطه اعمال ناگرم کسی که مجبور کرده شده است در وی
وی بیست مضاده رفتن را و مانع او را نماید و شال میگرد و میگرد و گریان او را و فرمود آنحضرت صلعم ان الایمان
نزالت فی جذر قلوب الناس ثم علوا من القرآن ثم علوا من السنة و حدثت عنهم عن فقهائهم فقال ینام الرجل النومة فیقصر
الایمان من قلبه فیظل اثرها مثل الجبل کجور و حرجبه فقط فتراه معتبرا لگویم چون حق تعالی ظهور ملت اسلام خواست احتیاج
کرد قومی را و مقرر کرد ایت از برای انقیاد و از عان جمیع ملت برخواست حکم خدا و این احکام مفصله در کتاب و
سنت تفصیل آن را و عان اجمالی است پست بر وزن غیر و امانت از سینه های مردم بر غفلت و قبول اندک اندک پس بدو
میشود آدمی که عقل و اطراف است و حال آنکه نیست در دل وی بقدر دانه خردل چیزی از امانت نه نسبت دین خدا و نه
نسبت معاملات مردم و گفت حدیقه رضی الله عنه گفتتم ای رسول خدا آیا باشد بعد این خیر شر چنانکه بود پیش از این
فرمود آری گفتیم پس چیست عصمت فرمود سیف گفتتم آیا هست بعد سیف فتنه فرمود آری باشد امارت براقدا و باشد
در نه بر رخ گفتیم فتنه باشد فرمود پیدا شوند دعاة ضلال پس اگر باشد خدا را در زمین غلیظه که بزند پشت تو و بگیرد
تو پس طاعت کن او را و نه بمیر و حال آنکه تو گوید فتنه حج درختی گویم آن فتنه که در وی سیف عصمت باشد از خدا
عزبت در ایام ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اماره براقدا مشایخی است که واقع شد در ایام عثمان رضی الله عنه
و بعد از او در بنی هاشمی است که واقع شد میان امام حسن علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه و دعاة ضلال
بریدست در شام و بخارا و عراق و نحو ذلک تا آنکه مستقر شد امر بر عبد الملک گفتتم فتنه احلاس چون ذکر کرد از امر
رسول خدا صلعم گفته شد و چیست فتنه احلاس فرمود آن هرب است و حرب گویم اشته و الله اعلم انکنت که
این فتنه قتال اهل شام باشد با عبد النبی بن زبیر بعد حرب گر بخن او از مدینه هجرت فتنه سرکار فرمود و خن این فتنه از
زبیر بر دو پای مردی باشد از اهل بیت بنی نغم میکنند که وی از من است و نیست از من جزین نیست که اولیای
من متقیان اند پس صلح کنند مردم بر مردی که هیچ درک است بر ضلع گویم اشته انکنت الله اعلم که این فتنه غلبه
مختار و افراط او باشد در قتل هب و وی او عاصیکه و ثار اهل بیت را پس قول آنحضرت صلعم نغم میکنند که وی
از من است معنی او این است که از خبر اهل بیت و ناصیرین ایشان است پس صلح کردند بر مردان و اولاد او و فرود
ابو سلم خراسانی است بر بنی عباس نغم میکرد که وی ساعی است در خلافت اهل بیت پس صلح کردند بر منافع اهل بیت فتنه و
است که گذارد و بچیکه را از من است مگر آنکه بطر زنده او را طهر زدنی پس چون بگویند که منتفع شد تعدادی کرد گویم

است از آنکه الله اعلم که این فتنه لغت چنانچه باشد بر مسلمانان و عمارت نمودن ایشان بلاد اسلام را و بیان
 کرده است آنحضرت صلعم اشراط ساعت را و آن را جمیع است بسوی الوجود این حق مذکور و شیع کثرت آن
 زیرا که تنگ از قوت است و می آید نقصان گرانجامی که می آید بلاک شرح آن در از است در رساله حشمیه گفته که
 از انجناط غلات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامت صغری و علامت کبری علامت صغری
 از زمان آنجناب علیه السلام و علامت کبری از ظهور و ایشان بالغ صغری و ابتدای قیامت از
 فتح صورت انتهی گویم بیان این بر دو علامت خواهد آمد و خبر در لسان شریعت مقبول بر دو معنی است حشر مردم
 بسوی شام و این قبل از قیامت واقع شدن است و قتی که گمیز گردند مردم بر روی زمین محتوی شوند بعضی را
 بتقریبات و بعضی را بایشان باقی که ایشان را بر اند دویم حشر که آن بعثت بعد موت است و الله اعلم قد حجه الله
 گفته فتن عظیمه که خبر داده است بآن نبی صلعم چهارست اول فتنه ملک عنفون که مشاجرات صحابه است بعد قتل عثمان
 رضی الله عنه تا آنکه مستقر شد خلافت معاویه و این بزرگ است بر دشمن که شناسانده میشود امر او و انکار کرده میشود
 یعنی معروف و منکر هر دو دارد زیرا که معاویه رضی الله عنه بر سیرت ملوک بودند بر سیرت خلفاء که پیش از وی بودند
 و قوم فتنه خلافت فتنه و عاقله بسوی ابواب جهنم و این صادق است باختلاف مردم و خروج ایشان بطلب خلافت
 بعد موت معاویه تا آنکه مستقر شد خلافت بر عبدالملک سوم فتنه شرا و حیرت و عتو و این صادق است بخرج نبی
 العباس بنی امیه تا آنکه مستقر شد خلافت عباسیه ایشان تهدید کردند از بر بیوم اکابر و اخذ کردند بخرجیت و
 چهارم فتنه طلب همه مردم که چون گویند بگذشت و را زد گرد تا آنکه برگردند مردم بسوی خرگاه و این صادق است
 بخرج اترک چنگیزیه و ابطال ایشان خلافت بنی عباس و او بر سر آنحضرت مسلمی گرد و آسیای اسلامی و
 یاسی و شش سال پس اگر بلاک شوند پس راه ایشان راه کسانی است که بلاک شدند و اگر قائم ماند برای ایشان
 در آن ایشان پس هفتاد سال است پس معنی گردیدن آسیای اسلام قیام امر اسلام است با قیامت عدم و جهاد
 است بآن صادق است از ابتدای وقت جهاد و اوایل هجرت تا مقتل سیدنا عثمان رضی الله عنه و بر سیرت
 در سی و پنج سال و اخوات وی زیرا که حق تعالی با آنحضرت مجادله می کرده و قول وی مسلم پس اگر بلاک شوند از آسیا
 صعوبت امر و صیورت اوست بر حالتی که اگر تا فتنه در آن نظر کند شک کند در بلاک است و بطلان امور
 ایشان حق قول آنحضرت هفتاد سال معنی آن تهویل مرگ است و آنکه باشند از زیر ریلن باطن آنکه نشاندند
 ازین اسقامت امر او و الله اعلم و فرمود آنحضرت مسلم مقابله کند با شما قومی که یک چشم یعنی ترک برانند شما را
 سه بار از حدیث معنی وی آنست که عرب و شان مجاهده کنند و غالب آیند و این سبب حقد و منغنا گزیند
 تا آنکه انجام کار عرب بیلا و شان نزدیک شوند و باز برین هم اقتضای نمایند تا آنکه در آیند بلاد عرب و برین
 مراد بقول آنحضرت مسلم حتی تحقق هم بجزیره العرب لیکن در سیاحت اول پس نجات یابند عرب بگرختن از قضا
 او شان باین طریق که بگریزند از دوبری شان و این صادق است بقتال چنگیزیه چه بلاک شدند آن عباسیه که در

بجاء بود و نجات یافتند آن جناب سید که بگریختند بسوی مصر و آن در سیاحت دوم پس نجات یافتند و بعضی ببلک
شهر آمدند و بعضی این ساقی است بولی تیمور دیار شام را و بلک ساختن او از عباسیه را و آن در سیاحت سوم پس سلطنت
و این ساقی است بخلیفه عثمانیه بر جمیع عمل الله اعلم **قف** اول کسی که غالب شد از عثمانیه عثمان خان نام پادشاه
بود که در سنه هفتصد و شش و شش هجری فوت کرد و بعد از آنکه بیست و هفت سال حکمرانی کرده بود عرش نشستند و سال
شد و بعد از وی بجای وی پسرش ارخان نام برسد و حکومت نشست مسی و پنج سال سلطنت کرده و بعد از او پنج
سال در سنه هفتصد و شصت و یک گذشت و بعد وفات او پسرش سلطان مراد بر تخت حکومت نشست و چهل و
پنج سال پادشاهی کرده و بعد از شصت و سه سال در معرکه قتال با قزاقان نهرانی در سنه هفتصد و نود و یک کشته شد و
بجای وی پسرش سلطان بایزید بر تخت سلطنت جلوه کرد و جنگ با امیر تیمور گورکان مشهور است درین معرکه امیر
لشکر تیمور شد و برض خناق و صیق النفس در سنه هشتصد و پنج هجری در گذشت امیر تیمور پیروخت که ملک و م را سخر
کرده بوسی باز سپرد و لیکن او بمرد و بعد از وفات وی پسرانش تا یازده سال خان جنگلی با کردند آخر پسرش محمد نام بگلو
رسید چهارم از جنگلی و توپخانه و سپاه بجزی در آل عثمان ایجاد کرده همین محمد خان است در سنه هشتصد و بیست
و چهار برض اسپهان در گذشت و اول کسیکه از آل عثمان برای شریف مکه و دیگر فقره را بخانسانه مقرر کرد این پادشاه
بود بعد از پسرش سلطان مراد و ثانی بجای پدر رسد سلطنت آراست و ولادت او در سنه هشتصد و شش هجری است
و وفات در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بعد از انتقال بی پسرش ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی پادشاه شد و لاوی
در سنه چهارم از هشتصد و بیست نه عیسوی است مدت سلطنت او سی و یک سال است در سنه هشتصد و هشتاد و شش هجری
انتقال نمود و بعد از وفاتش پسرش سلطان بایزید ثانی برادر کوچک خود و حرمشید نام جنگها کرده و قیام شد و سلطنت
رسید و بعد از شصت و هفت سال بعد از سلطنت سی و دو سال در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری برض نفوس فوت شد پس
پسر وی سلطان سلیم خان بر تخت شاهی جلوس کرد و ولادت وی در سنه نهصد و هفتاد و دو بوده و نقصان
السنه و بیست و هشت شاه اسمعیل صفوی برادر خود کرده بود و جنگها کرده شکست خورد و ایران بقبضه اقتدار اسلام
آمد و سی و نه سال هشت ماه سلطنت کرده و بعد از پنجاه و چهار سال با جهل طبیع خود در سنه نهصد و بیست و شش هجری
در گذشت و پسرش سلطان سلیمان خان بجای وی پادشاه شد و در وقت وی دولت عثمانیه ترقی بسیار گرفت سیزده
مبارزه بذات خود کرد مدت حکومت وی چهل و بیست و نه سال است در سنه نهصد و هفتاد و چهار با پنج هجری برض
و حج مفاصل در گذشت شرفاوی گفته کان سلطانا سعید الم بل مفر من بنی عثمان شده و صلت سرایاه ال اقصی الشر
و المعز کانت ایامه غزال زمان و بازال قاعا بنصر الدین و تائید الشریع و بجایش پسر وی سلطان سلیم خان ثانی
رسد آراست و ولادت وی در سنه نهصد و بیست و نه هجری است و سی و دو سال جلوس و برادر بگ شاهی نهصد و هفتاد
و چهار با پنج است و سال وفات سنه نهصد و هشتاد و دو یا سه هجری برض خانی بعد از پنجاه سال بعد حکومت هشت
و یکماه و چهارده روز و نه ماه رمضان در گذشت و کان ایسی سنه الهی و بعد از وفات فی فتح البلاد و منها جزیره قبرس کان

اول با فتح اسماعیل بن معاویه ثم بعده الملک الاشرف بر سنای ثم صاروا لیکر و ان یفعلون الطريق فی البحر
 علی المسایه فان شقیه السلطان من المفق ایا البهت فاقباه بانهم تاقنون للبعد خبر الیهیم وظفره الشیم قال الشرفاوی فی
 تحتہ الی اخرین بعد ویرش سلطان مراد خان ثالث سلطنت پذیر گرفت و بست و دو سال حکمرانی نمود استقلال
 او در دست نیکه زاد و سنه یا چهار چهر بست پانصد سیرازی در حرم بهری او بود بعد وفات او پسرش محمد خان ثالث
 حاکم گشت بی و شش سال زندگانی کرد و در سال دوم به حکمرانی نمود و در آن سال فرین سپرد و فارس ششم رسید
 یک هزار و دویست و دوازده چیز است جامع از برادر عمارت جدید کرد و مشیقه حسنه آباد ساخت بعد از وی سلطان محمد
 اول در عمر سیزده سالگی بجای گشت و دوازده و یا چهارده سال چهار بار سلطنت کرد و بعد از شش سالگی در سنه
 یک هزار و بست و شش هجری در گذشت از خیرات و عمارات با بحرین الشرفین و غیره جامع احمدی واقع است و در آن
 اوست مال بسیار بر طرف کرده و شیوخ قما کوئی قلیان در وقت او شد و بعد از وی حسنه بنت او برادرش
 قسطنطین خان بر تخت نشست زیرا که پسرش عثمان سیزده ساله بود و لیکن چون برادر خود سلطنت نمود اندک از آن
 کرد و بعد از او قسطنطین را قید نمودند و لم یخلع قبله بعد من سلاطین آل عثمان بجای قی عثمان خان برادر زاده او را تخت نشین
 کردند و بی و شش بود ابرار اکر ام عمر خود و قسطنطین مخلوع فرمود و خود برای جهاد کفار بر آمد و تا بهشت با و تمام شد بعد
 بنص خود برگشت و عمر معراج نمود و پس چون دیدند که وی فوج جدید نگام داشتند و استیصال کردند و چون بخواند او برگشته
 باز قسطنطین را بر تخت نشاندند این بار هم از وی هیچ نیامد ناچار باز از آن تخت برداشته مقید گردید و این بار
 یک هزار و سنه هجری شد عنایت سلطنت او چهار سال و چهار ماه و دوازده روز و بجای او سلطان برادر چهارم بن
 سلطان محمد اول را پادشاه کردند و پادشاهان ملکی نام جنگنا کرده بعد از او از دست وی انزعاع نمود و درین شهر که
 پنجاد هزار ایرانی بکار آمد و یک هزار کسب نده مقید شدند و یکم قتل برادر خود و برادر هم داد و بود و در شش و یا هفت
 ساخته گفت که وی بر د بعد و خود هم در سنه یک هزار و چهل و نه هجری شایسته و هم شوال در گذشت عمرش سی و پنج
 سال بود و ایام حکومتش هفتده سال و یازده ماه و پنج روز بعد از وی اعیان سلطنت برادر محقق او را که سلطان
 ابراهیم نامند از محبس آورده بر تخت جلوه داد و در تاریخ جلوس او استحضت باشد و بی و بست ساله بود و از او
 ریاست غیر ما بر در زمان و کینه کان بسجی بر دو کار سلطنت پیامدی از کان دولت میخیزد و از آنرا داد و
 بست و نه سال بعد سلطنت نه سال بست به شتم و حساب سنه یک هزار و پنجاه و شش قلع کردند و در روز سوم یکصد و
 بجای او پسرش سلطان محمد خان رابع را که کودکی نه ساله بود پادشاه و خود خواند کار سلطنت بمقوض برادر
 یاد او بود اما از کان سلطنت حکومت زن ناپسندیده او را قلع کردند و بی و چهل و یک سال حکمرانی کرد و این
 در سنه یک هزار و نه و نه و نه و دوازده و بعد سلیمان خان ثانی بتولی سلطنت کرد و در ولادتش در سنه یک هزار و
 دو و هجری است و بی و ششده سال و نه ماه سلطنت کرده بر من استسقا در سنه یک هزار و یکصد و دویست و هجری در گذشت
 بعد از او برادرش سلطان محمد خان ثانی مسند حکومت آهست و بی و ششده شده بعد حکومت

سه سال دشت ماه در سنه یک هزار و یکصد و شش هجری بمرد شرقاوی گفته می بنده است که لم یطلع النبیل بمصر ولم یحجر
 کما دت فارقت الاسعار واشتد الربک علی الناس من الخلاء وخصوصا الفقراء حتی اکلوا المیتة ثم کثر الموت من انظار
 حتی صار الناس الشیعون الجنازیر یسقطونهم اکثر فیقولون ویم سائرون فکانت لانتظار طریق من طرق مصر من احوال
 مطروحين فیها لا یعرف لهم اهل لا سکیم و فوق الله بعض الاغنیاء تحمل الاموات الذین فی الطرقات والاحیاء و
 یرسلونهم مع خدمهم الی الخسل السلطانی فیمجمعونهم حتی یصیر واما تین فی آخر النهار فیغسلونهم ویکفونهم ویضعون کل
 ثلثة او ربعة فی نعش واحد یرسلونهم الی المقبرة انتهى بقده بجای می سلطان مصطفی خان ثانی پسر سلطان محمد
 رابع بر تخت حکومت نشست دشت سال یک ماه حکمرانی کرده در سنه یک هزار و یکصد و پانزده هجری بالنصاری صلح نمود
 واز لشکر ایران خود که برین صلح ناراض بودند ترسیده کار سلطنت برادر خود احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع
 واکذشت و خود گوشه گرفت وی بالنصاری جنگیده غالب او را در استقبال مسجدی عظیم است در وقت وی طلبه
 ثانی بر تخت ایران نشست نادر شاه سپه سالار وی بود بر تبریز آمده سپاه روم را شکست داد در سنه ثلاث و عشر
 ومانده الف بمصر فتنه عظیمه در زمین او واقع شد و امر او به شاربقتل سیدند و اموال بغارت رفت و ذراری اسیر
 شدند احمد خان است دشت سال حکمرانی کرده بود که در سنه یک هزار و یکصد و سی و سه هجری سپاه او را مغرول
 کرده سلطان محمود را بجای نشاندند او بعد بحاربات بسیار چاره جز صلح نمودن با نادر شاه و دادن ملک ایران
 آنچه در زمان سلطان محمد خان چهارم بودند و نذرید و لادت او در سنه یک هزار و یکصد و شست هجری بود او را مسجدی است
 بمحمود یوسف و فاش در سنه یک هزار و یکصد و شست و هفت هجری اتفاق افتاد هنگامه محمد بن عبدالوهاب نجدی و امیر
 سعود در عرب حرمین شریفین در سنه هفده صد چهار و شش عیسو در وقت وی بوده مبتدعان اتباع او را و کاتب
 گویند نسبت به عبدالوهاب آنکه صحیح در نسبت وی محمدیست منسوب محمد و با بیه و خاندان ایشان بیت علم خطابند
 مذہب ایشان اتباع کتاب سنت صحیح بود لا غیر جمله هندوستان و جزایران اکثر ائمه بسیار بر مذہب ایشان است
 وی معروفه لاصل لها و احوال ایشان در کتاب تحف النظار و در رساله حطه جدا گانه نوشته ایم آنجا باید جست بعد
 وفات سلطان محمود بجای می سلطان عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول برادر رنگ سلطنت
 متکثر شد و این واقعه در سنه یازده صد و شصت و هفت اتفاق افتاد و لغوت وی در سنه یازده صد و دواز
 هجری بوده بعد سلطنت سه سال و اتمام بنا جامع عثمانی که محمود اول نهاده بود و در سنه یازده صد و هفده هجری
 بجوار رحمت الهی بیاسود و او را عمارات عظیمه دیگر نیز است و سلطنت بسطان مصطفی خان ثالث رسید و محل عظیم
 فی اسلام بول تولى سنة الف مائة و احدى و سبعین و یرایاروس جنگهار و داده تا آنکه پنجم ذیقعد سنه یک هزار و
 یکصد و هشتاد و هفت هجری باجل طبعی بمرد و بجایش برادر وی سلطان عبدالحمید بن پسر سلطان احمد ثانی
 سر بر آرائی سلطنت گشت و لادت وی در سنه یازده صد و سه و هفت هجری بوده بعد حکومت شانزده
 سال بعد شصت و چهار سال در سنه دوازده صد و سه هجری آنجا مال شد او را در استقبال مدرسه مسجد

قدس سلیمان ثالث لیبر معطی تال تال و سال مذکور بجای می نشست و ولادت او در سه یازده هجری
 پنج خجست سال هجری قمری است و نام او بهشت تمل اندامیر میسر بود اما در بهرام بود قمری این مسافر در
 تحت الما طریک لید تر قادی بر و تفصیل مکتور است که در مدقه ترجمه می معنی نکات پس و سه اذکاکم قدیم به
 السلطان سلیم خان تال را و بر معقول که در مقله حال طبع لیبر سلطان عبدالحمید خان را تحکیم شیش که در به
 وی سلطان سلیم خان را تحکیم بهیم است که سلطان محمود را هم بکش لیکل مشهور است که باریا خودش مقدر شد و بیعی
 وی سلطان محمود خان تال مقدر شد سلطان عبدالحمید را که با دستاورد دیده و ستد ولادت محمود مذکور در سنه
 یازده صد و نود و هجری است و علوی در سنه و وارده هجری است و ستد و وفات او در یکصد و سه یکصد و
 دو صد هجری و پنج خجست و دو سال بکالی کرد که وفات وی لیبر سلطان عبدالحمید خان بجای پد رماکم
 سد ولادت وی در ۱۲۳۱ میلادی است و علوی در دو صد و هجری است که این مرد در حجازی احکام سرش فی الحمله
 مد آتی بر او داشته و معصامت ساری مع جاری و سراری و سعید مع کرده بود اما در بهرام ساری و سلیم خطیب
 ضرب کرده و پادشاه در یکصد و دو صد هجری و هفت خجری ماضی طبعی در گذشت که وفات وی در ۱۲۳۱
 سلطان عبدالحمید خان مشهوره امیان دولت به سال مذکور در یک سلطنت علوی که در ولادتش بهیم حوالی
 است و وی هنوز حکمران بر روم سلطنت روم است اصطح عبداله و حسن جلاله و مالک این است ترجمه سلاطین عثمانیه که
 حکام حمین ترجمه دیگر ملا و عرث روم و سام و عراق بوده اند بعد از مقام و لغامیل مجار باب و و اعانت
 ایسان در لواریج متوسطه با حسب قدس بر یکی کنانی در تاریخ احوال اتان موسوم به صاحب الساری و ترجمه
 القاری تا لیب اسامی امدی طبع عسکر رومی نظری در دست حسن طبع و سیرت مطبوع مصر شده و در ده صد
 معناد و در هجری سطر گذشت بعضی با حریت مرقومه اجمارا احسانا الحمد لاسی سلطنت اتان در سنه سطر
 و نود و هجری است و اما در وانی سگ گوشت مسل ایسان بیسخن پیغمبر علیه السلام میر سداول سلیمان نام
 مردی که مدتی خان بود در سنه شصت و یازده و هجری در مصر ایاز میسیر افتاد و بیهم رسانید و چون چنگیز خان
 مرد در سنه سست صد و یک و هجری با سلا الی سلطونی ستاد فوسه موافق شد و سپه سالاری رسید و بعد
 عثمان خان سپه ارطغرل خان سرسلیمان خان کار نامی نامان کرد و بعد وفات سلطونی مستوره اهل مد اهل عسکر
 مملکت اوستاد و در حجاز و رالعقد خود آورد و بعد اعلم باب هم در بیان مشربان قیامت موجود و نظر
 صغری در در ماه گذشته در ماه خال ما و اسف مدلی که مرای تمام مسامت بهاد داد که کتری اران گذشته
 و آنچه مده است کمتر و سال حجت در سحر الف و دو صد و دو سال بر سیده و لغری طبعی در کار خانه اسلام
 اطوار عالم داد و صنایع سی آدم متر قاده و مادی و سما لاراه یافته چیا که یازده اران و الی این کتاب در یافت
 و بالی زارال انبیه و معلوم گرد و دو مسامت که شوکت اسلام و وصول مسلمین تا آخر الف حجت مسامت بالی
 در یزد و عرث بهم در عرث غم بهتر بود و اما در این تاریخ لیبر در دست که سلطنت سلیمان را در اوطار بهد را وید

رفته و مفاسد عظیمه و جمیع بلاد اسلامیه زود داده و همچنین بدرگه اقطار را من از غرب شرق نصف تمام در اجزاء قوت
 اسلام خنجریده و اگر چه در باره از زمین مستقبل حکومت اسلام نشان میدهند لیکن این قرآن و آئی نه برضوا بط اسلام
 یا اجرای حد و شریعت ایمان است بلکه بر طریقه قوانین ملوک کاسره و جبار و همچنین وجوه اوضاع صوت و سیرت مردان
 آنجا با آنکه برای نام سلطان اند مخالف مشاعر طاعت و متضاد ادب ملت است پس حقیقت آخرت این است از بدایت
 اعلی تا بی از خیرت شروع گردیده و بیدار دلان را بسجده و انابت الی الله گردیده چشم در راه و گوش بر آواز
 آمد آمد قیامت کبری و ساعت عظمی بپوشیده اند و دل نا تم زده اسلام را بهزاران حسرت و دوسوس فرسوده و کیف که حق
 تعالی پیش ازین سیکه هزار و دویست و نود سال بر زبان رسول خود حکایت فرمود که اقرب الناس حسابیم و همی غفله
 منصرفون و قال تعالی اقربنا الساعة و انشق القمرو فرمود و ما یریک لعل الساعة تكون قریبا و فرمود فهل یظنون الا
 الساعة ان تا بهم بخت قدر جارا اشتراطها و احادیث نبویه درین باب خود شش از حضرت ابوسعید خدری گفته است
 بیان با آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که چیزی که بوری است تا روز قیامت مگر ذکر کرد و آفر در آن مقام خود
 نا آنکه چون آفتاب بر کوسن نخل اطراف حیطان افتاد فرمود و اگر باشد که باقی مانده است از دنیا نسبت با آنچه
 گذشته است از عمر وی مگر آنقدر که باقی ازین روز شصت گاه باشد که این است آخرین مهلت و احوال است و
 اگر مآنها بر خدا عز و جل اخرجه البخی و روی نحوه الترنزی و ابن ماجه و الداری من حدیث بهرین حکیم شیخ احمد
 سبیرندی به شکیبی صحیفائی در مکتوب و لیست دهم از مجلد ثانی نوشته اند که مدت بقا در دنیا بسیار قلیل است و اول
 قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده است و همچنین جمیع ارباب معرفت باخبار و تواریخ قدیم و حدیث گفته اند و کلاما
 خدا و رسول از نقل احوال نشان منعی است و اگر فرض کنند که اندک از بسیار گذشته است تا هم حکم بقرب قیامت
 است و درست است زیرا که مشافقت ازین نقطه تا سته کمتر است از مسافت از مبدا تا انتها و عرب گوید ما بعد ما یوفی
 و ما اقربا یوأت و حق تعالی خبر میدادیم میروند بعد از هزاره و در واقع آنچه مانده است اقل قلیل است و آنچه گذشته
 بسیار و کثیر است و معلوم هر فرد بشر است که خلق دنیا برای بقا نیست و دارا قاست نموده بلکه منزلی از منازل آخرت
 تا از اینجا زادی برای آنجا بردارند و بر اعراض بر خدای عز و جل و تقای ما و تهنیه کنند باین معنی اشارت است در قوله
 سبحانه رجال لاتلکهم تجارت و لایسح عن ذکر الله بزرگی گفته است دنیا را بازی دادیم نان اینجا خودیم و کار آنجا کردیم
 دست بکار و دل بیارین مضه دارد از اینجا گفته اند الدینا من رزقه الآخرة و این اقل قلیل نیز که کنوایان باله ارام کرده
 و آفتاب بر لب عالم گردیده پس بر هر سلطان فرض است که قریب قیامت و اتصال ساعت قیام را نصب العین خود گرداند
 با شاعت اشتراط ساعت و اذاعت آثار قیامت و روایت احادیث و اخبار و اراده درین باب گوشه و غنیه
 غفلت از گوشه و غفلت از غفلت بر آرد و بخاصص عام مره بعد از خرمی تبلیغ این پیغام کند باشد که اندکی از بسیار و سبکی
 از هزار هوشیار گردد و بعضی قلوب لیدنت گیرانند و از بعضی ذنوب غنمی شوند و بخوف و خشیت آیند و از غفلت
 تغافل بیدار شده و ملت را قبل و ملت غنیمت شمارند و حساب از ما کالان و نایکون بردارند چه امر ساعت است

که حیثیت خود را بر منصفیت خود و کسی که میباید دست او را پس بدست بکشد حساب نشود و هیچیک از امت من بعد از
 من مانند مصیبت من و آه الطیباتی فی الاوسط و روایت من است از امام علیه رضی الله عنهما که وی دو کمر دو مات اخت
 زد و گفت پنهانست من آن که رسید ما را بعد از آن پنج مصیبت گذرانید یک شد چون دو کمر دویم مصیبت خود را بر من
 آنست که مسلم را و ابیسیف و گفت عوف بن مالک دفع کرد آنرا که فرمود آنحضرت مسلم شما را که من شش حجر را پیش از رسالت
 من من و بیت القدر من حدیث و روایت کرد و طبرانی را بعد از آن من حدیثی شد شما را که گفت فرمود رسول خدا مسلم من
 شش مصیبت است که نتواند دست و در میان شما حقش نباشد اما حدیث و کعبه لم یخلفه رضی الله عنه و حدیث لول اول و زده
 که فرمود آنحضرت بیست بیست سوگند یکس که بر میگفت مرا بحق هرگز نه خوا سپرد و دید آنرا ای خدایه شش خشت اول آبل
 هفت من است گفتم ما را ایضا چون حدیث آن من دل مستحق ما اختلاف است چنانکه گفتند از امیری باشد و از شما
 امیری و در صحیح است که نهفتانیم دست های خود را را سا که رسول خدا مسلم تا آنکه کار کردیم دلهای خود را آهسته
 این بخوراه گفته بود مردی را اهل مدینه حولی رسید او را مصیبت می آمد و را برادرش میصافه میکرد و میگفت آن
 سده خدا ترس خدا را زبیر که در رسول خداست بیروی یک قال قال لهم صبر کل مصیبه و تجلده و اعلم بان الله
 غیر مجلد و اقبر کا صبر الکرام فاهاه و نوبت بالیوم تکشف فی عده و او اصبت مصیبه شش بیام و فاجبر مصابک بالیوم
 و قال آخرت تدکرت لافق الله صبریا و صبریت لیس فی محمد و قلت لاهل المنایا صبریا و من لم یست فی یوم
 فی نده بخاری روایت کرده که چون رسول خدا آنحضرت مسلم آمد فاطمه علیها السلام و گفت چگونه خوش شد لیس شما
 که خاک انداختید بر رسول خدا مسلم و در روایتی دیگر آمده که چون طایع شد از روغن آنحضرت مسلم بیرون آمد فاطمه علیها السلام
 و گفت ای ما احسن من کردید رسول خدا را گفت آری فرمود چگونه خوش گشت لهای شما که خاک انداختید بر آنحضرت
 آنرا خوشی رحمة گفت آری ولیکن نیست رد برای امر خدا شش طایفه رضی الله عنهما و ندید که در آنحضرت و گفت یا نبأ
 و رسول الله حاجی الزمته اکنون می یاید و آمدل جبرئیل مقطع شود بار خدا یا طمحن کن جان من یا جان او و سیه گردان
 بنظر بسوی روی او و خودم گردان و از اجردی و شفاعت می روز قیامت و در روایتی است که خاک قبر سا که را
 گرفت و بود کرد و این بیات بخواند ما و اعلی من ثم تریه احمد ان لا یشم مدی الرمال عوالمیا و صبت علی من
 لوانها و صبت علی الایام صرن لیلایا و ذکر کرده است ابو العباس قصار در ترج فسیده مرده که حوال محقق شد ترکیب
 عمر رضی الله عنه موت آنحضرت مسلم بقول ابی بکر صدیق رضی الله عنه گریست و گفت یدرو ما درم فدای تو ما دای
 رسول خدا الله را که در جرع و در فراق تو که را حطی می خواندی تا آنکه با دای دست خود در آن پس مرا کن شد
 پس من تو سراوار ترست بباله کردن بر تو چون معارقت کردی ای شاهزاید و ما درین فدای تو ما دای رسول خدا
 بر آید رسید فضیلت تو نزد خدا بحدی که گرداید طاعت ترا طاعت خود پس گفت من بطیع الرسول فقدا طاع له
 پدر تو ما درم فدایت با دای رسول خدا بر آید برگی تو تر خدا تا آنجا که بر میگفت ترا آخرین انبیاء و ذکر کرد و بر
 و را دل ایستاد و گفت لقد احذنا من السس مینا هم و منک من لوح بابی مات و اخی یا رسول الله رسید فضیلت

نزد خدا ناسخا کرد و در میان دوست دارند که اطاعت تو میکردند و حالا که آنها در طبقه نای و دروغ مغایر اند میگویند
 یا ایستنا العنا الله و اطعوا الرسول یا بحمد الله انتقال آنحضرت ازین دار فناء بدار بقا اول علامت قیامت و اعظم مصائب
 در حق است و تحقیق مرثیه کرد و آنحضرت را ابو بکر صدیق و عایشه صدیقۀ و علم آنحضرت صفیه ابوسفیان بن ابی امیة
 بن عبد المطلب و حسان بن ثابت رضی الله عنهم و غیر ایشان ابوسفیان گفته است از وقت فوت همی لایزال و دلیل
 المصیبه فیہ طول است و اسعد بن ابی کار و ذک فیه اه حبیب المسلمون بقلیل و لقد عظمت مصیبتنا و جللت عشیة قبل
 قبض الرسول و و احدثت ارضنا محاجا و ابحا و بنا جوانه تامل و فقدنا الموحی و التزل فینا یروح به و بعد و حیران
 و ذک احسن ما سالت علیه و نفوس الناس لم یکن تسلی و بی کان یحبوا الشک عما به یوحی الیه و ما یقول و وینما
 فلا یستخف ضلالتنا و علینا و الرسول لنا و دلیل و اقام ان جرعت خداک عذر و وان لم یخرج ذی ان اسفیل و فقیر یک
 سید کل قیر و و فیه سید الناس الرسول گفت حسان است گفت اسود لنا نسیمه و فنی فلیک الناطره من شتار
 بعدک فلیت و فلیک کنت احاذر و تفصیل غرائی و دیگر وقایع ولادت و وفات و عرض و غنل و کفین و نژاد و
 غیره بر آنحضرت صلوات الرحمن دیگرست و در مسودات مذکور قدری صالح از ان در رساله ما ثبت بالنسبه فی ایام السنه
 مسطور این ابیات هم از آنجاست و الله الموفق **فصل دوم** و از جمله امارات بعیده است قتل امیر المومنین عثمان
 بن عفان رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه و آله در چند حدیث از ان خبر داده ثوبان گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 مرا و امیر المومنین را چون بنهاد و بشود و شمشیر در دست من برداشته بشود و تار و ز قیامت اخرجه الترمذی و
 ابو داود و این اشارت بقتله قتل عثمان که اول فتنه اسلام است و همیشه ماند در ملوک اسلام و همیشه باقی است
 و بماند تا قیامت و عوف بن مالک شعیبی گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله شش چیز را پیش از قیامت کی موت من
 دیگر شمع بیت المقدس منوم کثرت موت و و با چهارم کثرت مال تا آنکه یکد را خدا شرفی دهند و وی تا فتنه باشد
 پنجم فتنه که باقی نماند هیچ خانه از عرب که در آید در آن ششم صلح میان شام و سی اصفرو ایشان قدر کنند و باقی
 نشان برای جنگ شامیانند زیر برتشان و و از ده هزار کس باشند اخرجه البخاری گویم و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم
 و فتح بیت المقدس بعد عمر بن خطاب شده و و با در ملک شام فتاده تا آنکه در سه روز نهاد و هزار کس گفته و فان
 اجل شدند و کثرت مال بزمانه عثمان و عمر بن عبد العزیز بوده و هم در عهد محمدی منتظر شود و مراد بفتنه فتنه فتنه
 عثمان رضی الله عنه است صلح و حرب با هم قریب است شود عبد الله بن ابی لهب رضی الله عنه گفته که شست آنحضرت صلی الله علیه و آله و فتح یکدیگر و مراد
 قریب بطریق صبر از فرمود که گفته شود و بیج قریبش بعد از ان روز بطور صبر بگردید که کشت عثمان بن عفان را پس کشید و را پس اگر کشید
 کشته شود و چون کشیدن آن را و او را از او الطریق و مراد است از ابو هریره رضی الله عنه که وی گفته مرا که عثمان محض بود
 رسول خدا را یکسان نیست با کشته شدن عثمان گفتیم بیج بعد از او را ای رسول خدا فرمود بر شتازم امیر المومنین او و اشارت
 بسوی عثمان داده احاکم و حجه بیست و گفت عایشه که بخوانند آنحضرت عثمان را و سرگوشی کردن گرفت با وی گوید عثمان را
 پس و ز که شدایم الله را گفتیم اما قتال کشیم گفت عثمان نزد یزید سید که آنحضرت صلی الله علیه و آله کرد و دست بسوی من باری

[illegible]

ابو امام سهل بن جعفر امامت نماز کرد و پس وی را نیز منع کردند و گاهی ابن عدی و گاهی کنان بن ابی شریب را مردم نماز میکرد
 و این غلطی تادیه روز ماند و بگوید و طلحه که نماز میکرد و با ایشان که اکثر امامت نماز علی علیه السلام می نمود و نماز عید هم وی را
 عده با ایشان نگذاشته و بعد محاصره کردند و عثمان را رضی الله عنه ده روز یا چهل روز حبس میان این هر دو قول باین طریق
 است که تا سه روز برای نماز بیرون می آمد و ده روز بر وی در حصار تشدید کردند و از بیرون آمدن برای نماز
 گشتند پس انصاریان بر دروازه آمده گفتند ای امیر المؤمنین اگر خواهی انصار را با ششصد و بار عثمان فرمود
 پنج حاجت نیست بدستیکه آنحضرت صلعم با من عهد کرده است و من بران صابر ام پسر علی علیه السلام با جماعتی از بنی
 قاشم باراده نصرت در رسید عثمان گفت هر که مرا عهدی بنماید و باشد از قتال باز ماند پس علی مرتضی دستار خود و در
 خانه بیدار است گفت ذلک لیعلم انی لم اخذ باخیث ان الله لا یهد کیدا یخانی من هم چنین چون عبد الله بن سلام نزد وی آمد
 پرسید چه آمدی گفت برای نصرت تو فرمود بیرون رود مردم را از من دور کن بیرون خانه بودند تو بهترینست مرا
 از درون بودن عبد الله بن سلام از ترس بیرون آمد و گفت ایها الناس ائمن من رجاء ایت فلان ابو رسول
 صلعم نام عبد الله بن زیاد و درین چند آیت کتاب الله نازل شده شهید شاد بن بنی اسرائیل علی شهادت فاطمه زهرا علیه السلام و نقل
 باشد شهادت بنی و یکم من عند علم الکتاب رستی که خدا تعالی را تنفیست در میان کرده شده از شما و فرشتگان همسایه
 شما بوده اند درین شهر شما که در وی بنی شما فرو آمده پس رسید از خدا در حق این مرد که بکشید او را پس سوگند بخدا
 که اگر بکشید شما او را برانید همسایه های خود را که فرشتگان اند و هر آینه بیرون آید تیغ خدا که در نیامست از شما پس بخود
 بنشود و تار و قیامت گفتند این پیروی را بکشید و عثمان را نیز بکشید احقره الترمذی و باجماع نبوت بان رسید که
 ابی شیبیر بن الدؤبی رضی الله عنه منع کردند علی علیه السلام بود یا یا خیال حسن حسین عبد الله بن جعفر علیه السلام را
 با جوانان بنی قاشم با سه مشک آب فرستادند بلوایان حاکم شدند ایشان بر آنها حمله آوردند تا آنکه امام حسن علیه السلام را
 السلام نهمی شدند و خون بر روی مبارک ایشان روان شد اما آب را تا عثمان رسانیدند بعد چون انجخال
 دیدند دروازه را گذاشته از پس پشت خانه نفوذ کردند درون خانه غلامان بسیار از آن عثمان بودند و خود
 که بلوایان را منع کنند عثمان فرمود هر که سیف خود بمیان کشد از دست و ایشان را از مدافعه منع کرد و در مسجد کوفه
 در خانه درآمدند یک محمد بن ابی بکر بود پس عثمان رضی الله عنه او را بعضی مناقب اسلام حوز بیاد داد و گفت گو
 میدهم ترا بخدا که آیا نمیدانی چنان و چنین از حال من محمد بن ابی بکر سخنی نمیگفت آری سید ام پسر گفت اگر میدیدی
 ابو بکر این جایی ترا از من هر آینه بدی نمود او را پس بیرون رفت محمد و در آن جماعتی دیگر و شهید کرد او را و رضی
 الله عنه و این واقعه در اواسط ایام تشریق بود و در حالیکه مصحف پیش وی نهاده بود و در سینه سے پنج اذیت
 در عرض نهاد و دست و کم و زیاده ازین نیز گفته اند و در شب ز قتل خود آنحضرت صلعم را بنجاب ید که میفرماید ای عثمان
 افطار کن نزد ما پس صبح روزه و برخواست و کشته شد و وی صائم بود آن صبح در سینه خود از طریق عثمان
 بن بشیر از ناله بنت القرافه زن عثمان رضی الله عنه روایت کرده که گفت چون خصوصاً عثمان روزه داشتند

وقت انتظار آب شیرین طلب کرد و منع کردند پس بخواب رفت چون بوقت بیدار شد گفت آنحضرت صلاقم نظر کرد و برین
ازین سقف بمادی دلوئی از آب بود و گفت بنو سنان ای عثمان پس شنیدم تا آنکه سیراب شدم پس بگفت یا دگر بنو سنان
تا آنکه بپرستم و مردیست از مهاجرین حبیب که فرستاد عثمان بنی امیه عنه کسی و نزد عبداللہ بن سلام دوی مخصوص بود و گفت
بردار سر خود را و بین کن کوئو را بدستی که آنحضرت مسلم شتران کرد این سوطی است گفت ای عثمان محاصره کردند ترا گفتم
از پی پس و او بخت دلوئی از آب نوشیدم از آن محلی که بر آن بر جگر خود دست فرمود اگر خوابی و عاقلم خدا را پس بخت
بدهد ترا بر ایشان اگر خوابی انتظار کنی نزد ما پس اختیار کردم انتظار را تر و آنحضرت مسلم پس کشته شد همان روز آخر
امارت بن ابی اسامه فی سنده جلال اللہ بن سید علی در تنویر دایان طایس رزیرل اشبهات از عبداللہ بن سلام آودو
گرفت آدم عثمان او دوی مخصوص بود و پس گفت مرحبا ای برادر دیدم رسول خدا صلاقم درین خود که میفرماید آیا
محاصره کردند ترا گفتم آری فرمودت که کردند ترا گفتم آری پس او بخت دلوئی از آب نوشیدم از آن
جنگ تا آنکه سیراب شدم تا آنکه محلی بام سردی آن در میان هر دو پستان میان هر دو دوش خود و فرمود اگر خوابی
منصوب شوی بر ایشان و اگر خوابی انتظار کنی نزد ما پس اختیار کردم اینکه انتظار کنم نزد دوی پس کشته شد عثمان
رضی اللہ عنه همان روز و گفت عدی بن حاتم رضی اللہ عنه شنیدم از پی روزی که کشته شد عثمان ثریه با دای ابن
عفان تروج و رجحان بشارت با دای ابن عفان برب غیر عفیان ساد و تنویر دایان بن عفان بغفران رضوان پس التفات
کردم هیچکس را ندیدم رواه ابو نعیم و گفت از بن حاتم بن کردیم عثمان را شب هنگام پس فرود گرفت ما را سواد دوی
از پس پشت ما پس رسیدیم تا آنکه نزدیک بودیم که برگردیم پس ما کردیم و منادی نیست ترس بر شما نیت باشد ما آمد
ایم تا حاضر شویم او را با شما پس بود و نزدیک میگفت استکمالین ملائکه بودند از جبر الطیر الی و ابو نعیم و هم ابو نعیم
عده روایت کرده که کشت کرد عثمان در حش کو که کعب نام موضع است بمیدان ستر روز و دفن نمی کردند او را تا آنکه
آواز داد و گفت دفن کنید و نماز گزارید بروی که خدای تعالی غنا کرد بروی که تا آنکه خبری کردند بروی عبد الله
بن عدس بن موسی و کنان بن بشر رئیس خراج بودند و غیر ایشان که با اهل مصر آمدند و خلقی از او بابت مردم بروی فرام
گردیدند و عبدالرحمن مذکور صاحب و بعد یکسال یا دو سال ازین اتفاق بجل لبنان کشته شدند و در حدیث آمده
که آنحضرت فرمود و مسلم بیرون آیند مردم که بیرون رود و ازین چنانکه بیرون میرود و تیر از ریت کشته شوند در جبل
لبنان رواه ابی نعیم و ابو نعیم و ابو نعیم فی انحصار النکبری و هم ابو نعیم عثمان بن مره عن ائمه روایت کرد
که گفت از بروی شنیدم چنانکه که نوحه میکرد و غیر عثمان بالای مسجد رسول خدا صلاقم تا شب پس از آنکه گفتند
شب منگیزه زدند ای این است و او بیرون با الضم الصلاب و ثم فافا فیکره یعنون صفرا کاشه اب و زینهم
ایم و المجلس فکاک الرقاب و بود علی علیه السلام هنگام قتل دوی در زمینی که مراد او بود و چون خبر قتل دوی انجاء
از شدت سماعش در پشت کرد و از آنجا آمده امام حسن علیه السلام را طمانچه زد و در سینه حسین علیه السلام هم دوی
و عبداللہ بن جعفر و ابن الزبیر را جمع گفت و فرمود آیا کشته شود عثمان و شازنده باشد پس استدار کردند

اینها بعد علم خود و بصیرت نمیده که عثمان رضی الله عنه از سوراخی نظر کرد و علی علیه السلام را گفت ای ابوالحسن
 اینک می بینم که بر پشت سوار کرده گفت صبر کن ای اباعبدالله پس بگو گند بخدا عاقبت نشدم از رسول خدا صلعم میکه
 بودیم با بر کوه احد پس بختش آنکوه و با بروی هستیم پس گفت آنحضرت ثابت باش ای افتخار برستی که نیست بر تو
 گری ای اصدیق باشدید و منو گند بخدا که تو کشته شوی و من هم کشته شوم با تو یعنی بعد تو کشته شود و طلحه و زبیر و
 صحیح شد که وی طلب شهادت کرد جماعتی را از صحابه که از ایشان ماند علی و طلحه و زبیر بزرگدوی خرم حضرت را از آن
 حضرت صلعم جدا بر پس گواهی دادند ایشان را و خروج کنندگان بروی و گفتند که اینها راست گفته اند ولیکن تو
 تغییر کردی عثمان گفت وای بر شما چگونه تغییر کند کسیکه حال می این باشد بیشتر ذکر کرد که اینها در حق غیر دوی نیز چنین
 خوانده گفت همچنان شد که دوی گفته بود زیرا که گفتند اینها در حق علی علیه السلام و قتیق خارج شدند و بر سر خواج و دستها
 کردوی علیه السلام صحابه را در خصوصیات خود و گواهی دادند از برای دوی پس گفتند آری ایشان است میگویند
 ولیکن تو تغییر کردی و را صاب گفته حصه فی داره و اجتماع جمعه منہم فکان بینہم عن القفال لی ان رسول و علیهم
 بر درالی دار فذلوا علیه فقتلوه فحکم ذلک علی اهل البیت من الصحابه و غیرهم و الفتح باب القننه فکان ان بالند المستطاع
 اتی در جذب القلوب لی دیار الجویب ذکر کردوی رضی الله عنه نوشته که این شبیه نقل میکند که چون خواستند که
 عثمان بن عفان را در حجره آنحضرت صلی الله علیه و سلم دفن کنند و او از عاشق نیز در زمان حیات خود در بیت حضرت
 گرفته بود میران این سخن با او کردند و نگذاشتند که او را در آنجا دفن کنند بلکه از نماز گذاردن بروی و دلم بر کرد
 نیز مانع آمدند از حبیب بن ابی سفیان که از اجابت المؤمنین بود بر در مسجد آمده ایستاد و گفت مرا ننگیدارید مرا
 که این مرد را دفن کنم و الا بر من آیم و کشف ستر رسول الله صلعم بکنم بعد از آن از من دفع و او باز آمد در در شبنا نگاه
 آورد که او را قتل کرده بود نیز جبرین مطعم و حکیم بن حزام و عبداللہ بن الزبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از
 آنجا که افتاد بود برداشتند و بر دند و از دفن او در اینجا جماعت از ایشان مانع آمدند تا در حش کو که بستان
 بود در شرقی البقیع و تعلق بابان بن عثمان داشت بر دند و جبرین مطعم و جماعه دیگر با وی نماز گذاردند و برین موضع
 قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و در برابر بالای آن آنگذندند و دفن او را یان پوشیدند و برگشتند و آن
 حش کو که بعضی یزد خارج البقیع که مردم از دفن موی در وی کرامت میداشتند آورده اند که روزی عثمان رضی
 الله عنه در آنجا استاده بود و میگفت باشد که مردی صالح هلاک گردد و در اینجا دفن شود بد اجابت بانوس مردم
 شود و اول یک در آن زمین مدفون گشت عثمان بود رضی الله عنه بعد از وی مردان در وقتیکه از جانب معاویه
 عامل مدینه شد آن موضع را داخل البقیع گردانید و سنگی را که رسول الله صلعم بر سر قبر عثمان بن طلحه ^{علیه السلام} گذاشته بود
 نامردم بر حوالی آن مقبره سازند و فرموده بود لا جعلک لتقتل یا ما برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد تا
 مردم را اگر مقبره وی دفن کنند استیسه درین وقت این قبر در البقیع واقع است و بالای آن گنبدی ساخته اند اما در
 وضعه محمد بن عبدالوهاب چنانچه البقیع را با خاک برابر کرد و صحت تعیین موضع قبر هیچیک از اهل البقیع باقی نماند و هرگز

و تخمین است اگر چه اسناد و قوی خارج از حدیث یقین نیست لیکن السدایشاد و یکم مایه فصل سوم و از آنجا است که
 حمل علی و علی بن ابی طالب علیه السلام را از حدیثی که فرموده اند حضرت صلوات الله علیه بر او ایستاده است و میفرماید که ای علی را نگاه باش که سرانجامت که خروج
 می و میماند کنی با وی و قنود را ظالمی آخرت بعد از آنکه در روایت است از عایشه که گفت و در رسول خدا صلوات الله علیه بگویند باشد که
 از تنای زنا و تنبکه آوار کنند و در اسکان حوائط واده احمد و احکام فرموده اند حضرت صلوات الله علیه از آن خود را کدام یک از شماست
 صاحب شتر سارموی نزد یار خود کند تا آنکه آواز دهند و در اسکان حوائط کشته شوند و از زبان است و چون در اسکان
 و نجات یابد بعد از آنکه نزدیک می و یعنی هلاک خرم چون ای شیبیه را بر دست در جالدهات من این عباس اسحاق من حدیث
 قیس بن علی حارم کمال الدین میری و حیوة اخیوان گفته که گفت این حیه عیبت از ابن لعرب که بگویند انکار کرد و آن
 حدیث را در کتابت احصاء و القوام و ذکر کرد که یاقته میشود آنرا اصل حال آنکه این حدیث است هر از طرق صحیح است و گفت
 ابی زفر که فرموده اند حضرت صلوات الله علیه را فریب است که باشد میان تو و مایه امری گفت علی من یاس کار با شتم و در آن
 رسول خدا صلوات الله علیه فرموده و لکن اگر چنین باشد باز گردان او را بسوی ما من بود واده احمد و الطهرانی در ایت که در نعیم بن حماد
 در بین بسند صحیح از عا و س که فرموده رسول خدا صلوات الله علیه از آن خود را کدام یک است و آوار کنند حیان و حسین پس حنید مایه بسند
 تعجب فرموده بین ناشی تو ای یخیز و در دست است از ام سلمه رضی الله عنها که ذکر کرد آن حضرت صلوات الله علیه خروج بعضی اموات آنکه
 را پیش حنید عایشه پس فرمود آن حضرت بین ای حمیرا ناشی نو بسند اتفاقات کرد بسوی علی و گفت اگر دالی ستوی
 چه بر از امر وی پس نمی کن با وی واده احمد و احکام و صحیح و البیہقی و گفت حدیثی از عایشه که حدیث کنتم تا که بعضی
 اموات المؤمنین را کنند شما را در شکری و بر نند شما را بسیف راست گویند و میگردانند شما را آنکه کدام کس قتل
 کنند آنرا گفت حدیثی از عایشه که در شکری و بر نند شما را بسیف راست گویند و میگردانند شما را آنکه کدام کس قتل
 و در پیش از مسیر مایه رضی الله عنها اما بسبب قعه حمل پس حفظ ابی حریج در نسخ الباری ترجیح صحیح بر آن
 گفته که جمیع کرده است عمر بن شیبیه در کتاب غبار البصره قصه جمل را مطول و مفصل و ما این را با تحقیق می میکنم و اسحق
 بسند صحیح با حسن آورده بر آن قصه بنمایم البته و حاصل این قصه مروجه اختصار و اینجا این است که چون قتل عثمان
 رضی الله عنه را و زمره و اند علی بن ابی طالب علیه السلام با سفیان ثقفی در و ن مسجد آمد دید که جماعتی بر طایفه فرام
 آمده است ابو حمز بن حذیفه بیرون آمد گفت ای علی آیا اینی می علی بیچ گفت و بجان خود و در آمد شریعت پس می آوردند
 می و در دست گفت کشته شود و پس هم می علیه کرده شود و بر ملک و این گفته بیرون آمد مردم او را و باز آمد مدینه پس
 آمدند و گفتند که بختا دست خود و میخت کنیم تا فرمود تا آنکه ستوده کند مردم بعضی از ایشان گفتند که اگر مردمان
 بعد قتل عثمان با مصار خود برگردند و بعد کجی قائم نشود از اختلاف و فساد و است امن نگردد و پس اشر در دست و
 گرفت و بیعت کردند و رفت وی کرم الله وجهه بسوی بیت المال و کشاد آنرا مردمان چون این خستند و مردم
 را بگذاشتند و او را و غیر او را با وی برابر نگرفتند بعد و کس را بسوی طایفه و در نیز فرست آن هر دو نیز بیعت
 کردند و باز از بیعت و خدا لان عثمان مادم شده طالب قتل قتل عثمان شدند حضرت امیر ارجع جواب نداد و زیر آقا

معلوم نبود و انتظار می آمد که او یا عثمان بسوی خود میفرمود و طلحه و زبیر از آن عذر خواستند از ایشان عذر گرفته و دست
 و پا در این هر دو با عایشه رضی الله عنها متفق بود و طلحه بن عثمان شد و عیسی بن امیه که عامل عثمان بود بر شمار و در
 متحول ششم عثمان بود و تر د عثمان برای حج قدم آورد و در آن هر دو را عایشه کرد و چهار صد نفر را و بقصد مردم را از ترس
 سواری داد و برای عایشه ششتری خرید کرد و بهر شتا و دینار که آنرا عسکر میگفتند و بود علی علیه السلام که میگفت
 هیچ میداند که بکنایم کسی مبتلا شدیم با طوع مردم در مردم عایشه و با عقل و ادبی مردم طلحه و عایشه مردم زبیر و با شتران
 یعنی بن امیه پس متوجه شدند بسوی بصره و فرزند آمدند بر بعضی آبهای بنی حابر و او از کردند اینجا مکان پس گفت
 عایشه کدام آب است این گفتند حباب یعنی حلو سکون و او بعد از آنهمه و پیوسته حله بر زمین کوکبی قیاموس گفته
 مو منعی است از بصره و دیگری گفته هر نیست نزد یک بصره گفت عایشه گمان نمیکنم خود را مگر رجوع کند و زبیر گفت شتر
 رو تا مسلمانان را بپایند و حق تعالی اصلاح ذات البین کند گفت گمان نمیکنم خود را مگر برگردد زنده شنیدم رسول خدا ص
 میگفت بحیف با حاکمان دنیا و اینها کلا حجاب واه احمد و ابو بکر و ابی و البر و ابی و الحاکم و ابی و الحاکم و ابی و الحاکم و ابی و الحاکم
 بصره و تعجب کردند مردم و پرسیدند عایشه از این سبب مسیری ایشان گفتند که ما بیرون آمدیم خشمناک برای عثمان و
 اندیشه کنان از آنچه کرده اند از خدا و این و این الا عجب اگر عیسی علیه السلام بود بر بصره گرفتار کردند و از این
 جانب حضرت امیر علیه السلام باستماع این خبر از مدینه منوره ما بنزد سوار شین آمد و بزینقار منزل کرد و در شنید که
 اهل بصره با طاعه و زبیر فراموش شده اند این معنی را صحابی می کرد الله و چه گران آمد فرمود سوگند کسی که نیست
 جز او بر آید ما طالب شویم بر اهل بصره و بخشیم طلحه و زبیر را و فرستاد بسوخته و نام حسن عمار را بسوی اهل کوفه طلبید و پس
 این هر دو در مسجد آمده بر منبر نایندند نام حسن بالایی منبر رفت و عمار در اسفل ای ایستاد و سخن کرد و گفت که
 امیر المؤمنین را از شما فرستاده است بطلب و زبیر که قادر مایعنه عایشه بسوی بصره رفته و ما میگویم که کسی نزد عیسی
 شتاست در دنیا و آخرت و لیکن خدا تعالی ما را مبتلا کرده تا بدانند که اطاعت او میکنند یا اطاعت عایشه و گفتند
 که امیر المؤمنین میگوید که بن یاد میدادیم خدا را بجزوی که خدا را حق دانسته که بر آید و مدد کند پس اگر مظلوم باشیم
 من کند و اگر ظالم باشیم از من عفو کند و الله که طلحه و زبیر اول کسانی اند که ما بن جیت کردند پس بپشت گشت من
 فکر کردم مال ما و نه تبدیل کردم حکم را پس چون آمدند بسوی می کرد الله و چه دو از ده هزار مرد و چون رسیدند
 بر خاست قیس بن سعد بن عباد و ابن الکوی و گفتند خبر ده را اینصورت خود که ای این وصیت است که کرد ترا رسول خدا
 صلعم یا ربی است که تو خود دیده گفت اما و الله چون من اول کسانی که قصدین کرد رسول خدا را صلعم نباشم اول
 کسی که دروغ بپشت بروی علیه الصلوة و السلام و الله که نیست عهدی از آنحضرت بسوی من و لیکن نزد آنحضرت
 ناگاه و نه گشته شد بلکه مکت کرد و در من خود و چند روز و شب مؤذن می آمد و او را خبر نماز میکرد پس میفرمود
 امر کنید با بکر را که نماز بگذارد با مردم و گذشت مرا آنحضرت می میدید بر تبه مرا و نبودم غایت اگر عهد میکرد
 چیزی من تا نمیشدیم بدان تا آنکه زنی از زنان بچه حطم معارضه کرد با من و این باب گفت که ابا بکر مردی نرم

وادعمر بن جرموز در بی اورفت و بکشت و آورد و صیغ ز سر از روی پس گرفت از او و بدو گفت سوگندی اگر بیا
 کیت ناست که بخشاد از صاحب بن صیغ از وجه رسول الله صلم و اذن خواست از وی این جرموز پس میرکزد در
 اذن دادن او پس گفت وی که من قاتل بربرم فرمود بکشتی توان صغیره او فرمود کشتی گیر جای خود را از آتش و دود و حوا
 رسول خدا ص علیه الصلوة والسلام شنیدم آنحضرت را میفرمود قاتل بن صغیره در دوزخ است و آمد عمر بن الخطاب در علی پر
 گفت علی بر حساب این ایمنی گرفت تمام مال شمارا و کین ترسیدم بروی سبها را برو و مال خود بگیر من امید دارم که من و
 طلحه و زبیر از ان کسان باشند که منی بخالی در حق ایشان فرموده و ترعنا باقی صد و بیستم من غل اخوانا علی سر رتقا
 بعد از این عباس امیر مدینه کرده خود پیش بکوفه برگشت و گروه گفته عایشه را گفتیم کدام کس در دست خود رسول خدا
 صلم گفت علی بن ابی طالب گفتیم چیست بدیج تو بروی گفت چرا زنی گرفت بد تو را و در تر گفتیم این خود تقدیر خداست
 گفت این تقدیر خداست و ذکر که در عایشه را یکبار روز حمل گفت مردم روز حمل میگویند گفتند آری گفت من دست
 دادم که منی ششم چنانکه ششم من کین چیست پسوی من از یکدیگر میزایدیم از رسول خدا صلم ده کس که همه
 ایشان نامند عید الرحمن بن امارت بن بشام می بود و گفت ابو بکر که شنیدم آنحضرت را میفرمود خروج کند فوجی که
 بشوید که رنگار نشود و قاتل ایشان زنی باشد قاتل در حین است بر او الهزار و البیعه و بروی است از ابو العترة
 که پرسیده شد علی کرم الله وجهه از اهل بعل که آیا مشرک اند اینها گفت ایشان خود از مشرک گرفته اند گفته شد
 اند گفت ذکر منی کنند منافقان خدا را اگر اندکی گفته شد پس کیانند اینها فرمود اخواننا بغوا علیها برادران ما اند
 که یعنی کردند بر ما وجه خوش است آنچه میباید رافع گفته که خلیف بن حوشب میگفت بود که در مستحب می دانستند
 باین ایات نزدیک من **سبحان الله** یا کمون فیتة و تسبی بزنها الکل جهول و حتی اذا اشتعلت و شب ضررها
 و لث عجزا غیر ذل جلیل و شطار نیکو نهاده و تغیرت و مکروهه ششم و البقیل **فصل چهارم** و در احوال حضرت
 صفین ابو بکر گفته فرمود رسول خدا صلم قائم نمیشود قیامت تا آنکه جنگ کنند و گروه عظیم که دعوی آن بر روی
 است از حوض الشیخان گفته اند مراد باین دو گروه اتباع علی مرتضی معاویه یا میبر شام اند و گفت عطاء بن سائب حدیث
 کرد مراد و احد که قاضی از قضایان شام نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای امیر المؤمنین یدم که گویا اقباب باستان
 با هم جنگ میکنند و ستارگان با هر دو نصف نصف بوده اند فرمود پس بگوایدم کی ازین دو سبقتی گفت با ما هر چه
 پس گفت عمر و جعلنا البیض النهار ایتین **محمدا** یا لیل **جعلنا** آیه النهار مصرة بز که گاهی برای ما کاری کنی گفت عطا
 رسید مرا که وی کشته شد همراه معاویه روز صفین و بی بی با **الاختصار** این است که چون عثمان کشته
 و بیعت با حضرت امیر کردند کسی را نترد معاویه فرستاد تا در آید در آنچه دیگر مسلمانان را آمدند یعنی بیعت کنند و از غل خود
 معزول گرد و بود معاویه عامل عمر عثمان بر شام و امید میداشت که علی علیه السلام او را بر غل می بجال دارد و اما
 حسن ابن عباس و غیران ان هم اشارت با بقا را و بر شام کرده بودند تا آنکه از وی بیعت گرفته آید بعد هر چه خواهد روی
 حکم فرماید لیکن حضرت امیر فرمود بیعت اگر رسید استم که در بیعت در دین خدا ما گنجایش دارد و میگردم ما خدای تعالی

را منی نیست به هب اهل قواکب سید این خبر معاویه پس شنو که قواکب قشود و برای بی بی علی بن ابی طالب
 عمر بن العاص معاویه را بنایه غزل کرد و حسن بن علی را بنایه غزل کرد و اتفاق رفت و چون معاویه را این روایت کرد
 که فرموده دل خدا مسلم چون حیدر معاویه و عمر بن العاص را فرمود پس گفت این که در دو بود و شد و چون معاویه
 این خبر را در میان اهل بیت حیدر معاویه و عمر بن العاص را فرمود پس گفت این که در دو بود و شد و چون معاویه
 خدا را بکلی رانزد معاویه فرستاد و معاویه را منوی حیدر معاویه و عمر بن العاص را فرمود پس گفت این که در دو بود و شد و چون معاویه
 علی در خلافت تبارع نیکنی کرد و برابر بوی شتی گفت اندس میباشم که او فاضل است لیکن چنانکه اندک که عثمان مظلوم کشیده
 وی پسرم او و او را به ستم خون او را طالبیم پس و علی رفته گویید که قاتلان عثمان را بجا نهد اهل شام قبول کرد و معاویه
 اندک پس را بطاعت عثمان فرستاد و حضرت امیر گفت اول بخت کند چنانکه مردم کردند تا با دمی که کند تا درین باب
 معاویه را شام و حضرت امیر علیه السلام را که که استند و در صغیر چنانکه شد و معاویه را و انا انکه سارک است
 نیز از رسد چون اصحاب معاویه را به شام فرستاد و معاویه را گفت خرو علی مصحی بفرستاد و اورا بسوی کت الی
 بخوان که وی این قبول خواهد کرد و بخوان کردند علی علیه السلام فرمود آری ما حق ایم با جابیت کتابی اقراران که بعد
 از این خواب شد و گفتند ای امیر المومنین انتظار میدی ایتانرا از ویم ما برایتان بسوی خود تا انکه حکم کند
 خدا تعالی میان ما پس گفت سهل بن حنیف ای مردمان منم و از اندر را می خود را که کار بر حکیم سن پس عمر رضی
 ابو موسی را حکم کرد بعد از آن که ابن عباس را حکم کردن خود را به و اول کوفه از آن منع کرد و بود و معاویه را
 العاص را حکم کرد و هر دو حکم بر صلح برد و ضابطه و اتفاق کردند و عمرو مروی هوشیار دانا بود ابو موسی را مقدم
 و صلح علی کرد و عمرو بر خاست و گفت ابو موسی علی را صلح کرد و معاویه را تقب میکنم مردم مختلف شدند و ابو موسی
 عمرو را پیشام داد و ن گرفت و گفت چه میدی که وی علی علیه السلام بکوفه و معاویه بسوی شام برگشت
 علی علیه السلام بارد دیگر برای قتال اهل تمام ساحلی کرد و اما عمرو توج او را شافلی شد بجهت در سندی و نه
 ساحلی جنگ کرد و اما این مرتبه هم بسبب فراق آرای اهل عراق فوت به چنانکه رسید باز در سندی چهل مری را که
 و بر مقدم لشکر قیس بن سعد بن عباد را بر گشت این مرتبه چهل هزار کس را وی بر نوبت تبعت کردند پس حضرت
 امیر علیه السلام کشته شد و انچه تقدیر الهی بود و عمروی کار آمد و عمرو بن زویم گفت اعراب نزد رسول صلوات الله علیه
 کشی کن این معاویه بر خاست و گفت من با تو کشی گیرم آنحضرت فرمود مظلوم نشوی گاوی پس عیاد از عراق و چون
 روز صفین شد علی کرم الله وجهه فرمود اگر این حدیث یاد میکردم با معاویه قتال میکردم و رواه ابن عساکر و عمرو
 از زید بن ارقم که بر سیده شد علی علیه السلام از کشتگان صفین خبر نمود کشتگان بن و کشتگان آنها در بیست اند
 و زگرد و امیر بسوی معاویه و روایت است از مسیب بن حنیه که گرفت علی دست مرا و روز صفین استند و بر کشتگان
 اصحاب معاویه و گفت رحمت کند شما را خدا تعالی باز مال شد بسوی کشتگان اصحاب خود و نورم کرد و پیش
 نماند نرم بر اصحاب معاویه گفت ای امیر المومنین خونهای ایتانرا حلال کردی و بسوی ایتان نرم می

گفت حق تعالی کشتن ایشان را کفاره ذنوب ایشان کرد و مروی است از علی علیه السلام که فرمود هر که اراده و مجاهده
کرد از ما و از اوشان نجات یافت و چهره خوب است اینجا این عساکر روایت کرده که مروی است نزد ابو زرعه رازی آمد گفت
سرخ شمر من بیدارم معاویه گفت چرا گفت زیرا که فوی با علی علیه السلام کرد و بغیر حق ابو زرعه گفت اب معاویه بجهنم است و خشم
خشم کریم پس حق تعالی تو میان هر دو وصیت **فصل پنجم** از آنجمله است و قصه خضر بن حنف بن سلیم گفته آمدیم نزد ابو ایوب
لقیم اسی ابایوب قتیل کردی بسیف خود باز رسول خدا صلوات الله علیه مشرکان پیوسته آمدی قتال میکنی مسلمانان گفت آنحضرت صلوات
الله علیه و آله ما را بقتال ستم فرموده ناکشیدیم قاسطین و مارقین تحقیق مقاتله کردم ناکشیدیم قاسطین و مارقین و انکون ان شاء الله تعالی
بما را قین بکنیم خواه این جزیره و در روایتی صادق است از وی رضی الله عنه که عهد کرده است بسوی ما رسول خدا صلوات
الله علیه و آله ناکشیدیم پس عاتقه کریم یعنی اهل حجاب و عهد کرده که ناکشیدیم بادی قاسطین پس این است
روای ما بسوی ایشان یعنی معاویه و اصحاب و عهد کرده که ناکشیدیم بادی مارقین و پسینم یادم است از ما هنوز مروی است
علی رضی الله عنه که وی وصیت کرد و فرمود که از او این لحج که بدرستی که آنحضرت صلوات الله علیه خبر داد مرا با آنچه شد نصیحت از اختلاف بعد
و می آمد کرد مرا بقتال ناکشیدیم و مارقین قاسطین خبر داد مرا با آنچه رسید مرا و خبر داد مرا با آنکه ناکت کرد و معاویه و پسر و زبیر
پیوسته گرد و ملک بسوی بنی مراد و وارث شوند از او این امر گردانده است بسوی بنی امیه باز بسوی بنی عباس و بنی امیه
که کشته شود اینجا نام حسین علیه السلام و کرد نصیحت از ابی سعید مرغوا که بیرون آید از نسل این مرد قومی که تلاوت کنند
مناجات سجده و زکات از گلهای شان بیرون روند از دین چنانکه بیرون میروند و جز از زمین بکشند اهل سلام را و بگذرانند
اهل دین را اگر در دنیا بمانند از بجهنم کشتن عاقبت و مروی است از ابی ذر رضی الله عنه مانند آن و زیاده کرد که آنها
بدترین خلق و خلیفه اند و مروی است از علی مانند آن و زیاده کرد پس بکشید آنها را که در کشتن شان اجرت مرکبی
که بکشند نزدیک خدا روز قیامت و از آن سنم و نصیحت بخوان و زیاده کرد و خوشحالی با کسی را که بکشد آنها را و بکشد
آنها او را میخوانند بسوی کتاب او نیستند از آن و چیزی نمی بماند از او شانه اولی باشد بعد از او اوشان سچانی
شان ترا نشیند بسوی سر باشد و از علی نیز بخوان و مروی است و زیاده کرد اگر بداند لشکری که میرسد آنها را چه حکم شده
برای آنها بر زبان پیغمبر شان هر آنکه توکل کند از علی و از اهل بیت است که در آنها مروی است و از او اخذ دست که نصیحت
و مروی و راجع بر سر عسندوی چیزی مثل سر پستان است و مروی چند مروی سفید و روایت است از ابی سعید رضی الله
عنه بیرون رود و فرقه مارقه نزدیک فرقت مسلمانان پس بکشند آنها را اولی تر بود و طائفه بچند و این دلیل است
بر آنکه اصحاب معاویه از اسلام خارج نشدند بلکه فاسق هم نشدند زیرا که آنها حجت نبودند و در اجتهاد خود خطا کردند
و امیر المؤمنین علی اصحابی اولی بودند بحق زیرا که وی رضی الله عنه ایشانرا کشت و در روایت این عمر نصیحت
آمده که بکشند آنها را علی بن ابی طالب گفت کاتب حروف عطا الله عنه این چنین گفته اند اکثر قدها و اهل مسلم بکشد
اهل تحقیق از حجتین غیرم گفته اند که جنگ معاویه با حضرت امیر علیه السلام خالی از محبت و عقوبت نبود و مروی
رضی الله عنه با علی خالی است بلا شبهه اگر چه خارج از اسلام نباشد و الله اعلم بوجوه جانب علی بود که کرم الله وجهه

ابی سفیان و اقره عثمان ثم ستمر فلم يالج عليا ثم عارب و استقل بالمشام ثم اعان اليها مصرم تسلي باخلافه بعدة جليلية
 ثم استقل لما صالح الحسن و اتبع عليه الناس حتى ذلك الحام عام الجماعة وكان عمرا ذا نظر لى معاوية قال هذا كسرى العر
 مات معاوية في ربيع سنة ستين على الصحيح انتهى مخصا بعدة در اشاعة گفته که حق در جميع حق و اقد بيان صحابه باعلى کرم الله
 و جبه بود و و جبهه صيرت و غير وى محطى لقوله مسلم على مع القرآن القرآن مع و قول وى صلح على باحق است هر جا
 که باشد و قول وى اى على مقابل کسى بر تاول قرآن چنانکه مقابل کردم من بر تيزيل وى و فرمود زير را قتال کنى تو باعلى تو
 عالم باشى او را فرمود و جبهه شست عمار ميان دو داور مگر آنکه اختيار کرد در استر از انان هر دو و فرمود بکشت او را فخر غلبه
 و عمار بر او على بود و در مصيف و کشته شد از دست اصحاب حويه گفت خديفه قيرب است که باشد کشت و خون ميان مسلمانان
 پزسيده شد پس همراه کدام يك باشيم گفت بپيژان گروه را که دعوت ميکنند بسوى امر على و باشند با وى نيز هر که
 آن گروه بر حق است و غير ذلك من الاحاديث و در خصوص ميگوئيم که طلحه و زبير و عايشه رضى الله عنهم مجتهد بود و در قطعا
 و يقين ناز که ايشان طبع نکردند و در خلافت و در جاهل بودند از فضل على عليه السلام و علم و قوت و سنا بقت وى بلکه
 جالى ايشان برين حرب طلب بخت عثمان بود و اجتهاد ايشان بودى با آن خنده که قتل قتل وى برانام و واجب است
 جالطرحه امير المؤمنين على کرم الله وجهه استقامى بدو که در عثمان بسجوى محاکمه کنند و بر قاتلان اقامت ميند غايند
 تا انتقام از آنها گرفته آيد و طلحه و زبير از اهل بدر راند و آنحضرت صلعم فرعون خطاب داد قصه حاطب بن ابى بلتعنه گفته که چه
 ميدانى تو سديد الله تعالى مطلع شد بر اهل بدر و گفت بکنيد هر چه خواهيد که تحقيق بخشيدم شمارا و گفت علام حاطب
 را چون شنيد که پرازمى نزد آنحضرت و گفت که اى رسول خدا در آيد حاطب آتش و دوزخ فرمود در مرغ کفى و اهل
 نشود و در تاريچه وى حاضر شده است بدر و خديبيه را و زبير طلحه و زبير از عشرة و مبشره بالجمله و بشارت آن حضرت صلعم
 حق است بآنکه ايشان رجوع کردند از فرج و قويه مؤيد زير که زبير وقت ذکر کردن حضرت امير حديث را بوى ترک
 قتال کرده از هر دو لشکر برون رفت و طلحه و قتيبه گذشت بروى مروى از اصحاب على و پيديد از وى که کسى تو
 او گفت از اصحاب على ام گفت در از کن دست خود را که بيعت کنم ترا از طرف على عليه السلام و چون على اين حرف را
 بشنيد گفت راست گفت رسول خدا که ايا ميکنند خدا مگر آنکه داخل شود طلحه حبت را آگاه باشيد که بيعت من در گردان
 اوست که اتقدم و گفت امير از من که من و طلحه و زبير از آنها باشيم که در حق ايشان گفته اند و از عناما قى صد و درم
 من جل اخوانا على سر شتابين و اگر ام کرد و پير طلحه را و جمله مال طلحه بوى باز داد و آقا عايشه صد يقه رضى الله عنها
 پس بى با وى آنحضرت است صلعم در دنيا و آخرت چنانکه در حديث صحيح ثابت شده و وى نيز از ميان راه رجوع کرد
 ميخوت و قتيبه او از سگان موضع جواب شنیده بود و حديث آنحضرت را ياد آورده مگر همراه ايشان نگذاشته اند
 و گفتند شايد بسبب حق تعالى در و گرد و مسلمانان صلح بخشد پس آمدن وى بقصد صلح بود و فساد و جزير غيت
 که کشته گان عثمان آتش حرب بغير وقتند و نجات خود در بين و يذند لاکه عايشه ام المؤمنين و جديده رسول الله
 صلعم است پس اين همه با ما جور اندام على عليه السلام را و اجرت بکن اجرا جتهاد دوم اجرا صابت و غير او را فخر غلبه

یک در جهاد است پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید که هر چه باغی خیر و فلاح می بیند بکشد و بکشد
 و ملک آن عثمان را و سوا یک حمله اطاعت اهل شام ساخته بودند و می فرمودی قتل عثمان را یا هر که دست بکشد یا شمشیر
 سزید و او را حشر کرد و در آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که ترا گروه ماسی خواهد کشت چون بعد از ولادت حسن علیه السلام
 از خطابت رسولی حکومت شد و یک روز عوف بن عثمان کشتن طلبیدم کرد و نه او را سیاه و بجزرت بود و علی الاصح
 زیرا که از شهادت صلوات الله علیه و آله و سلم است و در آن روزی که این امر در اهل بدر و مهاجرین و انصارین است و مادر یک یار است از
 ایشان یکی هم حیات ای طلیق و در برای مسلمة انجیصیه در وی انگین سجده معاویه و بعد رسول خدا و کاتب حق
 و او را صحبت است و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده چون ذکر کرده شوند صاحبین پس از آنمید و فرمود و تبرید جدا را در حق
 انصاریان غیر بر این است و آنرا که بعد از آن انصاریان است از ذکر وی مگر بخیر یا اگر آنحضرت هم خبر و و
 کردی متولی شود و فرمود ای معاویه چون دالی تنوی پس کنی و عیاد او و او را گفت بایر جدا یا بگروان او را نادوی
 همدی دیدار است که و ما را بسبب ای معاویه الترنزی می حدیث بعد الرحمن بن عبیده و کان بن انصاری و گفت ای ابو موسی
 علی رضی الله عنه که در معاویه و او را که گفت تا او را بیدار کردی فرمودی عیاد و در شهادت و انصاریان
 ابن سید این عیاد را در معاویه و او را که گفت سمعت ابی سلمه یقول لعادته اللهم علیه کتابی مکن له فی البلاء و فقه
 العباد و اخرج الترنزی می حدیث غیر بن سعید قال سمعت ابی سلمه یقول لعادته اللهم اجعله فی ما یهدی یا هدی و اخرج الدیلمی
 که بن علی قال سمعت علی یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا تنهیه الا بام و لا یلیا حتی یکلم معاویه و اخرج
 الاخری فی کتاب الشریعه عن عبد الملك بن عبیده قال قال معاویه ما زلت فی طمع من ان یخلفه صد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول یا معاویه ان ملکک فاصبر قد صرح من حدیث امام حرام ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ول جیست من انی یعرون اهل
 قدا و جواد کان ول من خزانة الجور معاویه بن اوس عثمان بن عفان کات امام حرام می حدیث و مات بعد ما فرج من الجور
 نو قد استفاد من ابی سلمه مشکته و هو لا یستکتب الا عدلا استند و در وی الاخری من طعن مستند و ان و کان کان
 لا تارة من جبریل و قال معاویه مستخفیة و لکنی اهل باوک لاسلام و سخر لول الملوک بعدی و کانیت عند شعرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فامی عند و فانتان یجعل فی مشاخره و الله اعلم و اما حدیثی لیس سید حاجت نسوی اعذر
 ابراهیم بن بعدان که فرموده باشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیرون راند از دین و بیخود بیرون رفتن نیز از زمین و خود
 من الاما دیت و آما ید و سید اهل حکم فاعلم من ان غرض از ان نبی صلی الله علیه و آله و سلم و لهذا انفسا محمد بن حنبل حواله سوال
 کرد از ابو سعید بن عبد الله بن زید بن جهم که گفت که من کیس را که گفت که خدا تعالی در کتاب خود عبد الله
 گفت من کتاب خدا و آدم در وی لعن من یسافر فم فرمود من تعالی میفرماید قتل عیتم ان اولیتم ان انفسد و انی کان
 و قطعوا رجا کم و لکن الذین لعنهم الله فاصبرهم اعلی انفسارهم و کدام فساد و قطعیت سخت است از آنچه زید کرد
 ای آنکه من از وی عمر بن عبد العزیز را از انرا استیذان نمودند بنی است و واجب است استناده و ای از شی
 انیه خنایا استناده کرد و او را نبی صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود و بگر صالحین را ایشان و کمتر از آنها بخلاف البته نبی امیه کار

و همچنین کسانی که بعد از ایشان بودند از بنی عباس غیر هم چند اکثر و عامه نشان ظلمه بودند و بهترین ایشان متوکل
 بود که ناسبی بود تا آنکه قیر امام حسن علیه السلام را بهم کرد و موضع آنرا قرعه گردانید و جز آن از امور نصیب آنی شد
 از ایشان مرد زاهد بود و افتد اسمیکر و بحر بن عبدالعزیز در سیرت وی و لیکن مدت وی دراز نشد بعد یکسال
 او را کشتند و اما آنچه در آن رافضیان توسع کرده اند از نسبت تم تلف مصالح تا آنکه صحابه کرام حتی شیخین برانهم
 نگذاشتند پس آن خروج است از طریق عقل و نقل و خلاصه اینست و اتحاد در دین و تحصیل جمیع سلیس حتی علی امیر
 المومنین فی ایشان خیر است از هر جهت لکن این حدیث گواهی قرآن و شبهه در اندک علی الامم اندر و حشر و نیز از اهل
 برادر و اهل احد و بیعه الرضوان اختیار کرد ایشانرا جدا احوالی برای محبت پیغمبر خود از میان جملہ احوال نمود
 در ایشان شائبه نفسانیت نه میل بسوی باطل و عدوان و هیچ شده است از علی کرم الله وجهه و رضی عنه و علیه
 السلام که گفت ابو بکر بهتر است از موسی آل فرعون که وی یان خود را پنهان میداشت و ابو بکر اظهار دین خود میداشت
 و مدح میگردانید از آنحضرت و میگفت انقلکون جلالت بقول ربی الله و پیغمبر محمد بن حنفیة از حضرت وی علیه
 السلام که گیت بهترین مردم فرمود ابو بکر گفت پس که نام گفت عمر گفت پس تو ای پدر گفت جزین نیست که پدر است
 از مسلمانان است و احادیث دارد از علی کرم الله وجهه و دیگر ابرار اهل بیت در فضائل شیخین عثمان رضی الله عنهم
 زیاد و برد و حدیث خواهد بود خدا هم کند مردی که قدر خود و حق ایشان بشناخت و اصحاب رسول خدا را بدو
 رسول دوست گرفت و همراه با کسان هلاک گردید و العباد بالله حق از آیاتی که در سورة شوری است اشارتی
 بحی خلفا را شنیدن و اهل شوری و ذم من بعدیم و اهل بنی مفعوم میشود و آن آیات بعد قوله تعالی است و ما عباد الله
 خیر و البقی پس کریمه الذین آمنوا و علی بنیم تنوکلون اشارت بحضرت ابو بکر صدیق عتیق است زیرا که ثبوت ایمان
 او بشهادت نبویست در حدیث آمده اگر وزن کرد شود ایمان ابو بکر با ایمان اهل ارض نه ائمه غالباً پیدا ایمان
 ابو بکر و اما توکل او پس شایسته است قوله مسلم در آیه نیست را از امت من هفتاد هزار را بغیر سائب ابو بکر از ایشان
 است گفته شد گیتند انما اسی رسول خدا فرمود تا آنکه رقیه بنی کنند و گیرانند و نه رقیه میکشاند برای خود و نه داغ
 میدهند و نه داغ میکشاند و توکل میکنند بر رنج و ذکر می و الذین یحقیقون کبار الاثم و الفواحش الا اللهم و اذا
 ما عصموا اسهم یعرفون اشارت بعمر بن خطاب رضی الله عنه و از کتاب تریبته هادوت قوله مسلم است
 ترفیق بیچ را پس مگر آنکه رفت شیطان راهی غیر راه تو و مغفرت وی عین عقیب بحديث عیینة بن حصن است که
 چون می بر عمر در آمد گفت ای ابن خطاب عیینة می مارا خبر کن و نمیکنی و زیاده حد عمر خطبه آمده خوست که در
 بیفته حزن قیس گفت ای امیر المومنین خدایتعالی میفرماید خدا لعنوا و امر بالعرف و عمر بن عن ابی احماس بن قیس
 کس جابل است پس احتجاج و زنگرد عمر ازین آیه ترو مشیدین این آیه و بود بسیار استاده اند و نزد کتاب خدا و کریمه
 و الذین اقاموا الصلوة و اخرجهم شوری بنیم و طار و قماهم یفتقون اشارت باصحاب شوری است و عثمان و علی
 از ایشان اند و کریمه و الذین اذ انما بهم البغی هم یفتقرون اشارت بعلی بن ابی طالب است و باستصار او را از آن

ویکرمیه جزا تسمیه سینه شکلا اشارت به خود و کرم اوست و ازینجاست که روز حمل بناوی او اندا کرد و قضاوت نمود
 و در نتیجه یقین و اخذ اموال ایشان نمیکند و کرمه من عینی و اصل چاره علی الشراستارت بنزول حسن بن علی از تبهده
 و نقد او برای اسات مساویه و اول شام حاصل نمودن او میان اهل اسلام نگاه داشتند و مادر ایشان بیست گز
 اندا لایحکام لایس اشارت کسیست که ظلم نمود و برایشان قتل نمود و چنانچه قاتل عمر و قتل عثمان و قاتل علی
 و قاتل زین العابدین و غیره و قوله تعالی و لیکن انقضی بعد ظلمه باو و لایک ما علیهم من سبیل اشارت بحسین بن علی است
 و قیامه ای بریزد و قتال وی بر حق ناگذاشتگی اینست خود و شریست سیه هار و شید و قوله تعالی فیما السبیل علی الذین
 یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغير الحق اولیک لهم عذاب الیم اشارت به یزید و یحیی مایه است که بعد از وی بودند
 و الله اعلم و همچنین در کرمیه هم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند که ابوبکر صدیق است و استیاد علی الکفار عربین خطاب
 و در حاکم بنهم عثمان بن عفان و تراجیم رکعاً سجداً علی بن ابی طالب است یقیناً غفلان الله و رضوا با عشره و مبدع و بخت
 و سیمایم فی وجوههم من انزال السجود بقیه اصحاب از مهاجرین و انصار با کماله اسخرج حکم گفته کشتل فرج محمد خارج شطار و ابوبکر
 فاذره و مراستغافل عثمان فاستوی علی سوطه علی بن ابی طالب یحیی لزرع المؤمنون لیغیظهم الکفار مولی عمر لایل بکته
 بعد از اهلیم لایعبد الله سراً بعد الیوم و این اشارت از لطائف ترمذی است و از ابواب تفسیر و اهل علم اتفاق کرده اند بر
 جمیع صحابه عدول و انچه تعدیل خدا و رسول حافظان جود در کتاب الاما به آورده الفتی اهل ایسته علی ان الحسین
 مدو لکم لایحی الف فی ذلک لاستخیر و من المبتدعه و قد ذکر المحیط فی الکفایه فسلنا فیسائی ذلک فقال عدالة النبی
 تا جیه معلومه بتعدیل التعلیم و انیاره من طهارتیم و احتیاده لیم من ذلک قوله تعالی کنتم حیرامه انحریت للناس من حرم
 و یکذبت جلسا کما سته و سطا و قوله قدر منی الله من المؤمنین فیما یعوبک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و قوله و السابغون
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان منی الله صبر و منوا عنه و قوله تعالی یا ایها النبی صلی الله
 علیک و علی آلک من المؤمنین قوله للعقار المهاجرین الذین احرموا من جباریم و ما و الله بهم چون غفلان الله و بر منواتا و
 یخبرون الله و رسول الله و اولئک هم الصادقون الی قوله لک و یحرم فی آیات کثیره بطول ذکرنا فی احادیث کثیره
 یکثر تعداد و اوجبت ذلک لیقضی القطع بتعدیلهم و لایحتاج احادینهم مع تعدیل الله لیم الی تعدیل احدهم من خلق علی اذ
 لولم یرد من الله و رسول الله هم شے محاذی کرنا لا وجبت ایحال الی کالها علیها من الهجوه و ایها و بفرقة الاسلام و
 غیر البرج و الاموال و قتل الآباء و الاولاد و المناصحه فی الدین و قوه ایمان و الدیقین القطع علی تعدیلهم و الاقتدار
 لزرارهم و انهم افضل من جمیع الخالقین بعدهم و المعجلین الذین یحییون من بعدهم نرا غیبه کافه العلماء و من
 یستدل به و ثمر دمی پسندده الی ابی زرعه الرازی قال اذا لایسته الرجل ینقص احلین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان زغریق و ذلک ان رسول حق و ما جابه حق و انما لدی الینا ذلک کلا الصحابه و هم لایریدون ان یخرجوا شهودنا
 لیثبتوا الکتاب السنه و ایجریم هم اولی و هم زما دقه استمه و الاحادیث الوارده فی تقفیل الصحابه کثیره من قولنا
 علی المقیم و ما رواه الترمذی و ابن حبان فی صحیحهم من حدیث عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله

الله في اصحابي اتخذهم غرضا من جهنم من بعضهم في بعض فبعضهم من اهل البيت فاذن من اذني
 فاذن الله من اذني اتخذه من اذني وقال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالى
 لا يستوي منكم من قبل الله قالوا ذلك عظيم جرح من الذين اتفقوا من اهل البيت فاذن الله من اذني
 لهم من اهل البيت من قبل الله من اهل الجنة وانه لا يدخل جهنم الا بالظلمة لا بالابوة السابقة فان
 قيل التقييد بالانفاق والقتال يخرج من لم يتصف بذلك كذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله والسابقون
 الاولون يخرج من لم يتصف بذلك هي من اهل الجنة ما ورد في المقصود ولما قال المازني في شرح البرهان سنا لغيره
 الصحابة عدول كل من اهل البيت من اهل الجنة ما داموا مجتمعين لغرض من الغرض عن كثرة التماثل في اهل البيت من اهل الجنة
 واتبعوا النور الذي اتزل به اولئك هم المفلحون الجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب لا الغالب
 من نصف بالاتفاق والقتال بالفعل والقوة واما كلام المازني في قوله فاذن الله من اذني فاذن الله من اذني
 الجاهل هو قول غريب يخرج كثير من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالعدل والقول بالتعظيم والذي صرح به
 الجمهور وهو المعتبر عند مسلم وقد كان قطب سليم الصحابة ولو كان اجتماعهم صلوات الله عليهم مقرا عند المخلفين الراشدين وغيرهم
 وفي ذلك بين من شابه على انهم كانوا يعتقدون ان شان الصحبة لا يعدل شيئا كاشت في الصحبة من قول مسلم والذي نفسه بيده
 في الفقه احدكم لما احدثنا ما اذكر مداحهم ولا تشييدهم وتواتر عندهم صلوات الله عليهم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم وعندهم خير ما اذكر
 على السند وجعل عرجا بر قال قال رسول الله صلوات الله عليهم ان الله اخبر اصحابي على ثقلين سوي الثقلين سوي السليين وواو الزرار سبيد
 ارجاله من ثقلون قال سفيان في قوله تعالى وسلام على عباده الذين اصطفى هم اصحاب محمد صلوات الله عليهم والابرار فيها كثيرة جدا
 فلفظ قصر على هذا المقدور فليقتضيه انتهى ففصل ششم در انچه كه است نزول امير المؤمنين حسن بن علي بر ابي
 معاوية بن عيسى بن سفيان وايت کرده كه كه امير حسن بن علي بعد از حج او بدينه وگفتم اي ملاك به من اين احتجاج كه در بن
 بالكه گفت شنيدم رسول خدا صلوات الله عليهم فرمود مني رو دايام وليالي تا كه مجتمع شود و كار اين است بر مردی واسع السرم
 ضخيم النجوم كه بخورد و سير نشود و آن معاوية است پس من استم كه امر الي واقع شد مني است در نهايه گفته سرم بخند
 و برست و مخم بخند عظيم مراد مرد شد بدست كه بالكه تمام ار من گردو استم و رو ايت كرد و مني از حسن بن علي كه
 گفت شنيدم علي را سيفرود شنيدم آنحضرت را ميگفت مني رو دايام وليالي تا كه ملاكش و معاوية در اشاع گفته و
 اين بر حقيقت است زيرا كه آنحضرت معاوية را عاكره كه سير نكند خدا شك او را در ايت کرده اند مسلم و بيه في اللفظ
 از ابن عباس كه فرمود آنحضرت صلوات الله عليهم كه بخوان معاوية را گفتم مني بخورد و پس گفت در كرت منوم سير نكند خدا
 شك او را پس شنيد شك او را كه اي او رده السيوطي في الحفاص و بود سليمان بن عبد الملك زني امير كه ميخورد و
 سير نميشد و بخم كه در ادين حديث دي با شد و الله اعلم و مردی است از عمار بن ياسر كه گفت چون ميسيد
 شام را كه فراهم شد كار و بار او را بر ابي سفيان پس لاحق شود بلكه و گفت عايت فرمود آنحضرت صلوات الله عليهم
 كه خداي تعالي و الي كند ترا بر امير اين است پس بن چه ميكني تو ام حبيبه گفت آيا دهنده است خدا بر او را فرمود

شب ظلم عمران بن حصین گفت که دشمن ترین مردم بسوی رسول خدا اسلام بنوا مید و تقیفت و بنوعینه اند و سر وی است
 از ابی ذر رضی الله عنه فرماد که چون برسد بجایم هر کس را بگیرد یا کسی را بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 پس آن ابی العاص بنی کس را بگیرد و دین خدا و عقل را بکشد و دین خدا و عقل را بکشد و دین خدا و عقل را بکشد
 بروی مروان و گفت رفیق حاجت مرا ای امیر المؤمنین بجا سوگند که نبوت من بزرگ است من پدر دره کس نام
 و عم ده کس من برادر ده کس چون مروان رفت معاویه باین عباس رضی الله عنه که با وی بر سر ریشسته بود گفت
 ای ابن عباس نمیدانی تو که آنحضرت فرموده است که چون برسد پسران عکرم بنی مروان بگیرد یا مال خدا را در دنیا
 خود و دولت یا دینداران خدا را از خول کتاب ادا و دخل و چون برسد چهار صد و نود و نه مرد را باشد ملاک آنها
 شتاب از نخستین تیران عباس گفت اللهم نعم و یاد کرد مروان حاجت خود را و سر متاد عبد الملک البسوی
 معاویه پس گفت که مروان باب چون برگشت عبد الملک گفت معاویه ای ابن عباس نمیدانی که آنحضرت فرمود
 کرد ای کس را و فرمود که پدر چهار جبار است گفت اللهم نعم رواه البیهقی و مرویست از علی بن رضی کرم الله وجهه گفت
 هر مت را آفتی است و آفت این است بنوا مید اند ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر مت که در دکان
 فرشت است از حبه بخاری مروی است امیر اندر جمع البحار گفته ابو هریره ایشا زنا بام و نشان ایشان می شناخت لیکن
 بخوف معصنه طاهر میکرد و مروان نیز بن معاویه و دیگر نوسالان بنی امیه و حجاج بن یوسف و سلیمان بن عبد
 و امثال ایشان اند و گفت عمران بن جابر رضی و بود یکی از و خدا شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت و می گفت
 را بسته بار فرمود این بگوید و گفت محمد بن کعب بنی لعلت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس را کسی که از امید او را
 مگر صالحان را از ایشان آفتها قلیل اند و مرویست از عمر بن مرفه الجعفی که اذن خواست حکم بن العاص بر
 آنحضرت پس شناخت او از او را فرمود اذن دهید او را مار است یا پسر مار لعنت خدا بر وی و بر آفته بر آفته
 از سلسله می مگر سوسن از آنها و آنها کم اند در اشاعه گفته این استثناء اشاره است بسوی عرب بن عبد العزیز و امثال
 وی از آنها که بزرگ باشند در دنیا و وضع در آخره صاحب مکر و حدیث اند محط شتم شوند در دنیا و نیست بر آفته
 آنها حصد در آخرت و در آیت است از زمین ارقم که بود حکم بن العاص می نشست نزد آنحضرت و نقل میکرد
 کلام او را بسوی قریش پس لعنت کرد او را و کسی که بیرون آید از پشت وی تا روز قیامت و گفت عبد الله
 بن الزبیر بر منبر سوگند بر بیت الحرام و بلد حرام که حکم بن ابی العاص و ولد وی ملعون اند بر زبان محمد صلی الله علیه و آله
 و هم از وی مرویست که در حالت طواف گفت سوگند بر بلی بنی که لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولد او را
 و گفت ابی سحی شعی که بودم من میان حسن و حسین و دستانم بیکر و دندانم بر دوا و حسن از میدان حسین
 پس گفت مروان اهل بیت ملعون اند پس پنجم آمد حسن فرمود میگوئی اهل بیت سوگند بخدا که لعنت کرد است
 ترا خدا بر زبان نبی خود و تو در صلبی بودی و در لفظی لعنت کرد و پدر ترا بر زبان نبی خود و تو در صلب
 هستی و گفت ابو هریره سر رسول محمد صلی الله علیه و آله دیدم خواب که پسران حکم جست میکنند بر منبر حسن و حسن بوزن

[illegible]

والضار باز بخواند اورا ولحت کرد باز سرود نزدیک است که اینکس خلاف کند کتاب او دست نبی اورا و بیرون آید
از صلب نقت که برسد و در آن با همان مردی چند از قوم گفتند که این باطل است از آنکه از وی چنین آید من بود
آنست و بعضی از شما آنروز شیعیه وی باشند بعد از آنحضرت صلعم اورا بسوی طائف برانند و احیای آنحضرت بجا
بماند و ابو بکر و عمر هم اورا و نکردند اما عثمان در خلافت خود اورا رد کرد و این نیز یکی از امور است که بر عثمان اتفاق
کردند و باعث قتل عثمان شدند و غرض که دولت ایشان بقضی مفاسد کثیره و مظالم لافند و لافتنی شدند و از آنچه واقع
شد در زنجیر قتل حسن بن علی است علیهما السلام و سببی آنست که نیریزین معاویه صید هزار درهم
بجعه کند و زوجه حسن علیه السلام فرستاد و گفت که وی را زهر برده من ترا برقی خود بگیرم وی زهر داد حسن تا چهل
روز بیمار ماند و حسین علیه السلام برادر وی هر چند جید کرد که وی از حال زهر دهنده بیاگاهاند لیکن حسن پاکر و
گفت خدا یتعالی شدت از روی نفیتم و می یام بگر خود را که پاره پاره شد و من حی شتاسم که از کجا باین بماند
مشم یعنی اشاره فرمود که این از طرف نیریز است پس سختی می که بر شست تکلم کنی درین باب بحرانی باز گفت گویند
میدم ترا که نیریزی در امر من چون قال لواء قیامت بحین فتح و اربعین قال الهی من مات سنة حسنین قیل له
و حسنین قال الیهتم سنة اربع و اربعین قال ابن منده سنة تسع و اربعین قیل حسنین قیل ثمان و حسنین و دفن
بالبقیع و یقال انه مات منهم ما کذا فی الاصابة و از کلام اوست علیه السلام مر حسین را دور دار خود را از سفهاء کوفه که
بیرون آرند ترا و الله بنی پیغم که جمیع کند خدا یتعالی در میان مانیوت و خلافت را و طلب کرده بودم از عایشه رضی
عنها که مد فون مشوم با رسول خدا صلعم وی قبول کرده است پس چون میرم بخواه از وی و گمان نمیکنم قوم را
یعنی بنی امیه را مگر آنکه منع کنند ترا پس اگر منع کنند پس مراجعت مکن بایشان و دفن کن مرا نزد مادری فاطمه
بقیع و مرد رحمة الله تعالی بعد چهل روز و اکثر برانند که وفات وی در سنه حسنین است بعد و فاش حسین علیه السلام
از عایشه پرسید گفت آری مروان و دیگر بنی امیه مانع آمدند و وی در آن وقت امیر مدینه بود و از طرف معاویه
حسین علیه السلام با همراهمان خود سلاح پوشید و گفتند بقاتل کنیم ابوهریره گفت منع نمیکنند اورا مگر ظالم باشد
که وی ابن رسول الله است صلعم بعد ابوهریره حسین علیه السلام گفت مباح اول کسیکه ترک کرد و وصیت برادر خود
را و وصیت کرده است ترا بعدم قتل پس تا اینجا گفت اورا که باز گردانید از قتل و دفن کردند اورا
علیه السلام در بقیع نزد مادر وی و فرستاد جعه کسی را نزد نیریز بطلب و عده که با وی کرده بود و نیزید انکار کرد
و نیریز خود گرفت **فصل هشتم** و از آنجمله قتل حسین بن علی علیهما السلام تا آنکه ابن حجر در اصابه گفته و قد صنف
جماعة من الفقهاء فی مقتل الحسین فیها الثوث و السید و الصحیح و السقیم فی هذه القصة التي سقطها غنی و قد صنف
عن ابراهیم النخعی انه کان یقول لو کنت فیما قال یحسین ثم دخلت الجنة لاستحیت ان النظر الی وجه رسول الله
صلعم انتهى گویم صح توایف درین باب ساله سر الشهابین تالیف شاه عابد الغریز محدث دهلوی است معاذ
رضی الله عنه گفته آنحضرت قبره بود صلعم بگیر ای معاذ و شمار کن پس هرگاه رسیدم پنج را یعنی از خلافت گفت نیریز

بخت بدی که در آن روز مشهور شد پس چون علی در آن بیت او را و خبر داده شد از قاتل او سوگند
 بکشید و آن روز در آن بیت کشته نشو و در میان منی که سرش نماند و او را اگر آنکه بخت افتاد خدا تعالی در میان سینه
 شان از دمای شان تسلط کند بر آنها شتر را نهاده و بگرداند آنها را فرستد و در آنجا که گفته این هم کسایت که بیعت
 کردند و او را و بر او و در پیشم باز سپردند و او را به من منع نکردند و او را در بیعت است بر آن اخراج الی عسکریه و مشغول که
 یکشد خلیف را و خلیف غلب را بگیرای معا و گفت پس چون رسیدم ده را فرستاد و لید نام فرستاد است تا دم عزت اسلام
 برگرد و خون من بر روی اهل بیت من بخدایت در آنجا که گفته قول وی چون رسیدم در آنجا که گفت در کس از اهل بیت
 را نشین و در بیعت مراد بود لید این عبد اللک باشد زیرا که چهار خلیفه اند و چهار معا و در ششم نیز و در ششم پس پیش معا
 و ششم این الزیر یا مروان و بنام عبد اللک هم و لید میروی و اگر مراد و کس بعد نیز بد است ندیس و لید این نیز
 بن عبد اللک باشد زیرا که وی بعد و لید متول شده و سلیمان برادر او است و عین عبد العزیز و نیز بد است شام در
 پس عبد اللک چون این هر دو را با آن پنج دیگر منم کنند و میشنوند و هم و لید این نیز بد است و سواد است قول یابی وی
 که بزرگ و در خون وی بر روی اهل بیت من زیرا که وی را این هم وی نیز بد است و لید قبیل کرده و همچنین بول می
 خدا سیف را پس نیست اغا و برای او زیرا که او شان اختلاف کرد و ند و بعضی ایشان و بعضی را که شتاب تا آنکه
 بنی العباس هم ایشان غالب شدند و از آنجا است که زهری گفته که اگر دالی شد و لید این نیز بد است مراد و لید است
 و الا پس مراد بود لید و لید عبد اللک است و از چند طریق که بعضی از آنرا که تصحیح کرده و آمده است که جز آن عبد السلام
 و در بر و ابی بلال بن قنبر نزد آنحضرت مسلم آمد و خبر کرد که حسین مقتول است و خاک آن دین که آنجا کشته شود و نمود
 پس از آنحضرت آن خاک را پایم سید و فرمود که این خاک برود غسل و وی خون کرد و همچنین شد و لید کرده آنحضرت را
 و گفت بدی که بکربلا است و سید بی آنست که چون اتمام حسن انتقال کرد معا و بر اهل بیت تمام بیعت برای
 گرفت هیچ رفت و خواست که از اهل حجاز هم برای وی بیعت بنمایند و با این و باقرار امتناع کردند و گفتند که اگر ترا
 و روحی رضی بیعت پس آن است و در آنرا بر مسلمانان یا زگردانی و چون معا و بر رضی الله عنه بمرد و در آنجا بیعت
 نیز کرد و ند نیز بدی که خود که در مدینه بود نوشت که از حسین بیعت بگیر حسین علیه السلام از مدینه بیکه که بیعت بنابر حق
 بر جان خود پس کوفیان بوی نامه نوشتند که نزد ما یا با تو بیعت کنیم این عباس منع کرد و گفت غدریان و
 قتل ایشان باید و خدا لان ایشان یا برادر خود و بنی دانی و امر کرد که اهل خود و مرو و عیسی السلام شنید این عباس کرد
 کرد و گفت و احسیناه و این عمر نیز او را همچنین گفت حسین را اگر دین حسین بر او چشم او بوست و او و گفت
 است و عکاشه شد من قاتل و همچنین این الزیر نیز منع کرد بلکه باقی مانده و در یکم بچه که آنکه انگین شد از فرقه وی و چون
 این خبر بر برادر وی محمد بن حنفیه رسید القدر بگریست که طسبی از آن بدید و بر کرد و عمر من که حسین علیه السلام
 مسلم بن عقیل را پیش از خود بکوفه فرستاد و از ده هزار یا زیاد و از اهل کوفه با وی بیعت کردند نیز بدین زیاده و سلم
 ما آمدید بر قتل کرد و آخر گرفتار شد که ده بختند بیعت کنند لکان متفرق شدند و از بنی حنین علیه السلام روانه

و از حال مسلم خبر داشت در راه فرزدق شاعر ملاحی شد از وی حال آنجا پرسید گفت و لهامی مردم با شماست و
 و تنگهای شال بانی امیریت و قفسانازل میشود و از آسمان و چون نزد یک بقا و سیر رسید مردم از حقیقت حال گوا
 کردند و امر بر جوی نمودند برادران مسلم بن عقیل گفتند و الله که ما رجوع نکنیم تا آنکه عوس برادر خود گیریم یا کشته نشویم همین
 علیه السلام فرمود نیست خیر و رصیات بعد از خاور و روانه پیشتر شد در اشدان سواران ابن زیاد و پیش آمدند امام میل کمر ط
 کرد و ابن زیاد و بست هزار مقاتل اطیار کرد و چون آنجا رسید از حسین علیه السلام طلب دل بر حکم ابن زیاد و نسبت
 یزدید کرد و فرمود و بگذارد بر ما و مردم تروید و این زیاد و جز نزول بر حکم خود هیچ نپذیرفت حسین گفت و الله هرگز
 بر حکم وی ترویل نکنم پس نوبت بمقام رسید اکثر مقاتلان می علیه السلام کسانی بودند که بوی خطوط و نوشته بودند
 و بیعت نموده صاحب شام گفته لعنت خدا بر قاتلین می یکبار و بر خا و لیل می صد بار که اهل بیت رسول خدا مسلم
 را فدای جانهای خود کردند تا تمام الله تعالی ما اقدریم و اخذلیم و از نجاست که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کسب الله وجهه
 بایشان گفت اگر میتوانستم میفرختم شما را ای اهل شام همچو فروختن درم بدینار و ده را از شما یکی از او شان با کعبه حسین
 علیه السلام این جسم غفیر و جمع کثیر محارب کرد و با وی از اهل بیت و جمله شهادت و چندان بودند و در میدان جنگ خیلی
 ثابت قدمی نمودند و اگر مخالفان بیان او و آب طاعن نمیشدند هرگز بروی قدرت نمی یافتند تا آنکه چاه کسب آن کسان
 وی علیه السلام شربت شهادت خوردند و از وی شنیده شد که کسی بگوید یا نیست کسی دفاع از حمیم رسول الله ص
 یزید بن اسحاق را بشنیدن این و از با می شد شفاعت جدوی علیه السلام از لشکر مخالف بیرون آمد و در جوی وی
 چندان کار زد که شهادت شد بعد چون جمله اصحابی علیه السلام فاش شدند و تمام با نجات خود بخاندان مملکت مروان
 بر حمله عم خود حمله پدر خود علی سلام الله علیهم اجمعین کردند و بسیاری را از شجاعان آنهار بر زمین نجات
 آنها نیز بروی هجوم آوردند و میان او و حمیم وی حائل شدند تا وقت امام علیه السلام او از داد که باز دارید پسها
 خود را از زنان و اطفال چنانچه باز ماندند پس تر مقامه کرده ماند بایشان تا آنکه بر خنهایش غرمان کردند چو بی یک
 طعنه برداشت و سی و چهارم بخورد و مغلک تشنگی بروی علیه کرد از پشت زمین بر زمین افتاد و
 زمین بود طعنه خوف فدا و می نیمه سوار و خوش رسول خدا سلام علیک و ز تشنگی بدانات زبان نمی گزید و زبان
 قدرت کفایت خدا سلام علیک و برای ناوگ شمشیر که رسیدن سپهر و توان بازوی شیر خدا سلام علیک و تیر جرات باو می
 راه خدا و غریب فیه و در کرب بلا سلام علیک و سر مبارکش را در و ز جبهه دم حمیم سال شصت یک از هجرت از تن پاکش بر می
 قال حسین می علیه السلام چون سرش را بر زمین انداخت این یادها و این بیات برخواند و او قرکالی نفعه و ذنبها و
 انی قتلت ملکاً محجاً و قتلت نیر الناس ما و باه و خیرم اذینسون سباه و می حکم بقبل وی کرد و گفت اگر او را این
 چنین پیدا منستی چرا کشتی مناصب متاعه گفته ظاهر امیریت که او را بجهت نوح یکشت و بجهت آنکه چار او را بجهت و
 دلالت میکند برین نهاد و او بر سر شریف را و دست و زدن دندان نامی مبارک را با شاهی و در آوردن او در
 بینی و توجیه کردن از حسن انحراف و انحراف می و الله شهنه چون این حرکت دید برگشت و گفت اشبهید و بر رسول خدا مسلم

قبل و سفاک مسافر و تنگ حرم این چیز الهام باشد درین قضیه بود و آنکه روایت است از ابوهریره رضی الله عنه
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله که جانش در دست اوست هر آنکه باشد در مدینه بخیر گفته میشود و او را خالق می گویم حال آنکه
 است یعنی تراشیده موئی و لکن خالق دین است پس بیرون رود و باز مدینه اگر چه بقدر یک برید باشد از حرج عربین
 و نیز وی روایت کرده که در وقت عت از شری که نزدیک شده بر سر شصت سال گرد اما بت غنیمت صدقه تاوان
 دست هادت بمعرفت جهم پوار واه احاکم و بود ابوهریره که میگفت بار خدا یا اندر یا بدر اسال شصت و نه مایه
 صبیان اشاره سکر و سیوی قولی صلی الله علیه و آله است من بر رویهای غلامان است یعنی کو دکان از قریش زیرا
 در همین سال یزید متولی شده و اقدی در کتاب حرجه از ابوهریره بن بشر آورده که حضرت در سفری از اسفار بیرون
 آمده بود چون بجزیره رسید با استاد و انا باشد و انا الیه رجعون خواند صحابه دانستند که مگر در عاقبت مور
 این سفر امری که موافق مدعا بود معلوم آنحضرت گردید عمر بن الخطاب پرسید یا رسول الله چه دیدی که استبرح
 موی سر من اینها را که تعلق باین سفر شاد داشته باشد و نیت گفتند پس فرمود کشته بشوند درین گستان
 آنها که خیانت من باشد بعد از مصاب من و در روایتی آمده که هرگاه بدین موضع میرسد بدست مبارک خود داشته
 سکر و میفرمود کشته بشوند درین حرجه خیانت من از ابن عباس نیز مثل این روایت آمده و از کعب جبار نیز
 کرده اند که در تورا آه آمده است که در گستان شرقی مدینه مقتولان باشند که پوتهای ایشان روز قیامت در روز
 مثل ماه شب چهارم باشد و در حدیث متفق علیه آمده که هلاکت من بر دست قبیل از قریش بود گفتند پس چه
 فرمای یا رسول الله خدا در آن زمان فرمود غرث و گوشه گرفتن از خلق و ترویست از ابوهریره که سپاه او آن
 دین قائم است بهسوطا اگر باشد اول کسی که رخنه کند از امر وی از بنی امیه و از ابی العالیه آمده که بودیم با بنیام حمزه
 ابی ذر رضی الله عنه پس گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت اول مردی که میخیزد سنت مرا مردی از بنی
 باشد در پیرانی سیاهان برادر معاویه گفت آنکس هم گفت نه ابوذر غفاری گفت ردیف بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چهارم و گزشتیم از خانه های مدینه فرمود چه حال باشد ترا ابی ابوذر وقتیکه باشد در مدینه گر سنگی سخت بر خیزی از
 خانه ترا نتوانی برسد بهما مسجد خود و در شقت اندازد ترا اگر سنگی گفتم خدا و رسول و انانرا ند فرمود و پارسا باش
 چه حال باشد ترا بنیکه واقع شود مرگ در مدینه تا اگر پشانی گوشتن یک بنده رسد گفتم ابی ذر رسول الله انرا ند فرمود
 صبر کن بیکه خود را بران دار باز فرمود چه حال باشد ترا وقتیکه باشد در مدینه قتل و در گرد و خونا چهار الویت
 را گفتم خدا و رسول انرا ند فرمودی آئی تو نزد کسی که از ان او هست گفت سلاح گیرم و محارب کنم فرمود شریک
 انقوم شوی در قتل گفتم پس بیکه کنم فرمود اگر ببینی که کسی ترا میکشد جابر بروی خود بیفکن و تسلیم وی شو
 تا گناه خود پیش و گناه تو بر گردد از حرجه ابو داود گفته اند این اشارت است بوقوع حرجه که در زمان یزید پدید
 واقع شده و که شش زبان تحمل گفت و شنید آن ندارد و ابوذر رضی الله عنه این واقعه را ند و یا قته زیرا
 و فاشش در سینه استی و در آن حرجت شده و بوقوع این حادثه در سینه شصت و سه بوده و بروی صلی الله علیه و آله

این ناحه گویند ای جین وقت کشف کردند و مراد مرکب مدینه عام الرادست کاقیل و درس حدیث حکم فتنه هم بر
 مرمود که مقتول بودند و در آن بهتر از آنست که قاتل کسی باستی و سبب این وقعه نیست که هرگاه وقت
 نبوت که ادا کار اهل حجاز همچو این عمرو اس عباس سعد الرحمن بن ابی بکر بیعت برای نبرد میکرد و ایشان قبول نکردند
 معاویه صد هزار درم مردان بر سر ساید و مردی را نوشتید بفرستاد آن مرد باین عمر گفت که کدام چیز را از سبعت
 دی مانع است این عمر گفت مگر این مال از برای چهل مرسانید دست اکنون من نزد مازان باشد صحت کلمه
 هرگز و همچنین عبد الرحمن بن ابی بکر جمعی را بکشتند و در آنجا عبد الله بن الزبیر هم گفت معاویه گمان کرد که اینها بجای
 نبرد را معنی نمیشد و بیعت او نخواهند کرد چون وقت احتضار رسید نبرد را گفت که من بلاد را برای تو بیا
 کردم و مردم را بیعت تو را و مردم منی ترسم بر تو پیچیده را که اهل حجاز پس اگر امری از ایشان یعنی مسلم بن عقبه را بر
 ایشان بگمارد که من یار ما و او را آدم و ماه خیر خواهی وی داده ام چون معاویه در گذشت و امام حسین ششها داشت
 این از زبیر اظهار محلات کرد و دیگران هم مطلع بیعت کردند آنرا ابو الحسن یعنی که یکی از ثقات روات است
 نقل میکنند که اهل مدینه بعد از ظهور دلائل مسوق و فساد برید بر بنبر آمده فلع بیعت نمودند عبد الله بن عمرو بن حص
 محرومی عامه خود را از سر بر آورده گفت اگر چه برید مرا صل و انعام فرمود و در جائزه من میفرودد لیکن من می دشمن خود
 داغم السکر است من را و از بیعت خود بر آوردم بچنانکه دستار خود را از سر خود بر آوردم و دیگری برخاست و غلیظ
 خود را از پای خود بر آورده و بر همین پنج فلع بیعت نبرد نمودند تا آنکه مجلس انعام و مجال هر شد بعد از آن عبد الله
 بن مطیع را بر قرست عبد الله بن حنظل را را انصار دالی ساخته هر که از بنی امیه بود همه را در دار مردان محاصره نمودند
 و مردان و جماعه که با وی بودند وی استعانت و استغاثت نیز بر آورده و وی طلب لشکری نمودند و وی مسلم
 عقبه را بر قتال اهل مدینه برانگیخت و وی بر سر خود با وصف منصف حال در مقام جرئت و تجلدا آمده بهمت بر قتال اهل
 این بلده مشرفه را گشت منادی بگام نبرد ندا داد هر که قدم در سیر حجاز نهاده اسباب سحر و طلسم جنگ را در کفا
 حاصه دیوان برگرد و بالائی آن صد و دینار بطریق انعام در جملایم در ساعت بدست وی دهند و او زده هزار
 کس را باین طریق براه قتل فساد داده ساخت و مسلم بن عقبه را وصیت کرد که اگر ویرا قادیثه بوقوع آید مصیبت
 من نمید سکونی را خلیفه خود بگیرد و گفت اینها را که من ترا بر سر استان میفرستم سه بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت
 و قبول در آمدند بگذار و الا لایستاقان مقاتله کن بعد از آنکه برایتان غالبی تاست روز حرم مدینه را باحت
 کن هر چه در آنجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب لشکریان مسلم و بعد از ستر و زردست و تطاول از ایشان
 برگرد و با بلی بن حسین رضی الله عنهما انقض کنگوی بافاق داخل این جماعه سیب بعد از وصول جبرین لشکر اهل
 مدینه استان نیز تهتونه و استعداد و دفاع اهل فساد و بر جاستند و با جماعه ای امیه که محصور بودند گفتند که ما ما
 عهد کنید که بمکرم فساد بر نخیزید و جماعه سوسی و کشف اسرار ما نمیکید و مظاهر است اسرار ما و اعداد ایشان ننمایند
 اگر نه فی الحال تمامه شمار تحت تیغ سیاست و ملاک میکشیم آنها برای دفع وقت و اضمحلال عهد بایستان بسته

خان تبراه ایشان بدفع مسلم بن عقبه برآمدند و آن برنا حکم سپردند و عبدالمکک بن عقبه نزد مسلم بن عقبه فرستاد
 تا از ناحیه حرم در آمد و سه روز بم کارزار را موقوف دارد و بعد از سه روز روی مشاوره با اهل مدینه آوردند و
 گفتند که چنانچه بم یکصد نفر غیر از مجاریب و مقاتله تدبیری نیست تا بدفع این فتنه و فساد کرده شود و مردان
 امارت فتنه خوب نیست اطاعت کنند و باید بیعت نمایند و صلحت نیست با این که این سخن پسند نیفتاد و قرار بر مجاز
 و او را عبدالمکک بن عقبه سوار شد و در عقب قتال در آمده داد و شجاعت مردانگی داد و مسلم بن عقبه را بعلت ضعف
 و مرض بر سر بری نشانده در میان و وصف داشته بودند و می تحریر می ترغیب لشکر اهل مدینه و عبدالمکک بن عقبه
 نیز با همت سپرد و مقاتله کرده بدرجه شهادت رسید مسلم بن عقبه سر او را نزد فرستاد و قهر و غلبه نافر و لشکر
 نیز بدین گشته وی بموجب حکمی که برید کرده بود تاسر و زاریاحت حرم مدینه و نه بطل و قتل نفوس و ضیق نفس
 کرد و قرطبی گفته و وقوع این اقع در حرمه و اتم بود که بر سافت کیلی از مسجد سرور انبیاست و بکند از مقتصدین
 از بقایای مهاجرین و انصار و علمای تابعین اختیار را بقتل رسانیدند و از عوام ناسخ را می نسا و اطفال ده هزار
 کس را کشتند و مقتصدین از جا طمان متزلزل شدند و بعد از این اقع اولاد و نازا میدادند و اسباب از مسجد عقبه مسلم
 جنزان دادند و در روضه که حالت میان قبر و منبر مطیف و در حدیث شریف از روضه از ریاض نبوت گفته
 اسپان بول در و ت کرده و مردم را بر بیعت نیز بدید و اگر او نمودند بر عهد عبودیت که خواه بفر و شهادت از او کنند
 یا اطاعت خواهند یا عصیت چون برید بن عبدالمکک از سعد رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم قرآن بر زبان آورد
 در حال گردش زدند عبدالمکک بن عقبه میگفت والله از بیعت نیز می برون بیایم و بروی خروج نکردم تا
 بر رسیدم که سنگ آسمان بار و در اشاعه گفته مجاریب مسلم بن عقبه در سینه شمشیر و سینه بود و این مسلم بن
 عقبه را سرف گویان از حجت اسراف و افراطی که در قتل و فساد داشت با جمعی وی در قتل اهل این طایفه شریفه
 داد اسراف و فساد و او به جانب مکه محظرو نهاد زیرا که فریاد او و وصیت کرده بود که بعد فراغ از امر اهل مدینه بمکه
 روی و باین زیر در آویزی لیکن بسبب مرضی که داشت در آسار راه بر بستر ملاک افتاد و بر حصین بن نمیر کنده را
 خلیفه خود گرفت و بجا حرمه ابن الزبیر در می حقیق و احتراق وی و وصیت نموده رخت اقامت بهار البوار کشید حصین
 نمیر را چون خبر موت نیز بدید رسید بکین و از وی و وقوع این مهام صورت انصرام نیافت که اقال الطبری این خبر
 بسند متصل خود تا سدید بن المسیب آورده که وی گفت در ایالی حرمه بمچیک در سبب پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی یزید اهل
 که در حرمه آمدند میگفتند که این پیرک دیوانه در اینجا چه میکند و بیچ وقت نماز نمی در آمد که من آواز اذان و اقامت از حرمه و اهل
 نمی شنیدم و هم بدان اذان و اقامت نماز میکردم و بیچیک در سبب یاسن نبود ابو سعید خدری را دیدند که بروی
 ریش او همه بریده است پرسیدند که این چه صورت است گفت از انار طمس اهل شام است که در وقعه حرمه بن سید
 در خانه من در آمدند و هر چه از متاع بیت باشند همه را پاک بردند و جامه دیگر رسید چون بیچ در خانه نیافتند آتش

در بناد ایشان قضا و گفتند شیخ را و بنیاد هر یک از ایشان موی از ایشان بر گشت و باین حال که می بینید مرا
 در بناد بنده و بر همین سیاق شش سال و قیاس این قضیه نامرئیه شایع از حد عقل امکان اندوست و آنچه حاجت
 و این مخالفان باقیست اندیش شده و لایق واضح دارد و بر قتلان فخران دنیا و آخرت ایشان در آستان گفته
 که بعضی بر این گفته قوت مسلم بر عقیده گرفت و شفقت چهار روز و محاصره کرد و قاتل شدید و بری بیت الله میمانی
 و مروتی باز آشتی در سر نیزه کرده و پادشاه از آن بیت الله سوخته شد و برین آستان می یزید پدید رسید میان و گفته
 حرم و موت می فاصله است ماه یا کمتر باشد اهل کوه و در بنه بر بنامیان حرارت کردند تا آنکه آنها ذلیل شدند و یکی
 از آنها تنهایی شد که اگر کجا بیفت و گرفته سرگوشش بسکودند از بنو امیه و بنیامیان گفتند که ما را هم همراه خود و شام
 بریدند و چنانچه که در وقت و لشکر میزد و قتل شام شد و در جاز بیعت با بنی الزبیر کردند و آنها را اهل فاق بیعت گفتا
 بنی بر بن معاویه بنو بن معاویه مروتی مثل خود پادشاه و گفت یا ایها الناس بعد من معاویه نزع کرد و درین
 اهل بن امیه و حرم کرد و در حرم مسلمانان تا آنکه غالب شد بر آن باز برود خدا و اندک انجام موی چند و بر زمین
 بر زمین امر با اهل آن نزع کرد و او را در رسول خدا و اهل حرمین شریفین ابگشت و بر بیت مجانبی و بیعت و
 برود خدا و اندک انجام موی چه شود و اکنون شما مرا استقل این امر کردید هرگز مردم من بگناه این امر و بر زمین شما
 بنیامی و در بنام و در چیزی از خونهای مسلمانان و اموال ایشان بنیجست و لازم خانه خود و گشت تا آنکه بعد از چندی
 برود و گفته اند بعد شش ماه و موی آخر گشت که متولی شد از پسران بنی سفیان و در آستانه گفته قتل حسین علیه السلام
 و در گفته چهره و موی گفته چینی از آن شایع است که در زمین برید و واقع شده این خبر در شرح هزاره گفته نیست عجیب بر
 برید از قیاس مستحق و اخلال بقوی بجای خرد سیده بود که صد و زاین قیاس از موی بسیار نیست بلکه نام او حرم
 خلیل محمد الله تعالی قابل بکفرتی شده و ناپاک به و در قاتل و موی گفت بکفرتی که بجهت قضا یا ای
 در گفته که واقع شد از موی و ثابت شد از نام و اگر چه ثابت نشد نزد غیر موی همچو عزالی طرح و سبانه که در آن استقل
 الا لکی و گفت بگشت برید حسین اما که بیعت جدوی یعنی بیعت برای یزید نگردیده بود و پیش حسین جدوی باقی باشد
 برید که کسان بسیار اقدام بر بیعت می کردند و اختلاف پدر او را برای می افتیاد کردند و با وجود اختلاف این
 موی شرط نباشد و شک نیست که پدرش معاویه غلیظ حق بود و نزول نام حسن از برای موی و اجتماع مردم مروتی
 و استقل این موی مرد و دست ازیر که یعنی بعد استقرار احکام و انعقاد اجتماع بر تحریم خروج بر امام حارث باشد
 چون از این موی منوط بامتناع و اجتهاد حسین علیه السلام متعصب بود از یاد و چنانچه موی شد برید بنابر جو و قیاس موی که گوش
 از شنیدن آن که میشود و بیعت برید نزد یک حسین علیه السلام از کسانیک بیعت موی نکردند متعصب شدند
 بود و تا آنکه بیعت کردند با کراهه کردند و قیاس امر بر بنیامین است که اگر کافر باشد با مروتی فاسق متعصب و موی محمل
 حرمت خروج بر جای بعد استقرار امور و انعقاد آن انحصار است آهی کلام این خبر حرج صاحب شانه گفته و نیز
 جاهل فاسق بود و شرط اختلاف ابتدا علم با حکام و عدالت است و قول اهل علم که منفر میشو امام اعظم بنسوق

آن بطریق دوام است نه استیلا که ابتداء مانع بیعت نیست و حاصل نشد نیز میرا تعجب نگزید و از آنکه کشت امام حسین
 و بعد از او قتیله عزه و قتل اکثر مستحقین خلافت با آنکه اهل مکه بیعت وی نکردند و با این الزم بر قتلان وی اصرار کردند
 هم در زمان وی و زمانه پیروی معاویه انتهی کاتب حروف گوید عفا الله تعالی عنه که نسبت نمودن این عربی
 مالکی سابقا الله و عفا عنه و عتابی را بجانب امام حسین علی علیهما السلام خرجت که دلپای اهل ایمان کامل از آن
 چون میدرخد و میلزد و گوشتن مسلمانان از استماع حدیثش مراحل می گزید و آنچه شیخ ابن حجر عسقلانی و سید محمد بن
 عبد الرسول شش روزی مدتی یعنی صاحب شاعره در رد و جوابی گفته و نوشته اند درست است اما اینجا خود
 هیچ بجای نیست چه سابقان گذشته که جناب امام علیه السلام بعد دریافت حال عسقلانی در کوفه مقصد مرخصت
 کردند اما برادرانش مانع آن شدند و وقت مقابل این زیاد هم فرمود که یکبار بر آرایش برید بروم او خود نگذاشت
 مظلومانه شهنشید شد و غیر شهادت وی پیش از آن بچند سال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و میری امیه قاطلان وی
 نفرین لعنت کرده و آنچه در قتل وی از تخریب ایمان و زمین اقع شده بر هیچکس پوشیده نیست پس با وجود این
 چیزی تا که امارت حقیقت است علیه السلام با صریح و جوا و با بلوغ قصص می می چه سجان آنکه قاطلان او را کشت
 محمدا لعلن ما شند بر حق بودند و مقتولان مظلوم که بر لسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد یعنی ما شند این چه محبت
 است پس مسلمانان این حرف باور ندارند **فقف** چون معاویه بن یزید برادر و مملکت اهل عراق بیعت با بن یزید کردند
 و ملک حجاز و عین و مصر و عراق و شریک و جمیع بلاد شام تا آنکه دمشق هم بر وی تسلیم شد و هیچکس نتوانست بر سر او
 ایستاد بود از بیعت وی متخلف نشد تا آنکه مردان هم قصد خلافت بسوی مکه معظمه برای بیعت وی نمود و بنو امیه
 امیه و بنو عقیل بیعت بستند و او را برادر خود و خلیفه گرفتند مردان با مطیعان خود بسوی دمشق برآمد و باضا که آن
 که صالح این زیر بود و مقابل کرد و صیحا کشته شد و مردان بر شام علیه کرد و او را خائن و مفسد و عامل این زیر
 که آنجا بود و حاضر کرد و در دست بیعت پیچ بخیزد و راه وین الاخر در صرغالب گردید و چندین سال برود و بیعت
 حکومت وی شش ماه است اما پس خود و عبدالملک بجای خود قائم بنمود و سپس ملک شام و مصر و مغرب نزد وی آمد
 و ملک عین و حجاز و عراق و دمشق در قبضه ابن الزبیر باقی ماند مگر آنکه در کوفه مختار بن ابی عبید غلبه و مردم را بست
 مختار بن الحنفیه بخاند و گفت که وی مهدی موعود است و سال برین دعوی قائم ماند بقدره از یطروت امیر مصر
 مصعب بن الزبیر برادر عبدالعزیز بن الزبیر بروی لشکر کشید و بعد حجاز و در شهر رمضان کشته شد و
 وی را بقتل رسانید و تمام ملک عراق در قبضه تصرف ابن الزبیر آمد و وی رقیقی الله عنه تا سال بعد از او یک
 خلافت پر داشت بعد عبدالملک بسوی مصعب آمد و مقابل کرد و در راه و مجادی الاولی از سال مذکور او را
 بخت و ملک تمام عراق گردید و در وقت در تصرف ابن الزبیر برتر از مختار و پس پیچ نهاد عبدالملک بجلج بن یزید
 نقی را بر این زیر فرستاد و وی در سینه هفتاده و دویز بخیزد و رسید و حاضر او کرد تا آنکه ابن الزبیر در ماه جمادی
 سده هفتاد و سه هجری کشته شد و جمیع مدت خلافت ابن الزبیر در سال و نیز بیعت بعد از آن جمله مردم بر

[illegible]

و لا بد است از وقوع آن باز دیگر در آخر زمان چنانکه اجابت بدان صریح است بیاید ذکر ترک ثانی باید و اما استناد آنکه
 شیخ خفیه بن عبدالحق دهلوی هم در جذب قلوب گفته بعضی علماء بر آنند که آنچه در بعضی اخبار معجزات آثار و رو یافته
 که زمانه بیاید که مدینه بعد از بلوغ وی به نهایت مرتبه رونق و جمال و نصارت و عمارت رومی بخیرانی بنده و مردم ترک
 آن گسند و مسکن مادی و خوشی و واب گردد و مصداق آن همین واقعه باشد لیکن تحقیق و مختار چنانکه امام نووی
 اشارتی بدان کرده است که این حال در آخر زمان نزدیک قیام ساعت باشد زیرا که بعضی علامات و امارات که در این دنیا
 در رو یافته درین قصه بظهور نیامده چنانچه در روایت ابن ابی شیبه آمده که چهل سال این بلده عظیمه ویران باز و ویران
 و خوش گرد و بعد از آن دو شبان از قبیله خزیمه می آیند و چون مدینه را باین حالت می بینند بیکدیگر بطریق تعجب
 بگویند که مردم کجاست ناپسین بینند مگر تعالی عافی را و وقوع این حالت در آخر زمان است و در خصوص این واقعه
 نیز اخبار و امارات با شارت و صریح آمده است از روایت ابو هریره که گذشت معلوم میشود و قرطبی گفته
 سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه جزو است که در زمانه که این بلده مطهره
 در رونق و عمارت بر مرتبه حسن و کمال رسید و بوجود بقایای اصحاب مهاجرین انصار و علمای عالم قدر از آن عبور
 اجتناب نمود و شحون بود و حوادث و فتن بر سبیل قوا و ترو توالی روی بدان آورد و اهل مدینه از محافاتی این آفت
 رحلت ازین موضوع که محل رحمت و مهربان بر کات است نموده بیرون آمدند و بنزد بن معاویه بن مسلم بن عقبه را با لشکر
 عظیم از اهل شام بقتل اهل مدینه فرستاد تا ایشانرا بجزه مدینه در غایت شتاعت و قباحیت بقتل رسانند و
 سه روز و سه شب حرمت حرم نبوی مسلم نموده و ادباحت اسما و داند ازین جهت این را و واقعه جزه نام آمدن است
 و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در آن زمان از مردم مطلقا خالی ماند و خوا که و ثمرات او نصیب خوش
 و بیاهام آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرا میگاه ساختند و مصداق آنچه خبر صادق خبر داده بود بظهور
 آمد است **قف** و مسجد فتن که در زمانه بنی مروان واقع شد قتل ابن الزبیر رضی الله عنه و هم کعبه و ثلوث حج
 بن یوسف ثقفی است طبول و در خبری طویل از عروقه بن الزبیر روایت کرده که چون معاویه رخت اقامت بدار آخر
 کشید عبد الله بن الزبیر از اطاعت و انقیاد بیزید گری می نمود و از عقد بیعت او با او رد و بسبب شتم وی
 زبان بر کشاد چون صورت این خالی بیزید رسید سوگند یاد کرد که او را جز غل در گردن نیارد و شخص را طلب
 وی نفرستاد یاران عبد الله بن الزبیر با وی گفتند که اگر از فقره غل سازی و از برای برات سوگند
 در گردن بیندازی و بالای آن جامه بپوشی هر آنکه صلح تو با وی بطریقه اینجاست سلامت اقرار باشد عبد الله
 بن زبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را درین سوگند راستگو نگرداند و من هرگز برای غیر حق نرم نشوم
 تا سنگ سخت در زیر دندان نرم نگردد و بعد از آن عبد الله بن زبیر بنیاد دعوت کرد و مردم را با طاعت و
 خواند بیزید مسلم بن عقبه را با لشکری از اهل شام بقتال انهدمد بر آن گنجش حکم کرد که بعد از فراغ از هم مدینه
 متوجه که شود و کاران را بر سر باختر رسان اما مسلم در راه مکه ببرد چنانکه گذشت و بر حکم باین مجاز کرده بود تا بفر

امین الزبیری و یومنا این مرغانه در امتثال امری توفیق نموده گفت لا والله سیر کن به جمع حکم برای این استحقاق
 قتل فرزند پیغمبر را یا غرض اینست که از او استیفاء و تعظیم را آن مسلم بن عقبه را رساند و درین باب تعظیم گفته
 و جمع خبره روز چهارشنبه بخت پیغمبر است ششم شهر ذی حجه بود و سینه ثلث و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم
 سینه این و سینه در قبال مکه قدس بیت الله بمخفی روز شنبه اثنا عشر الاول و مردن زید اول
 بعد از مرگ سینه و او اینی و در شنبه آورده که حجاج بن یوسف یکصد و بیست و چهار هزار کشتن او را بطریق سینه
 بکشتن این سوختن آن کشتن شد که در حجابات از دست دمی بقتل رسیدند و جماعتی را از اصحابه بمانت کرد و بعد
 گردن های ایشان هر روز از آنجا انداختن نام می صلح و بر این عمر خفیه کسی را بر گشت که دوی سحر و سحر و سحر
 تمام ساحت و جز آن از قباخ و شکایت که حجاج سینه از سینه ثلث و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم
 عراق و حجاز و دشت متیب بن ابی ثابت روایت میکند که علی بن قتیبه علیه السلام مرد و در گشت میزدی تا آنکه در بالای حجاب
 ثقیف را گفت کینست جوان ثقیف فرسود گفته شود او را روز قیامت کفایت کن برای باز آوری را از آنجا یا می
 مردی است که مالک شود و بیست سال یا بیست و چند سال نگذارد و برای خدا بیست و چهار حجیت بکشد از کتاب کند از آنکه
 اگر باقی نماند مگر معصیت واحد و باشد میان او و میان معصیت روزی و سینه ثلث و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم
 را بکشد هر که میطیع است کسی را که عاصی است و او را البسیقه فی الدلائل است و سینه ثلث و سینه دهم و سینه دهم و سینه دهم
 بوده و وفات حجاج در سنه نود و چهار بود و قصه موت وی محمد بن عبداللہ اخطیب صاحب مشکوٰۃ در اسما و الرجال
 مشکوٰۃ چنین آورده که حجاج سعید بن جبیر اسدی کوفی را که یکی از اعلام تابعین است گفت برای جان خود طریقه
 قتل را که بچنان بکشم اختیار کن سعید گفت تو ای حجاج برای نفس خود و دیگرین چه سوگند بخدا که کشتی مرا هیچ
 بکشم من ترا بچنان خج در آخرت گفت میخوای که ترا حقو کم سعید گفت اگر عذوبی این عفو از جانب خدا باشد و یا
 تو پس ترا بمرات است و نه عذر حجاج گفت ببرد او را و بکشد سعید چون بیرون در و باز شد بخندید حجاج را
 از فتنه وی خبر کرد و باز گردانید و بسبب خنک پر رسید سعید گفت شکفتی در خبرت تو بر خدا و حکم خدا تو پس این
 کرد و بطبع دستم شده گفت بکشد او را سعید گفت و حجت و حجتی للذی فطرکم و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 الشریکین حجاج گفت این بسوی غیر قبله بسته بکشد سعید گفت ایما تو لو اقم و جبر الله لک امر و بی افکنده
 قتل کنید سعید فرمود منبها خلقا کم و فیها تعید کم و منبها نفر یکم تارخه اخری گفت بخرج کنید وی را سعید گفت آنگاه
 که من گواهی میدهم و حجتی آدم که لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمد عبده و رسول لیکن این را از من آنگاه
 ملاقی شوی بمن و ز قیامت بعد سعید دعا کرد و گفت بار خدا یا سبطه گردان او را بر هیچیک که بکشد وی را
 بعد از من این بگفت و بر قطع فوج کرده شد و حجاج بعد از وی پانزده شب بزیست آنگاه در شکم او افتاد و بطریق
 بنو و وی در آن فشر کرده گوشت بدبو کرده طلبید و در رسته آویخته در گلوئی او فرو آورد و خنک بکشد
 چون رشتند از حلق بیرون آورد و با خون چسبیده بود و دانست که وی نابی نیست غرضیک تا زنده بود و خراب

بیکر حبیب سعید بن جبیر را با کسی که چون خواب کردن سخنو بهم پائی مرا میگردد فاعلم و یا اول الالبصار است
فصل یازدهم و از آنجمله است قتل پیر بن علی بن حسین طهیم السلام و صلب حرق او بنا بر قتل لدوی بنی بنی
رضی الله عنه و زید مذکور که بنی است بانی اخصیخ نزدیک به یدیه منسوب با دست و لادش از بطن جاری میزند در سینه اربع و چهار
یاسنه نمایان بوده و متعصب بود به علم و فضل و شجاعت و عفت حافظ ابو حاتم بن حبان بستی صاحب صحیح گفته وی عجا
از مجایزه رسول الله صلی الله علیه و آله دیده بود و علم از پدر خود امام زین العابدین و برادر اکبر امام محمد باقر علیه السلام آموخت و جم غفیر از
فقها و محدثین از وی روایت علم کرده اند و در سبب وج وی بر هشام بن عبد الملك و آیات مختلفه آمده که در مروج الذهب
مسعودی و عمدة الطالب و دیگر کتب اخبار تفصیل مذکور است و باجمه چون می خروج کرد از فضیان کوفه چهل هزار را با خود
کرد و قرار میباید خروج شب وینه بود است و یکم صفر سنه احدى و عشرين و مائه چون روز شد چهارصد مردم مانند مہتر
نشان نضر بن خزیمه بودند و از نضر پرسید که ای سبحان الله این قوم کجا شدند او گفت از تو پرسیدند که چگونه در حق ابوبکر
و عمر و گفتی که گواهی میدهم که پدرم زین العابدین تو را کردی بدیشان گفتی بر عهده ام که ما ما بین ما دین برین حدیث
را نگردد زید گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و افاض الحکم فی الدنیا و الاخرة که از این فضاخ الروافض و چون زید علیه
القیمة و الشاہدیت کوفیان عزم خروج مصمم کرده بود عبد الله محض زیدینه بوسی نوشت که زینهار بقول اهل عراق فرقیست
نشوی که عاقبت با تو همان گسند که با سلاف تو کردند و همچنین امام محمد باقر علیه السلام بواجب زید فرمود که ركون بسلام
ال کوفه نتوان نمود زیرا که اهل غدرو مکر اند و ثبات و وفاداری نیست علی بن ابی طالب علیه السلام در انتقام
الشہادت رسید و حسن بن علی در ساجد صبح گردید و پدرت حسین بن علی در همان سرزمین از دست همان مردم کشته
اجل چشید و در همان بلده و اعمال آن مارا و اهل بیت مارا بر منابر شتم و لعن کردند و میکنند آقا چون زید را پیاده و عزم
شده بود بفضاخ اقربا و اجداد روی اثر کرد و عزم خروج را با خود و جزم ساخت و کوفیان در بانجی و ج استقبال
داشتند یوسف بن عمر این خبر دریافت زید علیه السلام پیغام داد که ترا ازین شهر بدر باید رفت زید در توقف
خود به پنهان چند بستگ شد اما یوسف نگذاشت تا زید از کوفه برآمد محمد بن عمر بن علی زید را از کوفیان تحذیر نمود
و بعضی از ابرام گفت اینها همان مردم اند که پدر تو علی بن ابی طالب فرزندانش حسن و حسین را کشته اند تا کشته شدند
و با تو نیز همین عداوت خواهند کرد و ترا بکشتن خواهند و از زید بخواستن این آیات بخواند بکرت تخوفی احتوف کا بنی
اصحت عن حسن احتوف بمحضر و فاجتبهما ان المینة منهل و لا بد ان اسقی نذاک لمنهل و ان المینة لو مثل شلت و شلی
و اذا ترکوا بضیق المنزل و نالی حیا لا ابالک اعلى و انی امر ساسوت ان لم قتل و بالاخر بعد التقیاء و التی زید در راه صفر
با جمعی از موالی ان شیعیان از شهر بیرون رفت و یوسف بن عمر حاکم کوفه اهل بیعت زید را در مسجد جامع اعظم
بند کرد و مغدودی چند باز دیدیش نما میزد زید گفت سبحان الله و روز چندین هزار کس شیعی خودیت داشتند از
آن مردم کجا رفتند کسی گفت در مسجد را آورده و طریقی آمد و شد بر ایشان مسدود کرده اند فرمود لا حول و لا قوة الا بالله
پیدا است که از ان جمیع کثیر چه مقدار مردم در مسجد گنبد و با شسته یوسف بن عمر جمعی کثیر بجا قتل طرف و مساکین

سرگشته علی التتالی احوال را بجا بلایه رسید که در زیر آسمان قدر مردم که در پشت روی محاربه آورد و شجاعت
 که از آبائی برادر گوار بمرات داشت حتی بظهور رسانید که ملک و فلک و زمین کرد و در عین ستمت قتال که قلوب فلول
 اطفال و رعایای بود بایل بیات تمثل می نمود و دل انجیاد و عزالوفات و کلا ارا و طعام و سیلا و فاکان با
 سرحد احد و میری الی الموت سیر احمیل و القصد هر دو لشکر با هم در آویختند و زمانی ممتد کارزار گردید و در آشتای گم
 در مساحتات یثو خود را بر زیر رسانیده مرا بجناب حمله کرد و خواست که شمشیری بزند برین جزیمه پیشینستی نموده
 بیکسرتا و رارای در آورد و زید از ان مکان بیل بطرف و شت سیادان کرد چون آنجا رسید لشکری آرا
 تمام مردم یوسف را بخلجید حمله را لیسان کرد و گردوی را مقتول و باقی را بمنزله ساخت و در آنجا غنائل بجای کنا
 ثابت آنجا نیز گرد و احوه را مسلح یافت سرسارک خود را برهنه کرد و بر آنجا حمله بر جمیع آنهارا برانگنده ساخت
 یوسف همچنان در ظاهر است هر لای علی استاده بود و علی التتالی مردم را بر زید میفرستاد و زید آنهارا از جا برد
 و هر میر و دگای اهل کوه و نوحه خود و و اما مانند که وقت اعانت مست و اکثران بی و فایان آواز و ارمی شنید
 و از حانجی حمید مد درن اشا یوسف گفت تا سادی کرد که هر که سر زید بپارود و از ده هزار دینار بگیرد و
 هر که سر یکی از مردم را برید یا در او را بر چنگل بچین نمود مردم بنوید زید بر قتال حریص تر گردیدند و اصحاب مد را
 کشته و اسیر کرده نزد یوسف می بردند آنجا بفرین خرمیه گفت مردم کوفه با من همان محاسبه کردند که با جدم
 علی بن ابی طالب علیه السلام کرده بود و نفر گفت جعلت داک یا ابن رسول الله کن یاری تا حان دارم شمشیر
 می زدم اکنون چه باید کرد تا بد رسیده جامع رسم و یاران خود را که در مسجد بد شده اند بفرست خوانیم شاید که دعا
 بر آید تا آنکه بعد جدا رسیدند و آنها را حو اندند طائفه ارا آنها خواست که بر آید مردم یوسف بر بام مسجد دیده
 بگفت تیرایت از مانع آمدند و بار بار هر طرف هجوم کرده بر در مسجد محاربه بدست و مصوب آنجا آمد و از روی
 اصحاب یزید بن خرمیه و معاویه بن اسحق بن یزید بن حاربه و زیاد بن عبد الرحمن استقصیت بهت اهر و گرد و بر
 با یکصد و شصت نفر کشته شدند و سرهای ایشان را رتن جدا ساخته پیش یوسف بردند و سائر اصحاب بن
 نیز خسته و مجروح گردیدند و آنجا بچنان بای شات اشده جنگ میکرد آخر الامر محالفان تیرا دان کردند و تیر
 در جبهه مبارکش سید راحی آن را شدم ام ملک یوسف بن عمرو تیرا قفا در گذشت و شهید شد اما در
 مشهور همانست که چون تیر به پشایی رسید از اسب فدا و او را بهال حال زنده از معرکه برداشته بخانه یکی
 از شیعه رسانید مد پسرش بخی تر و پدر آمد و گفت ای پدر شارت باد که وار و مشوقی بر رسول خدا صلعم و
 علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در گفت بلی ای پسر که من لحد و حجام آوردم و تیرا بر جبین مسین بر کن
 کتیدن همان بود و رسیدن آن بیست و نین همان جنازه محووف بر جنت لی اندازد اس را حنفی در بست
 و چون کردند یوسف بن عمر سراج برده جسد شرفش را بر آورده سرسارک مردم و بد مشوق تر دهم شام خرم
 و جسدش را عریان در کناسه بر واد کرد و در تاریخ ابن عساکر است که همان روز عنبکونی بر عورت نیز

تا کسی صورت او را ندید و فقط ابو اسحاق فری در تندیله کمال از عبد الله بن ابی بکر العنکی روایت کند که او از سیر
 بن خاتم که از کبار عده ای حدیث حکایت کرده که گفت پیغمبر صلواتم در خواب دیدم گنجه بچلی که زید را بران مصلوب
 ساخته بودند کرده و دیگ و دیالین چنین گفت قبل می آرند باقر زنده را می محافظ ابو القاسم بن عساکر در تاریخ خود از حدیث ابن ابی
 رضی الله عنه روایت میکند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بریدین عارته کرد و بگریست و گفت مظلوم از اهل بیت من
 و مقتول در راه خدا از دست من بهرام این خواهد بود و اشاره بریدین عارته کرد پس گفت ترو یک شوازن منی بریدین جان
 زیاد و کند خدا دوستی ترا نزد من بدرستی که تو بهمان حبیب منی از اولاد من قصه چون سر زید را به شام رسانیدند گفت
 برادر و از دوشش بیا و نیزند و پس از چندی بمیدین فرستادند و کشت یک و زود قبر شریف بنوی مصلوب و در بازار
 این ملک آن معلوم میشود که سرش را بمهر فرستادند و آنجا مدفون شد برین تقدیر احتمال دارد که اول بمیدین آوردند بعد
 از آن بمهر فرزند و صاحب طبقات محمود شای گفت که سرش را با هوا و چپای دوریم و دست در صفهان بدش برد
 او بخند و نیست اختلاف در آنکه شهادت وی علیه السلام در ماه صفر روز دوشنبه واقع شد لیکن در تعیین آن که در
 روز از ماه ششمنه و سال چندم از هجرت بود اختلاف کرد و اند بعضی سوم ماه سنه عشرين و مائه گفته اند و بعضی
 دوم ماه و و اقدی و سعید بن خفیه و ابو یزید بن ابی شیبه جمعی کثیر سنه احدى و عشرين و مائه گفته اند فی تعیین تاریخ ماه
 درت عمر آنجا بقول بریدین بکار و اکثر اهل اخبار چهل و دو سال بود و ابن خرد و چهل و هشت سال گفته پیش
 یکی بن بید در ترمین پدر چندیست گفته از آنجا یک بیت نیست **بیت** لکل قلیل محشر بلوی نه و لیس ازید بالعراق **بیت**
 و بعد شریف مدت چهار سال همچنان برادر بود تا به شام بر پیش مقام شافت و ولید بن یزید بن عبد الملک اسم خلا
 یافت و در زمان ابی بن یزید در خراسان غریب کرد چون این خبر بولید رسید یوسف بن عمر نوشت که گویا سال اعلی
 را از در فرود آورد و بان چوب باتش بسوزد و خاکسترش را بدریا اندازد یوسف جسد را سوخته خاکسترش را بر
 ساحل فرات باد بردارد و او را در مکان فلک فی سته ست و عشرين و مائه درین مقام مسجود در مروج الذهب از
 ششم بن عادی روایت میکند که میگفت بر آدمیم همراه عبد الله بن علی عباسی جهت قبور بنی امیه در ایام خلافت
 ابو العباس سفل پس سعیدیم بقبر شام و برادریم جسد او را در ست که چیزی از او ساقت نشده بود مگر ظرف پیچی او
 پس عمرو عبد الله بن علی تا او را بهشت اندازد و نه بعد از آن بسوختند و بر آوردیم سلیمان بن عبد الملک از زمین
 دنیا قتیله از غیر از مصلوب و سرش و از آنهم سوختیم و همچنین کردیم با عزیز بن حمزه بنی امیه و قبور آنها در قنسرین
 بود آنگاه بدست رفتیم و ولید بن عبد الملک ابر آوردیم و نیافتیم از وی چیزی موصی قطعه ای سرش پس حفر کردیم
 قبر زید بن معاویه را و نیافتیم از وی مگر یک استخوان و نیافتیم در لحد او شیه که گویا بجای کشته شده اند در طول
 از آن پس متحج کردیم قبور بنی امیه از جمیع بلدان و سوختیم آنچه نیافتیم سوختیم و بعد از این حکایت میگوید که این
 خبر را در مقام از برای آن ذکر کردیم که این امور بکافان فعلیست ام بود که یا جسد شریف زید علیه التحنه و التناجی
 آورده و زید علیه التحنه و التناجی وقت انتقال بفرزند خود پیچی گفت توجیه اراده و از وی که بعد از من بمیل

بی گفت بد آنکه این ظالمان قتال کنم و اگر یغیر از حق خود یاری دیگر نیابم زید فرمود آنچه از سینه بجای آید
 ای پسر من خشیق که تو چندی و ایشان را باطلند و مقتولان جانبی در بهشت خواهند رفت و مقتولان جانب
 آنها در ستر فر خواهند گرفت البته تسبیحات یحیی بن زید علیه التوحه و القابعد از شهادت پدر بزرگوارش چهار
 سال با کسری کمتر یا ده و توقع آمدن یحیی بن زید علیه التوحه است ای دهم عبدالقدیر بن محمد بن اعنفیه بود یحیی بعد از شهادت پدر
 بمذلق فرود نمود چون دانست که مردم یوسف بن عمرو پسر او نیز بری آمد و در ری بنیست ابو درار انجا بسر نشین
 و شش ماه انجا نزد زید جمعی اقامت کرد آنگاه مبلغ رفت مروی حریش نام نامه خود آورد و در حق پنهان داشت
 تا آنکه به تمام به بن الحقام شتافت و مسدود حلافت بود و پلید و لید بن برید بن عبدالاکل ملوث گردید در وقت
 یوسف بن عمر نفی کرد و الی سراق بود و پسر بن سیاریش حاکم خراسان فوت کرد یحیی بن زید در بلخ نزد حریش است
 او را گرفته تعروق فرستاد و از حریش یحیی را طلبید حریش گفت باشد اعظم اگر تیغ بر سر من زنند و یحیی در ری
 پای من باشد قدم از روی من نبرم و او را بتو حاکم نفر فرمان بقتل حریش داد و پسر حریش چون دید که پدرش
 کشته میشود گفت دست از وی بدار من یحیی را نزد قوی آرم نفر یحیی را محبوس ساخت و در تحجر در پایشان نهاد
 عبدالقدیر معاویه بن عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب بن باب گوید ایس بعین الله یا یفعلونه عیشة یحیی
 موثق فی السلاسل و کلاب موت لاندن شد سرافه بنی بصد لاکل لاکل - نصرال اگر قتاری یحیی یوسف بن عمر
 فرشت و وی بولید نگاشت و لید نفر فرمان فرستاد که یحیی را از انمارت فتنه مخذیر کن و از قید اطلاق نما
 یحیی بعد از رانی بسر حسن مت نفر او را انجا ماندن نداد و انجا را توحیه بنیست او رشد حاکم انجا بنصر اطلاع کرد نفر
 بهرین در راه حاکم بنیست او رفت که من یحیی را گفته ام که در خراسان نباشد باید که او را در باب بر آمدن ناکند
 نمائی و الا حرب کن عمر و یحیی بیخام داد که درین ناحیه بیرون روی یحیی گفت ما را آنقدر مهلت ده که از کوفت راه
 بیایم و ستورال ما ناز و تنوع و ازین سخن برشت و با پنجه از کس سواری شده بر سر یحیی رفت یحیی ما مردم خود
 مجموع هماد کس مروی یکصد و ست کس بودند در مقابل آمد و همگان دست به تیر کشاند تیری بهرین در
 رسید و از اسب حیات پیاده گردانید مروی روی از مکره تا فتنه و محبت یحیی جماعت بر میتان شتافتند
 و جمعی کثیر را کشتند و مال و منال و چهار پایان نصیب دم یحیی شد یحیی بعد ازین تسبیح و صلوات بر علیان برآید
 آمد و عدد طایران او در وقت به یا یفد یا هفت صد کس سید نفر بن سیار این خبر یافته بالشکر بسیار تبارک
 مراد و صاحب ترخ و سلم از حوز مازی را با و هزار کس در مقدمه روانه گردانید یحیی آگاهی یافته با و غیس
 رفت و از انجا برو و طالقان قاریا جو زمان شد و جماعتی را مالی انجا نیرا و پیوستند سلم از حوز سرور
 و منال او داشت تا در حوال جو رحان با و رسید و از طرفین تسویه صفوف نمود دست با سینه و سینه
 بر و در از جاست تا پیشین جنگهای مردانه کردند چون وقت نماز ظهر شد یحیی و یارانش از سلم حفت گرفته
 نماز ظهر ادا ساختند و بعد از آن باز صف کشیده بچنگ پرداختند و از صبح تا وقت عصر از طرفین جمعی کثیر

نقل رسیدند آنگاه مسلم مردم خود را گفت تا بیکارگی تیر باران کردند و بقیه مردم بخی نیز گشته گشتی تری بصدا
 انتخاب نیز رسید و از آن پس عطیده صاحب عیلة الطالک یک پسر سه روز جنگ بود و از اصحاب بخی کسی زنده نماند
 و مسعودی گوید چند روزی باقی مانده بودند که جدا افتادند و فرار نمودند و هم مسعودی گفته که بخی روزیکه شتهادت یافت
 این بیت بسیار میخواندند: **تین النفوس چون النفوس** یوم الکربیه اونی لانا و این واقع وقت عصر و در جمعه
 بود اول سینه است و عشرين مائه من البجرة و قیل و اخر سینه خمس عشرين و مائة و عمر بخی علیه التحیه و التادیر و التوف
 پسر ده سال بود و با جمله سوره بن محمد با مسلم بن احوز سز بخی را برید و بد بختی دیگر مالک سلب و گردید آنگاه جسد
 مبارکش را در جوز جان بر دار کردند و آن دو کس دیگر را از اعیان متابعا لشکر کی ابراهیم و دیگر ابو افضل و صفاء
 نمودند مسلم سز بخی را بر چوبی کرده بمرو نزد نصیر بن سیار فرستاد و نصیر کو خه ترو یوسف بن عمر دیوسف پیش لید و وقت
 که این سوره آمدید بچه و در کنار او نشیط بلی باقم نماندند و در آن نگاهی بان هر کرده گفت شرفه عینی طویله و ابی طویله الی قلیله و ساسا
 عیلة الطالک بید چون عبداللہ بن علی بن عبداللہ بن عباس مروان حمار را کشت سر او را بیدینه فرستاد و در کنار او
 بخی گذاشتند و گفت این در عوض آنست لقصه جسد بخی با هر دو رفیقش تا فرج ابو مسلم چنان بردار بود و چون ابو مسلم
 بر خراسان غایب شد هزار نفر و آورده و بر آنها نماز گذارده دفن کرد و چون دست یافت مسلم بن احوز را بقتل رسانید
 و سوره بن محمد را و آن بختی را که سلب بخی گرفته بود هر دو را بدست آورده دست پاهای آنها را برید و هر دو را چار
 کشید و امر کرد تا هفت روز در تمام خراسان برای بخی ماتم داشتند و در آن سال هر سیری که در خراسان متولد
 نام او بخی گذاشتند این بود شرح آنچه در زمان تسلط بنی امیه بر عترت مصطفوی واقع شد باختصار و ایجاز و از این
 قبیل فتنه تا بدیدمتها در زمان تسلط از آنجا که بسیار بوقوع آمده سر جمعه بدعتها لعن کبری دین ملت است که تا هفت
 و چند سال در جمعات و اعیاد و عمل نمی آمد و عمر بن عبدالعزیز بر دفع این بدعت موفق گردید و نیز بدین عبدالملک
 بعد از عمر بن عبدالعزیز مالک ممالک شد این اندیش را باخاطر راه انداد و هشام بن عبدالملک که بعد از بریدید که او را زاده
 اعاده آن داشت پیش گرفت تا بدعتهای که از حکام بنی امیه حکایت میکنند استیعاب آن بتطول می انجامد بعضی از آنهاست
 که در نماز عیدین از آن اقامت میگفتند و بادی این امر معاویه بود و دیگر اگر نماز عیدین را بعد از خضبه میخواندند و بعد
 از این بود که چون خطبه شتمن بر لعن و اظهار بود و مردم بعد از نماز متفرق میشدند و انتظار استماع خطبه میکشیدند
 لهذا تقدیم خطبه تاخیر نماز قرار دادند و دیگر اگر معاویه و مروان خطبه را ششم میخواندند و دیگر آنکه در خضبه جمعات آنقدر نقل
 میکردند که بعضی اوقات وقت ظهر منقضی میشد و نماز در وقت عصر خوانده میشد و روی آنکه احد الخطبتین ششم و احد
 را استاده میخواندند و بیست و در ایام ولید و یزید پس از آن عبدالملک بوقوع آن بدعت و در وایت است که گاهی در خطبه پنجم
 نقل می افغاند که خوانده خطبه را سنا خطبه ملا سنبه و مستحقان در باغی منبر را حل و شرب می پردازند و دیگر آنکه اگر کسی سنا
 میشد وضع جزیه از او میگردید و میگفتند که فرار عن الجریة سلطان شده است و بدستور سابق از او جزیه میگرفتند و دیگر
 آنکه ولید بن یزید هر گاه از سستی بهوش می آمد نماز میخواند و وقت نماز مانده باشد یا نه و بقیه بجهت قبله هم داشت و اگر

اور انگاه میکردند که قبلاً این سوخت در جواب میگفت اینها تو بودی و جواب میدادند که سبایای خوارج را که فرق اسلامی
 است بریت می گرفتند و با عقدا و ملک الیهین علی و استیلا میکردند و از احلال پیدا بستند برانچه نام مندر خیر قطری
 بن الحارثه بن ابی ریحان از روسای خوارج و عظامی آنها بود و در هم عباس بن ابی بن عبد الملک قناد و ملک بنین تصرف نمود
 پنج پسر در هم رسید و مادر یزید بن عمر بن عبید و نیز از سبایای خوارج بود که عمر بن عبید و ملک الیهین در تصرف نمود
 این دو تن بسیار است دیگر آنکه ابی یونس را در عمن ترمن خود میفرخواست و آنکه یزید او را بریت نگاه میداشت و عبد خود میداد
 دیگر آنکه یزید بنی را که بریت نگاه میداشتند در کلاهی او مهر میکردند چنانچه در کلاهی اسبان مهر میکنند یعنی بطور کبوتر
 از سلوک را حجاج و دیگران متع مکد با بعضی از کبار صحابه چون جابر بن عبد الله و سهل بن سعد و اس بن ثعلب نیز در
 دیگر آنکه اعتقاد داشتند که هر که مقلد خلافت گشت از حساب عقاب ثواب عذاب برت میثام بن عبد الملک و زری در
 خطبه خواندند که الله الذی القدر من الناس من هذا المقام عظامن ایسار که از علامی تابعین است گوید زری بولید بن عبد
 گفتیم روایت است از عمر بن الخطاب که گفت و دوتانی سلت من الخلافة کفانا علی دلایلی و لید گفت بروغ غلیظ
 چنین گفتیم نباید راوی که کن از و نقل میکند گفته باشد و باین حیلست خود را از غضب رسانیم و یزید بن عبد
 که بعد از عمر بن عبد العزیز فلیقه شد میخواست که سیرت عمر بن کوزندگان کند چیل کسی از پی آن روزگار که از انصار آن
 خاندان بخار بود و نداشتند او را می شهادت نمودند که برخلاف حساب عذاب نیست لهذا باز تعین اسلاف خود رفت
 و از عمر عیبت و غیرت نیست که حجاج و کوفه و زری و دشمنان خطبه را خواند و حننه منوره حضرت رسالت پناه مسلم را ذکر
 کرد و گفت بتابعین نیست که طواف میکنند درم بالیه را چرا خواند میکنند قضا امیر المؤمنین عبد الملک ایای نمیدانند
 که خلیفه مرد و پیر می باشد از فرستاده اولیعه الله علی قاتل هذا القول و علی امره لینه دائمة و دیگر وقعه که بلا و وقعه
 خره که در آن همه معاصیست و سابق با خضار ذکر یافته در زمانه همین تا با کان مانع شدیم و از غایت اشتها و احتیاج
 بتدارک ندارد و کید بن یزید بن عبد الملک اده کرده بود که بمکه مضطرب فتنه برام کجایه شرب خمر پرور و در بشقادت خود را
 از آنچه بود و روشن تر باز دما پیش از وقوع آن عزرائیل علیه السلام حکم جبار شدند الاتقام بقبحین رجحش پر خشت
 و بیکر لاسفل و اند ساخت در سند امام احمد حدیث آمده لیکن فی نبره الامه رجل یقال له الولید لهو استیله علی نبره
 من فرعون القوم انتهی سید حسن بن علی شد قم اممندی در تاریخ خود می بزرگ را یاض بعد ذکر ولید و امیر او این حدیث
 مع الزیاده بروایت سعید بن اسید گفته کرد درم گان میکردند که آن ولید بن عبد الملک است پس خبر ندانم شد که نرا
 ولید بن یزید است و حسین بن محمد الدیار کبری در کتاب الخیر فی احوال النفس نفیس از طبری است از این سیاق آورده
 ذکر الذبیبی با سناد عن عمر رضی الله عنه قال ولد لابی سلمة ولد سموة الولید فقال رسول الله صلوات الله علیه و آله
 لیكون فی نبره الامه رجل یقال له الولید لهو استیله الامه من فرعون القوم انتهی و خطبه افندی رومی در کتاب
 خود گوید منقول است از ولید بن یزید شمس و کفریات بسیار را تا بخلایست که روزی در مجلس فراموش خود را در
 نزد او خود شسته است بر حست و بکارت او را زائل کرده و ده گفت این چنین مجوس است این نیت بر خواند

من اقبل الناس مات حماد و فاز باللفة الجسورة و فروری صحیف را کشود این آیت برآمد و خواب کل جبار عنید گفت مرا
 می ترسانی صحیف ایند که و تیری که در دست داشت بدین قرآن را زدن و پاره کردن گرفت تا آنکه دریده شد بعد
 این آیات بخواند **ع** اتو عدل جبار عنید و قها ان انا ذاک جبار عنید و اذ الا قیت و یکس یوم حشره فقل یا رب فی الوبید
 روزی اذان شد نزدش جاریه بود که با وی شراب میخورد و او اذان برخواست و او را وطنی کرد و سوگند خورد که جز
 آن جاریه دیگری اینوقت با مردم نماز نگذار و پس آن جاریه چنان بدست برخواست و لباس آن ناپاک بر خود پوشید
 و تبدیل صورت نموده با مردم نماز کرد و همچنین با امهات اولاد پدر خود وطنی میکرد و انتهی و اکثر این شتایع معشی را
 در طبقات محمود شاهی مذکور است از انجیل و در آن نقل کرده که میگفت من جنایات خالق را من و سوار عرصه جهان را
 نظم و نسق میدهم و محمد رسول خداست و تا عبد از رسول علی است در روضه الصفا گفته این دو بیت نسبت با حضرت صلعم
 گفته بود **ع** تلعب بالخلق تا شعی - یلاحق اناه و لا کتاب - فقل یشیعنی طعانی - و قل یشیعنی شرابی - در بیان
 چند روز که این آیات گفت گشته شد انتهی آن قصه مسانه نای این ناپاکان بسیار و دراز است اینقدر که مذکور گشته
 برای اعتبار و تنبیه اهل دل کافی است و سبیل اهل سلام همان است که در اشاعه گفته که طریق سلامت و ورع سکوت
 از ایشان اشتغال بعبود فقیس خلیش و ذکر خدا زیرا که اشتغال با ایشان باب عظیم است از ابواب شیطان لقد
 احسن بقال **ع** لعلک ان فی ذی الشغلا بنفسی عن تعویبی انیسه علی ربی حبیبم شاهی و الیه علم ذلک لا الیه
 و پس بشارتی ماقدموه و اذ اما الله یغفر المالدیه و از مسوین محرمه مروی است که گفت مسوید و عمر بن الخطاب
 الله عنه لعبد الرحمن بن عوف آیا بنود را آنچه خوانده میشود قاتلوا فی الله اخرمة کما قاتلتم اول مرة گفت این قتال کی
 باشد مسوید چون بنو امیه مزار باشد و منو محروم و زرار رواه الخطیب گذشت ذکر نعم ایشان بر لسان نبی ایشان
فصل و از دهم و از انجیل است و دولت بنی العباس مدوطی در تاریخ اخفا فضلی مستقر کرده در احادیث بیشتر و خلا
 بی عباس گفته عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم للعباس فکلم النبوة و المملكة اخرجه البزار و در سندش محمد عامری مخفی
 است و قد اخرجه ابو نعیم فی دلائل النبوة و ابن عدی فی الکمال و ابن عساکر فی طرق عن ابی فدیک تبریدی از ابن عباس
 آورده که فرمود ان حضرت صلعم اللهم حفظه فی ولده و زاد و زین العبدی فی اخره و اجعل خلافة باقیة فی عقبه
 گفته فیما الحدیث و الذی قبله صلعم ما ورد فی نهال باب عن ثوبان قال قال رسول الله صلعم رایت بنی مروان یتعاورون علی
 منبری فصار فی ذلک رایت بنی العباس یتعاورون علی منبری فصری فی ذلک اخرجه الطبرانی و عن ابی هريرة قال حدث
 رسول الله صلعم فقال لا ابشرک یا ابا الفضل قال بنی یا رسول الله قال ان الله انفتح لی هذا الامر و
 بذریک یختمه اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و اسناده ضعیف و قد و رعن حدیث علی باسناد منصف من هذا اخرجه ابن
 عساکر ان رسول الله صلعم قال للعباس ان الله انفتح هذا الامر لی و یختمه بولدک و و ر و ایضا من حدیث ابن عباس
 اخرجه الخطیب فی التاریخ و لفظه کیم یفتح هذا الامر و یکیم یختم و و ر و ایضا من حدیث عمار بن یاسر اخرجه الخطیب عن جابر
 بن عبد الله قال قال رسول الله صلعم یمون من ولد العباس ملک یمون امرا امی غیر الله یم الدین اخرجه ابو نعیم

فی الحقیقه و تفسیر این را بشد ضعیف و در حق ایشان موقوفه غاسکون یعنی الباسکین است و این سخن من بپیشم اما قاسم است و خبر
 المدینیه فی سنده الفقه و من علی ابن عباس قال الزیارات السنون اهل البیت قال لا یحیی الا کما لا یمن قبل الخلفاء فی سنده
 من بخاری فی الموقنات استی گویم ما حدیث و در آثار از خلافت ایشان نیز آمده بخلاف آنست که در این خطابات منی انداخته
 گفته شدیم رسول خدا صلوات الله علیه میگفت چون نزدی آرید و بایان دل و لباس عقبات خراسانی بپوشید یعنی اسلام پس بر
 آید و وزیر یوای ایشان فرستاد و را شفاعت من در قیامت رواه ابو نعیم فی الحاکمه و فرمود است زالی امام که تروایت
 که بر وزن چند ایشان از طرف مشرق برای بنی عباس و علی بن ابی طالب و در کتب مشهوره در کتب ایشان را و در
 گفته ایشان از خدا تعالی هر که روزی برایتی از زیارات ایشان می آید و او را خدا تعالی در آتش و دوزخ روز قیامت آگاه
 باشد که آنها بدترین خلق خداوند و اتباع ایشان شرار خلق خداوند گمانیکند که آنها از من اندر نیستند ایشان از من
 رواه الطبرانی عن ثوبان و خیر است از انکول و رسلا و از علی بن موصول و احیث مراد بنی عباس اگر شکی که در مذمت را و در
 خونهای آنها را و پیرشانند لباس سیاه پوشانند ایشان را خدا تعالی جاها می آتش و دوزخ رواه الطبرانی لکن سبب
 و غیره سبب پیدا کرده اند که فردا در جبرئیل علیه السلام جا سیه پوشیده و گفت ای محمد صلوات الله علیه است جامهای فرزندان
 هم تو عباس پس خاک در آن حضرت برای ایشان گفت اللهم اغفر للعباس و لله صاحب شاعه گفته پس عمل کرده شود و اما
 اولی که صحیح شود بر شریک ایشان بنی امیال آن برخیز ایشان آنکرا این صحت و این اشوا بدست استی و از گفته ناعی که
 در زمین ایشان شمع قیال اهل مدینه و قتل نفس نمیکند محمد بن عبد الله الحنفی بن شعیب بن حسن و قتل برادرش بر امام بن عبد الله
 و قتل جماعتی که از علویان و پیش کردن امام بحق تاطیق حنفی صادق و برادرش مفسود و مردن امام کافر و حسن نامه رشیدی
 او فعال فلسفه در اسلام و نفرت اقرال و در زمین مامون و قتل شعیب از علما و تکلیف ایشان بقاتل شدن خلق مامون و در
 امام احمد بن حنبل و در زمین می و در زمین معتصم و واثق و غیره و متفق نشد کلمه در زمانه ایشان صاف نشد خلافت را ایشان را و
 اخبار نوشته اند که مامون هم متوکل و معتصم و جرجس و واثق برادرش بر امام خلافت خود خلق را باندن متوکل و معتصم
 میکردند و علما را بدست را که از قبیل آن اباسین و ذوالنوع ایذا و امانت میرسانیدند چنانچه احمد بن نصر خراسانی ناگفته بود
 کردند و احمد بن حنبل و بعضی دیگر را بنزیر سیاه و دیگر انواع الام تعذیب نموده و حبس کردند چنانچه بعضی از آنها در حبس
 یافتند و این هنگامه را و از اخیام مامون تا سال هجری که واثق در گذشت تمام بود و بعد از حال اثنی که خلافت متوکل
 رسید و اطلاق علما اهل سنت امر نمود و علما حدیث که از روایت ممنوع بودند از امتیاز تشریف داشت داد و عطای معتز را
 از نظر انداخته و در حد و درجات آنها که شیعیه از بیعت در میان خلق نمیکند شد و دیگر اگر قیام و دیگر از و بطریق آید این
 فعل برای نیکبانی او کافی بود شیخ محی الدین بن علی بن حجر عسقلانی او را از نیکان می شمارد و همانا از فضل بزرگوار و نصیب
 هم بطریق متعالی ظاهری که موجب حسن خلق تواند شدند نداشت و همیشه در لذات قال از حسن و مجوز و لهو و لعب و
 زری و مجنون و ملاعت منکب بود و گویم در مجلس بود و قتل رسید و از شیخ شجاع که از دست بی غایر شد و قبر امام
 حسین علیه السلام است زیرا که با اتفاق اهل اخبار بن عبد الله اوت اهل بیت الطهارت چهارده است بطریق در تاریخ اختلاف

در دوران ستم و کلامین با من است که اگر در متون بیدم قهر چنین بدم ماحول او از دور و او را که در جوارش
 در آنجا و من که در آنجا از راز رازش و کشکاری کنایه آنجا باقی ماند آنجا بركت انکای صخر او بود و متون و معروف نصیب
 شام شد مردم ازین حرکت وی و نوشتن دال بعد از ششم و دوشام وی بهیواری و مسجد و با و بچکر و دنا و را شاعر و مال
 آنچه گفته شد و درین باب این ابیات است **س** تالکدان کات امیه قذات و قتل بن بخت بهیواری و مظلومان و فلقه و بخت
 بنده و نرا العری قبره مهند و ما و اسبقو علی ان لایکونوا شاکر کول فی قلمه فتنه و ریاضه و این حکایت در اکثر کتب تاریخ مذکور
 است و سید حسن بن شد و صاحب هر الریاض اگر چه این حکایت را ذکر کرده اما اشاره با تحریف متون اهل بیت نبوت
 و بعد از این بر ستم بیت را آورده و به علی البیاضی که از مشاهیر شعرا است نسبت کرده و از کتب فارسی فن تاریخ در طبقات
 محمد و شایان و در روضه الصفا و طبقات سیر تاریخ العلی و تاریخ صانع صادق و نیز این حکایت مذکور است و ازین قبیل حکایات
 بسیار دان متفاوت شاعر که شعر بشدت بغض اوست با اهل بیت اظهار در کتب اخبار متون است از انجمله قتل بن
 السکک و سی است در تاریخ انجمله گفته در ستم اربع و ابی حنین و ابی حنین متون یعقوب بن السکک که امام غریبیت بود قتل
 کرد ستمش از آنکه وی را بر تعلیم و لاد خود گذاشته بود روزی بسوی پسران خود محضر و توبه نظر کرد و این السکک
 گفت این مرد و ترا و ستم انداخته و منی الله عنه بهتر است ازین مرد و برین حرف اثر کرد و از امر
 کرد تا شکم او را مالیدند و گفته اند که زبانش بر کشیدند پس بعد از دیت وی تر و پسرش را بفرستاد و بود متون و ابی
 اتی و این حکایت مانند کتب خلافتی در الفاظ و تاریخ ابن خلکان و تاریخ یاضی و تاریخ مصطفی رومی افندی سطوت
 در شاعر بعد از این حکایت گفته اگر این حکایت صحیح شود پس این قایت مضطرب شد و شاید که صحیح نیست اتی گویم از
 آنچه گذشت از حواله تواریخ کثیره دریافت شد که این حکایت صحیح است و شد علم و نیز در شاعر گفته که اول سیکه رجوع کرد
 از اعتبار از عباسیه و نصرت کرد و ستم را متون است و وی دید آنحضرت صلعم با و فخری لای توده و حول آنحضرت
 خطبه گذشت و آنحضرت ندا میکند یا علی صوت که گاه باشد که محمد بن ادیس شافعی در شما علمی نفیس گذشتن پیروی آن
 بنکبند و هدایت باید پس متون انتقال بخدایت شافعی کرد و و از و هزار از بیت المال برای نشر حدیث متعین بنویسد
 عباسیه همیشه در شما قصص از آنکه مجرد اسم خلافت در ایشان باقی ماند و غالب شد آل سلجوق بر عظم بلا و ایشان
 و اخرا ایشان در عراق مستقیم بود که تارا و را قتل کردند بعد از قیام ایشان بمصر و سید زمان ایشان شجون بود
 بعلما ی بر فن و علم از تفسیر حدیث و نحو و لغت و قراءه و فقه و کلام و تاریخ و غیره و تا آنکه زمان رسید موسوم بود
 بهر و من هر اتی سیوطی در حسن الحاضر گفته کان لا تقراض بخلافه یفقد و و باجری علی السکک و طبقات
 بنه علیها و علما و منها انه فی یوم الثمانین عشر ریح الاخر ستم اربع و ابی حنین و ستم نهبت ریح عاصفه شدیدة بمکه
 فافقت ستمارة الکعبة المستقره فاسکنت الريح الا و الکعبة عرانة قد زال عنها شظايا السواد و مکنت احدی و عشرین
 یو الیس علیها کسوة قال احاطوا بها و الدین بن کثیر و کان هذا فالعلی زوال دولة بنی العباس فتمند زبانا سیفین بعد
 ندان کائنه التار عنهم الله تعالی و منها قال بن کثیر فی ستمه سلج و ابی حنین و فی الحاضر و فی الکتاب مشکاة کثیرا

من الجبال الدوالة هبة وقعدت افاسته اجمعة لمعت كلك في جباله سمعت الفرج على وماسا فاستخوذوا
عليها وقتلوا حلقا من الجبال في سنة خمسين قع حريق كلب حرق مبيدة ثمانية ذوق قال ان الفرج لعنهم الله لقوه فيها قلعة
وقى سنة ثمان مئتين الى بن الجوزي في سورة الرمان مدت الاخير من كنه تترنبا الله بان ثا حيرت في ارض سدان في مصر
جبالها بحيث انه يطير ترالى الحرقى للسل ويعد سها وقال عليم في انا البهارا ونايا الناس اقلوا اما كذا لم يدرى من الجبال
والعسا وستره واني افعال بحيرة الصدقات في سنة اربع وخمسين اوت جملته زيادة هبة لفرق خلق كثير من اهل بغداد وما
خاف تحت الهدم وركب الناس الكركب اسدنا ثمانية امة وعينو النصف دخل لاداس سوار البلاد واهدست دار الوزير
هنا ثمانية وثلاثون دارا واهدم حوران اكلية وبلد شى كثير من حرارة السلاح قال ابن السبكي في الطقات الكبرى وكان
ذلك من حيلة الاساقفة بنى مقبرة لوتجه القنارى في سنة اربع مئتين في يوم الاليس من شهر جمادى الآخرة وقع بالدينية الشريفة
يت به موت الرعد البعيدة فارة فماتة واقام على نهر النجاة يومين فلما كان ليلة الاربعة اقبلت ريح عظيمة دعت سها الى
والبحرطان واضطرب المبر الشريف واستمرت ثلث ايام بعد ساعة الى يوم الجمعة فاسس السهم فخر بن اسحق مار عظيمه
ومات اودية منها ميل الى دار وسالت الجبال نارا وسارت نحو طريق اسحاح الحرقى فوقعت واخذت تاكل الارض لالا
ولها كل يوم صوت عليم من احر الليل الى محوقة واستغاث الناس منهم صلم واقلوا عن الحاصى واستمرت النار فوق اشهر
وشع القمر ليلة الاثنين من نصف الشهر وكسفت الشمس في غدوه ولعبت اياما متغيرة اللون نغيفة النور واستمر صرخ
الناس صعودا والى الامر ليكن طر على الناس ما كان تحت يده من مواهم وسيف الدين على بن عمر مسبقا
في نهر النار ولباسه الاسلامى على خير مرسل به ومن مثله كاسيل نخط من على انه قال ابو ثمانية وفي ليلة الجمعة يستل
رمضان من هذه السنة احترق المسجد الشريف النبوى ابتداء حريقه من زاوية الغربية من الشمال وكان ظل النار فوق
الى خراسان ثم دمه مار حلق في الآلات واتصلت بالسقف سرعة ثم دبت في السقوف فاجلجت النار من قطعها فاجلجت
الاساعة حتى احترقت سقوف المسجدين جميع وقعت بعض اساطير وذات صاها واهترق سقف المحلة النبوية الشريف
واحترق المبر الذى كان النى صلم يحلب عليه قال ابو ثمانية وعد ما وقع من تلك النار فاجلجت وجريق المسجدين الآيات وكانها كما
منذرة مما يعقبها في السنة الآتية ان الكائنات انتهى قلت وله في ذلك تنوع فاحصى قطب الدين الكلى الحصى في كتابه
بالعلم اليسا احرام معروف بابرج قطيعة در ترجمه علماء ماسية فوشته كرحون عادت الله جارىت بالقرامين واول
واختصاص عرت وبقا بجداى لايرال ولم يرل دول آل عباس من حال كرا بعد وحوالان احوال ونواكب جبال
راستيز كرا نيد وود حمال ديكران مشو نما گرفت وهر رمانه رادولت ورجال اندسه ماين عرفة عين و اجبا
مير الدهر من حال الى حال وهرسى راسين ابر سبابيت وعلتيك بران مدار انقلابت ليس سبب صنع خلقا
عاس استيلا جالبك واملر ايتان برات ان سب وقولصين نبودل ايتان جميع ابرو ملكك خود را بايالى و
مقبيل ايشان آهارا بالباب سلاطين تا انك خود ايشان اسما بلا مسميات وصوره سولانه كدران محموديات مرسو
باستد كرايد و عظم سبب وال دولت مستعصم ايت كرمو عبد الدين محمد بن محمد بن عبد الملك العلفى وزير بوى سيد

و برستعظم سیدالایم تمام داشت پس می بایک کتایت کرد و در ملک بغداد اطلاع دی نمود و او را بر صورت اخذ بغداد و
 منصف خلیفه اگر نایب ملک از طرف بلاد اسلام خارج می داشت بالشکری بزرگ که جزیره ای یکسایه از آن نتواند دانست بیاید
 خونها و قتل نام قتل نام میباید گردانید و بلاد اسلام با مشاء و رکیان لان میگرد و اهل انجا را مستاصل قتل امر می نمود
 مستعظم بنور در غفلت بود و یک که ابن طغی از وی سائر اخبار پنهان میداشت تا آنکه ملک بغداد خاص توجه نمود و فرمان طلب
 خلیفه کرد و آنوقت خلیفه از خواب بگوشش بپوش آمد و نام شد حیث لم یفعل اندم و چنانکه توانست مردم جمع کرده قتل
 برآمد و از اهل بغداد و عبید خدام خاص حیدر چهل هزار قتل فرام کردید و لیکن همه ایشان ناز پرورده و نعمت خورده بودند
 و سرد و گرم کارزار نیاز نموده آسوده در لیم جهاد و ساکن بر شط بغداد در ظل تخمین نامعین فواکه و شراب اجتماع اصحاب
 خافل از محاکمات حرب عاقل ز مدافعت طعن ضرب عساکر تغل بیشتر از دو کرد و قتال بود و بختند چون قزوه و قتل مشکل
 با شکل مرده قطع میکرد و مسافات طویل در ساعات تقلید خوش میکرد و در احوال متعلق میشدند بجبال صبر میکردند و عظم
 و جوع و میگذاشتند غصص و مجموع و متالم نمیشدند بآلم و عرو و بر سر طعام ایشان کف شیر بود و شراب ایشان
 ظرف بر تا آنکه نزد یک بود و یکی از ایشان گویید خود و بر و همچنان خام وقت گرسنگی بخورد و بر همین فوت معبر میکردند تا ایا
 حدیده و اکثفا میکردند ایشان و فرس ایشان کشیش ارض مدت مدیده تا آنکه روز پنجشنبه عاشور محرم ۶۵۶ هجری مصف
 واقع شد و قتال از اقبال فخر تا ابدار نهادار شد و یافت اهل بغداد و بگریختند اما این گریختن سودی بایشان نکرد و مسلمانان
 را در سه روز زیاده بر سه صد هزار و هفتاد هزار کشته شدند و زنان اطفال را اسیر کردند و خزائن اسوار را غارت نمودند و جمع
 نفوذ بدست ملک آمد و امر با حراق باقی کرد و کتب مدارس بغداد را در محو فرات انداختند تا آنکه پلایان هم رسید
 مردم سوار و پیاده بران میگذاشتند و رنگ آب بسبب سیاهی و خون مردم متغیر گردید و مستعظم با اولاد و جماعت
 خود نزد ملک اسیر آمد ملک او اینها را تا استصفا می جمیع اسوار و خزائن و ذخائر و فانی و ننگه بعد حکم بگردن زنی جمله
 اقارب اتباع و متعلق خلیفه کرد و خلیفه را در جواب کرده بمالش استخوانها پایی مردم فاساخت و این واقعه روز
 چهارشنبه چهارم صفر ۶۵۶ هجری واقع شد و خلافت نبی عباس که جمله سی و هفت تن بود و پنج تن بود و سید طوطی و حسن
 الحیفره گفته و لما اخذت القسار بغداد و قتل الخلیفه و جری ماجری اقامت الدنيا بالخلیفة ثلاث سنین و نصف سنة
 و ذلك من یوم الاربعاء رابع عشر صفر سنة ست و خمیس من یوم قتل الخلیفة المستعظم الی انشائه تسع و ستایه اتقی
 بنجله کسانیکه از سیوف ملکوفان نجات یافتند حمد لقب بمنصهر بن ظاهر بن مستعظم بن مقتدی است که در مصر بر ملک ظاهر بن
 میرمن خود آورد و سلطان میرمن برای ملاقات وی با قاضی تاج الدین و وزیر و علما و اعیان و شهبانو و موزنین برآمد
 و اکرام وی کرد و نسب و او را در سوک عظیم ثابت گردانیده اعانت بجیش نمود و کان اول من بالیحه شیخ الاسلام
 عز الدین بن سلام ثم السلطان الملك الظاهر ثم القاضی تاج الدین ثم الامراء والدولة و رکیف دست اخلافة بمصر و الامراء
 بن میرمن و الناس حوله و شق القاهرة و کان یوم ماشه و دخل علی المنابر و مزین السکة و کتبت بیعة الی الافاق
 بعدة منتظر توجه بغداد گشت مبر فرات رسید و سوم و یقیده مقارنه نمود نائب ملک او را برگردانید و برید و قتل امیر

محمد بن علی ثم نصر بن سلطان الیوم یوسف بن یوسف الی الیوم وادوا اختیرت احوال البلاد وفتح السعاده فکثر ثمره وتم تکمل غری کما کان
 الشاعره وادوا انظر الی البقع وانباده فتنی کما تشبه الرجال استعد فی نعمه فاقبل من غازی بهت ساینه بالانقاره ویریه دست دولت
 نیز کما انقاره وکرم چنین مال ملک هند که فاعله ملکست برنجی مسفل اندگاه در اگره مستقر شد وگاه در دلی وچینر حال ملوک ملت ملک
 هندست که در هر قطری از اقطار هند ریاست گردن شد و غریبا و مبینا و شمالا مثل بکمال و مرشد آباد و جوبه و راد و دمی و
 واحد آباد و خاندیسین ناموه و کرم و پال بر آن از بلدان کشیده و امر و زنا قطار بلاد هندیه در تحت تصرف اهل اسلام قلیل است
 و در ایدری گفتار بنو برشته و سلطنت امین تعلیم مقتدر قدیر علیم بدست نصاری حنت سید علی گفته اجزا الله تعالی عاده ان
 العاصمه اذ از و فساد و با و انشکو حر مات الله و لم تعلیم علیهم احد و و ارسل الله علیه آیه فی اثر آیه فان لم یخرج ذلک فیم تاهم بعد
 من عینه و سلط علیه من لا یستطیعون له و فاعا تهی **فصل سیزدهم** و از جمله است فتنه فاطمه علیه استیلا ی ایشان بر خراسان
 و مصر تا قریب است صدر سال و اظهار مرض و نصرت کردن ایشان مذہب طایفه را و اتحاد کردن مروین و استیلا ی ایشان
 بر جزیره مسطاط در سنه صد و هشت و شتر از ایشان بر دست ملک نصر صلاح الدین یوسف بن ایوب سبزه ابریح و
 و ارجعانه بوده و در تاریخ قطعی گفته فاطمه را عبید یون میگویند چهارده خلیفه در ایشان شد و اول ایشان عبید الله بن عبید
 بود و اختلاف کرده اند و مشیر بر نسب ایشان می باشد و در افعال طایفه نیز برادر یعنی الله عنها میگویند لیکن بسیاری از مشورین
 انکار نسب ایشان کرده اند و در آن طعن نموده و گفته که آنها از اولاد حسین بن محمد بن عبد بن القدر اند و قدر جمعی بود
 خلیفه دوم از ایشان منصوب بود و سوم قائم چهارم معتز و وی از ملک مغرب بصر آمده مصر را دوست اخشدین بن بستاند فاج
 غریبه بنا کرده دوست وی و اولاد وی از عبیدین در مصر شمر مانده تا آنکه آخر ایشان که خلیفه چهاردهم بود و عاصد است و
 که در روز عاشورا ۴۶۰ هجری و این بعد استیلا ملک صلاح الدین بن ایوب بود بر ملک ایشان خواند و شد خلیفه
 بنا بر دهر راسی مصر یعنی الله و منقرض شد درین وقت دولت عبیدین و در از شد مدت خلافت ناصر تا آنکه زمانه کرد
 رسوم خلافت را و بر شدند و لها از بهت او و بود وی صاحب کبر صانیت بود و ایام او غر زمانه بود کثیر الاحسان
 بابل حرمین شریفین کعبه شریفه را پیش از وی دیباغ سفید از زین با منون تا آفرایام ناصری پوشانیدند وی کعبه را و
 سیاه پوشانید که تا این زمانه ستم جاتی است و فاقش در سلطه رمضان ۵۲۰ هجری شد و تهی در شاعر گفته از گفته که
 فاطمه کعبه این است که حاکم لا مراش که کعبه از ایشان بود و خانه بنا کرده و آن فرش گسترانید و فتنه و محبتین را در آن
 نشانید بعد پس از سنه سال آن خانه را برایشان بدم کرده و جمله قتها و محمدین را بکشت و همچنین طاهرین حاکم و سزا
 و شش صد و شصت جاریه را که منون بر یور بود و مدد قهری فراخیم کرد و در رمای آلمان را تحت زده سند و و
 سخت بقعه پس از شش ماه برایشان آتش افروخته همگان را باز یور و جانهای پاک بسخت ملوک
 گفته فکان شهابا یخلفه لم یل مصر بعد فرعون شمرند و این جمله در شکر دان گفته که حاکم علای میثما را کشته و سب و شتم
 صحابه حکم داده و امر کرده که سب در وازه های مساجد و شواخج بنویسند و بعد مدتی آنرا حو کرده و تمام را بدم نمود
 مسجد ساخت و بعد چندی آنرا شکسته باز قمار کرد و مدرسه بنا بدی و تها و در وی علماء و شیخ را جمع نموده بکشت

سنة ثمان و سبعين و سبعمائة كسید بعده چراكسه برایشان غالب ماند تا سده شصتین و شصت و ستمائة اتهمی و فی حسره
 الخاضع و ولی بعده النعمان و هو آخر الخبیثین و مات فی یوم عاشوراء سنة سبع و ستین و زوال و دولتهم یومی
 السلطان صلاح الدین قال بن کثیر و بن الخریسان العاضد فی اللغة القاطع و منه الحدیث لا یعصد شجرة یا خا العاضد قطعت
 و دولة بنی عبید گویم در ایام ملک تهر و فرخ بن ظاهر بر قوی چر کسی که بادشاه دوم بود از چراكسه در عصر سلطان نظام
 که اقصای ممالک هندوستان تحت غیاث الدین اعظم شاه بن اسکندر شاه هند و کثیر وزیر خطیر دست خادم خود یاقوت
 عثمانی بحرین ششربعین بغیرت و او را نفر کرد که از طرف وی مدرسه و را باطلی در که تعمیر سازد و برای مصارف وی
 او قاف مقرر نمود و این باشا وزیر وی خان جهان بود یاقوت مذکور در که تر دمو لا ناسید حسن بن عجلان شریف
 با دیلمی مذکور رسید شریف ثلث صدقه موافق معیول خود گرفت باقی را بر فقها و فقرا حرمین شریفین قسمت نمود و اجازت
 داد که از خط سلطان از بنا مدرسه را با طرفه هفت کتب کتب از ترا تعمیر ساخت و از طرف سلطان دوازده هزار شقال نر حاضر
 برای صرفت آن مقرر شد و در عهد ملک ظاهر سیف الدین ابوسعید شمس قلائی ظاهری که دهم ست از ملوک چراكسه در سوه
 چ و سوه جوی قاصد سلطان عجم شاه بن مرزا با کسوت کعبه شریفه و صدقه الهی که در که رسید اندرون کعبه را این کسوت
 پوشانیدند و در عید قربان صدقه را بر ابل جرم فقر لقی نمودند و شش جبری کعبه از کسوت مرسله شاهرخ مرزا جرد
 کرده کسوتی دیگر پوشانیدند و الله اعلم بما جله چون حکومت چراكسه مقتضی انقضای شد چنانکه عادة الشیخ بران جاریست
 سلاطین عثمانیه برایشان غالب شدند که تا امروز سلطنت ایشان در مصر و روم و حرمین شریفین و جزآن مسترد و باقی ست اصلاح
 بالهم و اسراج الهم معیول در حسن الحاضره در ذکر حوادث گفته و فی سده شصتین و اربعه مائة کتب محضر بغداد فی نسب خلفاء مصر
 الذین یزعمون انهم فاطمیون و لیسوا كذلك کتب فی جماعت من العلماء و القضاة و الفقهاء و الاشراف و الایامه و الحیدر
 و الصالحین بنید و اجمیع ابناء الناجم بمصر و هو منصرف بن نزار الملقب بالحاکم حکم الله علیه بالبوراء و الدمار و الزمی و الکمال
 و الاستیصال بن معین سمعیل بن عید الرحمن بن سعید لا اسعده الله فانه لما صار الی المغرب تسمى بعبد الله و لقب
 بالمهدی و من تقدم من سلفه الارباس الارباس علیه السلام و ان الذی ادعوه من الاتساق لیه باطل و زور انهم لا یعلمون ان
 ان طالت الایام فلیقول منه بسبب انه منزه عن بالهم و ان الذی ادعوه من الاتساق لیه باطل و زور انهم لا یعلمون ان
 احد من اهل بیوت الطالبین توقف عن اطلاق القول فی هؤلاء الخوارج انهم ادعوا خود که ان هذا لا ینکار لباطلهم شایفا
 فی الحرمین فی اول مرهم بالمغرب شتر انتشار این مع من ان یدش علی احد که هم او یدیه هم الی تصدیقهم ان هذا انما هم
 هو سلفه کفار سابق بخار ملحدون زنادقة معطلون و لا سلام جاعدون و لمذهب الشیوخ و المجوسیه معتقدون و قد
 عطلوا احد و دواحلوا الفرق و اهلوا الخ و سفکوا الدمار و سبوا الانبیاء و لغوا السلف و ادعوا الربوبیه الشیخه
فصل چهارم و از انجمله ست قلعه قرامطه و امانت بنوین بنیرج استحال حاکم و استیلا رایتان در ایام مقتدی
 بالله عباسی بوده صاحب تاریخ قطبی گویند انها قلعه فاسد الاعتقاد که سووی ست اعتقاد ایشان بکفر سباح دارند و انها
 از اسلام مستب و انبموات محمد بن الحنفیه و دعوی میکنند که امام برحق بعد نبی مسلم محمد بن حنفیه است و اقاویل بالماله فی

بخاک و بر طایفه ای وصل رانید و وی نسبت شفا قید و قهر خود را که قهر میباید و حال که خود کفر و فجور بوده اند لیس
 در محبت که ارایشان بخاطر سزا و طوایف قهر مطیع است و در جوار سارگند و ما سحر دارا لجزه نهاد و خواست که نقل حج
 سوری این جای که کند و خون بسیار مسلمانان بر بخت ناگه کار بسیار ستوار آمد و حج در ایام وی منقطع شد و ستودگانش
 شد و گرفت تا آنکه در آخر سال سترصد و هفتاد و جوی چون حجاج روز و تربیه یکا آمدند ابو طاهر مذکور را برایتان مرید
 بالکری حل و امیل سلاح خود و دهن سجد حرام و در آنده طافین و حلقین و محرمین سا که عیاز جاسن از حرام هیچ بر تن
 انداخته و بر تنی درین گرفت و هم در سجده و کرامت و هم در بیک و شحاتی تا آنکه سی هزار انسان درین نقشه ملاک شد
 در دست ابو طاهر تنی بر پهنه بود و در حالت شمشیر خود را با اشاره وی بهیچ کرد و پهل در و شاندخت و حاجان کرد
 به اندر طواب بود و در تیج سر آه جاری بود تا آنکه در یک کال شیرین یک هزار و هفتصد تن را طایف و محرم شمشیر گشت
 اصل بن پانویس هم درین سر که موجود بود و طایف خود را قطع کرد و این شجره را به تری المجدیدی می و دیار هم و کفایت
 و کفایت لامه و دل که لشوار و قیام هاروی و این بود تا آنکه شمشیر شد و بیفتاد و هزار و زمرم و دیگر بار در غره نامی که او جریه
 مقتولین بر ستاد ابو طاهر در روز که کعبه رسید و باط و در آنکه گفت سنا باشد و باشد انا و بخلق با خلق و بخلق با
 و حاجیان را آواز داد ای خراسان بگویند که دهن و حله کار سنا اکنون امان گماشت و کردیم آنچه کردیم مردی انگام
 او گرفت و گفت می آید سترغینه این است که تو فهمیده بلکه معنی وی نیست که من بخلافه میوه یعنی هر که در وی در آید
 او را امان دهد ابو طاهر گردان خود از طرف وی بچید و التفات کرد و محبت تیج تروی محفوظ ماند و خواست که سبزه را
 بر کند و میرا به از سبب بود یک قمرطنی بالا بر آمد و طلع آن سبزه که سبزی از طرف جبل ابو قیس بر گردان وی بخورد
 لی حال مرده و بیفتاد ابو طاهر کجای وی دیگر سینه فرستاد و نخی را طلع اسفل سرنگون و تا پس سوم بر رسید بالا
 وی سبزه را ابو طاهر بر دم الف خود از طرف گنباشته بطرفی دیگر رفت و گفت بکنار بیدار و نا آنکه بیاید صاحبی
 یعنی مهدی چه گاه داشت که خروج مهدی در میان اوست و منجمه تا آنکه مقتول شدند ما میرا که این حارث جماعتی کثیر
 علما و علمای و صوفیه و حجاج از اهل خراسان و معارف و فرزندان و در راهی ایشان اسیر و اموال ایشان غارت گرد
 و ابو طاهر حرا کعبه و زیور آنرا سجد گرفت و درین سال بیکی حج نکرد و در عرونا ستاد و گردی سیر که با نفس و
 اراج خود و سماعت کردند و بد و ان امام و قوف آنجا که روح خود تمام نموند و خود را بموت سپردند و وی خواست که
 که تری را که در ان نقش قدم ابراهیم علیه السلام است بگیرد و ما سنده کعبه را در بعضی شهاب که در خطه نهان ساخته
 مدینت وی سیار ما حراسه و در از حای وی بر کنده برد و این واقعه بعد عصر روز و در سینه چهارم در نیمه ازین سال
 واقع شد و در وقت خود و میگفت سنا فلو کان هذا البیت لشد ربنا لعصب علینا النار من فوقا مصاب لانا حجت
 حاجیه و قحله لم یبق سترقا و لا غراء و انا ترکنا من سرم و الصفاء جناثر لا یخفی سوی رهبار با و همچنین قند زمرم و نا کعبه
 را بر کند و یارده روزیاستش و وز در که اقامت کرده بسوی هجر رفت و حجاز سود را با خود برد و خواست که
 تحویل حج بمسجد ضرار که ناسخ دارا لجزه گذارسته بود بکنند حجاز سود را در سطوانه سابعه متصل صحن جامع از جانب غرب

مسجد بیا و بخت و در مکه جامی حجره ای خالی ماند مردم آنجا دست نهادند تبرکات میگویند و این تاجر حکم کرد تا خطبه تمام
عبید الله الهندی اول قطعا غلبه یزید علی بن محمد چون بن خبر بعید افتد رسید بوی نوشت و عجب العجب سال
خود را نزد مادری بنیت انچه از کمالش مبلدانند و الا این کرده و اتمام کثرت بیتا شد احرام که از ازل از جالبیت اسلام
مختم بوده نموده و در آن خودهای مسلمانان از یکجهت توحید و سحرین را کشته و بر خانه خدا عزت کرده و حبس و در آنجا
وی برکت بود حالا که وی عین خدمت و در آن که مصافحه میکنند بدان باشند گان خود و آنجا بخانه خود برده و امید
داری که ما برین حرکت شکر تو نگذاریم قلعتی که شدیم ثعلب و الله و السلام علی من سلم علیهم من لسان و دیده و قدم
نی یومر بایا تجربه عده چون بن گفته بی بی ظاهر قرطی رسید آنجا خواند و از اطاعت منی مغرور گردید و جبر حق نزد فرابط ماند
مردم را بسوی منی بطبع تحویل حج میکشیدند و میخواندند و با سیکر و خدا میخواند انان که حج آنجا کنند و چون از تحویل حج بایست
شدند سوال کثیر عن منی کردند حجره ای باز کردند و گفتند اندک حج بگویند بلکه گفتند که ما آنجا با خدا گرفته ایم و در کعبه نگر
با خدا بکشد ششترین من قرطی روز بخور و زسته شنبه هم حرم و شنبه آخری من حجره ای باز کردند و در کعبه مدت استمر حجره ای باز
قرطی است و دو سال است چهار روز که هستی کلام القبطه است منی از حال قرطی و تفاسیل احوال ایشان را تواریخ مصر مثل
تواریخ عبدالرحمن بن مخلد و غیره یاد کرد **فصل پانزدهم** در آنجا که است قتال و قتل ایشان از اینها است
در صحاح سسته جزئی است که قیامت تمام نشود قیامت تا آنکه قتال کشید شما قومی را گویند که زوی نامی ایشان سپهر یا
مطرف است یعنی و حجه عریضه و جنات نایت به خود قرطی مطرفه دارند قال النودی و در زوایا شش مرتب جاری است تمام
نشود قیامت تا آنکه یکبار کشید شما خود و کرمان را که قومی از اعاظم است سرخ رومی و در فطنی پنهان رومی کوچک منی خود
گویند که وجود ایشان سپهر نامی مطرفه است بر پاشود قیامت تا آنکه قتال کشید قومی را که فعال ایشان موهبت است و این
بر ظاهر خود دست بپیشی گفته قومی از تواریخ از ناحیه سری بر آمدند پا پوت هبانی ایشان از موی بود و مقاتله کرده شدند
و که اسید بی بی اخفا الص الکبری دنا شده گفته احتمال دارد که مراد آن باشد که فعال ایشان از موی بود و مقاتله کرده شدند
مربوع باشد و احتمال دارد که مراد و فور شرع ایشان باشد تا آنکه با مال اقدام ایشان میگردد و انتقی این احتمال اخیر
از ظاهر لفظ حدیث بغایت بعید می نماید و چون بن خبر را واقع دانند و بر طاعت از خواص عمل کنند او در شش روز و کرمان
چرا آنکه در پنهانیم این صورت یافته شده باشد و مصداق همین کسان باشند و الله اعلم و خود بخود از اینهم
جبل معروف است از بلاد اهواز از عراق عجم تا آنکه گفته اند که منصفه از ایشان است و کرمان موضع منی معروف است و در
سجده ای گفته شده است از بلاد عجم میان خراسان و سجده ای در پنهان گفته و مراد است خور بر از بلاد و سمرقند
از من فارس و صوبه الدار قطنه و قال و در قوی خور و کرمان و گفته در اصفاف برای جهل آید و در عطف برای مسجد
و وار شده که ترک کشید ترک را مادا سیکر ترک کنند شما را زیرا که اولی سیکر سلب کند از امت من ملک آنها را بنوا
قتلوا و انداخته و در روایت آمده که آنها اصحاب باس شدند و غنائم قلیل اند فوسی گفته این همه را خدا
سجده رسول خداست مسلم که حال ترک بحسب صفات آنها که آنحضرت ذکر کرده بود شباهت شده و مسلمانان

را چون اگر کسی چرخش محقق و قیامی تاخت و در دستش قصد غریب هندوستان نموده بود تا آنکه در دستش از دریا گذشت
 محمود شاه و دی را که با شاه و دی بود شکست داد و در دی خطبه بنام خود خواند و قتل غارت بسیار کرد و پانزده روز
 مانده بایران برگشت و بر سر قند رسید و در دستش بجوی رسید و این ملاطیبه ایست که تاخت و لشکر بشام کشید و تمامی اولاد
 را سر کرده حاکم آنجا را قتل نمود و در همین سال بر شوق را گرفته اشرف و داریج کرد و تاریخ این واقعه لفظ خراب فتنه اند و در دست
 بتسخیر ملک خطا متعین بر دشت مدت سلطنت او سی و پنج سال و یازده ماه است درین مدت قلیل اکثر برج سکون را از
 عرب و غیره گرفت و خطبه بنام او خواند و شد به هفتاد سال و یازده ماه و بیست و روز زندگان کرده و در سنه یک هزار و چهار
 صد و پنج عیسوی سی و نهم فروری مطابق روز چهارشنبه به قدم شهبان سنه بهشت صد و هفت بجوی در گذشت و وقت
 غلبه و من بر دوشق شیخ امام محمد بن محمد بن محمد جزیری شافعی صاحب کتاب حص حصین که در کتب عوات بزرگ و ثنوق و حجت
 و اعتبار قبول است شهرار و در ادخوف دار و گیر و طلبی کیچ خول خرید و تالیف این نسخه بنابر کتب کبریا
 جلت عظمت است و این فتنه نجات جویت حق تعالی بهرکت غلو می آورد و از سر تیره نگذشت در دیباچه حص حصین
 میفرماید که هرگاه کامل کردم ترتیب تهذیب را طلبید مرا دشمنی که ممکن بود دفع وی مگر از خدا پس اگر ختم از وی محقق
 شده و متحصن بشدم باین حص حصین پس بدم آنحضرت صلعم را و من شنیده ام بر باروی و گویند آنحضرت میفرماید چه میخوا
 گفتم ای رسول خدا حاکم این خدای این برای من برای مسلمانان پس بر دشت آنحضرت دست مبارک خود را و من نگاه میکنم
 بسوی آن هر دو دست و دعا کرد آنحضرت و مسح کرد بآن وی مبارک خود را و بود این خواب شب بخشنده پس بگریخت
 و شمشیر شب یکشنبه و کشتن حق تعالی آن فتنه را از من و از مسلمانان بسبب کتاب آنچه درین کتاب است پس این حصین است
 از کلام سید المرسلین صلعم و منین است از خزانه نبی امین بیرون آوردم آنرا از احادیث و ظاهر هر کس دم آنرا افکند نزدیک است
 و جدا گردد آنرا در حالیکه جنبه است از شر ناس و جنبه متحصن بشدم بدان در آنچه پیش آمد از مصیبت اعتصام نمودم از هر ظلم
 با آنچه در وی است از تیرائی رساننده و الا قولوا لستف قد تقوی و علی بعضه و لایستخیر رقیبه و جنات له سبها ما لایک
 و از جوانان چون له نصیبیه که آنجا بجله واقعه بغداد و خراب او بردست ترکان تاراجیست که رسول خدا مسلم بدان خراب
 فرموده است خود را بدان اعلام نموده و تعبیر از تاراجان و حدیث بلفظ بنی قنطرا آمده است در بنای گفته قنطرا بدو
 قنطرا بدو مراد بر اسم علیه السلام را که از وی اولاد شده ترکان از نسل اویند حکاه ابن الاثیر است بعد و جزم به
 الحمد لله القاموس است و در تیسریم الوصول نیز ترک را از اولاد و جاریه خلیل الله قنطرا نام گفته آید و او از ابی بکر از
 آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمودی آیند مردمان از امت من در زمین است و مفاک فراخ نام میبرند او را بصورت نزد
 جوی که گفته میشود او را در جلد بروی ملی است و بسیار اندام این بصورت است آن شهر از اصرار صلعم و چون باشد
 از زمان آیند بنو قنطرا یعنی ترکان برای قتال در اینجا پس رویا و کو یک چشمها مانگ فرود آیند بر کناره این
 جوی بمقترب شوند اهل بصورت بر سر گرده گردوی پناه میگیرند و در مهابی گاو و ان و بیابان و هلاک میشوند و گردوی
 دیگر پناه میگیرند و نفسهای خود را کافر میشود و گردوی دیگر می اندازد و فرزندان خود را پس پشت بانی خود و قتال

میکنند مارکان و اینها میاستههنا جمع عداکن در اشعه المصباح گفته این فصل شارت است سر آمدن ستار و
هشت تنه و قتال در دوا اینها را دوا اسلام و اشتغال این است و اشتغال شعل و بی در اندک مدت و چتر
می نامند و این فصل است که رمال تقریر و تقریر یا تحکف آن کوتاه است گفته اند که راستدای عمارت راجع سکون مثل
این واقع باین کیفیت بود قیاس بنا و چه اگر واقع می بود مقبول میشد و قدر حدیث امام نصر و مذکور است و علامه گفته اند مراد
عداوت است دلیل که و طبعی در عهد ادبست در عصر و ترکان در عهد ادبست در عصر و لیکن در عصر و رمالی است
که عصر است اعداد که در رمال آنحضرت معلوم باین نسبت بود مستهزی قدیم است و قری و منوع که اعداد در آن معهود است
مستوی مصر و نو و دوم بر و اعداد و قریب است که امام قدس پیش عصر و است و احتمال است نویی اما مصر و نو میدانی و مراد
گروه اولی کسانی هستند که اعرص گردانده قتال و پیر رخت ساخته یا اهل و عیال مار کرده در میان و ملا و خریده
ما برین شهرکات یا سده و باین همه مخلص یا قضا و پاک شدند و گروه دوم مستعظم اعیان و اکابر و علماء اعداد اند که
مطلوب اهل امان بر دل آمدند و کشته شدند و گروه سوم کسانی هستند که با ترکان مقابل آمدند و حال خود را جویند
در آن آمرویی خود و در احمقند بکذا فاولو و لیکن در حق گروه دوم لعن کا و شدند و وارد دست در میجویند در صد افاق نظر
و عامی در شواهد السوء در ذکر کرامات علی بن ابیطالب و رده که در نیجه از خطبه باین خود استارت و اعداد کرده
و گفته گویای میم کی راسی العباس را که ویرامیکند محاکمه شتر قربانی را انقربان گاه می کنند استقامت آن هاد
که آمار خود و مع کد و ای سر و دای روی چه حواره است در میان آن سبک یکبار و در هر دو روز و کار خود را گذاشته
ساده و بدیا کرده بعد مدد دران خطه گفته اگر جویم شما را حردم ما ما و گشت با و علیه با و معاصی قتل ایتان اینی
در استاعده حطیت علی رضی الله عنه آورده که ما مستهزی در میان جواب و دعه و ما سدران ملک سی ساس
آن روز و راست درونی جنگ بر ساسه و سو و میر ستود و دران رمال و دوح کرده ستود و مردان چپا که دوح کرده میشود
گو سعه و اسنادش شدید الصفت سیوطی در جامع کیر گفته این حرب بعد موت حطیت پاره مرد و صد رمال
ایق شد این مقوی حدیث است و این سعه و گفته گویا بن مازک کاسم و حالا که آمدند تنهارا بر اسبهای گوسفند بریده
سبب اینها یا اسطمرت و جدیدی را که آمده لا حق ستود و اهل پیغام محاسن گویا که اس نظر یکم مسوی آنها
و حاد را بسته اند استپان خود را و استوار بری سید بخادی در قضا و رده که حاکم صاحب مستدرک از محمد بن
ار او مکر صوفی روایه بوده که اول کسی که از شعور سرب میج کرک نموده علی بن عباس بن محمد بن میگوید
و اعتقاد باشد حدیث حدیده کمال عید مایه تجارت و آن سرور و امیر آل مطلق و علی الاعل و لیر مهاب استغفار ایتان کلام
الاشاعه گویم درین وقت هست که کس فقه تیغ میدریج قسم تار استند و در دعائی و ریر علیه مستعظم که حصول
سلطنت الهیه علوی بود و حاصل شد و حشرش در دل پیر او و چو یان ماند سلاطین اسلامیه ملک بهد پیر بر سل
همین تا ناریان ظلمه کمره محره نموده اند قف اول کسی که از اولاد تیمور با دستهای ایران و قدری بهد وستان رسد
مر اشتهار ح س امیر تیمور است و ولادت وی در سمرقند امسح الاخره هجری بوده و بعد و یکسال عمر داشت

از انجا بخت سال و در بوی پیر پادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدرش استقلال در ممالک توران و
ایران و دیار است و ترک کمران نمود و در شصت و پنج سالگی در گذشت بعد از وی نصیر الدین محمد پادشاه و در سلطان عمر
شیخ مرزبان سلطان ابو سعید مرزبان سلطان محمد مرزبان نیز از ایران شاه بن تیرتور اول بود و از ده سالگی در انداختن
بلند و فرغانه پادشاه شد و یازده سال با سلطانین چغای و او زبگ در مار و از انهر جنگها کرده آخر راه فرار بر فرار پیوسته به
پادشاه کابل قباد و هر دو را متصرف ولادت می ششم حرم ششم هجری از بطن قلیق نگار خانم دختر یوسف خان پادشاه
افغانستان است تا این زمان اولاد صاحبقران را نداشتند گفتند پادشاه در شصت و پنج سالگی حکم کرد که مارا بعد از این پادشاه گویند
و با سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهل جنگیده در شصت و پنج سالگی حاکم آمد و وی را بخت سلطنت هندی وستان بعد
از یکصد و سی سال قمری از فتح جد اعلا می و امیر تیمور باز نصیب شد درین مدت پادشاه افغانه در هند سلطنت کردند
الفصل پادشاه بعد ازین فتح داخل دهل شده بر تخت سلطنت جلوس کرد و فرمان دای ممالک هند وستان گردید چنان
خرائن و دقائن ویران شد که عقل از شمارش عاجزست و قاتل وی ششم جمادی الثانی شصت و پنج سالگی
بعد از وی نصیر الدین محمد بن یون پادشاه بن پادشاه مذکور بعزمت و چهار سالگی بجای پدرشست ولادتش در شصت و
ست شیر شاه افغان در بلده قنوج که وطن کاتب حروف است عفا الله عنه بادی محاربه کرده شکست داد و تعلیم نزد
منتصرف شد بنمایون بمرافق عجم برگشت و بعد چند سال پیش طهماسب شاه صفوی پادشاه ایران شتابتی می با کرام
انجام تمام پیش آمده شاه مراد میر خود را با دوازده هزار سوار همراه ایشان ملک کرد پس بایر جمعیت متوجه قندهار
و کابل شده در شصت و پنج سالگی آنرا اختراع نمود و از انجا توجه به هند وستان فرمود درین مدت پانزده سال پادشاه
افغانان یعنی فرید خان عرف شیر شاه و پسرش جلال خان عرف سلیم شاه و سلطان محمد برادرزاده شیر شاه و سلطان
ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهل جلوس کردند بنمایون بن مرتضی سزاغت هند وستان را بقبضه خود آورد و در دهل
نزدول کرد و سکندر و خطبه بنام وی شد تا اگر در شصت و پنج سالگی وفات فرمود بعد از وی پسرش ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر شاه
بن بنمایون پادشاه بعزمت ده سال و هشت ماه و هشت روز بر تخت سلطنت جلوس کرد و ولادت وی در شصت و
هجری است و در شصت و یک هزار و چهارده بعد حکومت پنجاه و دو سال در گذشت این پادشاه فردی ملحد مزاج بدوی بود
نقشه های غریب از دست وی در دین روداده شیخ عبدالقادر بدایونی رحمه الله تعالی که پیش از این مام و خطیبی بود در آن
خود نوشته اند اکبر شاه بن بنمایون در ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائة بر سر بر سلطنت نشست نقش سلطنت
بنویسید را و در هند نشاند و مملکت بنگاله و سکند و اکثر ممالک کن بغرب شش در حیطه تصرف آورد و کن تبلیس بغرب
افغانان الشیاطین از دین محمد برگشت و آئینی تازه اختراع نمود و دین الهی نام گذاشت تا آنکه مقرر شد که عقلا در همه
ادیان موجود و ارباب ریاضت و کشف کرامات در جمیع طوائف نام پیدا و حق همه جدا پس انحصار آن در یک
دین مملکت که نو پیدا شده و هزار سال بر دو گزیده شده باشد چه لازم از اثبات یکی و نفی دیگری ترجیح بلامرجع از کجا بانه
از اخلاقی نزدیک جمیع اهل عقل مذموم و سمیه و بر آنهم که نجس و خلیف و بخت می رسیدند دلائل عقلیه و شواهد نقلیه

ساق این نیستیم معالان هرگز رانیده بستانه رسوخ در اعتقاد بخشیدند که نظریات را حکم بهیهات میدادند که
 شک یک سنگ است اهل نشود و دست و نشو و دیگر شریکات و نقایات که انداختن شکوه و محبت است همه را بگوشتن
 کاتبی که گوشت نام برده بود جلوت برده اسامی هندی از برای موجودات ایشیا غربانی خاص اختراع میخواستند
 کانی این برین را نزدیک بخوانگاه برده از وی طریق عصمت مستقام ترشیم آفتاب عظیم که کاتب اعزام اساطین گفته
 از پرده و ماه و یوریشین که شش راجه و در میان آن رنجی موع انسان موعوم است نبودن غنم استیاری و
 و عادات آنهاست سیده با آفتاب گر آیدند و در نهایت مسخیر سوخ قدم حاصل شد و محل کفار را در نار محقق اما دوام شد
 باستبصار ششگر آیدند و تاویلات پیچیده در لغو و محاسن نوی آورده بودند آن کامل اعبات از حلیقه الزمان
 دست تغییر آن بدات اقدس موعوده اکثرین جبرج عکس میخوانیدند و سجده برای وی تجویز نمود و از آن برین
 نام نه و اما آن ملک فرج که ایتا را پادشاهی گویند انجیل آورده و دلال بر ثالث نمائند که زانیده حقیقت نصرت
 اثبات کرده ملت عیسوی را ترجیح دادند تا هراده مراد را فرمودند تا بقیع چند تینا آران بخواند ابو الفضل میفین تعریف
 و حال ملعون را و اوصاف آنرا در باب حضرت خیر الانبیا و مسلم علی رغم الکذا بنی الد حالس فرود آورده و بر رطلون
 خاطر آن ساخت که چون آفتاب مطهر نامست و بخش عله و زراعت و میوه و سبزه از تانیز دست و روشتن عالم
 حیات عالمیان و بسته با و پس الهی برای عبادت و تعظیم او باشد حکما و فضلا بتقویت مقبول و دلال آورده چنانچه
 در استیخار آفتاب که مبد و آن تعلیم داده بود و در بطریق و در نهایت وقت طلوع آفتاب خواندن گرفتند و گشتن گاو
 و خوزل گوشت آن حرام ساختند آنسوی سنی بازگشت آمد و دین زردشت را حق نموده فرمودند آنسوی ابا همام شیخ
 ابو الفضل بگذارید و بهم که عبارت از شش رستی است بهوافتن خزان را چه هند خود از جمیدت درون حرم معمول بود
 و در ایام نوروز سال بخت و عجم از ملبوس سجده آتش ملانیه کردند و مقرران نیز در وقت افر و حق شمع و چراغ قیام از آن
 ساختند و در عید فتنه کشیدند از دست بر اهر تبر کار دست بستند و فرنگه بر رسم اسلام هر یک یک ارباب دمان و دیگران
 کردند از آن طایفه شمرند و بخلاف این ملک که بعد احکام آن ناسحقول و عادت و وضع آن فقیران بران جمله مفسد و فاسق
 الظیق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بدین لطف و انوار است و خود اهرم اندام نموده و لو که و انکار و فرول و تدریک
 کار و بار بجای کشید که هیچ احتیاج بدلیل الطال آن هم نمائند از ابو الفضل هر یک که میل تمام ازین مذاهب است نهاده
 یکدست باشد گفت سیمو ام روری چند و دادی اتحاد میری کنم گفت اگر قید نکاح از میان نمی بردارد بدینست خنای
 کرد و گذشت در اندک فرصت بجان بجان را بقوت مصارعت خود و معاونت به رو مظاہرت یا دستاورد بر زمین دل و
 هوای انداخت جوی مقاصد و مطالب بگره متراکم فقیر خود را گمسته برکت کشیدم و احطم الملو قبل المساء و آیه قرآ
 حوامم نار لظراف و آدم و آن همه است سبک بگانی کشید و انحراد که بنی نو خالم دل درنگ بود شکو شد که نشد
 هنوز در قوف و دست شکو شد که گفتیم که بر خرم انکو شد کار و دیدی که کوفت شکو شد که نشد و از دور گاه گاهی در
 صف نعال کور نش میگردم و نظارگی بودم مع صحبت که داشتیم ز تانیا نیا ن مستدم و بعد از روان شدن خودم

الملک شیخ عبدالغنی بمکه خلق را بمحقق قرآن و توطع در استیلا کوهی و شکیلیه بنیوت و امامات امتحان کردند و قرار دادند
 که کلمه لا اله الا الله اکبر خلیفه الله علیه بگویند و فتنه های امت تاریخ این ماجرا یافته شد و در سنه ثمانین و ثمانین و ثمانین است
 بطل رضیع را از والدین جدا کرده و بر رستلی داده و در محلی خالی داشته اند از انگ انگ محل نامیده تا بهر بینند که بمقتضای این
 حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام اینها یکدم دین بخلق میشوند و انجام رفت که اینها پنج آواز نشوند بعد از سه
 چهار سال چون از آن محل بر آوردند همه گنگ بر آمدند و دو سه سیر است آمد دیگر فواشش ملک محروسه که در پامی تخت
 جمع شده از حد حصه و عدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان ساختند و تراشیدن ریش و ناخن و ناخوس رضای
 و تمنا شای صورت ثانی و ثالث و سائر لهو و لعب لطیفه شد و کفر شایع شد تاریخ یافتند تا که بعد از دوازده سال بجا
 رسید که اکثر خافیل چون برزاجانی حاکم شده و یکدول ارتداد حفظ خود نوشته دادند باین ضمنون شک فلان فلان بای
 بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودند و ابراهیم و در دین
 الهی کبر تناسبی در آمدیم و مراتب چهار گانه اخلاص که ترک جان و مال و ناموس دین باشد قبول کردیم این خطوط که تحت
 نامه پیش نیت بخت و شرح جدید سپردند و باعث اعتماد و تربیت ایشان شدند و السعوت یقفطن منه و تشق الارض
 و تخراجها و بر رستم اسلام خنجر و کلک بکس بودند باز مانده درون محل و زیر قصر نگاه داشته هر صبح نظر بر آن عجا
 میبشردند و شنید و آن که حوالی اند خاطرات ساختند که شوک یکی اوده مظهر است که حق سبحانه عزشان در آن حلول کرده
 تعالی شانده عالمی قولون علوا کبیرا دیگر فضیلت غسل جنابت مطلق ساقط شد و همچنین و خرم و خال و قرابت فریبه را نگاه
 کنند که بیل کم میشود و طلا و ابریشم پوشی خود و عین فریبه گشت نماز روز و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و عین
 خواندن و داشتن حبیب فقه و تفسیر و حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب حساب شعر و تاریخ
 و افسانه راجع و مفروض و حروف خاصه زبان عرب مثل ثا و خا و عین و فناد و طا و غیر آن را از تلفظ ساقط ساختند و
 عبداللہ ابدان و احدی را ابدی و امثال آن اگر میگفتند خوش میداشتند برین قیاس در هر یکی از ارکان
 دین و در عقیده از عقائد اسلام چه اصول چه فروع بنوة و کلام و رویت و تکلیف و تکوین و حشر و نشر و شهبات
 گوناگون تبسخر و استهزا آورده اگر کسی معارض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که مستدل با مانع چه گویند
 بسین میتوانند حد و حد و تعقیب توجیه نافذ الامری قاهری بکتاب مقابل باشد و در مباحث مساوات شرط است
 آنکه کسی بقرآن خبر و خبری و این است جوابش که جوابش نهی و خانانها بر سر این مباحثه بر باد رفت و حاشا که این جواب
 باشد بلکه مکابره دین فروشان برای خوشامد شکوک متروک را از هر جا پیدا کرده و تحفه می آورند و تفاسیل امثال این
 امور را روزگار و از می باید علم زلف و زحمت را شرح داد و این شیعیه باید در از و باستانی و الغرض شیعیه
 غایب سنیان مغلوب اختیار همه جا خائف و اشتراکین بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و شبه نور بروی کار
 می آمد و اثبات خود در فنی دیگران دیدند و ازین نکته که هر تافعی منتهی میباید و اول بنابر آن مقبولان مردود و مردودان
 مقبول نزد یکان دور و دوران نزدیک سبحان حق تیرف فی ملک کیف یثا و بر زبان خوانم کالانعام جز و زائد

چیزی بنام سونای عظیم بر حاسب بلا شیعی در اوقات قطعه کعبه مشتمل بر ده بیت این از جمله بیت سه یا مراد
 هر زبان کشور بر انداز آفت و فتنه در کوئی حوادث کینه انداخته شدن و یا بر آید قرض خواهی تیغ در باب شرک و بارش
 از دمه گردن و ادعا بد شدن و پیوستن کذب و ادعا گردان پارسه خرقه پوشش پدر را تقوی رد و ادعا بد شدن
 شورش بنزست گردن و ادعا بد شدن و پیوستن کذب و ادعا گردان پارسه خرقه پوشش پدر را تقوی رد و ادعا بد شدن
 نقل بر نیم و در و گدا خوا بد شدن و شاه ما اسباب و سوسی نبوت میکند و سال دیگر که خدا خواهد خدا بد شدن
 در محاسن نور و زنی اکثر از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی را نیز در وادی قلع نوتی آور دند و عهقت حیزر عالم
 آورده ابل صلاح را بقدح نوتی آورده و یا دتوای نگار حیزر عهقت است که هر چه خواند ایم و مرا موشی آورده
 و مجتهدان خصوصاً فیض میگفتند که این پیاله را بکوری فقها میجویم دیگر چون میدان بهم ملاقات نمابند یکجای الله اکبر و
 دیگری جل جلاله گوید و این بمنزله اسلام و جواب سلام باشد دیگر سر رده را بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب
 دفن کنند و خواب فن خود را نیز همین نیت قرار دادند چون تفصیل آن خزیات و خصوصیات و انتظام آن و قایم
 ترتیب سنوات در سبک تجرک تسید از قبیل محالات بود و میگویند که گفتا نمودند و پناه بطرف ایزد تعالی که در هر حال
 حافظ و معین بنده است نموده و دیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حرم و احتیاط بنایت دورست کردم خدای عز و جل
 گواهد است و کفی بالله شهبدا که مقصود از این نوشتن غیر از در و دین و دسوزی بر ملت مرحوم اسلام که عهقتا و ار
 روی بقای غربت نهاده و وسایه مال خود از خاک نسیان حقیقتی باز گرفته جبری دیگر نمود و غیبت از لغت
 و عقد و حسد و نقص و پناه میجویم استی ایست اندکی از بسیار که شیخ عبدالقادر بدیون رحمہ اللہ تعالی رحمت داشته
 در و قلع سنوات این پادشاه خبیث در تاریخ خود که موسوم بمختب التواریخ است ایراد کرده بنده از جا بجا التقاط نمود
 اینجا آوردم تا بداند که دین حسین بن علی چنین فتنه نامی عظیم را در دست بد دینان جلوه ظهور گرفته و اخبار مخبر صادق که نظیر
 و جالبین کینین برین ملت خبر داده بیا به مقدر رسیده و باشد التوفیق قف بعد وفات اکبر اکبر ابوالمظفر نورالدین
 جهانگیر پادشاه که ولادتش در کشته سحری پیر سی و هفت سالگی بوده بجای پدر در تخت سلطنت نشست و پیر سی و هفت
 چهار و اگ هندوستان را در حیطه تصرف آورد از خندمار و اقصای هند تا دریای عمان و از کامل تا سر بنگال و
 گجرات و کن هندو بزرگین وی بود و در وقت وی نیز سجد برای وی میکردند مجد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرسبز
 قدس سره او را سجد و مکر دست سال و در او و قلع گویا بر مقید ماند و وفات وی بر من ضیق در سنه یک هزار و چهل
 و هفت هجری است عمرش پنجاه و نه سال و یازده روز بود در لا محاله در بایع نور جهان یکم ربیع یاسی را وی مد فون
 شده بدایت آنکه درنگ موسوم بانزل ایست اند یا کمپنی بصورت تجارت در هندوستان از عهد اوست در سنه ۸۱۳
 اساس کار تجارت را استحکم تر نمودند بعد از وی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان مباحقران ثانی پادشاه
 غازی خلف سوم جهانگیر مذکور بر سی و هفت سال و دو ماه و هشت روز و دو شب به ششم جمادی الثانی سنه
 حکومت آراست و ولادتش در سنه یک هزار و پیر سی و هفت سالگی در سنه یک هزار و هشت و پیر سی و هشت سالگی در سنه

خودش سلطان گردید و قاتل شاه جهان را شمشیر بر تنش می و یکسال بر تخت نشست در احکام دین نسبت به پدر بسیار
 بیشتر رسم سجده در برابر پادشاهت و مسجد جامع می که در حسن تعمیر و بنا شد و بنا کرد و دیو قاتل را در آنجا آویخت و دیگر
 از تجار و ملک بندر سیلی که قریب بالیه در قریب است و در آنجا کشتن چهار تن از شاه ابو و در آنجا هم عهد حکومت شاه
 شجاع خلف دوم شاه جهان در مقامات هوگی و بالیه طرح تجارت آمد و هند و چون بعد از وی پسرش ابو المظفر علی الدین
 محمد بود و ملک سیلی را و شاه بن شاه جهان بجز چهل یکسال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت نشست ثواب میر محمد
 محمود و از شد در آنجا بعد چهار سال بی کارخانه تجارت بنگال در هندیت بعد از این زیاد کرد و در آنجا در آنجا حکم کوش
 آن نیز که رئیس هر دو تجارت بنگال و هندوستان جدا جدا گردید و با محمد و ولادت عالمگیر از لطف ابو بیگم لقب ممتاز و محل تربیت
 بود آنصف جاه بود و در آنجا بیکم بود و چون بی در گذشت مندر سلطنت بود و قطب الدین شاه عالم بهادور شاه خلف
 دوم عالمگیر و محمد سبط در سنه یاد و هند و نوزده هجری در یک وقت ولادت وی از لطف خواندنی و در آنجا پور بود و
 پنج سال و نوزده روز در سلطنت کرده در آنجا در سنه ۱۶۲۳ بمصر قادیان و نوزده و یوم در گذشت بعد بمصر الدین جهانگیر
 شاه بن شاه عالم بهادور شاه در سنه ۱۶۲۳ هجری در آنجا بر تخت سلطنت جلوه کرد و بدین اندو ولادت وی از لطف نظام خان
 است ده ماه سیزده روز در سلطنت کرد و عمرش سی و سه سال گسری بود و چون وی بزرگترین الدین محمد فرخ سید
 عظیم الشان بن شاه عالم بهادور شاه در آنجا یاد جلوس نمود و ولادتش در سنه ۱۶۲۹ هجری بود و طوی او با پدر و مادر و چهل
 را بهویری بطریق تمام بود و قوی آمده و در زمان او حکم همیشگی شاه انگلستان بنام فرنگیان تجارت برای خریدن اشیاء
 صند و فرش و ابله در رسید و قوی نصاری با و و صند ضربت پناه بخوانا گشته بهین اند و والی از آنجا که در شصت و شش
 بود و با خود و متفق گردید بعد الدین و التي در سنه ۱۶۲۹ م در گشت مرزبانیها فوت گردانید و در سنه ۱۶۲۹ حکام کورث بنگال را دست
 پیدا گانه قرار داد و در جهان نزدیکی در کلکه طرح بنا و قاعه بنام فوزی و ولیم بگنند و در سنه ۱۶۱۳ احکام ثواب میر محمد علی خان
 را امنانی مصالح تجارت دیده ستر حلیش و خواجہ میر سید ارغسی را بر رسم عسارت بجزو فرخ سید بهادور شاه و بلی فرستاد و
 استعدای چهار را که در هند کیس ساخته شدند و و پنهان و آشنی کمینی بدو از العرب مرشد را با و در دم عدم تلاش علی و مع
 و از نده پروانه را داری و سخطه افسرانگریزان کلکته سوم تابع بودند و در این فرخ زیر حکم ایشان چهارم عدم مزاحمت
 خریدن سی و شصت قریب بجوای کلکته فرخ سیدان هماسند عالمبول کرد و سفیران بایل مرهم برگردید و بعد از این
 دولت در سنه ۱۶۲۳ هجری فرخ سید را بعد و دم انصر کرده اول محسن فرستاد و در سیس بخشند شش سال و چهار ماه و کسری
 سلطنت کرده بعد از وی پنج سال و چند ماه بگذشت و در فرخ الشان در شاه عالم بهادور شاه را بجای وی نشاندند و
 بعد از وی پسرش شمس الدین محمد ابو البرکات فیض الدین را در سنه ۱۶۲۳ هجری بر تخت شاهی جلوه داد و در و بعد از
 کلانش فرخ الدوله محمد شاه جهان ثانی را در سال مذکور بجای وی نشاندند و وی سه ماه و چند روز حکمرانی کرده
 بفرخ اسدال در گذشت و در مدت هفت ماه از سال مذکور است کس پادشاه شد و فرخ سید و در فرخ الدوله
 و فرخ الدوله بعد ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه و در خجسته اختر جهان شاه بن شاه عالم بهادور را بعد وفات

[illegible]

گردانست می گردیدگیارانش از خانه های حیران می مسلم با وجود وقوع بعضی شراروی و دانه ها و در می کنند و نگاه میدارند
 بعد اقامه این نامه سحر را از خاکستر سوخته پاک کردند و از مقدم سحر تا موخرش برای نماز جدا کردند و امیر مدینه با قضا
 و عامه مسلمانان مدینه تا آنکه با زمان و کودکان نیز آنجا نماز کردند و تقرب بخدا نمودند و در سال قاضی مصر سارک است
 و بر سلطان عرض فرمودند قاضی ارشد نیدن ارج افتد بلکه قبول کرد و توجیه بر عمارت مسجد شریف گذاشت و دانست که این
 هم یکی از نصیحت های خداست که او را اهل این شرف عظیم که تعمیر مسجد نبوی علیه افضل الصلوات و استسلیم باشد گردانید پس
 سلطان شکرگزار شد و صد کس از ارباب صنایع با بسیاری از حمیر و جمال و بنال و ساز منقوش آنها و یک کتبی ساز
 بفرستاد و آنکه قبه شریفه و مواذن و غیره را از سر نو بنیاد نهادند و بطرحی نفیس تعمیر شروع و اختمند بر وجهی که تا امروز
 چنان خصوصت عمارت موجود است نیز حکم کرد که در باطنی و مدرسه و ماوند حول مسجد شریف احداث نمایند چنانچه مدرسه
 عظیم و رباطی مشرف بر مسجد شریف از طرف باب السلام و باب حرمه بنیاد کردند و سید مهدومی مدنی گفته وقت ملاقات
 قاضی ای سلطان بن دهریت تلخیص فرمودند ما ۵۰ کانت مسالة الکرکان تخبرنی عن احمد بن سجد الطیب الحجازی و حق
 التقیة فلا والله ما سمعت اذنی باطیة قد رای بصری **فصل مقدم** و از آنجمله است قضیه نقب حجره شریفه که
 فی الحقیقة داخل معجزات و بنیات سید کائنات علیه افضل الصلوات و التیمات است و از جمله عجایب حادثات و غرائب
 امور و اوقات است و در سده سبع و خمیسین حسمانه واقع شده و در جذب نقب گفته سلطان نورالدین شهید محمد
 زکی که جمال الدین زبیر او بود سرور انبیا را یک شب سه بار در خواب دید که اشارت بدو شخص که آنجا استاده اند میکنند
 و میفرمایند روز در باب مرا از مشران دو شخص و از بان فقر است دریافت که امری غریب قطع در مدینه مطهره حدوث
 یافته است که بدان باید رسید سلطان مذکور بعد از آن ساعت در آخر شب برود اصل خفیه با است نفر از خواص مجلس
 سوار شده مصوب موال کثیره متوجه مدینه با سکنیه و در شانزده روز از شام مدینه قدم آورده در مقام آنحضرت
 آن دو ملعون آمد و مقدمه تصدق و انعام و اگر ام را خیده و وسیله حضور خواص معلوم ساخت تا هر که از اهل بلد حاضر
 اند مالی عظیم حاصل آید و درین بیان هیچیک را ندید که بهیئت نامعلوم آن دو نفر که در خواب و شانزده دیده بود باشند
 فرمود بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشند گفتند هیچکس نیامده که نیامده الا دو شخص
 مغربی که بصفت عفت و صلاح آراسته و نعت صلا و انعام پر استاده و بجهت مشغولی اوقات برگز در مردم نهاد
 حکم کرد تا ایشان را حاضر آورند و جهان بینی که سرور دنیا مسلم نموده بود یافت پرسید مثل شما کیست گفتند
 در رباطی که قریب حجره شریفه است و آن مکان الاکن در قبل عربی حجره است خراب فساد و شب بک از وی در دیوار
 سببی گذاشته اند سلطان مذکور ایش را از این جا گذاشته زوی بمنزلی که نشان داده بود و نداورد و دو قرآن دید
 در طاق نهاد و کتب بگرد و مواظط و رفاق و مالی در ناحیه بیت نهاد که صرف قرائت مدینه میکردند و حصیری در
 محل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را بر داشت و دید که بصوب حجره نبوی صلاصلا حفر نموده
 و چاهی دیگر در یک ناحیه آن کنده تا خاکها را در وی بیندازند و بر وایتی دیگر و انبان پوست داشته اند که بجا

پر یکدیگر در میان شنبه نواحی قبیح برده می نالند بعد از توبه بدات بلیضه و تعذیبات شدید و کشف حال بپوش
 که ایشان و شرفانی اند که فساد می نالند و در لباس حجاج مخاربه با اموال جزیه بمدینه فرستادند تا حبله در وصول
 حجه شریف بنوه با جسد مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبیکه این لقب اقرب قبر شریف میرسانند
 ابرو باران بسیار و عدد و برق و زلزله عظیم پیدا میشود و در صباح آن سلطان شهید میرسد با ستمای این کلام
 سلطان را مالتی عظیم دست داد و گر بسیار کرد و هم در تحت شبک حججه شریفه بود و آن بی سعادت را کردن زد
 و در آخر وزیر بخت و در غریم حرم حججه خندقی خنجر کرد که آب ساینده بر صاف می کشید که تا بحال در وصول بموضع
 قبر شریف مستحضر باشد قصه دیگر این انجمن در تاریخ بغداد آورده که بعضی از زاد قدیم بعضی از امرا عبیدیه که حکام مصر
 بودند و لایست حرمین شریفین زاد شرفی تحت تصرف ایشان بود و احوال این اشقیاء بر اتفاقی تاریخ روشن است اشارت
 کردند که اگر جسد مبارک پیغمبر بود بکرم عمره می افتد و منها بمصر نقل کرده شود موجب منفعتی عظیم مرسته این دیار حاصل
 کرد و کافه خلق از سائر افاق و اقطار بقصد زیارت قاصدین دیار شوق حاکم مصر بنابر این خیال محال عمارتی عظیم
 سطیقه عالی ساخت و یکبار از معتدیان را که او را ابو الفتوح میگفتند به لباسی قبیور شریفه بمدینه مطهره رساند و مالی را که
 این بنده مبارک چون پیش از آمدن می کیفیت حال معلوم کرده بودند هم در اول مجلس که او را دیدند یکی از قرا و ایشان
 کردند و آن بکشایان این بنده بعد عهد هم و طعنوا فی و یکم فقالوا لعلنا الکفر بهم لایمان لهم علمهم شیهون الا انما ملون قوا بکشف
 ایما هم و هم و باخرج الرسول تا انکتم سوسین بطنی برجه تمام تر بنو اندیجان و در حرکت در مردم پیدا آمد خواستند که او را
 را بعد از آن مجلس بکشند و لیکن چون نام مهمان این بلاد در دست تصرف و اختیار این اشرار بود و در سرعت و تعجیل
 تا آن و تا مل معلوم وقت افتاد ابو الفتوح را نیز خونی و ضیق صدر پیدا شد و گفت و اندک اگر سر بر این هم رود و
 حرم از آنکه دست تعزین بموضع قبر شریف دراز کنم و عهدین شریفی عظیم فرستادند که اگر ارض از مدینه آنفعال
 بحالی میرفت و دست تر با پالان و اسپانزین مثل گویی میگردد و ابو الفتوح مذکور را نیز از شدت اینه مال عبرتی و خونی
 دست داد که ملاحظه حاکم که در دل داشت قدم از ساحت سینه او بیرون نهاد و آخر کار و نیز بعد از جهت خود
 بسلامت بگذشت و از اغرب غرائب قصه حنف بعضی طایفه است که محب طبری در ریاض نشرو آورده که قوی از
 زلفه ملک پیش امیر مدینه آمدند و اموال جزیه و دیای غریبه آوردند تا در می در حجه شریف بکشایند و ابو یکصد
 و عمر فاروق را رضی الله عنهما بیرون بردند امیر مدینه بعجلت صورند و بجهت دنیا اجابت نمودن ایشان را بدان ادا
 داد و بواب جسم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم بر آنها کشاده و بی و هر یک در آنجا بکشند مانع نیاید
 بواب مذکور میگویی که چون نماز عشا گذاردند و در بار بکشند چهل کس با مساحی و سکاقل و متبوع و آلات بهم
 حاضرند و بر در باب اسلام بایستادند و در بر و ندین کلک امیر در برابر ایشان کشاده دادم و بگوشه رفته نشست
 و گریه میکردم که ما چه قیامتی تمام خواهد شد سبحان الله هنوز مجاذی میر شریف غریبه بودند که تمام ایشان را
 با برجه از اسباب آلات همراه داشتند و نمودی که قرینتی یاد عثمانی دست زمین خود را بر چشم در راه انتظار

داشت که موجب این احوال و تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من این سخن می شنیدم که ده بودم همه با من می گفتند
 که چنین چنان واقع شد امیر گفت دیوانه شده آخرین که چه میگوئی گفت من امیر خود میباید و ببینید که هنوز اثر حسن است
 ملائیس که برایشان بود باقی است و طبری نسبت این حکایت به ثقات میکند که بمصدق و دیانت شهادت دهد و اندوخته
 سواد خان مدینه نیز ذکر کرده اند چنانچه در تاریخ مسعودی مذکور است و الله اعلم **فصل سیم** از جمیع غزوات و
 که درین بار عظمت شکار و قوی پذیرفته و حضرت سید ابرار صلعم بدان اخبار نموده ظهور ناز مجاز بود که دلالت او بر عظمت
 شان این بقعه گرامت نشان اظهر من الشمس و ما نا که حکمت در وجود آن ناز تحویف و انداز اشعار روزگار بود
 بود قوی حوادث و وجود و قانع که در آن ایام ظهور آمد و حکمت در تخصیص این بقعه مشرفه آنکه چون این بقعه محل رحمت
 مقام شفاعت است ظهور او در اینجا در باب تحویف و انداز و عبرت اعتبار داخل باشد و بعد از ظهور این حکمت حصول
 این مقصود زلال رحمت خاصه این حضرت عالی مرتبت کار خود کرد و دانش غضب الهی را فروتن مذق طریقی گوید که از
 ابتدا استیلا جمادی الاولی سده اربع و خمسون ستمائة در مدینه تا نایت ثالث جمادی الاخره زلال عظیمی بوجود آمد که در آن
 رعد آواز ماکرد و جمیع بیوت و جدا و آن ترزل و تحوّل در آمد در یک شب چهارده واریا میزد و بار غرغره نمود و در آن
 شهر مذکور بعد از نماز عشاء آتشی از جانب مجاز نازل شد مانند شهری بزرگ که او را فاعله باشد با بر ج و ترارین و گویا
 جماعه از آدمیان بهشت که او را می کشند پیر کوئی که میرد چو خاک است سیاه فنا میبرد و چون از زمین بگذرد از میبرد و چون
 رعد فریاد میکند و چون دریا جوش میزند گویا که از میان او جو بهائی سرخ و کبودی بر آید و بقریب نیمه منوره میرسد
 و با وجود آن شبی باران میبارد و از آن سوره میبارد که از اهل آن حضرت میگوید که منوآن ناز کائنات و اطراف آن چنان
 و براری با گرفته بود و در حرم نبوی و مجمل بیوت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در در و شنان آن کار
 نمیکردند و نور آفتاب ماه و در آن ایام از کار افتاده بود و انحناف پذیرفته و بعضی در مکه معظمه نور این ناز دیده و
 و تجمعا و بصری مشاهده نموده و تصدق آنکه خبر صادق خبر داده بود که آتشی از جانب مجاز بر آید که بنور وی گردنها
 شتران در بصری نمایر مشهود گشته گویم بخاری و حاکم در مستدرک او ابو هریره آورده که لا تقوم الساعة حتی تخرج
 نار من تحت العیاق الا بل بصری و ابن ابی شیبہ احمد و حاکم و صححه از ابو ذر روایت کرده قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله من تخرج منی تخرج نار من جبل راق نقیصی لها اعناق الابل الحوت بصری کهنه النهار و طهران بسند خود
 از حاکم بن عدی بصری روایت کرده که گفت سالنا رسول الله صلی الله علیه و آله ما قدم اسی اول ما قدم المدینه قال این سخن
 و سئل قلنا لاندری غیره رجل من بنی سلیم فقلت من این جنس قال رجل من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ
 فقلت یا رسول الله سالنا عن رجل من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ
 این اهلک فقال نقیصی من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ فقلت من بنی قریظ
 و احمد بن روایت را بنی قریظ السلسله عن امیه قال اکافظا امیهی و رجالی اجد رجالا یصحیح غیر رافع و هو ثقیفه یروونک خبر
 ما من رجل من بنی قریظ السلسله عن امیه قال اکافظا امیهی و رجالی اجد رجالا یصحیح غیر رافع و هو ثقیفه یروونک خبر

[illegible]

که بعد از زمان حضرت مسلم بنظیر رسید و شیخ در جذب لقلوب بعد از این عبارت گفته محرم سطور گوید عفا الله عنه
 که چون در حقیقت بود این آتش از آیات کلام الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی مت اگر در اوقات مختلفه نسبت
 باشخاص متعده و آثار و احوال آن مختلفه مدعینان غریب باشد زیرا که این اختلاف احوال نیز از لیست احوال قدرت
 خداوندی و احوال اعجاز محمدی بعضی را این چنین گرم نموده باشد و دیگر را آنچنان سرد و اندک عمل کاشتنه قدیر با انسانی
 سرد و کلام در عدم تاثیر در آنچه متعلق است بحرمات حریم بشریه تدبیر علیه صلوات الله علیه انچه سبب می گفته بعضی را
 با گفتند که من این نار را صادر در بهی از پنج روز دیدم و شنیدم که از کرب و جبال بصری هم دیده شد و قاضی مسان
 گفته طلعت الی الامیرای امیر المدينه و کان عز الدین بن حنیف و فانت لرد احاطوا بالعذاب ربح الی الله فاعشق کل
 محالیک و رد علی الناس مظالمهم و البطل الحسن ثم سبط الامیر الی ابی مسلم و بان فی المسجد لیلته السبت و مع جمیع اهل المدينه
 حتی النساء و الصغار حتی اهل الخیل با تو اتیرعون و میگویند و احاطوا بالحجره الشریفه کاشفین و هم مقررین بدو هم
 مستحیی بنی هاشم فصرن الله عنهم تکال لنا العظیمه ثوات الشمال فسات من بحر جهاد سارت بحر عظیم من نار و اخذت
 وادی جلیلی و کل المدينه لیثا بد و نهاس و دریم کاهنا عندهم و استمرت مدته ثلثه اشهر قال المطری و کانت تدبیر بحر و
 لا تحرق الشجر البقی و عبارت شیخ عبدالحق قرین مقام این است که آورده اند که قاضی و امیر مدینه با جمیع اهل و مسکنان
 او جمع شده روی بتفرع و ابتهاج نهادند و از برای تأمین اساس استعداد در در مسطلم و اقرار حقوق کوشیده و
 اعتناق محالیک نموده و او تصدق و احسان و او غر و در شب جمعه و شبیه جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصغار و در حرم
 شریف بیتوت کردند و گرد حجره شریف سرای برهنه حق تضرع و ابتهاج بجا آوردند و در حق سبحانه و تعالی بهین فرج برکت
 جمیع و صلوات روی آتش بجانب شمال گردانیده اهل این بلده عظیم را امیدوار کردیم خود ساخت و سید و احوال
 آتش که اکثاف اطراف او دیدار بجفت استعمال استیجاب گرفته بودیم بدان جانب وی آورد و در مدت بقای این
 آتش بقول مورخان سه ماه بود و قسطلانی در کتاب خودی آنرا ذکر ابتدای او از روز جمعه سادس شهر جمادی الاخره
 تا غایت روز یکشنبه است مهمت جمیع که مجموع آن مدته بجاه و دور روز باشد بود و درین مدتی نیز مخالفی است
 ولیکن آورده اند که تا چند گاه چنان بود که گاهی این آتش بلند میشد و گاهی فرو می نشست پس ثلثه که قسطلانی
 زمانه غلبه در مستی لای او را تعیین نموده باشد و مورخان انقطاع و انقطاع بکلی و را بیان کرده اند که کثیری که اصلاً اثری از او
 بر روی زمین باقی نبود و با کلیه زایل شده و نیز قسطلانی گفته اند که انوار المذکره نزل مارت علی سبیلها حتی الفصلت با
 و وادی الشطاه و هی شتی و الا و الا و تدبیر مالاکا من الشجره الاحضره و الحصى من قوه الحمران طرفها الشرقی
 بن الحیال فحالت و درها فوقفت و ان طرفها الغربی و هو الذی علی الحرم القصر بحبل لقال له و غیره علی قرب
 من شریقه جبل احد و صفت فی الشطاهه التي فی طرفه وادی حمزه ثم استمرت حتی استقرت تجاه حرم النبی صلوات الله علیه
 قال و اخبرني من اعمدانه فاین حجره ففحصنا حجارا و حجره کان بعضه خارجا عن حد الحرم فقلقت بما خرج منه فلما وصلت
 الی ما قبل منه فی الحرم فلففت فحدثت قال هذا اولی ما اعمدنا من کلام المطری انها کانت تحرق الشجر و ان حجارا

مدایه با سلا ما حوت النسل ولم تحرق بحسب قال المطری لم یدرک نهد النار قال المؤمنون و استمرت هذه النار مرة طويلا
 تاكمل الاحجار الجبال وتسير لادرياني وادويكون مقداره في اربعة فراسخ وعرضه اربعة اميال وبعقه ثمانمائة و
 دوی تحرق على وجه الارض والصومرية حتى تنقش مثل الاوك فاذ انقضى سوسه بعد ان كان احرق ولم تزل تنحسب من هذه النار كما
 المذاب في احر الوادی عند مستنقح حرم حتى قطعت في وسط الوادی السطاة الى جهة جبل وعبره فسدت الوادی
 الذکور بسد عظیم من بحر المسدوك لا کسد في القرین یخرج من صفة ولا مسک لاسان فيه ولاداته قال عماد بن کثیر
 انبرال القاسمی صدر الدین انحنی قال ابرق والدی صمی الدین مدرس مدرسته بصری انه احره وغيره وادبری ان
 مریکان یکا من سلة بصری اهرم راو صفات اعان المهر فی ضوئ تلك النار صدق قوله مسلم وقد كان اقبال هذه
 من جهة مشرق المدينة فی جهة طريق السوارقية وهاک جلس سبل فانه من حرة بی سلیم و السوارقية و بعد الظفاد السار
 فی هذه السنة احترق مسجد النبی صلیم و رادت و جليلة زیادة عطیة محرق اکثر بغداد و تهدمت و دار النور و کان ذلك
 اذ اذ الهم انتهى ایست میانین ناریات تار و لهم درین سال ع قانع عریه در کتاب عالم بحدوث آمده چنانکه و جليلة
 بغداد طعیان عظیم آرد و اکثر انبیاء بغداد افرق کرد و خانه وزیر و عمارت اعلی را نهدم ساخت و در اول سال
 دیگر که بعد از سنة ظهور این باره قیامت کبری که بهار از حرمج لشکر تارست مدینة السلام بغداد و قتل حلیقه
 عاسی المستعصم بالله با مسلمانان دیگر قیام پذیرفت آورده اند که سی و چند روز شیخ مهر و سیاست این کفار
 در قتل علی السلام آسخته بود و کتلهای علوم دینی را بر آورده زیر پایهای دواب خاشته و در مدرسه مستنصر عطف
 خانهای چارپایان بجائی خشت بکتلهای بر آورده بودند و کعدا و ازان و موالی خالی افتاده بود و آتشی که
 استیلا یافته دار الخلافة و اکثر اماکن مقامات و مقبره مصطفی که درین خندان بود و قصور بر آنکه پاک بسوخته و موت
 و قبا بطریق و باد بغداد و اقاده و هم ازان زمان بساط خلافت خلفاء عباسیة حمیده شد و این الخلق و الامواله
 حکم و الیه ترجعون در اسامه گفته بر بعض دیوارهای بغداد این شعر نوشته یافتند ان قر عیبه فمذا بنوا
 العباس و ادرت علیهم الدانات و استیج الحکم اذ قتل الاحیاء منهم و افرق الاموات و قال تعصم سبجان
 انحنی سینه جاریه فی الوادی بمقداره فی سنة افرق العراق و قد احرق ارض النجاشه بالنار و احرقت رت
 آنکه در همین سال بغداد فرو نشست این آتش مسجد شریف نبوی صلیم بعضی اسباب دی آتش در گرفت تا بداند که
 افعال حضرت رب لعزت جل جلاله و ادراک حکمت آن مقدور بشیر نیست و بنندگان را دران حر نسیم و تعویض
 چاره بی لایسال عایقل و هم بسیار این آتش که بمسجد شریف فرو گرفته بطاهر عین آتش است که در مسجد و در
 سلطان قایمهای افتاده یا همان باشد ویران آتش غیر آن آتش است که در آخر زمان ظاهر گردد و مردم را سو
 محشرستان مراند و همراه ستان میتوت و قیلوله بکند و ذکرش بیاید فصل نو و درهم از اجله است ظهور رافضیه و
 ایشان ملکات انظار طبعی لعن مرجع محاب کرام و این اعظم قرن و اشد محرم موت سست و اقلی از فضیل
 من مژده انانی انجاف و اودین الی عون از محمد بن محمد بن محمد بن ابی بن علی بن ابی طالب علیه السلام

رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله را ای ابی الحسن تو و شیعیان تو در جنت اند و بدرستی که تو
 گمان نمیکنی که آنها دوست میدارند ترا خواهی آمد اسلام را بپوشی و بگفتی میگویند آنرا بیرون می رودند از اسلام
 چنانکه بیرون می رود و تیر از میز میراث فرستد القاب گفته میشود اینها را را فتنه پس اگر در بیانی اینها را کارزار کنی
 که ایشان مشرک اند و از هر وجهی طریق ابلیس الحجاب عن ابی جعفر الباقر عن فاطمة الصغری عن فاطمة الکبری عن النبی صلی الله علیه و آله
 بعد از اذن فاطمه گفتند این حدیث را نزد ما طرق بسیار است نوشته ایم آنرا در سند فاطمه رضی الله عنها باستقصاء تمام پیوسته
 از امام سید رضی الله عنه بخوان آن اخرج کرده و در آخر وی انقدر زیاده بنویس که گفتند ای رسول خدا مسلم چیست علامت
 فرمود و حاضر نمیشوند جمیع را و نه جماعت او و طعن میکنند در سلف اول و روایت کرد آنرا طبرانی و ابوالخیر و حمید
 خطیبی اوی و ابن جریری و در سندش محمد بن حماد است و وی ثقة قابل در شیع است بخین از وی روایت کرده اند
 و روایت کرد آنرا ابن ابی عاصم و حسن بن شایب و ابن بشیران حاکم در کنی و خیر بن سلیمان طرابلسی در فضائل صحابه
 و لا اله الا الله در شیشه از علی کرم الله وجهه و در مکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و شیعیان تو در جنت اند و نزدیک است که بیاید قومی که
 میراث فرستد لقب گفته میشود ایشان را از فتنه پس چون پدید آیند ایشان را یکصد که آنها مشرک اند و زیاده کردند این
 و این شایب در روایت خود که گفت علی گفت ای رسول خدا چیست علامت ایشان فرمود هیچ گفتند ترا با آنچه نیست در تو
 و طعن میکنند بر اصحاب پنج و ششام و میند او را و در روایت ابن بشیران و حاکم نیست که احتمال میکنند خیار
 میخواهند قرآن را تجاوز نمیکند از گلویشان و در روایت خیمه و لا اله الا الله چنین است گفت علی نزدیک است که باشند
 بعد از ما قومی که احتمال کنند مروت را باشند بر ما خرج کنند و نشان این امر آنست که دشنام دهند و بگویند
 عمر را و در فطری از لا اله الا الله است که آنها را لقب است نام نهاده میشودند را فتنه شاخته میشوند باین نام احتمال میکنند
 شیعه را و نیستند از شیعه و نشان این است که دشنام دهند و بگویند عمر را و روایت کرد احمد و ابویعلی و طبرانی از ابن
 عباس معنی الله عنه ما فرموده عا که باشند در آخر زمان قومی که نام نهاده شوند را فتنه رخص کنند اسلام را پس چون پدید
 آید آنها را بکشید که آنها مشرک اند و فقط طبرانی با سند حسن از ابن عباس معنی الله عنه آنست که بودم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و نزد آنحضرت علی بود پس گفت آنحضرت مسلم نزدیک است که باشد در امت من قومی که احتمال کنند حساب بیت را
 آنها را لقب شد نامیده شوند را فتنه بکشید آنها را که آنها مشرک اند و نیز از طریق اهل بیت از علی رضی الله عنه فرمود
 بچند طریق اخرج کرده که ظاهر شود در امت من در آخر زمان قومی که نامیده شود را فتنه رخص کند اسلام را و روایت
 کرد حبیب و ابن ابی عاصم و اصحاب از وی کرم الله وجهه که فرمود ملاک شود در اهل بیت و در فریق یکدیگر
 دوم با همت مغتری و در فطری و در موجب مفرط که هیچ کند را با آنچه نیست در من دوم مبغض مفرط که حال شود
 کینه من بر یکدیگر بستان کنند بر من و رواه احمد بن حنبل و در روایتی چنین است دوست دارم و مرا قومی
 تا آنکه در آرد آنها را حب من در انش و در من و دشمن دارم مرا قومی تا آنکه در آرد او دشمنی من در انش و در من و در
 روایتی آنست که بار خدا یا لعنت کن بر بعضی

برزاقی علی بن موسی بن اسی بن جعفری که فرمود که گفتند چنانچه فرمودند بنامی و در عیسی بن مریم پس پیشی گشته برآمد
 و طاعت نمایند و در امرای طلب نیا و فرمود که در آن وقت برپا شود این امت برپا شود و دست و پایی بر نیامد
 است که احتمال کند برپا شود و جدا شود از کارها و فرمودند بن سوخته و میج شد و که از او شراط ساعت است اگر گفت کند آنرا
 است و اول این است و در اشاعه حدیث او این روایات گفته و از گفته های این گروه است که ایشان گشته ملا و در اکثر
 بیا و دوستی کردند و گویای ایشان در آن وقت نمودند از بسیاری از مشاهیر و ائمه آنکه استولی شدند بر بغداد و شیراز و غیره
 و دست و پایی نداشتند و در عالم و استی و انکس و در حق گردیده و ایشان حاکم کرده اند عبادت و دین را در
 دست خود و فرمودند که در آن زمان سلف صالح و ائمه برپا پس گفتند شصت و یک سال از انبیا است جماعت چنده و چه مرد و اگر گفتند شام و از نو از ایشان
 و دست نام برده پس که طاعت استند و در عیسی بن مریم و در عیسی بن مریم است که ما شیعیه علی بن موسی
 و چه ایم و احتمال میکنند که بل میدانند حال آنکه نیستند از این حب چیزی میر علامت محبت از محبوب است و اولی است
 و می کرم اند و چه نه در دست و در دنیا و عدم شوق عسای اسلام از موسی بن علی بن حسین بن علی علیه السلام که قاضی صاحب
 بود عن ایمن عن جده مرویست که گفت حزین نیست که شیعیه ماکسان اند که طاعت کردند خدا را و عمل نمودند مثل عمل ما و او
 شده دست بسیار احادیث در معجبه و در حوال آنها در جنت همراه وی علیه السلام چنانچه بعضی از آن گفته اند یعنی
 اران نیست که روایت کرد امام علی بن موسی الرضا عن ابی بن موسی علیه السلام که فرمود او را رسول خدا مسلم بود و شیعیه بود
 و او دشمنان بر من بر حوض سیراب شاداب سفید وی و دشمنان شما بیایند بر من حوض نشین و سیاه و او خورده و از ایشان
 فی الکبیر بکشد و در روایت کرد و حافظ جمال الدین سعدی از اسامی عباس بن موسی علیه السلام که چون فرود آمد و در قتل آنرا
 آنسو و عمو الصالحات او و کس هم خیر البریه فرمودند که در میان شما و شیعیه بود و در قیامت در حالیکه را حنی فرزندش افرو
 و بیایند و دشمنان تو دشمنانک سیاه رو علی گفت و دشمنان من کدام اند فرمود کسی که ترا کشتند از تو و لعنت کنند ترا پس
 آن حضرت مسلم حال دشمنان وی رضی الله عنه بیان کرده و از حیا معلوم شده که هر که بروی لامع شهری نسبت
 وی از شیعیه است از آن عدد او و همچنین می کرم اند و چه نیز صفات و علامات شیعیه خود را بر وجهی بیان کرده که بر هیچ
 مدعی طلبش ماند چنانچه دینوری و ابن عساکر روایت کرده اند که نظر کرد علی بسوی قومی که بر دروازه وی بودند
 پس گفت ای قبیله اینها که کسولند گفت شیعیه بود فرمود چیست مرا گفتم در ایشان شما شیعیه گفت بسیار شیعیه
 فرمود خالی شکم از اگر شکم البت شکم ناخوان چشتم از گریه و بعضی سیده دست از وی کرم اند و چه میقول او که
 جمع نمیشود حب من و بغض ابی بکر و عمر و زول مومن و روایت کرد صاحب طالع ایاز از نوف بجال که سیران آمد امیر
 المومنین علی در روزی بسوی سید و روبرو آمدند او را جنب بن بصیر و عیسی بن خثیم و برادر زاده او بنام بن عباد
 بن خثیم و بودند اینها از اصحاب ابی اسحق مجتهد بن سید علی بن ابی طالب بسوی قفری و شبانی کردند آنها در استخوان
 و سلام کردند بروی حواری سلام داد و فرمود که بیت این قوم گفتند و روان انداز شیعیه تو ای امیر المومنین پس گفت
 در حق ایشان تیر و فرمود ای کسان چه بیت مرا گفتمی بنیم و در شما سیاه شیعیه خود و علیه اجبای خود و قوم از حیا خاموش

الشهاب بن یحیی و یزید بن مسعود بن یزید بن علی بن خلیفه السلام جهت آنکه قال اند با ما است او و متفق اند بر تفصیل علی بر سر
 صحابی بنی اند بنیم و او بامامت و مقصود میداند با ما است را بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دریت هر دو
 و میگویند استحقاق امامت بمفضل و طلبتند بر داشت و اعتقاد دارند بر وجوب و جبر امر را بر امر از اول امامان بنی زینب
 میشود بر افند از جهت آنکه رفض کردند زید بن علی را و این حکایت را بر پنج دیگر مفصل تر آورده در آخر وی میگوید
 پس آن طائفه گفتند که اگر از ابو بکر و عمر بزرگتری ماریق تو ایم و الا رفض تو کردیم زید در جواب گفت اند که حدیث کرد
 ما یزید بن رسول خدا صلعم که بر آئینه خوانند بود قومی که دعوی محبت ما خوانند که در میان اهل بیت خود اند که بآن
 شناخته شوند پس اگر ملاقات نمایند شما با آنها بخشیدار ایشان را که تحقیق آنها مشرکند بر وید از من که شما را فتنه ای پس
 از از و این اسم بر آنجا حیران یافت و نیز وی بعد از ایراد این حکایت گفته روایت کرده است سید یحیی بن حسین
 بن یزید و بنی در کتاب عامه که چون علم و فضل و کمال زید شہرت یافت و شناختند او را بتقدیم بر اهل عصر اجتماع
 نمودند طوائف ناس با اختلاف آراء بر متابعت و مبايعت او پس بنو زید بران حریص تر از معتزلی و بنو معتزلی
 بسوی آن سرع تر از مرجی و زمرجی از خارجی و بدو بیعت او مشتعل بر فرق امت با اختلاف آراء و عقائد آنها و تخلف
 مترو از بیعت او مگر این طائفه لیلی التوفیق ائمتی و صاحب کتاب حلیه الطالب فی السبائل طالب که او نیز از علمای
 ست گوید چون زید خروج کرد اصحاب و از وی پرسیدند که چه میگوئی در حق ابو بکر و عمر گفت چیزی نمی گویم در حق آنها
 بجز غیر گفتند عیسی تو صاحب رفت امام یعنی محمد باقر و از وی متفرق شدند زید بعد شاهده این حال گفت رفض کرد
 ما را امر و پس آن طائفه نامیده شدند را فتنه ائمتی کلامه و حافظ ابو سعد سماعی که از جمله حفاظ حدیث است است
 کتاب الانساب شرح نسبت زیدی گوید این نسبت بسوی زید بن علی بن حسین است علیهم السلام و جماعه زیدیه با و مشق
 اند اما سبب او ندیده اند امید شدند و رفض باین اسم در زمان او زیرا که اودرضی اند عتقاد داشت با ما است ابی بکر
 و عمر رضی الله عنهما و چون غلات شیعہ این سخن از دشمنند رفض کردند قول او و ترک او کردند و نامیده شدند
 را فتنه ائمتی کلامه و حافظ ابو اسحاق مزنی که او نیز از کبار علماء حدیث است در تہذیب الکمال در ترجمه زید بن علی از
 بن داود و حرانی روایت میکند که گفت شنیدم عیسی بن یونس را که گفت در جواب جماعتی که او را از را فتنه و زید
 سوال کردند آیا را فتنه پس دل تر رفض ایشان آن بود که آمدند نزد زید بن علی در هنگامیکه خروج کرد و گفتند یونفا
 ترا کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو باشیم زید گفت بلک دوست میداریم آن هر دو را و تو میبینی از کس که ترا کند از ان هر دو
 پس گفتند ما رضی تو نمیکنیم پس نامیده شدند را فتنه و اما زید پس گفتند دوست میداریم ما ابو بکر و عمر را و بزرگتر
 از کسی که ترا کند از ان ما پس خروج کردند بازید و نامیده شدند زید و نیز صاحب تہذیب الکمال از سدی آورده
 که از زید بن علی مدعی است کرده که گفت الرافضه حربی و حربی بلی منہ الدنیا و الآخرة مرقت الرافضه کا درقت الخوارج
 عن علی و اما ما یافعی در تاریخ خود در حوادث سنه احدى و عشرين و مائت گوید چون خروج کرد زید و طوائف بسبب
 نزد او آمدند و گفتند ترا کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو بیعت کنیم زید گفت بلکه ترا میکنم از کسی که ترا کند از ان ما فتنه گفتند

در پیشورت باز عرض نویسم که پس از آن وقت ناسیده شدند و را عیضه اتهمی کلامه و شیخ محمد العین میرزا بادی در کتاب
 ناموس الفقه گوید را فقه فرقه ایت از سید که بیعت کردند باز بدین علی پس از آن گفتند ترا کن از شیخین زید ابا کرد و
 آن بر دو وزیر بعد از او ندهد پس از فاطمه ترک و گرفتند و رفتن او کردند و بنیت مدینان را فتنی است اتهمی کلامه
 و همچنین شیخ ابن جریر در صواعق محرقة و وجه تعلیق ایشان ذکر کرده و صاحب کتاب فتنای الرد اتهمی که از علمای
 او اول پایه سادس است این حکایت را آورده و در آن گفته اند قبور سید عبد جم گوی در حق ابو بکر و عمر و عثمان گوی
 سید جم که پدرم زین العابدین تو لا کردی بدین آن و گفتی رحما الله لیکان الامین عادلین بدین سبب اگر ما که در نزد
 گفت صدق رسول الله مسلم هم الروافضی و هم حزی فی الدنيا والاخرة اتهمی کلامه و همچنین حکیم محمد خاوندی در کتاب
 روضه الصفاء که است که تکیه ابرخ درین دیار است این حکایت را بتفصیل آورده و در آخر وی سید گوید زید ایشان
 خطاب کرد که با قوم رفتن و بنا برین سخن اسم را فتنی بر شیعه اطلاق یافت اتهمی کلامه و همچنین است این حکایت
 و تاریخ جاثا برده و طبقات خود را بهی تاریخ صحیح و دیگر تاریخ مشهوره لکن صاحب طبقات با شیخین عثمان بنی الله عمر را بر
 نام برده و لیکن می سرودست با شیخین و کسی عثمان را درین حکایت ذکر کرده نیست لمس و آیات جمیع و در تعلیم
 سید عیسی بریه برانعی اما نایه این روایات را با وجود کثرت و استقامت قبول ندارند و میگویند این لقب انجی مراد
 بر شیعه که استناد و با اعتقاد خود و مذمت پندارند با دیگر روایات و در کار حرر کرده و درین باب و دیده اند و این را
 بر وجه مردود آورده و اهل سنت و جماعت که شیعه فاسد بدین علی و دیگر اهل بیت کرام علیه السلام بوده اند از آن
 جدا پاداده که در محل خود مذکور است و که ما در زمان حضور وی علیه السلام اکثر علمای تابعین میل بانجناث استند و انتقاد
 علیه را که سید علم معتقدش می افراحتند از آن بجز او و امام اعظم ابو حنیفه کوفی که به موجب نصرت او متوفی میاد و و بمال است
 او و اصحاب و دیگر و حرابی بر او فقره و غیر مضروب و بیعت وی فرستاد و پیغام داد که این نزد ما در بهترین لشکر صرف نمائ و
 یکی از بزرگان اهل بیت در حق وی فرمود بر جم اند با حنیفه فانه کان یبعین اصحابه بدین علی علیه السلام و انحراف و بقوی تعلیم
 و در تحسیری در کتاب در تعلیم و لایال عهدی الظالمین میگوید و کان ابو حنیفه فتنی سر او خوب بصره رسیدن علی
 و علی الال ابده و انحراف مع علی الحسن المتعلب المستعج بالامام و اخلیفه اتهمی کلامه و ازین جهت است که صاحب علی و علی
 و بعضی دیگر از علمای ابو حنیفه را از زید سروده اند و با جمله وجود و رفتن بدین امت مطابق خبر محرمات واقع شده و
 از نفع عظیم دین اسلام است چنانکه بر واقفان اخبار غیر مخفی است و صفات سید علی علیه السلام و شجاعت و قول آنرا
 در سنت که در احادیث آمده و بعضی از آن گذرسته امر و زکله از قدیم زمان مصداق آن غیر از اهل سنت و جماعت دیگر
 نیست این و این که امر و زحور را سید جمی نامند از سبب ایشان خلاف از سبب اهل سنت و اهل بیت علیه السلام است
 در علی و علی گفته است سید جم الذین متابعو علیا علیه السلام علی انحراف مع قالوا یا ما ستم و خلافت لفساد و وسیع اما علیا
 او فنی و اعتد و ان الامامة لا تخرج من اولاده و ان خرجت فبظلم چون من غیر و او سقیته من عذر و کجبه هم القول
 و جواب تعیین و بتفسیر موت عتبه الامامة و جواب من الکبائر و الصغائر القول التولی و التری قول اولاد و اعتد

الا فی حال التقیة و یحاط بهم بعض الزیدیة فی ذلک لهم فی القعدة الا ان ذلک کلام و خلاف کثیر و عند کل تعدیه و لتوقف مقاله و عند
 و ضبط انتهى لمحضوا الله علم و بالله التوفیق **فصل یستم** و انما یجاءت خروج و جالین کذا من که هر یکی از آنها دعوی کند
 که وی رسول خداست ثوبان گفته فرمود آنحضرت مسلم برین نیست که میترسم بر است خود و اما آن گره که کندگان را و
 و چون نهاده شود دین در است من مرفوع نشود از آنها تا روز قیامت قائم نمیشود قیامت تا آنکه محقق شوند قبایل از است
 من پیشتر کان و تا آنکه برستند قبایل از است من بمان را و بدینست که باشند در است من می نفر کذاب یکی از آنها دعوی کند
 که وی نبی است و حال آنکه من خاتم پیغمبرم نیست نبی بعد از من همیشه طائفه از است من بر حق باشند و خدا نایب ترا کسیکه
 مخالفت کند بایست آن تا آنکه سیاید مرشد و آنها برین حال باشند از خبر مسلم و ابو داود و الترمذی و محمد بن حبان و غیره
 و از خبر برین بهیلا لفظ گویم مصداق وضع سیف در است من نقل خلیفه سوم عثمان بن عفان است رضی الله عنه و کتوف
 قبایل پیشتر کان در طائفه ظاهر است اعتقاد و عمدا و بت پرستی در گوهر پرستان موجود است و بودن طائفه از است
 بر حق تا قیامت و در این حدیث یافته میشود و لهذا علی بن ابی نبی گفته هم این حدیث و در رعایتی از بخاریست بر این میشود ساعت
 تا آنکه مقایله کند و گروه عظیم که دعوی بان هر دو یکی باشند و تا آنکه بر این گفته شوند و جالان قریب استی کسیر هم اینان میگویند
 که آنها رسول خدا اند و مراد ابو یعلی است از حدیث عبد الله بن عمر که پیش از قیامت سی و جال کذاب مدونی حدیث
 عند احمد بخیره و فی حدیث ابن مسعود عند الطبرانی نحوه و در حدیث سمره است بر این میشود قیامت تا آنکه بر آیند سه کذاب
 ایشان خال عرج باشد از خبر احمد الطبرانی و اصل عند الترمذی و صحیح و در حدیث ابن الزبیر است پیش قیامت سی کذاب
 از ایشان است اسود غیس صاحب و صاحب یار یعنی سید و در حدیث ابن عمر است سی کذاب زیاده گفتیم چیست نشان ایشان
 گفت بیارند ما را سنجی که نیستید شماران و متخیر گردانند سنت شمارا پس چون پیغمبر شما ایشان را بر اینید از آنها و در
 روایتی از عبد الله بن عمر و طبرانی است بر این میشود ساعت تا آنکه بیرون آیند هفتاد کذاب نحوه عند ابی یعلی من حدیث
 این حافظ ابن حجر گفته شد این هر دو حدیث صحیف است و اگر ثابت شود و محمول باشد بر این گفته بر بخیرید و اما محمد بن
 پس خارج کرد احمد از حدیث بسند حسید که باشند در است من کذا همان و جالان است و هفت نفر از آنها چارون باشند
 و در خاتم النبیین ام نیست نبی بعد از من گفت این دلالت دارد بر آنکه روایت ثلاثین مجرم بر طریق غیر کسیر است و سواد
 روایت بخاری که عقرب گذشتند فقط قریب ثلاثین و محتمل که مراد از روایت ثلاثین نحوه ما در میان نبوت باشند و تا آنکه
 زیاده برین عدد بودند چنانکه در روایتی از اکثر آمده و روایت سبعین را و ثوبان کذا بان باشند فقط کلن و دعوت کنند
 سوسی ضلال مانند خلافة رافضیه و طائفة و علویه و سائر فرق و عاه و غیره که با حق و رة معلوم است که دعوت ایشان
 ضلالت ماجار بنی مسلم است گفت حافظ و نموده است حدیث علی نزد احمد که فرمود علی عبد الله بن الکواکب که تو
 از ایشان حال آنکه این الکوی او عاریت بود و بلکه غالی بود و در حق گویم و نموده است نیز آنچه در حدیث ابن عمر است
 و گذشت که چیست نشان ایشان فرمود بیارند شمارا سنج که نیستید شماران این حدیث و با جملة از ایشان است اسود
 بعضی است که از صاحب بخیرید و از عبد الله آنحضرت مسلم و گذشت در حدیث ابن الزبیر و قسمة ایشان

نگهدارین و الاشاره بین شمعین با سکن فی الارض و ذنوبک فی الطین و گفته الضیل الضیل له خرطوم طویل ان ذنوبک من خلق ربنا
 الجلیل و گویند از ان ملعون بعضی خوارق عادات نیز ظهور می آید ولیکن همه برخلاف مدعی او اگر کسی را بعد از ازی عمر
 دعا میکردی انحال می مرد و اگر بر و شتانی چشم دعا میکرد و در حال کورگیشت یکبار می گفتی یا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 نوشت باین عبارت من سئله رسول الله ان یجدا ما بعد فان الارض لنا نصف و لقریش نصف و لکن قریش یعتدون
 آنحضرت مسلم در جواب می نوشت من محمد رسول الله ان سئله ان یجدا ما بعد فان الارض لربنا و لقریش و لکن قریش یعتدون
 و العاقبة للمتقین انتهى کلامه و از آنجا که گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی ابناء و باره اسود و کتابت فرمود و این ان ثابت بود
 بر اسلام پس غیر و زود نمی اورا بطور غیله مبادا عاقله مرزبانان و جبهه او بکشت و او را بر کجاق قسر کرده بود و وی از علمای غا
 بود و مساج آن شکی اسود کشته شد از آن گفتند و ندانند که در اندیشه بدان الاسود کذاب اصحاب آنحضرت مراجعت فرمود
 و اصحاب می مشفق گردیدند و بسیار از آنها کشته شدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر مرگ وی یکروز در شب پنجم و بیشتر داد و
 بعده روز از انتقال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت آمدت ضیاد وی چهار ماه بود و اما سید پس خال را با ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه با وی غم کرد و خلق کثیر از اصحاب می بقول رسانید و بقیة السیف را بر بخت خیل و سلاح مصالحه کرد و از
 صحابه هم بسیار قرار قرآن شهید شدند و باین جهت حضرت ابوبکر جمع قرآن در مصحف برداشت و همچنین سجد
 از نه است این صیاد اگر گوئیم که وی و حال کینه نیست چنانکه ظاهر حدیث حساست که آنرا انجم داری دیده و همین احاطه
 این خبر رحمه الله تعالی در نسخ الباری ترجیح داده و تحقیق آن خواهد آمد و بیرون آمد در زمن ابوبکر طلحه بن خولید
 اسدی درمی اسد که ناچیز است از خیر و عطفان مدد وی کردند دعوی کرد نبوت را پیست و توبه نمود و برگردید بسوی
 اسلام کذا قال فی فتح الباری لکن نزد این عساکر از چند طریق چنین است که بیرون آمد وی در عهدی مسلم و آنحضرت
 حاضرین از و را بر وی فرستاد و اینا طلحه را از نه رسانیدند بعد خبر نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم بسوی طلحه رفتند
 و خبرش پدید برین تقدیر خروج وی در زمان ابوبکر باشد بنا بر استقامت اردوی و نیز دعوی کرد نبوت را حجاج بنت
 سوسیدین بر یزید در فرسان قحط تمام قبیله تمیم بر نصرت وی مجتمع شدند و در اینها دسار مردم نیز بود و در آنجا اخف
 بن قیس حارث بن بدر و نظار ایشان و درین باب عطا بن حاجب گفته است اخف تنبأ انی طلیف بهاء و
 انبیا الناس فکرا انما الغرض وی در این ان قتل بسیار کرده قصد میامد چون سید این خبر دریافت تنگ دل
 شده متحضر گشت لشکر نامی سجاح محاصره وی نمود سید از وجود قوم خود درین باب استشاره کرد و راسی ممکن
 در تسلیم بروی شد گفت در کار خود نظری میکنم بجهه کسی را از و سجاح فرستاد و گفت اما بعد پس خود را اند
 وی و برین می چید پس گفتیم آنرا که بر ما نازل شده و هر که غالبید صاحب در پیروی دیگری بکند وی قبول کرد
 پس قتی از حرمی نزد و نمود و منادی سوختند و گفت سید بسیار کنید از برای وی خوشبختی را زیرا که زن
 چون یو میکند خوشبختی را و می آرد جماع را چون سجاح بقید آمد و او را از آنجا بردی فرود آمده بود و رسید
 گفت الم تر انی را یک کیف فعل یا بجلی اخرج منها لنته متع من من ضا و وحشی و امات و اجمی و الی الله العزیز

آفت و بگریه گفت ای تران الله خلقنا افواجا وجعل النساء لانا ذواجانا لعل فیهم ایلا با و کفر منهن اذا سننا اثرا حیا
 سحاب یسجد یدیه سیل من امیات انسا و کرد و الله الا قومی ال الجدیج فقد یحیی الک الصبیح فان سنت قرشتا ک
 و ان شتی علی اربع و ال شتی تسلیم و ان شتی یانجم و گفت لی با جمیع گفت کذکک مروت حمل کرد و او را یول
 بر عاست گفت مثل من این چنین حمل کرده نشود که در آن عیبت بر قوم من لیکن من شوت را تومی شپانم تو
 خاشاکاری من بسوی اولیاس کنی بعد و همچنین کرد و وسیله و را بزل گرفت حول مار مهرش سوال کردند گفت
 نهادم از ستانمار عشر را شطالی گفته سوتم تا الا ان در بل غار عصر بخواند و بگوید هر که بیزد راست آزار نمیکنم
 و درین باب شعری گفته اند الله ال سجا حالات که ایا و بینه فحلت لکنا ما و حیث کعبتها قرأ و اوقب فیها التیاء
 بعد و ساج در من معادیه بسوی اسلام برگشت سلاسل شکو شده و بیرون آمد مختار لغوی در زمین من سیر و مقید
 من و ان هکوی ال بود که بوی وحی می آید و در حکایت خود مینوشست من مختار رسول الله و حکایات و در تاریخ و
 فن و بسیار است و در تواریخ مسوطة مذکور است بهو بدین الی که گفته فرمود رسول خدا صلعم بخذیر میکنم من شما را
 از هر که جال گفته شد ای رسول خدا خبر اودی مارا در جال عور و از کذب گذارین پس کینت آن قوم فرمود و
 از قومی که اول پادشاه بنو بخت و آخر او شان قبور مرایشان است لعنت و انبه و در گفته که گفته میشود او را حارثه
 و وی در جال کس است بمنزله و بنندگان خدا را مال محمد و حال که وی در ترین مردم است از سنت وی نهاده این خزینه و
 الحاکم و الطبرانی و مرویست از اسما که بیرون آیند از قیافه کس که از اب زبال و دبیر و راه ابو نعیم بن حماد و در کتاب
 است بیرون آید از قیافه کذاب میگوید گفته اند مراد کذاب مختار من بعد لغوی است و مراد دبیر قحاح بن یوسف و بیرون آمد
 مستقیم شاعر سنهور است و هر که بیرون آمد جماعتی در زمین بنی العباس مرایشان است بهیو و که در ایام معتد باشد
 خروج کرده و وی قاهر فتنه ترشح بود لعنت الله علیه عراق را بنابه نموده و ال رسول را بخوار گردانده و اشارت
 باحوال وی در آخرین باب بخند آمد و دعوی وی آن بود که وی را بسوی خلق فرستادند لیکن سالک نادر کرد
 و وی مطلع است بر معیبات و بیرون آمد در خلاف کتفی تا به بطنی که در خیزه و خیزه و بیرون آمد و در کشت حسین و در
 روی خود خال ظاهر کرد و گمان نمود که این آیه است مستر این هم وی عیسی بن جهر و گمان کرد که مراد در سوره و قرآن
 از هر شومی است و غلام مطلق خود را ملقب بنور کرده بر ملک شام غالب و کلب یا ربانی و حرابی کرد و مردم
 در حق وی بر تبار برد و عاگرد اند تا آنکه گفته شد لعنة الله تعالی و بیرون آمد در زمانه مقتدر و ابو طاهر قرطبی که خراج
 از کعبه برگرفته و در و بنزدی از حال وی بگذشت و بیرون آمد در خلافت رضی الله تعالی عنده بنی علی السلفانی معروف
 با بنی انانراق و از وی نشان شیوخ یافته که مدعی الکونیت است و زنده میکنند مرد و زاپس با جماعتی از اصحاب
 خود مقتول و منسلوب گردید و ظاهر شد و خلافت مطیع باشد قومی از سانشیخ و درایتان جوانی بود که گمان میکرد
 که روح علی علیه السلام در وی انتقال کرده و زن وی انتقال بر فوج فاطمه زهرا علیه السلام و در خود گمان مینمود
 و دیگری دعوی کرده که دوسه حیرت است چوی او را زود کوب گردند پناه با تبار بسوی اهل بیت برد و سحرالد

حکم کرد که رایش کنند و ظاهر شد در خلافت مستظفر در سنه تسع و تسعين از اربعه تاء مردی بنواحي نهاوند و دعوی کرد
نبوت را و خلقی تابع او شده پس در اگر قمار کرده باشد شتند و جماعتی دیگر در مغرب غیره خرج کرد از مردان و زنان
و در ایشان مردی بود که نامیده میشد بحرف لا و میگفت آنگاه در حدیث آمده لا ینبی بعدی اخبار است از وی یعنی
لا در حدیث بخشنه نفی نیست بلکه مراد صاحب این اسم است پس لا مبتداست و بنی خبر او است یعنی اسمی باین اسم بنی
بعد از من و آن بنی وی بوده است و آذایشان است غازی ساجره که در اقله ظاهر شده و بسبب سی ابو جعفر
بن زبیر بسبوی غرناطه رفته بعده رسول غازی از طرف امیر آنجا در غرناطه رسید ابو جعفر مذکور در قتل وی سعی
کرده او را بقتل رسانید و آذایشان است زنی مدعیه نبوت و چون او را گفتند که در حدیث آمده نیست بنی بعد آنکه
گفت در حدیث بنی گفته اند نه بنیه و در بیت المقدس پیروی دعوی کرد که وی مسیح بن مریم علیهما السلام است
مردی فصیح زبان خوش بیان بود و دیو و دیاباری بروی جمع شدند و او را شجبه نامند و چون این ماجرا بگوش حاکم
انجا خورد و خواست که گرفتارش کند وی راه گریز گرفت و باسلام بول آمد احمد پاشا وزیر سلطان محمود خان رابع او را
گرفتار کرد چون بخت ندید مسلمان شد مردی دیگر دعوی مهدی بودن کرد و بقتل رسید و در هندوستان در سنه
الف و سی و یک ابرار و شاه ظاهر شد و دعوی نبوت بلکه خدای کرد و علا و شیخ و دیندار و خوار و زیور شدند و بنی احداث
کرده ناسخ دین الهی گذاشت و فتنه عظیم و عوفا می فتنی بر خاست و بسبب بنی بزرگ و رفته سرنگ از دست وی در
دین محمد و امت محمد و مرد و او شده از حال وی در ذکر سلاطین تیموریه گذشت ابو الفضل فیضیه شایعین می بود
که در آنرا بسبوی ندب می دعوت میکرد و ندو علم اسکا و زندگانی افراشتند خدا پناه و در از جلیس ندب
خراب کرد ابو الفضل شاه اکبر را و در شاه گفته و آذایشان کسی است که دعوی صحابیت کرده و گفته که آنحضرت صلی الله
دیده ام مانند عمر مشهور تن هندی و شک نیست که هر چه بدان حضرت صلی الله خبر داده صادق و دین واقع است یعنی
گویم حافظان حجر در صابه ذکر تن هندی کرده و گفته که ظهور او بر سر قرن سادس بود و دعوی صحبت کرد و جمعی
از وی روایت نمودند لیکن فکر او در متقدمین در کتب صحابه و غیر ایشان یافته نشد اما ذبی در تجرید ذکر وی کرده و گفته
تن الهی شیخ ظاهر بعد استقامت بالشرق و ادعی الصحبه فتنه بجهال و لا و دو دلیل اختلق اسم بعد الکنذیر اما ذکر
تجبا کا ذکر ابو موسی سر نابل الهندی بل بنی ابلیس للجن قرائی النبی مسلم و سمع منه و هم در میزان ذکرش نموده
و گفته تن الهی و مادرک نادر تن شیخ و جلال بلا رب ظاهر بعد استقامت قادی الصحبه و الصحابه لا یکنذیرون و نه جری علی
و رسول و قد اختلف فی امره جز و قد قیل انه مات سنه اثین و ثلاثین و سنه کونذرا با فقد کذبوا علیه جمله کبریه
من سراج الکنز الحال قلت و زعم الارباب انه سمع منه بعد ذلك فی سنه ثلثمائة قال الذهبی و الظن ان بنی استخفاف من وضع
نه اجماع ابو موسی بن علی او منعه من ان یخلق ذکر تن و هو شیخ لم یخلق و من صحیح وجوده و ظهوره بعد سنه ستائت
نه او ما شیطان تندی فی صورة البشر قادی الصحبه و طول العمر المفرط و اقتری فیه الطامات و را شیخ ضال لنفس
بیتانی جهنم بکذب علیه رسول الله صلی الله و لو نسبت فیه الاخبار لبعض السلف لکان منبغی لنا ان نخرجه عنها فضلا

در سید البشر که از انوار عصمتیه بیرون الواهبیات و استناده و حیدر الکاشفیه و الطیبه موسی س محلی و درین سلسله
 و سلسله الذیبت هم قال الذی بهی و لعمری بالصحة رتق الامن یومین بوجود محمد بن الحسن فی السمر و ابیم بحر
 الدیبا و یومین رحمة علی و یومین لایوترفهم ملاح و قد اتفق اهل التحذیر علی ان آخرین ان الذی مسلم موتا و ابی الطلیل
 عامر بن و انکه و ثبت فی الصحیح ان الذی مسلم قال قبل موته لبشر و نحوه و انکم لیتکم منه فان علی درین سلسله منها
 لا یخرج علی وجه الارض مریح الیوم علیها احد فاقطع المقال و ما فی بعد الحق الا العنلال انتهى ما ذکره الذی سبب لمحضات
 الحافظ ابن خلدون و قد حکم الصلح الصفدی فی تذکرته فی تقوید وجود رتق و ذکر طبع بن بکر و وجوده و قول فی ذلک علی محمد
 الخویر العقی و لیس النزاع میه و انما النزاع فی نحو ذلک بن علی المشرع بعد حدیث الائمة فی الصحیحین و قد ثبت القاضی
 برهان الدین بن جمانه فی حاشیه کتبه هالی تذکره الصفدی فقال قول یحیی الذی بهی جویان و یحیی الصفدی المورث
 لا یستلزم الوقوع اذ لیس کل ما یزعم ان یحیی و لا اجتمعت بشیئا محمد الدین السیرازی شیخ الملقب بزیبید بن العیون و یحیی
 اذ ذاک قاضی القضاة ببلاد اجماع اینه بیکر طبع الذی بهی انکاره و وجود رتق و ذکر فی ان برعل منبته لا دخل ملا و الیه
 و قد فیها من لا یحیی کثرة ینقلون عن آبائهم و اسلافهم عن آبائهم و اسلافهم فقیه رتق شیعون و وجوده فعلیت یحیی
 بوجوده بل تردد و هو معذور و الذی لایطهانه کان لعل عرو فادی مادی و تمادی علی ذلک حتی اشتبهه و لو کان
 صادقاً فالاشتهار فی الائمة الثانیة او الثالثة او الرابعة او الخامسة لکنه لم یقل منه شیء الا فی او اخر الساجدة ثم فی
 اوائل الساجدة قیل فی فاته و اختلف فی سته و فاته کما تقدم و الله اعلم انتهى کلام الحافظ یحیی گویم ثبوت وجود
 یحیی ثبوت دعوی ادنیست و محالست روایات خرافات او باروایات صحابه برهان ساطع کذا دست ظاهر است
 که مدعی صحرا کافر سندی بود طول بر خود را و حد اسباب رتق خود ساخته باین دعوی مدعی بر داشته و لیس کتب من
 فی ذر و لا صد و الله اعلم و سیر المتأخرین گفته باین یور نصیر تر ندی کنیت ابو الرضا در زبان جا بلیت در سنده
 بلاد و یحیی از شد و یحیی در یافت و جهان افروز و یحیی بازگردد بسیار یکنه زنده و بر رتق و برخی از کذا عری گفته باین
 او را باور نکردند در سال هفتصد و هجری و در سنده و یحیی بسیار و شیخ ابن حجر عسقلانی و محمد الدین فی رتق ابدی و
 شیخ علاء الدین در سمنانی و خواجه محمد پارسا و بسیاری دیگران پذیرنده و سناش گران و یحیی گویم نسبت تمول و محته
 رتق کما حفظ ابن حجر غلط محض است کما یحیی محاسبی و محمد الدین قائل وجوده است نه صحابیت او سخن بنویسه و یحیی مقام
 و نور پذیرائی نیست شیخ علامه عبدالرحیم بن ابوبکر در سنی معروف یحیی بری رحرا کما هیست مسمی به کتاب المانی رتق کشف
 الاسرار مشتمل بر سنی فضل و بر فضل محتوی بر چند باب و یکنش اسرار و حدیث نبوت کا و به و سیمت و و اعظمین
 و یحیی و در سنی ساسان اصحاب بکیمیاگران و عطارین و اصحاب مطالبیه و صحن و اطباء و قاضین و و انرا سنی سناش
 خیل و بنی آدم و لاسین بنار ممنوع از حرق و ارباب شیعیه و اعالی جوهریه و صیارت و اهل صنائع و صنوف و انوار
 و مردان حرا نبرد و کمر و حیل این اسرار مبین ساخته و تخیله بر بیان نبوت یحیی اخیرین را ذکر کرده و گفته که مدعی در
 اصحابان در آخر خلافت سلف ظاهر شده و دعوی نبوت کرده و خلق کثیر تابع او شده و بر بصرو عمان و غیره بلاد و غلب

گردید و از او مستعمل شد تا آنکه گشته شد هنوز در عمان بقیه ابراج او موجود اند و قاضی ابن نجی سباباطی در خلافت معز
 در بلاد تونس عی نبوت شد و منلوک مسلک عیسین بن مریم علیهما السلام کرد و احیای اموات و ابرار ابرص را جزم و عی
 لشعنه عجزه خود گردانید و از او یا بعضی مشی بر آن بنمودند و بعضی طیاران در هوا گردیدند و بنا به هر سیر نجات بود و
 مروی را می او عار نبوت کرد و مسلک موسوی اختیار کرده عصای ظاهر ساخت که در نظر مردم آرد و یا شده و نظارگیان
 مسخر میشدند و در چند مانول عبداللہ بن سیمون بن مسلم بن عقیل دعوی نبوت کرد و مانول باور حبس نمود تا آنکه بمرد و
 از سواد کوفه بود و بعضی بطریق نیر نجات علم غیر عیسی میگردیدند و در بغداد در شصت حسین بن منصور حلاج ظاهر شد در
 علم سنیا و سنگاه و پشت و بجانب بیست و تا اگر سنی بن عیسین وزیر او نامزد آنرا بایان زد و او نکرده و عصفو عصفو او را جدا کرد
 وی را اشعار صحبت میخواند و میگفت **س** و حرمة البود الذی لم یکن یطیع فی احسانه الذی به بانانی عند نزول البلاء
جهد ولا سنی الفرض ولا قلی عفو ولا مفصل و الا و فیہ لکم ذکر بعض صوفیه گفته اند حسین بن کور را دیدیم که قرارت
 قاضی شنید و بر نفس را ند تا آنکه بانای او از زمین رقیع شد و همچنان حلق می قصید میگفت **س** من اطلعه علی
 سرفاج نه **لا لاسنوه علی الاسرار** و اما شاه و عاقبه **علی** ما کان من زلزل **الاسنوه** مکان **الاسن** اچا شاه و قال فی
 المختار و کان هذا من اصحاب علم السنیا الذین یختلون باسما و یخبرون بها المضار فہم بعد من الصالحین لانہم
 یخبرون الاشیاء فی غیر اوانہا و فی اوقات لم یکمل ان توحد فیہا و لہم عمل الاخفاء عن اصحاب الناس اتہی ابو الفدا در
 محقق گفته کان **الحسین بن منصور** الحلاج المصونی لظہر الزہر و القفوف و الکرامات و یکدیہ الی البوا و یجید حاملہ
 در اسم علیہا مکتوب قل ہو اللہ احد و لیسہا در اسم القدرة و یخبر الناس با اکلوه و صنعہ فی بیوتہم و یشکم با فی مضار ہم قاضی
 بہ خلق کثیر و اعتقدوا فیہ اکلول و اختلف الناس فیہ کا اختلافہم فی المسیح فمن قال انہ ظل فیہ جزر الہی و من قال انہ ولی
 و لظہر نہ کہ اماہ و من قال انہ مشعبد و منکر مع ساحر و کذاب لای اذن المقدر فی قتلہ فضرر لہف سوط ثم قلع امرق
 بالنار و نصیب اسد بغداد اتہی بخمال میگذرد و کشیخ الاسلام ابن تیمیہ ہم نیز او را از اصحاب سحر و شعبہ شمرده و در
 نادان از سلیخ او را در او لیا داشتند و بدینست مناقب در کتب خود پرده اختد و الشا علم بحال و ما کہ با سحر و سحر
 مسلم اخبار بوجہ و فجالین کذا ابن ندیم امت فرموده بود و واقع شد و عدد و بست و هفت تمام شده یا تمام شود
 درین زمانہ بجمہد بر طایفہ اجداد شکستہ ہجری سید احمد خان نام مردی کشمیری الاصل دلی السوطن کہ بیشتر صدقہ
 بعدہ صد اللہ و بود و او حال بخطاب ایں می شہرت دار و موجود است بخیرہ گردیدہ از وجود ملاک و شیاطین
 جنات انکار و او را استحقاق را در اسلام منکرست و بجلت و بلخ نصاری و اختیار شاعر و شعار و تار ایشان
 و با گل و منار و مطامع و مناکح و خزان قاتل و بخت او درین اوجوب با علماء اسلام در پیش مولوی امداد علی صاحب
 درین سعادہ با دظرف شدہ و او تحقیق مسائل اسلامید میدہند و ایراد او را با دلہ ساطعہ از ہم می پاشند و اری
 کل فرعون موسی فصل **بسم** یکم و از انجملہ مستفتح بیت المقدس از عوف بن مالک مرفوعہ اند و کہ
 بشمار شش از ساعت شش خبر از موت من و فتح بیت المقدس الح در اثناء گفته مشع و می دو بار بوده یکی

درین کراواته میرید دست سلطان صلاح الدین بن بوسف بن ایوب ملک ناصرالدین از اعظم فتوح اسلام بود چون
وی خبر بدی از اولاد وی بیت المقدس را باز نصاری سپیدند پیتر حنفیه وی ملک ناصر از آن از نظر ایشان ستر
گرفت بعضی از شیعیان درین باب گفته اند که الحسی الاقصی را عاده و سادات نصارت مثل سائر اهل اذان با کفر
استخوانه ان بعث الله امراء و ناصر طهره و اولاد و ناصر طهره و آخره و از آن جمله است فتح مدین مدنی بن
کعبه فرمود آنحضرت مسلم برپا نیت شود باعت تا آنکه مقتوح شود قعر زمین که در مدین است و قائم نمیشود قیامت تا
آنکه برود و طبعی از حجاز بسوی عراق و در حالیکه رسول است نمیرسد هیچ شی را به یکی گفت این عهد را دیدم و وقوع
هر دو خبر در زمانه عمر شد و آنرا جمله است هلاک عرب یعنی زوال ملک ایشان و طبعی با کتب گفته از آخر اوقات است
هلاک عرب و اوه الزمری و تحقیق زائل شد ملک شیب و مال ملک زبیری عباس و دیگر شیب و این جمله است که شیب مال فیض
شعین از اهل سیریه روایت کرده اند که برپا نیت شود ساعت تا آنکه بسیار شود مال در میان بنامه روان گرد و نا آنکه
کند صاحب مال کسی را که قبول کند صدقه او و تا آنکه مرض کند مال با بر یکی و بگوید یکس که بر وی مرض کرده است برحق
در آن صاحب شیب را گوید و این در زمانه عثمان بن عفان می افتد و در واقع شیب و بسیار شد فقر تا آنکه قسمت کرد و در
مرض بر وی واقع شد و در زمان عربین عبدالعزیز که مرد مرض میکشید و در بارانی صدقه نمی یافت کسی را که قبول کند
آنرا و واقع شود و در آخر زمان بعد عیسی علیه السلام و در قرآن خواهد آمد و از آن جمله است زوال جبال از آماکن و در طبرستان از
سمیه و بنی البکر و در ایت کرده که برپا نیت شود ساعت تا آنکه نمل شوند کوه ها از جای خویش سید علی در تاریخ المخلای
در سنه دو صلیب چهل و دو هجری در خلافت متوکل فعل کرده که روان شد کوهی که بر وی کشکاری ناپود تا آنکه آمد و
زراعت دیگران و در سنه سه صد و در خلافت معتز که بر وی درینو و زمین مرد و رفت و از زیر وی آبی بسیار برآمد که
و بهات را طوق کرد و از آنجمله وقوع حشمت که باهازام سلمه آمده که باشد بعد از من حشمت به شرفی و حشمت به شرفی
صفت در جزیره عرب گفته شد حشمت شود زمین و در وی نیکی کاران باشند فرمود آری و قتی که بسیار کنند اهل آن
خشت را و اهل الطران و از حدیفه بن اسید رضی الله عنه آمده که برآمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در آن
لبس گفت برپا نیت شود قیامت تا آنکه زمین پیش از وی و در شان و ذکر فرمود مجله آن سه حشمت یکی در شرق و یکی
در غرب و دیگر در جزیره عرب و اوه الحسته الالبخاری در اشاعه گفته این هر سه حشمت واقع شده و در خلافت سلیمان
بن جبرئیل ملک بن میمر بوی فوشت که در بخارا وقت صبح او از می عظیم از آسمان صوفی بچو بعد قاصف شنیده شد که
از آن خالم تا اسقاط حمل کردند چون نظر کردند در آسمان شگافی عظیم بود و از آن نوحه اشخاص بزرگ جسم فرود آمدند
که سرای شان در آسمان بود و پاها بر زمین و گوینده میگفت می اهل ارض حیرت گیرید و ای اهل آسمان بن مفعول
غرضه است که تا فرمائی کرد خدا را پس معذب شد چون روز روشن شد مردم در آن موضع آمدند و دیدند که حشمت
عظیم بود دست که از آنرا نیمه است از وی و خان سیاه می برآید قاضی بخارا این واقع را از چهل کس سپاری ثبوت
رسانیده کنانی السکران صاحب شاه گوید درین قصه نظر است بقوله نقاسه لایعصون الله امرهم و یقلون

یافان و آن کجاست و زمین که از آن قاصد مارت و مارت و اندک شمالی قادرست بر هر چیز استی گویم قوله تعالی با اعتبار غالب و
 اکثرست بنا اعتبار بر هر فرد از ملائکه و الله اعلم و در سنه دویست و هشت گسیخته و بیست خفت شدند در مغرب و
 در سنه سه صد و سی و چهار در شعبان در غرناطه زلزله واقع شد که از آن ماکن با حافت پذیرفت و بعضی قلع و عمارت
 گردید و کربلای انبار الغر و خلافت مطیع با شد و در سنه سه صد و چهل و شش بحری در بلده دری و نواحی وی زلزله
 عظیم واقع شده و یکصد پنجاه قریه خفت گردید و قلع و عمارت رسید که از آن وی نیز خفت شدند و زمین استخوانهای مرد
 بیرون آمدند و از جای مخصوص چشمه های آب روان گردید و بلده طالقان تمام خفت شده و قریب سیه کزان با
 یافته و پاره شد و دری کوهی و حلق گردید قریه میان آسمان و زمین مح ابل قریه وقت نیم روز پست خفت شد آن قریه
 و دریده شد زمین بسیار گشای عظیم و برآمد از وی آب بود و دغان بسیار که از قلعه السیوطی عن ابن الجوزی و در سنه پانصد
 و نود و هفت بحری قریه از اعمال بحری خفت گردید و در سنه پانصد و سی و سه در بلده بحر خفت واقع شد و بجای و
 آب ساه گردید صاحب شاه بعد از این بیان گفته که بعد از آن در زمانه ما دیات از ناحیه از دیجان و غیره از دیار خفت
 شدند و نزدیک نیست که محض شود و خصوصاً انبی و از آنجمله کثرت زلزله و کثرت قتل و صحت از ابوهریره آمده که
 بر ما نمیشود قیامت تا آنکه قبض کرده شود و علم بسیار شود زلزله ما و متقارب گردوزان و ظاهر شود و خفته و بسیار گرد
 هرج یعنی قتل و راه بخاری و این ماجه و نزد این عساکست از عروه بن زید میاز انصاری از آن حضرت صلوات الله علیه
 من بعضه ملاک شوند و در وی ده هزار است هزار سی هزار گردانند آن رجعه را خدا ایتالی موعظت برای متقیان محبت است
 شومانی عذاب استی کا فران و تحقیق واقع شد و خلافت متوکل در سنه دویست و سی و دو و بحری زلزله هولناک و در سنه
 که بیضا و از صد و سی و چهار ملاک شدند زیر آن خلق بسیار و در آن زمان زلزله تا آنکه کینه و دم گردانید و از آنجا بره و
 پاک بسخت از او تا موصل و کونین پنجاه هزار از اهل موصل ملاک شدند و واقع شد زلزله عظیمه در قنس و احوال و دری
 و جز آنسان و نیسا و بطبرستان و هبهان و پاره پاره شد کوه و ما و بشکافت زمین بقدر آنکه مردی در آن میتواند در آمد و میتوان
 این هر دو زلزله فاصله ده سال شد زیرا که در سنه دویست و سی و دو واقع شده و همچنین در سنه چهل و پنج زلزله با عام
 شد و شهر و قلعه و اهل از صد و سی و دو ویران گردید و در آنجا کیه کوهی در دیار بیضا و در خلافت معتضد در سنه
 دویست و هشتاد و چهار بحری در ویل چنان زلزله عظیم پیدا شد که عالم بله و منهدم گردید و شمار کسانیکه آنها را از زیر مردم برد
 بیکصد هزار و پنجاه هزار کس رسید و در سنه چهار صد و هشتاد و سه در زلزله با عام شد و شهر را تباه گردانید تا آنکه آب از
 سر چاه باروان گشت و دست و پنجه از کسلی فصد و آن عیان دادند و دریا ساحل خود را گذاشته و در تر رفت بقدر
 مسیرت یک یوم مردم بر زمین دریا فرو آمده اتفاقاً و میکروند ناگهان آب یا برایشان برگردید و ملاک ساخت و
 در سنه پانصد و چهل و چهار زلزله عظیمه آمد و بغداد و قریه بار سوج نزد و از صد و سی و دو ویران و قلع و عمارت
 و در سنه پانصد و نود و هفت زلزله بزرگ بمصر و جزیره و بنام افتاد و اماکن کثیره را ویران ساخت و قلع و عمارت
 از جایهای آنها بر انداخت و در سنه پانصد و پنجاه و دو زلزله عظیمه در بنام و حلب و شیراز و آنجا کیه و طرابلس ظاهر

ابو بکر و حضرت با بکر گفت زبان انگلیس تو بریده اند زبانش را اگر دانی ابو بکر رضی الله عنه زبان او را از دست
 وی گرفته مجلس نهاد چون از خواب بیدار شد زبان را چنانکه بود یکجا حسن از آن در دهان یافت پس به بلاد خود برگشت
 بیچکس این با چرا خبر نکرد و چون سال آینده آمد باز بمید آمد و روز عاشورا بقبر رفت و چیزی بجهت ابو بکر صدیق نخواست
 جوان از قبه برآمد و گفت با من بیایم و ملک خاندن برد که آنجا زبان او بریده بود و در باوی با کرام پیش آمد و امر گفت
 مرا از این خانه بسیار تنگ می آید که در سال گذشته در وی عیضت و خواری دیدم و امسال چنین اگر آمد دیدم جوان پرسید
 قصه چیست ای بیا چرا خبر نکرد جوان بر دست و پای وی میبنداد و گفت آن پدر من بود و حق تعالی او را مسخ کرده بود
 ساخته است و برده از وی برداشته مرا بنمود دیدم که یوزب در درسی بسته است بعد از آن جوان باین مرد احسان کرد
 و از بند سخت و تو برفت و گفت حال پدر مرا پوشیده در صاحب شاعه گوید این قصه را سپید می نویسد و این حجر در دوا
 و معاف و مستطال در سوا سیله و غیره ذکر کرده اند و نیز در دوا حجر گفته که در حاکم وی بود و کشیج است یکبار
 چون بر دلف و نظرونی قهر او را بشک کردند و دیدند که بصورت خنجریدی شده است از قهر او در ده بسوزشند و سیوطی و زبانه
 اختلاف ذکر کرده که در سینه هفت صد و ششاد و دو و جبری در خلافت متوکل که خلیفه ششم عباسی است کتابی از حاکم
 باین مصنفین که امامی نماز میکند و در شخصی در نماز با وی محبت میکرد امام نماز خود قطع نکرد و تمام بخدا و لیکن چون امام
 او در وی عاقت روی شوک گشت و بسوی غایب میگرفت درین ماجر احمقری نوشته شد و اما کف پس سیوطی هم بنابر
 اختلاف در سینه و صد و ششاد و پنج جبری ذکر کرده که در بصره بر قریه سنگهای سیاه و سفید بارید و بز و بوزن یکصد
 پنجاه در سیم افتاد و در سینه و صد و چهل و دو جبری قریه سوزید سنگ که وزن آن ده رطل باشد سنگسار کرده شد و
 در سینه چهار صد و ششاد و شش جبری در خلافت مقتدی با وی سیاه در بغداد او زید و رد و برق اشتداد گرفت
 و رنگ و خاک چون باران بارید و صاحب شاعه گفته هر دو را وقتی که در سینه یکبار و شصت و چند در سینه تابستان
 که آسمان صاف بود در بلاد کرد و میان بینان کفر سنگها بارید برابر تخم مرغ و آواز دهن داد و بر سافت یک در سینه
 میشد و در وسط بریح الاول سینه هفت صد و چهل و یک جبری خطی از حاکم بمصر آمد در آن نوشته بود که درین نام در
 باین از عمل حماه مگر که بارید بر صورت حیوانات مختلفه در آن درندگان و مارا و کژدم و مار و پرندگان و گوسفند و
 زبان و مردان بودند و در اساطیر آنها مواضع بود و آنرا محضر شرعی نزدیک قاضی ناحیه با شتاب رسانیدند و آنرا آنجا
 نزد قاضی حماه ثابت کردند کذابی السکران و آنرا بجلالت باد سرخ و دیگر امور عظیمه شنیده و ترویت از علی بن ابی
 طالب ابوهریره رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلعم چون گرفته شود حق دولت با او انانیت غلبت و زکاة تاوان او
 اتوجه شود عظم برای غیر دین خدا و اطاعت کند مرد زن خود را و افرمانی کند یا در خود را و نزدیک کند یا در دور
 سازد و پدر را و ظاهر شود و آواز در سجده و سر او را شود و قبله را فاسق ایشان میباشد ز عیم قوم از دل ایشان و اگر
 کرده شود مرد از ترس شرمی و گرفته شود زن از آن سرانیده و ساز تا نو شنیده شود شراب و لعنت کند آنرا این است
 اول است را پس منتظر باشید نزدیک این حال با وی سرخ و زرد و زرد و سفید و سفید و قدف را را واه الترنندی و گفت

عبدالله بن حماد فرمود و آنحضرت مسلم چون بهین خلافت را که فرو آمد بارض مقدسه پس تحقیق نزدیک سدر لازل
و لایع امور عظام و ساعت آنروز نزدیک تر است از دست آن پسر قور و او ابو و او دو اسحاق که در شاه گفته اگر مراد
این خلافت ملک بی امیر است پس واقع شد از امور عظام آنچه بعضی آن عقرب گشت که خواهم کرد و اگر مراد خلافت مهندی
آنرا را آن است پس بر او آیات قرینه بساعت انداخت و در طلوع شمس از مغرب غیر فلک و اما با و پس رفته و صدوسی
و در خلافت متوکل در عراق بادی سخت گرم که ششاش منهدم نیست و زیر و بری کوفه و بصره و بغداد را بسوخت و
مساحران را بکشت و تا پنجاه روز باقی ماند و جسد آن متصل شده و ذبح و نوشی آنجا بسوخت بعد بموصل سخنار رسید
مردم را از معاش ستان در بار بار با و از متی در راه تا مانع گردید و قلعی عظیم را فلک ساخت و در سینه و دهن و دست و پا و
تا تشوالت در خلافت حضرت تمام روی زمین سیاه و تاریک گشت از صبح تا وقت عصر و بادی سیاه و تیره و شاد
بایستاد و غشی را لرزه عظیم پیدا کرد که عالم بدو میل را برود و در سینه و دهن و دست و پا و تشوالت در خلافت حضرت تمام
بعد سیر گردید پس سیاه شد و ششم بار افرو گرفت و در خلافت مقتدی بادی در بغداد آمد و در بغداد و بصره و تشوالت
گرفت تا آنکه گمان کردند که مگر قیامت قائم شد و در خلافت مستظهر بادی سیاه در مصر و زیر و عالم نجدی تاریکی گرفت
که آدمی را دست خود و غمخیز آمد و ریگ بر مردم افتاد و همگسان یقین بزرگ کردند بعد از آنکه اندکی منجلی شدن گرفت
عوز بزرگی نمود و در سینه با صد و بیست و چهار بار بری بریده و موصل نمایان گشت و از وی آتش بارید و بر هر چنان
آتش پاک بسوخت و در عراق که دمه های بیگان ظاهر شدند و قلعی کثیر را بکشتند که از این بی جلد و در سینه یا فسد و نود
شش بادی سیاه تاریک بلکه معظم آمد و شامل تمام دیگر دید و از آن ریگ سرخ بر مردم بارید و باره از ریگ
از تندی آن باد میعاد و در سینه استعد و بیست و شش در ولایت احتراف بر سبای نام در مصر بادی در نشان بود
و از آن غلکی هر دماک بسرخ بارید و این قبل غروب قنای و پس فتح خیبری پیدا کرد تا آنکه نادانگان میگویند
که اگر آتشی در آن افق فرو گرفته است و خانه ها از آن خاک پر شد و در آتش و زنی ناخیزد و چون شفق غاب گشت افق
سیاه شد و باد تندی گرفت اما معلق بود اگر زمین میرسد بامری هولناک میزند و مردم تند دست و اسوان و بیو
بزرگ و دعا و استغفار مستغول شدند تا آنکه حق تعالی باد را در مطر و ارسال باران لطف فرمود و این باد سه ساله شد
ازین نوزید و نود و بعدی منتشر گشت که اهرام و حیر و بصره را فرو گرفت و گمان شد که مگر هر چیز را بر خواهد افکند
و یکشب بیک روز تا عصر ستاد ماند و سبب هیبت نوح و گزافی نوح شد که در آنجا مطا بن حجر بن فی انباء القصر فی فصل التسمیه
و اما ابو عظام پس از آنکه در سینه تسع و تثنیج الف نوزدهم شعبان تب چهارشنبه باران شدید بر زمین
مغطیه بارید و سیلی عظیم درون مسجد آمده تا طراز جامه کعبه بلند گردید مقام زیر آب شد و نود و آن فرو افتاد و در آن
خانه یکصد آدم آب ایستاد و مقدار قد آدمی مسجد از خاک و خاستاک پر شد و مزار آب نزم تغییر یافت بعد که از گوفرو
نیز رفت و بیستم شعبان روز پنجشنبه بعد عصر خانه کعبه فرو نشست و بنائی که حجاج کرده بود افتاد و از جهت شامی نماز
و از جهت شرقی حتی الباب از جهت غربی سه ربع میران و از آنجا که در آن تاریخ بگرم گفته اند که بعد از ظهر

اسلام و تحکیم شریفه گاهی واقع نشد و درین حادثه چهار شهر از خانه عباد و موافقت خانه خدا کرد و قریب نصف کس بطوفان فنا
 رفت سلطان مراد با جمیع سلطان احمد و آل روم انداخت بر باد و بقیه خانه مبارک را فرمود و در سینه اربعین الف عمارت هایل
 با تمام رسید و بعد از آن زیر روضی الله عنه سلطان با هزار این سعادت عظمی فائز گردید و عمارت مسجد الحرام که الان جزو
 ست پیش ازین سلطان سلیم ثانی رفع الله قدره در سینه ثمانین و تسعمائة بنا نهاد و جانب شرقی و شمالی برترب ساخته بمو
 اخروی شتافت و نزد تاج محمدش سلطان مراد ثالث اکرم الله مشواه تمجید ثانی پر و هفت و هشتاد راج و شانزیم تسعاً
 با انجام رسانید حسن بن عمارت عالیشان تحقیر بشماره دارد و انتهی در تسلیه العواذ گفته و فی سینه تسعة و ثمانین الف بیت
 الاربعار لاحدی عشرة بقیت من شعبان محفل میکنی محظوظ میگردید کاذبواؤه القرب نزل فی خلال المطر و دالغ شدید
 الملوحة حتی کساها بياضه و طار جیبهما فی الطول والعرض و سالت الاودية و اخرت دورا کثیره و دخل المسجد الحرام و طار
 المقام و وصل الی طراز البیت مات فی خلق کثیر و ضبط الموق فکانوا نحو خمسمائة و استلوا المسجد من الزمان الذیل فکان قد
 القات و لم یطعم ما رزم حتی کاذب لا یسلع مملوحة و عقب عمر لوم انجیل کان الامر الذی کاذبها الا کتاب و یخرج الاکابر
 سقوط البیت العتیق فان سقوطه لم یسد فی الوجوه المصطفی صلعم فسقط جمیع مبناه اجماع و هی الجبهة الشانیة جمیعاً
 من الجبهة الشرقیة الی الباب ثلثة اربع من الغریبة قال الامام ابو عبد الله الطبری فی تاریخ حقه سکت عن سبیل الله و البیت
 قد سقط و سئل فی قلت لهم جمیعهم کان غلط قال لعل السر فی هذه الواقعة الباطنة ان الناس اعتبروا علی اعمدة الحیدر و عروا
 بما احدثوا من قواعد التشید و اعمد ان هذه لقعود الکعبة عن فوایل الزمان و تحفظها علی طوارق الاحداث فلم تقبلها الغیفة
 الاحدیة و انقلعت الاعمدة بقاهرة السعدیة و الیه اشار الشریف الشلی قال قد وصل حسن المعمار الی مکة فی سینه عشرين
 الف باعمدة من اسحار یصفیة بفضة مطلیة بالذهب و یرت علی الکعبة المشرقة تقوئها لها علی رءسهم ان ذلک یحفظها الله
 ول یحفظها لانه الاعمدة و اهل الله مخانة السلطان مراد لینه البیت الحرام و خصه بیده المجد الاسنی بعد ان الزیر رضی الله
 عنه و انفر عن جمیع اسلخ بنار الکعبة الشریفیة علی صورتها التی الان فی الطول والعرض السمک و وضع الباب بموضع علم
 احد من بناتهما السابین و تمت عمارتها سنة اربع مائة الف قلت السلطان مراد الذی بنی الکعبة الشریفیة هو السلطان
 مراد الرابع بن السلطان احمد من الملوک العثمانیة و قد اعلی المورخون لبنار الکعبة تواریخ و بعد هذه البنار جازت سیول عذیفة
 و نزلت امطار شدید فوقی الله سبحانه بیدة العتیق و احدث فی کنف حایة ربه الغریق منها سیل فی لیلة الاربعاء السابع عشرة
 من شوال سنة خمسة و خمسين الف و علی عتبة الکعبة الشریفیة ذراعا و ستهنا سیل کان جمیة یوم السبت بعد الظهر السابع من
 شعبان سنة اربع و سبعین بلغ قفل الکعبة المحظوة و فیه یقول السید محمد بن شیخان الباعلوی سه و طاف حجج السیل البیت
 لا اذ و قبل رکنه و مد الی الصفا انتهی المقصود منه مختصا و اذا انجلمت و وقوع قطرات پس واقع شد قط و در زم نایار
 عبیدی در مصر و آنقدر گرانی شد که مثل آن در زمین یوسف علیه السلام واقع نشده بود تا آنکه بعضی مردم بعض را خود
 و قیمت یکسان در الوقت بپناه و بنار رسید و نیز واقع شد قط در زمین مستغرق عبیدی در مصر تا چند سال بپای آنکه
 بخوردند بعض آنها را بعض را و رسید یک کلب و حنظل بعد و بنار و آرد و پیمان است که چهل صاع در آن کعبه ریخته

از جانب خربیر دوازده به شرق رفت و از وی آوازی برآمد و تا بهشت کرد و بر یک طاقت رفته غائب شد و در بن کرد
 در ۳۴۳ هجری قمری خطه داریان را یافت و به بند وستان خبر رسید و امر را اینجا اعداد کرد و گنگان را بنجا کرد و در ۳۴۴ هجری قمری
 مالک ترقیه بنده یعنی بنگاه قتل واقع است و حکام بتدبیر رفت و می شنود اند و هنوز که ماه محرم ۳۴۵ آغاز شد و سوزید
 و به دو هزار و دویست کد را زنی است بهو پال هم عایت و بت حق تعالی بر بنندگان خود رحم فرماید و دیگر اقطار از ان بنظر
 و از الله المانع و یک من الحیج فانه من النسیج و انما بحل است لقطع طریق حج و دفع حجر اسود از کعبه و روشی است از اهل
 سعید رفتی اند و نه که بر پانصد و قیامت تا آنکه حج کرده و نشو و بیت اند و راه احکام و مسجد و البزار و ابو یعلی و ابن حبان
 و ابن عمر است که بر پانصد و قیامت تا آنکه بر داشته شود در کن ده و اسبخری و استاعه گفته این بر و خبر واقع شد
 زیرا که در سنه ۳۴۵ و سبب متقطع شد حج از بغداد و ثابت و هفت سال بسبب فتنه قرامطه و در سنه ۳۴۶ و
 پس در حایان مصر از که رجوع کرده در بودی خود و آمدند سیل آمد و همدایشان را با خود برده و بسجرا گفتند و در سنه ۳۴۷
 و حج منو سلیم بر حایان مصر طریق کردند و سبب هزار شتر آن را با احتمال و افعال را متعده که بران بود و در پیش از
 حصر بود و هم بر یونند و حجاج در بودی خود و ماند و اکثرستان هلاک گردیدند و در سنه ۳۴۸ و سبب هلال خائفه
 عربت حجاج خروج کرده و خلق کثیر را از آنها گشتند و بقیه آنها از حج محروم ماندند و در سن سال پس یکی راجع بیت احد میر
 نیامد و سوی اهل در عراق و در سنه ۳۴۹ و چهار و سبب حجاج عراقی را و اصغر عراقی در راه پیش آمد و سبب کرد و از
 رفتن کس عود کرد و در سن سال اهل سام و اهل یمن حج نکردند و صرف اهل مصر و ان سال حج لغبت و در سنه
 سه صد و نود و دو و منفرد و سبب یمن حج و حج کرد و احدی را اهل بغداد و بلاد شرقی و هفت عربت همچنین در سنه
 سه صد و نود و سه و سبب نود و هفت تنها اهل مصر حج کردند و اهل عراق را میسر نیامد بسبب طریق از و سبب
 اعراب و در سنه چهار صد و هفت نیز اهل مصر منفرد شدند و سبب و هیچکی جزایستان حج نکرد و همچنین در سنه چهار صد و هشت
 و سبب چهار صد و هشت و سبب حج بناف ذابل مشرق و عراق و ذابل مصر و غیر آن مگر در سبب از خراسان که
 دریا رسید و حج گذارد و فی سنه حج اهل مصر و ان غیر هم و فی سنه احدی و عشرين تطل با حج من العراق ایضا و ان
 سبب حجاج مصر طریق را خذت و درم اکثره و فی سنه ثلاث و عشرين تطل با حج من العراق ایضا و فی سنه خمس و عشرين
 لم یحج احد سوی اهل مصر و کذانی سنه ست و عشرين و سنه ثمان و عشرين و فی سنه ثلاثین و در ربعه عطل با حج من العراق
 با سبب فلم یحج احد لاس مصر و لاس الشام و لاس العراق و لاس خراسان و فی سنه احدی و ثلاثین و لاسی تلبها انفر و
 با حج اهل مصر و کذانی سنه ست و ثلاثین و سبع و ثلاثین و ثلاثین و ثلاثین و سبب و فی سنه خمس و عشرين و لاسی
 ثلاث تلبها انفر و اهل مصر و حج و فی سنه احدی و عشرين و سبب اجدنا انفر و اهل مصر با حج و فی سنه ثمانین و در ربعه و
 سبب اجدنا انفر و لاسی با حج و ذکره السیوطی فی حسن المحاضر و حانظا بن حجر در ابناء العر در سنه ثمانه و رابعه و خاتم
 ثمانه و ذکر کرده که درین سالها احدی از طریق شام حج نکرده و این بعد از ان بود که تیمور لک ملک شام را ت و بالا کرد
 بر باد داد و انارفع حجر اسود پس در خلافت مقتدر اتفاق افتاد و زیرا که وی حایان و اجماره منع و دلمی بسوی مکه منع

روانه ساخت پس وز تروینا بوطاهر قمری در شش خن خن بر سر ایشان ریخت و خجاج را در عین سجده بزم بقل رسانید و لشکر را
در جاده بزم انداخت و سنگ سیاه و دیو بس بزدن پاره ۱۲ زن بشکست پس از آنکه با خود برد و یازده روز در کماند
و حجره نشان یازده از بنست مثال ماند مردم بچاه هزار دیار در عوض می میدادند انکار کرد و نداندا اگر در خلافت مطیع در
مستقر گردید و گویند چون او را بر شتر بار کرده بر دخیل شتر در زیر شک کور از یک منطقه بمقام جبر ملک گردید و چون آنرا
باز گردانیدند شتری لاغر ناتوان را و بار داشته آورد و فرید گردید محمد بن یحیی بن سلیمان گویند در کماند مردم در آن سال که
قرنطه آمدند مردمی بالا رفت تا نایب را یک کردند و می دیدیم پس خبر از محل من افت و گفتم یاربنا ملک کسی رجب بسیار
بر تو باریده تو پس بقیه آنرا در دماغ خود و دیگر قمری بالای منبر آمد و گفت ای امانا باشد و باشد انان خلیف خلیف و خلیف
و بعد از آن بوطاهر قمری پنج رنگاری نیافت تا آنکه تن او از هیچکس پاره شده شد محمد بن نافع خراسانی گویند تا مال کردم حرام شود
را در حالیکه مقلوع شده بود که سیاهی صرف در سزاوست و باقی همه سفیدست و طول می بقدر عظمی که باقی باشد و اما که
بیت بتامره القطاع حاج الکلیس را آخر زمان باشد و العیاذ بالله و ذکر آن در ادیان پند خواهد آمد و از آنجمله استباحت
یک خطیست مردی است که هرگاه حسین را از یک نسبی که کوئیر یون آمد مردم او را نصیحت کردند و از یون آنرا منع نمود
وی گفت پدر من مرا حدیث کرده است که روزی حرمت که حلال گردانیده شود پس اگر گشته شوم من بیرون که دوست من
مرا از آنکه گشته شوم اندرون وی احادیث گویم این استباحت چند ثبوت اتفاق افتاد یکی در زمانه یزید پلید کما سبق فی ذکره
یکم در زمان عبدالملک میکجای را بر سر ابن الزبیر فرستاد و بی بقل ابن الزبیر و بدم بیت پر وخت سوم در زمان بوطاهر
قمری کما سبق فی ذکره چهارم چند مرتبه دیگر واقع شد و جمعی از اشراف اینا جرئت شدند و نزدیک است که باز در زمان هجده
قبل خروج وی واقع شود و آخر کسی که را بصل گردانده و استو یقین است از جسته وی کعبه را بدم کند و سنگ را
چون کند و تفصیل اینها در خواهد آمد و از آنجمله است کوفه شدن سرای قوم بستانه و غیره از آسمان آنرا بن عباس رضی الله عنه
آمده و بنامیشود ساعت تا آنکه کوفه شوند سرای اقوام که آسمان بسبب تحلل شان عمل قوم کوثر را تواتر کند که
در سینه پانصد و نود و سه کوبی عظیم بر آسمان بشکست و آوازی مائل از شکست و بی سماع شد که خانه و جانا و جبهه شش آمد
مردم استعانه کردند و بدعا و استغفار با علان پر و خند و گان کردند که این از علامات قیامت است و در سینه و صد و چهل
و یک ستاره با آسمان موج زدند و نجوم پراگنده گردیدند چنانکه طغمتنا شرمشود و این حال تمام شبانه و نیم امی نرغ
بود که مثل آن معهود نبوده و در سینه ستره صد و بیست و سه در خلافت راضی باشد در ذیقعد و نجم با شکست تمام شد و
که مثل آن دیده نشد و بعد از آن بسیار شد که تاره بشکست و مرویرا بشکست و در سینه سنگ دراز بوزن شصت رطل و یک
زین علیا بارید و در سینه بمقام انالی پاره های سنگ بطور رانه بارید کلان تر از مقدار یکصد و بیست رطل بود و در سینه
بارش سنگ بمقام نود و سه رطل شد و این واقع در کوه وزیر اتفاق افتاد و در کون کن در سینه باران سرخ مثل خون بارید
و همچنین باران خرد و در سینه اتفاق افتاد و در مقام ازین در سینه باران سرخ محاط بارید و در سینه در مقام مقدس
سنگ بوزن ۴ رطل افتاد و در سینه در قیس لوی پاره های آتش یعنی ناگل بارید و یا چهار روز کشید و در سینه تا پانز

ستاره این بیت گفته است ستاره نیست بدین طلول سر آرد و در خاک شاطری شده که بر آرد و در لفظی آخر هر
 ۲۳۱ از زمان محمد شاه پادشاه و هلی ستاره و ذوزنجه کوکب ج و لو نمودار شده قریب از ده روز ظاهر ماند و بعد از آن
 منجی گشت هدرین سال پسر سلطان پادشاه انتقال نمود و این ستاره در اکتوبر ۲۳۲ هم نمود اگر گشته بود و در ۵۴۴ هجری
 محمد شاه بعد عید الاضحی ستاره ذوزنجه بمقدار یک رکب از سمت الراس نال بجنوب هجری نمود اگر گشته بر روز مری میشد که
 بطرف شمال میر و قریب یک ماه ماند و بعد ایام عاشورا معدوم شد و در شنبه بیست و چهارم دقیقه ۱۵ هجری ستاره ذوزنجه اول
 بقدر نیم رکب در میان خمرج حوت و اول حمل ثین کوکب عجب الفرس جناح الفرس اول شب هر شده ثالث شب می ماند و بیست
 و دو روز پس قسم یک ماه و از میان هر دو کوکب ظاهر بطرف مغرب نال بجنوب میرفت و از شنبه پانزدهم ذوزنجه و پیش بقدر
 یک نيزه مری میشد پس ستاره بسوی مغرب ذنوب و بطرف مشرق تا نور شنی بمیشد بازده میشد و در آخر ذوزنجه معدوم شد و در سال
 یک هزار و صد و هفتاد و پنج هجری این کوکب میان شمال و مغرب نیمه ماه یا زیاد مری شد و طلوع دی متصل غروب قناب می
 نمود و در زمی یک نيزه داشت لمعانش حبه حبه نزدیک بود کوکب اخلاقی از چند کوکب کشیده اند کاتب حروف نیز
 از بار موضوع کلیه کیهی از محل هوای دیده و در زمان سلطان طغرل سلجوق در راه حبشه کوکب سیاه در وجه
 سوم میزان که برج هوای ست بر یک دقیقه قرآن کردند و این اول خزانست که در شش ماهی شده و صاحب جمعی که
 در آن وقت بوده میگوید که این قرآن در سه آیتین شده و لفظا انقیامه انقیامه تاریخ آن یافتند اهل فرنگ گفته اند که این
 قرآن شانزدهم ستمبر ۵۸۴ عیسوی بود یعنی که شمس می آمد در وجه جنوب آمد و دیگر سیاره ها در برج میزان و این مطابق است با تاریخ
 حبه نیم جمادی الثانی یا غره حبشه هجری استخوان ایران گفتند که درین سال مادی پیدا شود که عارات را از هیچ برکشد
 و نیست تا بود و سازد بقیاس آنکه در ایام حضرت نوح علیه السلام این سیح سیاره در سرطان که برج آبی است جمع شده شد
 طوفان آمد اکنون که اجتماع در برج هوای ست باد تند وز و جهان را با خاک برابر کند لیکن با چندان هم نوزید که دانند
 برگ کاسی جدا شود و نور چراغی را فروت نمود انوری شاعر درین باب بیشتر مبالغه داشت فرید کاتب در حق می گفته
 گفت ست انوری که وز باد بای سخت و ویران شود عمارت و کسار سرسری و در روز حکم او نوزیدست هیچ باد یا سر
 الیراح تو دانی نه انوری و لیکن محققان گفته اند که اگر چه باد نوزید لیکن بعد از آن سال چنگیز خان متوجع ملک توران و
 ایران شده عالمی را بباد فنا داد و چندین هزار مؤمن و مشرک را بکشت اما بحسب تاریخ استیلا روی بعد از سی سال از
 قرآن ست در آن سال انشا عظم گویم صور مرئی کوکب ذات الاذناب بوجه مختلف بوده بعضی دنباله را از بعضی ذوزنجه
 ذنوب گویا عیسوی روشن فرو رفته ست و ذنوب بعضی مثل خطوط شعاعی شمس و ذنوب بعضی مدور کردی شکل و بعضی را
 دنباله کوچک بعضی ذوزنجه بعضی در بعضی شکل دیگر و این اختلافات بنا بر اختلاف نظرست و الا را اس برود
 ذنوب فی نفسه مستدیر و گردی شکل بوده و در تواریخ مختلفه از سنوات ماضیه بکثرت تمام ظاهر گشته تا آنکه مورخان گیتی
 و تاریخ شناسان عالم رویت او را بقید سیال عیسوی و سال هجرت و تعداد دوره و کیفیت حرکت شرقیه و غربیه و طول
 و قطر زانه طلوع و تعداد قطب بروج و مدارج او را نود و سه بار از ابتدا عیسوی لغایت ۸۳۵ هجری شماری کرده اند

انفسهم انتهي گويم اينکه مجد و دربار و ستاره فرموده مطابق قول قتاده و دیگر سلف مسلح است فی تيسير الوصول الى جامع
 الوصول عن قتاده قال خلقت ثم اخرجهم فقلت جعلها الله زينة السموات ورجو الاشياطين علامات يتسدى بها من لدن فيه ما
 ذکب فقد اختار خطه و اصناف نصيده تحلف مالا يخفيه مالا علم له و ما يخرج عن علم الانبياء و الملائكة و الله ما جعل الله في خلقه حياء
 احد ولا زرقه و لا موتة انما يفترون على الله الكذب يتحللون بالنجوم و اخبره البخاري استشهدا و االى قول مالا علم به و اخرج باقية
 زينة انتهى بعد مجد و درج و جهان مکتوب نشسته فرزند عزيز مکرری نويسم که وقت توبه و انابت است و هنگام قتل و انقطاع
 که زمان ورود و فتنه ناست نزدیک است که در رنگ باران نيسان فتنه بار خيزند و عالم را در گيرند معلوم نشا شده باشد که در
 روز انکاف را از آخر نيم اى نگر کوشت بر مسلمانان بر بلا و اسلام چه ستمها نموند و چنانست که رسايند غنچه ليم الله سبحا
 اين قسم گهاى بد بويقتفاى اخرون مسلمانان بسيار خواستگفت انتهى گويم مثل قصه کفار نگر کوشت واقعه قدر بند و ستان است
 که در سنده يکبار و دو صد و هفتاد و سه هجری افواج نصارا از طاعت حکام برگشت بوقوع آمده و از دست حکام بسبب
 اين کارها مان بدا انجام آنچه مسلمانان رسیده خانه را اين چار و ده تفصيل آن کچشم خود ديده و گوش خود شنيد و اندو غاها را
 مطالعه و توارى اين فتنه که کى از امور عظام است و کتب مستقر در ان تاليف يافته کافى است آنچه درين فتنه از تحريق و تفرق
 و تقطيع و تفصيل اجل را و طمان و غار نگري و تاوان ستان و حرب ضرب و ديگر آزارها و ستمها بظهور آمده مثل آن محزونيت
 جمعى مظلومانه و جمعى محاربان شريست شهادت چشيدند و جمعى جان در کار حب و ملت جاه دريا خنند و جمعى با نصارى
 موافقت و نصيحت اند و شذا آنچه شده هندان چنين مصيبت عظمى ندیده است و ديديم و داستان شمر و سين و سين و
 نبلى است زيرين معاليم پير اين عرب و زرخون گريه سرخ شده است آئين هنده و قد صدق الله تعالى فيما قال فى کتابه بل لعلنا
 فى اسواقکم و انفسکم و لتسمع من الذين اولوا الكتاب من قبلكم و من الذين اشرکوا و من کثيرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم
 الامور و خدا را شکر است که ما هم درين ابتلا ايم و جمله رخت و دستار خانه ازان مرد و زن بنار ت نصراينان و ايم اما سوفق
 شدیم بصورت رسيدیم بر جان و ايمان خود تا آنکه حق تعالى نجات داد ازان و در طه پلاک آن نفقت را حصن بفضل خویش
 سهدل گردانيد و بدست رحمت خود بعد از آن رحمت و نفقت و حصيض غلت با وج عزت و از ضيق فقر و فاقه بوسعت غنا و
 و دولت رسانيد و زمام مصالح عباد مملکت بدست او داد و لا حصى شمار عيالت کما اثنيت على نفسك و اى خدا اقرار
 احسان شوم و اين چه احسان است قربانت شوم و ختم الله على قلوبهم و اذنتهم و ابصارهم و انزل الله السنى **فصل في بيان**
 و انرا بخلاف است کثرت موت از خوف بن مالک آمده که فرمود رسول خدا صلعم بشمارشش چيز پيش از ساعت موت من پست
 فتح بيت المقدس پست کثرت موت چنانکه در کنگره کوسفندان حى اقتدا بحديث رواه البخارى و ابن ماجه و صحاح کافى المستدرک
 و ابن در زمانه عمر رضی الله در طاعون عمواس بعد زاننه نشان در طاعون جارف واقع شده و هم در طو اعين و فوات که در
 اقطار ارض روده و سبوطى در کتاب مار واه الواعون فى اخبار الطاعون ذکر کرده که طو اعين اقمه در اسلام نبت است
 حمله در تاليف خود در بيان طاعون گفته اول طاعون که در اسلام واقع شده در عهد آنحضرت بود و مسلم در سنده شش
 هجرت در بيان معروف بطاعون سیر و بدست حکايت کرد اين را مدینى و نميد ايم که چند کس موند و در آن تاحکايت و

که گویند یکس از مسلمانان در آن مرده آن عساکر در تاریخ دمشق از طریق حماد بن یزید از ابوب روایت کرده که گفت محمد بن وحید
 طاعون بخت تراست طاعون طاعون از روج و طاعون طاعون جارت و گلف در این طواصین عظام که مسته
 اند در اسلام پنج هستند طاعون سیوری و در میان در عهد آنحضرت مسلم یستر طاعون حموس یستر طاعون طاعون طاعون
 طاعون قیامت یستر طاعون تراش شنبی دوم طاعون حموس نام موطنی است در شام و بود در خلافت عمر بن خطاب
 سیزده و یا یحده و مرد در آن از لشکر مسلمانان بست پنج هزار کس و گفته اند سی هزار و وقوع وی در بارنده و بر اگر اول
 در یک شام ماه محرم و صفر واقع شده بعد از وقوع گشته باز عود کرد و خلق کثیر و گشت و گشت وی در از شام تا اگر دلهائی
 مسلمانان ارا را بر رسید و درین سال اهل بصره را هم طاعون فرا گرفت و در آن هم بیشتر کثیر و هم غیر بود و در راه انوار
 گشته چون سینه یحده شد جماعتی از مسلمانان در شام سترانجی رسیدند ابو عبید بن جراح از آنجا باز دو و عمر فرمود که
 درین سال حادثی حادث گردید پس این طاعون واقع شد هشتم گفته این طاعون در شام بتاسعین تزلزل سی و ده و غیر
 مشایخ صحابه که درین طاعون انتقال کردند ابو عبید بن جراح و معاذ بن جبل و در حویل بن حسن و فضل بن عباس و بن عباس
 مسلم و ابوالکاسحی و زید بن ابی سفیان را در سعادی و حارث بن هشام را در ابوجحیل و ابوجحیل و سهل بن عمرو الدی
 ست و شعرا و ابی طاعون شعر گفته اند از آنکه است قول امرأ قیس بن صخری که گفتی که رب حرف مثل الهلال بیضه
 حصاة بالبحر من عواس و لقد لقوا الله غیر یارخ علیهم و هم انصوا فی غمره الاناس و نصیر و انما لهم کالم الله و کنانی الموت
 اهل تاس و افرد و ابو حذیفه البجاری فی کتات لمتدار و ابی عساکری تاریخ و روایت کرد دمشق بن عمر از شیوخ خود که
 سیرون آمد حارث بن هشام در بخت و کس از اهل خود و سیوی مرقع شام پس از گذر و دیدن از آنها مگر عیاد کس از اهلین مهاجرین
 باب گفته که من کن استام بعد سر و استام اهل ام بشار کارب و افغنی بنی رقیقه فرسانیم و عسرون لم یقتصر لیم بشار
 من بنی اعمامهم مثلهم و مثلهم العاجب و طعنا و طاعونا ما یا هم و ذک خطنا الکاتب و حاطعنا الدین من کثیر گفته
 عواس مد و صغیر است و در میان قدس و در اول طلوع طاعون اینجا بود و بعد در شام منتشر گردید و بعد از آن
 بوی شده و جبهتی در دلائل الفتوة در باب جار فی اخبار البنی مسلم با طاعون الذی وقع با شام فی اصحابی عهد
 رضی الله عنه از عوف بن مالک شجعی روایت کرده که گفت آدم نزد رسول خدا مسلم در غزه بتوک وی در حیمه از حاکم
 بود پس فرمود ای عوف یا دیگر شش خلعت را پیش از ساعت گنجی موت من بستر حج بیت المقدس ستر کثرت موت که
 ظاهر شود و شبیه کند خدا تعالی بدان و دریت شمار و پاک سازد و در آن عمل غایب شاپسته استقاضه مال در میان تمام
 و اخراج کرد حاکم از عوف بن مالک وی گفت مرحی طاعون عواس که فرمود آنحضرت مسلم بهتر کس چیز را و بود
 ساعت گفت واقع شد از آن شش حیرت حیرت یعنی موت وی مسلم فرغ بیت المقدس طاعون و باقی مادم
 چیز گفت سعاد برای آن مدتی است مازد واقع شد طاعون در کوفه سیزده و نه و دیگر بخت از آنجا غیر بن شعبه چون
 طاعون واقع گردید روح کرد و کوفه رسید و از طاعون مرد در سینه پنجاه و نه که این کثیر سینه تاریخ بعد واقع شد
 سینه پنجاه و نه و مرد در آن زیاد و ذکره فی امرأة الزمان و گفت اس کثیر در سینه پنجاه و نه و در عثمان و فاطم کرد زیاد بن

ابی سفیان در طاعون گفته میشود او را زیاد بن ابیه و زیاد بن سمیه یا در اوست و سبب می آید که زیاد بن ابیه نوشته است که
 عراق را بدست شمال خود ضبط کرد و دست یمن من هنوز قاصد است و در اینجا تقریبی کرد و بحصول نیابت بر بلاد حجاز و چین
 اهل حجاز اطلاع یافتند نزد عبداللہ بن عمر آمده شکایتش کردند این عمر فرستاد و قریب شد و دست بدعا برداشت و زیاد بن ابیه
 کرد و مردم را بکشتن پس در عراق زخمی بدست زیاد رسید و خیل تنگ شد پیش قاضی شریع در بریدن دست مجروح شوری کرد
 شریع گفت نزد من نباید برید زیرا که اگر در اجل منحت نیست ملاقات کنی با خدا و اجر من باشی که دست تو قطع است از خوف لغایب
 و اگر زندگی هست در مردم بریده دست ثانی و بآن ولادت تو عمار کنند پس از این اندیش باز ماند و گویند زیاد میگفت که طاعون
 در کین است خواب میکنم آن ابی الدنیا از عبدالرحمن بن مسائب مضاری روایت کرده که زیاد اهل کوفه را جمع کرد تا آنکه مسجد رحیم
 قصر از ایشان پر شد و عرض ازین جمع عرض برات بود برایشان از علی بن ابی طالب عبدالرحمن گوید من هم در آن جمع بودم با
 نفری چند از همی جمع و کما انضام بودند مردم در امری عظیم بودند پس هم چیز را در از گردن مانند شتر اهدا بدل کردند
 و در گفتن تکیست گفتیم نقاد ذوالرقبه بیعت شده ام بسوی ابن قفر پس پیدار شدند و یاران خود را گفتیم شام و پیریدانچه بودیم
 گفتند ما ندیدیم قصد ما ایشان باز گفتیم و برآمد بر ما خارجی از قفر و گفت امیر شما را میگوید که برگردید زیرا که من از شما مشغول بودم
 که طاعون او را در گرفته است بجهه در بصره طاعون حارف واقع شده و سبب شد بخار فزاید که مردم بر یکجا اندیز بر میکنند از
 زمین چنانکه سیل نیست مای کا و دو بر میکنند و معظم آنرا می گیرند و در سال وقوع آن اختلاف کرده اند بعضی سن اربع و شصت گفته
 و به جزم ابن الجوزی المنتظر و بعضی سنه تسع و ستین و شوال گفته این کثیر گوید شصت و پنجمین است و ذکره الذببی و غیره و گفته
 سنه سبعین قبل ستمت و بعضی قبل ستمت ثانی این کثیر گوید حکام بن جریر عن الواقدی و درین طاعون از اولاد
 بن لک هشتاد و سه نفر وفات یافته و از اولاد ابوبکر حبیل کس آن کثیر گفته است بقای وی سه روز بود و در روز اول
 از اهل بصره هشتاد و نه را کس و نود و در روز دوم هشتاد و یک نفر و در روز سوم هشتاد و سه نفر و چهارم هشتاد و پنج نفر و در روز
 مرده بود و دیگر قتل قبیل از احاد ناس تا آنکه میگویند که ما در امیر بصره هم در آن گذشت کسی میسر نیامد که جنازه او را بزدانسته
 صاحب خانه الزمان گوید مردم درین طاعون اهل شام مگر اندکی و حافظ ابو نعیم اصفهانی گفته حدیث کرد ما را عبداللہ و گفت
 حدیث کرد ما را احمد بن عصفام و گفت حدیث کرد ما را معدی از مردی مکنی بابی اللہ نقل کرد در یافته بود زمانه طاعون را گفت
 میگفتیم در قبیله ما و درین میکردیم موتی را و چون بسیار شدند مردگان نتوانستیم دفن کردن پس فوت بآن رسید که در خانه
 می در آمدیم و میدیدیم که همه اهل خانه مرده اند ما چهار دروازه را بند کرده بر میگشتیم گفت پس در آمدیم در خانه و جستجو کردیم در آن
 دنیا قتیتم پیچیده را که زنده باشد و ناخن زده بودیم و برگردیدیم چون طاعون در گذشت در خانه ها می رسید و در گوش کردیم و ابوا
 مسدود را بخشادیم در یکی از آنها که بعد تقیتم هم کسی نیاخته بودیم غلامی در میان خانه تر و تازه یافتیم گویا چنین هم
 از کنار مادرش جدا ساخته اند بر آن غلام استاده تعجب میکردم که ناگاه از تنگ دیواری داده سگی درآمد و بان کودکی
 نزدیک شد و کودکی هم بسوی وی میل کرد و شیر وی میکیدن گرفت محدی گوید من آن کودک را در مسجد بصره دیدم که مقبره
 بر لویه خود دست آن ابی الدنیا و کتاب لا اعتبار گفته حدیث کرد ما را یحیی بن عبداللہ خثعمی از محمد بن مسلم محلی گفت نعم کرد

بیجی که واقع شد خون باران بر سر و درختند مردان و با چهره گشتند از مردگان خود که تا کجا می کشند تا آنکه در دنیا
 در زمانه ای در آمدند بر آنها را می خوردند مردان درین وقتا در ایام حبس قیام شده و در یک یک در دستا و دستا در هر کس
 نی مردند و حشری از بی بی بلای قیامند و دیگر مهر اهل و بر و ندوی آوار گرگ کشیده این ایالات بخواند الله ابوالقاسم
 المصطفی بسحره و اهل اینک لندی قد بدلیا به دلای قیامت نمی به بقیعت قوم اورتولی الماسکایه و لافیه این سون
 من نفس و قیعتی من بعد من کان قالیه و گفت این ای دنیا حدیث کرد و مرا فقیل بن جابر و گفت حدیث کرد و این بکلی
 گفت حدیث کرد و مرا محمد بن ابراهیم بنی که مرد و آتش بد از عربت رسید بایشان طاعون پس هر مرد و دند و حشری تا از نایان
 باقی ماند چون از مرگ با غافرا آمدند و ما در و حوا هر حو و در سیدین گرفت بجا پیش میگفتند که مردن پس است ای خود
 بداشت و گفت و لولا الاسی ما شئت فی الناس ساغره و لکن حتی نایب حاد بی سلی ما کظان بن حجر گفته که در شصت
 دستش در هر طاعون افتاد و قبل سته تسع و سنین که ابر بر بر و غیر و بعد و در هر طاعون واقع شده این طاعون قیامت
 گویند در سته سبع و ثمانین و وجه تسع نیست که درین طاعون زنان و مردان و دوشیره های جوان بر مردن این ای دنیا
 در اعتبار گفته حدیث کرد و مرا محمد بن علی بن ختام کلابی و گفت شنیدم حاد بن عمر بن جعفر نکل و علی که گفت حدیث کرد
 پدر نکل و ای از ما در خود که گفت بیرون آمدیم گزیده از طاعون نقیات و فرد و آمدیم نزدیک سنم پس آمد مردی از
 عرب که با وی ده کس از پسران وی بودند وی هم فریاد فرود آمد چند روز نگذشته بود که همه پسرانش مردند و تنیها
 بهمان میان گورهای ایشان آمده می نشست این ایالات میخواند و هر که از افرامی شنید بی اختیار میگفت و اقول
 اذا ذکرت العبد منهم برایتی مجاوره سنما و ظلم از مشک بگو اجمیعاه و لم ادر مثل هذا العام عامه بعد طاعون اشرف در
 واسطه واقع شد و حجاج هم در آنجا بود و مرد و گفتند و ربلدی که حجاج باشد ضرورت طاعون جمیعت در یک شهر طاعون
 و حجاج نخواهد بود و آنرا طاعون اشرف از آن نامیدند که در آن اشرف مردم انتقال کردند بعد در شام طاعون فشا
 و در آن ایوب بن الخلیفه و لیعهد سلیم بن عبداللک بمرد و این ای دنیا در اعتبار از طریق عبداللک بن مبارک از
 ای که کاند آورده که گفت خبر داد مرا بن عبد بن المطلب بار کردم و مشک مشک از خراسان بسوی سیلیان بن عبداللک
 و رسیدم بر در وانه ایوب وی و لیعهد بود پس آمد بر وی دیدم که دیوار یا سقف یا بنی خانه وی کج کرده و سبزه
 رنگ بوده اند و غلامان و کنیزکان وی بر وی و حوا هر و زرد و جامه سبز آراسته بر و مشک پیس می نهاد و وی
 بر سر بر نشسته بود و مردم آنرا بفارست بودند و چون بعد از یازده روز عود کردم ایوب جمیع مردم را که با وی در آن
 بودند از طاعون مرده یافت و نیز این ای دنیا از حاکم بن عطار آورده که گفت حدیث کرد و مرا ابوالاطال که فرست
 شد بسوی سلیم بن عبداللک با من شش اشنان مشک بود پس رسیدم بقتصر ایوب بن سلیمان در آمد در خانه
 که همه کج در دیو و از جامه ها و سبابا همه سفید بود بعد بخانه دیگر آمد و آنرا با همه آنچه در و بود و زرد یافت
 بخانه دیگر رفت و تمام آنخانه را سرخ دیدم و همچنین خانه دیگر را سبز یافت و همه آنچه درین خانه با بود و رنگ آنخانه بود و
 ایوب دیدم که بر تنی منو که گریست کسان که درین خانه بودند همه آن مشک که با من بود و بفارست بر و دند بعد چون

وشام وبافان و سمن سنه هفتاد و هشت و در هر و شام آمد و هم در سنه هشت و شست و هشتاد و یک بعد در روم و بافتا
 در سنه هشت و شست و هشتاد و هشت و در سنه هشت و شست و هشتاد و نهم و در سنه هشت و شست و هشتاد و ده و در سنه هشت و شست و هشتاد و
 و تا در سنه و شست و هشتاد و هشت و در سنه هشت و شست و هشتاد و نهم و در سنه هشت و شست و هشتاد و ده و در سنه هشت و شست و هشتاد و
 و قطری از اقطار بلاد شرقیه و جنوبیه و غیره طاعون موجودست قلیل یا اکثر و در جواب استفتای که از طاعون و و با بوده
 تحقیق این هر دو لفظ لغتاً و شرعاً کرده ایم و حکم فرار و عدم فرار از آن بیان نموده ایم که می توانی در آخر رساله افاده الشیخ
 طبع شده آنجا باید دید **خاتمة الباب** بیان بعض حوادث ملت اسلامیة از اول هجرت تا زمان حال سید ولی در سنه
 گفته و فی سنه اربع و ثلاثین من الهجرة ظهر رجل یقال له عبد الله بن سبا كان یهودیاً فظلمه الاسلام و صار الى مصر فاقى الى
 طائفة من الناس كلانا اخترع من عند نفسه مضمونة انه يقول للرجل ليس قد ثبت ان عيسى بن مريم سجد الى نذره الدنيا فيقول
 الرجل بل فيقول له رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل منه فاذا ذكر ان يهود الى نذره الدنيا وهو اشرف من عيسى ثم يقول قد كان اوصى
 علي بن ابي طالب فمخاطب الالباء و علي فاتم الا و صياد ثم يقول فمخاطب بالامر من عثمان بن عفان مقتدى في ولايته باليس فاكروا
 عليه فاقتمت به بشرك كثير من اهل مصر و كان ثمك بعد تاليهم علي عثمان في سنة و وقع الطاعون بمصر و في سنة كان الوباء بها فاكروا
 الذبح في سنة كان الطاعون بالعساط و مات فيه عبد العزيز بن مروان مير مصر و في سنة انشرت الكواكب من اول
 الليل الى الصبح فحاف الناس في كره صاحب الامة و في سنة كان بمصر زلزلة شديدة سقطت منها راس منارة الاسكندرية
 و في سنة ظهر في السماء شيء مستطيل و قيق الطوفان و بعض الوسط من ناحية المغرب ل عشاء الاخرة ثم ظهر خسوف ليل و في سنة
 كوكب الكوكب ذنب ثم نقص قال في المرأة و في سنة زلزلة الارض و جمعت السويد اقرية بناحية مصر من السمار و وزن
 حجر من الحجارة فكان عشرة ارطال في سنة اتفق عيد الاضحى و عيد الفطر ليهود و شحانين انصارى في يوم واحد قال ابن
 و لم يجيب بيب قال في المرأة لم يتفق في الاسلام مثل ذلك في سنة زلزلة مصر و سبع تينس منجزة و ائمة طويلة مات
 منها خلق كثير و في سنة قال ابن جرير اتفق ان رمضان كان يوم الاحد و كان بالاحداثان الشعاين من الاحداث الفقيه
 و الاحداث الرابع السور و الاحداث الخامس السلسل الشبه و في سنة في الحرم كسفت الشمس و خسف القمر و اجتماعها في شهر ربيع
 في المرأة و في سنة قال ابن الجوزي طلع نجم و جمعة ثم صارت اجمعة و ذاب فيها غار نيل مصر فلم يبق منه شيء و لم يجد مثله
 فغلت الاسعار بسبب ذلك في ايام احمد بن طولون تساقطت النجوم فزار ذلك في سنة ظهر بمصر ظلمة شديدة و حمرة
 في الاق حتى جعل الرجل ينظر الى وجه صاحبه فيراه احمر اللون جدا و كذلك الجدران فكنوا كذلك من العصر الى الليل فخرجوا
 الى الصحراء يدعون الله و يتضرعون اليه حتى كشف عنهم حياه ابن كثير و في سنة ظهر ثلاث كواكب نيرة احدا في رمضان
 و اثنان في ذي القعدة بقي اياما ثم تقصم كل حاه ابن الجوزي و فيها استخراج من كنز بمصر خمسمائة الف دينار من غير مواضع و هو
 في هذا الكنز ضلع انسان طول اربعة عشر شبر و عرضه شبر و في سنة انقض كوكب عظيم و تقطع ثلاث قطع و سمع بعد انقضاء
 صوت رعد شديد ياكل من غيرهم و في سنة ظهر كوكب له ذنب طول ذراعان و ذلك في برج السنبلة و فيها اهدى ناب

سراً إلى الخليفة المنتهز على ما قيل مسانداً إلى طرف العدة كحاه في المرأة وابن كثير وفي نسخة في آخر الحرم المقفن كوكب بن جنة
 احسب إلى السعال فحل حبيب الشمس فقامت الدنيا سعة وسمع لصوت كقصوت العدة السعيدة وفي نسخة ظهر كوكب بن
 راسداً إلى العرب ونبلى المشرق وكان عظيم الجدا ودينه مدته ولفى ثلاثة عشر يوماً إلى ان ضمحل في نسخة زلزلت
 زلزلة عظيمة هزمت البيوت ودمت ثلاث ساعات وقزع الناس إلى التبا بالمداد وفي نسخة طرح جميع مفرس كنة وزلوا
 واديا فجا بهم سيل واحد ثم كظم الفاهم في البحر عن آخرهم وفي أيام كأمور الاختيدي ككثرت لازل بعبرها قامت ستة أشهر
 فأنشد محمود بن القاسم قصيدة منها ما ذكرنا من مصرع مصرعها لكانها وقفت من عدله وروا في نسخة المقص كوكب
 في دي النجدة فأنشأ الدنيا حتى لقي لستعاج كالمسح لم صوت كالرعد وفي نسخة سار رجل من مصر إلى بغداد وله
 قرآن يقطعها وكواها وكالما يفران عليه كحاه صاحب المرأة وفي نسخة المقص كوكب فأنشأ ككثرت لازل بعبرها قامت ستة أشهر
 ونفي حرمته موحى كحرفا عمن في فراع براني عمن قوتنق بعد سادة وفي نسخة قال بن بجوري انفس كوكب بن المشرق
 إلى العرب على مصره على صوة القرمو قطع قطعاً وبقى ساحة طويلة وفي نسخة وردت ككثرت لازل بعبرها قامت ستة أشهر
 ولستعاج جدار من قمر السمسلم وبسقوط القبة الكبيرة على حجرة ميت المقدس قال بن كثير كان ذلك من انزل ككثرت لازل
 واهجها وفي نسخة ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 السماء انفجرت عند انفضاض كحاه في المرأة وفي نسخة احدى والبعين اربعة ايام في نوى النجدة ارتفعت سماية سودا
 ليلا مراد على غلظة الليل وظهر في حجاب السماء كالسار المعينة فارغ الناس لذلك اخذوا في الدعاء والتضرع فأنشأت
 بعد سادة وفي نسخة قال في المرأة عم الوارء لخط مصر والستام وبغداد والدنيا انقطع ما لميل واقفت عربة وفيها
 ظهرت وقت آخرهم له وواته سيار طولها في رأى عمن ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 النساء في الليل فأنشأ عظيم ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 كسعت الشمس كسودا عظيم جيس القرمو ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 وقع مصر بارئد بان كان ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 كثيرة ولقى إلى اواخر السهم ظهر كوكب ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 نحو ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 واستند لخط والوبار سبعين متواليه بحيث ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 وناير ولم سبق خليفة مصر في ثلاثة ايام بعد العدة ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 فافذ بالثلاثة لعرفه ككثرت لازل بعبرها المقص كوكب عظيم وسمع لم صوت مثل الرعد وندد مثل المشاطل يقال
 ويصح لمهم ويدم واطرافهم عقل معت البسطة يديار ويطال الدروب القحانة ديار ثم عدم اصلا حتى حكى في المرأة
 ان امرأة خرجت من القاهرة ومعهما جوهرة فقالت من يا عده يدم فتم طيقت اليها احاد وفي نسخة زلزلت مصر حتى انفجرت
 احدى نوايا ماع عرو وفي نسخة استند العلاء الوباء بمصر حتى ان اهل السيت كانوا يموتون في ليلة وبنى ان امرأة اكلت

رغباً بالغ دينار باعته عروضا بها قيمة الف دينار واشترت بها جملة من حديد النحاس فخبثت المرأة مع
 الناس فصنع لها ريف واحد وكان السوان يلقفون في الازقة يصدحون الناس بالكلال يعبأ كلون الحوارج اجتازت
 امرأة بزقاق القناديل خلقتها السوان بالكلال يرب قطحوا من عجزها قطعة وقعدوا باكلونها وغفلوا عنها فخرجت من الدار
 واستغاثت فجاء النوالي وكسب لها ما خرج منها الوفا من الفضة وفي سنة ٩٥٠ هـ حدثت بمصر ظلمة عظيمة غشيت ابصار الناس حتى
 لم يبق احد يعرف ان يوجه وفي سنة ٩٥١ هـ سوار بمصر فاستمرت ثلثة ايام فاهلك خلقا كثيرا من الناس الدواب والاعمال
 قال ابن كثير وفي سنة ٩٥٢ هـ قال ابن الاثير في الكمال كان اول يوم منها يوم لم يمت وكان يوم النير وزو ذلك ول سنة الفرس
 اتفق انه اول سنة الروم ايضا وفيه تزلزل الشمس مرج اكل كذلك كان الفري برج اكل ايضا قال وبنوا شي يجردو قوع مثله
 في سنة ٩٥٣ هـ الى عارض فيه ظلمات متكاثفة وبروق خاطفة وياح عاصفة فتعوي اسوتها واشتد بهوبها فقلعت لها عشرة
 مطلقات وارتفعت لها صواعق مصحقات فزجفت لها البحار وان هطفت فملاقت على بعدا واعتنقت في نار من السحاب
 والارض عجا فبقيل لعل يده على نهر الطبقة لا تحسب الا ان جنتهم قد سال منها واد واما منها عاد وزاد وصدف الرياح
 ان انطقت سرج النجوم ومزقت اديم السحاب ومحت ما فوقه من الرقوم فكلنا قال الله تعالى يجعلون صابغهم في اوقعهم من
 الصواعق وكما قلنا ويردول يديم على عينهم من البوارق لا عاصم من ان تخطف الابصار ولا ملجأ من ان يخطب الامعاق لا استغاث
 وخر الناس ساء ورجالا والاطفال وقروا من دورهم فخابوا فكل لا لا يستطيعون سيلة ولا يبتدون سبيلا فاعتصموا بالمساجد
 الجاهلة وادعوا للنازلة باعناق خاضعة ووجوه غائبة ونفوس عن الابل والال سالبة ينظرون من عكرت خفي وتوقعولت
 اي خطب جلبى قد انقطعت من الحياة علقهم ومحت عن النجاة ملتهم ووقعت الفكرة فيما هم عليه قادمون وقاسوا الى صلاتهم
 وودوا ان لو كانوا من الذين هم عليها لم يكون الى ان اذن الله في الركود واسعفت لها جدين بالهدوء وجميع كل السليم
 على ريقه وينيه بسلاطة طريقه ويرى انه قد بعث بعد الفخمة وافاق بعد الصيحة والمصرخة وان الله قد رد له الكثرة وادبه
 بعد ان كان ياخذ على الغرة ووردت الاخبار بانها كسرت المركب البحار والاشجار في القفار والنفث خلقا كثيرا من اسفا
 ومنهم من فرط لم يفر فرار وفي سنة ٩٥٤ هـ قال المنبري اشتد الغلا وهدمت الاقوات ووقع البلا وعلقم ان خطب الى ان انهم الامر
 الى كل ديسين الموتى وفي سنة ٩٥٤ هـ كان الجوع والموت المفرط بالديار المصرية وجرت امور تتجاوز الوصف ودام ذلك الى
 نصف العام الا ان فلو قال القائل مات ثلثة ارباع ال الاقليم لا بعد الذي دخل تحت قلم بصيرة في مدة اثنين وعشرين
 شهرا مائة الف واحد وعشرون الفا بالقاهرة وبناتر في جنبها هلك بمصر واحواض وفي البيوت والطراقات ولم يبق
 وكل من نزل من جنبها هلك بالاقليم قال صاحب المرأة وفيها كان هبوط النيل ولم يبعدها لك في الاسلام الامة واحدة
 دولة الفاكسين ولم يبق منه الا شمس لسيروا اشتد الغلا والوباء بمصر وكان فيها زلزلة نائلة من الصعيد هدمت بانيان مصر
 فانت تحت الهدم خلق كثير وفي سنة ٩٥٩ هـ مات النجوم في السار شتقا وغرا وقطارت كالحجر والمنتشر يمينا وشمالا ودام
 ذلك الى الفري وخرج الخلق ويخجوا بالدعاء ولم يبعده مثل ذلك لاني عام ابعث وفي سنة كانت زلزلة عظيمة بديار مصر قال
 ابن الاثير صاحب المرأة ثم كانت في سنة ٩٦٠ هـ هدمت دورا كثيرة ومات خلق تحت الهدم وفي سنة كان غلا اشتد بمصر قاله

ابن كثير وفي سنة ثمان الوهاب اعظم مجرى في سنة ثمان كان انغلاها وقاسى اذهابها واندولى سنة صليته مساوة العيون يوم
 بعد العنة قال ابن كثير في الاتفاق حريق في سنة ثمان حصلت مصر لانه عطية جبار في سنة ثمان الملك ابراهيم بن ابي
 آلات كثيرة لغارة المسجد النبوي بعد حريقه فطيف بها بالديار المصرية ورجاها وتغنيها لسانها ثم سار بها الى المدينة
 وكان بها عظيم وفيها ولد ميت لراسان واربعة امين واربعة ايسى واربعة اجل في سنة ثمان وقع بها حريق عظيم وفي
 سنة ثمان فتح السلطان فاضل الى اهل الحريم فقتل كعبته بدار الوردي وبيده وفيها هبت ريح شديدة بدار مصر فحرقت ماتت
 مركب بن النيل وهلك فيها خلق كثير ووقع مشرقة بدار مصر وادواتها هلكتها بحكاية ابن كثير وفي سنة ثمان قال قاضي
 ولدت زراة بقلعة الجبل وارضعت من القيرة قال هاتني لم يعهد رطله وفي سادس عشرة سوال سنة ثمان قال ابن كثير طيف
 بالحن بكسوة الكعبة المشرفة بالقاهرة وكان يوم استوداقت كان نوابه بركت وتمر ذلك كل عام الى الآن وفي سنة
 يوم عرفة وقع بركار كبير تلف كثير من الحلال ووقعت صاعقة بالاسكندرية وارضى تحت الجبل الاحمر طع جوارحه
 فاخذ ذلك الجمر وسبك فخرج منه من الجحيد اذني بالطل المصري وفي سنة ثمان قرب جزيرة كبيرة بجمر النيل فحرقته بولاق
 وفي سنة ثمان وقع حريق عظيم بقلعة الجبل تلف فيها كثير من الدخار والغايس الكتب في سنة ثمان قال ابن المنصور كانت
 بدار مصر وفي سنة ثمان وقع بها عظماء وبادعوط حتى اكلوا الحيف وفي سنة ثمان ظهر كوكب ذوابة وفي سنة ثمان كانت الزلزلة
 بمصر وكان تأثيرها بالاسكندرية عظيم من غير ما طلح البحر الى نصف البلد واخذ الجبال والرجال وخرقت المركب سقطت ودمرت
 وهلك تحت الروم خلق كثير قال البرزاني في تاريخه وفيها ظهرت دابة عجينة اكلت من بحر النيل الى ارض المنوفية وصفتها
 لونها لون الاحاموس طاسع واذناتها كاذان الحمل عيناها وخرجا مثل الناقة يغلي ورجلها وذيها طول سبعة وبعث
 كذئب السمك يقتلها مثل عظم السمك المحشوتها وفيها شعثا مثل الكلال عليها اربعة انياب اسنان من فوق وثمان
 من أسفل طولها دون السبوع عرضها سبعين في فيها ثمانية دابحون خرسا وسنا مثل بياوق السطرنج وطول مبيها
 من اظفها الى الارض شبران ونصف ومن كستها الى خافرها مثل اطن الثعبان اصفر محجج ودرعا خافرها مثل السمكة واجبة
 اظافر مثل اظفار الحمل عرضها مقدار دابحين ونصف وطولها من فيها الى ذنبها خمسة ستم قدما وفي اظفها ثلاثة كرو
 ولها حمرة زفرته مثل السمك طعمها كحم الحمل وغلظ جلدها اربع اصابع ما تعلل فيه السيوف وحمل جلدها على خمسة اجمال في
 مقدار سبعة من ثقل على حمل بعد حمل وافرود الى القلعة بين يدي السلطان وحسنه تبنوا واما موته بين يديه وفي
 طهره معدن الزمررد قطعة زنتها مائة وخمسة وسبعون مثقالا حقا ايضا ثم حملها الى بعض البوك فدمع له فيها
 الف وثمانين الف درهم فابى ان يبيعها فذكها الملك من عقيبها وبعث بها السلطان فأتى الفئاس عما وفي سنة
 كان بالقاهرة حريق كبير مشتاع خارج عن الوصف ودام اياما في المكن في سنة ثمان كان الطاعون العام بمصر وغيرها وفي سنة
 هبت ريح من جهة المغرب امتدت من مصر الى الشام في يوم وليلة وخرقت بولاق نحو ثمانية مركب اقلعت اشجارا كثيرة
 وفي سنة ثمان وقع الوهاب بمصر وفي سنة ثمان كان الطاعون بها ودمت سنة ثمان وقع القحار في القبر فهلك منها ثمان مائة
 وقع الوهاب بالديار المصرية وفي سنة ثمان وقعت صاعقة على القلعة فحرقت منها ثمان مائة واستمر الحريق اياما في سنة ثمان

زلزله لطیفه فيها ابتدئت قرعة البخاري في رمضان بالقاهرة وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر والاشمونين الى الاميرة منجك بنتا عمار بن مسعود
 سنة فذكر انها لم تنزل في اثناء هذه الحادثة فاستدعى الفرج وظهر لها ذكر واثنيان واحتلت فتشابهت باسمها واولدها القفية
 نظير ذكر ابن كثير في تاريخه قال حافظ ابن حجر وقع في عصرنا نظير ذلك في سنة ١٢٨٤ وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر شمس القمر جميعا في شعبان
 وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر ظهر كوكب ذواته وبقى مدة يرمى في اول النهار من ناحية الشمال وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر كان ابتداء الطاعون بالقاهرة وفيها
 امطرت السماء مطرا عظيما وفيها ظهر نجم له ذواته قدر رحمن من جهة القبلة وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر وقع الغلاء بمصر وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر زلزلت مصر
 القاهرة وزلزلة لطيفة وفيها وقع الطاعون بالقاهرة وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر ظهر كوكب كبير بذواته طول رحمن في سنة ١٢٨٤ هـ هجر وقع الدواب في البقر حتى كاد
 اقليم مصر ان يفتن منها وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر شيد في القاهرة حيا القوق الشيوخ على انهم لم يسمحوا بمثلها وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر ذكر اهل المدينة انهم
 في اول يوم منها زلزلة وشاع ذلك في اناس فلم يقع شيء من كلف في رجب سنة ١٢٨٤ هـ هجر ظهر كوكب الزهراء وذات خاتمة النور خذا
 فاستمر طلع وبغيت نوره تومي مع جنود القرمي ربي بالنهار فاذك بعضهم يظهر ملك شيخ الحوي في سنة ١٢٨٤ هـ هجر وقع طاعون بالديار
 المصرية وكذا في سنة ١٢٨٤ هـ هجر كان الطاعون بالقاهرة وكذا في سنة ١٢٨٤ هـ هجر وكذا في سنة ١٢٨٤ هـ هجر وفيها امر الملك
 الخطيار اذ وصل الى الدار الالهية في الخطبة ان يخطبوا من المنبر درجة ليكون اسم الله وسوله في مكان اعلى من المكان الذي يذكر
 فيه السلطان فصنع ذلك حافظ ابن حجر بالجامع الازهر وابن القماش بنجام ابن طولون قال ابن حجر كان مقصد السلطان
 ذلك جميلا وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر اسك نصراني زنا بامراة مسلمة فاعترفا فحكم بربحها فخرجها خارج باب الشجرة واحرق النصارى في وقت
 المزة وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر فتا الطاعون بالديار المصرية وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر زلزلة القاهرة وزلزلة لطيفة وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر وقع بدسايط حريق عظيم
 حتى احترق قدر ثلثها وبك من الناس الدواب شيئا كثيرا وفي سنة ١٢٨٤ هـ هجر كان الطاعون العظيم بالديار المصرية وكذا في سنة ١٢٨٤ هـ هجر
 لمؤلفه قفت ابن بيان حوادث زمان اسلامت تاسعة هشتصد وچند سال هجرى وبعد ان سنة اربع مسم حوادث
 ويذكر زلزلة روجف وصوفاق واطار شديده ورياح عاصفة وكواكب نجوم ساطعة وذات ذوات ذوات واثبات لوالد
 حيوانات عجيبات خلقه تايين تاريخه سنة ١٢٨٤ هـ هجر باشد بيار بوده ست ودر هر مرتبه از صفت اقليم وکائنات ارض وسماء
 در وقوع ست وکثرت دي از امارات قريبات کسري ست وبعض ال تواريخ برای از منته حوادث عظيمه وقائع بالقران
 کواکب ميزان تصحيح قرار داده اند لهذا قانع عظيم بهر قرن را در اینجا بر سبيل اجمال تا قرن حال بيان کرده ميشود اگر چه بعض
 از ان پيشتر مذکور شده باشد خصوصاً حوادث اقليم منها که مولد محمد رسول الله لايشا حال قرن حاضر پس بگويم
قران اعظم اول در سده جنگ جهاد بارت و در دوار قاتل قوم سرى کشن و غرق چين از شدت باران و دوازده سال
 و قرآنى سلطنت جمشيد در ست مخاک و بنار و مشق در سده دوصد و ضرب سکه در شام و چهار صد و چهل و پنج و جلوس النجديان
 در تار در سده **قران اعظم دوم** اوسطا **اول** در ٩٦١ طوقان نوح واقع شده و از اين سده تا سفت سال در ختا
 اساک مطر شده و در سده قصبة گيا بوده نام شخص پيدا شد و ندر سبي جديد بنياد نهاد و در شام ابراهيم عليه السلام ميگوشت
 شد و در ٩٦١ تعبير خاند خدا و قرآنى سزوم و در ٩٦١ ديج اسمعيل عليه السلام و جلوس فریدون در ايران ٩٦١ بود

و آغاز قیام و یونان در سدهٔ جلوس نرسید و آن در سدهٔ جلوس یزد و زخان و آغاز دولت منقول در سدهٔ و ارادت
 رسول خدا صلوات الله علیه جلوس خسرو پرویز در ایران در سدهٔ انجام دولت جوگیان و جلوس ائمهٔ متوک چند بر تخت پهلوی
 در سدهٔ تسلط قوم کاتب بر ملک اسپین در سدهٔ جلوس یزد و دیگر دوفات تحول خلاصم در عرب سدهٔ وفات ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه و خلافت عمر در سدهٔ آغاز تسلط اسلام در ایران در سدهٔ بنای کوفه در سدهٔ آغاز اسلام در مصر در سدهٔ
 و در اندلس در سدهٔ وفات عمر و خلافت عثمان رضی الله عنه در سدهٔ وفات یزد و دیگر در سدهٔ وفات عثمان خلافت
 کریم الله وجه در سدهٔ خلافت امام حسن در سدهٔ و از همین سال دولت بنو امیه آغاز شد رفتن سعاد و یزید کج و زلزله مدینه و غیر
 شریف در سدهٔ و آنچه که بلا در سدهٔ رفتن حجاج بن یوسف و رحی الحجاز خنجر بر کعبه غارت مدینه مبارکه و ظهور طاعون در بصره
 در سدهٔ القتل حکومت اولاد و راجه متوک چند و آغاز دولت هریم فایده در سدهٔ قرآن اعظم پنجم و اوسط اول در سدهٔ
 ستم هزار و هشتصد و چهل یک بلو خان و هزار و چهارصد و هشتاد و شش بخت نصر و هزار و پنجاه و یک اسکندریه و مقصد و نو و
 هفت یکوات و هشتصد و چهل یک بیج و شش صد و شصت و دوش که و یکصد و بیست و چری و یکصد و نوزده و گردی اتفاق
 و از بیجا و قانع هند را بقید ستم و قانع عرب پارس را بقید ستم و چری و حوادث فرنگستان را بقید ستم عیسوی نوشته میشود
 انجام دولت هریم در فلی در سدهٔ جلوس نرسید و زخان در سدهٔ هفتم قرآن عطا و عمرات عبد الغزیز حرکت بنی فاطمه در سدهٔ یکصد و
 یک نام بنی امیه و آغاز دولت عباسیه و آنچه که ماه شصت و هجده عطا بن مقنع در سدهٔ آغاز تسلط طولونیه بر مصر در سدهٔ جلوس
 در سدهٔ و جلوس نامون در سدهٔ جلوس اگر همان بر تخت چرس در سدهٔ و فتح فرس در دوم آن و در سدهٔ طایران بر تخت چری
 در جزایمان را بغداد پذیرا آمده روی فلک را پوشیدند و تسلط طولونیه بر شام در سدهٔ بارش اجمار زده و در ظل برسیه
 مصر و زلزله ری و جرجان و طبرستان و قم و قباستان در سدهٔ تمس منسوخ در سدهٔ و بدون قرامطه جزا سوار در سدهٔ
 و بارش اجمار یک یک طایر بغداد و در سدهٔ دوازده عظیم ری و نصف طالقان در سدهٔ اوسط دوم اتمام دولت کا
 بگال از وی در ستم یک هزار و چهل طوائف الملوک فرس در سدهٔ انجام دولت اسلام و جلوس هنری بر کعبه بی سلطان
 اسپین در سدهٔ اتمام اخشیدیان شام در سدهٔ وفات حکیم فارابی در سدهٔ فتح تها نیز در ستم و غزنوی و تحریک مندر
 سوم یک در سدهٔ بارش نگ در افریقیه در سدهٔ بارش ابقدر بنینه در عراق و فتح کرا و نهم بعد چهل هزار ساله بر ستم
 محمود در سدهٔ سقوط ستمات قب عظیم تاسی یک شب بغداد و در سدهٔ زلزله بلاد افریقیه و قبریز و نصف قیران و نزول عثم
 و یافتن آبر از مصبان آغاز تاریخ جلالی در سدهٔ چری و سدهٔ یزد و چری اتمام سلطنت راجگان کوهستان سوادک از
 دبل در ستم یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج ستم نشینی را در ابریزی راج و قرآن شش ستمه سواد سواد غرق حجاج در سدهٔ
 ظهور قیوم مظهر حضرت ابراهیم و یعقوب اسحق در سدهٔ ظهور عطارب طایره در بغداد و در سدهٔ بارش انا احمد و بن ستمهات
 سالار ستم و اطاعت و حق تحول قبر بنوی مسلم در سدهٔ قرآن ستمه سیمار و در پنج میزان و ولایت چنگیز خان در سدهٔ آغاز
 دانش سیم در شام در سدهٔ بارش متوک هفت و چهل در عراق سدهٔ آغاز اسلام در بگال در ستم هزار و دویست و غیر
 اوسط ستم جلوس کسین در سدهٔ جلوس غلبه ملاکوفان بر ایران در سدهٔ چهره ظهور آتش در خارج مدینه منوره

رسوم انسانی را موقت و از سنه بعد و هفتم مسیح علیه السلام در مدینه منوره و آن ملک آغاز شد که هنوز اقامت و در سنه
 نهمین هجری تمام ولایات متعلقه خود را از آنکه نام نهاد و صنعت و طبع در عهد نبوی دوم و در ششده شتایع شده بر سر کار
 و مرسل و دیگر که سویدان بودند و روس و اسکالند و سایر ولایات و اقوام نصاری صحت و ماهریت حکومت و سلطنت
 ایشان در توابع عیسوی مذکور است و گریش در اینجا از غرض با نیابت از تحقیقات این قوم نیست که زمین و دوازده هزار و چهار
 یکی اسیر کار که انرا گیتی مدبر و بر عظم بدید و خوانند این زمین را از زمین بیع مسکون است و نظر آن دوازده هزار و چهار
 و بیست کرده در سنه هفتم و چهل و هفت کلیسای نام فرنگی در اینجا رسیده و مقدار طول و عرض آن اندازه که گویند و در
 و معادل نجر و برابر این دنیا است که از ابرار عظم قدیم خوانند و تقسیم بر سه بیت نبوی و نبالی و هر جانب از آن
 بر بلاد و مدن بسیار ساکنان قدیم آنجا آفتاب است هستند در ششم بعد جدال و قتال بسیار در میان شمالی بقعنه
 فرنج و فرسیس در آمده و ایتان بران متصرف شدند بقعنه و ماک که آنهم بسیار است هنوز بدست مسکون قدیم آنجا است و
 امروز که شصت و نه هجری و شصت و نه سال از چند سال اخبار متواتر و بابت شورش فرقه روس و توجه ایشان بسوی ماک است
 بگوش میگرد و تا یار قد و بخارا و غیره از مقر خود و حرکت کرده رسید و از آنست که در حال و درین میان فیت
 باقی ماند و در سکون آنرا است حصه کرده اند یکی حصه شرقی سمنی یا ایشیا دوم حصه غربی موسوم به یورپ و فرنگستان
 سوم حصه جنوبی نام و با فرقیه و مجموع سکندریان است حصص بحسب تخمین خود کرده و در نظر اند و البته مختلفه ایشان قرار
 بد و هر از نوع و سجد و استان و یک بیت و پنج که در عیسوی اند به این سه و پنج کرده و اهل بدین شهر و ده که در اهل اسلام
 و قریب بهمین مقدار بود و در نقد و کرده و مجموع اهل عالم با اختلاف مذکور از اینجا استفاده میشود که بحسب خبری صادق
 علیه الصلوٰه و السلام که نصاری و سایر زمان اکثر اهل عالم با ستند و اکثر ممالک حضرت ایشان باشند این زمان آخر از سنه
 و اتریش من قیامت است زیرا که اکثر این قوم و طول و عرض ممالک معموله ایشان با فعل ایشان از همه اقلیم و اقوام است
 و ترقی دولت و نوع ایشان روز افزون و باطله اهل مارات بعیده قیامت از آن جنس است که در عالم با وقوع آمده و گذشت
 و ذکر وی برای تنبیه بر وقوع است و برای تحذیر اهل آن فوتمند و حذر از این جزئی باشد که آید و دستونده
 آری در ضبط این قسم حوادث عبرت است برای معتزل و ایقلاست برای نامان و آگاهی است برای غافلان و تذکره
 است برای مافلان و تصدیق است برای خبر محرم صادق که از استراط صغری و کبری قیامت ترسانیده و بران اطلاع بخند
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم با سبب هم در ذکر امارات و استراط صغری که در عالم ظاهر شده و منقضی نگردیده
 بلکه باقی است و روز افزون است تا ماک شعل شود و باطله گیری که مقدمه آن ظهور مجددی است و آن با استقرار اخبار
 و آثار قریب بعد سلامت است و شیخ بعض الدین محمود و اعظم در سال چهارم از این بر وجه مبطله راجع کرده اما قیامت ساعت
 و ساعت قیامت پس آنرا اند و یک علامت گفته اند و آن نشانهها چه بنیاید قیامت برپا نشود و مجموع این استراط
 در بحر الحاصل ذکر کرده و از آن معلوم میشود که بملا استراط صغری در عالم واقع شده و میان آن آدم رواج دارد
 بلا که و تا میروند شیعی و اکثری در آن هم میرسد تا آنکه مهدی بر آید و سلسله امارت کبری بچیند و دنیا را وی بفسائی تا

بعد بقای عالم بعد از مهدی نسبت بزاده سابق بزم مهدی بسیار گسترست و درین باب نیز فصلهاست **فصل اول**
 از امارات متوسطه یکی غربت اسلام و تغییر احوال بنی آدم است از آنچه در زمان نبوت نشان بود و از استقامت بر دین و
 التزام احکام شرع پسین تمسک بکتب و اتباع سنت و زهد و دنیا و عدم اعتنا بر خوار و حطام این سنجی سزاوارت
 بسوی خدا و دار آخرت و ایثار باقی بر فانی و تقسیم علم و اهل علم از حق تعالی و ضلال و عروص اخلاص و این اوصاف
 منافیات این احوال در آخر زمان فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم غریبا و سلیبا و کاد بر فطوبی لغریبا و آخر جلاله الترنزی
 و مشله عند سلم ایضا و درینجا بشارت است غریبا است را که در غربت با اسلام شریک ندو تسلسل است برای ایشان تا وقت
 غربت دین قدم استقامت محکم تر بنزد و از مشاهد ضعف اسلام دل تنگ نگردد و بعد از حبل المتین ایمان را مضبوط تر گیرند
 و لا خوش باش کان محبوب جائز و بمسکینان و درویشان سری است اللهم جعلنا منهم مجد و الف ثانی در کتب
 سوم از جلد ثانی نوشته اند که اسلام درین اوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غربت گشته اند و تا میرود غربت می گردد
 بحدیکه اندکونی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی سرار الناس این آفت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه
 علی آله الصلوٰه و السلام گذشته و علامات قیامت بر تو انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت
 بعثت انشای کذب جلوه گر گشته شا بهای بی باید که نفرت سنت فرماید و نه بریت بدعت نماید انتهی گویم زمانه حضرت محمد
 زمان اکبر و جهانگیر بود و زمانه این هر دو پادشاه بدترین از منته عالم بود و در نفی سنت و اتحاد بدعت بلکه اتحاد و زندقه
 چنانکه بنده ای از ان در ذکر اکبر پادشاه بر زبان علم رفته فلیح الیه و بعد از ایشان در زمانه شاه جهان پادشاه و عالمگیری
 پاس اسلام داشتند اگر چه حق اسلام چنانکه باید و انمیشد و لهذا مکتب حضرت ایشان حکومت از دم بدعت و انتصار
 و تمخیز از قرب قیامت و حق نیست که در حدیث آمده نمی آید بر امت من هیچ زمانه مگر آنچه بعد اوست بدتر است از و آخر
 البخاری و در روایت کرد طبرانی در معجم کبیر از ابوالدرداء رضی الله عنه مروی که نیست هیچ سال مگر که میشود و روی خیر و زیار
 میشود و شرم و در طبرانی است از ابن عباس که نیست هیچ سال مگر پدید می آید مردم جدوی بدعتی و می میرانند سینت را تا آنکه
 میرود سنت با زنده شود بدعتها و ترمزی از انس روایت کرده که نیست هیچ سال مگر سالیکه بعد اوست بدتر است از
 تا آنکه ملاقات کنید شما با رب خود و هم از انس روایت کرده که نمی آید بر شما هیچ سالی روزی مگر آنچه بعد از وی است بدتر است از وی
 تا آنکه ملاقاتی شوید با پروردگار خود و از ابوالخاری و احمد و النسائی و ربیع مکیث من غلبه صرت فی غیره و مکیث علیه
 کاتب حروف گوید مفهوم این روایات چیز نیست که هر فی بصیرت آنرا بچشم خود دیده و بعقل خود آزموده است و هیچ
 نتوان یافت که او را شک در صدق این تجربه باشد روایت است از علی علیه السلام که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
 بیاید بر مردم زمانه که باقی نماند از دین اسلام مگر نام و از قرآن مگر نقش مسجدائی ایشان آباد باشند و لیکن برای
 از هدایت فقیه همان ایشان بدترین کسی باشد که زیرا ویم آسمان است از نزد ایشان فتنه بر آید و در ایشان
 باز گردد از خرابه البیقه و این عدی گویم مصداق تام این حدیث زمانه است که در انیم چه درین وقت در بعض بلاد
 آبادی مساجد از نمازیان و مدراس از طلبه علم و مطابع از طبع کتب دین و تذکره مسائل و رسائل شرع مبین و کثرت

[illegible]

باک داشتی ایتهی یعنی از صلوات هر یکی بعد و دیگری میبرد و هر کدام خشن است نسبت بباقی و تا نگویی باشد بدان اندک را بدست
 رابیع فاروق اعتبار نزد حق تعالی **فصل دوم** و سجد تغییر مردم است از آنچه از ابوسعید خدری رضی الله عنه مروی است
 آمده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه پیروی کنید شما عادت کسانی را که پیش از شما بود و ندش شب مشرب و ذراع بذر را ع تا آنکه
 اگر درآمدند آنها را سوراخ سوسمار در آیند شما آن سوراخ را گفته شد مگر اینها پیروی و نصاری اند فرمود اگر ایشان
 پس گیت از حبه البغاری و مسلم و مشرب شب فر ذراع بذر را ع عبارت است از متابعت کامل در همه چیز و نزدی از عبد
 بن عمرو بن الحارث و آیت کرده که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه علی امتی نالی علی بنی اسرائیل هذا المنعول بالخل حتی
 انکان منهم من اتى الله علانیه لیکون فی امتی من یصلح ذلک امر و تصدق اتم این خبر و مسلمانان موجود و مشرب است چه
 سرگرمی حکم الناس علی دین ملکیم و متبع لباس ما کل من مشارب ضوابط و تحمین و ادو ضلع ملاقات و گفتگو و جمله احوال
 با نصاری جهد و شوق همخان یابی و همچنین آیهان مدخولات پدر در بعض ایسات سموع شده با آنکه خود را مسلمان
 این مسلمان نیست قیامت را نشانی است نزدی از علی مرتضی آورده که فرمود آنحضرت چه حال باشد شما را و تقی که با او
 کنید و رجعت جان و شبانگاه کنید و رجعت جامه دیگر و نهاده شود کاسه کلانی از طعام و برداشته شود کاسه دیگر و
 پوشید خابنای خود و رابباس چنانکه می پوشید کعبه را گفتند ای رسول خدا ما بهتر باشیم در آن روز از شما و روزی که
 فارغ باشیم از کسب معیشت برای عبادت و کفایت کرده شویم مؤت اهل و عیال فرمود نه بلکه شما روزی که از این آنگار
 بکنایه است از نعمت و رفاهیت سران رباب طعالم مسکن و زیتر از آن است شد که مشغول اند بخدا و در آن روز مشغول با و در آن
 حق باشند و در اینجا آثار است بفضیلت فقر و حاجت بر غنا و نعمت و تشبیه است از افضل بنویس و ادنی و تصدق
 این حدیث نیز از خلافت معاویه رضی الله عنه تا امروز موجود است و روز افزون این نیز در تحقیق از اطلاعات قیامت
 است و گفت حدیث رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه میشود مرد را چه عاقل و دانا است یعنی در کار و بار معیشت
 و چه عجب یک است و خوش رو و خوش زبان و فصیح و چه عجب چیست و چالاک است و نیست در دل وی مقدار دان
 خردل از ایمان یعنی این صفات در عرف مردم داخل کمال اند و در حقیقت با انعام ایمان هیچ محض اند چه خبر است این
 بنقوی و ایمان است نه باین و آن و این مضمون هم در در اهل دولت بر وجه کمال مشاهده میشود و جمعی از علماء سوز دنیا
 طلب هم درین غفلت گرفتار اند و از حقیقت علم خود و مقصود از وی بر کنار دنیا را و چه عجب خود ساخته اند و عقبی را پیش
 انداخته باریا و همه چنانکه باید و شاید ساخته اند و آبروی خود پیش از ایمان و ساخته حفظ الله تعالی عن صنیعیم عایشه
 رضی الله عنه از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود اول چیزیکه نگویده میشود یعنی متغیر میگردد در اسلام خمر است گفتند یا و
 آنکه خدا حرمت وی بیان کرده فرمود نام می نهند از این نام دیگر جز خمر و حلال میکنند از راه الدار حی یعنی بتبدیل آن
 میخورند چنانکه نمیز و مثلث یا بار اللحم و بار الحسل یا شراب الصالحین یا آثر از غسل و برنج و غیره سازند و گویند خمر نام آب
 انگور حرام است که مستی آرد و این شراب انگور است که خمر باشد و نمیدانند که هر چه مسکرت حرام است انگور باشد یا چیزی دیگر
 و این تاج و خمش تغییر است و حیل است برای وقوع در حرام و هر چه است بر نفی حکم طعالم و ازین تعبیل است آنچه کاتب

چنانچه در محبت آن است و در این جهان پیش ازین محبت با یکدیگر ایامی لغت بعد از این که در عالم هر یک که قصد خود در پیش ازین در میان
 یکدیگر و مایکندند حال را نمیکند پیش ازین احتیاجی که در واقع میشود و حال حسن که اتفاق می افتد پیش ازین تحصیل علوم باطنی و اصولی و در وقت
 این بر این منتهی و پیش ازین جان مال را بر او میگرداند و حال را بر او میمالی میریزند پیش ازین اسباب میگرداند و منت
 دیگر نیستند و اگر این را میسر است منت دیگر از پیش ازین خدا را صاحب جبرام می پذیرند منت دیگر از پیش ازین گناه و مواضع و در پیش
 پیش ازین دل و تنگ خردمندان بودند و حال خردمندان محتاج نان پیش ازین پول و گداز و راه جوای می محبت داشتند
 حال میل خاطر به محبت مقلدان و سخنگران و از پیش ازین قارب خشنود و معاون یکدیگر بودند و حال جوایس عیوب
 پیش ازین رتوانی برادران نازیک و در حال از شر آنها احتراز می کنند پیش ازین در استتار و افعال قبیله اصرار داشتند
 حال در اشتباهان و تقاریر می دانند پیش ازین عقوباتیکه گناهکاران لازم بود درین زمان نفیسی گناهان است پیش ازین
 هست که کار بود حال از در کار است خلاصه آنکه پیش ازین هر چه عیب و حال بهرست نیکو بی از عالم را بسته و از افعال تنو
 و اخلاق پسندیده و نشانی مانند و صراط مستقیم سدد و طریق ضلالت متوج داشتند بی و قمر و مقدار داشتند و
 و خوار و پلیمان عزیز جهان بهر زمان در بدر و هر زمان چست بی غایب طو حوصله مغلوب بود فانی زبردست و مروت
 زیر دست یکی از بزرگان این فرموده اگر شعر میدادیم هر آینه مریه محبت و مروت میگفت سخن بنیر لا هدی است هم محبت
 با وجود پیوستگی مانند برادران که فتنین و برنگ چشمه با بیان هر قرابت در حق یکدیگر تا توان بین آشنا چون سخن آشنای
 خدا آنها را گوارست و بیگانه مانده خیال بیگانه اطبعها سازگار غیر ایشان محض شد و همه را از ابلهیت چهره خردان گستاخ و نکال
 رنج و در بیان مخطوط صدق و وفادار خواب و بیدار دروغ و مؤثر راستی اترحق منهرم باطل مظفر ظالم عزیز
 مظلوم دلیل حرص با فراط قناعت متفرق و تنیخ الف کلفت حقوق بعدل بقوق علای عمل زنا و بار بار از صلوات
 پیش نیست و از شاد و انبار راست سلامی در کتاب مسلمانان در گورد و دهانان معصومات قدمها طریق ناست و فوات
 زبانه گویای غیبت گوشه ها شنوای مذمت حیرت با بنیای حیووت سبها در آزار قلوب حسی که از شنیدن هنریات بیجا
 با تملع کلام مجید و حدیث شریف نیابند در وعظ و نصیحت تکلف همه لقمان دوران و در ریشتی که در همه بتطابق
 خردان و بزرگان در جوش همسایه با همسایه در خوش و ضعیف و ضعیف همه حق پوستم با نهار کله حق خاموش همه
 کلیم شقاوت مردوش و حلقه بندی شیطانی در گوش و همه را در جزا فراموشی همه از باره و کوه و تیز و بیرونش
 سخن مختصر به گندم نما جو فروش هر گز اینی تهوت پرست است و زبان کار و با هر که آینه ریشی کنی خدا رست و مردم آنرا چراغ
 ایمان این قوم بگورست و خانه اعتقاد خانه زبور عوام کالانعام جز این است که از مانند چون بگردند شوند طعام سیر
 خورند چون تهوت غالب گردد و وقایع کنند چون در خشم شوند ضعیف و نابر بختاند داشته ها را ز یاد و شهوت را نام مطالب
 پندارند و ندانند که خرد و کج شک در شهوت از ایشان زیاده تر و این بدستیران را عاداتی است که میان دو کس
 اگر دوستی بینند اول آن شخص خوشن و حیووت آن هر دو مطلع گردیده و اگر از خود تراشیده در لباس دوستی از زبان
 هر یکی یکدیگر ظاهر کنند و میان آنها بفتن و عداوت را بدرجه کمال رسانند و باه بازیهای این گمان تا کجا شرح دهم

فصل عیاض میفرماید که آرزو مندیم که بسیار شوم تا ما را بنماز جماعت این ظاهر پرستان بیعی رفتن نشود و همان بزرگ
دست متزنگ بر خود نپذیریم از آن کس که برین گذر نکند و سلام نگوید سختی بر پی خردی که از تنهایی منتفر بوده بصحبت
این دورنگان نگویند و خود لا یرگران پر خاش جو مانوس بود خوش مقام رنجور باشد و جانفش از عیش و عافیت دور
محبت این قوم بی طبع نباشد و اخلاق این جماعه بی غرض نبود و سلاطین همه از طریق عدل و انصاف دور در راه جلد سست
باده نخوت و غرور عمارات و قصور این گروه قیصر نیست و کاخ و دیوان این قوم کسری و در کرب تنگ بینا قاردنی و
قالب قاجاق اینها فرعون و اخلاق و طبایع این جماعه غرودی و سفره و خوان این مردم خاقانی و دزدی بی بی فرقه قیلا
نه اخلاق اینها محبت است و اوضاع مصطفوی و امراء حکام همه زبون کیش و طبع کیش و پیوسته در کاخ پوی آن باشند
که تهر و سرکشه نبی صفت بند تا دست ظلم و جور بمال و ناموس خراج گذاران دراز کرده شود و تصرف در موال
معصومان و آزر دادن دل مظلومان کار ایشانست و با سیری گرفتن غریبا و سیاستهای بیجا شعار ایشان گال همه برون
سیرت و بد سیرت که حصول مطالب و بر مطالب تاسع و مقدم دانسته در خرابی ملک پامالی رعایا کوشند و کار بجای
رسانند که خونهار بخته شود و خانه خراب گردد و در فکر تی کردن خزانة سرکار و پر کردن خانه خود فکر بچسته بزند و اگر
آتش فتنه از قطع یاد بآتش بر در افغان نکوشند و نیار بر دین ترجیح دهند و حکم سلطان را بر حکم سلطان مقدم دارند و قبول
دفعه و متصدیان سراپا شرب و روز و نگر گرفتن رشوت و صرف و بدر و نگوئی و حق پوشی مشغوف سعادت را
هزار منزل از پیش خود برانند و شقاوت را بپزیرانند بسوی خود کشند و باب منصب بی توفیق و بی انصاف
ستم شعار و چاکران ایشان همه کافر مفت و از کمال این نماند از بنار ننگ قاورند و کاسه سر قاشکند و آقا و قلع و سیاه
سراپا تلبیس کش از حضور پادشاهان و وزیران جو اسیس است در اک حقائق و کیفیات اند حق را لباس باطل می پوشانند
و کذب در صورت صدق جلوه دهد و بنده اذ راه شوم طبعی معبود اران حال در ساخته و حقوق آقا را بر طاق لسان
گذارند باطنها را نفس الامر و بیان واقع اغراض کنند و از صیبه هنر و شرف و هرگز بصورت توینند و این حرکت
ناشایان باعث برهمی معاملات و ویرانی ملک اشتعال نازد و فساد و انسداد طرق و شوارع و موجب زلغلی تجار
و قتل مسافران و مترودین و بر بادوی نوا میس خاص عام میگردد و کار بجای میرسد که از در باب تهر و طغیان هر
سری سرداری و هر دردی و بر باری میشود و روزندگان را در عبور مراحل و قطع منازل کام اولین بر زمین گذشتن
مایه هزاران فتنه و آشوب باعث حد هزار خوف و خطری باشد و این انصاف دشمنان که بطبع یکدانه برق خرمن
و چون باد مهکان بهوای برگی آفت چمن هر دم اگر کسی بصحلول خرسندی و استرغنائی این جماعه نمائند نکوشد
و مبلغ از رشوت بقدر حوصله فراخ این اشعب طینستان گذارند از خجبت باطن ج شرارت جلی بجم ناکرده است شتم
ساخته امری را که اصلا با مکن اشتیاقی نداشته باشد نسبت بان بپاچه در نظر حکام جلوه داده از منصب خد
معزول نمایند و بلامائی صعب و را مبتلا گردانند و در محفل خود مثل زند که تازیانه بیا و عبرت تنازی است قصه
موالی همه نافرمان و امانی همه بداندیش و طلبها خوف و نامر و بیا و پیش صحبتها شکاف و نفاق در معرض قرار

به بهد و سینه بالا مال کيسا و لها از شلخ که در وقت گنجینه با همه از سر و مهری در کینه جوی کید گیر گرم نزار خدا
 ترس نزار رسول شرم محبت دلی ناپید یا ششایها دید بدیر چراغ اتحاد و یگانگی بنی نور از نو بدید و در از نزل دو
 میکی گفته بهترین مردم کسی است که او را نیاز نمود و مانند در او دستدار اگر نامل بکار و در از جانبین بجز بد معانی
 مشابه نه نشید سها و راقصه آنکه همه اند و خسته مدیون را در حساب و بگیه و مدیون را چنین خیال در سر که اصلش را
 باز نه و هر چه جای سود و تا بر همواره در افزایش قیمت شلخ خود با انواع مکان و میل سامی و شتری در کد و
 بازار و غیره از کد و فریب صدد و اعی بر کای از جانبین در زبان و گیر می فکر سود و خود دست و جذب حق و بگیری مقصود
 خود اگر کار فربه سبلی راه یا بدستی و بخور گرد و آن در لطف جویای تند رستی شود و هر فرق و هر گرد و حاضر آمد و بطریق و او خود
 سخته گوید و گرمی دکان خود و جود طیب بقانون مکان و پیش آمده منفع و مسهل تجویز کند و برای منفعت خود اجزای نشو
 از عطار خود و گرفتن گوید و موجودات در خانه خود و طیار کند و در گزن گوید این مرض ان احتراق خون عارض گشته اگر فلان گ
 کشاد نشود احتمال انواع رنج و بیماریهاست و عزیمت گزاسب جن و پری ظاهر کند و تو چو کعبه بد و قول افسوس گزینا
 سحر و با و کرده است و طهارت منجم اینکه کوکب خمس بطالع او ناخست المتحضر یک را بغرض و انتفاع خود کار است و
 فکر گلو نشود و بیماریهاست اما قاصد و حوصله با سنگ و مسلمان ضعیف و دشمنان قوی ستاج بی بی نقد و ثمر شکی
 مفقود است آنچه باید و موجود است آنچه باید زمانه باین کار نشاد و ان در روزگار باین طرز تازه و در دشمنان استحق
 فلک تا توان بین اگر غریبی را روزی بعینش نشنا میسازد و راهی نبشلائی اند و میدارد و اگر راهی است آلود شادی نماید
 سال در سزا و یه وزن و لال می نشاند و زمانه خدا و عدد و گار ناما ساز کار کشادی او غم اند و دست و شربت او هر روز
 اگر خاطر کسی است هم آسودگی نماید نگارد که بد و دل از انان بر خورد بلکه پیش از آنکه بآزوبی خود قانع نشود و نفس است کند
 او را از سخت عداوت حیات بر تخته تلخی مات جاد و دیده ناز و گریه است و سینه ناز و بریان بکار از دست او کباب
 و خانه ناز و سیل طغیان و خرابی همدم را اگر با هم نشسته چند ساعت سنگ فقر در میان نماند و دلول طبعی را اگر
 نفس از جسم فسیب بخشد عمری خون بگراند و عمر و نیاز باقی نیست ویدی غنچه را با یک جسم کرد و عمرش در پریانی
 گذشت هر و طبع و شریف از خود راین گردن جویای داد و هر شیخ و شاب زبیدا و شش همدم ناله و فریاد از آن
 بعضی مثل من بد و مند بقتضای کفر فطری و مار شکوه را از جهان و دل بر خنی از وصت حوصله با وصف خاطر نشاد و مکر
 بر زبان از دون نوازی چرخ مغله پرور کار بجای رسیده که اگر یکله بلبی خواهد در روزی هزار کس را بخیر رساند و
 اگر هزار عاقل برای راست بکین سسی بکار بر اند احتمال ضعیف است که نمیرد و در سامعی هزار صحیح را سقیم توان کرد و
 در مد ان که طویل تند است شود و از مختلای باید شود و سباب بحیثیت که بسا لها اند و خسته گردد و در یک لحظه برادر و دو
 که بعد سال تعمیر کنند در روزی خراب کردن تواند بوستانیکه با قسام فوا که و انواع گلهای ترتیب دهند در یک ساعت
 میتوان از هیچ بر کند چنانچه هر چه در ان استقاع متعوب باشد در زمان متمد باید و چند فرادان دست و به و آنچه بر کس
 مراد بود و زود مبلو گر شود در موجودات فائده کمتر و در میات اثر بیشتر باشد که حرکتی زخم برسد و در زمان دراز انیام

پذیرد و در بجوم آنچه مطالبش واقع شود کسوف و خسوف است و در خواب آنچه بدو دیده شود داشتن زود و مترتب گردد
 جمعیت از هزار یکی را حاصل و پریشانی از یکی تا هزار و اهل پریشان را جمع ساختن مشکل و جمع را منت کردن آسان
 زنده را میتوان کشتن کشته را زنده توان کرد و غرض در هر حال امید کشته است و بیم بیشتر و بای رجا بترست و قدم خوش
 پیشتر **س** سیرنا در سحر آباد کنسار دیم و منزل یاس زهر را بگذرند و یک است و قوت عاقل همه خون جگر و غذای احمق شیر
 و شکر دیانت از نیلای مکرم استی دارد و خیانت از افراط بدروغ می نماید و در حقیقت قدر دان دیانت از دیانت دار هم ناپای
 است و فرید از خیانت از خائن افزون تر سپهرات سراسر عالم که نگاه کنی نه کار فرمای دیده میشود و نه کار گذاری بشنیدان
 می آید و اگر برسم شاد و نادر در جهان بوده اند از گردش فکلی نه کار فرما را کار گذار بدست می آید و نه کار گذار را کار فرما
 میسر میشود متنبی از یخچوری نایب همیشه درج و ثابت نایب از بد گوهری میزینج هسته چکر کباب مسو نخل در خاطر نا بخت
 جاگر فیکه اگر کسی مینای سر کرد و بخل داشته باشد کیست که بروگان شراب نکلند و اگر مرد و زن یکجا معاینه شوند نخل هر کسی
 غالب بفساد شود پس صاحب نخل را اگر پهلوی پدر هم بیند از خبث باطنی این را با فاعل حاضر مفعول قیاس کنند و اگر
 مرد و پسر کاری یکسوت اهل شرع بنظر آید او را یا کار و مزدور دانند راستی پیشه را ساده لوح و نادان خوانند و قهر
 کردار و شیطان سیرت را کاپلینت و عاقل گویند و اگر در شخصی هزار هنر بینند و یک عیب یان هزار چون عیب خود پوشیده
 دارند و عیب را با مبتدا نه خود چون بلبل هزار داستان هزار زبان ظاهر کنند نه بینی را عیب استند و عیب بینی را نه هزار
 غافل از آنکه هنر بدین هنرست و عیب بدین عیب محققان گفته اند عیب دم نمودن عیب دم نمودن است همیشه مکنون
 خاطر این تیره در روان است که فتنه کنی فتنه یابی کس بدست افتد ابلیس و دلهای مردم بجدی راه یافته که در سحای
 دنیا و لهو و لعب این هرزه سرا بچند و دل متوجه شوند و اگر از راه بخت هاد گاهی بنماز قیام نمایند دل را منصوبه یابی و
 مشغول سازند و صد هنر است بر خدای عز و جل گذارند و در نیست که سینه چرخه خورده میگردد و حرام بر حلال خنده
 می زنند و زانسانست که حق بر عقل برتری جوید و جهل بر علم فوقیت خواهد فضل با فضولی هم دوستی علمایا بیداشی هم
 آغوشش چه که را بینی غم چون سایه بدنبال است و شادی مانند جمعیت و دراز خیال و آندوه عالم گیرست و عیش با عی
 در زنجیر با ناخوانده می آید و طرب را نده میرود و درین هنگام مرگ محبت و برگزیده موت و خشک بالای انصاف و قسط
 است شورش حسد و طغیان لفاق و طوفان بی تمیزی و آشوب تیره را بی طایع کوچک بزرگ را بجای رسانیده که اگر
 ایشان در مقلد و محقق و ناقص و کامل و عامی و عارف هرگز تفاوتی و امتیازی باقی نمانده خرد پروان نه تیره روز
 ناکامی نشسته در حقیقت شناسان ماتم آرای مردم شناسی گشته اند فقط فرخندگی از دفتر روزگار ستوده شد و حرف
 خوشدلی از لوح زمانه محو گردیده شنیده ام دل خورم ولی نمیدانم که کاین غریب لغت فارسی است یا عربی و است
 اندکی از بسیار و شتی از خرد و ار که بادی مناسبت مقام در نیخا ثمت افتاد و اگر توجه باستیغاب تغییرات عالم و اهل عالم
 و تلوات بی آدم رود و خود کنای مستقبل درین باب ترتیب بدیهه که عارف حال زمانه در میان است و بصحبت ایسان
 نیک میشناسند که پیش ازین رنگ عالم و حالایان چه بود و درین وقت طرز جهان و جهانایان چیست آینده چه

تسلیم است و من رو منیع نماید و در نگرم و که مبادا این تر گردد و فصل چهارم و از انجمن است تبیین غایبیم
 الفاء دوم و از احادیث معلوم الدین گفته اند که انقباس معلوم مذموم و معلوم شرعی تحریف اسامی و تبیین نقل می از غیر
 فاسد و بی دینی معانی غیر از وصف صالح و قریب دل است و آن پنج نقطه است فقر و محرم و توحید و تکیه و حکمت این اسامی
 مجموع است و تصدق بدان ربانیت است و پس بود و دیگران الا ان منقول شده اند بسوی معانی مذموم و در با نفرت می کنند
 از ذمت کسی که متصف به معانی این الفاظ است بنا بر شیوع اطلاق این اسامی بر ایشان پس لفظ اول فقر است در روی فقر
 کرده اند و تفصیل بر نقل و تحویل معانی لفظ الا ان مخصوص است بمعرفت فروع غریبه و تبادلی و توقف بر دقائق اصل و
 و استکار کلام در آن و حفظ مقامات متعلقه بدان و هر که تعمق او در آن شدید و استعمال او بدان اکثر است و او را فقیه
 و اقله دانند حال آنکه اطلاق هر فقره در بعضی اول بر علم طریق آخرت و معرفت و دقائق آفات نفوس معضلات اعمال و قوت
 احاطه بحکارت دنیا و شدت تعلق بسوی غیبه آخرت و استیلا خوف بر قلب بود و دیگر ملک طریقه و اول بر تعلق و فی الدین و دنیا
 قوم از ارجح الیهم در هر چه بدان امداد و تحوین حاصل شود فقر همانست از این تعریضات طلاق و عناق و لعان و سلم و اجاب
 زیرا که باینها انداز و تحوین حاصل نمیشود بلکه تجرد و دوام برای او متقی قلب تا نزع خشیت از دل است چنانکه از تجرد و
 لفظ الا ان مشابره میشود قال تعالی لهم قلوب لا یفقهون بها مراد ورنجیا معانی ایمان است نه فتادی و احادیث صحیح
 که در معنی فقر و فقیر آمده مراد بدان معنی اول است از این معنی مصطلح و لهذا در حدیث ابن عباس آمده که فرمود رسول خدا
 ان ناسا من امتی یستعقبون فی الدین یقرون القرآن یقولون ناتی الامار فغضب علیه السلام و فرمود لهم یمنوا و لا یکن
 ذلک کلا یخفی عن القاد الا الشوک کذلک لا یخفی عن قریبهم الا محمد بن الصلاح گفته اند که معنی این خطایا اخیره این ماجه و فی الایا
 احادیث و فقر و فهم در دو اسم اند و در لغت یک معنی لیکن در استعمال عادت حکم همین فقره بوده است قدیم و جدید و از اینجا
 معلوم شد که هر که فهم کتاب است و در فقیه همان است نه آنکه صرف مرجع غریبه میدانند و فتوی نویسی از آرای رجال
 میکنند زهری را بر سید مکه انچه اهل مدینه کیست گفت اتفاق شد و فرمود از حسن بصری چیزی پرسیده و وی جوابش داد
 فرمود گفت فقیها مخالف تو هستند حسن فرمود بگرید ترا ما و تو ای فرقه گاهای فقیهی ما چشم خود دیده فقیه کسی است که زاهد
 در دنیا را غلبه آخرت نصیرین خود مداوم بر عبادت رب پارسا باز دارند و نفس خود را زیر و زبانی مسلمانان عقیف از
 اسوال ایشان نامح جماعت مومنان باشد و درین جواب این گفت که حافظ فروع فتادی بود و دیگران هم که اسم فقره متنا
 فتوی نیست و لیکن این متادل بطریق عموم و استقبال بودند و بالامال و ازین تخصیص تکلیف بعضی ناس بر مجرد تجرد و برائی
 و تومل بدان بسوی طلب لایت و قضا و جاه و مال گردیده و فقط دوم که علم است اطلاقش در صدر اول بر علم با
 تعالی و بایانه و افعال و صفاته بود و آنکه چون عرضی الله عن قوت شد این مسو گفت نه عشر هم مرد و درین لفظ
 تصرف کرده اند و تفصیل نا اقل شهرت وی در کسی که مستغنی بنا عهده بانضموم در رسال فقیه و کلامیه و غیره است بیشتر
 از کسی است که اشتغال بفهم کتاب است و در است وی دار و حتی که عالم علی الحقیقت و نقل در علم نباست که مشغول باشد
 و هر کس این نیست و بدان اشتغال ندارد و معدود و منجمه و مختار است بلکه شما را و در مره اهل علم هم نیست و لکن هر چه از فضا

علم و سخا و روش و اکثر آن در باره علماء باشد تعالی و احکامه و افعال فی عباد و صفات است و الآن اطلاق وی بر کسی است
 که از علوم شرعی جز بر سوم جدلی در مسائل خلافیه احاطه بخیزی ندارد و باین وجه محدود و در محول علم است بآنکه جاهل است علم
 تفسیر احادیث و علم نهیب سلف از صحابه و تابعین و آثار ایشان و این سخن سبب آنکه جمعی کثیر از طلبه علم و طالبان آخرت گردیده
 و لفظ سوم که توحید است الآن عبارت از صناعت کلام و معرفت طریق مجادله و احاطه بمناقبات خصوم و قدرت تشدید
 در آن بتکثیر اسلحه و انمارت شبهات و تالیف الزامات گردیده بآنکه گروهی از ایشان خود را اهل العدل و التوحید نام کرده
 و تنکمان را موسوم بعلماء توحید نموده بآنکه همه آنچه خاصه این صناعت است در عر و اول چیزی از آن معروف نبود و بلکه بر
 باجیل و محارفات را مفتوح میکرد ایشان بروی سخت الحار میکردند و آنچه قرآن کریم بر آن شتمل است از اول ظاهر که از اول
 خاصه و عامه بسوی قبول آن یکسان سبقت میکند در اول جماع آنرا هر یکی از او شان معلوم میداشت و تمام علم در آن
 زمان همین علم لفظی بود و حدیث بود و توحید تر دایشان عبارت بود از دریافت امر آخرت و اعتقاد آن بصدق نیست از
 قهر قلب که اکثر تنکلیان آن نمی فهمند و نمیدانند و اگر می فهمند بدان متصف نیستند و آن نیست که جمله امور را از طرف خدا بینند
 بر وجهی که انکساف او از اسباب و وسایط منقطع شود و بر خیزد و نمیدانند خیر و شر را مگر از وی تعالی و تفسیر عبادت و تخرید
 استعانت کند برائی او سبحانه و غیر او را نپذیرند و نپذیرند و این توحید اتباع هوا و پروردگار است و هر که متبع هوای خود است
 وی در حقیقت هوای خود را معبود گرفته است غرض که توحید عبارت از این مقام و الآن نظر کن که آنرا بچه چیز تحویل و تبدیل
 کرده اند و کدام قشر از طب قناعت نموده اند و موحد همان است که نمی بیند که در احاد را و متوجه نمیکند روی خود را
 مگر بسوی او چهارم لفظ ذکر و تذکیر است قال تعالی فکر فان فکر که شفع الخ و در شأن بر مجالس ذکر احادیث بسیار آمد پس
 این را نقل کرده اند با کثرت و عاظم بران موافقت دارند از قصص اشعار و طامات بآنکه قصص بدعت است در
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و بعد از او بکبر و عمر بنو و تا آنکه فتنه بر خاست و قصاص ظاهر شد و سلف نمی کردند از شستن نزد ایشان
 و کثیر اشعار در وی عظم مذموم است حق تعالی مبروده اشعرتهم لغاؤن لم تراهم فی دایمیه و ما علمنا الشجر یسینه و شجره
 متصفیه و طراره در عوام عظیم بوده بآنکه جماعتی از اهل فلاح ترک فلاح خود کرده اظهار بچه دعای کرده اند و طامات
 صرف الفاظ شرع از طوا هر مفهوم او بسوی امور باطنیه است نیز حرام و فزادش عظیم است تخطی تخم حکمت است و الآن
 حکیم کسی را گویند که طبیعت شاعر و منجم باشد و فرع بر دست بگرداند بآنکه حکمت همان است که او تعالی بران نشان نموده
 و فرموده بوقی انکلمه من لیس بوقی انکلمه فدا و فی غیر اکثر پس نظر کن که الآن آنرا یکدم معنی برده اند و بقیه الفاظ را
 بران قیاس نمادند از اغتراب تلخیصات علماء و محترض شو که شرایان بر دین اعظم از شر شیطان بعین است و تراختیا
 است در آنکه نظر بنفس خود کنی و اقتدار بسلف فرمای یا تدلی بحبل غرور و تشبه بخلف نمائی چه علوی که مرتضای سلف
 بودند رس گشت و هر چه بران اکثر مردم مکتب ده اند اکثر شش مبتدع و محدث است و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آمد که بدو الاسلام غریبا و سبیحا و کما به فطولی للفرار احدیث و آیین علوم بجدی غریب گشتند که ذکر او را مسموت و این
 و لهذا ثوری گفته عالم را بچه کثیر الاحباب بینی بدانکه وی محط است زیرا که اگر وی ماطن بختی شود او را دشمن دارند و این

مع البرادة العسة وعلیه و ما و درین باب کتابی مختصر موسوم بقصدا السبیل الی دم الکلام و التاویل در وی خلاص
 علماء و سواد امارات ملایر باینیس و دم علم کلام نوشته ایم این قسمت فارصیح الیه و آرا سخته است ظهور که با حصو مناد
 حدیث آنحضرت مسلم و ابیاری سلف صالح عمر رضی الله عنه در حاشیه خطیه حوا و گفت آنحضرت فرموده و صیب مکرم شما را
 با صحیح و دستر نحاسی که رویک نایت سلیتر کسایک رویک مدالیان سلیتر فاسق شود و کذب تا آنکه سوگند جوید
 مردی آنکه ارد سوگند چو پسند و گویان و در مردی آنکه وی گواهی ظلمه تسلیم را بپوشیده آورد که فرمود آنحضرت مسلم که
 ست که راسته و راست می رود و اینکه حدیث که در سحران بخیر که شنیده اید تمام و سید را در تمام پسند و در داریه حوا
 ایا چه تسلیم می نماید و در دو که متبیین گفت می رود اس عاصم وقت و حدیث کردل گرفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 گوشتن حدیث می یابد و در مسوی وی نظر کرد وی گفت ای اس عاصم حدیث مرا که می میم ترا که مستوی حدیث مرا
 که میان کم را آنحضرت مسلم اس عاصم فرمود تو میم با حوا می شنیدیم یکبار مردی که میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 مسوی و در نظر نامی ما و مال میگوید و مسوی آن گونه های خود را چو در صفت لول را سوار شده می گیریم
 مر م کلا چه میسایم در آرائه اس عاصم جلالة الله گفت شک نیست که اول عصار اس عاصم که امارت و صدق و صف
 است بهیشت این متبیین در دست و آرائه که توصیف رکبو صفت لول میان کرده است بعد تو عی این فقه است اکثر
 آن که در عراق میگوید یاف لهدا الواسع سبغی و اسال و در سهای کوه که در حله احادیث حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
 احد حدیث میگوید در اسکران حشر یعنی ملکه اس عاصم محمد مسو و لهدا السبغی اهل مدینه احدی نموده در اهل
 عراق قال مالک لم یحدیهم و لسا یأخذ منهم حوا و این حدیث است که قبل جمع احادیث ملا میسرند میسر رجال
 وسط احوال رواته میسایم پس راه احیاء گرفته و ترک آن احادیث نموده و در حدیث اهل مدینه و متوانی
 استان گفته اند در حوا امام ساضی امام احمد پندارند ما حوا و با و مجموع گشت و در بحث احوال رواته ممکن شده
 بسببیت نقاه صا طیل احد نموده و بشرط اتصال و تسبیح رواته و احادیث مرسله و احادیث میسبب تنگ کرد در جمیع
 اهل حدیث هان راه احیاء نموده و جمیع مسلمین حدیث و اهل مدینه ای در جمیع شمارند و در حدیث اهل مدینه و اهل کربلاست قمی و
 در تحفه قرآن زیاده را بجز بر مال عرطاری بود و آنکه اقرار است و عدم تفقه در آن بقوی بار عبد الله بن مسعود آورد
 که مروی گفت مدرستی که خود در مال نیست که قلیل اند قرائن و کثیر اند فقها آن معطل کرده می شود در وی حد و قرائن
 و صالح کرده می شود در آن حروف می گفته اند سالان بسیار در معطیان در هر یک که در آن مار را و کوتاه میجو اس و خط
 را ظاهر می کند در آن اعمال را قتل با هوا و مردیک است که بیاید راه بر مردم که بسیار است در قاریان وی و گفته اند
 فقههای وی بکاه و در مردان حروف قرائن و صالح مایا حدود آن بسیار در سال است کمتر از دسد گالشی در
 که در آن خطه ما و کوا میاید نماز را ظاهر سار در اسوار را قتل اعمال کو تم تحوید مسوون در قرات و تلاوت کتاب عرب
 همین است که اعطای معقل بخواد و حرف میسر مدل و متقن سار و واسطه قاریان را به تشدیدات بسیار در حوا
 حروف برادره اند و در تادیات این درج را که می میسار و او را را الحمد و نیست می نماید تا آنکه اهل مصر تلاوت

در رنگ لغتی او امیکند این همه سنگرات مستحضر است در عهد سلف نشانی از آن پیدا نبود و هر یکی قرآن را و آنچه بحسب
 صوت و حزن خود میخواند و در حدیث آمده کانت قراءة رسول الله صلوات الله علیه خرافا و عین است معنی ترتیل پس این چه
 تکلفات تجوید و سولات قرا که بر روی کار است از آثار قیامت است و آنرا بجلالت تعقیق مردم در ادایات متشابه قرآن
 و آری از عایشه آورده که آنحضرت فرمود چون شنیدید شما کسانی را که پیروی میکنند متشابه قرآن را پسین کنید از ایشان
 و هم داری از سلمان بن یسار آورده مردیکه او را صبیغ میگفتند در مدینه آمد و از متشابه قرآن پرسیدند گفت هر او را
 بخواند و عجمی سخن را می دوی میپای کرده و نه او چون آمد پرسید کیستی گفت منم عبدالله صبیغ پسند او را بان شاخه ها تا آنکه
 خون آلود شد و روی و گفت ای امیر المؤمنین بس که گرفت آنچه می یافتم در سر خود و اخراج کرد و داری از عمرو بن الاشج
 که گفت عمر بن الخطاب و یکست که سیانند مردم که مجاد کردند شمارا بشبهات قرآن پس بگریه پادشاه از بسنن برید که صفا
 سنن را علم اند کتابت آگویی معنی متشابه و حکم آن در کتاب حصول الاموال من علم الاصول و انتقاد بیان کرده ایم تفصیل
 مقام از آنجا باید جست و بعضی متکلمین که آیات صفات را داخل متشابه کرده و بنا بر آن پرده خسته اند این ادخال مستحق
 پیش نیست زیرا که حق درین مسئله مطابق لغت و اصول است و اعتقاد سلف است و ائمه ایشان از صحابه و تابعین و
 مجتهدین و محدثین و فقهایی معتبرین اجرائی صفات بر طوایر دست بدرون تاویل و تکلیف و تعطیل با اعتقاد مزبور و
 سبحانه از تشبیه فلیعلم و اوقع است درین مبتلا کرده اهل کلام است به ایم الله سبحانه و تعالی و آنرا بجلالت تعقیق مردم
 در مسائل فقهیه حکم بر صور مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این سخن را جواز نمیداشتند و اسراع فقه را در فقهی
 بغیر سیالات خوب نمیدانستند و از فتوی بسیار نیست میخوردند و اخبار و آثار درین باب بسیار است در اعلام المعتبر
 لابن القيم شرح و در الزالة اخفا و غیره باید دید این همه کتب فقه و فتا و ادائی کلان که تود و توده می بینی جمله ازین قبیل است
 و همه نتیجه آثار رجال که خالی از خطا و غلط نیست بجلالت لغت و کتب غریز و سنت مطهره که نور بر نور است برای جمله
 کفیل بیان احکام و الله یختص بر حمت من یثاب و از آنجمله ما شش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند من خلق الله
 و این معنی در زبان ابوهریره مستحق شد چنانکه مسلم در حدیث ابی سلمه از ابوهریره آورده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه پرسند
 ترا ای ابوهریره تا آنکه گویند این خدایت پس که آنفرید خدا را ابوهریره گوید درین حال که من در مسجد بودم مردی چندانی
 اعراب آمدند و گفتند ای ابوهریره ایست خدا پس که آنفرید او پس گرفت سنگ غریزه با بخت و انداخت برای آن گفت
 و در شنوید راست گفت تحلیل پس گویم درین زمانه هم بعضی چنانکه ما شش از این قبیل میشوند لغو و باطلند و آنرا بجلالت
 ما شش شدن اخبار بنی اسرائیل و روی و آنرا بجلالت کتاب الزالة اخفا گفته و آنرا بجلالت علم بیگانه است که با علوم دینی مختلف
 شده است گویم غلط این اخبار در کتب تفاسیر و قصص بسیار است و جمیع از اهل علم بر آن اتفاق نموده و چنانکه در رساله
 الکسیری فی اصول التفسیر بیان کرده ایم و آنرا بجلالت اختراع او را و احتیاج نیست تقریر تا الله عزوجل زیاده بر سنت
 ما نور و التزام سجیات مانند التزام حاجات و ظهور و ادعای نفس مردم و مان بآن و آنرا بجلالت آنست که در
 سابق و نظایر فتوی موقوف بود و بر ادعای طایفه و غلط نمیدانستند و فتوی نمیدادند در آخر بغیر توقفت

نموده و بعد از آنکه رفتن و داد و در وقت مساوت بموضع صالحین رفتن و سوختن مانند آیه و او را سوختن
 استجابتی بزرگ که فرمود رسول خدا تسننم لایقش الامیر و اموات و قتال و داری از عمر بن خطاب وایت کرد که گفت ای
 سید و ای خیر داده نشدم که تو قومی میدی و امیر نیستی و ای کجائتا کسی که دالی شد تا از آنرا زالت اخلافا فرمود
 تحقیق آنست که تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهیه واقع نمیشد و در محل اختلاف بخلیفه جمیع میکرد و وفایه
 بدینشاد و امری اختیار میکرد و بجان را مجبوع علیه میشد و بعد وجود فتنه هر عالمی بهاس خود رفتن میداد و درین
 زمان اختلاف واقع شد و آنچه شهرستانی در کتاب اهل نخل گفته که بعد وفات حضرت مسلم اختلاف پدید آمد خطاست
 اختلاف آن نیست که در اشاعی مستاده اقوال متخایر گویند و با خبر امری منع شود و بر جهان امر جماع کنند اختلاف
 آنست که در قول مستقل میدادند و هر یک از آن هر دو بسوی خود کشد و بدین وضع مخالف خواهد آمد و آنرا اختلاف شیعی
 است مسلم صالح است در نزدی در تعدد و علامات قیامت آورده و سب کند آخرین است اول آنرا و ظاهر است که بعد
 منقل حضرت عثمان رضی الله عنه اهل سام معتقد اند نسبت حضرت مرتضی در دست در کورست که در دست حضرت
 سب شیعیان عاشرند و حضرت مرتضی حیدرین کس را بهین گناه از لشکر اخراج کرد و همچنین سب حضرت عثمان شیوع تمام میداد
 کرد این ماجرا از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت مسلم چون لعنت کند آخرین است اول است را بسب که نهان
 کند حدیثی را بسب که یا که نهان کرد و چیز را که فرود آورد و خدایتعالی و کذباً تمام اهل سنت و جماعت کثرت است و تعالی
 اظهار حق میرسد و طریقه مسلم صالح در برابر و فتن که در سب صحابه و تابعین پیغمبر جمیع طوائف انانند و فتنه فرود
 کرده اند و نمیکند و آنچه حق امر معروف و نهی عن المنکر است خود را و تقریر بجا آورده اند و می آورند و هیچ حدیثی در هیچ باب
 منصوصا فضائل صحابه و عموماً و فضائل خلفای اربعه خصوصاً کتمان نکرده اند و نمیکند و آنرا بجماعت اکثر فرق مسلمین فرق
 ائمه و مخرب شان هر خراب بسیار چنانکه در حدیث ابو هریره است نزد این ماجرا که فرمود آنحضرت مسلم متفرق شدند و
 بر عقاید و یک فرق و متفرق شود است من بر هفتاد و سه فرق و در وایتی همه در و فرخ با سبند و یکی در جهنت گفته
 آن که امامت فرمود و جماعت اهل سنت و جماعت و من عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله مسلم ان بنی
 اسرائیل تفرقت علی ثلثین و سبعین طایفه و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین طایفه کما فی السار الا انه واحد قالوا س قال بنی
 ما انما عید اصحابی اخبرنا الترمذی مطولاً فی حقیت درین وقت منصرف در ایش است و مقلدین انکه در همه و ظاهر و اهل حدیث
 پیازیت انانند و آنکه جمعی را اهل بدعت و تابعیه میخوانند و جمعی را اهل سنت بدعیه می نامند و تحقیق چیزی نیست
 مبتدیان آن ناهمی قومی و تعصب جمعی است از فریقین و در حق یکی است که در همه و ائمت و ان اتباع سنت صحیح و صحیح
 مستفیض است حتی الامکان و در هر فرقه از فرق متفیضه متافیه و مالکیه و حنبلیه جمعی گذرشته که فقه را بدون عرض کتاب
 و سنت گرفته و همچنین در هر یکی از اینها گروهی گذرشته که در تقلید کذا فی کورانه و کرد دست زده و تعصب بد و بدترین را
 کسانی اند که تابع اند میان حدیث و فقه و عمل میکنند و احتیاط و جمیع میان بیند در میان مذاهب عمل بر وجهی واقع شود
 که نزدیک یکی از چهار بدین و محدثین باطل نباشد و این طریقه اگر دست بهم در اکسیر اعظم است و انانیت انانند علماء بدین

مثل محمد بن سید علی شاکانی و حفاظ قرن سابق مثل حافظ ابن تیمیة حنفی و حافظ ابن القیم حوزیه حنبلی و علماء
 در مثل شاه ولی الله محدث دہلوی و اولاد ایشان و مرزا مظہر جانجانی قاضی شہادت پانی پتی و بعض علماء بلاد مشرق
 میان دو آب مثل الدی و سیدی حسن طحطاخی و ابن ابی احمد بن حسن بن علی غفرلہ لہما کاتب معروف علماء اشعراف
 اصحاب اصحابی و بالذات التوفیق و تفصیل این مقام را جای دیگرست و تعصبات عوام بلکہ خواص کلاماً و مفسد بسیار
 از شرط جعل در فریقین نوبت تکفیر یکدیگر رسیده و در رنگ و اخضر جزئیست و شتم سلف خصوصاً مجتہدین اتباعشان
 با حسن و تقبیل مستعبر اتباعشان بالیقین و محمل و عبادتی باقی مانده شیاطین الانس و شیاطین الجن چہرہ آمدند و اہل
 علم از عل فساد و پنداری را در مجادلہ و مبارزہ و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل
 امارات قریب کتب قیامت صغری است و باجماعیچہ خبر داد و از تفرق است بر افتاد و دست
 خنجر و دہ بود ظاهر شد این سترہ مستحضر را ہم از انجند باید پنداشت چنانکہ بقرب ماند انحضرت فرق حواج و قدریہ و
 و در بعض پیدا شدہ بود کہ اصل جملہ فرق باطل اند در ازالہ انخفا و گفته این چهار بند مبتذل منشاء تولد سائر مذہب باطل
 شد نہ بمنزل چہار خط نسبت تولد امر منشی از سی جنگ ہفتاد و دو ملت ہمدار عذر نہ چوں نہ پذیر حقیقت
 رہ افشا نہ زدند و کتاب مل و دخل ہرستانی کہیل بیان احوال و عقائد جملہ ارباب یانات و مل و اہل انواع و محل و مصلحت
 و موارد و اذات و شوار و ایشان است و بر وجہ استقرار و استقرار خصوصاً خارق حادثہ در ملت اسلام و مذہب حقا
 شان و وحدت این ہمہ فرق و مذہب باطل فتن و امارات قیامت **فصل پنجم** و آن مجملہ است ریاست جمعی کہ استحقاق
 ریاست ندارند یا مفضل اند نسبت مستحقین خلافت حدیث حدیث رضی اللہ عنہ آمدہ یرث دنیا کم شرار کم و اخرج احمد و
 الترمذی و الضیاعی حدیث و ابن مردودہ عن علی بن مروان قال لا تقوم الساعة حتی یکون اسعد الناس بال دنیا کم من کعب ذہب
 اشاعہ گفتہ کعب معنی عبد و الحق و لیست یعنی روسا و ناس نام و عمقا و عبید باشند و درین وقت مصداق این
 در اہل ریاست و دولت و حکومت ظاہرست خصوصاً در طائفہ روسا ہند و بخاری و غیرہ از حدیث ابی ہریرہ آوردہ اند
 کہ درین حال کہ انحضرت مسلم حدیث میکرد قوم را در مجلس کہ اعدا عربی و پر سید کہ قیامت کے باشند فرمود چون قیامت
 کردہ شود امانت پس نظر کن قیامت را گفت اضاعت وی چگونہ باشند فرمود چون سپردہ شود کار بنابر اہل منتظر
 شو ساعت را و اخرج کہ دہلوی از حدیث عبد اللہ بن دینار از ابن عمر کہ فرمود انحضرت مسلم و قتی کہ در وقت خروج
 و خدمت کنند و را بنبار ملوک فارس و روم مسلط سازد و خدای تعالی شرار ایشان را برینا رایتان و این معنی از
 زائد حضرت عثمان متحقق شد و تاقیاست باقیست زیرا کہ شرط خلافت کہ در شرع معتبرست اکثران در حکام وقت موجود
 نیست پس خلافت ایشان بر منہاج شریعت نباشد بلکہ داخل ملک مخصوص بود و قیامت در ازالہ انخفا و شر و طاعت
 گفته اصل دین سید است کہ معنی خلافت متعصبست احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام را و امر معروف و نہی منکر
 و قیام بامر جہاد و قضا و اقامت حدود و راپس ہرچہ شرط ہر یکی از این امور باشد شرط خلافت است پس از جملہ شرط
 خلافت آنست کہ مسلمان باشند زیرا کہ ریاست مسلمین بر اینی سزاوارتر مسلمان کا قال تعالی و لیجعل اللہ لکافرین

سیلا و پر خیار است که این معنی از غیر سال سر انجام نشود و اگر خلیفه کافر شود و العیاذ بالله و او به تنه خروج
بر روی بسبب کفر و اول است بلکه درست نباشد و آنرا بجملة آنست که عاقل و بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و مسی
معمود اند از تصرفات خیریه قال الله تعالی و لا تؤتوا السفهاء الاموالکم چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال مرتقا
سایر البتة تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از متخلان این جماعه سر انجام نمیشود و آنرا بجملة آنست که ذکر شد
نه امره و وزیر که در حدیث بخاری آمده و الاطیع قوم و لا تؤاخذهم امره چون مبعوث مبارک آنحضرت مسلم رسید که اهل فارس ختر
کسری را بهاد شاهی بدادند و فرمودند رستگار نشد قومیکه والی امر بادشاهی خود را خشن زنی را وزیر که امره فائز
العقل الدین است و در جنگ یکبار یکبار و قابل حضور محافل مجلس پیران و بی کارهای مطلوب بنماید و آنرا بجملة آنست که
حرب باشد زیرا که بعد قابل استهادت در خصومات است بطور مردم حقیر و نهان است و واجبست بروی مشغول بودن
بخدمت مولای خود و آنرا بجملة آنست که مستحکم و وسیع و وسیع باشد زیرا که لادست بر خلیفه حکم کردن بر وجهی که در مقصد
واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقر و مقر دست است هنوز طبعه و استماع کلام این جماعه حاصل نشود و واجبست
بر روی تولیت قضاة امصار و قسب بحال و امر کردن مرجعوش را مانع در جهاد پیش آید و اینهمه بدون سلامت اعضا
تحقق نشود و مقدمه واجب واجبست و آنرا بجملة آنست که شجاع باشد و صاحب بی در حرکت سلم و عقد و فرس و قضا
تعیین امر و بحال و صاحب کفایت و آنرا بجملة آنست که عدل باشد یعنی بختی از کبار غیر ضرر به صاحب بیت باشد
نه هرگز و خلیف العباد زیرا که در تمامه و قاضی و رادوی حدیث هر گاه انیمحالی شرط است پس در ریاست عامه که تمام
خلق بدست او افتد اولی است با کمال شرط باشد قال تعالی من ترصونن ان الله بهداه و مرضی بودن مفسرست بعد از
مروت و آنرا بجملة آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمنست قضا و احیاء علوم دین امر معروف و نهی منکر را و این هر چهار
مجتهد صلوک نگیرد و آنرا بجملة آنست که قریشی باشد باعتبار نسب یا خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه مروت
مرد و انصار را از خلافت باین حدیث که الانتم من قریش و ابوبکر بریده و جابر روایت میکنند الناس تبع لقریش فی
بنا الا ان و ابن عمر روایت میکنند لایزال نهالا من قریش باقی منهم ثنائان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند
ان خلا لاس من قریش لبعادهم اما لا کید و الله علیه و وجهه اما مال الدین و اختلاف کرده اند و اشتراط کتابت باجماع چون
این شروط در شخصی موجود باشد تحقق خلافت شود و اگر او را خدعه ساسه و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند چنان
خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یا بهر یکم او فایده حق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که بر مردم متعین و از مسند خلافت
اختلاف امت پیدا کند و هر چه مرجع پذیرد و انتهی مختصا و از بنجا معلوم شد که خلافت امر و زور عالم خلافت خلافت بشر
است چه بچیکه ازین شرط را در عقدا رعایت نمیکند بلکه بجای هر شرط صدان یافته میشود زیرا که حکام اکثر اقالیم
در ان ملوک الفه اهل اسلام موجود اند و کفار اند از اهل کتاب جز ایشان و جماعی افعال اند بجمک وراثت نه استحقاق و جانش
زنان اند چنانکه درین مجده که ما داریم در حال کتابت این رساله و جانی سفیه اند و جانی نامردان و جانی غیر قریش
و تن اکثر است بلکه از و زکیه خلافت عباسیه منقرض شد خلافت قریش بر رفت بر قطری آل عثمان الی شدند و

و بر طریقی که تمیز و این هر دو ترک و افغان غیر داند بعد از سلطنت تیموریم برقت و در نصاری آمداری در ملک و مهنوز
عشائیه جنگران اند و سلطنت ایشان هم بطریق جبر و قهر و تسلط است نه بر مباح شریعت اما اطاعت ایشان بجا بود افغان
لازم است و خروج ممنوع تا کفر بواج نکند و از ازاله کفر در بیان طرق انعقاد خلافت گفته که بچهار طریق است اول بیعت اهل
حل و عقد از علماء و قضاة و امراء و وجود ناس که حضور ایشان مقتضی و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد شرط نیست زیرا که آن
ممنوع است و بیعت یکده و کسر فائده ندارد و خلافت صدیقی بطریق بیعت بوده دوم استخلاف خلیفه است بتجیح شروط را و قویم
لازم است که همان شخص را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهین طریق بود و سوم شوری است در میان جمعی از
مستجبین شروط و انعقاد خلافت ذی النورین بهین طریق بود و چهارم استیلا است چون خلیفه میر فتح شخص مقصدی خلافت
بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمیع سازد و با یتلاف قلوب با بقر و نقب قتل خلیفه شود لازم گرد و بر مردمان اتباع نکر
او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوعی است یکی آنکه استولی بتجیح شرط باشد و صرف منازعین کند و بصلح و تدبیر از غیر جنگا
هر چه در این قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بعد حضرت رقیی و بعد صلح امام حسن بهین نوع بود و دیگر آنکه
بتجیح شروط نباشد و صرف منازعین کند بقاتل و آن نیز نیست فاعل آن عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون
موافق شرع باشد اگر عال او اخذ زکوة کنند از ارباب موال ساقط شود و چون عاصی او حکم نماید نافر گردد و همه راه و جبار
میتوان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در عزل او قتل نفوس مسلمین مظهر هر چه موجب شدید لازم آید و دشمن معصوم
نیست که این شد از مفسد شود و بصلاح یا نه بحتم که دیگری بدتر از او باشد پس از کتاب فتن که قبح او پیش برست چرا
باید کرد برای مصطلحی که موهوم است و تحمل انعقاد خلافت عبدالملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهین نوع بود و آنچه
مطابق گویم خلافت اکثر ملوک اسلام از اول زمان تا زمان طاع از همین قسم بود و خروج برای ایشان از زمین مصلحت نبوده و در آن
انعقاد گفته خروج بر خلیفه بسته نوع تواند بود یکی آنکه خلیفه کافر شود یا کفار ضروریات دین و العیاذ بالله در صورت واجب
خروج بر خود و قتال یا دوی و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود و دیگر آنکه خروج کنند بر
بنا بر موال قتل نفوس و تحمیل خروج بغیر تادیل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را حکم این جماع حکم قطع الطریق است
دفع کردن ایشان از هم متفرق ساختن جماعه ایشان را واجب است تا موم آنکه خروج کنند به نیت اقامت دین و تفرقه کنند
خلیفه و احکام او شبیه را پس آن تاویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اهل ردت و مانعین زکوة و
زمان ابو بکر صدیق رضی الله عنه و معنی قطعیت بطلان تاویل آنست که بنا بر قطعیت است نه بهیچ اجتماع یا قیاس علی
واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه است نه قطع آن قوم بقاء باشند و حکم بحصیان یا غی کنیم اگر از خلیفه جوهر صریح صادر شود
یا حکم برخلاف شرع نماید و در آن مسئله برائی از جانب شرع پیش ما موجود است جائز است قیام بر دفع ظلم از خود و ترک
فرمان برداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند برائی ایضاً او عفا باشند و اگر در آن مسئله برائی از جانب شرع نیست
صبر نماید آفاق را که بر سر دوی میگذرد و از آفات سماویة بشرد و دست از قتال باز دارد و نیز در ازاله گفته که سپردن
کارهای مسلمین بکفار اصلاً درست نیست حضرت عمر ازین امر نهی شدید فرموده اند اخرج السهم و روی فی العوارف

عن شیخ الرضی دل کست مملوکه معرکه کان یقول لی اسم ما کملان سمعت تحت کتب علی امامه المسلمین فانه لا یشترک
 علی ما تم به من لیس بهم دل فایسته فقال حملا اکراره فی الدین فاما حضرت الوفاة اعطی فقال اذ سب حیث سنت
فصل ششم در انجمن اعدا و تدوین خطب و کلام اسلام مثل تا خیر سلطنت از مواقیف آن بر منقش غفار برای حج
 بدات خود و رازانه اسما گفته معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان بهیج حلیف بنیاد خود نکرد دست بلکه ناجی را
 مقرر میکرد و حضرت مرتضی بهم نداد خود و اقامت حج نمود بلکه در بعضی منین نائب بهم نتوانست فرستاد و کلاه بوندگونی
 المستدرک معا و یترقی فی سفیان امان بن عثمان را امیر انجمن ساخته بود و در ایام خلافت خود در حال آنکه غفار سابق اقامت حج
 نفس خود میکرد و لا بعد و اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص حلیفه چنانکه رحمت نقیض مناج بر سر نهادن یاد
 گوشتک پادشاهان پیشین اقامت نمودن در کاسره و قیاسه و علامت یا در شامی بود و تهمی و امر و در پیچ یا در شاه و موقی
 اقامت آن ذات خود نمینمود آری بعضی سلاطین تیموریه عثمانیه از بندگان در دم از طرف خود و امر انجمن فرستاده
 اکنون در آن بهم فتور راه یافته و از انجمن دست اختیار نشد و در عداوت و راضی بر خصم شری نشدن ذکر البغوی چنین
 قال ادرکت لی سبالی بلی مسلم اکثر من سبعین ناریت قوما همون سیره و لا اقل تشدید بهم قال ابراهیم اذ ابانک فی
 الاسلام امران غفرا میسرنا و قال الشیبه اذ اختلفت بکلیک فی امیرن فخذ البیضا فان البیضا و امیرنا من النجی لان الله سبحانه یقول
 یرید الله ان یمسککم بالیسر لا یرید ان یمسککم بالعسر و رازانه اسما گفته ازین آثار مفهوم میشود که حفظ حرص از راه بیدار بعد از آنکه
 نفس قرآن و حدیث صحیح مشهور و اجماع سلف و قیاس جلی اماران باز گذاشته باشد حسن است غلظت لافقهها الساطعین علی
 تشبیه بعضی بهم فی النفس انتهی و نیز در رازانه اسما گفته که تغیر و مصلح و مصلح دیگر چند قسم است و هر قسمی را حکمی بطریقه
 نفس از آن قبیل است که اختیار بر بشر را و در آن راه نیست مثل خط و دلاله و کثرت با وقت و رجال و کثرت اشک
 غیبت النفس قلت انیار معتد الا اخلاق ذوی الحکم و حکم این قسم است که تکلیف بر طاقت و انزست و مودود
 منوط با اختیار درین تغییرات مافوق نیستند لیکن قصور اشخاص غی آدم از وصول بکمال مطلوب تحقق است اگر چه با
 نباشد و بعضی از آن قبیل است که با اختیار آدمی و در حقیت و دین قسم با مقام چند قسم است یکی آنکه از کتاب کنند نهی عیبه
 مثل شرب نموده کثرت زبانی ترک نمایند سفر و جنات را مثل سلوة و شک نیست که این محل مصادف است و دیگر آنکه التزام کنند صی
 را مانند التزام مس مکه یا صومالی و نهی خاص از امور لازم گیرند و آن را نواجذ عص نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند
 مثل اختراع اوزان و دین قسم ترسب ثواب تحقق میت و اعتقاد تا که آن باطل و عداوت ثواب همانقدر است که سر و
 از شرح تنیده و آن حیثیت و صورت مبلح است متعلق بدع و دم نمینداند شد و تکمیل که بعضی مفاسد بران التزام مترشع
 و در قرن ثانی آن همه راست انکارند و تحریف سیریت حق لازم آید اما این شخص متحور بان مفاسد ندارد و خطا گوشت
 هست ستوم آنکه لازم گیرد بر وی بیامی را که شمار خویش ساخته است و هم چنین در هر زمانی رسمی فاسد شود
 و وضعی بدست آید و آنهمه بایستی بر ابحاث خودست لوم و سبج بران عادت است الا بالعرض که تعصب میباید
 و ترجیح وضعی بر وضعی دیگر متحقق گردد و یا قرن ثانی اثر است دانند و در ورطه تحریف اعتقاد باز قبح اشیا بقیه

گاهی بنص کتاب الله یا احیاء مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع امت رجوع درین صورت شخص مجمل آن اصول معذور
 و استدلال بنبیه و اسیب یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسموع و عند الله آن مخالفت را مغایرت و گاهی فیاحت این اشیا
 بنحیر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود درین صورت تا وقتی که آن حدیث نرسیده و پرده از روی کار ترفع نگشته بسبب
 جهل خود معذور است چون پرده بر خاست و پرگی متجلی شد جای گفت و شنود و نماند و گاهی مسیح آن دل نظمی متنازع
 متعارضه ثابت گردد در اینجا اختلاف سلف که آنجهت بدان مصیبتان و المصیبت واحد و الاخر محطی معذور و جاری است چون
 این مقدمات معلوم شد باید که در بحث تغییر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که درین ایام پیدا شده بیک عصا هم در استوار
 نکنی و در یک تیر نازل نگردانی البته قبح دراز از انکساف است که در ایام دولت بنی عباس مهابت حصول و فرمود حکم الالاس
 گشت حنفی و شافعی و مالکی بضمایف پرداختند و در اصول معتزله و شیعه و جمعی از اهل سنت گذاشتند و درین عصر علوم
 یونانیان ببلخ عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان معرب ساختند و هر یک بمذهب خود دگر شدند و دیدن آن انفس
 دولت شام بچکسوخ و رافضی نیگفت بلکه در برابر دوقند مذهب صاحب خود تاویل میکردند و در دولت عراق
 هر کس برای خود نامی معین نمود و نامش را معرب ساخت و بنیاد برادران کتاب سنت حکم کنند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب
 و سنت لازم می آید احوال محکم الالاس گشت هر چند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تاسیس
 مذاهب تفریع آن استخراج بران گذشت این حالت بنسبت حالتین اولین مانند و جنس تحت مجلس عالی تصور باید کرد
 و آنحضرت مسلم باعتبار همان امر مشترک فرمود که خراج ابو داود و من حدیث سعد بن ابی وقاص عن ابی سلمه ان لارجر ان الله
 امتی عند ربها ان یوخرهم نصف یوم قبل سعد کم نصف یوم قال نعم ثمانه سنه تفصیل این سخن آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و
 عراق همه در تفریش بود و از ملک عربی طراف و نواحی احکام جاری میشدند و بموجب تصویر امت درین حدیث مجنی
 قوم و قبیلست ازین تاریخ باز دولت قریش مستقر شد بلکه دولت عرب برهم خورد و در وسایل محافل و ملوک عالم عجیبان میشدند
 چون دولت عرب منقضه شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر یکی آنچه از مذاهب یاد گرفته بود همان را اصل ساخت و آنچه بد
 مستنبط سابقا بود احوال سنت مستقر و شد علم ایشان استخراج بر تفریع و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس
 الا آنکه نماز میگذارند و تسکیم بکلمه مشبهات میدهند و مردم در امان بین تغیر پیدا شدیم نمیدانیم خدای تعالی بعد از این چه
 خواسته است آنچه قضا دراز از انکساف عن خلافت اخلافت گرفته گان میر در زمان شریع کس شریع و اندو عنایت پاک
 الهی در تهذیب نفوس بکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است در هر زمانه طائفه را مضبوط انوار و برکات ساخته اند اخرج مسلم برادر
 جماعة لاتزال طالفت من امتی قائمه بامر الله لا یضرم من خذلهم او خالفهم حتی یاتی امر الله بهم ظاهرون علی الناس و آخر جرج
 ابن ماجه عن ابی هریره قال قال رسول الله مسلم ان الاسلام بدعریا و سبوعریا غریبا فظولی للغریا و اخرج ابن ماجه عن ابی
 بن ماکه عن رسول الله مسلم قال ان الاسلام بدعریا و سبوعریا غریبا فظولی للغریا و اخرج ابن ماجه عن ابی هریره قال
 قال رسول الله مسلم ان الاسلام بدعریا و سبوعریا غریبا فظولی للغریا قال قبل من الغریاء قال التزاع من التباذل و آخر
 ابن ماجه عن عمر بن الخطاب انه خرج یوما لی مسجد رسول الله مسلم فوجد معاوی بن جبل قاعدا عند قبر ابی سلمه بن قیس

نکته این است که حکم نامه حدیث النجاشی و توسع اعمال طبقات مذکور باشد مخصوصاً طبقه اولی و ثانیه و برین تقدیر حکم
طبقات مردم متاخر و حکم طبقات حنسه مذکور باشد بعد و جود اتحاد اعمال هر طبقه متاخر یا هر طبقه متقدم امکان غیر محتمل
و امکان شرفش را و امتناع و با بجملة طبقه ماست جملة طبقات است که با قیامت بعد و شش است و بافتن و شرف و شرف
و اوقات دینی و دنیا و در روز افزون هم آغوشش قریب سعادت آن بنده که در نیوقت جاده صراط مستقیم میاید و خود را از
در طه بلاک بساط نجات بر و موقوفی الا باشد علیه توکل و الیه انبیا حجیف که آنحضرت مسلم برای زمان شرف و احکام و مسکن
علیه تشریع فرموده اند و احادیث بسیار آمده که چون زمان کذا و کذا باشد باید که شما چنین و چنان بکنید و آنرا آنجمله است
که چون غیر مستحق خلافت سلطه شود و اطاعت و کنید در آنچه موافق شریع باشد و بروی خروج بکنید مگر کفر صریح از وی فکاح
شود چنانکه در زمان اکبر یا شاه در سندهستان اتفاق افتاده بود و اینهمی متواتر بالمعنی است و آنرا آنجمله است که اگر بیعت
برای شخصی منعقد شد و مستطاع و مستقر گشت اگر دگر یسیر بروی خروج نماید و قتال کند او را میباید کشت یا فضل باشد از وی
یا سادی یا مفضول آنرا آنجمله این است که چون از امر از زمان فتنه بعدی در اخذ زکوة واقع شود چنانکه فی الحال موجود و مشهود
تدریجاً در آنوقت ارضار و نشان و صبر و جو رست و آنرا آنجمله آنست که محلی برای عبادت در زمان اول مسموع بود در زمان
محبوب و مطلوب است و آنرا آنجمله آنکه هر که بیعت بر عیبت کرده است او را تعزیر بدات درین زمان جائز است چنانچه در
از مسلمین الا کوع آورده که چون می بر جاز در آمد گفت ای ابن الا کوع مرتد شدی و بدو گشتی یعنی بعد از هجرت بنیاد بر
رفتی گفت نه و لکن آنحضرت اذن داد ملا در بد و آنرا آنجمله آنست که امر معروف و نهی منکر از دواجیات اسلام است در زمان
فتنه ساقط شد و همچنین با رضای قول خلیفه در زمان سابق محتمل بود و در ایام فتنه آن معنی منقطع شد و آنرا آنجمله است تفصیل
اجور آنکه درین زمان متکلم باشند بفتنه آنرا آنجمله آنست که هر که در آن ایام بهتر باشد از حیات و اظهار کلمه حق نزد یک
سلطان جابر فضل باشد از جهاد و غیر ذلک برای هر یک ازین معانی نصوص صحیحیه مستفیضه است که در ازاله آنجا ذکر
کرده فلیرجع الیه **فصل** هفتم و پنجم از امارات متوسطه است آنکه باشند در آخر زمان عساجیهال و قاریان فاسق زبانه
نسیم و احکام عن انس و فرمود بر پانصد ساعت تا آنکه مباحات کنند مردم در مساجد رده احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابن
جهان عن انس و در آن شرط ساعت شش و قنص و قطیعت رحم و حیانت کردن اینج امانت کردن خائن رده الطبرانی
عن انس و آنرا آنجمله است استغلاخ اهل و اینکه دیده شود هلال قبل بفتحتین یعنی وقت طلوع چنان نماید که گویا ماه و در شب است
رواه الطبرانی عن ابن مسعود و انس و آنرا آنجمله است کثرت باران و قلت نبات و کثرت قراری غبار و قلت فقهار و کثرت
امرار امسار و رده الطبرانی عن عبد الرحمن بن عمرو و الانصاری و آنرا آنجمله آنست که بر و نه صالحان اول ناول باقی ماندند
بجو سوس جو یا تمخرجه احمد و البخاری عن مرداس الاسلمی و آنرا آنجمله است که بر یا نشود قیامت تا آنکه باشد در روایت و
و ربع القنص اخرب ابو نعیم فی اسحلیه عن ابی هریره و آنرا آنجمله است که باشد فرزند غیظ و باران قیص و بسیار شوند بدان
الطبرانی عن ابن مسعود یعنی پس سبب خشم پدر و مادر باشد و کاری بکنند که ایشان از ان فیض آیند از فرمان او و نباشند
مرد الدین را و باران در تابستان بار و پنج شش خشی نزدیک و درین قریب است با سچ گذشت از کثرت باران و قلت نبات و آنرا

که در دگرگو را بشود و در سنگور و در سنگور و در الطبرانی عن ابن مسعود و آثار بجملة کذا من گرفت شش زنانه و زنان گرفت
شود اینچونکه بکشد یا طبق یا بنی یا بعد و اجانب قطع کنند از راهم بر رواد الطبرانی عن ابن مسعود و آثار بجملة که هر طایفه
شوند بر میل را ساقان بشو و هر بار را را فجا و آهار و راه الطبرانی عن ابن مسعود و آثار بجملة که باشد من در تعبیه نواز تر
و زنده رواد الطبرانی عن ابن مسعود و فقد گو سفندان کوچک را گویند و آثار بجملة که آراسته شود حواش و ویران
گردد و بهار و راه الطبرانی عنه و آثار بجملة که اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان رواد الطبرانی عنه و این
کنایت است از کثرت نوامت در رجال و کثرت حیا در زنان آن فی بحال هر وجه کمال موجود است و آثار بجملة است
اکتفا سازد و تطبیق منابر یا مناره و رواد الطبرانی و آثار بجملة که آباد شود ویرانیهایی دنیا و ویران گردد
آباد و بهایی و نیار و راه الطبرانی عنه و ابن عساکر عن محمد و عطیة السعدی یعنی شهر آبادان خراب گردد و بجای دیگر
آباد الی شود چنانکه نقل کرد و شد مصر بسوی قاهره و کوفه بسوی نجف و آثار بجملة که ظاهر شود و سازد و نوشتند
شود با دمار و راه الطبرانی عنه و آثار بجملة که کثرت شرط و جهازان و غارزان لازان و کثرت اولاد و رواد الطبرانی
عن ابن مسعود و بشرط بضم مجه و مشح بهل بیخته احوال سلطان مست سخاوی گفته حال شرط اعوان ظاهر اند و اظهار
قابلیت مشح بهل بیخته دالی و نحو آن ی آید و گاهی وسعت دهند و بطلد حکام مطلق کنند و بجهت غیبت است
و افتادن مردمان و ذکر نمودن عیوب ایشان و کمزرافت است و گفته اند لزیم است در روی و بجز دیگر
و آثار بجملة تسلیم خاصه و فشو تجارت تا آنکه بر کار و زن شود هر خود را بر تجارت و قطع از راهم و فشو قلم و نظیر و شهادت
زود و کتمان شهادت حق رواد احمد و البخاری و احاکم و صحیح عن ابن مسعود و فشو قلم کنایه از کثرت کتبه و قلب نماز است
یعنی اکتفا کنند بآموختن خط یا بیامیزند بکلام کذا فی الاشاعة و آثار بجملة است که حلال گردانند این است شرب را بچند
پیشه باده نوشند و نمیدانند و نمیدانند چنان خمر است زیرا که هر مسکومانی است و حلال گردانند را با هیچ یعنی
تشبیه کنند را با درصوت بیع ظاهر نمایند و تحت را بهدی یعنی رشوت خورد و حرام صرف بگیرند و آفرایند نامند و
تجارت کنند بر کوفه یعنی مال بجزد و ران خود و در نزد و بدهند و آثار از زکوة مجرایند یا بالعکس آثار بجملة است که چون بی
شوند زنان بر زنان و مردان بمردان پس بشارت هایشان زیادهای سرخ که بیرون آید از طرف مشرق و شمس شوند
بعضی وضع شوند بعضی ذلک با عصب او کانا بعتدون و راه الدیلمی عن انس و آثار بجملة که گرفته شود مال غنیمت را در
رواه الترمذی عن ابی هریره یعنی در نگران و صاحبان مناصب مخصوص با سوال نمی شوند و کسانی که مستحق وی اند بمنوع باشد
و در نهایت گفته الدوله با نعم هو یا بید اول من الال فیکون تقوم دون قوم و قال فی الفائق الدوله با نعم الدال و فتح ما بیل
الانسان ای بی دول من الحظ و آثار بجملة است که گرفته شود امانت و زکوة را تا اوان و علم آموخته شود برای غیرین
ندار و راه الترمذی عنه یعنی ستمن امانات و دوائ مردم را ختم کنند و آثار ما غنم الحکار و گویا مال غنیمت است که در دست
وی افتاد و مردم زکوة را تا اوان شمارند یعنی برایشان شاق گردد و اگر دین وی چنانکه تاوان گران میشود و علم را
برای مقاصد دنیوی و دنیوی و حصول مطالبی یا سوزند برای دین خدا و دریافت احکام و قطع عمل بران

از آنجمله است که طاعت کند مرد زن خود را و ناف را می کند یا در خود را و نزدیک سازد یا در خود را و دور افکند یا بر خود را و بلند
 شود آواز یا در سجده بار و اله الترنزی عنه یعنی یاران خود را اگر ارام کند و باور و پیر را این را سازد و درسی گفتگو می دیند کنند
 گویا سجدت خانه و انجمن ایشان است که در آن از هر وادی سخن می رود و آنرا انجمن است که سر دارد شود و قبیل را فاسق و با
 زعم قوم از دل شان اگر ارام کرده شود مرد و سجدت شروی ر و اله الترنزی عنه و زعم کسی را گویند که متکفل کار و بار قوم باشد
 و بدان قیام کند و ز دل بجای رودی است مدعا که فاسق قوم گیر و سر دار ایشان باشد و آنرا انجمن است که ظاهر شوند زمان بزرگ
 و ساز با و نوشیده شود و نعمت کند آنرا این است اول است را خیر اله الترنزی عنه و در اشاعه گفته ظاهر شدند کردن آن
 این است اول است از رافضیه فهم الله تعالی تهی گویم و ظاهر شد این بلیه در بعضی فرق است نیز مثل اهل تقلید و اهل
 اتباع که بدین گویند یکی از فرق فریق دیگر را و اکابر و سلف و را که تعلید و اتباع وی میکنند و نیست این اول بگوید
 که شکست در اسلام حفظنا الله سبحانه و تعالی عن سوء القول و اهل آنرا انجمن است که چون نزدیک شد در زمان بسیار شود
 پوشیدن طهسان بسیار شود تجارت و بسیار شود مال و تعطیل کرده شود و صاحبان بسیار شود و بسیار شود و
 سلطان یعنی شرط باشد مارت کو و کان اکثرت زمان و خور یا د شاه و کی میکیال و مینان ر و اله الطبران و اسحاق کم عن ابی
 و اشاعه گفته کمی کردن در کیل وزن و ذراع از کبار است قال تعالی و لعل طففین لئلا یذاکنا لواء الناس یعنی در غریبه
 زیاده نشانند و در فروختن کم دهند و آنرا انجمن است که متمثل شود شیطان بصورت مرد و بیاید نزد قوم و بگوید ایشان سخن
 و دروغ پس متفرق شود و قوم و مردی و یارانشند مردم را که همیشه نام روی او و نیدانم نام او که چنین میگفت ر و اله مسلم فی
 مقدمه میجو عن ابن مسعود و آنرا انجمن است که در ریا شیاطین اند در زندان کرده شده بسته است آنها را سلیمان علیه السلام
 نزدیک است که بیرون آیند و بخوانند مردم قرآن را و ر و اله مسلم عن ابن عمر و آنرا انجمن است که چون نزدیک شود زمان و هر دو
 مرد و بچه را که را بتر باشد او را از اینکه پیر و پسر خود را و توقیر کرده نشود کبر ایشان و رحم کرده نشود و صغیر ایشان و
 بسیار شود و اولاد و ناما که زانکه مرد و بان بر شاه راه پوشند چرم گو سفند بر دلهای گرگان انصاف ایشان و در آن زمان
 مداین باشد از خبریه الطبرانی و اسحاق کم عن ابی ذر در اشاعه گفته مراد پوشیدن پوست گو سفند انجمن است که نر کنند
 گفتگو و خوب نمایند کار را بطور ریا و نمایش و دلهای ایشان مانند گرگان باشد در درندگی است و در برابر چو گو سفند
 در قها چو گرگ مردم در و آنرا انجمن است که باشد فاحشه در کبار شما و ملک سفند شما و علم در زوال شما و بد است در خطا
 شما ر و اله احمد و ابن ماجه عن انس و آنرا انجمن است که چون متغایب شود در زمان تقیید کند موت خیانت مرا چنانکه می چند
 یکی از شما را طبع پیچمان موت نیک از عالم ببر داخل هر مری عن ابی هریره و آنرا انجمن است که تقاول کنند
 مردم در بنیان و در روی چون به پیشی پیاده پایان بر نهنگان چراندگان گو سفند انرا که درازی میکنند و در بنیان
 نگران باشد بر ساعت را ر و اله الشیخان عن عمر در اشاعه گفته و این وقتی شود که بسیار گردد و دلهای ایشان و محمد
 گردد و جاست ایشان و نباشد ایشان از دین و محبت جز بنابر اگر در آنوقت متغایب نباشند بجاوت و نه بجاوت
 بجاوتی گویم است آنوقت که غالب اهل عالم متغایب اند در بنیان و طاعت و مال و محرم اند از علوم و عبادات

و مجادلات بعد ازین خداوند چنانچه خواهد شد و آنکه آنست که چون سپیده شود کارینا الهی پس منتظر باشد ساعت
 رسد اخباری عن ابن سیرین رضی الله عنه و الله در انتقال من ایادیه رحمت خیرا و کاه و ولایتنا بعد و به تفکا
 قبت الشرع علینا رؤساء و انما منعت منعتنا مستوکاه فیادیه ان کنت عادیته فها منعت بنا کفایا و انما منعت
 قضا فی اهل ساجد که بنیاد نام با که نماز بگذارد بایشان ملاه احمد و ابو و او و من سلامت منعت انحران و انما منعت
 اینکه نرو و دنیا آنکه بگذرد و مرد بر قمر و بطلد بران و بگوید کاشش حق بودیم بجای صاحبین قبر و نیست بودیم دین
 اگر بار و او مسلم و ابن ماجه عن ابی هريرة عن الاموات یباع فاشتریه فهدا النبیث لاخیریه و انما منعتنا انما منعتنا
 قیامت تا آنکه قتال کنید شما نام خود را و مجاد که کنید با نیان خود و وارث شوند دنیا شما را و بدان شما و در شما
 گفته است که واقع شایین و واقع شود و لا ینال از طرف ملوک و او شان اگر چه نام نیستن لیکن ابی از طرف شان پس
 کشتن اینها بمنزل انما منعت اتهم و آنکه بگذرد که حجت شود علم نزدیک صاعقه و او الطبری عن ابی امیه الجعفی در اشاعه گفته
 است وی نیست که اگر باز او را و مهاجرین و انصار بکرا از قبرش شش تن شوند بطلب بیا و باقی باشد صاعقه و او را
 و خطا مردم و بیا سوزن دنیا علم پس بچونید از ایشان قادی و در واقعات اتهمی گویم و مشاهد میشود این سخن در وقت
 انب و آثار کتب حدیث بر وجهی که هیچ شک و شبهه باقی نماند و ذک فضل شدیو به من پیش اید ان اگر کرم خداوند انفاکم
 بزرگ را شنیدیم میگفت کبرنی موت الکبر یعنی بزرگ گردانید مرا مردن بزرگان که چون آنها نماندند مردم را که هیچ
 بزرگ گرفتند مجلس چه برکت ناما شبا رسید و در بزم چون نماند کسی جا باز رسید و آنرا بگذشت که بر پاشنه
 قیامت آنکه بگذرد مرد برادر خود در اخرجه احاکم فی تاریخ عن ابی سوسی فانما بگذشت که مالک شود کسی که نیست لاف و ک
 شدن و بلند شود و پست گردد بلند روه انیمین حماد عن کثیرین مره مرسله و آنرا بگذشت آنکه بسیار شوند خلیفان منیر شام
 و اهل شوند علماء و شامسوی و الیان شمس و حلال کنند برای شان حرام را و حرام کنند حلال را و فتوی دهند و شازا و فتوی
 خود بپوشان و والد النبی عن علی کرم الله وجهه و آنرا بگذشت اینکه علم شوند علای شما تا جلب کنند بدان فانیرو و بر بزم شما
 و بگذرد قرآن را تجارت روه والد النبی عن علی کرم الله وجهه در اشاعه گفته یعنی بخوانند قرآن با جرت و بخوانند برای خدا
 گویم حفاظ رمضان که قرآن در تراویح با جرت بخوانند مصداق این خبر از و آنرا بگذشت که همیشه باشد امانت بر شریعت یک
 ما و امیک ظاهر نشود و در ایشان سه خصلت یکی آنکه قبض کرده نشود و ان ایشان علم و فکر آنکه بسیار نشود و در ایشان و لذت
 سوم آنکه ظاهر نشود و در ایشان سقارون گفتند که ام اند سقارون فرمود و نشود و نمائی است که باشد در آن زمان باشد
 تحت ایشان میان خود و او و قتی که ملاقی شوند یا یکدیگر تلاعن اخرجه احمد و الطبری و احاکم عن محافظین انفس در اشاعه
 گفته و ابن بسیار است در خلاص و بغالین و سفله که ابتدا میکنند یک بستم صاحب خود و نزدیک طای قبل سلام بلکه میگوید
 هر یک ازین بر دو نوعی هستند سلام را فانی و انما الید را چون اتهمی گویم این در وقت حامله باشد بزد و در وقت
 شامه میکنند اهل در بار که از او بگذشت و اند وقت ملاقات یکدیگر و می شناسند سلام بر ارم سفله و فارسی کنند و آن
 و ایجاد کرده و بجای آن لفظ کوبیدن آداب مجاد و دست نهادن بر سر و خرم کردن گردن یا پشت و خزان که در

بر روی معروف و مشهور است تا باشد تمام باشد و از آنجا که است آنکه بر پانیشود ساعت تا آنکه قضا کند مژ بسوی خطبه
 و بزنی گیر و از آنجا که است و ترک کند و خرم خود را و نظر کند بسوی وی رواء الطبرانی عن ابی امامه در آنجا که
 گفته یعنی ترویج کن زن که اصل کینه را بنابر تو نگری او و بگذارد و خرم را که اصل است بسبب فقر و انتهی گویم و در حق
 شش این خبر از دست بسیار واقع شود لایزال تا آنکه بر پاشود قیامت و این یکی از اعظم فتن است در دین و در انظام منزل
 و سیامت خانه و بر سر قبال و عشاء که لایحقی سله آنجا که است آنکه قطع کرده شود و احرام و گرفته شود مال غیر
 حق و ریخته شود و خنایا و شکایت کند قریب از قریب عود نکند بروی بخیزد و طواف کند مسائل و بنهاده نشود چیزی
 در دست وی رواء ابن ابی شیبه عن عبد الله بن قیس شتم و از امارات ساعت است که بر پاشود قیامت تا آنکه
 گردانیده شود کتاب خدا عار و باشد اسلام غریب تا آنکه ظاهر شود عداوت در میان مردم و تا آنکه قهقش کرده شود علم
 و برگردد زمانه و کم شود عمر و کم شوند پسران یعنی اولاد و ثمرات و این شوند اهل بهمت و تمه شوند امین و تصدیق
 کرده شود کاذب و تکذیب کرده شود صادق و بسیار شود هر چه یعنی قتل تا آنکه ساخته شوند عرف یعنی کوشکها
 و محل با و دراز کرده شوند تا آنکه غلغله شوند زنان صاحب و لاد یعنی بسبب حقوق آنها و شاد شوند زنان عقیقه
 تا زانیده و بسیار شود یعنی و بخل و بخلک و بخلک شود مردم بسیار شود و فرغ و کم شود رست و تا آنکه مختلف شوند
 کارها در میان مردم و پیروی کرده شود هوی و حکم کرده شود بگمان و بسیار شود باران و کمتر شود بار و کم شود
 علم کم شدن و پزده شود و چهل زیاده شدن و باشد سبب خشم و بسیار شوند زنان بسیار شدن و تا آنکه چهار
 کنند یعنی آبایستند و خطا بار بکذب پس گردانند حق را بر امانی شراست من پس هر که تصدیق کند ایشان را
 در امانی گردد و بدان نشند بسوی بهشت رواء ابن ابی الدنیا و الطبرانی و ابو نصر سجری و ابن عساکر عن ابی موسی و سنده
 و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه بیرون آید قومی که بخورد بر پانهای خود چنانکه میخورد گاه و زبان خود رواء احمد و
 اسخریطی و غیره معن سعد بن ابی وقاص و را شاع گفته یعنی مع می کنند مردم را و ظاهر میکنند محبت ایشان را از روی
 اتفاق و سبب می کنند در مع ایشان و میستایند جانهای خود را و این را وسیله اخذ مال از آنها می کنند و از آنجا که
 آنکه بر پاشود ساعت تا آنکه تساهل کنند مردم همچو پیام در راه رواء الطبرانی عن ابن عمر و از آنجا که بر پانیشود ساعت
 تا آنکه یافته شود در زن روزانه که جماع کرده میشود در میان راه آنرا نکند آنرا هیچیک پس باشد افضل ایشان در آن روز
 کسیکه گوید که کاش وی اندکی از راه بخاره می برد و او پس این کس را او شان همچو بر بیکر و عمرت در میان شما
 رواء اسحاق کم عن ابی هریره و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه منکر شوند و لها و مختلف شود و قایل و خلاف شوند
 آن از پدر رواء در دین رواء الدلمی عن خدیفه و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه غیرت بر بند بر غلام چنانکه
 غیرت میزند بر بند رواء الدلمی عن ابی هریره و از آنجا که است که بر پاشود قیامت تا آنکه عزیز گردد و در آن ستم چیز
 در هم از حال علم استفاد و بر او در راه خدا غر و جل و رواء الدلمی عن خدیفه یعنی کیاب شود و یافته نشود در
 وقت این چیزها و از آنجا که است که فرمود چون بسوی صدر ترا که پوشیده شد و گران گشت و مرد و گرفته شد بر

به باد و در آن شد باد و آلودگست خرابی می رود را که آری میکنند با مات خود و در روایتی مدین خود چنانکه اگر
 میکنند ترشتر بشوین پس شیکه نو ساعت مانند این هر دو بسته را از آنجمله است حیث آنکه و نقدیق بجوم و نکند تغییر
 رواد الزام عن علی کرم الله وجهه و فوغا و سنده حسن و آنرا بجله کرد و زردم تا آنکه بگویند که قرآن مخلوق است و حال آنکه
 خلق نیست و نه مخلوق و لکن کلام حدیث از وی ظاهر شده و بسوی وی عود کند رواد الله الکافی و الاصبهان عن علی
 کرم الله وجهه و این خبر در راه امام احمد بن حنبل واقع شده و گفته عظیم مر باشد و جمیع ارباب سنت مقتول و بعضی
 مجوس و مسیحون گردیدند و آنرا بجله گفتند که چون فراهم آیند بست کس را زیاده یا کم و نباشد و رایشان کیسه تر
 شود و او را در راه خدا پس تحقیق که حاضرند امر یعنی قیامت رواد البیہقی و ابن عساکر عن عبد الله بن بشیر الصعالي و
 آنرا بجله است که بگذرد و مرد و رسد و نگذارد و در کثرت رواد ابن ابی داود و عن ابن مسعود و آنرا بجله آنکه باشد درین است
 نزد یک قریب ساعت نیزه آنرا بجله است جمیع کردل مرد زن یا کسی جز خدا و در تبری و این را الله و رسول وی
 گردانیده و بران خدا و رسول وی و تمس پیدا و و نقدیق این خبر بوجود و فرقه را فتنه یافته شد و آنرا بجله است که
 مرد و مرد را و این را نیز خدا و رسول وی حرام کرده اند و بران و تمس میگیرند و آنرا بجله است که کج از زن مران این را
 حیرت است که حرام کرد آنرا خدا و رسول و شریک پیدا و او را بر وی خدا و رسول نیست این را از آنرا نیزه مقبول و ادایک
 حال آنکه تا آنکه تو بکنند بسوی حدیث فصوص رواد الله الکافی و البیہقی و ابن الجنا - عن ابی الصعالي و صدق این خبر
 بعل ایرانیان و مرکان بطه آورده و آنرا بجله است که بیاید بر مردم زمانه که باشد در وی مشوره گرفتن از کنیزکان و
 سلطان و حکومت زنان و امارت مادامان رواد ابن المناوی عن طایفه السلام و آنرا بجله آنکه تمام نشود ساعت
 تا آنکه باشد سلام بر معرفت و تا آنکه گردد شود مساجد با طرق پس سجده کرده نشود و دران بران خدا و آنکه بران
 کو و کپیر را طور برید در میان و وافق و تا آنکه برسد سودا گران را معین نیاید سود رواد الطبرانی عن ابن مسعود
 در شاع گفته این کنایت است از عدم رغبت در نماز و عدم توقیر صغیر مر کبر او عدم برکت در تجارت با بر طلب بک
 و عشق در بکار و آنرا بجله است که تمام نشود ساعت تا آنکه برگردد شرار شام بسوی عراق و خیار عراق بسوی شام
 رواد ابن ابی سبیه عن امانه و آنرا بجله است که بیاید بر مردم زمانه که سالم نماند برانعی صاحب دین یومی مگر کسیکه بگریزد
 از شایسته بنام حق یا از سوارج بسوی راجح و با چه ای خود و این در آخر زمان باشد و قتی که حاصل
 شود میحسب مگر بمعصیت خدا و چون باشد حال این چنین طلال شود عزالت و باشد در آخر زمان هلاک مرد و برکت
 مادر و پدر خود اگر باشد خدا و مادر و پدر و در دست زن خود و پدر خود و در زیر دست امارت برسانان خود
 عار دهند و او را بصیقل معیت و کلاف و بداد و راجح بیک طاقت آن ندارد و تا آنکه میرد از دکان خود را و راجح
 هلاک شود در آنجا رواد ابو نعیم و البیہقی و الکلیلی و الراقی عن ابن مسعود رضی الله عنه گویم هلاک آدمی از دست زن
 و آثار بر جبران خود و در حق و دفع است و نامیرد و زیاده تر میگرد و هلاک مرد بدست بسیر هم چشم خود و بدو ام
 تا آیند چه شود و آنرا بجله است تا آنکه بیاید بر مردم زمانه که نشینند آدمی نزد نوی پس منع نکند او را از قیام بخیر و

آنکه بکنند یا وی بدی رواه الدیلمی عن ابی هریره و آذ انجمله آنکه فرمودند و نزدیک است که برسد امت مرا در آخر زمان ملار
 شدید نجات نیابید از آن مگر مردیکه شناخت دین خدا را و جهاد کرد و بران زبان و دل خود پس این است آنکه سابق
 شده برای وی سوابق و مردیکه شناخت دین خدا را و تصدیق کرد آنرا رواه ابو بکر السجری و ابو نعیم عن عمر رضی الله
 عنه و آذ انجمله است که بیاید بر مردم زمانه که باشد حدیث ایشان در مساجد ایشان در امر دنیا و ایشان پس شنیدند
 ایشان که نیست خدا را حاجت در ایشان رواه البیهقی عن الحسن بن سلا و آذ انجمله است که بیاید بر مردم زمانیکه پنهان شود
 موسی چنانکه پنهان می شود مسافق در ایشان رواه ابن السنی عن جابر رضی الله عنه و آذ انجمله آنکه آید بر مردم زمانه
 که باشد همت ایشان شکم بانی ایشان و شره ایشان متاع ایشان و قبله ایشان همان ایشان و دین ایشان درگاه
 و دنیا را ایشان اند بهترین خلق نیست بهره ایشان را خدا رواه السلمی عن علی و آذ انجمله آنکه بیاید بر مردم زمانه که گشته
 شوند در آن علماء چنانکه گشته میشود ننگان پس کاشکی علماء در آن زمان تخلف کنند رواه الدیلمی و ابن عساکر عن علی
 کرم الله وجهه و آذ انجمله آنکه می آید بر عازمانیکه موت دوست تر باشد بسوی یکدیگر از ایشان از سر سرخ رو و ابو نعیم عن
 ابی هریره و آذ انجمله آنکه نمیرود ایام و لیالی تا آنکه گفته شود در آن در سینه بانی اقوام ازین است چنانکه گفته میشوند
 چنانکه و باشد اسوای قرآن و احببت بانی ایشان باشد امر ایشان تمام طبع نیامیزدشش خوف و اگر چه کوتاهی کند
 در حق خدا و منتهی نفس می آرزو باشد و اگر چه متجاوز گردد یا آنچه می کرده است از آن خدا و گوید امیدوارم که تجاوز کند
 خدا از من بپوشند پوست گوسفندان بر دلهای گرگان افضل ایشان در نفس خود ندانم باشد که ناله میکنند و نمی رو
 ابو نعیم عن معقل بن یسار و آذ انجمله آنکه بیاید بر مردم زمانیکه پیروی کرده نشود در وی علیم و شرم کرده نشود در وی از علیم
 و توبه کرده نشود که پیوند رحم کرده شود و صغیر باشد بعضی ایشان مر بعضی را بر دنیا و دلهای ایشان و دلهای اعاجم باشند
 و زبانهای شان زبان عرب نیستند معروف را و انکار میکنند مگر را می بینند صالح در بیان ایشان پنهان
 ایشانند بهترین خلق خدا نظر کنند خدا بسوی ایشان روز قیامت رواه الدیلمی عن علی علیه السلام و آذ انجمله آنکه
 بیاید روز قیامت مصحف مسجد و عترت پس گوید مصحف ای رب و خقند و پاره کردند مرا و گوید سجای رب پران
 ساقبتند و محفل کردند و صانع نمودند مرا و گوید عترت ای رب طرد کردند و گشتند و رفتند مرا و بایستند بر زبان
 برای خصوصیت پس فرماید الله تبارک و تعالی این بسوی من است من اولی قرم بر آن رواه الدیلمی عن جابر و احمد و الطبرانی
 عن ابی امامه و در شاع گوید گویا این اشاره است بسوی آنچه واقع شد در زمین بنی امیه و بعد ایشان از قتل اهل بیت
 و تعطیل مسجد کج صلوات و بستن اسپان بران در زمین برید و تمیز حق مصحف در زمین و لید یا مصحف کنایه باشد از عدم
 عمل بدان گویم بلکه این همه منفردا و محصورا در زمان واقع شده چنانچه کتب تاریخ بران دلالت دارد و بسیار مسجد
 است که محفل افتاده است و بسیار اهل بیت اند که از دست ناقدان خوار و زیور بوده اند و عمل بر مصحف خود از
 دل مرفوع شده و الله اعلم و آذ انجمله آنکه نزدیک است که بیاید ریشخاها که پنهان کنند شمار را بپلاک کنند آنها را و حاجت
 و نه چنانکه انکار که برسد بر آنها و سفرهای خود بپلاک کنند آنها را و صواعق رواه نعیم عن ابی هریره و آذ انجمله آنکه و تکیه

مرحوم کسبه بنام مسجد با خود را و محلی ساریه صحیفه نامی خود را پس دوازده سال بر سر نهاد و او احکام علی الدوام
 و این مرد و چهره ابرق در عالم جاریست . . . را مردی است و آرا محکم آنکه مار گذارند بجای کس قبول نشود و در جنگ
 یک سال هم رده اند و استیخ عمیاس مسجد در آنجا گفته یعنی مار را در تنه او کاران بگذارد بدین معنی که هیچ
 نشود و قبول نکند و آتشی گویم و این هم بسیار است در هر مسجد ما را این بسیارند اما کسی که کعبه و سجده مرد و جفا طبعی
 کند و در کس و تنه او را حاکم بماند که او را بسیار گرفته و آرا محکم آنکه ساعت تمام میسوزد تا آنکه تقسیم کرده بشود میرات و
 جوتی نشود لعین رده سلم علی عبداللہ مسجد و آرا محکم آنکه مسجد بود از اثر احوال ساعت است آثار سواقی تمام
 چیست آثار سواقی مسجد شکایت کند بعضی از بعضی وقت بفتح را و بسیار شود و دلدار و فاستر گردد
 عیشت تقسیم کرده شود و صاحبش یعنی مسجدش مال و مسجد و آوار با در مسجد و ظاهر شود اهل سکن ظاهر شود
 مار و او اهل مرد و علی اهل هر برده و آرا محکم است سوره حواری و قطع رحم و تعطیل سیف ارجاء و اختیار دیباغ و من
 دین رده و این مرد و علی اهل همه و آرا محکم است طهور خمس و محسوس و سوره خلق و سوره حواری و او اهل تنه
 علی حاکم حیو کسایت است از قلمت شمار و مرکبات و آرا محکم است موت مدار رده و اس الی استیته عن مجاهد و در
 روایت شمس است که از اقرار ساعت است موت حیا و گویم بر پیشی را و دیدم که مرگ ناگهانی در کدورت و دیگران را
 هم سیدم حظه طاعت و آرا محکم آنکه مسجد و آرا محکم است مردم که سوار شود در زمین بپوشید تا بیاید مرگ
 مسجد بر آن سال کاسات مارات اندر سر سرائی شان بچو کوفان نامی ستران کنی ماسد لعنت کسب نما
 که آنها ملعوناته اند اگر ماسدیس بنامی اسمی اعم الله خدمت کند رتعا او سارا حاکم خدمت کرد و در شمار اراکان
 است نامی شمس گفت اس عمر و گفت بد را و حیثیتش پیش شهادت سروج سلام احقره احمد و حاکم علی بن عمرو
 و آتشی حدیث راست و پدر و طرف است آرا محکم است مردم را و آتشی حدیث که در وصف امدان است من ارا اهل و در و ج
 و بد و ام من آن هر دو ماقومی است که ایتان تاریا به است بچو و معای گاو ان سر و شان مردم را و در آن است
 عامه یوسته یعنی در ظاهر بر سر یعنی در معنی مال کس و امد مردم را و سویی خود و میل کند و اند به سویی مردم
 سرائی شان بچو کوفان نامی ستران حکمت میل کند و در آید است را و بسیار نوی آرا و در ستران
 هستت یافته میشود در مسرت که او کند آتشی در ریاض الفالحین گفته یعنی بر رگ سار در سرائی خود را
 بر چیدان عامه یا عصاره یا ماسد آن و تحقیق تفصیل کرده ایم این سلسله را در رساله مستقله که با شمس الاحقره بنام
 عن سلسله الحکمت انتهی بکم مراد ما را و آثار و چو کیان اند که بر مرد نامی امدان و حکام و ملوک و قضا و و ناان و
 اهلکاران ایتان می ماسد و مردم را و در شان و فتن محمد و هر که میجو اید که برسد و مراد خود را بگوشتش
 رساند آنرا میرسد و می رساند و مراد و طبع عامه و میر و سلسله موباف و در موی سوز کلال ساحق آن بسیار در کعبه
 و ماسد آن است و در امدان کاسات عاریات رمان اند که ثبات قیق و حاکم نامی ستران یک می پوشید که در آن
 تمام آن و همه اضافای شان نموداری ماسد گوید و حقیقت بر سر نه اند و مراد فقیران و چوین جامه نماز مسجد است و آتشی

هر سه بلا نازل شد و تمام موجود است و زنان اهل عالم در آن مبتلا و کسی بحال کسی نمی پردارد و حساب ازین آفات نمی بردارد
 تا اینکه پدید شود و قضا است تعالی لما یحب یرضی و ما نشاء جمیع السعید علی الاطلاق بابل الهدی و از آنجا که میرون آیند ازین شهر
 در آخر زمان مردمانیکه ایشان تازیانهها باشد گویند که و مهای گاوان است با دعا و گفتن و در خط و ادو شام کنند و غرضش
 از خیر است و اما هر کس که میخواهد این آیه را بگوید که و مهای گاوان است با دعا و گفتن و در خط و ادو شام کنند و غرضش
 ای مردم تا خبر ندهم شما را با شرط ساعت پس بایستاد سیلان گفت خبر ده مرا فلان باد و بر تو پدر و مادر من ای رسول خدا فرمود
 از شرط ساعت اصاعت نماز و میل همراه هوا و تعظیم بها حیل سیلان گفت آیا باشد این با فرمود آری سوگند
 که جان محمد در دست اوست مسلم ای سیلان نزدیک این حال باشد زکوة تا و ان و نمی نیست و ندادن شود و کاذب
 کاذب شود صادق و مؤمن شود و خان و خان شود این و حکم کند و بی جنبه گفتند و بی جنبه چه باشد فرمود حکم کند مردمان
 که یک حکم یکدیگر کار کرده شود حق نه حصه و برود اسلام و باقی نماند بگر نام او و برود قرآن و باقی نماند بگر نقش اورد
 آراسته شود و صحف بر و فر بر شوند و کورامت من و باشد مشوره با کینه کانی خطبه خوانند بر منابر و کوان و با
 خطب این نان پس نزدیک این حال آراسته شود مساجد مانند آراستگی تجار و دوازده منبر را و بسیار شوند
 مصفوف و دلهای متباغضه و زبانهای مختلفه و هوا های بسیار سیلان گفت آیا باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری
 سوگند کسی که جان محمد در دست اوست نزدیک این حال ای سیلان باشد من و در پیش لیل تراز کینه بگراد و دل و می فرو
 جوت و بی حسنان که میگردد رنگ در آب بسبب بچینه از منکر و نتواند آنرا متخیر کردن و گفتند و در
 برودان و زنان بزنان غیرت بر ندر بر حلمان چنانکه غیرت بر ندر و دختر و شیر و پس نزدیک این حال ای سیلان باشد این
 فاسق و وزیران فاجر و امینان خائن ضائع کنند نماز و پیر و شوند مشبهات و سپس چون در یار یا رشا آنها را نماز بگراد
 بروقت نماز و نزدیک این حال ای سیلان بایندیدیان از شرق و اسیران از مغربشان بدین مردم باشد و دلهای
 شان دلهای شایطین باشد رحم نکنند بر خود و تو قهر نکنند بزرگ را و نزدیک این حال گنج کنند مردم بسوی این بیت
 احرام مانند حج پا دشان خود برای اموال و خنجر و اخپای ایشان برای تجارت و مساکین برای گدائی و مسکنت و
 قاریان ایشان برای بریا و صوم گفت باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که جان من بدست می است
 نزدیک این حال ای سیلان فاش شود کذب ظاهر شود و کوبه او را زنبست و شریک شود و زن باشد و در تجارت و
 شتقارب گردد و بازارها گفت و صحبت تقارب از نار با فرمود ک و اسواق و وقت بربح و نزدیک این حال بفرستد
 سلیم خدایتعالی با و یکدرومی مار را زرد باشد بچینه سر زنی علامت بسبب آنکه و دیدند آنها منکر را و تغییر نکردند آنرا
 گفت آیا باشد این حال ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که بر انگشت محمد را بخنجر و او این فرمود عینه در شام گفته
 میست کثرت مصفوف است که مصفوف را تمام نکنند بلکه در یک صفت کس ایستند و در مغنی و دیگر چهار کس که کذا
 پس صفها بسیار شود و مومند نیست قول و می که دلهای متباغض باشند بزرگ این صورت تخالف طوایف تا پیش
 اوست پرنایکه اشاره نکنند بسوی آن حدیث انیما مصفوف کلمه نیست تمام که بید صف تا خود را و مختلف نشود پس خلا

خدا در بیان دلباشی شماست چه حاصل هم داد شما را ساعت است آنچه مروی است از علی کرم الله وجهه که پرسید عمر
از حضرت صلوات الله علیه ساعت فرمود ساعت نزدیک حریف الله و نگذیب تقدیر و ایمان بخود است و بگذرد و قومی امانت
و غنیمت و زکوة را تاوان فاحشه زیارت پس پرسیدم از فاحشه زیارت فرمود و در ازل حق تعالی شما را زودنی را بسیار
و بگویند یکبار دیگر است بکن آنچه میکردی تو پس زیارت کند برین امر فرمود پس نزدیک کن تا لپاک شود و ایت من آ
این خطاب بود این ای الهی و البر و عنده گویم این صورت هم درین زمانه بسیار شیوع دارد و بگویدم که بعضی بداران
بصرف زود خود و در پیشی ما را میطلبند و نزد یاری میسازند تا با وی روی خود سیاه نمایند و بعضی بچاس مشق
فجوری را نمایند و دیگران را تکلیف حضور در شرکت و در آن احوال میسازند اسباب طرب و مبهیا و بخت
تومبیا بدین و حریفان ایمان گوید معنی الله عنده فرمود رسول خدا مسلم از اقرب ساعت است هفتاد و دو و هشتاد
چون پیشین در دم که میسر نمایند نماز و وضو را و خورند و در بار و رواداشته در مرغ را و سیاه نکاشته
خونهارا و دشمنان خود را بفرستند و درین مابین و قطع کردند رحم را و شد حکم خف کذب شد در حیرت باس و ظاهر
شد جور و بسیار شد طلاق و درگاه ناگهان و این سخن و خائن شد این صا و صا شد کاذب کاذب شد صادق و کسب
شد قذف و گردید مطلق و ولد غیظ و بسیار شد ندامت و رفتند کرام و گردیدند امیران و خواران و وزیران و دروگهان
و امینان و ثلثان و عرفا و اهل حق و پیشین در دست کوفته اند و باشد و دلباشی ایشان بدو ترازم و در جمع قرار
صبر پیش نداشت انداخته است تعالی گفته را که پیشتند و آن بچو قتلون پیوسته و ظاهر شود و ضعیف یعنی دنیا و مطلوب شود
بیمانی یعنی در هم بسیار شوند نظمیان و کشته شود و امیر معرفت و محلی کرده شود و معاصی و نفس من کار کرده شود و سجد
و دراز شود منبرها و خراب شود و دلباشی و نوشیده شود و مشربها و محط شود و خدا و دلباشی که کینه مالک خود را
و دلباشی پیاده پایان بر سنگان مالک گردیدند پادشاه و شریک شدن شود و در تجارت و تشبیه کردن در دزدان
بزرگان و زلمان بردان و سوگند خوردن و بغیر خدا و گواهی دهد و بدون طلب گنجایی و سلام کنند و بغیر حق و تقیه
کنند برای حق علیه خدا و طلب کرده شود و دنیا بمل آخر خود گرفته شود و غنیمت دولت و امانت غنیمت و زکوة تاوان باشد
نرم هم قوم اقل شان نا فرمانی کند مرد پدر خود را و احسان کند بایار خود و اطاعت کند زن خود را و بلند شود
آواز نامی منفرد و ساجد و گرفتار شوند زلمان سرانیده و سازا و نوشیده شود و شرابها و در راه دلوگیر و ظلم
فقر و بخت شود و حکم و بسیار شوند شرط پیچیده و اعوان سلطان و گرفته شود و قرآن بزمیر و پیشینهای در زندگان
و عاف و لغت کند ازین است اول است و سپس انتظار برید نزدیک خیال باد و سرخ و سفید و مسخ و قذف و دیگر
آیات را از خود ابراهیم فی الحکایه عنه و آواز بخند آنگاه ظاهر شود و قتل و زینبانی شود و عمل موعظت گردند از انبیا و تعقیب شود
دلباشی و قطع کند هر ذی رحم را پس نزد این حال لغت کند خدا تعالی ایشان را و کور و کور سازد و ایشان را رواه
احمد و عید بن حمید و ابن ابی حاتم عن سلیم موقوفه و احسن بن یحیی و الطبری و ابن عساکر و الدلمی و عنده زودها
و از انجیل که ظاهر کند مردم را و معاصی نمایند علی و دوست و ارباب باشند از انبیا و دشمن باشند بایا و قطع کنند از حاکم لغت کنند

ساعتین است تا آنکه مردی بر خود و مادرش گزشت بر کوبید و این کار از او فتنه سرانجام گرفت و مراد مجلس توبان است
که رجوع به اعداوت نکرست و محسوس کند و کلاه پوشید و دستار ترک و پند و انداختن فرمود که کلاه عرب پس دستار است
و مراد بشیق بلرقی آنست که در شایع عام که باها کنند و در وی نشسته گفتگوی باطل نمایند و راو را بر گذر کنند
بناب سازند و زوایا بیشتر خطیبا آنست که خطیب برای خدا و با مستحقان خوانند بلکه وظیفه خطابت است مانند و راغبان
وی بسیار شوند در اشاعه گفته و گفته را بنام السید لواء اکثرین عشرین خطیبها و مراد بر کون علماء آنست که میل بسوی
ملوک کنند و فتوی بتقاضای هوای شان بدهند اگر چه خلاف شریعت باشد و این اتفاقا فصل مسیوی دنیا کنند و برای ایشان
حرام را از معارف و اکل باطل و کبر و غرور و کمالات حلال سازند و توافیق و تقابل و اقامت حد و غیره را از حلال
حرام کنند و قصد ایشان در تعلیم علم تحصیل دنیا بسماعی علم و علامت علماء باشد در اشاعه گفته ان اکبر غیبهم فی اللقیات
و احکامیات خرافات جالین بالنسبه و شرائع الاحکام و یعدون انفسهم من علماء الاسلام تا اینکه دانا الییر رجوع بخوار
گر قریق قرآن آنست که بی مزد کسی را تعلیم نکنند و شرب خمر در مجلس آنست که بدین اختصار بجهت نویشتی کنند و مراد
بمیسر قریق و تفرج و هر چیز که روی قمار باشد در حکم میسر است تا آنکه احب طفل بخور نیز بهین حکم دارد و در حدیث
شطحی را میسر نموده اند که ذی النبیاء و از میسر است احب اعیاد بیضه با و مانند آن و مراد بکشتن بی جرم آنست که
قاتل را بکشند و دیگر که بریت از قتل و از قوم و قبیل و قرابت قاتل هم نیست و بر اکشد تا کسان وی در خشم آیند
این جمیع است میان دو گناهی یکی ترک قود و دوم قتل بری انتهی بجهده در اشاعه گفته بده جمله من الاشرار و بی کلهای موجود
همی فی التزاید یو مانیو و نقد کاوت ان تبلیغ النایه او بلغت سال الله تعالی ان یجلبنا الحقن و یوصلنا من البحرین
علی السنن و گفت ابو مالک ابو عمر اشعری که فرمود و آنحضرت عظم بر آنینما شد از امت من قومی که حلال سازد زنا
و دیبا و باده و ساز بار و فرود آید قوما در پیروی قومی و آیند ماشیه ایشان برایشان شام هنگام و بیاید و
و بخوابد حاجت خود را پس بگویند که برود و فرود آید پس شبان شب مسخ گردانند ایشانرا خدا تعالی بصورت یوزر
و خوکها تار و زیامت اخربه البخاری در ارشاد الطالبعین تالیف ملا برهان الدین برج آورده که از جمله اشرار است
ست هدایت قضاه و حکام در قضایا و احکام و انحراف از سنن و قتال با مسلمانان و حبس و کربار و گران فرج عقیده
بیغیر در مساجد و قنارات قرآن با سخنان با عدم رعایت اعراب ترک عمل بر لغت و ظاهره و خصوص در تشابهات
و دقائق معانی و بسیار خوردن سوگند تا در مجاوره و احتیال علماء در فعل ممنوعات و مسی بر جمیع بال و کثرت
اطباء و اهل کلام و تخلص و تحریف و ترک عزائم و کثرت مدارس و باطالت و مساجد و فقدان مروت و حیاء و مشی زنان
در اسواق و کثرت لواطت و مساحقت و کوتاهی عمر و استیلا و کفر بر اخبار انتهی مخففا بصادقین جبل رضی الله عنه
گفته در آخر زمان علماء باشند که مردم را بر زهد بر انگیزند و خود در بکنند و بترستند و خود ترسند و منی کنند از
رفتن تری و لاقه و خود تر و دشان بر دهند و اختیار کنند دنیا را بر آخرت و بخورند و بوسیله زبانهای خویش نزد
شوند بگویند که در دین ایشان اند جبار دشمن رحمن فصل دهم و من جمله امارات قیامت است که کثرت

در دم کبار و صغائر که بران در حدیث و قرآن و عید آمده و تهدید نامسروده اند در اینجا چندی از آن را بشماریم
از آنجمله است شرک بنهادن و آن اعظم کبائر و اکبر معاصی است قال تعالی اند من بشرك الله فقد حرم علیها الجنة و ماواه النار
و از آنجمله است قتل نفس بی غیر حق قال تعالی و من قتل نفس مؤمنا متعذرا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعداءه
عظما و در صحیح مسلم است از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله زوال دنیا آسان ترست بر خدا از کشتن مرد مسلمان از احادیث دین
بسیارست تا منی در کتاب الشهادت از مختصر منی نقل کرده بر آنکه اکبر کبائر بعد شرک قتل نفس است و از آنجمله است
زنا قال تعالی لا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و سار سبیلا و در حدیث آمده بدینیکه زانیان مشغول نشود و روی نامی ایشان
پا تشن و منی روایه الطبرانی عن عبد الله بن بسر و زنا می بر قبیح و غش و اعظمست نزد خدا از زنا می جوان و در روایت
بیهقی از ابن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله که زنا مورث فقرست و همچنین نابازن همسایه غش است از غیر و صحیحین از حدیث ابن
آمده که پرسیدم آنحضرت را از آنکه است بزرگ تر از خدا فرمود آنیکه زنا کنی باز نهمسایه حافظ ابن قیم گفته زنا بر مراتب
بعضی اشند از بعضی زنا با جنبیه که زوج ندارد عظیمست و اعظم از وی زنا با اجنبیه که زوج دارد و اعظم از وی زنا با زنا
محارم و زنا می شب زنا می بکر و زنا می شیخ اقبحست از زنا می شاب و زنا با تر قبیحست از زنا می عبد و همچنین زنا می عالم
بدترست از زنا می عامی و از آنجمله است کواکلت و دله حدیث بر فاعل و مفعول آن لعنت آمده و انواع عقوبت که بر او طیده و در قرآن
جس کرده اند بر هیچ اسمی از احم نکرده چنانچه طمس البصار و نشوید و جوه و انحرک بریل علیه السلام برای بر کنندن قریه تا
شان از بیخ و قلع بکنند آن بر ایشان باز خسف کردن با دبار دیدن سنگ ز آسمان و صحابه اجماع کرده اند بر قتل
فاعل و می اگر چه در کیفیت قتل مختلف اند از حرق و رم و دم و جز آن و از آنجمله است شرب خمر اگر چه یک قطره باشد و
از آنجمله است سر فرو کف یا اثمنا و عاراً و در حدیث بر سارق لعنت آمده و از آنجمله است قذف قال تعالی الذین یرمون
الحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و انهم یرجون قول مردان و زنان جاهل هر حق غلام
و کنیز خود می محنت می قبه ای زانیای ابن العجمی ولد الزنا می حرام زاده و مانند آن در تنبیه العافین لمحمد بن
الخاص گفته این از زنا و ب عظام کبائر است که موجب عذاب در دنیا و آخرت است و از آنجمله است شهادت زور
و در حدیث آمده برابر شد شهادت زور با شرک بخدا است و فرمود این را خوانند فاجنبوا ان ترهب من الاولاد ان اجنبوا
قول الزور و روایه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و از آنجمله است غصب ثلث اگر زیاده از ربع و نیار باشد و زنی ضعیفه
و غصب می می از ظلمت است و الله لا یحب الظالمین و از آنجمله است فرار از خف قال تعالی و من یولهم یومئذ دبره الاستخفافا
او متخیر الی فتنه فقد یابغض الله و ما دونه من المصیر و از آنجمله است اکل ربا قال تعالی فاذنوا بحرب من الله و
رسوله و در احادیث بر اکل ربا و موکل و کاتب شاهد می لعنت کرده اند و همه را یکسان فرموده و از آنجمله است
اکل مال یتیم بغیر حق و از آنجمله است حقوق والدین و قطع رحم قال تعالی و قطعوا رحمکم اولئک الذین لعنهم الله فاهم
و اعمی البصار هم و از آنجمله است کذب رسول خدا صلی الله علیه و آله و عهد و نوح کرده اند و از آنجمله است کتم شهادت
بلاعذر قال تعالی و من کتمها فانما انهم قلبه و از آنجمله است یمین عمو من در حدیث آنرا از کبائر شمرده اند و از آنجمله

منظر در فضائل ملاحظه و آداب بجهت خیات در کلیل و وزن و روح قال تعالی ویل للطفصیرین و انما یخلفه سب تقدیم نماز
 مردقت با تاخیر آن را وقت بلا بعد قال تعالی ان الصلوة کانت علی المومنین کما موقوتوا و قال فی الیوم الیوم
 صلوا هم ساهبون جمع من الصلوات یعنی بعد از نماز پنجگانه حکم دارد این را حاکم را ای قناده عدوی آورده که خواننده بر آن
 سر که اگر کارست جمع من الصلوات یعنی بعد از نماز پنجگانه اس که پیش گفته اسنادش صحیح است محمد بن نصر مروزی گفته است از شیخ
 شمسیدم میگفت مسجدی شایسته است مسلم که تارک نماز کافرست و بیحجین بود در این اهل علم در زمانه آنحضرت تا ایندم که تارک
 نماز بعد از نماز را اگر کوف نماز و کافرست و آداب بجهت سترون مسلمان ملاحظه در حدیث بر کسی که وقت حرب
 مسلم حاضر باشد و از وی دفع نکند لعنت آمده و آری بجهت سب صحابه و قتل کرده اند غیر واحد از آنها خارج بکفر
 سبب عالمه و در کتب سبب بکفر صحابه از تحجیم و میرجا اختلاف کرده اند و اقوال درین باب بسیارست حاصل آنکه
 سبب و اعزست در میان کفر یا ارتکاب کبیره و اگر کبار و آری بجهت احدی است در حکم اگر چه بحق باشد آنحضرت را شیخ و
 مرتضی را لعنت کرده و رواد الوداد و الودادی و صحیح این حال و احکام علی بن عمر و آری بجهت دیانت و آن تقریر
 اهل خودست و رساد و در حدیث جنت بر دیوت حرام گردانده اند و آری بجهت قیادت و آن جمع است میان
 و در آن آیه بجهت را است جامع مرد باشد یا زن و آری بجهت سعادت فرد سلطان بجهت مسلمان و آری بجهت منع
 رکوة و بیان قرآن بعد از علم وی و آخر این حیوانات بنا را اگر چه قتل و مرنوث و غیره باشد و ترک امر معروف
 و نهی عن المنکر با وجود قدرت و یاس از رحمت خدا قال تعالی لا یاس من روح الله الا العوام الکافرون و این را که در
 قال تعالی لا یاس من کلمات الا قوام الخاسرون و اقوال در اهل علم و قرآن و تکرار بار بار و خوردن لحم خنزیر و مردار
 بلا عد و امتناع زن از مردش با روح ملاحد در حدیث جنت بر شیخ بن لعنت ملاک آمده رواد البخاری و مسلم و چا و کز
 و در حدیث ساحر را سترگ گفته اند و رافعی و نووی غیره گفته اند فلعنهم سحر و تعلیم وی حرامست علی الصحیح و در احادیث
 و بی متفاوت سب و و طلی بن در بعضی در حدیث آمده هر که آئین طعن را یا در دیر زن یا کافران او تصدیق کرد او
 و بی کافرست بکفر که بر محمد صلعم مادل شده و رواد الوداد و آری بجهت سب غیره در صحیحین از حدیث آنحضرت مسلم آمده که در غل
 است و جنت را امام و تحقیق نمیده فشار مرد شک سترست برابرست که بقول باشد با کثابت یا بر مرد و منقول از اهل علم
 باشد یا اقوال و عیب باشد یا غیر آن و ملا بجهت این همه را رافعی و نووی و ابن الرعد رحمهم الله تعالی اگر کبار شمرند
 و آری بجهت سعادت که در عتقال است و سستی که در میانهاست برین ترار لال است قریب گفته نیست خلاف در آنکه عتبت
 از کما عزت انتهی و احادیث در و عدل آن بخش از حضرت و حقیقت غیبت ذکر چیز است که کرده و دارد آنرا مغتاب
 برابرست که در مدین باشد چنانکه گوید عاشر است یا احوال یا الفرج یا الطلس یا طویل یا قعبیر اعرج یا اسود یا اصفر
 کحو آن یا در نشت باشد چنانکه گوید یدیرش فاسق مو یا کاس یا زمال یا اسکاف یا حاکم یا مصلوک و نحو آن یا در
 خلق باشد چنانکه گوید بد خلق است یا سکر یا احمق یا نامرد یا ساجر یا صغیف القلب یا حول یا خلیع یا عسوس یا ثبات
 ندارد یا در بدو و این یا را از غائی است و کحو و ک یا در افعال باشد چنانکه گوید حاس است یا سارق یا کاذب یا شارب

خمر یا کسلان یا غیر عارف بشمار و صیغ یا متبادون در نماز یا غیر محسن کوخ یا سجود یا غیر محتر از نجاسات یا غیر باو الدین عیب
 کننده مردم یا قیاس لاد یا کثیر الکلام یا کثیر الاکل یا نوشتن نمیدانند یا فلان علم نمیشناسد یا نیست منصبی در مناظر و محبت
 چنانکه باید نمیتواند کردن یا تسلیم نمیکند حق را وقت ظهور یا کثیر الدعوی است و سخنر یا در لباس وی باشد چنانکه طویل
 الذیل است یا کثیر لعماد یا چرکین جامه و سخنر یا پس اینهمه و شاهان غیبت است اگر نیکس درین اقوال خود صادق
 باشد و محتاج نیست عاصی خدا و اکل لحم برادر بود و از آنجمله است گوش نهادن بر غیبت بر سبیل تعجب ناشایسته
 بغیبت بغیر از تعجب این کس مستجاب غیبت وی بیشتر کند و از آنجمله است بهتان کردن و عدم استغزاه از بولی
 و تهاون قادر بر هر چه تا آنکه بمیرد عده بعضی من الکبائر و تکذیب بقدر و تخران مسلمان زیاد بهر روز گریه بر حضرت
 و هر چه بر آن ظاهر منق و نحو ذلک قزوین ازاد و خوردن شمش آن و از آنجمله است بخی کذا عده اسقاط الذی بهیچ استیصال
 علیه بقوله تعالی بیخون فی الارض بغیر الحق اولک لهم عذاب الیم و عذر و نقص عهد و وفا به بیعت استیصال
 دنیوی و آتیان کتمان و عرافان و مخمان و تصدیق قول ایشان قرطبی گفته این کبار است و کذا الذی بهی و این کلام
 بنوی گفته عراف تا آنکه دعوی معرفت امور کند بمقدرات اسباب استلال کند بدان بر مواقع آن چنانکه مسروق از اسباب
 و شناخت مکان ضاله و نحو ذلک آن از آنجمله است اعتقاد نزول و طرینور کذا و کذا و کشیدن تصویر جاندار در جامه و دیوار
 و ظرف و جز آن و این قوم است عمال بنظر الاحادیث و احباب بیانات صفات و بعضی رخصت است و نزد مالک خریدن
 مردان را برای لعب خمران خود مکرده و انشاء علم و از آنجمله است نشاندن ساختن جاندار و قتال با مسلمان بغیر سبب عی و همچنین
 لعن سلم و لعن غیر مستحق لعن کذا عده الشیخ ابن القیم و الذهبی و غیره بالقوله سلم لعن المؤمن کفله واه البخاری و مسلم و تسبیح
 لعن الذین و دود و شنام دادن و عمن یک شنام و حطوق سبب متعج عورات مسلمین عده ابن القیم فی الکبائر و گفتن
 در سوگند که کافر باشم یا یهودی یا نصرانی اگر چنین نکنم و نحو ذلک قتی که در آن قول کاذب باشد عده ابن القیم فی الکبائر
 و از آنجمله است تباذلقاب مکر و به بغیر ضرورت قال تعالی لا تأخذوا بالاثاق بعودی دراذ کار گفته عدا اتفاق کرده اند بر تخریب
 نقیص انسان بچینه که مکرده میداد و از هر چه باشد و از آنجمله است سوگند بغیر خدا و در حدیث آخر اکفر و شرک شمرده اند و از آنجمله
 بسوئی غیر پدر یا تولی بسوئی غیر مالی و در حاجت بران لعنت کرده اند و حجت را حرام گفته قلح چه انسان باشد کذا عده الذهبی
 و ابن القیم زعم و نیاحت بر نیست و لطمه و شتم جری مصائب کند سوئی و مسلمان را کافر گفتن و دشمن خدا خواندن و بدعا
 گرفتن و دهر راست کردن با اعتقاد آنکه ویرا در نوازل تاثیر مییست و فخر و غرور و حمل بیع و شرای آن برای شراب
 خوردن ثمن آن و ترمیج سلع و بسوگند و دروغ و کماطت در زکوة بعد و جواب آن و باضن قمار کذا عده القرطبی و الذهبی و
 غیره با من الکبائر و استیلا بر آب که مخصوص بکسی نیست و منع کردن مسافران از ازان و تمت نهادن در عطا و اسبال ازار
 و قیصر عمار و طلیسان بطریق بطر و خیلا و تفرنگ کذا عده الذهبی و غیره و این بلانی بحال و بلاد حرمین شریفین را
 شه فها بسیار است و از آنجمله است جور کردن حکام و سلاطین قضاة و عمال و غیره و حکم نمودن بغیر کتاب سنت و عین
 حکام با رعیت خود و احتجاب سلطان و قاضی و غیره با از اهل حاجات و مسکنت و والی ساختن امام یا قاضی کسی که صالح

ولایت نیست بر عایت قرابت و محبت و ترک اولی و ولایت و رشوت گرفتن در حکم و کبر خودن و دورین احوادث و
 این القیم گفته این کبیره را از این اختلاف مراتب حدیث پس چند آنکه حدیث بخورگ باشد کبیره و اعظم بود و اول
 کبیره شمرده ذری کسی که دعوت کند بسوئی ضلالت یا جاری کند سنت سیه را و این است معنی احوادث و دورین و
 از انجمله است اذیت مسلمین و تم ایستادن کذا عده و احکام ظالمان و اذیت و اختیال در شکی برای اجماع تکبر و اعتقاد کذب بغیر ضرر
 و تحیل بر اسقاط واجب اباست حرام کذا عده این القیم سر و گفت سخن کرد خدا تعالی سپرد در اینموت بوزنما و خنجر تا بر
 تحیل ایشان بر استیانت حرام غذا و شکار ماهی بود و روز شنبه و عقاب کرد بر صاحب جنت که حیل کردند در اسقاط
 حصه مسکینان بگردانیدن آن باغ در یک شب بچو حرم و کفایت کرد آنحضرت بر پیوسته بر استیانت ایشان چیه را کرد
 بود بر ایشان و فرمود سخیل نکرد انبیه محارم خدا را با دلی جیل و مال غنای از انما فقیرین و کون شد و غویم و خدا دعوت
 همان حدیث است باطلها چیز کی که فعل آن جائز است باطلان چیزیکه با جائز است پس خدا حرام است حیل کردن
 بر استیانت حرام و اسقاط فرض خدا دعوت است آتی و آنرا انجمله است بخل کردن بود واجب شرع و کفران احسان محسن است
 این القیم و الذبیه رحم و آنرا انجمله است حسد و آن عبارتست از تمنی زوال نعمت محسوس و آن اول عصیان است که این عیان
 تا فرمانی خدا کرده مستوجب لعنت جاوید گشته و در قرآن پیوسته در وصف کرده اند بحدیث قال تعالی لم یحیی الله من الناس الا ما یشاء
 فی قوله عده این القیم و غیره من الکبائر و آنرا انجمله است سوء جوار و عده این القیم و غیره ایضا و حشیدن سخن نموی که مکروه
 سید از نه سماع و می را این القیم نیز از کبائر شمرده و کبیره گفته بختل که کبیره نباشد می الدین بن ابراهیم سخاس گفته گویم کبیره
 بود نشل اظهر است و الله اعلم و آنرا انجمله است و آمدن بر ظالمان بغیر قصد صحیح بلکه برای امانت و توقیر و محبت شان قال
 تعالی لا تأتوا على الاثم والعدوان قال تعالی لا تکرهوا الال الذین ظلموا فتمسکم النار الا الیه و تنبيه الغافلین عن اعمال النجان
 گفته بعضی مردم که عادت و دخول بر ملوک ظلمه و قضاء خونه دارند میگویند قصد ما فقر مظلوم و مساعدت و سعادت و دفع
 ظلمت است یا تشدیه معروف و مانند آن است پس انکس و دو حال خالی نیست اگر متناول ماکل مشاء بایات آن است
 شریک مقام مد و بایات قبول کننده اموال ایشان که از حیثات محرمات و در جود و بخل هم مکنوس مساعدات
 اکسبانه کرده اند و مد این است در آنچه می بیند نزد ایشان از منکرات پس حاجت نظر در سوء حال وی بسوئی دلیل
 نیست زیرا که هر اهل بصیرت میداند که وی از سوء السبیل گمراه است و بجهل کسی است که در حق وی گفته اند الله
 ضل جمیعهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسون سنخا و زعم ایشان آنست که مصالح اند حالانکه مضایقه و منیه اند و اگر این
 از کسان است که پادشاهی میکنند از ماکل و مشارب قبول نیکنند و در راه وصله بلکه اکار میکنند بر ایشان منکرات را
 که نزد ایشان می بیند پس می در محل اشتباست و حال وی نیز آنست که بآن شناخته میشود و صحت می
 از سقم می و آن آنست که در دخول بر ایشان و کلام کردن بایشان در رنگ کرده است و میخواهد که دیگری از وی
 این را کفایت کند پس اگر دیگری با انحصار مظلوم و اسحاق حرام پرداخت میل بصحبت ایشان نکرد و اجتماع بایشان
 شویست و در محاوره روزمره او این ذکر نمی آید که پادشاه را چنان گفتند و او بمن چنان سرمود و بسبب من

فلان بجزد و ازین مساعدت فلان بخواست و مانند آن و همچنین اگر سلطان یکی را بر دیگری مقدم کرد و مقرب ساخت و آنچه
 از امور معروف از اینکس میگرفت از وی گرفتن آغاز کرد برین کس شایق نشد بلکه نزدیک به خیال انشراح در قلب فرختی
 در خاطر یافت و دانست که حق تعالی وی را از تعرض باین خطر عظیم کفایت کرد پس اینها احوال بر حجت قصدی ال
 است و او را برینیت وی حاصل می اگر قضیه بالعکس پیش نیت فاسد نصیحت قصد وی مگر طلب منزلت نزد ایشان و قیام
 جاه نزد حامد و حصول امتیاز بر اقران و مثل آن دیگر مقاصد فاسد که مخفی نمیشوند و الله تعالی مقلب القلوب و یغیبه
 علمه شتال ذرة فی السماء و الارض و هو السميع العليم و آرا بجملة دوستی بود که پیش هر یکی از متبا غصبین بوجهی دیگر
 رود و حرفی دیگر گوید و این صفت منافقین است و دیگر ملازمت شر و خوش است چنانکه مردم از اعتراض کردن وی
 در گذرند بلکه از خوش و شر وی اتفاق کرده بلیت کلام و مضبوط نام پیش آیند و دیگر غلول است اذ مال غنیمت بسیار
 یا کم پیش از قسمت نام و دیگر قتل نفس خود دست عدا قال تعالی و لا تهلکوا انفسکم ان کان بکم حیاء من یفعل ذلک عدا علیکم
 فسوف نصلیه نار و کان ذلک علی الله سیرا دیگر قتل فی می است و اکل حرام بغیر ضرورت و کسر و راهم و دنیا و غنیمت
 که این از صفات است و غصب کردن نیز خاصه و چهارم مردم در مصرا منازل یا طرق برای اخذ اموال یا قتل نفس و سعی بعضی
 بقوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و ریا در عبادت و تخریه و استهزا با مسلمانان قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 لا یجترعن من قوم الایة و است اجماع کرده است بر تحريم وی و تحذرات اولیاء الله بغیر حق و مستحسن در وسط حلقه اگر برای
 گفتگو نباشد و تعلم علم برای غیر وجه خدا و آرا بجملة کما علم شرع وقت سوال با وجود یقین جواب آن عده الذین می بین
 القیم من الکبائر و تفسیر کن قرآن برای و برادر قرآن و حکم بیکه عظیم المفسده که ضررش بیشتر گردد و قابل در گفتن
 وی پروا نکنند و تفویض نماز عصر بخصم و قرض ماموم سر خود را از رکوع و وجود قبل امام عده ابن القیم من الکبائر و تفسیر
 ریاض و غیره تصریح تحریم وی کرده و سرور و بر وی مصلی عده ابن القیم من الکبائر و علی اصح حرام است و اگر حق قرض باشد
 او انکرون آن از قبیل اکل اموال مردم باطل است و ترجیح زن باینست نمودن مهر و تحلیل زن برای خود یا غیره و اگر بختر
 غلام از آنکه تخطی رقابت هم روز جمعه عده ابن القیم من الکبائر و نفوی و غیره گویند حرام است و محرک جمعه بغیر عذر تا آنها
 بگذارند و عده الذین و غیره من الکبائر و آرا بجملة اخذ کسرا عانت بروی و قبول هدیه عوض شفاعت و نزد جماعت
 دیگر حرام است و متن فضل از غلام و وی رحم خود با وجود شدت احتیاج آنها بسوی وی و ترسانیدن اهل مدینه و بدی
 خواستن آنها و احداث حدیث بمدینه و جادون محدثی در آن قطع و درخت و گیاه وی و آرا بجملة است افشاء یکی از دو
 زوج را و دیگری را و داخل کردن زن بر قومی کسی را که نیست از آنها باینکه او را طلی مشبه و مانند آن یا استعاره مرد از سپر خود
 عده ابن القیم من الکبائر و احسان و زن بر زوج و عید بر رسیدن عده ابن القیم من الکبائر و طلاق خواستن زن از شوهر بغیر
 بالسرچ پشیدن زن جامه باریک که از آن بدن وی نمودار باشد و نایب از راه گراه کردن و در حدیث بروی
 اعت آمده و تغیر دادن مناره ارض که علامات راه است و مسافران بدان راه میروند که عده الذین می و ابن القیم من
 و تیان بهمیه و پوشیدن مردان حریر را که عده الذین می و ابن القیم و غیره با من الکبائر و تحجب ذلک بکتاب و محرمات

میروم بدان معتبا بوده اند و عین زمان شیعیه تمام یافته کجی میروانست خبر و دیگر استعمال کثرت مسلم و زردی
 و شیت و دنان اکتفال زمان صدر ابن القیم مع ابن الکبار و نیست فرق و خبر و هر چه سر مردان میل و سونن بزرگ جمیع
 بحسن و بدید مانند آن دیگر تشبیه مردان بر زمان بنزدان مرلباس کلام و نیست و در احادیث بر ابن لعنه
 و بر زمان همانانی شیعیه بدین باب اه یافته و دیگر سوره که صدر ابن القیم بن الکبار و دیگر شعی کردن غلام و بریدان سنی و گوثر
 و می و مذاب کردن و می بلبل و دیگر کسر عظمیست و واقع دادن در روی کسی و تحسیر کردن کریم با نامش و در کسینه
 بهر و اختصار ستم و وصل شعر شمس و دیگر و چشم و تحسیر یعنی بر کردن سونی روی و تفتیح هسان بر و مانند
 و می تبرین و آزار شمس هم گمیده دوست داشتن قیام مرتب برای خود و خصوصیت کردن مدبطل اماقت نمودن
 بران و شمع اوتار و معارف کند اعداء العرافیون بن الکبار و کعب بن زید و آن حرام است علی الصبیح امام اعرین گفته
 صبیح نیست که اگر کبار است که اعداء ابن القیم و غیره و کعب بن بشری که کرده است علی الصبیح علی سلی بنجیم و می دارد
 و اختصار الروایان سانی گفته کعب بنجره و قرق کرده است و حربه پاره و چوبی را گویند که در می حفر کرده سنگین
 بنهد و آنرا منقلبه هم گویند گویم اطلاق کر است در عرف سلف بر حرمت بسیار آمده قادی بخوار است مفارقت دوست
 بقصد جبران و ارث یا تمیض می در احادیث بران و حربه و چوبی را کرده اند و زیارات زمان قبور را و در تحویم
 که است و ابان و می ستم و بدست و در بدین شانی کن ابن القیم و اما شانه الیهقان در کبار ستم شمرده و چنین تفسیر کرده
 که بهر و دنان اتحاد و ساجد الیقا و هیچ بران چه در احادیث بران لعنت آمده و گفته که از اعظم حرات و اسباب شرک است
 از آن نزد قبور مسجد که رفتن آن و بنا کردن مسجد بران و لغو معنی از آن متواتر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جاسطه الف تفسیر کرده اند بهی از ستم ساجد بران برای متابعت سنت صحیح سر سیم و اصحاب احمد و طبری هم و
 اصحاب کث است سانی چه اجماع گفته اند آنرا و کرده گفته و لاف حمل کث است بر تحریم برای حسن بن ابی بکر و انان
 بنزد و حق نشان که آنها چنانزد داشته اند چه بر که متواتر است مع آنحضرت بر فاعل نهی آنحضرت از آن آتشی و کلام
 و نیز گفته حکم اسلام برای ساجد که بر قبور است است که سجد را بدین کرده با خاک برابر سازند زیرا که اینها اول ترا
 از مسجد ضرار و همچنین قبه که بر قبر است هم آن واجب است زیرا که اساس نهاده شده اند بر معصیت رسول خدا
 صلوات بر او که آنحضرت نبی کرده از بنا بر قبور پس بنا بر مومنین بر معصیت و مخالفت و نمی محترم است و اول تر بهد شمس از بنا
 نامب قطعا و آنحضرت امر فرموده بهد قبور مشرف پس بهد جناب بنا و ساجد قبور را و اول و آخری است و همچنین
 است از آن هر قندیل و چراغ که بر قبر باشد و اطفا آن زیرا که فاعل و می ملعون است و این وقف غیر صحیح و اثبات
 و تنفیذ آن حلال نیست آتشی و از آنجاست معض انصار ابن القیم گفته مراد انصار انصار خدا و رسول و کتاب
 و بر می اند و اینها قیامت باقی اند پس حوادث و بعضی اینان از آنکه کبار است است به گویم این مراد در غایت
 بعد است از احادیث و آورده در بن بابی را که سوره و اخبار انصار خاص اند مقابل مهاجرین اگر چه بطریق تبعیت
 ناصران دین با گویم القیام هم و این داخل با ستم فتنه بر فضا و اند و هم چنانکه اعتبار بکبار و مومنان و جاس

ست هم چنان از صغائر و فحشاء هم منزه و زری که صغیر با حرار و محکب کبیر و میشو و اجتماع صغائر و محکب است بنا بر این
درین فصل بیان چندین از صغائر کنیم که کمالی از مزیه تنبیه نیست پس از آنجمله است نظربسوی اجنبیه بشهوت و بغیر
ندیه بسوی دست و زوئی باشد یا ساعد بدن اگر چه از فتنه مأمون بود قال تعالی قل لمؤمنین یغضون ابصارهم و یغضون
فروجهم الا به و مکروه است دیدن مرد و زن فرج خود را بی حاجت و در نظر کردن احد الزو جین بسوی فرج دیگر و وجه
ست حرمت و کراهت و منع کراهت است و از آنجمله است اشراف بر بیوت مرد و بغیر از آن و استعمال غیبت و سکوت از
انکار آن با وجود استنطاق آن حرام است بعضی در کبائر شمرده اند و از آنجمله است ترک سخن را بجهت و عار استفتاح یا تنبیها
رکوع و سجود و کثرت منوعات اگر چه بحق باشد و جلوس با فاسق از روی ایناس با او شان تجیر و شرادر مسجد و نماز
منهی غیبه و اوقات منی و احوال نجاسات در سجده و چینی و دخول مجامع صغائر و قتی که امر از تحصیل ایشان نباشد و کلام
وقت خطبه انام و آن حرام است و بیع بعد از آن ثانی روز جمعه و عقیبت در نماز و نزد بعضی حرام و نزد بعضی مکروه است
و ضحاک نماز و عدم تمام رکوع و سجود و عدم اقامت صلوات آن چون و عید درین باب شد بدست راجع کبیر و برون
اوست و قرائت قرآن با کمال یا فراطه و الاستماع حرکات که از آن حروف متولد شود مثل الف از الفصیح یا از جزو و او
صنعه این حرام است بر صحیح و قبول و براز کردن رو بقبله و پشت بقبله در صحو و این نزد شافعی حرام است و در صحیحین از آن
آمده و محلی در طریق یا سایه یا موارد مسلمانان و تناسلی و کس در حالت غلط که هر یکی ستر دیگری می بیند و این حرام
و کسب گرفتن بوزه و ابر و وجهی که محرک شهوت باشد و آن حرام است علی الاصح قال النودی و از آنجمله وصال در صحو
علی الاصح و استئذان بکف و غیره و مباشرت اجنبیه بغیر جماع و وطی زوجه مظهر قبل تکفیر و رجعت و خلوت با جنیده غیبت
زن بغیر زوج یا محرم یا زنان ثقه و معتد و آن حرام است و احتکاک قوت و آن از کبائر است عند البعض و تحش و بیع غ
نصره ناقه و بقرة و شاة و جاریه و فرس و بیع بر بیع برادر و تسوم بر تسوم برادر و خطبه بر خطبه و بیع حاضر برای با
و تلقی جانب بیع شی عیبه یا بغیر بیان عیبه بیع عند طایف است باوه ساز و اخذ مال و پروردن سگ نه برای
زروع و ماشیه و صید و قمر و ختن غلام مسلمان بدست کافر و استعمال نجاست در بدن بغیر حاجت و بیع مصحف مسافر
کتاب علم شرعی بدست کافر و کشف عورت در حمام و در خلوت بغیر حاجت و بغیر غسل بغیر عذر و خروج از مسجد بعد از اقامه
بقصد تنه گداردن نماز و آنگذدن بلساق در مسجد خصوصاً جانب قبله و آمدن در مسجد بعد اکل بصل یا ثوم و دیگر را حرام است
که موجب یدای مردم باشد و لکنی کردن بغیر حاجت آن حرام است و سوال کردن غیر جنت لوجه الله و در چند حدیث بران
و عید آمده و اگر قرض چیزی بغیر طیب نفس و پندیده که بجهت حیا حاضرین میدهد و فراموش ساختن قرض تیر اندازی تعلیم
و عده بعضی هم من الکبائر و توهی گفته سخت مکروه است و در و در سفر استادن بر آنحضرت بعد از شنیدن اسم مبارک
روی مسلم و حرص کردن بر مال و جاه و تقبیح نمودن در میان جاریه و ولد صغیر و بی بیع و مانند آن و قطع درختان
حرم که معتدله توهی گفته علماء اتفاق کرده اند بر تحریم آن و ضبط شوک و قطع نبات غیر از خر و شقیف صید و از عایج وی از
مکاشش و شش و بی از موضع می و از همه حرام است و محل سلاح بیکه بغیر حاجت و قتل ق حاضر جاهل بغیر رضای وی و ا

کرد و در حرمت زنی در مثل غنی و مسخ فسخ آب تا منع کند بی بی فسخ گیاه را و عقولان کاین وسیع کتب معلوم باشد یا غیاب
 و خضاب کردن مرد یا زن بسیار بی وقت و بی همتا و پستی و پستی خود را بجا بنیفر ضرورت و این حرام است
 حرج به النور و فی شرح المذهب روزه گرفتن در مثل فسخ بی اجازت شوهر و تقسیم بملوک لایملاک و شاهنشاه و
 مهابران و آنچه در معنی وی باشد و بر خیزانیدن آدمی از محبس خود و نشستن آنجا مسجد باشد یا محفل یا در سر سفره نشستن
 کردن دو کس بغیر ثالث و جواب روضه مستحق که چنین نیده ام و حال آنکه هیچ ندیده و این شدید التحريم است و بجهل که کبر
 باشد و ضامن در باطل مثل گفتار و معاصی همچو حکایت احوال زنان و مجالس خرد مقامات فساق و ستم اغنیاء و تجر
 ملوک مرا سمند مومنه و احوال کرد و به ایشان از نیراکه خوف در ان حرام است غزالی گفته و داخل است در ان خوف من
 حکایات نایع و مذموب شده و حکایات ماجریات معجابه بر وجهی که مومنه طعن باشد در بعضی این قال تعالی و کما حق
 مع انما الغفین در حدیث آمده اکثر مردم از روی خطایا روز قیامت اکثر ایشان از روی خوف در باطل است و از تلب
 سلام بکافران و تودی در ریاض تحریم آن رفته و تعنت کردن بر دایه و غیره حیوانات و این حرام است و اگر کبر و گویند
 بنابر رجوع لعنت بر قاتل و سی هم دور نباشد و سب اموات بغیر معلومت مثلاً مبتدع باشد و سب وی بنابر بدعت و
 تحذیر مردم از وی بکند تا اقتداء با او نکند و سب میت حرام است و تطبیق جرس در کردن شتر و غیره و واپ تودی
 در ریاض تفریح و تخریم وی کرده و تکلف کردن در کلام با طهارت فصاحت بلاغت و استعمال غریب لغت و قافیه
 اعراب تشدق بجز ضرورت و این اقرب است بکجاست در حدیث آمده هلك المتعطلون و هاء مسلم عن ابن مسعود و و طریقی
 و بلبوس بر وی و این حرام است و کلب مرد چهار من عطر را و این نیز حرام است و تکلف بخرم و بخرم و کثرت شکار با سب
 و آلودن زن عطر را از دیک خرم و از خانه و اخراج زکوة از شرال خود و این حرام است تصریح کرد در تحریم وی و بی
 لقوله تعالی و لا تمسوا الخبیث منه تنفقون و موم یوم الکف ترجیح کی از دوزن برد گیری و این نیز حرام است و
 تخصیص حد الادلاد و بطیبه و انحضرت آنرا جور نام کرده و تحقیق بر سطح غیر مجبور و محتمل که کبر و شکر است که در ان تفریح
 انفس بملاک است و تحقیق بر روی بغیر ضرورت و سوار شدن در دریا و وقت ایحان و محتمل که کبره باشد بجهت عرض
 انفس بملاک و رجوع در سبب جزیه و لدر تلبیه الغافلین علی اعمال بجا این گفته ممکن نیست حصر صفات مگر با ستیفا و چیز
 که نفس کرده اند علماء بر تحریم وی و این امر است که نیست مطمح در حشر آن و آنچه ذکر کردیم جمله صالحه است ازان و در
 فضل آئیده بعضی در ذکر سنی عتبه هم باید و لیکن باید دانست که معنی نظیر کبره است بچند امور از آن جمله یکی امرار است بر
 دیگر استغفار و وی زیرا که گناه چندانکه عظیم میداند آنرا بنده معصیت شناسد آنرا عفو خدا و چندانکه معصیت میداند آنرا
 بزرگ می شناسد آنرا اجل خدا چه استطعام معصیت مشحور شبهه و قلب مست چیزه از عظمت خداد جلالت و کبرای
 او ذوال است بر بندم و کرامت دل و استغفار معصیت دلالت میکند بر قلت مبالات و عدم الکراث اولت بود و بر
 مخالفت خدا و آنرا بجهل است سرور و بغیر و فرج باز نگایان و در افتخار نمودن بدان چنانکه گوید در شب بظان زن
 یا فتم بعد از آنکه بسیار متعلق و قهر و بکار برده بود پس بکار کشیدیم و بدیدیم و قتلان با من خصومت کرد و عیوب

بزرگ گفته رسوایش نمود و فلانی در صدر رطبه نشسته بود و او را بر خیزانیدم و فلان زن مرا بخشم آورد و طلاش
 و اودم و پروا بجای وی نکردم و در فلان سال چنین چنان غله نگاه داشتیم و مانند آن و آنرا بخریدم که گاهی را که
 خدا تعالی بر وی پوشیده بر مردم ظاهر سازد و این گویا پرده در وی خدایت و تحریک غبت مشرت مرصع را
 و شاید ساختن دست برگناه خود و آنرا بخریدم که غلبه بر مردم او را دیده همان کار اختیار کنند
 و در صورت هر دو گناه برگردن وی باشد **فصل** و از دهم در منیات بعضی چیزهاست که رسول خدا صلعم از آن
 منع کرده اما نفس شیطان راه بی آدم زده اند و ایشانرا در آن مبتلا ساخته و کثرت و شیوع آن گویا از امارت قیامت
 باین مناسبت جمله صالحه از آن ذکر کنیم تا شاید غافل و نادان بیدار گردد و باشد التوفیق آنرا بخدا بگفتنی کرد و این
 دست در آوردن قبل غسل بعد بیداری از خواب نهی کرد از روییدن برای نماز بلکه بکینه و وقار بپاید و نهی کرد از
 التقات در نماز و نهی کرد از نماز گذاردن در غلبه و خجسته و بشاره راه و حمام و سله و نهی کرد از مسج سگ زنه و نماز
 و آن نهادن دست بر کمر در نماز و از رفع بصر در نماز بسوی آسمان نهی کرد از اشتغال صمد و صلوة حاقن و فقره
 اصابع و تشبیه آن در نماز و نهی کرد از نماز بعد صبح تا آنکه بر آید اقارب بعد عصر تا آنکه غروب شود و نزدیک شود
 و نهی کرد از اقدام در بلده که آنجا و یا باشد با خیار و گرفتن از آنجا و نهی کرد از بستن پ و از تجسس قبر و از روشن
 بران و از بنا ساختن گنبد و قبه بالای آن و از فرج نزدیک قبر و از رکوب جهالة و آفات و خوف بردن بخت
 و نهی کرد از سفر کردن تنها و از کثرت کلام بغیر ذکر خدا و نهی کرد از بیع غرور و در آن مسائل بسیار است چه بیع
 و محمول و سنگ و آب لبن و در صرع و طیر و در هوا و مانند آن و هو مبسوط فی الفقه و نهی کرد از بیع چیزی که نزدیک باشد
 و از بیع لحم حیوان و از بیع طعام تا آنکه در وی صناعات جاری شود و از بیع توده که کیل آن معلوم نباشد و از بیع
 کال بکالی و نهی کرد از بیع ملاسه و منازده و بیع حصاة و دویج و در یک بیع و از بیع طعام بیع قبل قبض و از بیع
 صوف بر پشت یا سمن در لب و از بیع کلب اهله و از بیع محاطة و از بیع و لا و به و بیع سنین و بیع عریان و نهی کرد از
 از نصب محام و تعلیق تمام و جمع شدن نزد صاحب بیت و رفتن زنان همراه بیت و از طیره و نهی کرد از حلق
 لعن و حلق باطل و موخن غنا بصبیان و نهی کرد از بیع علم و شیعی و از لبس قبی و نهی کرد از تزین زن برای خویش
 و مزج و نهی کرد از بیع بوزنه و از بیع مشط و نهی کرد از بدن و نهی کرد از زن بر زن و از استغفار با سخنان
 و از جماع کردن با زن و بقره و نهی کرد از زنی موت بسبب مصیبتی که بوی رسیده است و نهی کرد از آنکه بگوید که
 فلان آیه یا سورت فراموش کردم بلکه چنین بگوید که فراموش کنانیده شدم و آمده است نهی از پیر کردن نظر بر
 شکسته و از اشاره کردن بدست جات برق رده ابو موسی الاصفهانی فی الصحاح بن حدیث ابی عمر الاسلامی
 و ابن السنی فی غل اللیوم و اللیلۃ عن ابن مسعود فرمود و نهی کرد از از انشاء پشت و وقت سلام و تعقیب بد و از نام نهادن
 غلام را یسار و رباح و بخل و اقلع و نهی کرد از مزاج کردن آدمی با برادر خود و از گفتن یا سید در حق منافق و
 منافق و ظالم و متهم در دین و نهی کرد از گفتن حقس تسبیح بلکه توسل اندک بگوید و نهی کرد از سوال کردن از مردن

و بنابر از مضیق روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم ما احداث قوم بدعت الاربعه مثلها من السنه و رواه الطبرانی
و غفر له و می است ماسی متعبدت بعد از اینانی و بیاید بدعت الاربعه مثلها من السنه و روایت کرد ابن ماجه و
ابن حاتم از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم انی انشد ان یقبل علی صاحب عتہ حتی یموت عتہ و رواه الطبرانی
الا انه قال ان الله حب التوبه عن کل صاحب عتہ حتی یموت بدعت و روایت کرد ابن ماجه از عذیقه که فرمود آنحضرت
لا یقبل الله لصاحب عتہ صوما ولا حجا و عمره و لا جهادا ولا صرفا ولا عدلا و لا ینج من الدین کما ینج الشجر من الحریق
احادیث دیرین باب بسیار است و قوی به تقسیم وی بکتاب سبل و حسن و واجب استحباب مکروه و محرم رفته و قوی قایل
بعدم انقسام شده هر بدعت را ضلالت گفته و در اینجا جمله ضلالت بدعات که محرم یا مکروه اند ذکر کرده می آید و از دیگر
محدثات عطف عنان نموده شد که برای ضبط جمله بدعات فرصت بسیار و کتابت بیشتر نماید و نیز به تمام بخط و قلم
است از اهتمام بغیر آن بلکه ضبط وی نیز دشوار است چنانکه شیخ محی الدین بن ابی ابراهیم نخاس روح و تنبیه الغافلین گفته که نیست
سلطه در استیفاء بدعت خطوره بسبب عدم امکان حصول اختلاف بلاد و القادر شیطان نزد اهل هر ناحیه و تفرین
آن برای اهل هر قطر و لکن آنچه اکثر ائمه قویست در بلاد آنرا بطور نموده ذکر کنیم و هر که از خدا ترسد حق تعالی برای وی
فرقانی بگشاید که بآن در غیاب حق مستغنی شود و در وقت حدوث آن در هر زن بدان استلال برصواب و بدعت
مکروه است انکار آن سخت و چپ نیست و سکوت از آن مکروه است و هر چه حرام است انکارش واجب سکوت از وی
حرام و الله الهادی الیه پس بتجمل بدعات مساجد یکی فائده های محدوده است در سطحات جوامع همچو جامع عمرو بن
و جامع از نهر جامع حاکم و غیره در قاهره و در مسجد بیت المقدس این همه بدعت است و در آن تجویز بر مسلمانان و تخصیص
نفیس خود است در چیز مشترک لمنفعه با آنکه اکثر مسلمانان وی با وی معامله مسجد میکنند بلکه توفی از بصادق و ابل ثوم و
بصل اخراج بخت و کثرت لفظ و درآمدن در آن بحالت جنابت هم نمیکند و بعضی عیال از امساع اولاد و صفار در آن
و زنان طافن در آن آمد و شد دارند بلکه نوبت بجامع هم میرسد و این منکر محرم است و حسب است انکار آن بر قاهره و هم
و اخراج تراب آن از مسجد منع مردم از احداث چیزی در آن چنانچه این بنت الاغر هنگام قول قضای مصر با جماعتی در
سطح جامع در آمده هم را بدم کرد و پرسید که این خانه از کجاست و هر چه در آن یافت همه را در محن مسجد انداخت و در
برین حال گذشت باز آنرا احداث کرد و نامام مالک گفته منع است در مسجد و ساده آورده بر آن نشستن یا پوشیدن گستره
در آن کعبه در آن زیر اگر در وی تشبیه ساجد است بر بیوت ائمه و آنرا بجلست زخرفت مسجد و محراب در و دیوار و این
بدعت از اشراط ساعت است این القاسم گفته مالک استخیم که ذکر نزد حق قبله مسجد مدینه میکرد و میگفت مردم
این را مکروه دانستند و حتی که محل آمد و آنرا بجلست نماز حق نقل در مسجد و کشتن قلمه و بر غوث در آن با آنکه بیست
این بر دو مجلس است و از آن بجلست بنام اخلف مسجد نشست بخش و از قاضی ابویطیب تحریم وی نقل کرده اند و تردد
مکروه است و از آن بجلست همیشه نهادن کریمه آنچه بعبه رطل در مسجد برای مصحف و دعا و این نیز جائز نیست
بنافهش بر نماز باناری اگر در وقت نماز بر دارند جائز باشد همچنین در نشستن صندوق در مسجد برای لغال و در آن

که این بدعت بی اصل است انتهى گوئیم و از همین قبیل است بوسیدن دست و انگشتان در اذان و وقت بمسماع نا
 مبارک آنحضرت صلعم و آنرا بخمله غالب ساختن و عطا است جانب جارا بر مردم بزرگوست رحمت و عفو و تجاوز خدا و بسیار
 است که احادیث باطله و حکایات غیر صحیح و خرافات بی اصل بمیان می آرند و آن سبب ضلال بسیاری از جهال جرئت
 ایشان بر معاصی و اجترار ایشان را بر کتاب محرمات و کبار می شود و تفریح بزرگ خوش می کنند و احوال غافلین را از آن
 واداریاد و علما و غیر هم و شدت عذاب او عقاب حساب کتاب عطفش بر نو بایان نمی نمایند و از آنجمله است نشستن چنان
 و حاکمان و نا سخنان و دیگر ارباب صنایع در مسجد بطور حرفه و اکتساب محاش و این بدعت کرده است انکارش
 ضرر و گفته اند حرام است و آنرا بخمله قرأت بعضی سوره الم سجده در رکعت اولی در نماز صبح روز جمعه و بعضی
 بل فی علی الا انسان در رکعت ثانیه یا قرأت بعضی سجده در اول و تتمه آن در ثانیه یا قرأت سجده از سجرات قرآن
 غیر از این همه بدعت قبیحه تشبیح است انکار آن واجب بنهی علیه التروی فی الروضة و شرح المذهب و در او کما
 و تبیان گفته بعضی علما را با فتنه که فتوی بیطلان نماز ایشان میدادند حالانکه سنت است که در اولی الم سجده
 تمام بخوانند و در ثانیه بل فی تمام و سجده نمنا در آن آمده نه آنکه قرأت می برای سجده باشد و آنرا بخمله است
 قیام سبوق بر اول سلام امام پس اگر بعد از نماز باطل شود چه قیام بعد بر و تسلیم امام باید قبل اذان و
 از آنجمله است که چون امام را در رکوع می یابند تکبیر در عجمت گفته شریک میشوند و این تکبیر اگر تکبیر حرام است صحیح نیست اگر
 تکبیر رکوع است یا تکبیر بر دوست یا بیعت نکرد و است پس نمازش منقذ نشده حالانکه اول تکبیر بر خیزیم یا بعد
 تکبیر رکوع نماز صحیح شود و آنرا بخمله انکساست بر رفع یدین وقت تحریم لیستن بدون تکبیر حرام بجان آنکه دخول در
 نماز بهمین رفع یدین است پس بس حالانکه این نماز صحیح نیست صاحب تنبیه الغافلین گفته و قد شاهدت هذا کثیرا
 و یجوز تحویل وجه است وقت سلام جانب یمن و شمال بدون تلفظ بسلام و درین نیز ترک رکعی از ارکان نماز
 عدل پس نماز باطل باشد و آنرا بخمله است نماز گذاردن در جامه باریک اذان رنگ بدن مینماید و این نماز نیز
 صحیح نیست مگر آنکه در زیر جامه ثوبی باشد ستر ستر از ستره تا رکبه و از آنجمله است گذشتن از پیش نماز گذاردن و این
 حرام است و از آنجمله است آنچه بعضی متقلین ابتداء کرده اند که وقت درآمدن مسجد خال بار و دروازه میگذرانند
 و خال دیگر که از پوست یا حلقامی باشد پوشیده بر بوریا و بلاط ششی میکنند باین اعتقاد که این سخن
 تدبیر و توریع است حالانکه بدعت کرده مخالف سنت و افعال سلف است از هیچیک روایت فعل آن نیامده بآنکه آنها
 اولی تر مردم بودند بویع و احتیاط در دین و مردم در عهد صحابه و تابعین در مساجد برهنه پا در خاک و تراب
 و غیره می آمدند کبیل بن یزید گفته علی علیه السلام را دیدم که در خلاب آب میرود و مسجد آمده نماز میگذارد
 و پارسشسته و این بمنزله در اشراف گفته که این عمر رضی الله عنه در منابر برهنه پا در آب حرات افت پست نماز گذارد
 و وضو نکرد و از کسانیکه از آنها چنین دیده شد علقه است و اسود و عبد الله بن معقل و سعید بن المسیب شیعی و احمد
 و ابو حنیفه و مالک و ابن سبک از دو وجه است برای شافعیه و هو قول عامه اهل العلم منتهی فصل چهارم از کتب

و بنجد سگرات که در بازار باو طریق باوید و میتو سیجیح بریج و سوم بر سه هم برادر سلطان و دیکریج و قاسده
 و ربانوشن غیر آن است و آرا بخیرت پختن گوشت سفند و نیز با بیطور که چون آنرا دیکر میکنند بچون روان آلوده و من
 بعد و چنانکه او را در پشت آب می اندازند و آنرا زن نجاست ناپاک میتو بعد و چنانکه تحمل بچون نجاست در بازار
 می برند و بعضی گوشت را بی غسل بختیجی بر بند پس این گوشت بلکه دیکر غیر و همه ناپاک است و خوردنش ناجا
 و آرا بخیرت بریان کردن در تنور و بند کردن سر تنور بچاک نجس مخلوط بفرشادوم بلکه حرم بر آن نبرد آب
 نجس می کنند و چون تنور گرم میتو عرق آن خاک مرو آن رفته یا بختیجی می آمیزد و بهر را نجس میگرداند و سالاکه میتو
 و نیز او خوردن آن بیج جائز نیست و متعین است بر قادر کار آن و جدید و فحیر آن و آرا بکله است پختن طعام و میتو
 و گین پس اگر میگردن جوی مالول اللحم است بچس است نزد شامی و مزد و غیره و می شمارست و اگر میگردن غیر را کوان مالول
 که او مالول نجس است اما علیکن و خان و می کسان میرسد ظاهر است یا نجس و می خلاف است و رو ساقی
 نجس و غیره می ظاهر و بختیجی خاکستری و آرا بخیرت است که بعضی نان پزان نان را و زن کرده میتو رشتند و غیره
 کمی در زن یافته پاره اذنان دیگر از دست و می ر بوده بران نان میج می افزاید پس این پاره نان با تمام حق
 اوست یا کم باز یا و از حق اما چون عهدی و زن نزد مشتری میرود پیش آن حلال نیست و ذیر اگر ذکر کرده معلوم
 نیست و زن جنزیر اگر نگه افغان بیع بعد از آن بر مجموع نان و کسوه و می که در دست مشتری رسیده است
 واقع میتو و این خاص نیست ننان بلکه در جمیع موزونات و مکملات میرود و می را باید که بران تنبه باشد تا چنان
 نشود که حال کسب کند و حرام بجز و آرا بخیرت که چیزی بین معلوم بجز مدت ادای تمت در آن کمی زیاده حال
 این بیج بر بیج نهی از اندام بیج نیست بنا بر جمالت قدرش مقصود نزد بیج و مشتری اگر حید باق بعد از آن مروی
 راضی میتو و سبب است و آرا بخیرت بیج اشیا را با عرف و بیج و زیت و غسل باوند و نفس و زنجیل با ضیق و زین
 در مرو و مانند آن که هر قطار باین مقدار است و اسقاط اطال بر ظرف مانند از وزن یا کم از آن و این بیج هم
 جائز نیست و آرا بخیرت و قیاس بیج مستان است که آن مثلا کسی که این نوع بیج بر نام و می بود و سهیل لباس و مانند آن
 از سفر نماند پس آرا بخت تاجری و دیگر فروخت و اخذ در محصول اودی مساحت کرد و این فعل حرام است و
 انکار بر فاحش می و اجب چپین بیج و وصول اسکندریه و مانند آن بدست کسی که نام زکوة و غیره میگیرد و آرا بخیرت
 است دادن گندم بطان بدون بیان سعر و تصرف کردن عثمان امان تبعی بدون عقد صحیح و بچین دادن ملک
 از سائیده را بخیرت و تصرف کردن خازن در آن تبعی و این حرام است و اجب اتمام بیع در منع آن و انکار
 آن بر قادر و چپین گرفتن بلایح شیر و برنج را در آن بیج و عقد صحیح و بدون تنازع و ران از سبب چپین گرفتن
 بسیار مردم آمد و دیگر حوائج طعام از سیر و ریت و دهن و لحم و غیره بدون عقد صحیح و معافه و بیان متن تاریفت
 محاسبه بر اعتبار رضای برود و فروختن مرغ بپیر و غیره در بلاد مصریه و استعمال شقاق غالباً بدون فعل آن
 است زیرا که در سرگین می یزند و آرا بخیرت و فروختن سیم بنا هم معشوسته بیع و کلات بندوق بر زخمیوم با اعتبار

قیست میسور سبب کسور محتوم بمغاضل مریع فطنته منقول بقیة و این همه رباست و نیست اعتبار رضای بائع و مشتری
 در آن چنانکه نیست اعتبار رضای آن هر دو در استندات یکصد یکصد و ده مثلاً و آنرا بخل است و فروختن یکصد باره
 بست در هم مثلاً بدست حراف و دادن حراف بعضی در هم درین وقت و و عدد کردن برای بقیة در هم در وقتیکه
 که مثلاً بعد عصر یا سفر یا و غیره این نیز رباست زیرا که نسبه در نقیض حرام است و جائز بشرط تعاقب در یک مجلس است
 و عشق و فاسده در ربوبیات و غیره بیش از حضرت و محل بطلان کتب فقه است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 منع از بیع و عمل آن و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 غیر جائز است بنا بر تفصیق طریق مشتری که در میان مسلمانان و آنها غاصبند مکان نشست خود را پس واجب است بر
 هر قادی که از آنها از نشستن در آنجا و یکدیگر میزدند و از آنها پس گوید اگر اعات میکند بر ظلم و مشارک او نشان است
 در آن و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 خانه یا در بلینر گاهها و این نیز منکر است و واجب است منع آن زیرا که خلوت با جنبه حرام است با جماع و همچنین داخل نشدن در
 طحان و مزرین و بخار و خاک و ب زان و حالا که وی در خانه تنه است و همچنین جمع آمدن زنان برین مردم در کوچه غیر
 نافقه بدون حجاب ای خرید و فروخت و حالا که بر بدن بعضی ازین زنان جامه باریک می باشد که اذن تمام جسم
 نمایان است و این بدعت محرمه و منکر شیع است آنکارا آن واجب بعضی گمان دارند که احتیاج آن ازین مسلمانان
 بجهت کثرت محالطت و شدت حاجت جائز است و بعضی گمان کنند که پرده از غریب چیزی نیست و می چه میتوانند کرد
 و تشبیه الغافلین گفته ماین را در مکمل شرفها الله تعالی و بلاد مصر بسیار دیده ایم و این همه ابتداع است در دین و
 افترا است بر خدا در تحلیل نام کل و بسیار زنان پرده میکنند از غلامان و نوکران و قادیان شوهر خود و آمد و شد آنها
 برایشان بی تکلف میباشد و شوهر هم می بیند و هیچ نیگوید و گفتگوی زن با آنها بروی کشاده و بی حجاب میشود
 و اگر کسی منع کند بگوید که وی از سالها آمد و شد دارد و گاهی از وی چیزی کرده دیده نشد و باز وی نمی ترسیم
 و این کمیته نمیتواند کرد و چه می فهمند گوایا الله تعالی در زعم ایشان جز زنا هیچ حرام نباشد حالا که خلوت با جنبه
 اگر چه مامور از فتنه باشند نیز حرام است و مثل این شوهر شرعاً قاطع المردة مردود است و شهادت است و همچنین سقده و خا
 آبکش میکند و آنجا خبر گیران دیگری نمی باشد و گاهی مرثاسق در راه طایقی میشود و میگوید بر یو آب خانه ام برسان و
 حالا که میداند که آنجا زن یا دختر یا خواهر او است پس خلوت او با زنان اگر چه شکل و صورت آنها نبیند و سخن با آنها
 نکند حرام است و فروغ این منکر بسیار است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 آنچه و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 بان آب سیده از او ندیده و با جمیع همسایگان شده و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است و آنرا بخل است
 زمان تخیر میشود و مستحب آن است که از آن غافل اند و این در حقیقت بخشش است و واجب است منع مستقامان از آن

زیرا که اگر این آیه در قطع حدت و قطع بیعت است حاصل نمیشود و از آن جهت بنا ساختن و که با حقیر و برابری آنها
 در شوارع و بازارها و این نیز حرام است بر اوست که در هر یک از این گانه کند یا غیره علی الصبح و واجب است بر اوست که در هر یک از این
 منع مردم از بازاران و نیز اگر مردم شریک اند و در راه و مسجد یا محلی رسد که مختص شود بجزی عوده از آنها از تمام احدی
 که ایشان را دوستی بود که اعزاز وی میکردند و روزی و قاتل ایشان آمد اعراض فرمودند چون پرسیدند فرمودند
 که دیوار خانه خود را از خارج بپوشان که در پیش بقدریکه بگشت از راه مردم غصب و دزدان بخت است موقوف و واجب
 باز که اگر بالای آنها پشته یا بار است و از آن مردم بگذرد یا جاسی در دیوار ایستد و همچنین بار کردن بر دیوار
 فوق طاق آنها و همچنین بار کردن قصابان و باغ را بر دروازه های خود و آلوده شدن راه از خونهای شان
 و همچنین انداختن جنس خاشاک خانه بر راه و افکندن پوست خربوزه و دیگر اشیاء در آن ساختن آب و سی که ادا آن
 پای کسی بغیر و بیفتد و همچنین سیلان ناودانهای سقف خانه یا در راه های محکم بخش شدن جامهای مردم از آن
 و همچنین پروردن سنگ گزنده بر در خانه که مردم ادا آن بپایانند و همچنین شستن دستانهای راه که سبب مبتدی طریقت شود
 این همه ممنوع است و واجب است انکار و منع از آن از یک سو است ساختن محفل و پوشیدن دیوار یا گستردن حجره است
 مکان و دو کاه و غیره و همچنین شمع و قنادیل و اشجار و دیگر تکلفات تزیینات برای تدوم سلطان و تفریح و تزیینات
 حال که معاشه این همه اسراف و تبذیر و بدعت منکر است و از آن آن واجب است سستی در تغییر و انکارش بقدر استطاعت
 لازم و تنبیه الغافلین گفته و واجب است غزلت در زمانه زینت بیوت تا آنکه دیده نشوند و فتوی داد این رفعت تحریم
 تفریح و نظر کردن بسوی آن و انداختن علم انتبه بر آن که در دیدن بیوت خزینه و مسکانات آراسته و پیراسته و دیگر اسرار
 و تبذیر است امر اهل دولت و حکام و اصحاب ثروت گویا تحقیق مقصود و تثبیت مطلوب و شان است پس ناظریم
 در و بال آنکه آن شریک باشد و از آنجه طواف کنند طفلان و نوحه و سانس و در هر کوی و دیران بر سر حجره
 فیل و جران و تقریب ختم قرآن یا شادی عقد یا حتان روشن ساختن شمع و مشاعل و قرابت عفاظ و در بر و می
 در راه و این همه بدعت شنیعه است معهود نشده از سلف پس اگر این معنی اجتماع زنان و رفتن آنها همراه مردان
 و مردان اسراف در روشنی و ضرب طبول و دفوف و غیره هم منضم شود و با آن منم معاشرت و مباحات و مباحات
 و معصیه با ضاعت مال و غیره صورت گیرد حرام باشد و انکارش بر هر مستطیع واجب اگر انکار نکنند ممکنان و در آن
 شریک باشند و اگر این فعل از قضاة و فقها و علماء در شود و ضعیفه عطف و ایه و میبای باشد و ابلغ بود در وزن و
 و امثالی جالبین و همچنین اگر احدی از آنها حاضر شود در محفل و این رفعت گفته نظر کردن بسوی این بدعت
 مساعدت بر آن و تحسیر سواد اهل آن حرام است و بعضی منبر را که بر آن معلق نشسته میخواند بحیر و زری پوشیدند
 و این نیز بدعت محرم است و انکارش بر قادر بر آن واجب است که عبد العزیز و دلموی و منع طواف عروس و غیره
 و کوه یا می و سی چه خوب است لال از قرآن فرموده الله قدس تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم بطواف
 الناس الایه و آنرا بخت بود در صورت بر ابواب محامات و در درون آنها و از آن بدعت منکر است و واجب

بر هر قدر غزالی گفته اگر موضع تصویر بلند باشد که آنجا دست زدن و دخول در آن حرام جائز نیست مگر بصورت باریک
مسوی حمام دیگر بود زیرا که مشاهده منکر جائز نیست و اگر آنجا دست کشف کردن حمامیان را نمود و ماتحت سر را بر
دکالت دور کردن چرخ غزالی گفته منکر منکرات است در آوردن دست زیر ازار چس عورت غیر حرام است همچو نظر کردن
مسوی آن در از شدن پیش حمامی برای غرض اغراض و اغراض که محال باشد نیز مکروه است در صورت خوف حرکت
شهوت حرام و اگر آنجا است ترک صابون و غیره بر زمین حمام که اوان پای غسل کننده یا دیگری بلند و تزد و بعضی
می آید بر حمامی یا بر گذارنده آن در آنجا و تنبیه الغافلین گفته دخول حمام درین زمانه جائز نیست مگر آنکه بداند که در آن
مستوی العورة و متخطی بر سر خود خواهد ماند یا صاحب رت برانکار باشد و در چند حدیث دلالت بر تحریم حمام است
قرطبی در تفسیر خود گفته دخول حمام درین زمان حرام است بر اهل فضل و دین بنابر غلبه چهل بر مردم و استسبال ایشان
در روی سیاه و در حمام تا آنکه مرد معقول بر سرال خوره را دیده میشود که در حمام برهنه استاده است و عورت وی ظاهر
است و هیچکس بروی غلامت نمیکند و است حال مردان تا بزمان چه رسد خصوصاً در دیار مصریه فلاحول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم است گوئیم صاحب تنبیه الغافلین این را در وقت خود گفته که سینه مستقص و بازده پجری بود و آنرا
قریب بافتند سال میشود و اگر حال این زمانه را باز گوئیم معلوم شود که در اهل اسلام این زمان خصوصاً در دیار سینه
هیچکس نیست که او را سلطان نسبت به مسلمانان آن زمان توان گفت الا ما اشار شد و قلیل با هم و کیف که انکار منکر و امر
مبحوف بخیر ان اهل اسلام رفته بلکه از دل هم که است این اعمال احوال بدر رفته علماء و قضات و مفتیان و فقهاء
و دعا و هم با شرا این افعال اند بدون تخر و حجرت آینده چه خواهد شد لسان الله العالیة و نفوذ بین الفتن باطن منهاد
بطن فصل پانزدهم منکر منکرات مجمل که اعظم است در فتنه و اجل است از روی مصیبت اکثر است از روی
وجود و بلیت تصبیح ایشان است نماز را در راه چه رفتن و چه برگشتن و اگر بعضی ترک نمیکند اوقات نماز را صاف
مینمایند و بر غیر وجه شرعی آنرا جمع میسازند و این بالا جماع حرام است و هر که تردد می حق شود که درج او را چنین
نصبی باشد و درج بروی حرام است مرد باشد یا زن این احتجاج گفته علماء می گفته اند مکلفی که فوت یک نماز خود
سفر ج بداند درج ادوی ساقط است مالمسح را از رکوب بجز برای حج که در آن موضع برای نماز نیاید برگردد و پشت
برادر خود پرسیدند گفت سوار میشود و جای که نماز نمیتواند کرد و دل است کسی را که ترک کرد نماز را دوبار گفت
این را و گفت این احتجاج اختلاف کرده اند علماء ما بر چهار قول کسیکه سیاید شب بخورد و حالیکه مراحمق است و ادراک
دقوف بعد از طلوع شمس میخواهد و او را یاد آید که نماز عشا نگذاشته است پس اگر نماز میگذارد و وقت خوف
از دست میرود و اگر دقوف میکند وقت عشا بیرون میرود پس قول مشهور است که نماز بخند و حج و بی
فوت شده است گوئیم در حوام بند و استال ایشان این بلا عام بوده است کم کسی باشد که تقی تعالی او را ازین آفت
نجات بخشید شاید که بعضی اهل علم هم از قضا و دین امر خالی نبوده اند و الله الموفق و آگاه که برای گدائی
میروند یا از قرض و دین یا از ورثه خویش من قصد حج میکنند خود پیشار اند و نصیب ایشان همین نیست ایشان

بسیار خسته دنیا و آخرت و ملک بود بخیران این سوره ای آنکه بسوی کعبه روی و داری و دانم که در دنیا از روی
 داری و از دنیا که تنه بخیرای دانم و در خانه زن مشغول خوشی داری و آواز آنکه در راه حج بر مثل سوار میر و ندانم که
 آن دعوت است بیکی از صحابه آنرا نکرده بلکه احداث حاج بن یوسف ثقفی خارجی است مردم آنرا سنت گرفته و علماء و
 وقت کارش کرده بودند و گویند ترا نکرده پنداشته تمام گفته این عمر رضی الله عنه چون این محال نمی راکه حاج
 پیدا آورده اند و دید می گفت یعنی بطریق تشفی که حاجان کم و سواران بسیارند و تشفی و آواز آنکه است آراستن شتران
 بزبورسیم در روز قلا ند و اسار و حر بر غیره وقت خروج از شهر خود را بی حج و هنگام رجوع و نزد دخول مکه و تشفی
 شده باشد تعالی و این بفات حرم و منکرات تنفیست و واجب است انکار بران منع از ان بر هر قاعده و حال
 برین معنی مفاخرت و مبایات و ربا و سمع و طلب و فتنه و قرآن است حال آنکه همه اینان هم اند و انچه بخت سبک است
 بران و استخوان کننده و پلینده آن آواز آنکه است نال کردن زنان و گریستن نشان آواز بلند برای افراده و اصحاب خود
 وقت سفر حج و شنیدن مردان آنرا در راه و غیره و عدم انکار بران حال آنکه این بدعت و واجب الانکار است و آواز آنکه
 آنکه بعضی جهال نزد حج رسیده بوده سعی دهند و استلاش کرده طواف شروع می نمایند یا این را در آخر طواف
 بعل می آرند و هر میگردد حال آنکه این طواف وی صحیح نشده زیرا که شرط طواف محافاة تجزیه بجمع بدن خود است پستر
 طواف نمودن قاضی ابوطیب بر استابه بیکبار حرام گفته و هر که مواجعه او شده طواف از وی صحیح نشده و نشو و اول
 در حساب آمده بلکه طواف از این شش نشو بوده و این طواف اگر طواف قدم است دم بروی و واجب است و اگر
 طواف افاضه است غسل باطل است آدمی را باید که این معنی متنبه باشد و هر که چنین بیند کم کند که از حج رسیده بسوی کعبه
 یابی اندکی متاخر شود و بیت را بر لب و خود گذاشته طواف شروع نماید و در آخر نشو او بسوی باب اندکی تقدم
 کرده بیرون رود و آواز آنکه است س کردن بسیار مردم و یوار را بدست خود در طواف وقت موازات شاد و
 و این طواف صحیح نیست اگر در طواف افاضه است حج فاسد شده و این فعل بیسیرت اما خطروی عظیم است تنبیه
 بران واجب چنین است حکم کسی که سعی کرد بر شادمان یا استاده بران یا نهاده بروی پای خود در حال طواف
 بسیار کسان بر شاد و ان استاده روی خود بردار بیت می نهند ان را از مثل چچا مور فایت خد
 می باید تا در مخطوری واقع نشود و جنبش فاشد و هر که اینند که چنین میکند یا کسی بیش پیش می چنین بعل آرد او
 بگوید که یکدم تقدم احتیاط رجوع کرده طواف کند تا طوافش صحیح باشد و آواز آنکه است تعقیل حج و استلام وی است
 و حال آنکه در حج طیب است کلاهیده است پس استعمال طیب که حرام است بروی بدون شعور می افتد و دم بروی واجب
 میگردد و تنبیه الخالفین گفته گان نمیکنم درین طوافی و کمتر مردم ازین فعل سالم می مانند پس واجب است بر عالم عمر
 این فعل و تنبیه دیگر برادران مسلمان براه خیر خواهی و تفهیم بر حال شان تشفی و آواز آنکه است طواف کردن آواز
 حج و این طواف نیز صحیح نیست بلکه حج وی باطل است اگر در طواف افاضه است و تدارک آن نکرده و واجب وی دم
 اگر در طواف قدم با و ذراع است علی الصبح و آواز آنکه است ترک میت یعنی و آن سنت است و توجه نمودن بسوی

عزف در شب با قیاد و شمع و قنادیل و قفاغریبان و این همه از بدعت محدثه در دین است و متعین است بر صاحب رت منیع
آن و جز اینها ازین فعل و آثار انجمن طواف کردن بقبر آدم علیه السلام و این نیز بدعت شیعه است و انکار بران منع
ازان واجب از انجمن است کوچ کردن بعد زوال و عزف و آمدن بسوی هر دو علم یا قریب آنها و استادن بر رانجا
و هنگام سقوط بعضی قرش شش شتابی کردن در خروج از میان هر دو علم حالانکه نزد شافعی بر فاعل می اراقت دم
استحبابا با وجود نزد مالک قوف در پاره از شب اجتناب بدعت است و بر تارکش غل ریختن لازم درین فعل بدعت نکند
ست اجتناب بر امیر منع ازان از انجمن است عدم و قوف اکثر حجاج در مزدلفه و اگر دتوف هم کرد مبیت نمیکند و مالک
این بدعت هم بر امیر واجب است زیرا که در ترک مبیت بمزدلفه اراقت دم واجب میشود و این خرمیه و جماعتی از علماء از
رکن گفته اند برین تقدیر در ترک آن فساد است و بدم جبران نشود و شرط مبیت آنست که در ساعتی از نصف ثانی
شب باشد پس اگر پیش ازان کوچ کرد و دم از وی ساقط نشده و اگر پیش از صبح بسوی وی عود کرد و ساقط شده و از آنکه
ترک سنت و قوف است بمشعر حرام و این نیز بدعت است و آثار انجمن رجوع است روز نحر بسوی مکه و گردن طواف افاضه
اشتغال بدان تا شب مبیت بلکه مغفله در لیالی منی و این نیز بدعت است و بر فاعل می اراقت دم لازم نزد مالک ظاهر
اقوال شافعی عدم اراقت دم است و ظاهر نزد نووی و وجوب ترک مبیت است و هو مذموم مالک من تابعه و آثار انجمن خیر است
کیوم رابع از ایام رمی است حالانکه رمی قبل و ال غیر معتبر است زیرا که آن همچون نماز پیش از وقت خود است پس چون
وی برابر باشد پس اگر داند که جیل قبل از زوال تاگزیر است روز سوم بعد زوال و رمی کوچ کند تا دم از وی ساقط
شود و چندان بماند که آفتاب فرو رود و زیرا که در غروب کتاب منی مبیت دران و اقامت تا زوال تا آنکه رمی کند
بعد ازان بروی واجب میگردد و آثار انجمن سبقت بعضی از ترک و اصحاب چاه بسوی آب منع مردم ازان بطریق
و غیره تا تکفاره خود و دشتران خود و دادن و این بدعت محرم است و تعدی غیر جائز و کسب سکوت از انکارش حرام
و بر فاعل می توبه و واجب یرا که آب حق همه مسلمانان است و جمله مردم دران شریک است پس یکراست تخصیص خود بدان نیست
و در دفع اهل احتیاج ازان و با جمله منکرات حج هم بسیار است بیش از حد و اینکه مذکور شد نموندا نیست ازان طالبان
را باید که تفصیل آنرا از کتب فقه و کتب و بدعات بگوید و اما در الموفق محرم سطور را در باب مناسک حج کتابی است
موسوم بر حله الصدیقین الیه بیت العتیق در وی مناسک صحیحی ثابته از سنت را از رسوم و عادات حاجیان جدا کرده
و بدعت را از سنت ممتاز ساخته من شار فیه جمع الیه

فصل شانزدهم در منکرات و بدعت نکاح استعمال قوط

حریم است برای مسیح دست بگلاب اکثر این گلاب قهقهه سیم می باشد و همچنین تخم در مباحر فنه و قرش حریر و جز آن و
انکار این بدعت واجب است بر هر قادیسی که عاقل است از تفسیر حرام بروی حضور و ساقط است از وی و جوبانها
و عوت و آثار انجمن اجتماع زنان بر سطح یا غرقه برای قطر کردن بسوی مردان پس اگر در آنها جوانان باشند
خوف فتنه است غزال گفته این منکر مخطوب است تغییر آن واجب هر که ازان عاجز است بروی خروج ازان لازم و جلوس
غیر جائز زیرا که برای مشاهده منکرات رجعت نیست و آثار انجمن است و آویختن پرده های که بر روی صورت های حیوانات

انقلش کرد و اندوختن را پس بدست و مبارک است بسوی تغییر و بیست و پنجینگی ای سر بند و سر پوشش تا قدم و مبارک
 و غیره و بر سر و بر پیشانی باشد و این نیز حرام است و شکستن جدوت از روی و لب لب کرد و بر پا ط و در سب است و در
 بدست نیست آنرا بخند اگر در ولیمه کسی باشد که مردم را بخند و دروغ می خنداند غزالی گفته حدیث این مجلس است
 و اگر حاضر شود که بر آن واجب اگر مزاح بی کذب و خشن است سبحان باشد اگر از اسادات و سنت گرفته است و اگر از بندگان
 است اسراف در طعام و بنا و این نیز مکروه است قال غزالی و آنرا بخند است نتوان در بلاد مصریه آن بدعتی است متعلق به
 جسد و حرمت بمحرم فرس حر و بر تظلیل بر آن ستر حدیث بر آن استحال و آنی در بخت فضیله و گفتن آن بر دامن و خصوص
 و ثانی بالکات خود و اتفاق مقرب و یاد سمع و منافرت و استعاره قاضی مستحسن از مردم برای تخریب و این تشبیه است
 آنچه بیک داده نشده اند و دیگر بدعت است و آنچه محرمه که بابر شهرت است از ذکر است پس این تشبیه را از تغییر و بیست و پنج
 قاری و حبیب است و حدیث آنجا و سکوت از آن حرام و حاضر آنجا اگر عدل باشد باین حدیث فاسق میگردد و الله اعلم و آنرا بخند
 است جلوه و ادب آن مردوان در حسن تیاب اکل حالات و جمع از آنرا اجنبی است و بلوی باین بدعت محرمه عام است
 و آنرا نمیشناسد آنرا کسی که خدایش نگاه دارد و زیرا که نظر کردی بسوی آمدن بدعت است و این حدیث را در حدیث
 با آنکه در بی وقت هیچ زن از آن مرد برده نمیکند مگر آنرا پس مرد بسوی زن می گردد و آن بسوی وی نگاه میکنند مگر
 تحقیق نظر و معان بغير میکنند برای تحقیق محاسن آنرا و عبیده باین محرم حومات دیگر هم منضم میسازند و آن جلوه بخشیدن
 عروس است در جامه ترکی از فدا و کوه و گرفتن شمشیر در دست این همه حرام است و از کبار در حدیث بر آن لعنت آمده
 و هیچ چه بر منما و آنرا بخند و آنرا بخند است جلوه و ادب آن بر شوهر و بر وی مردمان اجنبی و آن مردان گفتار زینت
 و زیور و آرایش و بر آرایش این نان میکنند و این بدعت در بلاد اندلس و سیاط و بریس و غیره و بلاد مصریه دیده شده
 که اقبال صاحب التنبیه بلکه اگر آن زن را از مردان پنهان کنند و دیدن ندهند مردان که از قدیم خوگر آن بوده اند و آنرا
 در دانه شکسته بقبیری و آیند و رسم خود بجای آزند و این محتاج بیان تحريم نیست زیرا که از شایع بدعات و اجماع حرمت است
 و هر که از روی یا متفرج آنرا عمل نماید کافر باشد و گردن لاق و تارک کار برین کار از حکام و امارت و عین و جانب کثرت
 منع دارند و آن فاسق شرک است و کتاب غیر واضح برای خدا و رسول و مؤمنین است بخند با الله و آنرا بخند است شستن قیاقیان
 مرد با مرد و وقت جلوه زن بر نشسته و برادر و این هم و غیره و این بدعت محرمه در بلاد مصر و شام بسیار است و از بدعت
 اول پنج فرق ندارد زیرا که در رجال قاریب اجانب هیچ تفاوت درین باب نیست زیرا که اینها نیز محرم آن زن نیستند
 و شاید گاهی بعضی از ایشان را آن زن معفون هم میتوان بدین نامی و در کمال حالات زینت و اهل اوقات فرست و بر آن
 و بنا و این مترتب بشود که لا یخفی و آنرا بخند است اعتراض است در حالت بعضی و غفلت مرد و از روی و این بدعت کرد
 مخالف سنت صحیح است چه در حدیث مالک و غلط است آنحضرت اودی رعی الله عنهما درین حالت ثبات است و آنرا بخند
 که آب کاتبین بر جامه سر برود و نویدی بعد از این بدعت در قادی خود تصریح کرده و آنرا بخند لیساندن بعضی
 قایم است بجز از آنکه در آنکستان دی از کجاست متعلق گشته وقت التناود و لذا از شکم مادر با اعتقاد که نافع است

از چنین چنان حالانکه کذب مرتکب است و غیر جائز چه سنت تخدیک طفل است بمرد و نحو آن و آنرا بجمعه خوانند که این بدعت
 است وقت عبودیت نزل موش در سیده آرد بروحی که آن زن نداند با عتقاد آنکه موجب سعادت و ولادت است
 و این بدعت محرک مجب الایکار است چه خوردن نجاست حرام است از تنبیه الغافلین گفته زنان را از این قسم بدعات
 یا شاید بسیار بوده است استیفا همان ممکن نیست و آنرا بجمعه نهادن لوح و دوات و قلم و نان و شکر و غیره است شب
 هفتم از ولادت نزد بر طفل پریشان کردن آن صحیح بر زنان و غیر ایشان بزم آنکه این عمل برکت دارد و کسیکه از این
 چیزی بیگانه و بی از حد صلح و غیره قطع می بخشد حالانکه این همه کذب افتراء و ابتداء درویش است و آنرا بجمعه است
 زن حصا نفاس در تمام خانه باین طور که وی حامل بچه در کنار باشد و پیش پیش می دایه و زنی دیگر با طبقه از نمک
 کمون برود و از آن نمک هر طرف و همچنین شمال بپاشد و در طبق چیزی از بخور باشد که آنرا برای خود نگاه دارد و بزم
 آنکه نافع است از امراض و کسل و عین جان و این همه بدعت مکروه است و از شرع در چیزی نیست و آنرا بجمعه است مباح کردن
 گوش صبی که این بدعت و منع از آن واجب است اما دختر پس نام محمد نفس کرده بر جواز تنقیب بی بنا بر حاجت زیور
 اما غزالی در اجابا العلوم از آن هم منع کرده و گفته که نمی بینم رخصت در تنقیب گوشت دختر تراشی و همچنین حلقه های زر زیرا که
 این تنقیب صحیح است و زین بخلق عظیم و در مخالفت و اسوه کفایت است از آن و این تنقیب اگر چه محتاد است اما حلال
 است منع از آن واجب است بچاردان غیر صحیح و اجرت که بروی ستانند حرام است مگر آنکه ثابت شود از روی نقل معتبر
 در آن و ما را تا آیند رخصت در آن نرسیده است **فصل هفتم** در عیادت عیادت عدم عیادت و عیادت
 است روز شنبه و هر که عیادت کند در آن روز تطهیر کند بوی و شاق آید برایشان و این بدعت است در دین و مخالف
 سنت سید المرسلین و آنرا بجمعه است ترک عیادت در شب که است آن و تطهیر بدان و جلالا که آنحضرت صلم منع نکرده
 از آن نه در شب نه در روز و شاید که آن مریض تند است نشود پس ثواب عیادت که بر آن در عیادت است بلیغ فرمود
 انداز یکس فوت شود و آنرا بجمعه آنکه چون ای عیادت چیزی نمی بیاورد خود بیاد خواه عارضی باشد یا فقیر و در مقتضی می شود
 و بذات و قلت مروت حالانکه سنت بآن وارد نشده و آنرا بجمعه نظم و نوح و شوق بیست قطع شحرت بر بیت و آنرا بجمعه
 عزت مقربان است پیش جواز تطهیر و تلخیص زیادت حر و ف آنکاران بدعت محرمه و اجتناب بر هر قادر و چون
 از روی این مسئله پسید از جواب این گفت که این منکر ظاهر و مذموم فاحش است و حرام است باجماع علماء و نقل
 کرده است بر آن اجماع مادی و غیره بلکه اگر مشورت مذکور بر وجه جائز هم باشد بدعت مکروه خواهد بود زیرا که
 از آنحضرت صلم و دیگر سلف مقتدی هم منقول نشده و همچنین بودن ذکر آن همراه جنازه بدعت مکروه است و
 علم و آنرا بجمعه است پوشیدن مرده بلبان حریر و فوطه حریر و زکرس خواه از بالا باشد یا از زیر و این بدعت حمل
 است و انکارش بر فاعل آن واجب چه تقدیم مرده بسوی خدایتعالی در جامه ذل و افتقار باید نه ملائمت
 و افتخار و آنرا بجمعه است بنا ساختن مقبره و آن حرام است و هم آن واجب تلقای علماء این استحاج در مدخل گفته
 که ملکات هر عزیم کرده بود بر مردم مقایره که در قرافه مصر واقع است لیکن در برابر و را بجمعه از این خاطر باز داشت و گفت

اینجا بنویسند امر آنست که هر چه از اول در قلم بر خیزد و در اول در قلم بر خیزد و در اول در قلم بر خیزد
 با یکدیگر است و بیشتی نباشد و ای این حکایت که بروی و ثوق و درم و بر شمش است و درم بیست و یک و یارست و این است
 بر او ادا و بیست و سما وقت مردم پس نزد ظهیر ترمنی و این ابجیری و امثال ایشان رفتیم بنگاه حطوط و خود دوستند و دیگر
 گفتند که هر وی امری که در آن عهد و واجبست و دورا نگهاندن خاک آنجا لازم و بیچیک از علماء در آن اختلاف نکرد و پس این
 فتوی نویزیر است هر دم میدانم که کوی چه کرد و خاموش ماند و ملک ظاهر بیسوی تمام رفت و تمامجا در گذشت انتهى و در
 سینه تخمین گفته و اما سار قدر و غیره سلسله پس از آن خبر رفت کرد و منت بشیر را یکی گفته بود و موضع زیرینست و نباتات است
 و اینها پس کوزه و اندازند آن را در و بی که بقیه نباتات باشد و ظاهر است که این قصد حرامست و گفت محمد بن حکم در حق
 یک روزینف کرده بنابر خبر و در حدیث او ماطل است انتهى و در حدیث مسلم است که نبی کرد و آنحضرت از گنج کردن قبر و او در آن
 ساقش بر آن دور حدیث او داود و ترمذی و صحاح و جاز آمده که نبی کرد و رسول خدا از گنج کردن گوسفتن بر آن پامال
 نمودن بناست و حق هر وی و آواز آنجاست که ثابت بر قبر و این خبر برعت کرده است و نوی و در شرح هندیب گفته است فرست
 در آنکه کتب بر لوج باشد نزد سریت یا در زیر دمی بنا بر اطلاق احادیث گویم این بدعت هم خیلی حرامست مخصوصا در طاعه
 امر و احکام و مشایخ و آواز آنجاست تا هر دو دفینست از روز وفات برای اجتماع مردم یا نگهاردن نماز جمعه مروی یا
 نمودن نماز و آنکه از آن اینصفت گاهی سبب لغوای می شود و آواز آنجاست که در قبر دفین کنند که مرده سابق آنقبور بود پسید
 نشسته و آنقدری گرفته بغیر تر و در آن بدعت هر چه هم خیلی در مردم شایعست بلا سحر نیست فرق در آنکه مرده او
 به روی باشد یا در دیکسرا جنبی تا آنکه بعضی توصیف میکنند در حق خود و قبر پدر و پسر و تربت خود و این بزرگ نیست بر آن
 بنسب و کشف است حرامست و موضع متعین بوی دفن گیری در وی روا نباشد اگر آنکه اول فانی مطلق شده باشد
 و ستای از وی باقی مانده و واجبست بر برادران کاران و اگر قادر نیست واجبست که در چنین جنازه حاضر نشود و نیز
 حضور و دفن نیست و اگر کاران واجب برای آنکه کتب صحت تعرض تبرک است این کرد و در آنجا نیست فرست کردن بر
 بیت و کعبه نهادن زیر سروی و این بدعت شنیعتست همچنین اباس اخو شتاب زحریر و بدعت بیعت همراه کفن و این حرامست
 تا با اقامت مال من غیر ضرورت و در راه اسطبله اش می رسد و آواز آنجاست تخمیر نزدیک قبر و این بدعت کرده است
 و حدیث از امتیاع نیست بار خبی آمده و این مندرج جماع نقل کرده و بر کراهت آن و آواز آنجاست بند ساختن چینی و در آن
 نیست به پند و این نیز بدعتست و همچنین در داخل قطن و در بری بگوید و نحوه آن کمال گفته این فعل شایع قسرتست و
 حرامست در حیات و می تابند از حالت چه رسد و آواز آنجاست و در آنکه در آن سنال بریت نزد هر عضو وی و این
 بر شی است که اگر رلف ارد نشده و آواز آنجاست حضور قرائت بریت یا قریبانه او گسترده بود یا با فرشت بر او ستر که بر
 نشستن آنجا و این بدعتست یعنی کرد آنحضرت از شستن بر راه با سبب است اگر کاران بر برادر و آواز آنجاست برادر
 ساختن برین مرده است به هر کردن غیبه بر وقت کردن و در هر دو زمانه تا آنکه اذبا نام بر می و در آن چند حرام جمع
 میشود اول اضماعت مال دوم اخذ مال در نه سوم غصب حق شان و آواز آنجاست سخن کردن هر اسیان جنازه را

مورد دنیا و بلند ریاضت و آواز و تحکیم چه قدر که جبر و سبب غیره و این همه بدعت شتبع است زیرا که سنت در شکی نیست
 با جنازه سکوت و اطراق و اعتبار و تفکر است تا بایست چه گویند و برونی چه واجب و بعضی از ساف بنا بر ضرورتی با باری
 طاق شدن اینجا هستند اما چون او را در جنازه میزند جز سلام خرمن و دیگر اندام نمی رانند و جماعتی از علماء قول بر آنند
 را که استغفار کنند برای میت کرده داشته اند این مندرگفته با هم گرفته داریم اینجا و شان کرده داشته اند و آنرا
 است بخشیدن اینجا بر میت است بناسل پس بعضی اگر چیزی قیمت دارند آنرا پنهان دارند تا بدست غافل نیاید و بعضی
 برای خود و یا چیزی می افزایند و بهر حال این اعطاء و اخذ بدعت محرم است و در آن احتیاحت مال مرثه است و انکار
 بر تاد و واجب از آنجمله است آراستن زن صغیره یا نوعروس با حسن ثیاب زیور و کلاه نیدن و بی مجموعه عروس کردن و
 با ساز و نواز برای دفن یا خیر وقت تا آنکه بویسکند و این بدعت عظیمه محرمات شدید و قبیح است حرام است بر هر قاصد و سکوت نکرد
 و واجب است بر هر واحد سعادت و دفع آن و منع از آن بقدر طاقت و هر که با وجود قدرت منع کند اگر عادل است
 ناسخ شود و شهادت می خورد و باشد و از آنجمله است دفن کردن در تابوت یا غیر ضرورت و این نیز بدعت مکروه است
 اخذی از صحابه نه کرده و اگر میت وصیت کند بآن نافذ نباشد مگر آنکه زمین نرم و کم باشد و از آنجمله است برون نان نشو
 و بر پیش جنازه بر سر حالان و چون بر قبر رسد گو سفند فرج کند و گوشت وی بآن تقسیم سازند و باین جهت حجت
 و ضرب لفظ و نهیب اقیع میشود و اکثر بغیر سخت می رسد گاهی پیش از قسمت میرایند و ناتوان بسبب حمت طراب
 تا آنجا می رسد این اگر اذنا مال ترک است پس حرام است و اگر میت بآن وصیت کرده یا ورثه رضا داده پس مفاخرت و ریا
 و سمعه و مبالغات است چه اگر مقصود از آن دعوی خداست و ایصال اجر است صرف آن در غیر وقت جنازه سزاوارتر است
 بآبل استحقاق چه بدست و فرج بر قبر اگر چه سالم باشد از مذهب فاسده بدعت مکروه است از اعمال جاہلیت و در آن
 از این که مده که آن حضرت فرمود و عقربیت در اسلام و را و بقر همان ذبح است بر قبر که اهل جاہلیت میکردند و از آنجمله
 صدوق و در این بر قبر و اکثر این کار با قبور علمی میکنند حال آنکه آنها اول تر اند با تبع سنت و از آنجمله است میت
 نزد یک قبر در مقبره و این نیز بدعت مکروه است و همچنین فرس نزد یک آن و پوشیدن وی بجامه یا خیمه و افزودن
 چراغ و قندیل که این همه بدعت است اخذی از سلف مقدسی هم آنرا کرده و از آنجمله است نقل میت از بلد ببلد و این
 بدعت محرمه است و واجب است انکار آن و نص کرده اند بر مرتش قاضی حنین و ابو الفرج الدارمی و صاحب التمهید
 و غیره و از آنجمله است با دادن رفیق بر قبر و عتاب کردن بر کسیکه در آن وقت حاضر نشود حال آنکه زیارت قبور
 است برای مردان بدون تخصیص وقت و در آن وقت و از آنجمله است طیار کردن اهل میت اطعمه و غیره و دعوت
 مردم بسوی آن و تفرات خجالت تا آنکه هر که آنرا ترک کند گویا امری واجب گشته باشد و این اگر ازال بدعت است بدعت
 مکروه است از سلف صالح وارد نشده و اگر از ترک است که در آن قیمت یا غایت است و میت بآن وصیت نکرده و
 از آن و حاضر شدن آنجا حرام است و انکار و منع آن واجب همچنین اگر قنارت با خان و تملیط باشد حضور آنجا
 است مگر قادر بر انکار و این بدعت نزد جاهلان سنت شده تا آنکه میگویند که فلانی چه قدر غیبل و شیخ است

که برای میت جو یک مترم یکم کوفته به پنج جلد و ارطوط وی نداده و آردا بجماعت زیارت کزن زنان قبور را
 و گاه شش و گاه بر آردا بجماعت کوفته به پنج جلد و ارطوط وی در قبر بکتابت این به عت مکرده است این مقلد
 سرخ سینه لاج گفته که آن اذاعت مال است و اگر حرام گویند هم بعید نیست آری قبر را باب صرف برای خط خاک نشانی
 بر میت منع یا ششیل رو است و از آن بکسر و صحابه منقول و از آن بجماعت نهادن آب نان در سب بکان غسل میت
 و از آن بر خش بر آردا بجماعت و حرم میت در آن مکان و خوردن و نوشیدن و در شستن گرفتن می از آن
 و این اعتقاد ناسط است حس مکذوب است و بدعت مکرر است از قتل عقول منار و جمل آنها بتسرع نامتی شده
 به روح و دیگر کجائی که بایستد و احب است مع آنها را تا بدانند که بدعت است بیکی از صحابه و تابعین بلکه احدی از عت
 از آنکه دو مرتبه نیست که از خرافات نساب جملات است **فصل بیستم** و پنجم به عت مسواکم عیادت و مسح نماز
 و شستن مع آن بعد قمران است چه اگر این بدعت قمران است لازم آمد بدعت دیگر کردن بعد نماز و اگر دیگر است بدعت است
 و فاعل آن آن است و از آن بجماعت فرد حسن جلد فریج قمران و آن حرام است و همچنین جائز نیست جز از او دادن و حلیه و چیزی از او
 و از آن بجماعت تقسم کردن گوشت قمران و بیختن در دیگ غیره حالا که این جائز نیست چه حق فقراء و تنگ جزوی زن
 است نه مای طود و آردا بجماعت تصدیق می گویند وی و بخور و جو و داران این خلاف سنت است و آردا بجماعت
 بموات بعد عید و آردا بجماعت بر قریب تر است یا لاکه مخالف سنت است چه تعین جوع است بسوی اهل شهر
 تصدیق اهل دران و آردا بجماعت استعمال میان حصار و زینا شور و آدن بدعت است و همچنین غزل گمان و دوشن کفن از او
 یا اعتقاد دنیا و منکر و دیگر بیست است آن خیل دران و زور در قبر و این امر راست و جدا واجب است و به در جوع اهل
 و آردا بجماعت بچتن و مساحت انواع عداوات و اول نخستین از راه و جبهه ای بر او مسحه و مساحت منوران شام نماز
 و این عت عظیم است این کج گفته هر که آردا بجماعت بخرد وی نیز معین و شریک است این عملی نم باشد و کسی که آنجا
 حاضر شود بدعت هادی و می مرد و باشد و آردا بجماعت حله الرعابین شب آن بدعت است و حدیثی که در آن
 وارد و هفت موضوع است باقیان می تین اهل طوطی طوطی است از او در کتاب خود که سسی است بجاودات و بدعت دیگر کرد
 و اول کسی که آنرا حدیث کرده بیان او نموده من را و دلک غلیظ نظری کتابه و آردا بجماعت ایفا و تقادیل ریختن درین
 شب در شبهای که بعد از بدعت در نماز و مستحق و نواهی آن در آنرا عادت و بدعت گرفتن برای امن خود و غالباً این
 قندیلها را در طاقه ای آویزند و زنان و طفلان تفرج وی میکنند و مردم راه از بیرون می بینند و بان به خاطر
 میکنند حالا که بدعت در دین و مخالف سنت میدارند و بدعت است و آنچه در وی از مفاسد اسراف و غیره است به هیچ
 وی نسبت نشده نیست و آردا بجماعت آنچه احداث کرده اند در شب بدعت و مفهم موجب که شب معراج نبوت است
 و در شب نصف شعبان که شب مبارک است از کثرت و قود و تقادیل در مسجدی قصی و دیگر حواص و مساجد و اجتماع زن
 با صبیان و مردان که معبودی فساد و فحش مساجد و کثرت لعبه و لطف و دران و در آمدن زنان در جوامع تبریح و نظیر
 و دیگر کردن شب چهارم جامع اولاد و بول و برادر کردن زنان و طفلان و وقت ضرورت در زانو یا زانو یا در جاک

یاد نعل یاد آورند یا بیرون سجد و طریق مسلمان بنا بر چهار روم یا نیا فتوح حای دیگر و تحسین مسجد از ثلث آن دیگر
 مفاسد این همه بدعات عظیمه در دین می خورند تا خوانان ایشان بدین واسطه و اوضاع مال و متنبیه الخافین گفته
 هر که عاجز باشد از تغییر این منکرات و را باید که آن شب بخیزد در خانه خود بگذارد و در جامع حاضر نشود اگر سجدی دیگر سال از
 بیع نیاید از آنجه است آنچه احداث کرده اند از عمل مولد در شهر بر سرع الاول بن الحجاج گفته و منجم آنچه احداث کرده اند از بیجا
 با عقدا و شان که آن را از کبریا و ات است چیز نیست که میکنند آنرا از مولد آن محتوی است بر بیع و محرمات بعد ذکر کرد در منجمه
 آن استعمال ایشان مغال را بآلات طریقه حضور امدان و جوانان و رویت زنان ایشان را و آنچه در آن از مفاسد است
 بعد گفت پس اگر خالی باشد مولد از سماع و بساز و طحانی و نیست کند بدان مولد را و بخواند تسبیح آن برادران را و سالم باشد
 از همه آنچه گذشت پس آن رجعت است نفس نیست وی زیر کاین بیاد است در دین و نیست از عمل سلف با ضمیمه و اتباع
 سلف اول بلکه واجب از آنکه زیاده و کرده شود در دین عینی مخالف طریقه شان که بران بوده اند صحت تنبیه الغافلین بعد از
 عبارت این الحجاج بهیولان فکرمند و زنده میگویند که کاش سال می ماند مولد از مناظره و مغافره و ریاضت و محله هرگاه که
 معلوم شود بقدر آن حوال که باعث بران بهانست که مذکور کردیم پس مکرده باشد خوردن این طعام میرا که آنحضرت صلوات
 بر او انرا کل طعام متباین یعنی متفاخرین گاهی باعث میشود بران تعرت نیز گان آنکه می طلبند آنها را از قضاة و امار
 و مشایخ و مانند شان و گاهی باعث می باشد بران بعضی مشایخ را طلبت سبب نفس خود بخیزد زیاده شود و از حاجت
 وی از آنچه آورده اند مردم بسوی وی بسبب این مولد بر طریق مساعدت یا بدیه یا حیا یا مناظره اقران از جهان
 و اتباع او و نحو ذلک گاهی می باشد از اهل شهر و از کسانی که پیوسته کرده میشود از زبان او و ترسیده میشود از غضب
 پس آنکس مولد میکند تا بکشد بسوی خود و ضعیف و لا زوا و کسان را که از وی میترسند و قدرت وی بروی میسر است
 خوف خون و طول بان می در آید وی او و دشنام دمی وی در اینانیکه بوی رسد و مانند آن و گاهی باعث بران خلاف
 این میباشد از آنچه منتهی تواند شد بنا بر تنوع مقاصد فاسده و اختلاف آن پس ظاهر میکند که قصه ای اگر ابرام نبی صلوات
 اظهار فرج و سرور مولد است و تصدیق بر فقرا و قصد باطن می خلاف چیز نیست که ذکر کرده و این نوعی است از فساد
 و اگر قربت بود در نفس خد و باین قصد باطل میگرد و او اثم میشود فاعل می و حاضر وی و ساکت از انکار چیزی که
 متحقق شده است از وی و الله یقول الحق و نه یهدی السبیل البته کلام الشیخ محی الدین بن ابراهیم الخاس رح فی تنبیه الخافین
 مترجمان العربیه بالفارسیه و من جمله نقلت کاترجه و فگوید عفا الله عنه که تصنیف این کتاب در سنه ۸۲۵ تصدیق
 بوده پس ضربت پانصد سال میشود که ازین بدعت منع کرده اند و حدود آنرا شصت سال یا اندکی زیاده بوده باشد
 و از دقیقیک حادث شده است غالباً محتوی بر بیع و محرمات و منکرات آمده و لهذا علمای دیندار که اقتدای شان
 در دین کرده میشود از زمانه حدوث وی از عمل می بخیزد فرموده اند و اولایجاد آن از شافیه شده بعد از
 رفته در تمام مذاهبت و ارج گرفته با آنکه در هر چهار مذهب و ان کرده اند اما اهل بطالت موقوف بر ترک آن نمیشوند
 در جو از عمل آن گفتگوی بسیار دارند تا آنکه رسالت ایشان را از طرفین درین بابین مطلقاً مختصر در فارسیه

عرب و اردو و هر سید و قبیله عجمیه و تحفه غریبه روی کار کرده که خبر قبلمود مهدی علیه السلام ارتقا آن از عالم می
 می نماید و اندک علم و آراء بنحواست موافقت مسلمانان با نصاری و در اعیان و شان تشبیه ایشان در احوال و افعال و
 فرستادن هدیه خود و پذیرفتن هدیه شان این از قریح بدع و اشیاع است اکثر مردم از روی و قیاس بدان اهل بلاد و غیر
 و درین امر انجیز از دین و دین و کثیر شو و نصاری و تشبیه با و شانست محلی نیست آنحضرت فرموده من کثیر سواد و کم
 فیهنم و من تشبه بقوم فهو منهم و حق تعالی فرموده و من یقلکم فادبهم و گاهی مهادت در اعیان و بابت لایف با هم و عزت
 موت و محبت میداشد و حق تعالی گفته لا تجر قوما یؤمنون بالله الیوم الاخر یوادون من کاد الله در رسول و اولاد
 آنها هم و از ایشان هم او خواهم او عشرتهم الایه با آنچه در موافقت ایشان است از اینها هم شدید در تعظیم عیاد ایشان و در
 کردن آنها باین خود و با آنچه از مشروع کرده اند و حال که ترغیب منع کرده است و شانرا از اظهار اعیان و شان و لایق
 کرده است بر او شان و شان و افعال و اعمال را بر اظهار شان و تحفه اند لکن مسلمانان بر مکتوبات از انکار و عداوت
 و در آن گفتار و نحوه بقبول و یا یا بلکه بدار بسوگشان از آنچه معنادار آن بوده اند و اعیان خود و در حدیث
 سباحت کردند در حدیث ناسخا که تشبیه نموده با حال و احوال شان متشابه باشند از تشبیه میان خود و انانیت و انانیت
 این احتجاج گفته مکرر و گفت بن القاسم بدین فرستادن مسلمان برای نصاری در عید می بطریق مسکات و دیدن آن
 از تعظیم عید می و دعوت می بر مصلحت کفر و بی بینی که مسلمان را حمل غیبت و فروتنی چه نیست بدست نصاری بر
 مصلحت عید شان نه نعم نه ادا و نه نوبت و عاریت دادن و نه اعانت بر چیزه زیرا که این از باب تعظیم
 شرک و دعوت او شان بر کفر است سلاطین و الاثقی است که مسلمانان را از آن نمی کنند و این قول مالک غیر است
 نمیدانم که در آن اختلافی باشد انتهی و افعال قبیله شان درین باب معلوم است و مشهور است بجموع مسلمانان
 درین روز بخوردن هر یک و از لایق و غیره و ترک کردن بعضی و بعضی دیگر را با بانداختن می در آن روز و هر یک
 بسیار می و بعضی بر بعضی مایه و بر که و غیره و در دریا و غیره و جز آن از آنچه فرارش متعده میشود بفرار و مساکین
 از در حال و سار و انیداد می شان بایستان چنانکه معلوم کسی است که آنرا دیده و همچنین ایتام زنان و آنرا که عقل
 مشابه عقل زنان است و جنس عدس استعمال بخور و رفتن هفت قدم و نقل کردن بروی بزم آنرا این واقع
 و رخ و کسل و عکاز جسد است همچنین رنگین کردن پهن برای صناد و کبار و مطاعت کردن مردان و زنان درین کار
 از روی استخفاف دین و استهوان بدعت و اعراس و از آنچه بر او شانست از انکار تا آنکه کمتر بازار و مکان یابی
 که آنجا بعضی مهبوغ نفر و شدند یا قمار بازند یا قمار نخوند یا کثیر و همچنین جمع کردن بر گاهای و زنان در شب شنبه
 و آتش زدن آنها تمام شب در آتش غسل کردن بر آن صلب شنبه این عمل کمالی موجب تاب ماضی و اسقام و دفع شر
 و صبر و جز آن است همچنین گمان میکنند که اکتال درین شب شنبه و کمال موجب بیاد و تندرست و استرا
 شب شنبه کج و شرب و دارا درین شب تاثیر است که در غیر آن یافته نمیشود و ترحم دارند که هر که را جرب یا حکم
 دوی ادا ن کبریت در آن شب کرده بر پهنه در آفتاب نشیند شفا یابد پس بسیاری از زنان بدون ازار و سر و

در آفتاب نمی‌شینند و مردم در بروج و برای ایشان میگذرند و همچنین طحالی از شیر می‌پزند و روز شنبه در حمام می‌خورند
و جسم را بر آن طلا می‌کنند و این پنج بدعت است و دعوی مستحق و حوادث غیر رضی خدا و رسول است و آزار آنجمله شنبه
با انصاری و دو سوم عطاس آن روزی است که در زعم آنها میریم علیها السلام در آن روز غسل کرده پس سه مرتبه انباری
چند خود و چه کلان در آن شب غسل می‌کنند و آنرا سنت گرفته اند مردان و زنان مسلمانان هم بایستادن درین رسم
موافقت کردند و آنرا موسم گرفته در نفقه بر اهل و عیال توسع اختیار نمودند تا آنکه بعضی از ایشان با وجود قدرت
ترک آن ضحیه که سنت صحیح اهل اسلام و از شایع شرع است می‌کنند اما اتفاق آن شب یاد و برسد از شرعی ضحیه ترک نمی‌نمایند
حال آنکه این همه نفقات در راه شیطان است و منقش آن آثم اگر چه بر اهل و اولاد وی باشد چه در آن تشبهت با اهل کتاب
و آنحضرت صلعم نمی‌فرمود است از آن آزار آنجمله آنکه بعضی زنان در رمضان حائض می‌شوند و عود و افطار می‌کنند و این
بلا خلاف حرام است برابر است که قضا کنند یا نه و بعضی زنان سحر روز افطار کرده باز روزه میگیرند و این نیز حرام است
و آنجمله است تاخیر بسیاری از زنان در غسل از جماع و حیض و قیام پاک شوند در شب تا آنکه طلوع کند آفتاب پس غسل کنند
و نماز صبح قضا نمایند و این حرام است با جماع و واجب است بروی تباد و بغسل و نماز گذاردن پیش از صبح زیرا که اگر فراموش
نماز از وقت وی عمد یا بالاجماع جائز نیست و زوج اگر با وجود علم بر آن انکار بخند و سکوت نماید شریکین باشد در آثم
اگر در آن عالم تحریم است و اگر جاهل است بروی آثم جهل است و همچنین چون از حیض پاک میشوند و از وقت نماز آنقدر
باقی است که در آن غسل کرده نماز بگذارند لیکن بنگارند تا آنکه وقت می‌رود و این نیز حرام است و مبادرت با در آن وقت
و اجابت بر زوج انکار آن و تعریف آن لازم و تیراگزردن آن نماز این وقت قضا هم نمی‌کنند حال آنکه قضا آن واجب است
اگر بقدیر گنجایش یک تکبیر هم در یافتن آن ظاهر و اظهر و جوب نه است بلکه یکی تکبیر در آخر وقت عصر و مغرب در آخر وقت مشاء
و آزار آنجمله آنکه چون اکثر زنان بعد دخول وقت نماز حاضر میشوند آن نماز را بعد پاک شدن قضا نمی‌کنند حال آنکه اهل اعتقاد
به بیان این مسئله واجب است بلکه بسیاری از مردان هم آنرا نمیدانند تا بزنان چه رسد و آزار آنجمله ابتلاع بعضی زنان است
نان را با آب و وقت مختل بر سیری شکم برای فربه شدن و این بدعت شنیع است و اکل بعد شبع حرام است نزد جماعی از علماء
و مکره شده است نزد بعضی دیگر خواه بر ضای زوج باشد یا بغیر رضای وی و واجب است بر زوج انکار آن و زوج
شریک آثم است در سکوت بر آن و در تنبیه الغافلین گفته که گاهی سب این فریبی تا اول سیر شد آنرا می‌سازند یا در احوال
مشوش میگرداند و عقل وی می‌رود و بعضی زنان چندین فریب میشوند که از استاده نماز گذاردن بازمی‌مانند و
دست شان را از استنجاء کوتاه میگرد و برای پاکی ازان محتاج بدگر می‌شوند و از بسیاری از اطاعات عاجز میگردند
و آزار آنجمله خوردن زنان گل ملانی و غیره و این نیز حرام است بر مذہب مشهور از مالک بر اربع از مذہب شافعی و
و روی ضرورت نزد اطباء نزدی روی و نفخ بطون و بر آن پس از زوج و ولی و هر که بر آن مطلع است واجب است
سب کردن ازان و جائز نیست بایع را که با وجود علم بدست وی بفروشد و آزار آنجمله است پیوند کردن مو و نخ
و تظلم دندان و این همه از کبائر است و آزار آنجمله است نقش و خطاب بسو و این حرام است با جماع و مستلزم

نوت ندارد و آنکه میگویند بنشیند و در آن مجلس است و وصیحت نماز بعد از شستن و می خلاف است پس روح و دل را
در اجابت منع زنان از آن و اگر سکوت کند مع القدره شریک باشد و در آخر آن و آنکه بعد از شستن از آن نهید
کشاده و کمان تا آنکه بپوشد و پس چپ را بیاورد و می باشد و در عرض هفت گز در این حرام است بنا بر اسراف و بیلا و بکر
بر ضعیف و گاهی رنج از سر انجامش ما بزم میشود پس سببش و در فراق میگردد و اگر این قیمن با موجود این طول و در عرض
رقیع و بار یک هم باشد که از آن بشود و در است و همچو شاش مینی و بندنی و شعر و نحو ذلک الحیل اگر حرام است چه در این
اگر بمقدار مبلع باشد هم حرام است بنا بر اجزاء و بشود اگر چه در خانه و خود تنها باشد زیرا که کشف عورت در خلوت بغیر ضرورت
حرام است و آنرا بخله است ترک کردن بعضی زنان رفت و زروب خانه بعد از رفتن کسی از خانه بمفری یا اعتقاد آنکه این
به خالی است و گویا محو اثر است و وی عود و نهند تا لکاین اعتقاد فاسد است و این فعل با حدیث است و در این و
نوعی است از تغییر منی عنه و آنرا بخله است که بعضی زنان بعد از نفوذ و فتن چراغ بر جاضین سلام میکنند و این سلام
بی محل بدعت است چه شریعت آن وقت ملاقات بیکدیگر است پس منی از آنجا که چون از زنان خانه را بعد مغرب
میرود بطرف از جارب میسوزند و گویا بکشد رفتن در شب تفاوت رفتن اهل خانه است و سوختن سر جارب و دفع
این مصیبت است و آنکار این بدعت کاسد اعتقاد فاسد است و آنرا بخله است که بعضی از زنان بعد مغرب هیچ شی
از آتش و دگم مغل و غریال و خمیر و جز آن بیرون نمی برند و اعتقاد دارند که باین فعل مشهوری از خانه بیرون میرو
وی میرود و این بدعت شنیعه و اعتقاد فاسد است و منع است از ماحول که با استعاره آن حکم فرمود و اندوستان
انسان را در حق وقت جز بضرورت نخواهد بود و پس غدا بکن باین نزع فاسد یعنی چه و آنرا بخله است و در آن صابون
و اشتهان بماند روز شنبه و آنرا موجب فرقت میان اینها اعتقاد کردن حال آنکه در شرع هیچ اصل آن نیست
و با بخله زنان را از این قسم خرافات و بدع استخفاف بسیار است که ذکر کردن آن عاقل بود مستقیم است تا بفعل آن
چه رسد حال آنکه حصر و استیفای آن ممکن نیست و هم در قیاس آن اطاعت این مختصر است و اندوستان و التوفیق فصل لغز و
در ذکر منکرات مختلفه و بعضی انواع آن از آنجا است آنچه بدان بلوی عام شده و بر زبانها بسیار از مسلمانان حک
گرمیده و آن کذب است و ابتداع القاب مثل محی الدین و نور الدین و عضد الدین و عیاش الدین و معیر الدین
و ناصر الدین و جمال الدین و کمال الدین و ابوالبرکات و ابوالعالی و ابوالمفاخر و رفیع الدرجات و رفیع الشان و
جز آن دین دروغی است که وقت نماز بر زبان میگذرد و همچنین هنگام حکایت و تعریف و غیر ذلک این همه بدعت
است در دین و منکرات خلاف شرع همین و غالباً سببی باین اسم و لقب باین القاب مردی فاسق یا ظالم یا جاهل
می باشد که چون را نمیشناسد بلکه اگر حقیقه نیز چنین باشد تا هم کرده بود و بنا بر آنچه در دست از تزکیه نفس تکلیف
که بعید باشد از مجاز هم فعلاً این حقیقه ابو عبد الله قرطبی رح در کتاب شرح اسماء الحسنی گفته و دلالت کرد که کتاب
سنت بر منع از تزکیه ان نفس خود را بعد گفته که علایم با گفته اند که جاری میشود درین مجری آنچه در باب
منسوس و غیره از بلا و سراق و عیس بسیار بوده است از مغت کردن ایشان نفوس خود را بنحوت که مقتضی

تذکیر و شناسانست همچو زکی الدین و محی الدین و علم الدین و مشتاقان استی و حق تعالی فرموده ^{تذکره} لا یفطن ^{للمرید} لا یفطن ^{للمرید} قیامیست فی فکر حق الیز
یا ناصر الدین باشند آن گویند ملا بدست که روز قیامت از آن پیوسته که آیا درین وصف صادق است یا کاذب اگر این سخن
جائز می بود متفقین به بقیت میکردند بسوی آن بودند در صحت آن کاینکه نصرت کردند درین بابی شیخ عزیز گردانید بسبب آن
خدا تعالی درین را و تأیید کرد بآنها اسلام را بشهادت خدا و رسول ولیکن عقب باین انقلاب نشدند و هیچکس آنها را ناصر الدین و
سخن الدین فرموده الدین امثال آن ننخواندند از اسماء و کنی که آنها را بود عدول کرد پس کسیکه شصت با خدا داد این انقلاب
تقیب می باین انقلاب چه قسم جائز باشد اگر چه روح از نو وی حکایت کرده که وی تقییب و محی الدین سخت مکره می بیند
و در بعضی از کتب منسوب است واقع شده که وی میگفت منیگر دامن من بچپکی برادر جل از کاسی که می نامند مرا محی الدین
گفت دیدم بعضی فضلداران از شافعیه از اهل خیره و صلح چون حکایت میکرد چیزی از نو وی میگفت قال محی النودی و
میگفت قال محی الدین النودی پس پیسیدم از آن گفت من مکره دارم تسمینا و چیزی که آنرا مکره داشته در حیات خود
اتمی صاحب شیط الخافین بعد این بیان گفته و همچنین آنچه ابتداع کرده اند از تسمیه دختران بدست الناس دست العطار است
النساء دست القضاة دست الفقهاء دست الملک و آنچه بدست این نیز بدست قبیح شنیع است و داخل دست تحت
عموم آن لفظ انبیاء و علماء و صلحاء اگر چه سببی باین اسم معتقد دخول آنها درین اسم نباشد اما این کذب مختص است بغير ضرورت
و کذب حرام است با آنکه در آن کبر و مغروریت و تزکیه و غیره علاوه آنست در تحمیل آمده که نام زینب بزه بود از حضرت صلوات
فرمود تزکیه نفس خود میکند و ناش زینب نهاد با آنکه این نام در حق وی رضی الله عنها صادق و حق بود و اما از حضرت صلوات
تزکیه را ناخنزد داشت پس حکمیکه در حق وی کذب صریح باشد چه تواریخت اللهم رب علینا من البهتة و عصمتها منها
یا ارحم الراحمین انشی کاتب حروف گوید عفا الله عنه که این بلا در عجم بیشتر از عرب بوده و راه بسیاری از علماء و ائمه
و سلاطین فقهاء زده حال آنکه در قرآن بصراحت فرموده اند و لا تزکوا انفسکم و ازین قبیل است آنچه دیگران در مدح ایشان
ازین قسم الفاظ استعمال میکنند که در حقیقت کذب صریح است و باعث بران جای واسطه ارادت و حاجی تلمذ میباشند
و حاجی حصول دولت و حاجی محبت جای قرابت و حاجی اغراض فاسده و دیگر از جر منفعت دفع ضرر و بر آن که هیچکس
پوشیده نیست درین ادب سخت بل ادب شده اند خصوصاً اهل مطایبع که در خواج و خواجیم کتب رسائل مبالغه در
در حق مولف از حد امکان هم بیرون میبرند و با فاطمی میستایند که سلف هم بآن مبتوده نشدند حال آنکه هیچکس از ایشان
بنبار از حضرت انکشی رسد نه در علم و نه در عمل و عجب از آن آنست که قطع نظر از محمد و حسن سلیمان اهل اسلام در مدح کفار نافرج
هم بچون جاده می سپردند و از خدا و رسول خوف و شرم نمیدادند که چه میکنند در حدیث آمده که خاک اندازید در وجه
مداحین فرموده اند که چون مدح کرده بشو فاسق خشم میگیرد ربی جفید عرش و فرموده اند که مدح برادر گلو بریدن
اوست و غیر ذلک من الاحادیث و این قبیل است رسم تحریر تعاریف در ادب آخر کتب که بآنان برکت باران و تلامذہ
کتب ساند چنانچه بعضی دنیاوی و محبت یکدیگر می نویسند و بهر کتاب مولف می پردازند خواه آن کتاب
در مسائل حق باشد یا در اثبات جبر و خواه مولف وی تلمذ میبندی یا بشیر یا عالم منتفی یا جاهل غی و این بدعت

نسبیتم راه بسیاری از عوام مسلمانان که نظر ظاهر و اندرونی بحقیقت نمیرند زده و از راه هدایت گمرازه کرده
 و ازین قبیل است تخریب سواد و خاتم و مواهب بر استقامات مسائل دین بدوین معنی از عالم از جابل و دین امر اهل علم است
 نمایند و هم جهل از جرت کنند و موجب شهرت و معافرت دانند حال آنکه قوی در مسائل دین احکام شرع امری بر
 تارک است و خطری بس عظیم صلح با وجود آن هم و صلاح بر یکدیگر حواله میکردند و تکیه صدر نمیشد و مجبور در انظار
 حق نمیشد و جرت بقوی دینی میکردند امر و زهر جابل سواد و خالق را هست قوی نویسه بهر سیده و جرت بر خطا
 درعت و جهل خود حاصل گردیده و عمننا الله منه و آئین قبیل است آنچه بعضی از اهل علم را می اثبات مذبح و اخراج
 عبارت نقیصه نام و ستان مولف مشابه نام و نشان عمار سابق میکنند و در کتب دینی نویسنده که طایف در طایف کتب
 چنین نوشته و لفظ دینی نیست حالا که وجود آن طایف در خارج متحقق نیست و نشان کتاب لفظی نظریه دیگری رسیده
 و این امر عظیم است کذب مجیم جرت بسیار است بر خدا و رسول کریم و از کتاب حرام است اگر چه برای اثبات مسئله حق
 کنند و کیف که آنچه حق است محتاج باین باطل نیست و هر که حق است باطل نیست باین بسط ندارد و مکتب متخذ الفطین حمله
 از ان خبر میدهد و گاهی بی چنان کنند که عبارت را ساخته بر نام یکی از علماء مستحضرین می بندند تا هر که تو خنجر متعجب نقل میکند
 آنرا واقعی دانسته فریب میخورد و این نیز حرام است و انکار بران واجب گاهی و نقل عبارت صحیح که فی الواقع همان کتاب
 موجود است خیاب کنند و سابق یا سابق را ترک داده و دلیل مدعی خود میسازند و این نیز حرام باشد و گاهی کتابی
 تألیف سازند و نام دیگری را می غرض و مسئله فاسد شهرت دهند و از اعتبار آن مبسوط خود انکار نمایند و این
 از کتاب کذب بسیار بعیر ضرورت ولی وجه حرجی و گاهی دلائل دیگران را در دیده از ان خود ظاهر سازند و بران
 و معافرت کنند و این بر مدعی تنبیح و فعلی مستقیم است که از اتراف مردم صوت می بندد و با بجهل ازین جسم منکرات بسیار
 است که بجلت افتتانی که ب ذناب است و دیانت و قرب مانده قیامت در عالم روح گرفته و جهانی در آن آلوده شده
 الا ماشاء الله تعالی و از انجمله است احتیاط نکردن در طبع کلام مجید و گرفتن اجیران کفار بر طبع آن و سرگردان آنها و درین
 در آن عبارت و انداختن آن در که شام مطیع با یک گیت خواها بانی آن بی آن و از آن بجهل است طبع ساد
 مسلمانان کتب فساد بی اصل و خرافات مشهور را که ملوک از مضامین فحش و جماع و شهوت و تحمیل کتب نمیشد
 را برای گرفتن سواد و کرم اما برای صحیح و در این حال و از انجمله است طبع کردن احادیث و از سواد آن چه بطلان
 و سادتی انواع و از انجمله است در حدیث آمده که مال و مال را که مال بحدت کتب با صحیح و از انجمله است حرام است
 و در جمیع و ذم احادیث و از انجمله است حساسی یا تحریک شیطانی که برای دیگر است و فعل حرام چه در حدیث آمده
 که چه چیز مؤمن بر موس حرام است جان او و مال او و آبروی او و عمر و دین او و از انجمله است مسلم المسلمون من نشان و در
 و در شام دینی مؤمن منق است و از انجمله است جبری کردن بر کتب دین و منع نمودن دیگر اهل اسلام از طبع آن
 حال آنکه در استفاده آن حق تمام مسلمین است بدون تخصیص شخص و درین منع خبر بعضی از اهل علم
 مبتلا شده اند تا آنکه بر مصاحف و کتب حدیث هم جبری کنند تا کتابی که چه رسد ما باشد و اما الیه راجعون

حالا تکلیف این فعل خلاف مقصود شارع است که ابلغ احکام دین و اشاعت آن بر کافه مسلمین فرض است و درین عمل تفسیر
 افعال و سنت بضرر نفع دنیاوی خود تا بحد عظیم و آزار بجماعت طبع نمودن کتب اهل بدعت در رد اهل سنت شکل
 رقصه با وجود آنکه خود را سنی میگویند و همچنین طبع رسال اهل بدعت صخری در رد اهل اتباع و این در حقیقت هم بنیان
 اسلام است حالا آنکه حادث مستفیضه صحیح و حسن در رد بدعت و اهل بدعت و عدم توقیرشان پیش اذان سنت که در اینجا
 ذکر آن توان کرد و در توقیر اهل بدعت هم اهل سنت ابطال فرض و نفل است بلکه هیچ عبادت مبتدع مقبول نیست
 و هر که اعانت آنها کند شریک غم آنها باشد و آزار بجماعت مبادله کتب میند و میند از نا جران کفار و غیره حالا آنکه
 با اتفاق از بیع آن منع کرده اند خصوصاً مصحف که از ابریز زمین دشمن نبرد و بدست غیر مسلم نفوذ شد و این مسأله است هم منجر
 باز کتاب حرام یا مکروه و میگرد و وزیر که باین تجارت حاصل میشود از حد علت می براید و آزار بجماعت فروختن کتب با جرای
 اشتهار و خریدن خریداران آنها را بغیر ویت حالا آنکه این بیع غیر صحیح است و مشتری را بعد رویت وی اختیار نسخ آن
 باقی سنت و باجمعه اگر کسی غور کند منکرات بسیار در تجارت کتب مباح طبع پیدا میشود که اذان مال حلال حرام میگرد و
 و فاعل آن هم بلکه فاسق مرد و الشهادة میشود و باید از منکر و مرد و دیندار کجا این تقسیم گاه می بدو در آخر زمان بسیار
 خواند شکفت و اول و فصوص این منکرات در کتب حدیث موجود اند چون آنکه اذان درین ساله خروج از وضع این ساله است
 ذکر آن نشدیم و آزار بجمعه شغف اهل علم بحکمت توالیف مرعوم فروع و مسائل مفروضه و ترک تدوین اصول عدم درست
 اوست و این عمل منجر بر فضیضه و منکرات است ان شد تا آنکه امروز وجود کتات سنت محض برای تبرک و تلاوت مانده و
 آزار بجمعه جرات طلبه علم و مترسمان زمانه تجرد قنای است حالا آنکه در حدیث آمده اجر هم علی الفتوی اجر هم علی النار
 از شعب این عمل است فتوی دادن بخریج فقها و تفریح ایشان در هر باب با وجود فصوص صحیح و مستفیضه و غلاف
 آن در کتب تفسیر و حدیث و آزار بجمعه است ترجمه اقوال مجتهدین و اختلاف ایشان بر آثار صحابه و اقوالشان بلاموجه شرعی
 و ضرورت داعیه و آزار بجمعه تعصب اهل زمان و تعصب ایشان است در تقلید و امتثال و ترجمه فقها بر محدثین در تصحیح
 مسائل با آنکه غالب فقهای اصحاب آرا اند و عصای اهل حدیث نوعی از حمایت همراه دارند و عدول اند بتبدیل رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بحکم حدیث کمال علم من کل خلف عدول و شک نیست که ایشان جلالان علوم رسول و عارفان مردود
 و مقبول اند کذب که ابان را از رسول خدا صلوات الله علیه و در کرد و در اعراض و طویل در جستجوی یک حدیث با اختیار اسفار شاقه و تفسیر
 روایت صرف نمودند و شریعت حق را چنانکه باید و شاید از احتمال بسطین چ تاویل جا بلین رفت و روبرو نمود و یک در حدیث
 و حق واقع را از باطل زاهق جدا نمودند و حقوق تقدیم و تعظیم مقبول روایات ایشان بر گردن اسلام قدیم و حدیث
 بسیار است لیکن در تقلیل من عبادی الشکوار مرد و تاین حرف اگر چه بر کاسه لیسان را در رجال گران خواند بود اما فو
 که حدیث را شکر کردند و پرده خفا از روی حقائق آشیا بر خیزد بدانند که حق کدام بوده است و مبطال کدام و منصف
 کیست و متعصب کویست و مستعلم لیلی ای دین تدایست و دای غریم فی التقاضی غریما تعصب است و آزار بجمعه
 است اذان گرفتن در دریا در حالت سفر در غیر وقت اذان و این بدعت است در دین صاحب تنبیه الغافلین از نفس خود

حکایت کرده که از بعضی ایستادگان اذان در روز قبل غروب قنات مادی صفیان در مرکز دم و نظن غالب ارم
 که بسیاری از مردم که در خانه های خود بودند بر گان اذان معرث و دره افطار کرده باشند و بسیار است که این اذان در
 اوقات مقارب و فوات نماز واقع میشود و پس انکار و منع ازین بدعت لایق است و اعتقاد آنکه این اذان موجب طمان
 از غروب است اعتقاد فاسد است هیچ اصل آن نیست اصل مراد آن گفتن آن در وقت نماز است پس بنیمین اذان آن
 اما از مذنب است چنانکه در حدیث اشرف مرفوع آمده که در هر قره که اذان گفته شود امروز از عذاب خدا مامون باشد
 و راه الطربانی و اما آنکه اذان گویند و نماز بخند آن حق است بعد از آنکه با کسی می بخندند و این در سیه وقت بدعت
 الاصل است که آن تشبیه العافیه و آرا بجمله است آنچه بسیاری از شکاریان در بلده و میاط و برنش غریبها میکنند که
 طاعنی را گرفته گوش وی بند میکنند و چشم وی میدوزند و تار و زرد دیگر بیه آب دانه میدارند اگر غریبی در شکار باشد
 اند این را دوح کرده بخورند و با دیگر همین معاملة اولی می کنند تا شکاری و دیگران صیید بگیرند و در این را همچنان افشا
 میدارند تا آنکه اگر سگی می میرد و این مکر و اجب لا کار است و در آن مکر در حیوان عدم سفت مردن مثل
 عمار بغیر حق است در احیای ارا ن منع کرده اند و حاصل نفع فرموده اند و این قبیل است آنچه غالب صیادان میکنند
 که طاعن را دستبند و دام آورده و اجنه او را می بخندد و یا بی نامی او را در یکدیگر می درازند تا آنکه یا دواز وی و می کشند
 و جنبیدن می تواند و آرا شرط مانند و تا از صید فارغ شوند و از دوح کنند تا بر سر حال افتاده می ماند طرفه که بعضی
 از جمله فقهاء برای سحران صید میدهند و صیادان را می بینند که با طاعن این چنین کار میکنند اما بران انکار نمی نمایند حال
 واجب است انکار کردن آن را فاد و حکم کردن آن بحد و اخذ بدون تعذیب و رنه وی نیز شرک لیسان باشد در گمراه
 و اگر داند که او شال نه ندیرند و از عادت خود برنگردند پس حصن و آنجا بروی حرام است و بعضی این شرط را نایکند
 روز پنجشنبه صید دارند بدون هیچ چه اگر دوح کرده گذارند بدو بنود بسیار این حیل و نظام خوف دی از حرم فحشه
 تا چند روز افتاده میدارند و این در تحريم اشعار اول است زیرا که در آن بدیاد و تعذیب نیست و لابد است که حاکم
 عادل و قیامت ایستاد بر اجرائی افعال ایشان رسد و قصاصی ازینها بستاند و نخل سقا نره سرآمده و است
 این افعال از صیادان این ملک نیز در صید طیور و غیره واقع میشود فاشبهه لیلله بالبارحه و از اجمل است و در آن فاشبهه
 آه در آن بانه و در آن یک بسوی دیگر پیچیده و محاب چنانکه فانی در تحریل میکند حال آنکه کشف عورت و نظر کردن بچهره
 آن حرام است و تجار بر این معصیت و اصرار بر آن منکر محرم و بدعت مسخ است پس فعل این صیادان است باه ایستادن
 و تفرج و بگلشت نمودن بر ایستادن جمله حرام باشد هر که اهل علم و صلاح رای سیر آن می رود و منع نمیکند
 اطم و حرج وی اگر است بلکه وی شرک لیسان است بدین معصیت و فاسق است خارج از عدالت و از انجلیست
 بوسیدن نان آن بدعت است جائز نیست بوس و بلکه جائز است و در آن چنانکه بعضی از فقهاء بر آن فتوی داده اند
 آری اگر ارم و بر دستن آن از زیر اقدام استحب است و چون عمر رضی الله عنه در بوس جبراسو که بین خداست درارض
 گفته باشند که اگر آنحضرت را بوسیده و نمیدیدم هرگز ترا نمی بوسیدم که سگی غیر رافع و غیره ضاربش نیستی پس سوسید

نان چه رسد و آنرا بخله است شهادت گویا که کیش نام نزد خود وقت تحول مهر در هیچ محل با اعتقاد دفع فقر در آن سال این است
 واجب التوبه است و در وی شبهه است بفشاری و مشتمل است بر دیگر حرمان که نذر آن طالت نمی کنیم پس قادر بر این کار
 که انکار و منع کند و اگر نتواند در جمیع ایشان ارجی این بدعت حاضر نشود و آنرا بخله و سوس است در طهارت که بسیاری
 از متحیدان شافعیان بدان گرفتارند و آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتقاد بر آن کرده و همچنین اسراف است در کثرت آب غسل و
 وضوء اگر چه زیاده بر سه بار نباشد و آنرا بخله است و سوس در نیت نماز و آن بدعت است از چپکاز سلف وارد شده
 ابو القاسم عجل گفته که نماز سوس مکروه است چه وی ثابت کرد و در افعال خود و آهوی و بعضی عا گفته اند که عزل امام موسی
 و حبس زیم که سوس بدعت محرمه است حال آنکه تلفظ بدعت نزد چپکاز از نماز بعد و غیر ایشان نه واجب است و نه سنت
 بلکه بسیاری از علمای آن بدعت اند که بدعت است غیر مروتی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه تا بصیرن پرسیده شد علماء ازین مسئله
 در میان حافظ شمس الدین ابن القیم رح پس جواب دادند با آنچه ذکر کردیم و رسید این سوال نزد وی پس طالت کرد
 جواب آنکه تالیفی مجروح و زین باب گفت و امام ابو العباس ابن حمیه رح مانند تعالی گفته که بعضی از ایشان درین باب بدعت
 ده بدعت فراموش میکنند که در آنرا رسول خدا کرده و نه احدی از صحابه و پس میگویند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 نویبت ان اصل صلوٰۃ الظهور فی صیفة الوقت و ادر الله تعالی ما انا و ما موتا و ربی کما استقبل القبلة پیستر که میکند اعضا را
 و بعضی می نمایند پیشانی را و استاده میشود در گهائی چشم وی و فریاد میکند تکبیر گویا بر دشمن تکبیر میگوید حال آنکه اگر کسی عمر بگوید
 کلمات کند و تقشیرش نماید که آیا این را رسول خدا کرده مسلم یا یکی از صحابه هرگز نماز بعد عاشق شود بگزارنگاه نگاه بکند بخت
 نماید پس اگر مردان قیری می بود آنها بدان بدعت میکردند و مار و آلات می نمودند و بعضی ازین و سوس چنان است که آنرا
 نماز فاسد میشود مثل تکرار بعض کلمات کفره فی الخیات است التخی التخی و در الاسلام آس می شود و کلمات گاهی امام می باشد
 چنین کسی پس نماز ماسومین هم فاسد میسازد و آهوی بخله است شستن صفوف و خروج و غیره از آنجا که انکار پیشانی
 لبس نخس میسازند با اعتقاد آنکه ناپاک است غسل آن اجب لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله شایب بن جهمه شریک را می پوشیدند و در
 نماز میکردند و سوس نشد که آنرا شسته باشد پیشانی از لبس بود این عمر که اهتمام و عزیمت میکرد با می و چون او را گفته
 که آنحضرت چنین نموده بازمی ایستاد از آن تا آنکه گفت قصد کردم که از لبس این شایب نمی کنم زیرا که چنان بمن رسید
 که بپوش عمارش را بلبس میسازند لکن ابو مالک و راگفت اگر تو نمی کنی از آن پس سول خدا را پوشید و در زمانه دی پوشید
 و خدا تعالی اگر نمیدانست که لبس وی حرام است پیغمبر خود را آگاه میکرد این عمر گفت راست گفتی و ذکر زکات بن اقیق
 و گفت چون خود را آورد و درین خطابه جابیه مستعار گرفت ثوبی از نصرانی و پوشید آنرا بلکه برایش وی میبویس از آن و
 و وضوء کرد و از سبوی نصرانی و نماز کرد و سلطان و ابوالدخار در خانه زن نصرانی و چون ابو دود را و راگفت که در خانه
 تو بجای پاک است که آنجا نماز کنیم گفت شما هر دو دل خود را پاک کنید پس تر نماز بگذارید هر جا که خواهد مسلمان گفت بجز
 این مسئله را از غیر تقصیر نشد و آنرا بخله است افروختن چراغان نزد یکل حجار و شمار و عیون و آبار گمان آنکه این نذر مقبول
 است حال آنکه بدعت نیست و منکرات قبیح است و از آن و محو اثر آن واجب است که اعتقاد بسیاری از جمال آنست آن نافع

که این چنین اتفاق در مسائل کلاخ و طلاق و غیره می افتد پس هم خود گمراه میشوند و هم راه دیگران نیز بشود و این بسبب غفلت
 و در لباس سومی و چهارم و نالیده را چون هیچ این القیم در کتابهای و جماعتی دیگر از علماء ذکر کرده اند که طلیسان پوشیدن
 سنت نیست بعد کلام طویل گفته که در جواز طلیسان برای غیر بر نظرست زیرا که از سیما ریویزیان است که از اصفهان آمده
 خروج کنند چنانکه در صحیح مسلم است که بیرون شوند و حال با از سیما اصفهان هم قاضی برایشان طلیسانها باشند و شرع را
 از آنجا سیما و نصاری منع کرده اند معنی کلام در تنبیه الغافلین بعد این بیان گفته چون از حقیقت قصد دین بسبب تقدیر
 غالب ایشان را بیانی که برای خیار و عظمت مریاست پوششند تا آنکه بسیاری از ایشان از مشی در بد بغير طلیسان شرمند
 خواه تابستان باشند یا زمستان آنرا انقض در ریاست و عطا از منصب انکارند که چون مردم ایشان را بغير طلیسان ببینند
 ایشان از دلهای شان برود و از چشمهای شان بپوشند و این همه زلت است از قصد و ناسبت است در لباس اگر
 فقیران از طلیس برای فقر و مبادات و خیال بر سره گوید حرام است و همچنین اگر از طول ثیاب رکعین سوال کنی گوید حرام
 حال آنکه خود باین همه تنبیس شایسته و شایسته ندارد و اگر درمی یابد بکاره میکند و سنت در لباس انسان آنست که هر چه بپوشد
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله بپوشید و کذلک سلف صالح از صحابه و تابعین و بذات در لباس و لباس و دین و حکمت
 سیما از این است در صحیح آمده که مقبول شد آنحضرت صلی الله علیه و آله در کسا ملین و از از غلیظ و بود و موسی علیه السلام
 روزی که بمکام آمد با خدا گفتم صوف و جبیه صوف و کم صوف و سر و ایل صوف و نعل و ای از پوست حمار بود غیر از یک
 رواد احکام و صحیح استاده و بر آنحضرت روزی بروی موطر مل بود و از شعر اسود رواد مسلم و روایت که چنانکه نماز
 میکرد آنحضرت در موطر زمان خود بود کسانای صوف که خرید و میشت بر شش یا هفت درم و در موطرات از این
 که دیدم عمر را روزی که امیر المومنین بود که بر و شش و می سه پیوندیکه بالای دیگری دخته اند و خطبه کرد عثمان بن عفان
 و بروی ازاری بود گنده عدلی که قیمتش چهار پانچ درم باشد رواد الطبران و بود و آنحضرت که میپوشید گاهی عالمی
 و دوح گاهی اسم گاهی بیق و گاهی صوف و گاهی شعر و بر پیکانی استاده و پیچیده بود بر رواد از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آورده که حق تعالی دوست میدارد و نمیدارد که بپوشد که چه پوشیده حکایت کرده اند از شیخ الاسلام قاضی القضاة
 عزالدین بن عبدالسلام که وی می پوشید و بپوشی یافت تا آنکه باره بیرون می آمد و بر سر وی جز کلاه نبود و دیگری می پوشید
 و حاضر میشد و در آن کلاه و گاهی قبا و مانند آن می پوشید تا آنکه بهیست او در دلهای امر از سلاطین شد و بهیست
 و سطوت او برایشان در امر حق معلوم و خضوع آنها برای کلمه می و انقیاد امر وی امریست که انکار کرده نمیشود و تا آنکه
 روزی در راه بود سائلی سوال کرد نصف عامه بوی داد و دیگری طلبید نصف دیگر بوی داد یکی از همراهان گفت
 عامه بوی بگرفت و می گفت بسید در میان مردم چنین سر برهنه میروی هیچ جواب نداد و چنان میرفت تا آنکه از راه
 زویل که میان هر دو قصر بود بگذشت و مردم بروی از دحام داشتند و بوی ترک میکرد و دقت می نمودی می پرسید
 و در قنای که منسوب با و است پوشیده اند که وی پرسید و شد از لبس این بر ثیاب اسقه الاروان و عام کلان که را
 بدعت است منسوب بوی و قیامت و مباله در تحسین خیاطت و زینت و تفریب معرست یا بل و درع بانه بجا آن

گفت اولی با سنان آنست که معتقد می باشد بر رسول خدا صلوات الله علیه و در مسائل افراط توسع در استیناف و جامه با هر
 و سرف و تفصیع مال است و بجا و نکند یا نه یا از بایستد یا چه هر چه بر آن افزون شود و آتش دوزخ است و پاک
 نیست پس رسیدن به جاهای اهل این تائید است و بداند و پرسیده شود از وی و من محرم نمود و بر جامه ای از خرم
 اگر در واجب افراط کرد و بداند که اگر در کم کردن چوب در نهایت ناعتقد قبول نکردند بعد چون در جامه فقهار برایش ظاهر
 شده اگر نشود و مستحیدند و اطاعت کردند پس اگر لبس شتار فقهار باین غرض باشد در وی اجز است که سبب مثقال
 از برای و آنها از سنای است استی صافیه الغافلین بعد این بیان گفته امی برادر گان بخشی که توسع کام طول شتاب
 و کمانی شاشات و طیاره بارفت و ناست و وسعت سراویل بندقی و غیره از سنای طای اهل دین است بلکه شعاع
 اهل بیت و سرف و تفصیع مال است و دست موافق سنت هر که خلاف این وضع باشد باید که انزال دین نبود
 پس مغرور بقول حضرت شیخ که ما نیست لبس شتار طایر مشوی و از تقیید آن بابل این غافل نکردی چنانکه دیگر
 معتقد است از پوشیده اند و میگویند که این شتار طایر است قصد از انان تو قیر طوم اهل علم است و ما شتابیم برین
 قصد سوگند بخدا که ایشان غلط است در حقیقت قصد ایشان خود نمایات و تمیز بر افرازان است پس بر این
 کار مذکور اند ما جور و معا قبلند نه مثاب اگر قصد ایشان ازین بهیئت بهین لبس شتار طایر بودی باید که در
 دستان سوال و افتامی پوشیدند هر دم و هر جا چنانکه شیخ که اگر عقود ایشان روی خدا عز و جل و لبس شتار
 طایر بود هرگز قصد شتاب نفی و صوت رفیع و جامه های عالی نمی کردند و از پوستیدن قاش مشروط عاری نموند
 اگر چه بر بهیئت مطلوب با وسعت و طول باشد تا آنکه اگر یک را از ایشان تکلیف دهی که گمان خاص بجای حیر و وضو
 رفیع و شاشات بلدی بجای شمشیر پوشند نزد وی بجای نزع باشد اگر چه در وسعت و طول برابر بود بلکه اگر یکی را گوی
 که هر دو فرجه را از یک قسم بگیرد و از یک قاش بسازد هرگز قبول نکرد مگر آنکه هر فرجه بزرگ و دیگر باشد تا بداند که دو
 فرجه دارد و در وسعت سراویل و رفیع و طول می فائده چیست با آنکه عالم آن ممتاز نمیشود و مسائل نظیر آن سر
 کرده قاصد سوال نمی شود و نه آنکه از بی سوال سوال نیکند و همچنین فائده طلیسان و رفیع و جزا و از پس شست
 حیثیت بلکه آن متقصد عدم اقدام بسیاری از عوام هر صاحب این طلیسان است برای سوال و اندین بهیئت
 گرامی آنچه ذکر کردیم از مقاصد فاسده با آنکه متلبسان این لباس را روزی ببال اندازار باب صنایع پس تمیز باین
 بهیئت مفقود است و مقصد ما تقدم در قصد صاحب این بهیئت موجود و بلکه امروز این لباس شتار بسیاری از شهبو
 و کتابت مودعین و تجار و غیره هم شده که هرگز اهلیت سوال ندارند بلکه بسیاری از اهل ذمه از بیو و نصاری و سارو
 لباس شتاقی بپوشند و از آنها جز در رنگ عمام و چپریه و دیگر ممتاز نمیشوند پس هر که از اهل علم باشد و باید که
 اتباع علماء و اقتدای سلف کند و عبادت خدا بحسب سنت نماید ورنه بطل ایشان و دین لبس محلول است و همه
 اوله ایشان درین باب قول و المعصوم من عصمه الله تعالی و حکایت کرد و اندازامام حافظ ایل عباد الله قریب
 روح کردی بر طریقه سنت انجیمی یا حتی پوشید تا آنکه روزی در خانه خود پارچه خود را می شست و جز آن باقی

جانم دیگرنداشت پس بماندن خود بر خور و دست کرد و بپای خور و خود مشغول شد تا مادرش از غسل فارغ شود و برین اشار
 ابرو را خمیه کرد و محتاج بیان شد پس چنان بر دست طبق و بر دست دیگران پسر را گرفته بسوی خزن بیرون آمد پس بزانی در
 راد طلاق شد و ادای شهادت نزد حاکم خواست اما بپانچ وقت بهمان حالت همراه وی نزد حاکم رفت و در بر وی قاضی و
 جماعتی از مشبهو ادای شهادت کرد قاضی گفت تو باین حالت آمدن چه راست امام قصه باز گفت فرمود این کی و
 شهادت خواست و ترسیدم که عمر به دلازی نکشد پس بهادرت در خلاص فرمود خود کردم تا بعد از آن قضای حاجت
 خود و کفر قاضی بروی خود و بسوی عدول کرده گفت آیا بهست در میان شما کسی که این چنین توانست کرد گفتند نه گفت عدالت
 کو مثل این حکایت از سلف صالح از صحابه و تابعین متبع ایشان بسیارست بجز غریب آید و غالب علما این نشان تقصیرند از
 و لبس ثیاب و آن بود چنانکه امام عارف ابوطالب کی گفته که جاسم یکی از آنها از هفت تاده در هم می بود و تاج و تملیک و ناز
 در هم نگران درو گفت و از آنچه احداث کرد و انداز بدیع لبس ثیاب کثیره الاثمان است این همه تکلف در لباس طول و عرض
 که می بینی خصوصاً در حریم شرعی و ادب و شرفها از عجم بوده است و علی قاری بران انکار کرده و فرموده عالم کالابرار و
 عالم کالافراخ و وجه شیوع این همه منکرات در بلاد اسلام از عرب عجم بر هم شدن سلطنت اسلام و ترک مبره و عرف نبوی
 عن المنکر از علماء اسلام است و ادای بسوی آن قریب بانه قیامت و مثل تکلف در لباس تکلف ایشان در مطامع و مرکب
 و مساکین منکاست و اهتمام بلیغ در تحصیل و تحسین و تطبیق اینها و این همه از آثار اقرباب ساعت کبری است و الله
 الموفق و این همه که گفته شد منتخب است از کتاب تنبیه الغافلین عن اعمال المجاهمین و تحذیر الساکین عن افعال البهاکین
 امام عامل قدوه دین شیخ محی الدین بن ابراهیم نخاس نقده الله رحمته و افاض برکت علینا بفضله از ابتداء فصل بیان کیا
 و صفات اینها بطریق اختصار ترجم از عربی بفارسی و آنچه در ضمن آن از خود نوشتیم بسیار تخیل است و منکرات که درین
 است بعد از آن مشهورها با سخی وجود آمده و سنت تمام عالم گردیده و حکم شریعت و دین گشته پیش از اینست که حضرت توان
 کرد بیک برای بیان نذاتی آن دختر تا باید این سخن حاصل برساند بناید کرد و بلکه حقیقت باید شود چنانکه از ملاحظه کتب
 میر و احادیث و در عن رسوم مروجیه و امور مندا و له و احوال متداوله این از منته بران ظاهر میشود و اهل انصاف و
 بصیرت میشناسند که در بسیاری ازین کبائر و منہیات و منکرات علماء اینوقت گرفتار اند تا بجوام چه رسد با آنکه بعضی
 از ایشان متلبس بوعظ و نصائح دیگران نیز هستند اما هرگز از ان بذات خود و اجتناب نمی فرمایند تا بابل سکوت از نطق
 چه رسد که او نشان نیز شریک بل ابتلا اند اگر چه خود و از ان مجتنب باشند و لهذا امام حجة الاسلام غزالی رح گفته که هر خطا
 نشین هر جا که باشد درین زمان خالی از منکر نیست چه از حیثیت تقاعد از ارشاد و تعلیم مردم و برانگیختن ایشان به
 معروف و اکثر مردم جاهل اند بشرع و در شوط نماز در بلده های بسیار تا بدیهات چه رسد و از ایشان انداعراب
 و اگر از تبرکات و سائر اصناف خلق و واجب نیست که در هر مسجد و مجلس شهر قبیح باشد که مردم دین ایشان را
 و همچنین در هر قریه و واجب بر فقیر که از فرغ عین خود فارغ گشته برای فرض کفایه غالی شده است آنست که در آن
 سواد خود و از اعزب و اگر او و غیر هم که همسایه می اند برود و تعلیم دین و فرائض شرع میبند و با خود توشه ببرد

این جهان فی صیحه پس هر که میداند که خدا زوی روز قیامت از رعیت و اهل وی پرسنده است چشم وی بر قسم با حال و متزک
 او شان بچو سپاهم مرسله تنگ شود آنها را بزم نام شرع نکشد و بقید سنت دنیا رود و نه آنها را تعلیم کند تا بتعلیم نماید بلکه اگر کسی از آنها
 صلوة و وقت صلوة شغل شود چنانکه کسی از اندکی تاخیر در یاد و بی نقصان کند بر سرش قیامت برپا سازد و بهر چه تواند با وی
 پیش آید حال آنکه این در چیزی از دین نیست پس لایق بهر آدمی آنست که زن و پسر و خادم و نوکر خود را امر کند با وی در آنجا
 و ترک عورات بر وفق و آنها را بکند سیخت کلامی پیش آید باز اگر با نمایند بضررت و بیگانه پس اگر بدین هم باز نمانند از
 زوجه مفارقت کند و خادم را بفروشد و از اولاد مهاجرت گیرند چنانکه این عمر رضی الله عنه پسر را از ان خود از خود
 مجبور کرد تا آنکه بمرد و چون یک کس چنین کند نفس خود را خلاص کرده باشد و ما بخر بوی و اجنب و از انکار و فرج از
 عهد و وراثت از انم قیام نموده باشد و الله الموفق انتهى ولیکن این چنین کس دین زمان کیاست عزیز الوجود است بلکه
 مجتمع الوجود علامه در گفتگو اند و مشائخ در طامات و جستجو عوام و در غفلت کج و حایل حق در عزالت بچکس از بچکس در امر و
 حساب بر نیگیر و بلکه نجات خود و در سکوت یا اعات یا نوافقت با ایشان در مشکلات و موجود مناسبتی معموله
 می بیند الا ما شاء الله تعالی و قلیل ما هم و این در حقیقت از آثار قیامت کبری و اشرار ساعت عظمی است که چون بگویند
 همین اه سپند و الله گوی بر زمین نماند و دنیا از جور ظلم و زور و ستم پر شود قیامت بر سر ایشان قائم گردد و تقوم
 الساعة علی شرا للناس **فصل بیستم** و منجید منکرات عظیمیست که اهل اسلام در تادیف و فیضه زکوة اسوا
 نماندند هر ان مردم را می بینی که نماز میکنند و با وجود قدرت بمقدار بر نصابت کوة نمیدهند و عمار و چهار و امر از همه درین
 برابر اند حال آنکه در قرآن مجید زکوة را قرین صلوة فرموده اند و در مواضع بسیار از آنجا تذکر کرده حضرت ابوبکر صدیق
 خلیفه اول رسول خدا صلعم با مانعین زکوة قتال و جهاد کرده و فرموده هر که نماز و زکوة فرق نماید مسلم نیست و تندرست
 و هر که یک پا بند شرک و زمان آنحضرت صلعم میداد و انکند با وی بچنگ و وعید تا که درین باب آیات و احادیث وارد
 است بر هر چیکه از ملا و مولوی بلکه جاهل و غبی پوشیده نیست اما بنوعی از ان غافل شده اند که گویا جائز نم نیست تا بفرعن
 چه رسد و هر که درین باب ایشان گفتگو کند و شتم می میشوند یا میرنجند و بعضی اگر میدهند عیال و حساب چیزی میدهند
 و آنچه از حساب آید نفس ایشان هرگز ان جسارت نمیکند و بعضی در اسقاط فرضیت وی از نفس خود حیل می نمایند
 حال آنکه این حیل در حقیقت برای وقوع در کبیره است و حیل سلف صالح برای خلاص از کبائر بود و مع بین تفاوت ره از
 کجاست تا کجاء و نمیدانند که روز حصل مافی الصمد هیچ حیل نزد علیم بذات الصمد بر پیش نرود بلکه مضمون و بر بطل
 منقار زده شمارید پیش آید و چنانکه این گروه در تادیف زکوة واجب تمام می کنند همچنان گروه حکام و امرای
 و روسا و ولایه و روسا و در اقد زکوة تعدی میکنند و اصناف اصناف از واجب شرع از زمینداران و
 اهل حرف و غیر هم می ستانند و خیر نمی که در شرح بران مضمول وارد نیست عمل سایر میگیرند و نمیدانند که زیاده
 گرفتن از مقدار زکوة ظلم است و اهل و ابروی و جان و سلطان سلطان اگر چه حاکم باشد مرام و این منکر چیست نیست
 که تمام عالم از ان مشحون است و در هیچ تعلیمی نیست این نمیدانند که ظلم و اهل یا حاکم اند زکوة از ملک خود بر مقدار گیر

نفوس شریک پسندیده او زیرا که از ائمه اربعه هم اند تعالی با ساینده صحیح در کتب مقلدین ایشان مروی است که از تقلید
 خود مضاعف وقت وجود و خصوص و سخن منع کرده اند پس برستی سخن برین تقدیر مقلد امامی از ائمه است و هر مقلد بخت
 متبوع نیست و تحقیق این غریبه ای هائی دیگرست نه این رساله فلیعلم الله اعلم این ابجوزی رحمه الله تعالی را کتابی است در تقلید
 از فتنه شیطان و تحریف از حجت اوسوم تعلیم بلعین در وی بکشف مستور و ابراز خفی و روان طبعان پر ختم
 و انواع تعلیمات او را با اضافت مرحومه در اقسام قوالب هر زبان و مکان واضح ساخته و این کتاب مجلدی لطیف
 و رست که است مثل بر سینه و به کتب دل در امر ملزوم سنت و جماعت و قوم در قوم بدع و الزام آن رسوم در تقلید از
 سکا و فتن شیطان چهارم در سخن تعلیم و شیخ و پنجم در ذکر تعلیم در عقائد و دیانات و درین باب تعلیم را بر سوسه
 و دهریه و طباعین و ثنویه و فلاسفه و اصحاب بسیار و عباد اصنام و نیران و کواکب ششم در غیره بیان نموده و تعلیم
 آن تقلید جا بهیت را با بایغ نظر و دلیل ذکر کرده و تعلیم چهلین نبوت را بیان نموده و بیوه و تقصاری و تصانیف و تجویس
 و تحجیم و اصحاب فلک و جاحدین بحث و فائزین تبایخ که در دایم تعلیم بلعین گرفتار شده اند از ایشان سخن برانده و تحجیم تعلیم
 او برین است در عقائد و دیانات تقلید آباء و اسلاف را بر شمرده و گفته قدضل فی نه الطریق خلق کثیر و به هلاک عاصه
 الناس و قد روم الله سبحانه و تعزین من التقید المقلد علی غیر فقه فقه و فی التقید ابطال منفعه العقل لانه انما خلق
 للناس و التدریج و قیاس من اعطى شئاً یستغنی به ان یطعنوا و یشی فی الظلمه انتهى طعنا بعد و ذکر تعلیم بلعین و فرقه خوارج
 و روافض و گروه باطنیه کرده و باب ششم در بیان تعلیم را بر علما در غنون علم منعقد ساخته مثل قرار قرآن و اصحاب
 کلامی یعنی آن نمی برند و سلسله روایت را محض بنا بر یاد مسند اقامت میکنند و بچه که گفتا بر سرفتن چاکم منجمه تمام قرآن
 می نمایند و خل اعلم و بر تحصیل علم جدل میکنند و بر اوضاع فلاسفه معتقد بوده و داخل کلام نشان در نقد نموده اند و در
 و قصاص کمال با فسانه نابی سر و پا بموضع اخبار و آثار مشوش چشم و گوش سامعان میشوند و بجای هدایت مصدر ضلالت
 میگرددند خون هزار و حفظ بگردن گرفته است صد آفرین بجزات گوش گران من و اگر یکی از صد هزار و عظم را
 بر وجه تحقیق میگوید و جاده صواب می پوزید غالباً گرفتار تحجیم سرشار با دانه انانیت بوده است سه صدای شریف
 و اعظم که پس بلند شده است و برین گوش گران که داشتم دارم و دیگر تعلیم او بر اهل لغت ادب است که در ذوق اشتغال
 و ذره سخن سازی و بلند پروازی و نظم و نثر از مهمات لازمه عبادات و معاملات و ادب نفوس و صلاح قلوب ناانده
 است را از افضل علوم مثل تفسیر و حدیث و فقه برگردانیده اند و تحجیم شعراء و مشایخ و مترجمان و علماء کاملین را
 بکمند تعلیم حق و صید کرده الامین بحمد الله و عصمه بچون و حسن صیون و باب هفتم این کتاب در ذکر تعلیم بلعین و ولایه و سلاطین
 و باب هشتم در تعلیم بلعین عباد و غنون عبادات از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و طهارت و جزآن دهم در تعلیم بلعین
 در انوار از دهم در تعلیم بلعین صوفیه و یازدهم در تعلیم بلعین بهائیه و لکرامات و دوازدهم در تعلیم بلعین عوام
 و سیزدهم در تعلیم بلعین کل بنظیر اهل منعقد نموده و در احوال تعلیمات بلعین فرقه صوفیه طالات ذیل کرده و حجت
 درین همه ابواب صاحب کتاب است تا که التوفیق دیدن و فحیدر شش از زانی دارند و کلام بی معادات را اندر کات

انعامی و مسالویش محرم سازند چون جمله مقاصد این کتاب هر باب مسئله لا جواب است و مبینی است از اوقات و اشراط
 ساعت لاجرم اشارت بدان رفت تا ناظرین مقال اگر در وقتی از اوقات فائز بآن کتاب شود تعلیمات الهی سر هر که
 با فواید این است موجود بر مبدی بی زمان نبوت بعمل آید و نه غمناک تغییر احوال بی آدم و علامات قیامت الحکام و بدان عبرت پذیر
 و از حیوانا نیست تا که مخالف طبع نیست بنوعی اندکها که خود را در خود و چون این مقاله تحمل تخیل نیست آن بهر طالب
 غایب که در سبب کتاب علیه افزوده اند نه است ناچار برین ایضا اکتفا رفت و تا اینجا از اول کتاب بیان مبادی قیامت
 و مقدمات ساعت حوالت کونیه و اشراط صغری و اوقات زمانه و مصائب و برود قانع و روزگار بود که شد و نماند موی
 است و در ابواب آینده ذکر علامات خریبه ساعت بیاید و باقیه التوفیق باب چهارم در بیان اشراط عظیمه و امانات
 خریبه که متعاقب آن ساعت قیام ساعت است این اشراط دو گونه است یکی متن و معنی قبل ظهور مهمل علیه السلام
 و دیگر امارات و البرقرب ظهور وی و متن متقدم بر ظهور است همانست که در ابواب سابقه ازین کتاب بقصد ضبط آمده مثل
 وفات آنحضرت مسلم و قتل عثمان رضی الله عنه در شصت و هجری و وقته حمل در شصت و هجری و در شصت و هجری و در شصت و هجری
 و قتل حسین علیه السلام و وقته حیره و خراب مدینه و قتل عبداللہ بن الزبیر و قتل یحیی بن علی و دولت عباسیه و قتل فاطمه زهرا علیها السلام
 و ترک مار بجان زهرا و رفعه و خروج کداین و فتح بیت المقدس و فتح مدین و هلاک سرک کثرت مال و زوال جبال و توفیق
 خف و رخ و قذف و زلزال و قتال اربع حرار و رفع حجر اسود و ظهور کوكب نباله دارد و کثرت موت استباحات کمر و
 جزآن از تعیبات و حوادث و فسادات که در ملک ملت مسلمانان راه یافته و در احوال کتاب و چه بسط مذکور شد و امانات
 و البرقرب مانده و متن متصل بدان پس باینست که ظاهر کند فرات کوئی از زرع چنانکه ثوبان از آنحضرت مسلم علیه السلام
 آورد که فرموده جنگ کنند نزد خانه شماست کرده هر یک از آنها فرزند یا دستانه است و بدست نمی آید این خزانه احدی را
 از آنها و ظاهر شود آن نهائی سیاه از طرف مشرق و جنگ کنند با شما آنچه نماند که هیچ قوم بمثل آن بجنگیده پستری آید
 طیفه خدا هست چون بشنودید بیامید و راویست کنید اگر رفتن او فتنه بدوست و شکم بر برفت او هر چه مسلم و در درگاه
 باین لفظ است که ظاهر کند فرات کوسه از زر و چون بشنوند مردم بیایند مسوی او و جمع شوند است کس که هر یکی این
 طیفه است قتال کنند نزد آن کوه و بدست نیاید بجهیک را از آن باسنگ بگوید سخنی که نزد دوست داشت اگر ترک میکنم
 مردم را میگردد از وی و میرند همه زار را پس قتال کنند بر آن تا آنکه کشته شود و از هر صد نفر نو و نه نفر از هر جا آمد و در راه
 آید کشته شوند نه عشره ایشان و در راهی از هر کس نیست کس مس گوی هر مردشاید من نجات یابم از آن اثر چه بگویم من فرات
 نام جوئی کوفت مراد آنکه آتش جنگ شود از زیر وی گنجی از طلا بر آید گویا کوئی از زرت و در صحیحین غیر بیست
 از ابواب هر یک که فرمود آنحضرت مسلم بن حضرت فاطمه زهرا و زیاده کرد و غیب من تمام در و روایت خود که اگر در زیاده
 تمام این کوه را نزد یک نشوید با و در این تختد برای نیست که گرفتن وی سبب نزاع با هم و قتال یکدیگر و هلاک
 مردم است با تمامیت موجب نزول آفات و حصول بلیات باشد و چون این کوه زلزل گنج قارون آتشی از آیات
 الهی است انتفاع از وی حرام باشد و از آنجمله غلو بعضی بلاد است از سلطان ابو هریره از آنحضرت مسلم علیه السلام

روایت کرده که فرمود منبک عراق در هم و تفیض و را و منبک کند شام می و دینار خود را و منبک کند ضرر و منبک در آن
 شما چنانکه بفرمایید این خبر به مسلم گویم ابوهریره گفته گویای داد بر صدق این حدیث گوشت و خون ابوهریره مراد آنکه هر
 زمان که فتنه و فساد بسیار شود حاصل این مملکت با امام وقت نرسد رعایای را می ماند چنانکه پیش از اسلام بود و تفسیر چنان
 است که بدان جز آن غلات نکند و می پایانه دیگر است که بست چهار صلح را گنجایش میکند و اردب شصت چهار صلح
 را می گنج و آنرا بجمعه فتنه احلاس است ابو سعید خدری گفته زعم و رسول خدا صلعم باشد بعد از فتنه با سنجای آن یکی احلاس
 است و در آن گریختن و جنگیدن مال مردم غارت کردن باشد و بعد از فتنه دیگر سخت تر از آن پست فتنه شود که چون
 بگویند منقطع شد عود کند تا آنکه باقی نماند هیچ خانه مگر و آید در آن نه هیچ مسلمان مگر ملول کند او را تا آنکه پیش از آنکه
 از عزت من اخراج یغیم بن حماد فی الفتن گویم بختل که مراد باین فتنه معرکه قتال این بیبر باشد یا فتنه دیگر که بقرب محمد ص
 علیه السلام واقع شود و جلس فرشی را گویند که زیر فرش دیگر افتاده ماند و بر داشته نشود و او طول ندان فتنه
 است از آنجا غزوه هند است ابوهریره گفته وعده کرد مرا رسول خدا صلعم غزوه هند را پس اگر دریا هم از آن صرف
 کنم در آن جان و مال خود پس اگر گشته شوم افضل شهید باشم و اگر برگردم پس منم ابوهریره محمدا را خبره النساء و لفظ
 احمد است که فرمود ما غلیل بن صلعم که باشد درین است بعث بسوی هند و سند پس اگر دریا فتنم آنرا و شهید شدم
 پس این شهادت است و اگر برگشتم پس منم ابوهریره محمد که آزاد کرد مرا خدا از آتش دوزخ و ثواب از آن حضرت صلعم
 روایت کرده که فرمود دو گروه است از امت من که نچند داشته است آن هر دو را خدا تعالی از آتش دوزخ گروی که
 غزا کند در هند و گروی دیگر که باشد همراه عیسی بن مریم اخراج النساء فی کتاب الجهاد فی ذکر غزوه الهند و اخراج
 مشد فی السند در بایه انما یه گفته متفرد است بحدیث ثانی احمد و غزا کردند مسلمانان در هند با امام معاویه بن ابی
 سفیان در سنه چهل و چهار هجری و غزا کرد در آن محمود بن بلکنین در حد و دسنه از بجمه انتهی و بعضی علماء بلاد
 مشرقیه حمل کرده اند این غزوه را بر جهاد سید احمد بر یکس و غزا در هند قدیم و حدیثا بسیار اتفاق افتاده پس
 مصداق حدیث غزوه اولین هند است که در عهد معاویه رضی الله عنه بوده یا غزوه آخرین وی باشد که بعد محمد
 صوات گیرد و جمله غزوات مصداق این خبر و بشارت نمی توانند شد و الله اعلم و سدید است حدیث ابوهریره بلفظ
 سمعت رسول الله صلعم ذکر الهند لکم حدیث یعنی الله علیه حتی یا تو اعلو لکم مغلیل بالاسلاسل یغفر الله ذنوبهم
 فی نصرخوا جنین یصرفوا فجدون ابن مریم با شام اخراج یغیم بن حماد و این هیچ است در آنکه مراد غزوه هند هر زمان
 مهدی و عیسی علیهما السلام است و لهذا در روایت دیگر آمده که ابوهریره نزد وفات خود وصیت کرد با بلغ سلام
 خود بحضرت عیسی علیه السلام گویا این غزوه و عیسی را در زمان واحد گمان کرده پس شبه نیست که مراد بدان غزوه
 آخرین هند است که در آن ملوک او را گرفتار کرده بیارند و این چنین غزوه تا حال نشان نداده اند پس متعین شد
 که وقوع آن در آخر زمان خواهد شد و الله اعلم و آنرا بجمه کثرت حکومت مضاربتی مسلم از مستور روایت کرده که
 فرمود رسول خدا صلعم برپا شود قیامت و باشند روم بیشتر از همه کس مراد بر روم در اینجا نظر بر آن اند که قسراً

زمانه قیامت بسیار شوند و حکم کرموی زمین گردند و مصداق این خبر امدت یکصد سال بلکه زیاده در عالم موجود
 و مستهبط است در ساله عشرین و شصت چون کلمه علامت حاصل شود و قوم لغاری غلبه کنند و بر ملکائی بسیار برتر
 شوند انتمی و ابو ذر گفته شنیدم آنحضرت را میفرمود باشد در مصر مردی آنحضرت قریبش مالک شود و سلطنت را و
 مغلوب شود و در آخر و منترع گردد از وی ملک بگریزد و بسوی روم و بار و ایستاد بسوی اسکندریه و جنگ کنند
 سلطان بادی و ابن اول قتال ایشان باشد آخر حبه الرویائی فی مسنده و ابن عساکر فی تاریخ و حدیث معلول
 است باقتلا بطریق و بعضی العالم گفته ملک شود و مصر چین می شود و چهار قوس قوس ترک قوس روم و قوس
 حبس و قوس اندلس یافته شد قوس اول و ایک یافته شود بقیه اقواس از خراج بنیمین حماد مراد جنگ بغداد
 رملک مصر است و اگر انجم کسوف مراد اول غیب رمضان و خسوف شمس نه نیم رمضان است علی بن عبداللہ بن سبک
 گفته بیرون نیاید مهدی تا آنکه ظاهر شود از آفتاب علامتی از خراج بنیمین حماد و ابو الحسن بخیری فی ابجریات و افیج منزل
 اکا فظا ابو بکر بن احمد بن الحسن ابن حماد ایضا عن کثیر بن مره الحضری و البیضا و محمد بن علی گفته مهدی را و او است
 است که نبوده از روزیکه خدا اسما بنهاد زمین آفرید کسوف گیرد و شایب شب اول زما رمضان و آفتاب نصف
 رمضان اجتمع این هر دو کسوف در ماهی گاهی نبوده محمد الف ثانی در جمله ثانی گفته در زمان ظهور سلطنت محمد
 چهاردهم رمضان کسوف شمس خواهد شد و در اول آن ماه خسوف قمر خلافت عادت زمان و برخلاف حساب
 انتهی گویم خسوف قمر در اول نجوم بتقابل شمس بر بهیت مخصوص میشود و در غیر تاریخ مسیر دهم و چهاردهم و دوازدهم
 اتفاق نمی افتد و همچنین کسوف شمس نزد اقتران قمر بر شکل خاص در غیر تاریخ بسبب و سهفت و هفت و هشت و نهم
 و نهم میشود پس وقوع این هر دو در ماه واحد در غیر تواریخ مذکوره مخالف حساب نجوم است و غرابت دار و اما
 از قدرت قادر قدر بر هیچ مستغرب نیست در ساله مشرب نهفته علامت این تصد است که پیش این که ماه رمضان
 گذشته باشد در وی دو کسوف شمس قمر شده باشد انتهی و در اشاعه گفته و بار در رمضان خسوف قمر شود و از
 لایقانی الاول کاسو واضح و اگر انجم است طلوع قرن فی السنین امام محمد باقر بن علی بن حسین گفته چون برسد عباس
 در خراسان طلوع کند قرن ذی السنین در مشرق و او که طلوع کرده بود برای هلاک قوم نوح کرده و قتی که غرق شدند
 چنانکه در طوفان و هم طلوع شده بود در زمانه ابراهیم چون او را در آتش انداختند و زمانی که کشته شد یحیی بن زکریا
 علیه السلام و چون این آیت ببینید پناه جوئید بجز از شر و رفتن و طلوع او بعد خسوف شمس قمر شود باز در کسوف
 نگنند مردم تا آنکه ظاهر شود ایقاع نام مرسه در مصر از خراج بنیمین حماد و کلام درین ستاره گذشته اما این طلوع وری
 آن طلوع مقارن زمان مهدی علیه السلام باشد و هم وی از شریک وایت کرده که سگسفت شود قمر در رمضان
 و بار پیش از خروج مهدی و حسین بن علی گفته چون ببینید علامتی از آسمان و آتشی از طرف مشرق سحر و نور
 یا هفت روز پس متوقع شود یکشایست آل محمد و مسلم را و بعد وانی گفته که حکم بن عقیله گفته محمد بن علی را شنیدم
 که بیهوش آید از شماردی که انصاف کند درین است گفت از زود دارم من چیزی را اگر از زود دارند از مردم و اگر از

از دنیا بگریزد البته دراز کند خدا بختی تا از نو زانکه پیدا شود کسی که از دژ بکند او را امت و لیکن پیش از وی منت
 بدترین فتن شام کند در آن مرد و مومن است و صبح کند و کافرت و با لکس و هر که دریا بدان فتن را از شما باید که خبرسد
 از خدا و باشد از خانه نشینان و از این عباس مرویت که فرمود آنحضرت معلّم چون بیز و نیم از ابل بیت من پس بر حق
 و هیچ تا آنکه نمیرد منتقم گفتند هر چه چیست فرمود قتل تا آنکه تمام شود و مهدی و عوف بن مالک گفته فرمود آنحضرت معلّم
 می آید فتنه خیار خیز و تیره و تاریک بعد دیبا پی شود و فتن بعضی بعضی را تا آنکه بر آید زدی از ابل بیت من که او را مهدی گویند
 اخروی الطبرانی داریش مرفعی آمده که میران آید پیش از مهدی مروی از ابل بیت و سیه بردار و تیغ را
 بر دوش خود میزد ماه و جنگ کند و کشکان را مثل سازد و متوجه شود و بسوی بیت المقدس و بمیرد یعنی در آنجا
 و فرسند آنجا اخراج نمینماید و این همه آثار دال اند بر وجود فتن و شر و علامات ارضی و سماوی پیش از ظهور مهدی
 متصل بر ما نه او و حدیث از آنحضرت معلّم آورده که می باشد و قعر در زور را گفته شد چیست زور یا فرمود شمشیر است
 در مشرق در میان آنها آب ساکن اند آنجا اشترار خلق خدا و جبارین امت من عذاب کرده شوند چهار چیز سیف و قتل
 و خف و مسخ اخراج ابو عمر الدانی گویم مراد بر و راه بندار است و بعضی از این چیزها گذشته و شاید متصل زمانه مهدی
 یا از چیزهایی از این فتن در آنجا رود و در آنجا طلوع ستاره و بنال در است و بار بار طلوع کرده و بار بار غروب مانده و طلوع
 شود و آنجا طلوع و طلعت است در آسمان و آنجا انوار رحمت و رافعی آسمان است همچو جبرئیل شفق و آنجا طلعت
 که تمام آن من اینها باشند و اهل بر طاعت آنرا طاعت خود و بفرهند و آنجا آنحضرت قریب است در شام که آنرا حراست نامند
 و آنجا آنکه ندا کند منادی از آسمان بنام مهدی و بشنود ما را هر که در مشرق است و هر که در مغرب آنکه باقی نماند نام
 مگر آنکه بیدار شود و ندا کند مگر آنکه بنشیند و ندا کند مگر آنکه تمام شود و بر مرد و پانی خود و این آواز غیر آن آواز است که
 بعد ظهور مهدی شود و آنجا آنکه کثرت زلازل و اختلافات است در اقطار ارض و آنجا آنکه عصابه و در شوال
 و صعبه و زوی فتنه و حربه و زوی آنکه و نوب حجاج و قتل ایشان تا آنکه روان شود و خونها بر جمره عقبه در شامه گفته
 مسجد آواز حریق و آواز زنگ را گویند و مراد بدان فتن است و آنجا آنکه ندا کند منادی از آسمان آگاه باشد
 که حق در آل محمد است و ندا کند منادی از زمین که حق در آل عیسی است یا در آل عباس و اول نمار فرشته
 باشد و ثانی ندا بشیطان اخراج ابو نعیم عن ابی جعفر گویم این ندای اول است که ذکر شد یا ندای دیگر باشد و الله اعلم
 و طایفه بن عبد الله از آنحضرت علیه السلام آورده که فرمود نزدیک است که پیدا شود فتنه که تیار آمد از آن پنج جای
 مگر که بچیدند در جانب دیگر تا آنکه ندا کند منادی از آسمان که امیر شما فلان است اخراج الطبرانی فی الاوسط و علی بن ابی
 طالب گفته و قتی که ندا کند منادی از آسمان که حق در آل محمد است علیه السلام ظاهر شود و نزد این حال مهدی در آنجا
 مردم و نو شاییده شوند مردم تحت او بنشیند از ذکر یزید از اخراج ابو نعیم و مسجد بن سبب گفته پیدا شود
 فتنه که گویا اول وی بعد که و کان است چون ساکن شود در طرخی بچید از طرف دیگر تا آنکه آواز دهنده منادی از
 آسمان که امیر شما فلان است و این است امیر حق و این نداست یا ندا کند اخراج ابو نعیم بن حماد محمد بن علی گفته چون پیدا

دروازه خانه و سپس در گرت سوم بر در خانه خود سیاه و سفید یافتند و باینکه با ایشان لوی هست میگویند که
 و اصحاب تویم و یکی از ایشان لوی معهود داشته باشند یعنی شناسند در لوی از اگر نظر آنکه گستره انداز تا شش
 میل نه بیند آن علم را بچنگی که آنکه بگیرد و در گشت خور و پس خروج کند سفیانی در میان ایشان و تابع شوند مردم وادی
 و غیره لوی و در دست وی سه شلخ باشد که بد آن چنگی را که آنکه میرد و چون این خبر گوش مردمان رسد صاحب
 و مشق برای مقابله او بر آید و رایت او را دیده نه هم گزود و وی با سه صد و شصت سوار داخل دمشق شود و دیگر
 نگذرد که کسی نهر ارس را که احوال وی باشد بروی گرد آید و علامت خروج وی خشف قریب از قریات دمشق است و شاید
 که نام آن قریه جرسناست و هم جانب غربی سجستان قریه میقد بعد خروج کند البقیع و حسب الشاه خروج میا از شام خروج میا از
 مقهور و صاحب جزیره عرب باشد و از جزیره ابن عمر که آن داخل جزیره عرب است و خروج اعرج کند از مغرب
 بود و تا یک سال میان ایشان هنگام کارزار گرم ماند و سفیانی رابع و صاحب غلبه و صاحب غلبه مروان را
 بکشد و زنان را اسیر سازد و در جزیره رسیده با قیس سفیانی جنگ کند و سفیانی بر قیس غلبه و جمیع اموال و در
 ستانند و هر سه قتلش بگردد و بعد با ترک و روم و قریه جنگیده بر آنها هم غالب شود و در زمین فساد کرد
 گیرد و آنکه شکم زمان را بکشد و مردم قریه را بکشد و قریه را بکشد و قریه را بکشد و قریه را بکشد و قریه را بکشد
 روم طلبید و باز گرفته بفتح عام بر باب مدینه او شده و مشق کردن زند باز مردم چند از پس ایشان بروی نیاید
 سفیانی گروهی را از ایشان هم بکشد و بقیه السیف منعم شده پناه ببر زمین خراسان گیرند و وی لشکری از سواران
 درین ایشان بچلیل و میل بود اند این سواران بر سر هر یک از آنها یک ساخته حصون را بدست از نزد و قلاع
 ویران کنند تا آنکه در روز و راه که عبارت از بغداد است رسیده یک کس از آن آنجا بکشند و سفیانی با عسکر خود
 که در رسیده شصت هزار کس از کوفیان کشته زنان و ذریات را اسیر کند و جنود را در همه بلاد پریان سازد تا آنکه
 تمام شرق را از زمین خراسان فرو گیرد و خراسانیان را از بر ناعیمه مجز کرده بر آورد و لشکریه بسوی مدینه گسیل کند
 و چند آنکه از آل محمد مسلم و بنی هاشم بنامد و با شمشیر ازین همه را بقتل رساند و جماعتی را از ایشان اسیر کرده بکوفه
 بفرستد و بقیه ایشان در صحرا و دشت پریان شوند و در این حال مهدی و عیسی بگریزد و در ویشی مفسد با
 هفت کس بسوی مدینه بگریزد و در ویشی مفسد با هفت کس بسوی مدینه بگریزد و در ویشی مفسد با هفت کس بسوی مدینه بگریزد
 بکشید اینم که صاحب که دشوار آید بنده بنور و ان شب هنگام نزد وی رسیده استجارت کند وی گوید برو
 بروید در این پس اینها بر آیدند و کس از ایشان بکشند باین طریق که یکی را بقتل رساند و دیگر بسوی او
 نظر میکند و هم نفس گیرد میان رکن و مقام باشند و نزد این حال خدا بی ثانی و اهل آسمان در غضبند و آن
 دیگر نزدیکان خود رسیده ازین ماجرا خبر بد آنها و جمعی از جناب خائف فروکش شده از هر سو مردم
 را فراهم آرند اهل که این خبر دریافت بجهت بر آیند و بهر میت خورند و ایشان غالب مدینه بکشند و
 امیر که را کشته تا خروج مهدی همان جا بماند و راست گفته البقیع و حسب الشاه اعرج و مقهور و حارث و چند

صفات و القابل منده اسما و اعلام انتهى گویم سبب اینست ابو بکر محمد بن حسین معولی در بعضی
ریزگریمه و لوتری از عوالم خلافت و اخذ و این مکان قریب گفته مردول بن ابی در حق سنیانی است که فرمود
از وادی یاسر از احوال خود از کتب خطه خواند و منابر دمشق چون گذر کند بر موضع حین التمر خدای تعالی
ایمان از دل می و لشکریان وی محمود و روان سیوه برسد بر سر کوه طلاء و جنگ کند و هفتاد هزار مرد
که صاحب عیث حملات و مناطق منفعت است از جانب بکتد و کوه و در آید و کوفیان در آن وقت سکه کرده متوجه
یکی گرفته با وی ملحق شود و ایشان شرارت خلق باشند و گروهی جنگ پیش آید ایشان سپیدار باشند و گروهی
با عوایب پیوند و ایشان عصاة اند و وی بر کوه غالب مد و تخت هزار کیس با بریتج بیدریغ کند و در
شاره شب که آنجا کشت کند و تکرانش می هزار زن و دوشیزه را از اله بکارت کند و صبح دم تیار باشد
سر بر باران بر دستد و زمان مذکور در انحال لاطلات خرد و کاشفات شعور باشند و جلد یار شافقت
و چون اهل بسره این حرم نشوند از هر کج و رود و این مطلوبات را از اید می آن ظلمه فخره برانند بعد لشکر
سعیانی سکه گروه شود و یک طرف روی رود و دیگر کوفه ماند و یکی بر مدینه منوره آید و حاکم این گروه روی از
بنی زهر باشد و مدینه را محاصره کند و قتل عظیم در شهر واقع شود و غالب اهل مدینه مدائن مقتول و قاتل شود
تا آنکه مردی در آن ازل بیت هم کشته شود و نام آن مرد محمد بن علی باشد و نام زن فاطمه این هر دو را بر بنه
بردار کنند و موصوفه خدا تعالی سحت بخشم در آید و دل حد این خبر مدافعت از قربات حوش با جماعه می مرد بر
و مردم در هر سو و در هر مین همچو نافه بسوی کج فرام شوند و بی چون در کمر رسد آنوقت آقامت نیار لغت باشد
او را گویند که امام شودی گویند امام میشوم شما کنید که محمد شکستید و عدرا مد اعتدای بس مردی از اهل باقر
نماز گذار و اما بعد از آن مردم ربیع او تدای کنند و چون تدای شتران تبند بر حیاص یوم الورد و وصیت کنند
با وی او بعد بیع گروهی بسر کردگ مردی از اهل بیت در اسرائیل مدینه فرستد تا باز هر می مقام کند و درین سفر
بعد محاربه عظیم مستعصیب لی خدا سو دوزهری با یاران خود بقتل رسد انتهى گویم مردول کریمه موصوفه در باره
سنیانی محتاج بسد صحیح است و طاهر نفس در میان و قانع اهل حشر است و دنیا و تفسیر فائز ایضا گفته قتل
مهر خشف بالیدار انتهى و در مدارک گفته از موعود عند البعث او عند الموت او یوم بدر و در خان گفته و آخذ و
قبل من تحت اقدام و قیل من بطن الارض الی اهلها انتهى و شوکانی در شرح القدر گفته قال بن عباس هو حیث السعیان
و قد ثبت فی الصحیح انه یحیی فی البیدار من حدیث جمعیته و یأشی و خارج الصحیح من حدیث ام سلمه و صعیت
والی هریره و ان سجد و لیس سنی منها ان ذلک سبب ول بنه الا پیه و کلمه اخر ابن جریر عن خنیذ بن حذافه بن الیمان
فقد استخف موعود فی اخر ذلک قول عز وجل فی سورة سباء و لوتری و موعود خلافت انتهى و بعدانی تفسیر
فتح البیان فی مقاصد القرآن و ابتدا علم آرای مجموع اخبار و آثار و در مدینه باس مفید خرم شمس بان بقیه نام
بوده اند و در رسائل احوال متن و قیامت و مقالات او در بلاد ششی از روی و قوس و فارس و خراسان و یاوران و

و یغزاد و سجستان و مدائن و عاققو را و دمشق و کوفه و بصره و جز آن میان کرده اند باختلاف روایات که توفیق
میان آنها خیلی مسعوبت دارد و اما قدری مستحکم از آن که خروج و فتنه او باشد ثابت بهر وجه که باشد و هر یکی که بود و این
اخبار و آثار در بر آن و غیره با الفاظ همانند گوشت و روایت آن از جمعی از صحابه مثل انس و ام سلمه و حمزه بن عبد مناف و جابر
بن نفی قریات و ابوقبیل و ابولید بن مسلم و علی بن ابی طالب و زبیری و اوطاة و حذیفه و خالد بن معدان و ابن عباس
و عائشه و حفصه و ابومهریره و ابوجعفر و غیره هم کرده لیکن این اخبار از کتب صحاح احادیث نیست پس نظر در سایر کتب
ضروری لابد است و در اشاعه نیز قصه سفیانی را بر وجه اختصار بجزئی تخرج و تمام رواه ذکر کرده و الله اعلم و
در رساله حشر گفته بعد مدتی یعنی از غلبه نصاری بر ملک شی بسیار در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که
سادات را یکپوشه و این او در نواحی شام و مصر متشرش شود درین اشرار پادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ
پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه تصرف شوند و آن پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و
بر فتنه یک فتنه موافق با فرقه مخالف از نصاری جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست مخالفان
یکه از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب مدوخت داد و یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید بلکه دین اسلام غالب
آمد آن نصاری قوم خود را بجا آورد و مسلمان کسان قوم خود را پس میان لشکر خانه جنگی شود و پادشاه اسلام شهر
و جمعی نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرقیان مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان را بدین آرنند و عمل نصاری
تأخیر خبر رسد در آنوقت مسلمانان را تحسین شوند که حضرت مهدی را تلاش باید کرد تا دفع این بلا از دست
میسر شود و آهتی و ظاهر این روایت در آنست که این فتح و شکست پیش از ظهور مهدی باشد و متصل بر ماضی بود
و از فضیلت دیگر معلوم میشود که این با جبرائیل و قاضی طبریزی است چنانکه باید و الله اعلم و این سفیانی در آخر کار
بر دست مهدی کشته شود و در کتاب انبیا زیاد کرده که سفیانی و مهدی است اند چون سفیانی اول بر آید و در
او در بلاد عام شود و مهدی اول بر آید و نزد خروج سفیانی ثانی همدگرم ظاهر شود و چون سفیانی ثالث خروج کند
مهدی سوم جلوه فرماید و این معلوم مهدی موعود آخر الزمان باشد انتهى گویم با خدایین روایت نظر کردنی است
تا از کجا آورده آدمی اینجا جز سفیانی خوارج و دیگران که متصل با مذهب و می علیه السلام بر آیند و بعضی از آنها نصاری
بد و کافر میشوند و از امارات و اهل بر قرب زاده از ظهور وی علیه السلام منت خروج طبع از طرف مشرق که زوال دهند
بنی عباس و بهر شهر که بگذرند فتح کنند و طرف که متوجه میشوند متصرف گردند و هر رایتی که بسوی ایشان مرتفع شود
بدرند و بر هر قریه که غالب آیند آنرا بسوزند و ویران سازند و بر هر نعمت که قادر شوند غر ببادش دهند و کمتر باشد که
اراده چیزیه کنند و بان نرسند خدای تعالی رحمت را از دلها بی ایشان کشیده و رحم نمیکنند بر مالان و جود
نمیدهند و تشاکی را و مسلط میشوند بر عاصیان خود و میکشند پیران و مادران را با پسران و دختران و میچند است
از دست ایشان و الله تعالی گویم ظاهر این خبر فتنه تماریان صادق می آید و زوال ملک بنی العباس هم بر دست
ایشان شده برین تقدیر این امارت بعیده باشد نه قریبه لیکن این فتنه را و امارات قریبه ذکر کرده اند و از اینجا

استیلاست میباید آن کرد که مراد قنبر و دیگران چنین است که مشعل را در ظهور مهدی باشد و ملک بنی العباس
با آن گفته باشند و درین بین ملک ایشان در قطری از اقطار زمین معلوم نیست و در صراح گفته علی با لکسر که
که پنج دین ندارد و خروج و اخراج هیچ همی و این نیز صادق است بر تمامایان زیرا که ایشان کافرستان پرست بودند
و پنج دین مذکور است و هم صادق می آید بر دیگر اقوام بیدین و بعد قبول اسلام موسوم شدند بمغفل و اندک
اعلم و ستمداران از ارباب قریب ظهور مهدیست انهدام حایط مسجد کوفه از آن طرف که فصل خانه ابن مسعود رضی الله عنه
است و بسته شدن بل مسجد کرب و در حدیث السلام و تو قریب قرات تا آنکه کوفه را فرو گرفته و بران کند و هیچ شدن تو
انرا بل برخت و بر آمدن غلامان از طاعت ما مکان خود و از کتاب که از نزد خانه کعبه آمدن کعبه و در جزیره عرب
این فی الحال مشاهدست زیرا که در یک مظهر و سپان و بیخ و شتر و سگرات و استعمال فناء از امر موجه دست اگر چه
بر وجه اعلان نام نیاشد و بنود و کفار ابل سر فراد نصاری و غیر هم در حدیث که مسجد کوفه مغفل از طرف دریای شوره و غاب
انهم بنده است و در حدیثی که در آن محل جزیره عرب است از مدتی سکونت دارند و دیگر چه چیز حیوس و قتل خلیفه وقت
و شدت کرب بر عیال و ندائی سادای بر سرود مشق که در بل است عرب از شری که نزدیک سنید و وقوع و بی عظیم بل
و قتل در بیع میان کوفه و خیمه و در میان شدن معاصر بلا و اذافات و قتل نفس نکیه است تمام گفته بر وزن نیاید و بعد
تا آنکه کشته شود و نفس کیه و چون کشته شود و سی غضب کند بر ایشان آنکه در استان است و پیانند مردم پیش مهدی
مشایخ اند او را چنانکه عروس را شب و ص بنوی از فرج میبرند و خراج این ابی شعیبه و آخرن خود و خیمین حماد و عن
حماد بن سمر و فقط وی است چون کشته شود و نفس کیه و برادر وی در که عطفین خیمه اندا که سادای از استان انیر
شما فلان است و آن مهدی باشد در اشته گفته این نفس کیه شیر آن نفس کیه است که در زمانه منسوب عباسی از دست
بن عباس عم خلیفه منقوخته شد و آن محمد نفس کیه بن محمد الله نفس بن شعیب بن ابی بنی بن طایب و حامل سینه را
بیعت خلافت کرده بودند و میگفتند که وی مهدی است پس در او در مدینه کشته را و ش ابراهیم بن محمد الله را و عراق
بقول رسانیدند و پدر ایشان در حبس انتقال فرمود شیخ علی متقی روح در رساله خود نوشته که پیش از ظهور مهدی خلافت
چنان باشد یکی آنکه سید بنی گناه ناشی میان خبر اسود و مقام ابراهیم کشته شود و دیگر وی بود که نام آن خرسا بود و بجای
شهر غوطه آنجا نهادن زمین فرو رود و دیگر گفته در مدینه واقع شود بمقام اجمارا لریب و سنگهایش در خون خرق شوند
و غلطی از مدینه بیرون رود و مقدار دو فرسخ است بعد از آن مهدی بیرون آید و دیگر آنکه پادشاه شام و پادشاه مصر با هم
کنند و اهل شام چند قبائل اهل مصر را اسیر کنند و دیگر آنکه از جانب مشرق تروی پادشاه چنان شود و همراه او بر قریای سیا
باشد با لشکری بسیار از برای اعانت مهدی و دیگر آنکه اهل بربر طوق شام روند و دیگر آنکه تاریکی در عالم پدید آید و ستل
و خانه باز در شود و دیگر آنکه پیش از مهدی مردم بر فرزند امیر المومنین علی علیه السلام جمع شوند و بیعت کنند و این
فرزند طایف بیعت نباشد پس کشته شود و یا بمیرد و بعد از آن مهدی ظهور کند و شعیبه و از علی کرم الله وجهه و روایت
که بیرون نمی آید مهدی تا آنکه جنگ کشته شد و گروه بمیرند و کشته و باقی نمانند و آخر حربه نغیر بن حماد فی الفتن و گفته

شد و در حدیقه که بر و ان اید مهدی روی یزدان آید و سگار شد بد شامزیرا که اصحاب محمد و کتب علیهم السلام
در میان شما موجود و لیکن شیعیان بر و ان نمی آیند تا آنکه باشد هیچ غایب نیست بسوی مردم از وی بسبب آنچه بینید از مشرفان
از خواجه ابو عمر و الدین علی ام سلمه و حسین بن شاکه خروج مهدی در پنج نشان است خروج سفیان و یحیی و سید از آسمان
و صنف در بیدار و قتل نفس که هم وی علیه السلام گفته چون دیوار مسجد کو که مقبل نماز عبد الله بن سعید است مردم
اگره شود ملک قوم زائل گردد و نزدیک و زوال وی خروج مهدی است و عمار بن ابی رافع گفته علامت خروج وی آنست که تیر انداز
بر شام ترک و میر غلیقه شاکر جمع میکرد و اموال با و غلیقه شود بعد از وی فردی ضعیف که ترک کند سلطنت را بعد دو سال و پنج
شود و صنف جانب غربت را مدینه دمشق و نیز آید دست نفر از شام و خروج کند زوال مخرج مهر از جبهه نعیم بن حماد و احباب
گفته و قتیق بر گردد و انسیامی بنی عباس بر بندند اصحاب یات سیاه اسپان خود بر یثیون شام ملاک کند خدا امیر
و کشیده شود وی با اکثر کسان خود تا آنکه نماز مروی از خویش اندان و مگر هر که بگریزد و رو پوش شود و بر افتند و
که بنی عباس بنی جعفر اند و بشیند سپه سالار الا که ابی سفیان بر تفرقه و شوق و بر آید بر بسوی شام این علامت
خروج مهدی است از جبهه نعیم بن حماد و از علی مرتضی مرویت که چون بیرون آید خیل سفیان بسوی کو فو و بفرستند
نیشکری و طلبیل خراسان و بر آید خراسانیان و در سجوی مهدی طاق شوند خراسانیان و سفیانیان بر باب اصغر و
واقع شود جنگ عظیم و غالب آیند ریاث سو و دیگر نزد خیل سفیان نماندند مردم در یثیون وقت مهدی را دم نشان از
مهدی نشانه است که از طرف مغرب آید و برین نشانها مردمی اعرج از قید کند و حاکم باشد از جبهه نعیم بن حماد گویم
این نعیم بن حماد که روایات از وی درباره فتنه مهدی و آخر من بسیار آمده شیخ محمد بن اسمحیل بخاری صاحب صحیح است
لیکن مهند تأخریج او محتاج تصحیح و تخریج و تعدیل باشد زیرا که این روایات در کتب فتن کتب صحیح یافته نمیشود و
غالب است که خطئه همراه داشته باشد فلینظر فیهما من استطاع این است آنچه در بیان ادارات داله بر قربان مهدی
گفته و نوشته اند و بعد و وقوع این ادارات زمانه ظهور اوست و ظهورش اقدم و اول شرایط کبری قیامت است و بعد
وی فتنه دیگر باشد تا فتنای عالم پس بیان احوال مهدی و فتنه که در زمانه او واقع شود و بعد از وی بو قیام آید و در
چند ذکر کرده میشود و احادیثی که درین باب وارد شده با اختلافات روایات تردید نیست که منقح شود و محمد بن حسن
در کتاب مناقب شافعی گفته متواتر شده است از آنحضرت صلوات الله علیه که مهدی و بودن وی از ازل بیت نبوی است
و ابو بکر بن ابی شیمه اسکاف چنانکه سبیل از وی تفکر کرده درین باب توکل نموده در فو اما اخبار رسد و از مالک
بن انس از محمد بن مسکد را زجا آورده که گفت رسول خدا صلوات الله علیه من کذب بالمهدی فقد کفر و من کذب بالرجال فقد کذب
و در طبع شمس از مغرب نیز نقل این گفته و حسبیک هذا علما زیرا که صحت طریق وی تا مالک بن انس معلوم نیست با آنکه
ابو بکر اسکاف نزد ابی حدیث هتم بود و صنف است و الله اعلم فیصل در ذکر نام و نسب مولد و مباحث و مهابرت
و طبع و سیرت او و این فصل ششست بر چند فصل و فصل اول در بیان اسم سامی نام نامی او علیه التقریر و التثانی
عبد الله بن سید از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که تو من بین من الدنیا الا یوم لطلو الله و لکان لیوم حتی یجئ

فیہ غلطی آنی تا بنی یو اعلیٰ اسمہ اسمی و اسم الی آخرہ ابو داؤد و مسکت علیہ و در رسالہ خود گفته ان
 علیہ السلام کہ یہ صحاح و آخرہ ابن ماجہ سن حدیث الی سریرہ و زاد خیر ملک جبل الدلیلہ و القسطنطینیہ و قال غیر مستند
 و لفظ ترمذی انان بن سنیو است لاندہ ب ل دنیا حتی میکان العرب جل من الی بنی یو اعلیٰ اسمہ اسمی فی لفظ آخری من لیل
 من الی بنی و ہر دو حدیث حسن صحیح اند و نیز ترمذی از اسوقون بر ابو ہریرہ روایت کردہ و حا کہ گفتہ برواہ الثوری شیعہ
 و زائدہ و غیر ہم من لیلہ اسید و طرق نام عم معین و بن عبد اللہ کلبہ صحیحہ سے ماہ صلیتہ من لا حجاج با جارا مام از ہوا نام
 اسمہ المسینین است بنی گویم احمد بن حنبل در حق مام گفتہ کان رجلا صالحا قاربا للقرآن خیر ثقہ و الا حسن حفظ منہ و شعبہ
 را بروی در شیعہ حدیث اختیار میکرد و عملی گفتہ کان مختلف علیہ سے زردابی دائل گویا اشارت بضعف روایت
 ازین بہ دو کس میکند و محمد بن سعد گفتہ کان ثقہ الا اکثر اختلافی حدیث و یعقوب بن سفیان گفتی حدیثہ اضطراب
 عبد الرحمن بن ابی حاتم گفتہ قلت لابی ان باز رفتہ بقول مام ثقہ فقال ایس محلہ نہاد و نہ حکم فیہ ابن علیہ فقال کل منی
 مام مسمی احفظ و ابو حاتم گفتہ محلہ عنہی محل الصدوق صلح الحدیث و لم یکن بکمال کما لفظہ و اختلاف فیہ قول الحسن
 و ابن حراش گفتہ فی حدیثہ کثرہ و ابو جعفر عقیل گفتہ لم یکن فیہ الا سواد حفظ و دار فطنی گفتہ فی حفظہ شی و یحیی
 گفتہ ما وجبت رجلا اسمہ عاصم الا وجہ ترمذی و یحیی و قال ایضا سمعت شعبہ یقول حدثنا مام بن ابی الجود و فی
 الناس فیہ و وہی گفتہ ثبت فی الفرارۃ و ہونی بحدیث و دن الثبت صدوق فہم و ہون بحدیث و انی احتج
 احادہ ان الشیخین اخرجہ لہ منقول اخرجہ لہ مقرونا بغيرہ و لا اصلا و انشدنا مام گویم حدیث مذکور نزد ترمذی و ابو داؤد
 بروایت حسن مام از ابن سعد و مست ابادین باب و آیات و دیگر نیز بطریق آخرت کہ مساعدت و می میکند
 حیث شمس لایح احتجاج باشد و وہی دلالت برانکہ نام مام بن محمد بن عبد اللہ باشد و نیز ابو داؤد و بسند خود و علی
 کرم اللہ وجہہ آورده قال قل و نظر الی ابنا الحسن ان ابی ہاشم کما سماہ رسول اللہ صلواتہ و علیہ السلام و یخرج من صلیبہ علی
 ہاشم بن علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 ابو داؤد و گفتہ لایس بہ فی حدیثہ خطا و ذہبی گفتہ صدوق لایس بہ و ہم در وی ابو اسحق شافعی است و وہی شعی
 بود و اشجعین از وی فرج کردہ اند و در آخر عمر متنبہ گشتہ بود و روایت وی از علی کرم اللہ وجہہ منقطع است و در غیر
 روایات نام وی احمد و نام پدرش عبد اللہ آمد و گویندش ابو القاسم و در روایت ابو نعیم از حفصہ ابو عبد اللہ آمد
 و تخصیص عربی احادیث مذکورہ بجهت اصالت و شرف اوست و در شاہادہ حدیث و دیگر علوم مشہور وی مالک تمام
 دنیا کرد و در عرب چہم درین باب است از حفصہ و ابو الطفیل ابو سعید خدری و علی کرم اللہ وجہہ و ابرطاعہ
 روایت کردہ کہ فرمودہ اخترت نام مام بن محمد بن عبد اللہ بن مام و را شاعر گفتہ بعضی شیعہ تعسف کردہ اند و
 و گفتہ اند کہ حدیث لفظ حدیث اسم ابیہ اسم ابی ہاشم است و اسم ابی یعنی بنون نہ موحده مراد آنکہ نام پدرش حسن باشد
 نہ عبد اللہ یا برادریہ حدوی حسین باشد و مراد باسمہ کنیت وی زیرا کہ کنیت حسین ابو عبد اللہ بود پس مراد
 است کہ کنیت حدوی حسین موافق نام والدہ اخترت مسلم باشد و ابن تاویل از برای قصہ مام بن محمد بن

نسکری ترا نشینده اند حال آنکه بوی چند باطل است اول آنکه خلاف لفظ روایت است و دوم آنکه محمد بن حسن بن مکرور روایت کرده
 و انتقال کرد و عموی جعفر میراث پیشین بستاند سوم آنکه مهدی موعود وقت بیعت چهل ساله باشد یا کم و این محمد بن
 حسن منیر بن درگذشت پس اگر او مهدی منتظر باشد چنانکه شیعیان گمان کنند باید که عرا و وقت بیعت زیاد و بر چند
 سال بود چهارم آنکه مولد مهدی مدینه است و مولد وی عجم آنکه دو ایت ابن النادوی از علی کرم الله وجهه چنین است
 که پس بیار و خدا مهدی محمد بن عبد الله را و بچنین آن اذیت بسیار مفرح اندر د قول ایشان و وجه دیگر است که
 سخن باید کر آن در از نیکم استیم و هم در اشاعه گفته که شیخ عبد الوهاب شراوی در کتاب لیونیت و ابجاء بر همین قول
 رفته و آنرا نسبت ظنون فتوحات یکم نموده و حال آنکه در وی اثری از این قول نیست بلکه خلاف اوست یعنی مهدی از اولاد
 حسین است و شک نیست که محمد بن حسن بن مکرری از اولاد حسین بود و ظاهر آنست که این قول مدسوس است بر شراوی و مؤید
 اوست عدم تحریر او این کتاب بجهت حیات خود و شرح در وی گفته لا اهل لاحد ان یردی عنی هذا الکتاب حتی یعرضه علی علی
 السلیب و بجز و اما فیه و انچه از وی ترسیده بود همان واقع شد و مذهب شیعه را در وی مدسوس کردند و بنحو مدسوس
 بروی آنست که در طبقات وی دس کرده اند در ترجمه حسین بن علی که عقب صرف از وی باقی است ناز برادرش
 حسن بن علی و این نیز از دسان نقل است و در شراوی انکار نسب حسن به پدرم خواهد کرد و آنکه اکابر اولاد حسین در مفرح
 بودند مثل طلبا و غیره فلیتبعه لفلک لیتی عقب مهدی جابریست زیرا که هر کس دلهای امت محمدیه یا جبر کند بر جابره و ظلمه
 و بسکند مصلحت و شوکت ایشان بکفایت و می ابو عبد الله است و قاضی عیاض در شفا گفته ابو القاسم است و بر حال
 وی جامع باشد میان نام و کنیت وی مسلم اما قاضی سعدش ذکر کرده و در رساله حشریه گفته نام ایشان محمد و نام پدر
 عبد الله و نام مادر آمنه باشد استیم و اصل وی و ماما نسب مهدی منتظر پس فی اهل بیت نبوی است مسلم ابو داؤد
 از علی کرم الله وجهه روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو کم یقی من الدهر الا یوم بعث الله رجلا من اهل بیتی یملأ
 عدلا کما ملئت جورا قال محمد بن ابی بکر الاشجری خریه احمد ایضا بسند حسن و در سندش قتل بن خلیفه است و او را احمد
 یحیی طغان و ابن معین و نسائی و غیره قوی قوی کرده اند مگر علی گفته حسن بن محمد بن فیه تشیع طلیل و ابن معین یکبار حسین
 گفته که ثقه شیخی و احمد بن عبد الله بن یونس گفته که نمرد طعن و هو مطلق لا یحب عنه و نیز گفته کنت امریه و
 او مثل الکلب و در تطبیق گفته لایحج و ابو بکر بن عیاض گفته لا یزکون له و ایه عنه الاسود مذهب و جرجانی گفته زانیع
 ثقه و ام سلمه گفته شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی عترتی من لا طاعه خریه ابو داؤد و ابن ماجه
 و احاکم فی السدرک و لفظه ما کم ایست که گفت ام سلمه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذکر المهدی فقال انهم یوحی و یوحی
 بنی فاطمه و یحکم نکرد بر ان تصحیح و غیره و ابو جعفر عقیلی ثقه عقیف دی کرده و در سندش علی بن نفیل است عقیلی گفته
 لا یایح علیه ولا یعرف الابه و عن ابی سعید و ابی بکر بن عیاض و ابی بکر بن عیاض و ابی بکر بن عیاض و ابی بکر بن عیاض
 و عطاء و عطاء بن یحیی من اهل بیتی رجل یملأ الارض عدلا کما ملئت جورا و اما خریه احاکم و قال یما جمیع من شرط
 الشیخی لم یکر جابره و ان خریه ابو نعیم و عمار بن اسامه ایضا و خرج ابو یعلی من حدیث ابی سعید مرفوعا لیس فی

استی رجل من اهل بیت یونس الارضی بعد الاکلا وسعت ظمأه یسبح سبوحا و فیه عدی بن ابی حمزة قال العقیلی فی حدیث
 انظر ان لقیته برمانه رجال الصبیح کما فی التوضیح و حسن ابراهیم بن محمد بن اعنفی عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
 المهدی سنا اهل البیت لیلطیح الله به فی لیلته اخرجه اس مائة و در سند من یسین علی مستان یسین گفته لیسیر ماس مینجا
 گفته فیه مطروحه و العطف مصلطه فی التعلیف جدا و اورده ابن عسری فی الکامل و الذهبی فی البیضان فیه حدیث
 منه و مراد استیکار له و قال ابو سرف به و در راه احمد و ابن ابی شیبہ و نعیم بن حماد و طرائفی در سبوح و سطر علی کرم
 و مراد و در راه انه قال للنبی صلی الله علیه و آله ام من غیره یا رسول الله فقال بل سنا یختم الله بها کما فتح و بنا یستغفر
 من الشکر و شاید یوسف الشیر بن قویوم بعد مطاوعة عبد کاتب الف من التلویم بعد مطاوعة الشکر قال علی مومنون ام کافر
 کل مفتون و کافر تثنی و در سندش حدیث ابن ابی سرف و هو ضعیف معروف اکمال و نیز در روی عمر بن حارث
 ست و هو منصف سه قال حدیث بن حنبل روی عن جابر ساکیر و یطعن انه کان یکنزب سنا ان گفته لیسیر تثنی و نیز گفته کان
 ابن ابی حمزة یسنا احق صبیح العقل کان یقول لی سنا اسحاب کان یسبح صبا یسیر سنا یقول ام اهل تدریسه
 اسحاب طبرانی از امام مسلمه مروی و عار و اب کرده که مهدی ارعرت من صحت اذا و لا و طاهره و اخرجه ابو داود و ابن حنبل
 و اسحاق بن اصف و مسود علی رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی از حضرت من ست مطاوعه کند مرا حیاه
 من حیاه که قال کردم بر اجرای و می اخرجه نعیم بن حماد و حدیث الحسن بن ابی سرف صلی الله علیه و آله لفظه ابتری المهدی
 سنا که گفته کنز العمال قال فی یوسف بن محمد البیضاوی عن ابی الویلید بن محمد الموقری و هما کذا بان کذا فی التوضیح و
 حذیفه فرمود ان حضرت مسلم ای برین است از ملوک جبابره که بکشند و برسانند مطیعان را مگر کسی که ظاهر کند طاعت
 ایشان را پس من متقی می سازد باینان زبان خود و دیگر نمرد ببل خویش و چون خواهد خدا که خیر کند اسلام را
 بشکند هر جبابره را و خدا قادر است بر هر چه خواهد پس درست که دست را بعد تپاه شدن می ای حذیفه اگر نماید
 از دنیا که برین یکت و در از کند آنرا خدا تعالی تا آنکه رأید مروی از اهل بیت من که جاری شود و جگها بر دست او و طاهر
 شود اسلام خلاف میکند خدا و مراد خود را اخرجه ابو نعیم و درین باب است از ابن مسعود و ابو سعید خدری و
 ابو هریره و ابن عمر و ابی امامه باهلی و حسن و حسین و سعید بن مسیب ابن عباس عاتشه و زهری و غیر ایشان و یحیی
 بن عامر گفته میر فتم روزی با معاویه در راه پس بخت و الله فیت بر روی زمین مروی که دعوت تر باشد یسوی بن
 از علی بن ابی طالب پیش از آنچه واقع شد میان من و او و من میدانم که مالک میست و یعنی تمام دنیا را از اولاد او کیسکه
 بهترین اهل زمین باشد بر ما و خود و او را نامی ست در آسمان میشناسند آنرا آسمانیان و او را علامتی ست که در
 زمین باشد از آن شود و غله در وقت او و میر باطل و زنده شود حق و آن زمانه صلوات بر او است و اندر برای
 خود را چشم در راه اندر برای او در شرق و غرب بین اخرجه ابی نعیم فی دلال النبوة با سند الی مشقه
 علی طاهران گفته فرمود ان حضرت مسلم طاهره را سوگند یکیکه برانگفت مرا یحیی بن ابی نعیم ازین مروی یعنی حسین و سعید
 این است است دینی که گردود دنیا هیچ روح و ظاهر شود و حق و مستطیع شود و صل و غارت کند بعضی را و بعضی را و ختم

کبیر معقود نه تو غیر کنه معیر کبیر را بر انگیزد و خدایتعالی خرد این حال ازین خبر دو کسی را که فتح کند حصون غنمالت و قلوب طغیان
 را و قائم شود بوی دین یعنی اسلام در آخر زمان چنانکه تمام شده است در اول زمان و پر شود و دنیا بعد چنانکه پر شده
 بجو را خرب الطیرانی فی الحکم الکبیر الاوسط و فیہ الہیثم بن جید طال ابو حاتم منکر احدیث و هو متهم بهذا الحدیث که نقله ابوشامه
 فی فضائل اهل البیت بن کتاب جمع الزوائد و فیہ نظر سناکلت تنقیافی التوضیح ابن عمر و گفته برآید مردی از اولاد حسن بن طرط
 مشرق که اگر پیش از دنیا و را حبال بر اندازد آنها را و برادر راه میان آنها اخرجه تمام فی فوائد و ارجح سناکرتی تاریخ ابن
 العریل گفته مهدی موعود شخصی باشد از اولاد فاطمه که در آخر زمان پیش از عیسی پیدا شود و ولایت محمدیه بروی عثم
 گردد و انتهی گویم در روایات صحیحین است که مهدی از اهل بیت باشد از اولاد فاطمه حسن یا حسین علیهم السلام و در بعض روایات
 آمده که از اولاد عباس باشد که بعد حبار گفته است که از اولاد عباس است اخرجه بن نعیم بن حمار و در اقطنی در افراد و ارجح سناکرتی
 در تاریخ خود از عثمان بن عفان آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود مهدی از اولاد عم بن عباس است و اقطنی گفته
 این حدیث غریب است منفرد است بدان محمد بن لید مولی بنی هاشم و فرمود آنحضرت صلعم عباس اسی عم امیر است اگر خدا
 ویران اسلام را بمن نزدیک است که ختم کند آنرا بفلاحی از اولاد تو و آن غلامی است که تقدم کند عیسی بن مریم اخرجه ابونعیم
 اسکلیه عن عمار بن یاسر انظر آدمی نزد خطیب بن است اسی عباس است که خدا این امر را که دین اسلام است بمن نزدیک است
 که تمام کند آنرا بکودکی از اولاد تو پر کند زمین را بعد چنانکه پر شده باشد بجو و این است آنکه ما گذاردیم با عیسی بن مریم
 و گفت ابن عباس مهدی جوانی از اهل بیت است اخرجه ابن مندر فی تاریخ اصطفیان و نیز گفت که میگردد روز ما
 و شبها تا آنکه مالک شود از اهل بیت جوانی اخرجه ابن ابی شیبہ و در وی مثل نعیم بن حمار و ابن شریک سمعت رسول الله
 یقول یخرج من اهل المطلبیات اهل البیت انا و حمزة و علی و جعفر و الحسن و حسین المهدی اخرجه ابن ماجه و در سندش عکر
 بن عمار است مسلم از وی بطورینا بعت ما خرج کرده و جمعی او را تضعیف و گردوی توشین نموده و ابو حاتم را می گفته بود که
 خلا یقین الا ان لیصرح بالسمع و نیز در وی علی بن ابی یاسر می ست فیهی در میزان گفته اندری من موعده گفته الصواع
 فیر عبد الله بن زیاد و نیز در سندش سعد بن عبد الحمید است یعقوب بن ابی شیبہ توشین می کرده و یکی بن معین گفته
 لیس باش ثوری در وی حکم کرده زیرا که وی فتوی میداد و مسائل و خطا میکرد و ان ابن کثیر کان من جنس غطاءه فلما احتج به و احمد
 بن حنبل گفته بدعی انه سمع عرض کتب ما کتبت الناس یکرون علیه ذلک هو یهنا بغداد لم یکنج تکلیف سمعها و ذهبی او را
 در کسانی شمرده که کلام مردم در باره آنها خارج نیست و مجاهد از ابن عباس روایت کرده که گفت من اهل البیت اربعة
 السطح و منا المنذر و منا المنصور و منا المهدی فقال مجاهد بن لی هو لار اربعة فقال ابن عباس ما السطح فاما
 قتل الضار و عفا عن عدوه و اما المنذر راه قال فانه یعطی المال الکثیر و لا یتعاطم فی نفسه یکمل العین من حق
 و اما المنصور فانه یعطی الفخر علی عدوه الشطر فما کان یعطی رسول الله مسلم و یرحب منه عدوه علی سيرة شهر بن
 و المنصور یرحب منه علی سيرة شهر و اما المهدی الذي یملأ الارض عدلا کما کانت جورا و تامل الیه با هم السماع و
 منی الارض فاما ذکبدا قال قلت ما فاما ذکبدا قال امثال الاسطوانات من الذهب الفضة اخرجه اسحاق و قال نه انت

آتشی و اهل حدیث نیز بهین رفته اند که وی از اولاد حسن بن علی باشد علی قاری در مشرب در وی گفته و اصفهانی از من
 نسل ای حسین بن علی بن ابی طالب و امه حسینی او با عکس الاول اول کلا یعنی بل قال بعضی من ان اسرک اکثر استخلافه انفق
 عیون الله الرتبه القطبیه و جعل من نسل المهدی الذی یختم خلافة النبویه و یومده ما خرج ابو داود و غیره عن عیانه
 الی ابنه احسن فقال ان ابی نه اسیدکما ساه البنی حاتم و یخرج رجل من ملبه سی باسم یحکم الحدیث آتشی گویم حافظ ابن القیم
 گفته در بون مهدی از اولاد حسن بن علی لطیف است یعنی چون امام حسن ترک خلافت از خود کرد حق تعالی عوض آن را اولاد
 وی کسی پیدا کند که قائم شود بخلاف حق و پر شود زمین بعد از او و این سنت خداست در عباد او که چون یکی چیزی
 برای خدا کند خدا او را عوض آن نعم البدلی که است فرماید بخلاف حسین که چون وی حرص بر خلافت نمود و متعلقه کرد و نظر
 نیافت آتشی گویم نسبت حرص خلافت بسو حسین علیه السلام صحیح نیست زیرا که اتفاق اهل روایت و درایت معلوم است
 که خروج وی بنا بر دعوی خلافت را شده که بر وی سی سال منقضی گشت بود بلکه بنا بر تخیل یا از دست خاتم بود و اعانت مظلوم
 بر ظالم منجر و اجابت است آنکه در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام از بغی مخرج بر پادشاه وقت اگر چنانچه ظالم باشد مخرج
 پس مران وقت است که آن پادشاه ظالم بلامانع و فرام تسلط نام پیدا کرده باشد و بنو اهل نهینه و اهل که دایم کوفه و تسلط
 زیرید پیدا می نشده بودند مثل حضرت امام حسین علیه السلام عباس علیه السلام بن زبیر و عبداللہ بن عمر بخت کرده با کلمه
 خروج امام حسین بن امی دفع تسلط او بود نه برای دفع تسلط او آنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که برای دفع تسلط
 سلطان جائز باشد و الفرق بین دفع و الرفع ظاهر شد فی المسائل الفقهیه و این خروج برای دفع تسلط هم با استبعاد
 کوفیان غایب از بود که بطلان آنرا از کجای رفته نه از خود و دین گسیل خاص حمایت دین اسلام فرمود و خواست که جمعی
 از دست زیر میان ظلمه منجره دارند نه آنکه بطلان خلافت بر خاسته باشد و زیجاست که چون بصر زمین که بار رسیده حقیقت
 ماجرا دریافت از آنجا برگشتن خواست اما کوفه مانع آمد و خرابی و خرابی مطالبه کرد پس چار بدار خود پرداخت و حکم من قاتل
 دون که و نفس فیه شبه جان را در راه جان آفرین برداند و در بخت و خود را از شقت آباد و سیگالی برا شکسته است
 باقی رسانید و کان امر الله قدر انقد و راسه گشتار قدم بارگرمی نکند و گوهر جان بچه کار و گرم باز آید و ساحت عزت
 و جاه و بی رضی الله عنه از ان پاک تر است که غبار حرص خلافت و طمع سلطت بر دهن جلالتش نشیند حاشا و کلاوی چه می
 بر خلافت کند بعد از آنکه برادر کلاش حسن رضی الله عنه آنرا بعد نیل او گذاشته باشد و حدیث ابنی نه اسید یصلح الله
 بزمین الغنشین از اولاد اجدد خویش مسلم شنیده این حرف از جناب ابن القیم قیامت از قبیل مساحت ابن العربی مالکی است
 که گفته لم یقتل حسین الا لیسف جده اری حسن علیه السلام را اگر او تعالی بعوض ترک خلافت و حق وی معاوضه بوجوه
 از اولاد او کند گنجایشش از او دارد وی هیچ الزام بر حسین لازم نمی آید و کیف که از بعض اخبار ولادت حسین نیز در وی
 ثابت میشود بلکه ولادت عباس هم فلیعلم قد یجاء بحکم الشیء البشی یذکره و آمد که والد کاتب حروث رحمه الله تعالی که از
 اولاد حسین بود و ناسخ اولاد حسن در کتابت خود را حسن بن زبیر گوارش که جدش شد امارت لا انقد و دولت فائز
 بعض حیدر آباد کنی است پدرم بعد از وفات او بنا بر آنکه تنشی بود همه تر که او ترک داد و منصب طاعت و دولت را بر خود

خلاصه
 از اولاد حسن

[illegible]

و باشد عمر و میان سی و چهل سال بهر حال زیاده و بر چهل سال در و اتی یافته نشد و این روایات بحجت اند بر شیعه که
محمد بن حسن عسکری را مهدی گمان کرده یا ختقار او در سوره شمس برای از صد سال اعتقاد و دارند علامه الدوله سمائی در
الوفاقی گفته که وی چون از نظر مردم غایب شد در اثر ابدال در آمد و بتدریج ازین مرتبه ترقی نموده طبقه بعد طبقه بمرتبه
قطبیت کبری رسید و تا نوزده سال در خیال متوقف ماند و بعد ازین مرتبه وفات یافت و در مدینه طیبه دفن گشت و اثنی
گویی مقصود از ایداد این نقل اثبات وفات مهدی مضمون شیعه است بقول اهل تصوف و صاحب کشف ناشات مرتبه
ابدال و افطار که حدیثی صحیح بدان آورده گشته و این خلدون در کتاب العبر و دیوان المبتدا و انجیر گفته و ظاهر منجم ایضا
القول بالقطب لابدال کانه یحاکم ندر سبب انقضای الامام و التقادیر و الاقوال الشیعه و تو علوانی الدیانه بعد از انهم اتبعه
و نیز در وی گفته است که کتاب المتأخرین من المتصوفه بمنزل فلک فی العاطلی المنتظر و کان بعضهم یملیه علی بعضی بلقینه بعضی من
بعض و کانه یبنی علی اصول ائمه و التفریق بین ربانیستل بعضی کلام المنجمین و القرائات و هوس نوع الکلام فی الامام متقی
گویی که از متصوف متأخرین در شان ایز قاطبی کلام کثیر کرده است ابن عربی حاکمی در کتاب عنقار مغرب ابن متی در کتاب طبع
المتعین مع عبدالحی بن سعید بن ابی و طیل نمیداند و در شرح کتاب تلخیص و اکثر کلمات ایشان در شان وی الفاظ و امثال
و تقریر بدان اقل فیل حاصل مذنب ایشان و در باره وی ابن خلدون از کلام ابن ابی و طیل و تاریخ خود ذکر کرده ابن عربی
در کتاب عنقار مغرب تمام الاولیای نام کرده و ببلند قضا و وی کنایت نموده یعنی تمثیل نبوت ببلند و سبب تمثیل فلایت ببلند
فضه کرده بنابر تقارب بین التوکل و آنحضرت صلوات الله علیه و این طبعی منتظر خاتم الاولیا قرار داده و گفته که این امام
از اهل بیت او و لا فاطمه باشد و ظهور او بعد گذشتن رخ منق از حیرت شود یعنی بعد ششصد و ششاد و س از سنین هجرت
و این در آخر قرن صالح بود چون این عصر گذشت و وی ظاهر شد بعضی مقلدین ابن عربی این سنوات را حمل بر مدت سولوشی کردند
و گفتند که بتقریر ظهور وی از سولوشی کرده و خروج او بعد هفت صد و ده سال شود و از ناحیه مغرب آید و عمر او نوزده و پنج
چنانکه ابن عربی زعم کرده است و شش سال باشد و خروج و جمال در سنه هفصد و چهل و سه صورت گیرد و ابتدا
یوم محمدی نزد ایشان از روز وفات سول خلاصت مسلم تمام سنه یک هزار و یعقوب بن اسحق کنندی گفته انحراف
العمره غیر النجمه یعنی المفتح بها سوا القرآن جمله عدد و اسبعا حایه و ثلاثه و اربعون و سبعمه و جالیته شش هزار و عیسای
وقت صلوة العصر است و این خلدون گفته الی کلام من امثال هذا یحییون فیما الوقت و الرجل و المكان با دله و ائمه
و حکام مختلفه بمنقضه الزمان و لا اثر لشی من فلک فی رجول الی تجدید رأی آخر متعلق کاتره من مفهومات لغویه و
اشیاء تخیلیه و احکام نجومیه فی هذا انقضت اعمار الاول منهم و الاخر بعده گفته و اما متصوفه معاصیرین با پس از کثرت
اشارات بسوی ظهور مهدی و احکام ملت و مراسم حق میکنند و حین ظهور او قریب مانده مانده اند و میبندند و بعضی
گویند از ولد فاطمه باشد و بعضی اطلاق کنند و این قول از جماعتی سماع شد و اکبر ایشان ابو یعقوب طوسی که اولاد
بمغرب است است و حاصل چهارم و اما حلیه وی پس ابو سعید خدری از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود العبد
منی اهل البیته اثنی الالف میلان الارض مسطا و عدلا کاملت فلما و جودا یک یک سبع سنین اخرجا ابو داود و و احکام فی الامم

باسم بیک شبیه فی الشاق و لای شبیه فی الشاق میلا الارض عدل خلق اول بعض خاست بمعنی عادت خلق کما فی بعض خاست خاست بمعنی
 پیدایش یعنی در عادت و خصال ناما با حضرت صلعم یاست و در دعوت و طبع ناما بوی صلعم بود در رساله جریه گفته حضرت
 امام سید اندر اینی ظاهر و قدایشان مائل بر رازی باشد و سطریری و رنگ ایشان و شن چهره ایشان و چهره جنابیت
 صلعم مشابه نباشد اما اخلاق ایشان با خلق آنحضرت صلعم مشابهت تمام دارد و در زبان شریف وی قدری نکلت باشد
 کرد و وقت سخن گفتن بنگدل شده گاهی دست بران زنند و گاه بر زمین می نشیند و حاصل می خیم و اما سیرت وی پس از او و از آن
 روایت کرده تقسیم المال و یعل فی الناس منتهی صلعم و یطقی الاسلام بخود علی الارض و حدیث و رجال ابن حدیث و رجال
 ضیح اند و ابو سعید خدری گفته که فرمود رسول خدا صلعم بحی لیه الرجل فیقول یا مهدی اعطنی قال فیخی لونی ثوبه یا مستطاع
 ان یجلا اخرج بان ما جده و احکام و الا لفظ للترندی و قال هذا حدیث حسن قد روی عن غیر وجه عن ابی سعید عن النبی صلعم و
 لفظ ابن جاده و حاکم تنفع امتی فیہ نعمه لم یسمعو بمثلها قط فوالا الارض کلها و لاند خرمند شیا و اما لای یومند که در سنن فقیه
 الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فیقول خذ و در اسانید این حدیث زید علی است و ارقطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین
 گفته اند که آن صالح و زیاده کرد احمد بن حنبل و یزید الرقاشی و فضل بن عیشی لیکن ابو حاتم گفته ضعیف بکتاب حدیثه و لا صحیح
 نه و روایت دیگر یحیی بن معین گفته لاشی و قال مرة بکتاب حدیثه و هو ضعیف و رجال گفته متاسک ابو زرعه گفته
 لیس یقوی و ابی اسحدری ضعیف و ابو حاتم گفته لیس مذک و قد حدث عنه شعبة و ابن گفته ضعیف و ابن عدی گفته
 عامه بایر و یه و ابن یزید عنده منقاره علی ان شعبة قد روی عنه و لعل شعبة لم یرو عن منصف منه و گفته اند که این حدیث
 ترندی نفسیه و روایت مسلم است از جابر آورده که گفت قال یقول الله صلعم کیون فی آخر امتی خلیفه یحیی المال خشی و الله
 عدا و اخرجه الدارقطنی ایضا و رجاله جال و یصح و نیز تفسیر حدیث ابی سعید است قال من خلفکم خلیفه یحیی المال خشی و الله
 و من طریق اخری عنهما قال یحیی فی آخر الزمان الخلیفه المال و لایعه اتمی و رواه احمد فی المسند و لیکن درین حدیث
 مسلم و کرمی نیست نه و لیلی و دالت میکند بر آنکه مراد باین خلیفه مهدی است و رواه اسحاق بن یساق طبرقی و یحیی
 الاعراب عن ابی الصدید الناجی عن ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلعم لا تقوم الساعة حتی تظلم الارض جورا و
 ظلماء و عدوانا ثم یمخرج من اهل بیتی رجلا یملوا قسطا و عدلا کما کانت ظلماء و عدوانا و قال می اسحاق که می صحیح علی شرط اخیرون
 و لم یخرجاه و رواه اسحاق بن یساق بن سعید عن ابی الصدید الناجی عن ابی سعید خدری عن رسول
 صلعم قال یمخرج فی آخر امتی المهدی یسقی الله النبیث و تخرج الارض نباتها و یعطى المال صحابا و کثره الماشیه
 و تعظم الامه یمیش سبعا و ثمانیا یعنی حجج احکام گفته حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه با آنکه از سلیمان بن عبید الله حدیثی
 اصحاب کتب سته خرج نکرد و لیکن ابن جبار او را در ثقات ذکر کرده است و مروی نیست که کسی در وی تکلم کرده
 رواه الطبرانی فی معجمه الاوسط من رواه ابی الواصل عبد الحمید بن اصل عن ابی الصدید الناجی عن الحسن بن زید
 المحدثی احمد بن محمد بن ابی سعید خدری قال سمعت رسول الله صلعم یقول یمخرج رجلا من امتی یقول یسقی
 یزول الله غرد جبل له القطر من السماء و تخرج الارض برکتها و تظلم الارض من ظلماء و عدل کما کانت جورا و ظلماء یعطى علی

بعد الا بجمع یثین نزل بیت المقدس بطبرانی گفته در راه جامعته علی بن الصدیق و لم یصل احد منهم منه و بین ان یصلوا
 ابابو جمل فانه رواه عن الحسن بن یونس عن ابی سعید التیمی عن ابن جریج عن ابی جریج عن ابی جریج عن ابی جریج عن ابی جریج
 مدینة و فی ذلک الزمان گفته اند مجهول مگر ذکره ابن حبان فی الثقات و اما ابو واصل که را ابی الصدیق را وی است و یکی
 از اصحاب سنان و می اخرج مکره و گویان جهان در طبقه ثانیه او را در ثقات ذکر نموده و گفته می رودی عن انس بن رومی عن
 شعبه و عتاب بن یسیر و در توضیح گفته اخرون الطبرانی و فی سنده هم لم یثبت لکنه اخرون الترمذی و ابن ماجة باختصا
 گویم درین حدیث هم ذکر ممدی نیست بلکه ذکر ممدی از امت است که سیرت و حیثین باشد لیکن ایراد است در باب ممدی
 اثیناسی بمقدود دارد و در روایت علی است در حدیث طویل مذکور ممدی ویردا شد علی السلیمن الفهم و نعتهم و نعتهم
 و در ایسم رواه الطبرانی و هم از وی کرم الله وجهه مرویست بطریق ابوالطفیل از محمد بن اسحق عنده که گفت کنایه
 فصار رجل من الممدی فقال علی جهات ثم عقد سیده و سباعا فقال تلک یخرج فی آخر الزمان فاقال بالرجل الممدی
 قتل و یجمع الله قوا فخرج کفر السحاب یولف الممدی بن تلویسم غلیظ و حشون الی احد لا یفرحون باحد و علی فهم
 حدیثهم علی حدیث اول بل لم یثبتهم الا لدون و لایدرکم الا خرون و علی هذا و صحیبا لوت الذین و رواه احمد النهر قال الطبرانی
 قال ابن اسحق فترید و قلت نعم قال فانه یخرج من بن نذیر الا حشین قلت لاجرم و الله لا ادعها حتی اموت یا
 بهایعنه کنه اخرجه اسما کم فی المستدرک و قال هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین گویم این حدیث فقط بر شرط مسلم
 زیرا که در وی عمار ذریبی و یونس بن ابی اسحق اند و بخاری ازین برود و تخریج مکرده و نیز در وی عمرو بن محمد عینی
 است و از وی هم بخاری احتجا با اخرج نموده بلکه استنبها و ابانکه عمار ذریبی شیع بود اگر چه احمد و ابن حبان ابو جریج
 و سنان و غیر هم توفیق وی کرده اند مگر علی بن یونس از حشیان روایت کرده که مستبرین مروان هر دو پادشهان می او
 بریده بود گفتند که هر کدام چیز گفتند و شیع و حشیان ابی سعید اخدری قال قال رسول الله مسلم یکون فی آخر الزمان
 نقار هرس الفتن و القطاع من الزین امیر اول یا یکون عطاقه للناس ان یاتیه الرجل فحشی له فی حجره یهم من یقبل منه
 صدقه ذلک الیوم لا یصلیب للناس من الفرج اخرجه التعلیل و ابن عساکر و حشیان ابی هریره عن ابی النبی صلی الله علیه و سلم قال
 یکون فی امتی الممدی ان قصر فسیع و لا فتیح ثم فیها امتی نعمه لم ینجوا بمثلها من السمار علیهم مدرار و لا نذر الا من
 شیناس بالنبات المال که در س یقوم الرجل یقول یا مهدی اعطنی فیقول خدا اخرجه البزار فی سنده و الطبرانی فی جمعه
 الا وسط و اللفظ لا بعده طبرانی و بزار گفته اند که متفرست بدان محمد بن مروان علی خزیاده کرد و بزار و لا نذر الا من
 علیه احد و اگر چه ابی جریج و ابن حبان نیز در ثقات او را ذکر کرده و یحیی بن محمد بن صالح است و یکبار دیگر گفته لیست
 باس اما مختلف فیه است ابو زرعه گفته لیست ممدی بذلک عبد الله بن محمد بن حنبل گفته نایت محمد بن مروان العلی شد
 با حدیث و انا شاهد لم نکتبهما نکتبهما علی حدیث کتب حشیان اصحابا سنده گو یا تصبیغ وی کرده و از قرون باس آمده که
 فرمود رسول خدا صلعم لعلنا لا الارض حورا و ظلمنا فاذا ملئت جورا و ظلمنا بعث الله رجلا من امتی اسمه اسمی و هم اسما
 ابی یلوه با عدلا و ظلمنا کما ملئت جورا و ظلمنا فلا تنفع اسلام من قتل یا شیة یا و لا الارض شیة من بناتها یلمت فیکم سبنا

در آخر حدیب گفته فکول کند ملک سبعه میری و توسع سنین تخم لایحی فی العیست بعد و فری نخود ابن ابی سبیه من مظهر
 گفت مالیت احسانیم و اسید و اویم از سناییم و ابو سعید خدری گفته ذکر فرمود آنحضرت سلام معنی و بدنی
 و آری ایستی که برسد بهت را تا آنکه بناید مرضای بنایه که پناه بر آنجا از ظلم مردم پس بر میگزید و فرستاد خدایتعالی مردی از فرزندان
 و کسان آن که برگزیدین را بدو رساند که بر کرده و او بجو روستم راضی شوند از وی ساکن آسمان مسکن می گردانند و آسمان
 از قطرات باران خود چیزی می گریزد و آنرا زمین می گرداند و زمین از رستی نای خود چیزی را میگرداند که برودش آرد و آنرا اگر آرد
 که در احیاء زندگی اموات را از هر چه اساکم آلی است که میگذرد و در دل او شده باز سفید و صفت پلنگ و از اسب و شتر
 سی و فیق شغال و نه این دراز کند و زمین بر او پیچید و آن فرزند بزرگوار بدو و پیکال و در شاه از زیاده کرده که خوشنود
 شود از وی طیر وجود و حوش و قهر و باری در بجزارتی و گفت ابوبکر بر خنجر و آنحضرت مسلم می باشد در امت مسعود
 ششم شود است بعد از خنجر که ششم کرده است بانه آن نه نیک ایشان نه بد ایشان فرستاده و سود آسمان بر ایشان میان
 بسیار و خیر و کند از قطرات خود چیزی و آرد و شود زمین بجام رستی ذخیره بکنند از تخم خود هیچ شئی از خربه الدار قطبی
 فی الافراد و الطیر فی الالاد و سطر و جال نقات و آسمان جهان بدولت او و افروخت نظر بطلعت او و ابو سعید
 خدری گفته بنایه میگردد است مهدی چنانکه بنایه میگردد شمس همد میسوزد و تا آنکه مردم بر مانند امر اول شوند
 یعنی کار و بار دنیا بر دستر نماند آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردد و مدد کند و از خدایتعالی بسته هزار فرشته که روی
 و پشت مخالفین او را بزنند از هر چه بنشینن حاد عن علی و بانه جبریل بر مقدمه میکشند بر ساق و لشکر او و شاد شوند
 بوجود او اهل ارض و سما و طیر و وحوش و حیوانات در بجز از هر چه ابو عمر عثمان بن سعد المعمری فی سینه من خدایه
 بن ابی ایمن مرفوع و درین باب است از قتاده و نزد حمید بن حماد و در آستانه گفته جاری شود و دست او ملاحم و بر
 کنوز فتح کند مدائن بایر طافقین آرد و شود و روی او ملوک بپندارند و این خزان علی بیت المقدس
 کرده شود و گرگ و گوسفند در نه اندکی با هم چرخند و کودکان بار و کزدم بازی کنند و با ایشان هیچ گزند نرسد و در کاش
 یات غلبه بقتل حدید پیدا شود و در شود و بار و زنا و شرب خمر و دراز شود و عمر او اگر ده شود امانت و بپاک شوند
 استمرار و مبعوض شوند اعداء آل رسول صلعم و فروشنده نبوی فتن عباد و مامون گرد و زمین تا آنکه حج کنند رقی با خج
 زنان و دیگر بیامد و فرستاد از هیچ چیز خدایتعالی تا آنکه انبیاء آمده که هست ظلم در حکم او و نه عیب تنبی مانی الا شاع گویم
 روایت حج ذن را بنیمار که بن حمید بن حماد از قتاده آورده و زیاده کرده که سید بن عیینه بنیوقت زکوة خود و
 آسمان بر کات خود و علی مرتضی گفته بر آید و فری از او لادن وقتی که بمید و لهامی مومنان همچو مردان ابدان ضایع
 ضرر و شدن جوع و قتل و تواتر من و ملاحم عظمی و امانت من و احیاء بدیع و ترک عمر معروف و نهی عن المنکر پس بنی کند
 خدای تعالی بجز این عهد نیست یعنی مهدی سر برده را و شاد شوند بعد از بکت او و لهامی مومنان الفت گیر و بر
 جماعت عجم و قبائل عرب خرمه این المنادی و نیروی از کتاب انیال انگردد که مدست کند خدا بمهدی هر آنچه
 بناده شده باشد پیش از وی و با کند اهل یافان و زنده کند سنت را و فرو نشاند آتش بر دشت را و باشد مردم

در زمانه او غریز و غالب بر مخالفین بود صبح گفته صغیر در زمانه وی گوید ای کاش پیر شوم یعنی این زمانه را بیشتر دریابم
 و در بر زردان بنام تکبیر گوید ای کاش در نیوقت صغیر می بودم یعنی تا در تری استادم و طول عمر در سایه وی بسر میکردم
 قف طاوس که شاکر دهن عباس است گفته دوست دارم که نمیرم تا آنکه در ایام زمانه مهدی را که زیاده کرده میشود در
 احسان حق محسن پذیرفته میشود توبه عاصی و نعمت داده میشود بنا فرمان خواجه بنیامین بن حماد کاتب حروف گوید عفا الله عنه
 که من اولی ترم باین از طاوس حمد الله تعالی زیرا که زانوی از انان غلو فاطمی موعود بعد تمام داشت زمانه من انشا الله
 تعالی جعنان مانده است اگر چه قیام وقت صحیح نشده اما لا بد اقرب است از زمان می و کل اینها وقت قریب و تیز و حدیث
 شریف آمده من در ک منکم عیسی بن مریم علیه السلام فلیقره منی السلام رواه اسحاق کم این دو واقعه در نزدیکی طلب حرم
 تمام است که اگر عدم سعادت محمد حضرت روح الله سلام الله علیه و علی بنیما علیه التحیه والصلوة در یاد اول کسی که تحفه سلام
 اسلام را از جانب خیر الانام محمد صلعم رساند من باشم یا کتبی از کتاب محمدیه گردم و کلاه گوشه سعادت در این بین خدا
 برکت در جنت با آسمان مقیم بشکنم حساب اینم از من از نشاط کلاه و اگر ز کس قور و غی بجای مانده و زینهار تعجب این
 بکنی که اکابر و مشایخ اسلام نیز پیش از من چنین ندیده اند و نقشه سرد از دل پر در بشوق نقای فرحت انتمای علی علیه
 السلام بر آورده بلکه بعضی از ایشان این تناسل بر بان ظاهر بطور مصیبت پیچیده اند و اول ایشان در علم من شیخ ابن عربی
 حاتم است پیر شری محمد بنی سحر بشاه خوب ندانم آبادی پسر ششالی الله محدث ملوی آری استحضال مناسبت این
 بزرگواران اگر چه با شترک در تنائی واحد باشد نعمت بزرگ و سعادت شترک و دولت شکر است و تشبه و انان کم
 مشتمل ان تشبه بالکرام فلاح من نیز با ولا و سعید اخلاف حمید خود و بارک الله تعالی غیم و اطمینان بهما محبت رضاه و نصرت
 و نصیحت میکنم که اگر تقدیر الهی از او را که این سعادت عظمی و محبت کبری محو و نام و عمر مستعارم و فاکند ایشان بزرگ
 از خود و تقصیری و در ابلاغ این سلام برکت انجام نیست التیام دخی نشوند و خویش از دریافت این نعمت بل بدل و
 نصرت مهدی و ضیعی علیها السلام بجان مال مندر و مقصود مجبورند از انداختن در رسانیدن سلام بفرمانی التزام خدمت
 جهان شاری جناب امام عالم مقام و حضرت روح الله علیه السلام در بیغ تخاین و با الله التوفیق و هر چند حادثه و آورده در
 وجود مهدی آخر زمان و ظلم و وی در آن اوان بنا بر کثرت طرق بجهت و استغاضه سید و انکار جمعی را از مسکن
 وجود او از هم پاشیده لیکن شک نیست ممان که اسانید اکثر طرق وی معلول است بظلمت حال اسانید و سوء حفظ یا
 ضعف یا سوء را می و غیره لکن ما انچه از وی در من ترمی و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی و حاکم و طبرانی و ابویعلی و
 و دارقطنی و غیر هم مروی گشته اصح است از غیران خصوصاً اقل فیلس که در صحیحین است زیرا که اجماع بر تلقی وی بقبول
 و عمل بر انچه در دست در است متصل گشته و درین اجماع عظم حمایت و احسن نفع است غیر صحیحین باین صحیحین و مجروح
 این روایات ضعیفه و مطعونه افاده صحت شهادت و جود وی در آخر زمان نمیکند اگر چه خاص از انما از نقد اقل قلیل باشد
 و الله اعلم و **حاصل ششم** و اما علانی که شناخته شود بانها مهدی موعود علیه السلام پس از انچه است که
 که با وی فیض سیف و هدایت رسول خدا صلعم باشد و منتقه نشد این روایت از زوفا و دی صلعم و نشو تا آنکه میرد

آید معنی و نکته و ثبوت شد بر وی این گفته البقیه بن در شاو گفته این روایت از گیم سیاه خطا باشد گویم این روایت
 را نصیم بن حماد از جعفر خراج کرده و از ابن ابی انجر بکر سرش بایر سایه کند و منادی از وی ندا دهد که این مهدی است
 خدا را و گویند یزید بن ابی از وی و حتی که اشارت کند بمسوی مهدی بر سببت خواجه ابو نعیم عن ابن عمر و در روایتی
 که فرشته باشد بر سرش و ندانند که پندارند بگویند الله الله مهدی فاسمحوه الطیبه و خوجه ابو نعیم و انخلیبه فی الخلیف
 عن ابن عمر و حتی و متنی گفته اشارت کند مهدی طرف پنداره پس بقیه بدست او و بنشاند شاهی از دولت در جای
 از زمین پس خبر شود در دم و برگردد و ذکره اسید علی و انانیا انکه لشکری از شام بر سر وقت می رسد و در بیابان
 که مدینه زمین فرورد و خوجه ابو حو و عن ام سلمه فی حدیث طویل و از ابن ابی انجر انکه گفتند انی اسمان یها الناس برینند
 تعالی از شما چهارین منافقین اشباع ایشان دوا و الی کرد بر شما بهترین است محمد و احلم پس الحق شود یسوی در
 که وی مهدیست ناس محمد بن عبد الله و مکه بن عبد الله از حضرت مسلم وایت کرده که فرمود سنان گفته لایسیر
 سنها جانب الاشارة جاب حتی نیادی منادی السما ان امیرکم فلان اخرجه الطبری فی سببه الا و سگ گویند مراد باشد
 دین حدیث مهدی است که نکران کنند بنام وی لیکن در سندش متنی بن صلیح است و هو ضعیف جدا و در توضیح گفته
 هو متروک و وثقه ابن حنین فی روایت و ضحیه ایضا و در حدیث تصریح باسم مهدی نیست ما ذکر این حدیث را با
 و ترجمه مهدی کرده اند استیانتا و الله اعلم و از انکه بر آوین زمین است افلاذ که بد خود مثل اسطوخوطلا و از انکه
 بر آوین دست کنز کعبه که مراد از زیر وی و متمم منوال آن در راه خدا شیخ علی متقی گفته وی عالم را بعد از خود
 و خزینه بانی که در زیر کعبه است و ندان او بیرون آید انتهی و در رساله حشریه گفته ایشان خزان را که در پیش و کعبه
 منوال است و انرا نایب الگجه گویند بر آویده در سلطان نیست کنند انتهی گویم مراد است از علی که در آیه حشر خطا
 بگوید گفته اند بنید انم که گم دارم خزن بیت الله و ما فی سارا الاسلام و سوال یا قنمت کنم آفر و راه خدا پس گفت
 علی بروای امیر المؤمنین که تو صاحب این خزان نیستی صاحبی جوای از خربش است که در آخر زمان آفرایه خدا
 کند اخرجه نعیم بن حماد اگر چه درین اثر نام مهدی نیست لیکن گفته اند که مراد بجایان دست و الله اعلم و از انکه تا بوقت
 سکینه را از قارالطاکیه یا از بحیره طبریه بر آورده و بیت المقدس خند وید و بدین ای سلمان شوند الا انلیل منم و
 از انکه انظار انظار بکرست برای و چنانکه برای بنی اسرائیل شده و بود و آن انچه آمدن آیات سوره است بسوی می
 از طرف خراسان برای جمعیت و درین باب حدیثهاست ما بهیه ضعیف و از انکه انکه فرام شود وی با عیسی بن مریم و نا
 گذارد عیسی بن مریم یعقوب کند و در احوال مهدی منظر گفته ان ندالولی هو الذی یصلی بالناس صلوة الظنه
 و یجد الاسلام و یظفر العدل و یفتح جزیره الاندلس و یصل الی رومیه فیفتح و یسیه الی المشرق فیفتح و یفتح
 انقلططینیه و یبیر لک الارض فیتقوی المسلمون و یعلو الاسلام و یظفر وین یخفیفت انتهی و از انکه انکه بکر گفت
 خلاست نبی مسلم و در زبان او قتل باشد که تقدم بکنا قالوا و الله اعلم بالبعوض و جاشاع گفته از حسین بن علی
 که صاحب این امر عیسی مهدی و غیبت باشد علی بطریق تا انکه بیفت بگویند که می برد و بعضی گویند که رفت و انچه

برجای غیبت او مطلع نشود و دل و نه غیر او مگر مولای که متولی امر او شود و این هر دو غیبت هنوز واقع نشده و شاید
این غیبت اختفای او بحیال طائف باشد مردم نزد او رسیده فراخ شوند و او با ایشان برآید و اهل مکه هرگز نیست
بعده در حبال مکه غائب شود و چکی بروی آگاه نشود و موند نیست آنچه از ابو جعفر محمد بن علی با قمر وی شده که حنا
این امر را غیبتی باشد در بعضی این شتاب بدست خود اشارت کرد بمسوی ناحیه فی طوی و ملائم دست قول بی بعد
حسین که غایب دوی تا آنکه بعضی گویند که بر در زرا که گان موت در زمان اختفاء است که بعد ظهور شود و آنکه امامیه گویند
محمد بن جعفر سمری مهدی مختفی غائب است بعضی شیعه خود ظاهراً گفته باز غائب شد و خواص شیعه و ارامی بنی سید حسن را
که ظهور برای بعضی خواص حقیقت ظهور نیست عدم اطلاع اعدای برجای غیبت او ولی باشد یا غیر و چنانکه در روایت حسینی
مناقی معرفت خواص شیعه را و راست همچنین چون و مخفی در ناحیه فی طوی را و غیبت او در سراب سمری است
انتهی گویم چون این هر دو غیبت در حدیثی صحیح نیامده و مستندش جز قول حسین بن علی که سندش معلوم نیست نبوه حجت نام نه
شیعه نیست یا نه را عدم وجود او صاف مهدی منتظر در محمد بن جعفر سمری و استیلا طول عمر باین مقدار بدون و در بعضی
صحیح از شایع و ثبوت و فاشی در صغر سن اتفاق مورخین کافی است بعده در شایع گفته درین سال خروج وی مردم هیچ
بلا میروند چون همگان طواف کرده تزلزل نمی کنند بعضی قبایل بعضی شورش نمایند و با هم قتل کشند و حجاج بغداد
و خونا بجز و عقبه بریزد و روان شود و هفت کس اهل علم از اتفاق شتی بر غیر میعاد بر سنده با هر یکی ازین هفت علامه صد
چند کس بیت کرده باشند و هدایت آن در مکه معظمه مجتمع شوند و یکی دیگر را بگویند سبب مدد شما در اینجا چیست می گویند
در طلب این مرد که بر دستهای او قنن نشیند و قطعه یمنی فتح شود آمده ایم و ما و ارباب نام و دنام پدر و مادرش میشناسیم
هر هفت کسان اتفاق کرده جستجوی او در مکه معظمه نمایند و او را بگویند که تو فلان بن فلان هستی وی گویند مردی از
انصار چون حال او را پیش اهل خبرت و معرفت باز گویند عارفان او بگویند که صاحب مطلوب شما همین است وی بحدینه
رسیده باشد ناچار در طلب و بحدینه آیند وی از اینجا بکلیه بگریزد تا آنکه سه مرتبه بچنین شود و صاحب مینه طلب که دن مرد
مردمی را در یافته چنانچه پیش کند در طلب تا ششمین بکلیه در این هر هفت بکلیه رسیده در نوبت سوم او را در یابند نزد کزن
و گویند اثم بارتست و خونهای با بر گردن تو اگر دست خود برائی اخذ بیعت دراز کنی و اینک لشکر سفیانی در طلب
ما متوجه شده و بران مردی از عزم ما موافقت او را تمید بقتل کنند از این کار را سرانجام کنند پس ناچار مهدی
رکن مقام نشسته مردم را بیعت گیرد و نزد غار عشا با وی رایت رسول خدا صلوات ظاهر شود و هم قمیص سیف او صلوات
پس غار عشا گذارده در مقام ابراهیم آید و در رکعت نماز بجا آورد و بالای منبر رود و با علی صوت ندا کند اذکرکم الله
ایها الناس مع ما کم بین یدی ربکم و خطبه دراز بخواند و در وی ترغیب حیا و ستمج امانت بدعت فرماید و در سه صد
و سیزده کس بر عدا صاحب بدر و عدا اصحاب طاعت و وقت مجاوزت نه روز ابدال تمام و صاحب اهل عراق و نجارب
بر غیر میعاد و چو قریش خریف ظاهر شود و این رفقا او در میان لیل و شیران نهار باشند و پیش صاحب مینه بر سر ایشان
رسیده متا که کند وی ایشان را هرگز نیت داده تعاقب کسان تا مدینه رساند و مدینه را از دست ایشان بر نماند

ایشان بدین دوایست باریا و جو و قوت بیعت شش شورا و چون مدت بعد قضا مناسک شش سوار قریب است
یا بسته بخیر و نه و چون مسافت میان حرم و هر طریقی زیاده بسیر مستحق و تحمل طلب ایشان هر بار در هر دو حرم مختار
مشکل نیست زیرا که ایشان شش بر یک پیچ و خیز و هم ممکن است پس بیست و خیز و دیگر را تیان ممکن باشد با آنکه ایشان بنگران
اولیاد و ده انگلیس که علی ارض کرده بر سرند و از اصحاب خطوات باشند اتمی مانی الاستامه گویم این تاویل دفع اشکال تر و قیصر
مرئی نیست قید تواریخ هم ضرورت ندارد و در ضمن اصلی مطلب تکرار طاعتی تا چه اتفاق افتد و تا این تواریخ مستندی
صحیح از سنت ثابتند نداشته باشد بنا استکمال این توجیه بر دفع اشکال مشکوک نیست بلکه معلوم است که در بیان قیاس
و قیاس در زمان مملو محمدی علیه السلام واقع خواهد بود و اول این متن خروج سفیانی است و داستان از حال او گذشته
و بقیه قصه وی این است که چون سفیانی خبر ظهور حوس علیه السلام بمشغول لشکری از کوفه بدین فرستاد این لشکر تا سینه
مدینه را استیلا کرد و اندک قتال کند محمدی را جستجو نماید و از مدینه برآمده و طلبش قصد که کند چون بر بیابان نام او
برسد اول آنرا و وسط او همه زمین فرو رود و واحدی نجات نیابد مگر مردی که نذیر سفیانی و بشیر محمدی باشد محمدی این
خبر شنید ارشاد فرماید که ای اینان خروج است پس بیرون آید و بر مدینه بگذرد و اسیران بی باشم را با فراید تمام
ارضی حجاز بر دست و محتوج شود در سال شش و گفته همان سفیانی که عدل است محمدی و او از قوم کلب فخر
محمدی میفرستد چون این طرح در صحرا می بیند که مدینه رسد و در آن کوه منزل کند اول آنرا همه نصف شوند و در
زمین فرو رود و در آخرت موافق اعمال عقیده مستور شوند و هیچ بدو نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی آنکه این خبر را بآخر
امام رساند و دیگری بسفیانی انتهی و لفظ حدیث مرفوع بر دیت ام سلمه این است بخون اختلاف عند موت خلیفه فخر
رجل من اهل الدین بار بالی مکه فیا تیه ناس من اهل مکه فخر حونه کار فیا بیوین من الرکن المقام بیعت الیه بعث من الشام
فیخفف بهم بالبدر این مکه و الدینیه فاذا رأى الناس فکک ناه ابدال استام محمد صا اهل الحراق فیا بیوین ثم ینشار رجل
من رجس بنی خواد من کلب بیعت الیه بیضا فینظر من عینهم و ذک بعث کلب الحبیة لمن لم یسمع فینشیه کلب فیسلم الال اهل
فیلم بیته فیسلم علی الاسلام بانه الی الاصل فلیست یسبح منین قال بعض الرواة تسبیح من ثم توفی و یصلی علیه المسلمون
اخرجه ابو داود عن یایة صالح بن اخیل عن صاحب خم رواه عن یایة بن اخیل عن عبد الله بن احکارت عن اعم سلمه فیسلم علی
المسلم فی الاسناد الاول رجاله رجال الصحیحین الاطعن بهم ولا یخبر وقد یقال فی من یایة قتاده عن ابن اخیل و قتاده عن
وقد یخبر و المدرس الیقین من حدیثه الا ما صرح فیه بالسماع مع ان حدیثه لیس فی حدیثه یصریح بذكر المحدثی نعم مکره ابو داود فی
ابن ابی تنوکان در توضیح گفته اخرج احمد و ابو داود و احکام فی المستدرک اخرجنا الطبرانی فی الاوسط و رجاله رجال
الصحیح عن اعم سلمه ایضا بعثنا قال رسول الله صلعم یسیر علیک المشرق الی المغرب فینقله فیسبت بیضا الی الدینیه فیخفف
بهم فیعود عائد بالحرم فیمتدح الناس الیه کالطیر الوارثة المنقرقة حتی یحیی الیه ثلاث مائة و اربع عشر رجلا فیسلمونوه فینظر علی
کل جبار و ابن جبار و یظهر علی العدل یا تمی لا الاحیاء امواتهم فیمشی علی سبع سنین ثم یأخذ الارض خبرها فوفا اخرجنا الطبرانی
فی الاوسط و رجاله رجال الصحیح و حدیثها ایضا بخلاف الحدیث الاول باختصار و فی الصحیح طرف منه و رواه الطبرانی

و سر است بر این منزه پس مقبول نباشد و نیز مردی بعد از رزاق بن همام است و وی شترت دارد و متعجب در آن مرد
 ما بینا وقت گذشته این مدتی گفته شد یا عادت فی انفسال لم یلقه عیسا احد فسیبوه فی التشتی انتهی حد تو شیخ گفت
 وی گفت من همیشه از خبر جده علی مطلع بودم و ایات سود من قبل خراسان تا تو را و بعد از آنکه از آنجا رفتم و ایات الله الهی
 و نیز این ماجرا را بعد از آنکه بن حاجت بن جزیر بنیدری از طریق این بسینه فراموشی از من جابرجا و حضرت از بسینه است و بن
 بن جزیر روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلعم حجرت باس من المشرق فی طولن للمدی یعنی سلطان و در تو شیخ
 گفته فی عروین جابر و هو کذاب اخرجه الطبرانی فی الاوسط انتهی و فیة یافیه گویم این الهیه شترت دست بران وی شریف
 است و شیخ او عربی را بر صنف است از وی و علی بنی حال میان او و حیل سفیانی مقتله عظیمه و در حد در اصطلاح ناگاه
 خیل هر دو را مقتولین تاریخ فرمود و بعد از جنو از طرف سجستان جایید و بر ایستان رودی از بنی مدی بود و الله تعالی انفسا
 و جنو او را هر سال و در تاسعه گفته روایت همچنین است و بحثی که مد و ناگهی بود سپس من مدان و قه بعد و قه می شود و
 و قه حاکم قه را و قه تحت باشد که هر ناجی مردی خرد بر ریات سودا و بر آب و کرش گرد و در تاسع همچنین طلق آمده
 و شاید که مراد باین آیه جلد باشد و اصحاب سفیانی که در کوفه باشند جز زول بشان را لب بستنید و بگریزند و لشکر
 و کوفه آمده بنی هاشم اسیر و در بکس بعد و قه از سودا کوفه بر جزیر و عصب نام ایستان مسلح کترب و در همن ال بصره و
 و ایستان باشند که اصحاب سفیانی را گذاشته اند و می گوید و از دست ایشان برانند و این را یات سودا و
 بسوی مدی روانه شوند و مدی از حجاز و سفیانی را کوفه برانند و این اقبال بعد بلوغ خبر حضرت پیش او و مدید
 باشد و تا شام این خبر او را پسولناک کنند گو یا افراس بنانند و فیه منخری او را بصفت کند و لشکری دیگر در شام
 بسوی مدی فرستد آن لشکر مدید را در زمین حجاز و یافیه بیعت کند و همراه وی تا شام بمقاله نماید و در بعض
 روایات آمده که این پیش منسوف از طرف تمام خواهد آمد و در بعض آمده که از طرف عراق خواهد بود و لا منافاة زیرا
 بعث از عراق باشد لیکن چنین کسانی از مردم تمام خواهند بود منسوب بشام شدند و در روایت دیگر که اقبال
 این خبر و در روایتی آمده که مدی این جیست ثمال را در حد اصحاب را مقاله فرماید و اصحاب و دران روز زره و
 باشند و اوازی از آسمان مسوح شود که آگاه باشند و او را اصحاب ثمال اند یعنی مدی و دایره بر حجاز
 سفیانی باشند و درین مقاله جز شریک کسی باقی نماند و یگر بنجته سفیانی را خرن و جمع بیان روایات باین طریق
 است که بعضی از ایشان بیعت بهمدی کنند و بعضی مقاله نمایند و بگریزند یا مقاله کسان باشند که امیر مدینه
 از طرف سفیانی ایشان را برای جنگ بفرستاده باشد چنانکه اشارت بدان رفته و سوند او است قتال مسد
 با آنها در عدد اهل بدر و انیکه پس اصحاب و آن روز بر وع بود چه این صفات مناسب ثمال ایشان است و را بتدا
 بیعت و بعد استیلا بر ارض حجاز لشکر او خود بسیار باشد و الله اعلم بعد و سفیانی فساد در زمین کنند و انظار
 نمایند تا آنکه در روز و روستی بسجده مشق با زنان محاسن کنند بر مجلس شرب خمر تا آنکه زنی آمده و بر زانوی سفیانی
 در حجاب مسجده نشیند و مردی مسلح بر خاکسته گوید و ای شما کافر بتید بعد ایمان آوردن این ثمال نسبت

سفیدی از جابر فرستاده گردان او هم در مسجد بنه و جمله مشایخان هم گفته نشوند و بنا بر او می از آسمان نه آنگه که امی مردمان
خدا تعالی قطع کرد و از شما جابین و منافقین شیاع ایشان را و والی سمانت بر شما خیر است محمد سلار را پس لاحق شود و او را
بکره مکره که او مهدی است نام او احمد بن عبد الله است محمدی با جوش خود بود و می فری که از مدینه منوره برود و در مکه
بطرف شام برسد بعد از آن تمام و اینجا بن عم حسین را و از ده هزار کس پیوند و گوید که احقرم باین پیش از تو زیرا که این جسم
و منم مهدی مهدی می فرماید بلکه مهدی هم حسنی گوید ترا که ام آیت است که با تو بیعت کنم مهدی علیه السلام اشارت بسوی علی
فرماید آن طایفه درست او پیغمبر و شاهی خست بقدر از ارض غرس نماید آن شلخ برگردد و سبزه گردنی انحال حسنی گوید باین
عم این جوش تراست را شاع گفته درین روایت یک نموده یک شکل است فائده آنست که حدیث لالت میکند بر آنکه
مهدی از اولاد حسین است این بن عم حسنی باشد و گمان کند که خلافت دینی حسن است چنانکه گوید اما این کس من مستند
درین دعوی و امر است یکی آنکه حسن خلیفه مشایخ اولادش حق است بخلاف دوم آنکه وی نزدیک کرد از خلافت بر حق
و با سلیمان پس حق تعالی عوض این تول خلافت در اولاد او داد و این هر دو امر معارض اند اما اول پس بیعت حسن با بعض
مردم بود که اهل عراق و مشرق و مین باشند اهل شام و مغرب مصر و بعضی با حسین هم بیعت کردند و اما ثانی پس حسن
تقویت حق خود کرد و بعد نیل آن حسین مجروح و زسید و حق او باقی ماند پس خدا تعالی خلافت با اولاد او بخشید اما شکل
پس این چنینی اگر گمان است که با رایات سود قدوم آدم پس گذشت که وی از کوفه بیعت بر خاسته و می در حجاز نیاید
بلکه در بیت المقدس مهدی ملاقی شود و اگر غیر اوست پس چه قسم با وی سازعت کند درین امر بعد از آنکه اهل حجاز و مشرق
و عراق با وی بیعت کرده باشند و جواب این مشکل آنست که اگر قادم برایت برادر مهدی است چنانکه در بعض روایات
آمده پس این جسمی غیر اوست و دعوی او آنست که بیعت مهدی در است از اهل بیت هر که باشد گو یا این بیعت برائے
منصف باین اوصاف باشند برای شخصی بعینه و از اینجا دعوی کند که بیعت او درست زیرا که او مهدیست نه آنکه سنا
کند مهدی را و خلافت و چون ظاهر شود که وی مهدی نیست بلکه مهدی احمد بن عبد الله است با وی بیعت نکن و اگر
گوئیم که وی این علم اوست پس اگر غیر این حسنی باشد فاجواب ما و اگر گمان حسنی است پس سخن ملاقات او آنست که وی حجاز
و از ده هزار کس برای آمد و مهدی فرستد بنا بر احتیاط این معنی که اگر او مهدی است با وی بیعت کنی و اگر او مهدی
نیست از وی بیعت من ستانید گو یا این بحث بر تر و باشد چون ایشان با مهدی بیعت کنند گسیل لشکر برای بیعت
صحیح باشد و این ملاقات مجازی بود و نه ناظر لی فی نه المقام و الله اعلم انتهى و بر گاه مهدی میان شام و حجاز بر سر حد
شام رسد اقامت کند و او را بگویند که از اینجا روانه پیشتر شودی گویند این هم خود صحیحی را می نویسم اگر وی خلع طاعت
من کرد پس من حساب شما بستم و چون نامه مهدی بصحری رسید اصحاب و بگویند که مهدی ظاهر شده با وی بیعت کن
و رنه ما ترا بکشی و رضا بیعت دهد و بسوی مهدی روانه شده به بیت المقدس و و آید مهدی علیه السلام در دست
مردی از اهل شام پاره از زمین نگذارد مگر آنکه با اهل مدینه سپارد و همه مسلمانان را بر جهاد فرستد درین اثنا مردمی
از قبایه کلبه و ج که کند که او را کشته گویند در چشم او کوکب شد و جمعی از قوم خود بیرون آید و نزد صحری رسید و گوید

بابا تو جیت کردیم و در ایامی دادیم تا آنکه چون آنکس متنی این در بیعت کردی همه را میان بعضی را مار و بند و گویند
 حق تعالی ترا قیامی بخشد تا شایسته تو از انعام کردی می گوید ای شایسته ایست یا همه بشکنم گویند آری بسکن با من آنکه کنیم تا
 باقی ماند احدی از ما مرید کلان از تو گرفتار حق شود و بتوبه و تعلق کند از تو پیچیدگی از تو است و ظلف پس کس کج کند با وی
 تمام عامر بود در روزی آمد که می گفتن همه و انصاف بیعت کند بعد از سال از بیعت محمدی و مهدی علیه السلام
 بزی را بیت بهنر شد و اعظم رایت در زمان و صد مرد و باشند نصف لشکر محمدی کلید و با خیل و جمل و ابل غنم خود و چون
 هر دو لشکر مقابل شوند کلب پشت دهند و بگریزند و لشکر مهدی جنگ کند تا آنکه فتح یابد و زنان ایشان را اسیر کند و زن
 دو شیر و ر بهشت روم بفرستد و محمدی را زنده اسیر کرده پیش مهدی آورند و بر شکی که نزد کنیست بطعن وادی بردند
 به نیتنا محض افتاده است در رنگ گو سفند فرج نمایند در حدیث آمده است که آنجا که من جانیست منته غنیمت کلب کو بقتال
 قیل یا رسول الله کیف یغنون اسوا لهم و یسبون و راییم و هم سئل قال یغفرون با ستم اسیر و سخر و الزنا بکذا فی الاشاعره
 بجهده ناشی از رایات سو باید یا سجده ماه شمشیر او بر عاتق او باشد و در روایتی هشتاد و قتال کند و مثله نماید تا آنکه مرگ
 بگویند معاذ الله از آنکه این کس از اولاد فاطمه باشد و اگر فاطمی می بود رحم میکرد و مار و میان او و بنی عباس بنی امیه
 و قعد باشد در عرض فلسطين و قعد و دیگر با عرض حرائر شعار ایشان است باشد و در روایتی کیش کیش و معنی هر دو
 یکی است تا آنکه او را بمهدی سز کنند و در بعضی روایات آمده که هفتاد و دو ماه که مدت شش سال باشد شمشیر بر دوش
 بر دارد و در بعضی آمده که رایات را در بیت المقدس بمهدی تسلیم کند و در بعضی آمده که وی حق الموت نرسد و در روایتی
 آمده که رایات ناشی از خیل سفیانی بیاورد و میان ایشان مقتدر عظیمه و دهد و لشکر سفیانی نیز میریت خود و باز کلب
 گردد و ناشی بگریزد و نمیمی پوشیده در بیت المقدس سید تمهید مهدی بسوی شام کند و طریق جمع میان روایات
 اینست که مدت شش سال با عتبار جمیع شام است و در حدیث علی است مرفوعا ان رسول الله صلعم قال یحون فی
 انرا الزمان فتنه یحصل اناس کما یحصل الذنب فی المحدث فلا تستبوا اهل الشام و کلن سبوا ستر ابرهم فان فیهم الا بطل
 یوشکون یرسل علی اهل الشام صیب من السام فیخرجن حماهم حتی لو قاتلهم الثعالی غلبتم فخذوا کس یخرج خارج من
 اهل حق فی ثلث رایات المکثر یقول خمسة عشر الفا و اقل یقول انا ستر الف اما زیم است است یقول سبع رایات
 تحت کل ایتة رجل یطلب الک فیکتلم الله جمیعاً و یرسل الی المسلمین یفهم و یفتهم قاصیهم و انهم رواد الطبرانی فی
 الاوسط در توضیح گفته فی این همیشه و بقیه رجال لغات انتهی و دال است بران حدیث عبداللہ بن مسعود مرفوعاً قال
 سیمایم چند رسول الله صلعم اذا قبل فقیه بنی شام فلما بهم رسول الله صلعم رفت عیناه و تغییر لونه قال فقلت ما زال
 نرمی و جبک شینا مکر به فقال انا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنيا و ان اهل ثقی سلبقون بعدی بلار و
 نشرید او قظر مدیاتی یا قومن من قبل المشرق معهم رایات سود و فیسألون ان یخیر فلا یعطونه فیکتالون و یغفرون فیعطون
 ما سألوا فلا یقبلونه حتی یفوضوا الی رجل من اهل ثقی یو اطلی اسماء سخی و اسم الی فیکتال لارض فیملونه یا قضا کما ملونا
 جورا فمن ارک ذلک فیکتلم و من اعطاکم للبا تم و لو حیوا علی الثلج فانها رایات مهدی بکذا فی الاشاعره و این حدیث را

وحاکم در سند رک اخراج کرده و نزد محمد بن معروف بحديث الرايات است اما در سندش زید بن ابی زید است شعبة گفته
 کان فانما یعنی رافع الاحادیث التي لا تعرف مرفوعة و محمد بن فضل گفته کان بن کبار ائمة الشیعة و محمد بن حنبل گفته کان
 با کما فقط و قال مرة حدیثه لیس بن کبی بن سعید گفته ضعیف و عجل گفته جایز احادیث و کان با خره یطعن ابو زرعه گفته
 لیس بن کتب حدیثه و لا یستج به ابو حاتم گفته لیس بن القوی و جرجان گفته سمعته یضعفون حدیثه و ابو داود و گفته لا اعلم احادیث
 حدیثه و غیره احب الی منه و ابن عدی گفته هو من شیعة اهل الکوفة و مع ضعف کتب حدیثه و روی که مسلم کن مقرر و یغیر
 و با جملة اکثر اهل حدیث بر ضعف او و این تصریح کرده اند بضعف او بحديث و کعب بن جراح گفته لیس بن شیبی و کذا یک
 قال محمد بن حنبل ابو قلامه گفته سمعت با اسامة یقول فی حدیث زید بن ابراهیم فی الرايات لو حلف عندی خمین بمیدان
 انما انما یسب ایما انما یسب عبد الله و عقیلی این حدیث را در ضعف او آورده و واهی گفته لیس بن صبحی و در اشاعه
 که بیحد ماه با اعتبار مدت قتال او با ضل صفیانی و اجتماع شعیب بن صلیح با دست و پشت ماه با اعتبار مدت مابعد نزول او
 که بود و فرستادن و لشکر را برای بیعت بسوی مکه لیست نه با صبح و طریق جمع میان روایات اخیره انیس
 که ملاقات ناشی با مهدی نشود تا آنکه صفیانی بمیزبانی ناشی رجوع کند بمکه و وقایع روایات تمیمی باشد و نسبت او به ناشی مجاز
 است یا روایات بفرستد و شام رافع کند و بمیز قبل اجتماع با وی یا آنکه روایات قدوم او بر ایات موصول او بمکه و اکثر گفته
 و اشهر است پس این روایات نزد اسکان جمع متقدم نشود و نزد تعارض ساقط گردد و همچنین علت لغو غلبه اکثر از روایات غیرت
 و اگر جمیع کنند میان اینها پس هر جمیع آنست که در بعضی اتفاقات منزه گردد و پست غالب میداند و علم و در سال حدیث گفته
 انصاری از هر طرف در جمیع افواج کوشش نمایند از لحاظ دو از موم روم بغیر جنگ یتان بیان و لشکر انصاری نه گفته و
 هزار باشد و هشتاد نشان آشته باشد و زیر پرش آن و از ده هزار کس حضرت امام نیز از مکه کوچ نموده بمکه بنده بر سر
 از آنجا زیارت جناح تائب کرده بسوی شام روانه شوند و از آنجا تا بهر دمشق رسند و از طرف ثانی فوج انصاری در مقابل
 آید و فوج حضرت امام سه فرقه شود و فرق باشد که از خوف فرنگیان رو بفرار نمید و از لشکر آنجناب آشفته متفرق گردد و حق تعالی
 توبه ایشان صلاح قبول فرماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهیدان بدر و احد رسند و جمعی فرست
 نمایند بتوفیق الهی و شمول عافیت مأمون عاقبت گردند و هیچ گاه گرفتار نشوند و ضلال نگردند پس حضرت امام اقبال انصاری
 لشکر را بیاورد و جمعی کثیر مسلمانان قسیه شوند که بی فتح باز گردند پس همه جماعت شمشیر کشیده میشوند و حضرت امام با جمعی قلیل
 باز آیند باز جمعی ثانی جمعی کثیر قسیه شوند که بی فتح باز گردند و همراه حضرت امام بمانند و دادجو اندوی دهند و بدرجه شهیدان
 رسند و حضرت امام وقت شام با جمعی قلیل باز پنجمه را رجوع فرمایند روز سوم همچنان جمعی کثیر بمن قسیم و شرط در رکاب
 آنجناب منوجه کارزار شوند و بدرجه عالیه شهیدان کامیاب شوند حضرت امام با جمعی قلیل باز پنجمه را معاودت فرمایند
 روز چهارم جمعی قلیل که بمحافظت حیمه میانه گاه می مانند همراه آنجناب آمده جنگ نمایند این روز حق تعالی فرست
 کامل عطا فرماید و جمیع انصاری چندان مقتول شوند که بوسی ریاست در و مانع باقی ماندگان ننماند و بذلت و قلت تمام
 بگریزند و پریشان شوند و جمیع کثیر از ایشان در تعاقب بودی عدم و جنم روید و بعد از این فرست حضرت امام انعام

بشمار چهل و دو را این کار را قسمت فرمایند اما مردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ فرحت بآن حال و مدت نباشد چه بسا
 خاندانها و تشبیها باشد که از صد کسی جز یکی نماند بعد از این حضرت امام چند و مبت بلا و سلام و سرانجام آن خنجام و آوارگی
 حقوق امام پر دازند و هر طرف مسکروا فوج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانة سبحان بجهت اب بجهت دوست انعام فرمایند
 و خود بعد فراغ از این جهات متوجه مشرق قسطنطنیه شوند تا کسی گویم ظاهر اینقول در آنست که این جنگ حضرت امام با اعدای
 دشمنی قبل جنگ قسطنطنیه نیست بلکه این روایت را در سال مذکور بعد جنت لشکر سفیانی در سیدانوشته است اما
 روایات دیگر معلوم میشود که این همان نامه کبری است که بعد صلح یازدهم بر قسطنطنیه اتفاق افتد چنانکه باید و الله اعلم باین
 روی زمین بقیة الله اقدار مهدی علیه السلام آید و اسلام قرار گیرد و گردن اندازد و جمیع ملوک ارض حلقه اطاعتش بپوش
 کشند و لشکری برهند و ستان فرستد و فتح گردد و ملوک بندگان را غل کرده و پیش او آورند و خزان این کشور را زیو بیت المقدس
 سازند و در خیال هفت سال بکشت کند **فصل** در ذکر کبری که بنده ان مهدی علیه السلام باشد و این قوه بعد ملاک سلیکا
 واقع شود و ماجرای او اینست که مهدی یازدهم صلح امر بکنند و در بعضی روایات آمده که مدت این صلح نه سال باشد و
 مسلمانان بجهاد و غزو مشغول باشند و این اعداد ایشان در امر حق قتال اهل اسلام را نصرت و نصرت و نصرت و نصرت
 و زان وارد تا آنکه زول ایشان بپوشی و تلول که نام موضعی است اتفاق افتد و قاعلی از روم بگوید که مصیبتنا لب بدو
 قاعلی از مسلمانان بگوید بلکه انت غالب است و میان هر دو تداول شود و شورش گردد و مسلمانان که دورا را ایشان بنا
 بر صلیب سیده آنرا بگوید و روهان بر کاسر صلیب حمل او شوند و او را بکشند و مسلمانان بولادید خیال سلاح گرفته بمقاتله
 چرازند و حق تعالی اکر ام این عصابه مسلمین میباشد فرماید و همه شهید گردند ابو داؤد از حسان بن عطیه از جبرین بن نفیر
 مروی از صاحب حضرت که او را دو خبر گویند روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلوات الله علیه انزل من السماء
 فتقرون انهم و هم عدو من رانهم قصرون تخنمون فتسلمون ثم ترجعون حتی تخرلوا اجمع و یقول حمیر بن جریج رجل من اهل النضر
 فیقول طلب السلیب فغنیب جلی من المسلمین فیدقه فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک فغنیذک
 فیکرم الله نیکم العصابة بالشهادة گویم المرج الاض الواسعة ذات لبنات تمرق فیها الدوابی تسرح مختلطة کیف شاء
 و التلول الاماکن المرفقة من الارض و النخبة معظم القتال چون همین فرود و مالت اند و مسلمانان مغلوب شوند و رو میان
 یا و شاه خود را بگویند که شما را از عرب کفایت کرد و دم و الطال ایشان را بفصل رسانیدیم حالا از نظر چیست پس میت
 نه راه که مقدار حمل آن باشد بجمع شوند و با هم شادانیت بیایند و در لعلی آمده که با مستاو بنه سیر بکنند و معنی هر دو و
 مستادیر هر غایتی را بیت و دوازده هزار گن باشند و در اعماق یا وابق که نام موضع است فرود آید گویم این سر
 موضع قریب حلب انطاکیه اند در قاصوس گفته المعن و یترک کورة بواهی حلب الا عاق موضع من حلب انطاکیه
 سیاه کثیره و لا تنف الا صیفا و هو لمعق جمع با جزاء و تهمی و نایه عین مجرید یا می بکنند معنی را بیت یعنی نشان است غایب
 بموجوده نیز گفته اند و بی الاجتهاد من القصب شبه کثرة را حسم با و اعاق بین حمله و ابق بر وزن طابع بکسر با و
 اوست و در خیال کرد و بی از خیاری اهل مدینه بیرون آید و از هر دو سوی صف قتال بزند و در میان گویند یا را

از کسانی را که در دین راه دارند باز گردانید که با ایشان مقاتله کنیم مسلمانان جواب دهند که و ان شاء الله هرگز شهادتی نیست
 که شما و انخوان خود را غنی کنیم نظر روایت سبواست مجهول معلوم خوانده شده پس اگر مجهول خوانند معنیش آن باشد
 که الدین بپیوستن منافع و خیر و احسان دنیا و مایهات و ایتها نماند و اگر معلوم خوانند معنیش آن است که الدین سبوا و اولاد و اولاد و اولاد
 ذکره فی الاشاعره و معنی اول الصق بمقام است مدین قتال ثلث جماعت از مسلمانان هر میت خود و دیگر نزد حق تعالی توبه و
 قبول نکند و ثلث جماعت مقتول شود و ایشان قتل شهیدان باشند تر و خدا و ثلث جماعت قتیاب گرد و دو گاهی در فتنه
 نیست و در روایت لغیر بن حماد از ابن مسعود مروی آمده که باشد میان مسلمانان روم بدنه و صلح مقاتله کنند اعدا خود را و
 ایشان و غنایم را با هم قسمت کنند بپسر روم و غنایم را مسلمانان فارس و او مقاتلان آنها را بخشند و ذراری را اسیر
 سازند و گویند قاسمونا بالغنایم که قاسمنا هم پس اموال و ذراری و ذراری را با هم تقسیم نمایند روم گویند و ذراری را
 را که در غنیمت بشماریده است هم قسمت کنید مسلمانان گویند ذراری را سلیمین اقامه میکنیم و روم گویند شما غنایم کردید اینها
 گفته بصاحب قسطنطینیله رجوع آرند و گویند که عرب غنایم کرد و ما در و اکثر و در سامان اتم و در قوت اشد هستیم از ایشان
 مد و ما فرمائی که با ایشان مقاتله کنیم وی گوید با ایشان غنایم طول و در عین ایشان را غلبه داشته اند ناچار پیش صاحب
 روم می آیند و ازین ماجرا و اخبار دهند وی بشمار غنایم بفرستد زیر هر غنایم و دوازده هزار نفر باشند و رجوع و بگویند که
 چون سوار شام بدست آید مرا کبالتش فرستید و بسوی یزدنا بجا نهائی خود بجهنگند اینها همچنین کنند و تمام زمین شام
 فراگیرند هر چه در وجه و جوش شهر و مشق و مشق و بیت المقدس را و ایران سازند ابن مسعود گفته گفتم دمشق بچند روز
 را گنجایش کند فرمود و الذی مفتی بیده و اسع شود بر کسی که بیاید او را از مسلمانان چنانکه وسعت میکند رحم هر که
 گفتم مشق چیست فرمود کوهی است زمین شام از حسن بر نه که او را ربط گویند و ذراری سلیمین فرامای مشق باشد
 و مسلمانان بر نه رابط صبح و چگاه با ایشان مقاتله کنند و صاحب قسطنطینیله چون این را به بیند راه دریا بسوی
 قسطنطین است صد هزار کس و نه سازد تا آنکه ماده الف که او تعالی الفت داده است میان دلبهائی ایشان با میان
 بیاید و با ایشان چهل هزار کس از حمیر باشند و بیت المقدس سیده روم را مقاتله کنند و هر میت دهند و از
 لشکری باشد که بر آند تا آنکه بقسطنطین رسند و ماده الموالی بیاید گفتم ماده الموالی چیست فرمود عتاق شتاند و
 از شام قومی است که از طرف فارس بیاید و عصبه خود را بگویند ای معشر عرب نباشد با شما یکی از دو گروه را مجتمع شود
 گفته شما پیش قتال کند هزار یک و دو موالی روز دیگر و بر آید بسوی مشق و مسلمانان بر نهی فرود آیند که او را گذارد
 که او گویند و شرکان بر نهی دیگر که آنرا رقیه خوانند و آن نه سپاه است و مقاتله کنند با ایشان و حق تعالی نصر خود
 بر دو عسکر برادر و نازل شود صبر بر ایشان تا آنکه یک ثلث از مسلمانان کشته شود و ثلثی بگریزد و ثلثی باقی ماند
 بر آتش که کشته شوند پس شهید ایشان مثل شهید از شهدا بر باشد و هر و احد از شهدا بر شفاعت بفرستد
 شهید کند و بر سه ثلث متفرق گردند ثلثی بر روم ملحق شود و گویند اگر خدا را حاجتی باین دین میدوید و ایشان سبوا
 و ثلث دیگر که سلبه العرب باشد بگویند بگذرید بر روم بمانند و بیاید با ما بسوی بد و لجنی اعراب بر و بد با ما بسوی

عراق و کربلا و آنجا که روم مغناط مستورند و امانت سوم پس بعضی بمبوی بعضی رومند و گویند الله الله نصیب
 را از خود دور کنی و باید که کشته شود و با دشمن قاتل نمائند و هرگز شما مستور نشوید و باید که تمسک نمایند پس
 بهمنان فراهم شده است که بر آنکه مقاتله کنند تا آنجا که لاحق شوند با خوان مقتولین خود چون دیده شود
 بمبوی کسی که تحول کرد و بایشان کشته شد و برینند روم قتلت مسلمانان بر خیزد و یکی رومی و رسیان هر دو من
 و با او رفتی باشد که در بالای می صلیب پس ندانند که نصیب مری مسلمانان میان صفین قائم شود و با او
 بنده یعنی نشان باشد و وی آواز دهد که کل غلبه لشارت الله و اولیاده و او تعالی بر کافران ازین قول که صلیب
 شد غضب فرماید و جبریل علیه السلام در دو کلب فرشته فرو شود و بگوید ای یحیی بن یساک عیسی بن مریم ای یحیی بن مریم
 و در صد هزار ملائکه نزول کند و حق تعالی نصر خود بر مومنان فرو آورد و باس خود بر کافران نازل سازد و مقابل
 کنند و هر بیت خورد و مسلمانان در زمین و روم در آیند تا آنکه بر عیسی رسند و بر سورا و خلقی کثیر باشد گویند یا یحیی
 اکثر از روم ندیدیم با آنکه بسیاری را کشتیم و سادی جوبد که از هم فی الله تبارک و تعالی و اینها بخوبیند که ملائکه در سید تاجیه
 بمبوی شما و انیم پس رانی خود امان گیرند و روم بر او جزیه فراهم شوند و مردم اطراف نزد ایشان جمع گردند
 گویند ای سعته سرب جال در پس شما در ذاری شماست این خبر باطل باشد پس که از شما در میان آنها باشد نیز
 که با دوست نه بیند چه ایشان قوت بازوی شما هستند چون بر آیند خبر باطل بایند و روم بر بقیه عرب که در بلاد
 ایشان باشند بجهند و آنها را بکشد تا آنکه در ارض روم که ام عرب عربیه و ولد عربی باقی نماند مگر آنکه کشته شود
 و این خبر مسلمانان رسد ایشان بعضی ای خدا راجع کنند و مقابلان روم قتل ساند و ذاری ایشان را اسیر نمایند
 اموال فراهم کرد و بر بیچ مدینه و خبث فی یاد و بر سره روم فرو و نیابند و بیخ فرو کش شوند تا آنکه مقبوض شود و اهل قسطنطنیه
 فریاد بر آرند و بگویند صلیب که بر ما ممد شد رانی ماویج ناصر است و بیخ خشک باشد و در وی خیمه دارد و شود و دریا
 از قسطنطنیه مجوس گردد و گویند بصلیب آیمد و شد بر برای ما یعنی نشد مسلمانان احاطه مدینه کفر کنند شب جمعه
 و کبیره و میل تا صبح و نباشد در میان ایشان ناظم و نه جاس هر گاه و خبر طلوع کند مسلمانان تحجیر احد بگویند پس هر دو بر
 بیفتند و میان گویند که ما عرب اقبال میکردیم الا الآن بایستاقه میکنیم حال آنکه شهر از برای ایشان مهینم گردید و
 خزینه او برای ایشان است پس بر شما می خود زور بسیار کایل کنند و پر کرده بدین و ذاری را قسمت نمایند تا آنکه
 در هم بکشد سده صد زن و دوشیزه برسد و شمع شوند و پنجه در دستهای ایشان است ما و سیکه خدا خواسته باشد سیر
 بیرون آید و حال این خبر درست باشد و فتح کند خدا تعالی قسطنطنیه را برای ما و اقوم که آنها و قیاد الله اند و بر دوز
 خدا از بهما موت و مرض و ستم تا آنکه فرو آید پس این بریم علیه السلام و مقاتله کنند با او جال را سید و علی بن حدیث را
 بطوله در جامع کبیر آورده در اشاعه بعد و ذکر این روایت گفته که میان مسلمانان در میان صلح شود و اهل اسلام
 رومیان که با ایشان صلح پاره باروم که غده و ایشانند جنگ کنند و لذا روم بمسلمین بگویند قاسمونا الغنائم کما
 قاسمناکم و فارس دشمن مسلمانان باشند و مقاتله ایشان با احدی اگر مسلمانان مثل مقاتله بعضی مسلمانان با

اجتناب باشد بر ملک این ظاهر قول ایشان است لافقا ستم و در ای المسلمین شیخ جمع گفته فارس بسوی کفر و این ظاهر قول
 ایشان است فقا ستم و هم الاموال خداری الشکر و عین معنی مناسب شفاعت بروم است بر ایشان زیرا که روم کفار
 باشند و شفاعت کفار بر مسلمانان جایز نیست برین تقدیر بعضی خداری را از اطراف بلاد و سلاطین سیر کرده باشند و بعد
 استیلا بر فارس آنها را مستر و سازند و طلب دم مقامه را درین خداری از آن جهت باشد که در دست کفار آمدند و این
 روایت مستفاد شد که آمدن روم از طرف دریا باشد از رسیدن ایشان بدانجا و عاقل که متصل حساب است استیلا
 ایشان جمیع بلاد مسلمان لازم نمی آید تا گمان رود که قسطنطنیه که الآن دار الاسلام است متاسعت قیام معهود با و در
 الکفر شود زیرا که قسطنطنیه کبری است چنانکه بیاوردی شکل نیست که در اینجا آمده که چون صاحب قسطنطنیه اینحال
 بیند از راه بر سر صد هزار کس و ده تفسیر کند پس میتوان گفت که این لشکر برای امداد مسلمانان بفرستند و رویت
 قلت سلیمنی آن نیست زیرا که سیه ملک کس برابر شد و روایت که زیر هر یکی از آنها دوازده هزار کس باشند قلیل اند
 لاسیما اینقول بعد قتل مقتول و تحول متحولان بسوی روم گفته شود یا آنکه چون اهل قسطنطنیه بمیدی پیوندند بعد ایشان
 در اینجا کفره بمانند و بلاد ایشان را خلیفه شوند و چنانکه از من شام را بگیرند همچنان این بلاد را هم بستانند و بنام خود
 و قاموس گفته قسطنطنیه بزبانه یابی شده و قد تضرع اطراف الاولی منها دار ملک لروم و فتحها منی شرط الساقه و طی
 بالرویه بجز نظایا و ارتفاع سور با احد و عشرين ذراعا و کنیستما مستطیلة و یحاط بها محو و عال فی دور و رابطة ابو
 تقریباً و فی راسه فرس من نحاس علیه فارس فی احدی یدیه کرة من فیه بفت قفح اصابع یدیه الاخری مشیه بها و هو موصوف
 قسطنطنین بانیب انتهى موافق استثناء و شق است موافق دیگر که مضطاط سلطین و طمیر کبری و مشق باشند و نزد
 شرمج و جال بت المقدس و اما رباط پس و قاموس گفته که بر موضع و قد ذکر فی الصحیث انه عند حصن پس احتمال
 دارد که نام نفس نه باشد یا وضعی بود که نمر با و اضاف کرده اند و معنی قول او که شهید ایشان همچو ده شهید است
 باشد آنست که هر شهید از او قیامت شفاعت باشد بر شفاعت و کس از اهل بدر و اهل بدر شفاعت هفتاد و یک
 باین حساب هر یکی را از ایشان شفاعت هفت صد کس باشد و این از قبیل قول آنحضرت صلعم لواء احد منهم اجر سبعین
 پس لازم نمی آید تفضیل ایشان بر اهل بدر مطلقاً زیرا که فضیلت صحبت را هیچ شی محاذ له نمیکند و تحقیق آنست که چنان
 تفضیل مختلف اند بکن که فضیلت ایشان از جنتی باشد و تفضیل او شان بجنتی دیگر یا آنکه باریکی از ایشان همچو بلاد
 کس از اهل بدر است بنا بر کثرت مقامان ایشان از روم و بودن آن بعد از من نبوت و مؤید دوست کثرت در بلاد
 برای ایشان نسبت با اهل بدر صد چندان زیرا که مقامین ملائکه در بدر سه هزار بودند و درین زمان سه ملک باشند
 و لفظ عور در سه نسخه بدون یا در نسبت و تار تایت یافته شد اما در قاموس عوریه گفته شاید این هم لغت باشد یا از
 نسخ مذکوره هفتاد و درین حدیث جس بحر یعنی خلیج مذکور است و در روایت دیگر تعبیر بخلق بحر آمده و برین تقدیر
 این معجزه آنحضرت صلعم باشد و تایت قول بعضی علماست که گفته اند که بنی من الانبیاء معجزة الاول بنی صلعم معجزة
 و اما علم برادر رسول صلعم و معانی لقیة الفاظ حدیث واضح است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم بحیث

الروم علی وال بن سرقی یواطی هم و همی فیتقتلون بکال لیه العاق فیتقتلون فیقتل من المسلمین الثلث او نحو
 ثم یقتلون الا یوم فیقتل من المسلمین نحو ذلک ثم یقتلون بوم الثالث فیکون مستخرج الی الروم فغلبه الون حتی یقتلون القسطنطینیة
 فینسأهم یقتسمون فیها بالارسل و ذلک اتهم صاریخ ان الدجال قد خلقک فی ذلک فیکم اخبره اسطیثیب المتفق و المغترق و در و اتی
 آمد و که مسلمانان شرط کنند برای موت که برگردد و مگر غالب شده مقابله کنند تا آنکه شب میان ایشان حاجر گردد و ایستاد
 بر و غیر از این باشد باز مسلمانان همین شرط برای موت کنند و تا سه روز غیر غالب گردند چون روز چهارم آمد بید یقید الی اسلام
 برایشان حمل آورد شوند و او تعالی دانه بر کافران گرداند و مقتله عظیم رود و هر که مانند شش دیده نسته تا آنکه هر طایفه از
 پیملوی ایشان بگذرد و تجاوز نکند و پیغمبر و پسران یکپشت را شمار کنند که صد کس بود و دند و باقی نماند مگر یکصد و پست
 میژت کنند و نه بنیت شادمان شوند و بیخاه زن را در این مقام یکم باشد گویم شرط بکنم یعنی گردی از پیش هست
 که تمام کنند برای قتال و حمله آورد و دره یعنی نبرست است و مراد پیملوی نواحی ایشان است بعد از این مقتله
 مسلمانان تعاقب ایشان کنند و نبرست قتل تا آنکه القسطنطینیة کبری رسانند و در حقه الدار گفته این بلده را هفت سورت
 مرقن سور که محیط هر شش سورت است و یکت رابع و در وی صد باب است و عرض سور دیگر که ملحق بصد است نه در
 و بر غلیج که در بحر مدی میریزد و دست متصل ببلاد روم و اندلس انتهی گویم ظاهر آنست که الان باین عمارت و بیت
 و محکم که در آن وقت عمارتس باین قدر رسد و با بجا مهدی نواحی خود نزد بحر موز کند تا وضو برای نماز باعداد نماز
 آب دریا از مدی دوری جوید و مدی در پس او رود تا آنکه ازین ناحیه تجاوز فرماید باز نشان را بنشانند و ندانند
 ای مردم عبور کنید که حق تعالی بحر را برای شما منقلب کرده و شگافه مانگه برای بنی اسرائیل شگافه بود هنگام
 عبور کنند و مدی استقبال نماید و اینها یکبیر آردند پس دیوار عایش بیفتد باز آمدند اگر گویند فسن نوبت ثانوی
 باین دوازده برج ساقط شوند و اینها آن بلده میفتوح سازند و تا یکسال آنجا اقامت کنند و مسجد بنیاد دهند
 پسترد بلده و دیگر آیند و درین میان که قسمت ننهیم پسرا میکروه باشند که ناگاه صاریخ فریاد کند که دجال
 پس شما در داری شماست در شام چون برگردند از خبر باطل بر آید و تارک و آخذ نام شود بعد یکبار سفینه
 طیار کنند و مدی اهل شرق و مغرب شام و حجاز سوار شوند بر قصب جبل واحد و بسوی رومیه روانه شوند از
 عبداللہ بن بشر الحارثی مروی است که گفته یا ابن ابی لعلک رک فتح القسطنطینیة فیاک ان ادرکت فتمحان ترک
 غنیستک منها فان بین فتمحان و خروج الدجال سبعینین اخبره نعیم بن حماد فی الفتن گویم حدیث ابن سعد در ذکر طحیم
 بطول از جامع کبیر سید علی گذشته و اسطیثیب هم در مغترق و متفق از حدیث ابو هریره آورده و عبارت رساله حضرت
 درین مقام آنست که چون آنجناب برگردد در ایامی روم رسند جماعه بنوا سحی را که همقد و هزارتن باشند بر کشتیها سوار
 کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استنبول نام دارد تعیین فرمایند چون این جمیع مقابل فعیل آن شهر شوند
 بشکیر آواز بر دارند و دیوار محال آفتبر مید و نام الی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر وارد آیند و کفار را
 بکشند و فلک البقاعه عدلی و احسان بند و بست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام تاین فتح بیعت شش

سال گذشته باشد که خبری مشهور شود که چه شصت و دو سال برادران شافعی و آشوب بر پانزده حضرت امام کوچ
 بلف شام بقصد معاوت فرمایند در کوچ اول نه سوار برای تحقیقات این خبر پیش پیش لشکر بطریق طایع برآیند
 خدا فرموده اند که من نام ایشان و پدر ایشان نام قبیله نامی ایشان و رنگ پان ایشان میدانم ایشان بهترین مردمان
 روی زمین اند در آنوقت پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ است هنوز دجال نبرآمده است پس حضرت امام
 شتابان را گذاشته بآستگ و خبرگیری ملک و انده شوند چندی نگذشته باشد که دجال برآید آتشی بعهده کتر و ملیت المقدس
 که ظاهرین اما وقت غرابی اسرائیل گرفته و در آتش سوخته و بخور آن کینه از هفت صد سفینه در رویه آورده بیرون
 آید و یقه گفته آنحضرت صلعم را شنیدم میفرمود و مهدی این را برآورده بسوی بیت المقدس برگرداند آورده فی
 الاشاعه و کم یذکر تخیریم در عقد الدکر گفته رویه ام بلاد روم است و پادشاه انجرا الهاب لقب است هر که باشد حکم بجا
 بر دین نصرانیت بمنزله خلیفه در مسلمانان باشد و مانند آن کدام بلده در بلاد اهل اسلام نیست و مورسین در صفت
 از عجب چیزی ذکر کرده اند که گوش من در باره بلده از بلاد عالم مانند آن نشنیده و قسطنطینیة قریب است بروی چهار
 تکبیر برآید پس حایط او ساقط شود و شش ملک کس اقبل رسانند و از وی استخراج حلی بیت المقدس و تابوت سلیمان
 و مایده شی اسرائیل چاره نامی الوح توراة و حله آدم و عصای موسی و منبر سلیمان و دو قفیه از من منزل برینی اسرائیل
 که از پیش سفید تر باشد بکنند بعهده بمانند دیگر که آنرا قاطع گویند بیایند طویش یکبار اسرائیل و عرض پانصد میل است
 و سه و شصت دروازه دارد و از هر دروازه هزار مقاتل برآید و این مدینه بر ساحل بحر است در وی سفینه نیست آنحضرت
 صلعم پرسیدند که این بحر چو سفینه بر بنیدار و سر بود او را قهر نیست و در دراز غلیجهای این بحر میکنند و او نتوانی
 این غلیجان را برای بنی آدم منافع ساخته و قهر دارد که حامل سفر نیست پس روی هم چهار تکبیر برآند و وی ساقط
 شود و هر آنچه در وی باشد آنرا غارت نمایند و هفت سال آنجا بمانند پسترسوی بیت المقدس بیایند و خبر دجال
 بایشان رسد که در یهودا صفهان خروج کرده است آنحضرت ابن عمر الدانی فی سننه و در روایتی آمده پسترسایه
 مدینه را که آنرا قاطع گویند و این بر بحر اخضر محیط بدیناست و نیست پس او را خدا ای عز وجل طول او هزار میل
 و عرض پانصد میل است تکبیر گویند و دیوارهایش پیفته و هزار هزار مقاتل را بکشند بعهده مهدی تو بهر بسوی
 بیت المقدس فرماید باز آر کشتی و فرو دیند مسلمانان بشام فلسطین میان و عکا و صورت و عسقلان و غزه و امواک
 نزد مردم آنجا باشد برآند و مهدی در بیت المقدس فرو شود و تا خروج دجال آنجا بماند یعنی خرگاه مسلمانان
 در طحله کبری و مشرق باشد و نزد خروج دجال بیت المقدس بود و مهدی در همه آفاق درآید و هیچ شهر نباشد که
 در وی ذوالقرنین داخل شده مگر آنکه وی نیز آنجا درآید و اصلاحش کند و هیچ جبار نماند که او را هلاک نسازد و از
 آنحضرت آمده که مالک شدند دنیا و دوسوسن و دو کافر اما دوسوسن و القریین و سلیمان اند و کافر پسر
 نمرود و بخت نصر اند و نزدیک است که مالک شود آنرا خاس از عترت من که جبرئیل است و این مرد و پیر از این عباد
 آورده و رجوعا که اصحاب کجف با حواریان مهدی شوند اهل علم گفته اند که حکمت در تأخیر ایشان تا این مدت است

بیست سال در بعضی است چهار سال در بعضی سال در بعضی سال و در بعضی سال بیست سال و در بعضی سال بیست سال
 این خبر یکی در قول مختصر گفته و ممکن است جمع بر تقدیر است که با نظر لوق که ملک و متفاوت الظهور والقوة باشد پس اکثر
 باعتبار جمیع مدت ملک و مدت اقل محمول است بر غایت ظاهر و او وسط و وسط انتهی گویم دلالت میکند برین قول
 چند و چهار سال آنکه آنحضرت مسلم امت خود را خصوصاً اهل بیت را بطریقیکه شایسته تبار داده و گفته که حق تعالی جوهر و جسم را بوی
 معاضه فرماید بقسط و عدل و لایق بکرم الهی آنست که مدت عدل چندین باشد که در وی نظم و فتنه فراوان سازند و
 هفت یا ده سال بسیار قلیل است دوم آنکه وی تمام دنیا را مفتوح سازد و چنانکه در القدرین سلیمان فتح کردند و در هر یک از آنها
 درآید و در سایر بلاد مساجد بنا کند و بیت المقدس را زیور پوشاند و شک نیست که مدت نه سال در مدون او سیاحت
 ربع یا خمس معهوده ممکن نیست تا سیاحت تمام ربع مسکون چه رسد به جماد و تجزیه عساکر و ترتیب حیوش و بنا مساجد و غیره
 چه ششم منصوص گردد و سوم آنکه او روضه که اعمار در زمانه او طویل شود چنانکه بیان سیرتش گذشته و طول عمر در زمانه
 مستلزم طول عمر است و تسع و دوازدهش خود بیع طول نیست چهارم آنکه نه سال را اصلاح کند باروم و سال کامل و در طغیانیه
 ماند و هفت سال در مدینه قاطع بگذراند و مسبار و بسوی قاطع دوبار شود و بار سوم رجوع کند و این خوانان سالها
 هم چنین تسع و دوازده سال بسیار بخوابد چنانکه در روایات سابقه ذکر گذشت و این از دید از تسع و دوازده
 پس در اینجا میتوان گفت که تحدید بیع باعتبار مدت استیکار او بر جمیع معهوده است و معنی حدیث آنست که وی
 درین مدت مالک جمیع ارض شود بلکه کامل و این بعد تسع مدینه قاطع شود و تحدید بیع باعتبار مدت تسع او
 قسطنطنیه است و تحدید بیع تسع و دوازده باعتبار مدت قتل او و سفیانی را و دخول حمله اهل اسلام در اطاعت و دست زدن
 نه سال باروم مصالحا باشد و ثغالی و یحرب ایشان و تمکک و برای آنها قریب ده سال باشد و تحدید بیع است سال
 جبر کسوست و بیست چهار سال باعتبار مدت خروج او بسوی شام و دخول سفیانی در بیعت او و تحدید بیع است
 سال باعتبار خروج او در مدینه استیلا او بر ارض حجاز است و تحدید بیع است باعتبار مدت ملک و دست فی الحمله است
 خروج او و لا باطل ف و قتل کردن او و امیر که را و غیبت او بعد از آن و خروج ناشی بجزاسان و بر و اشتهار و بیعت
 بر طاق خود و هتاد و دو ماه چنانکه در بعضی روایات است و این جمیع اول است از اسقاط بعضی روایات مشکک است
 که این جمیع مقدم است بر ترجیحها ممکن و الله اعلم بالانکه نیست مانع از آنکه تسع و دوازدهش بعد نزول عیسی و قتل در جبال
 بردست او یا تیر که عیسی از مهدی ملک او نماند چه آنکه از قریش اندامی که دو کس هم باشند و عیسی از نفس
 و زرار او باشد و تابع او بودند امیر بروی و از اینجا است که نماز گذارد و در پس او و اقتدا کند بوی که ایدل عاید
 جابر عند مسلم ان عیسی یقول لیمن یتاخر فی الصلوة ان بعضکم علی بعض امرار تکرر الله علیه نه الا ان الله و بعض
 روایات آمده که مهدی نماز گذارد و باشد با ایشان این نماز بعد عیسی تمام شود و پس متانی ان نیست زیرا که
 چون امامت و امامت مهدی ثابت شد او را میرسد که عیسی را برای امامت نماز معین فرماید زیرا که وی افضل
 و افضلیست و مستلزم خلافت نیست چه خلافت مفضول با وجود افضل جائز است لایسما چون فاضل از غیر

در پیش باشد این حرکتیست که سلب ملک قریش است که بعد نزول عیسی میثاق را انقضای آن میچیزی با وجود او
 چون مراجعت می باقی ماند و این معارض خیرالایزال نه الامری قریش باقی فی الناس نشان نیست انتهی ملک
 نیست که این در دفع بسیاری از اشکالات است مثل بودن زمان هر یکی ازین دو موصوف برکت امری بر کردن
 ایشان زمین را بعد از قطع شکست صلیب قن خنیز نیز اگر زمان هر دو واحد است پس نسبت این امور که این بطریق
 بعدی شده و حکایت بطریق بعدی و قدیستاسن بقوله صلعم که تمام از انزل حکیم ابن مریم حکما انقضای امام حکم و امانتی
 که از قطع حکما مستقلا منبهم میشد اندازد و دفع فرمود بلفظ امام حکم و ظاهر است که مراد در اینجا امانت نمازیست بلکه مراد اثبات
 اثبات عیسی است بر ائمه شریعت محمدی و بودن او رعیت نبیه و مریدی از احادیث او صلعم محمد بن عمر بن طایف حاکمی است
 در باب سید صاحب و شصت و شش از فتوحات که گفته که خدا این حال را خلیفه است از عترت رسول خدا صلعم از ولد فاطمه که
 با شش نام رسول خدا باشد صلعم جواد حسین بن علی است بیعت کرده شود او را میان کن و مقام نانا باشد رسول خدا
 صلعم در سیرتانه در صورت اسعد در موی اهل کوفه باشد پنج یا هفت سال اندک گالی کند بیرون آید و دنیا پر شود
 باشد بخور و غلیم پس هر کینه از اربط و عدل متقی بود آثار رسول خدا را صلعم خطا کند او را فرشته باشد که نشد باید
 کند بختینی که وی فرزند عیند محل کل کند و تقویت صلیب اقرار صلیب و امانت بر ذنب حق فراید بکند انچه بگوید
 انچه بماند و بداند انچه حاضر شود او را و درست فرماید او را خدا ایتالی در یک شب هلاک شود و غلیم و اهل ظلم قائم گردین و سید
 شود روح در اسلام و معزز گردد و بعد از دل و زنده شود و بیعت شام کند و در زمانه از جهل و بخل و جبن و صبح کند و
 وی اعلم الناس اکرم و اتبع ایشان باشد شهید جزیه را و بخواند مردم را بسوی خدا بشیر پس هر که ابا کند کشته شود
 و هر که نزاع کند محذول گردد و ظاهر کند ازین چهره را که دین دوستی فی نفسه که اگر آنحضرت صلعم زنده می بود هم با
 حکم میفرمود رفع کند این است ازین و باقی نماید گردین خالف عمار و عمار و قلوبی علی اجتهاد و پاستند بر او که او اسند و
 که می حکم میکند بخلاف غصب نموده ایشان پس اعلی شوند زیر حکم او با کراه بخون سیف و مسلوب او و بنا بر عینیت
 و آنچه نزد اوست یعنی از اهل و نیست و او کدام حد و زمین مگر فقها را فاضله بر او که ایشان از اذن وقت هیچ راست
 تمیز از ساه باقی نماند بلکه نباشد ایشانرا حکم مگر قلیل بر تقی شود و خلافت از سال و احکام بوجود دین امام و اگر نمی بود
 هیچ بدست او فتوی میدادند فقها نصیب می لیکن حق تعالی ظاهر کند او را بصیغ و کریم پس طبع کنند و تبرسند
 و قبول کنند حکم او بجزایمان از دل و معزز دارند خلافت او شادمان شوند بیوی مایه مسلمانان بیشتر از خود اهل ایشان
 بیست کنند او را عارفان خدا از اهل حقانین بشه و مکتشف و تعریف الهی او را رجال اویون باشند که اقامت
 کنند دعوت او را و نصرت دهند و ایشان و در او باشند که محل اقبال مملکت نمایند و اعانت بجزیری کنند
 است خدا در گلوئی او و این فقره باشند بر اقدام رجال از صحابه صدقوا ما عاهدوا الله علیه و همه اعاجم باشند بیست
 در ایشان عربی مگر کلام نکنند و در عربی ایشان نزاع فطی نیست که از جنبش ایشان نیست گاهی عصیان خدا نکرده و کسی
 اخس از اسی و افضل امنا و باشد بر او باین حافظه علیه السلام است زیرا که جز پیغمبر ان کسی معصوم نیست

عصمت مهدی در حکم او باشد یا اشارت نموده است که تسدید او بحد و سؤید او مست نبودن می از جنس ایشان
 زیرا که عیسی علیه السلام از جنس ایشان است چه اگر بشر است و اطلاق جنس بر نوع هم آید پس صادق شود بر عیسی بر
 از جنس اسرائیل است اطلاق علم اگر چه بر اساسوای عرب می آید لیکن اطلاقش بر فرس غالب است و در مصورت عیسی
 جنس ایشان نباشد یعنی بر علم ایشان و اندر علم و اندر رضی الله عنه و الا ان شتم الاولاد یار شهید و عین امام
 العالمین فقیه و هو السید المهدی من آل احمد و هو البصائر المکملین تمید و هو النفس تجلو کل غیر وظلمه و هو
 الوابل الوسی جین خود و مراد بجنم الاولاد یار مهدی است و امام العالمین نمی مسلم بعد گفته و قد جازمانه و اظلمکم
 او اند و ظهر فی القرن الرابع الاصح بالقول الثلاثة قرن الصحابة ثم الذی یلیه ثم الذی یلیه ثم جازینها ای القرن
 و الرابع فترت و حدثت فی الرابع انور نشیرت ابوار و سقطت دمار و عاثت الذیاب فی البلاد و کثر الفساد و ال
 حکم کجور و طی سید و اد بر نهار العدل بالظلم جین اقبل یلیه شهید و هو خیر الشهداء و اما و هو خیر الامم بعد گفته و جمیع
 انچه مهدی در قیام و وزارت خود بسوی آن محتاج شود و نیز شتم اول نفوذ بصیر که در دعوت الی الله بر بصیرت
 باشد و در معرفت خطاب الی ترو القاء سوم علم ترجمه عن الله تعالی چهارم تعیین مراتب برای اولاد او پنجم رحمت
 غضب شتم علم از افاق محکمت هفتم تداخل بعض امور بر بعضی شتم مقتضای در تقصیر جمیع جوان مردم بهم و قوف
 بر علم غیب مدت خاصه کون که مطلع کند او را حق تعالی بر شیون نوازل قبل وقوع آن و وی معصوم باشد
 برای و قیاس رحمت الی بود در عباد چنانکه آنحضرت صلوات بود و این نیز بجز بجهت خاصه برای امامی از ائمه دین صحیح
 و ثابت نشده انتهی مخصوص و در قیاحات در بیان این امور بسط کرده و ذکر این عبارت بر حمل بیان سیرت مهدی
 علیه السلام بوده این موضع لیکن صاحب شاعره در اینجا آورده و عبد الرحمن بن عبد الله در تاریخ خود گفته و الله تعالی
 البتة خیر فی امرنا الفاطمی طریقه اخروی و نوعی عن الاستدلال و بر ما یعتقدون فی ذلک علی الکشف الذی هو اصل
 انتهی بعد گفته که متقدیم ایشان درین امر خوض نمیکردند بلکه کلام شان در مجاهده با اعمال و نتائج مواجد و احوال
 حاصله این اعمال بود بیشتر در متاخرین ایشان کلام در کشف و در اوارا کسر حاجت شده و قائل شده بقطعی اید
 و گویا حکایت مذکور افسه میکنند در باره امام و فقهاء و اقوال شیعه را نوشته اند و کتب ایشان مملو
 مذکور فاطمی منتظر اکثر الکلام از ایشان در شان فاطمی این عربی حاشی است در کتاب عقار مغرب غیره فی غیره
 و اطلیل در شرح کتاب فتح النعلین گفته و لم تزل البشری نتائج برین اول الیوم المحمدي الی قبیل انحناسه لقص
 لیوم و ما کدت و قضا عفت تباشیر المشایخ بتقریب قته و از دواف زمانه منذ انقضت الی لم جاز انتهی قال
 و بیضا و مدته حکمه یضیع و البضیع من ثلاث الی تسع و قبیل الی عشره و جاز ذکر اربعین و فی بعض الروایات سبعین
 الاربعون فانهما مدته و عدة الخلفاء الاربعه الباقین من اهل القامین بامره من بعده علی جمیعهم السلام قال و ذکر
 اصحاب النجوم و القرانات ان مدة بقاء امره و اهل بیته من بعده مائة و تسعة و خمسون فیکون الامر علی هذا جاریا
 علی اختلافه و العدل اربعین و سبعین ثم تختلف الاحوال فتکون ملکات انتهی کلامه گویم اخبار صحیح و در حد

و نیز در مروج می مهدی سلام الله علیه و آثار مریدیه در آن معنی است از کشف کاشفان و عرفان مارفان و جبر
 اهل معرفت به نام سنت از باب راست احادیث سخن بچیک درین قسم اخبارات و منیبات امور مقبول نیست که در
 کشفی مطابق خبری صحیح واقع شود که در خبر استیلاست نه لائق احتجاج و جمع میان روایات متضاد بقای او که
 استاد ذکر کرده وقتی صحیح و لائق التفات است که جمله روایات دین باب بحدیث قبول رسیده چه بیشتر اخبار و ابرو
 در آن ضعیف یا حسن است باقی اقوال اهل علم انداز تا بعین صحابه و من بعدهم من ائمه اهل البیت اسانید و سانیه
 محتاج نظر و تحقیق باشد بلکه اگر کسی گفته ابو عبد الله جعفر صادق را گفته مهدی چند سال تا که نیک گفت هفت سال و لیکن
 این در مرتبه از کرده تا که سالی از سنهوات او برارده سال از سالهای شایا باشد و درین هفت سال برابر هفتاد سال
 شایا بود و که ابن حجر المکی فی الغصول المهدی معروضه الامه اما شک نیست که مجموع اخبار و آثار که درباره وجود وی و دوام
 و حوادث و فتوح و غیره باور داشته و افاده ظهور وی میکند کفایا که آن خواهد بود با حسن یا ضعیف پس جمعی از
 اهل علم که بهما حفظه کلام و روایات اسناد اخبار مذکور و آثار مسطور و انکار و مردوشان این فاطمی کرده اند صحیح نیست چه بعضی
 احادیث این باب صحیح است آمده و این کتب محفوظ است از وضع و کذب و اثنان استقادی که در ذیل آن اخبار ذکر کرده ایم
 نهایت تنقید و نهایت تصحیح است اصحاب کتب مشهوره و متشیخین مقدم اند بر همه حدیث در تحقیق حج و تعدیل و روایت
 روایات ایشان مقدم است و دیگران و نزول عیسی علیه السلام در زمان مهدی باشد بالاتفاق بر سار و مبایض اشراف
 و مشوق و مردم در آن وقت مشغول باشند بنماز و عروا و امام نماز دارد و دیده کنار و کند و وی متقدم شده نماز با مردم گذارد
 و بیست رسول خدا صلوات الله علیه و این منافی احادیث صحیح دیگر که در آن اقتدار عیسی مهدی در نماز صبح آمده نیست
 زیرا که مهدی درین نزول عیسی بیت المقدس باشد و نزول او به ستر بود و این امام تار که او را دیده نمی کنند و کسی
 باشد از طرف مهدی در مشرق و مؤید و موضع اوست بدون این امر در نماز عصر و تقدم مهدی و اقتدار عیسی با و در نماز
 صبح باشد و اینجا بیفزاید و نصاری و مسیحی است و اینجا خلاص اهل اسلام خواهند بود و آنکه سابق استارت کرده و آنکه
 که هفت یا نه سال از خلافت مهدی در احادیث آمده و تعقل که در زمین عیسی باشد پس نیست منافات میان آن میان
 قول می صلوات الله علیه که در آن زمان و اولها و المهدی بی واسطه و عیسی بی آخر باز اگر مهدی سابق باشد به نزول عیسی
 برسی سال عیسی متاخر شود از وی بی چند سال چه در باره مهدی آمده که وی چهل سال کشت کند و در حق عیسی می
 که وی چهل پنج سال بماند پس مدت اجتماع هر دو هفت یا نه سال باشد و باقی مدت افزاین قف و رانشاء گفته چون
 احادیث وجود مهدی و خروج او در آخر زمان و بدون آن از عترت رسول خدا صلوات الله علیه از ولد فاطمه معلوم شده و این
 چنانست بعد تو از معنوی رسیده پس انکار آن سخنی ندارد و آنکه در بعضی احادیث آمده که لا مهدی الا عیسی بن مریم
 با وجود آنکه این حدیث ضعیف است نزد حفاظ تا و پیش از حجت باین طریق که نیست قبول مهدی را مگر بمشروط عیسی
 اگر گوئیم که او زید وی باشد یا آنکه نیست مهدی معلوم مطلقا که عیسی زیرا که عصمت مهدی خاص و احکام باشد یا
 معنی آنست که نیست مهدی بعد عیسی چه بعد وی علیه السلام اما آنکه عیسی با ششده و آنچه از کلام تفان زان و شرح

لغناه من فهم میشود از لفظی او بنا بر حدیث مذکور بر آن خبر نیاید خود زیرا که حدیث مذکور ضعیف است و خلافا حدیث صحیح
 انتهی شوگان در توضیح گفته و اما حدیث من آخر جبراین باجه و اسما که فی المستدک لا احمدی الا عیسی بن مریم نمیکند
 ان یقال فی تاویل لاهمدی کال لاشک ان عیسی کل من المهدی لان نبی الله ونداته ویل متختم لخی لفته ظاهره و لاه
 المتواترة حافظ ابن القیمرح در منار گفته حدیث لاهمدی الا عیسی را ابن باجه از طریق محمد بن یحیی از ابان بن صالح
 از حسن بصری از اشرف بن مالک رسول خدا صلعم روایت کرده است و وی متفرد است بروایت آن از محمد بن خالد و محمد بن
 حسن بن سنی و در کتاب مناقب ضعی محمد بن خالد را غیر معروف تردید این صناعت از اهل علم و نقل گفته و اخبار مذکور کنند
 و چون او از اهل بیت از آن حضرت صلعم متواتر گشته بهیچ گفته تفرد به محمد بن خالد نداده و حاکم گفته به مجهول و قد اختلف علیه فی
 اسناد و فروی عنه ابان بن ابی عیاش عن الحسن بن النبی صلعم فرج احمدی الی روایت محمد بن خالد و به مجهول عن ابان بن جو
 متروک عن الحسن بن یونس قطع و احادیث دال بر خروج مهدی اصح الاسناد اند مثل حدیث ابن مسعود و لولم یبق من الدنيا
 الا یوم بطول الله و کمال لیوم حتی یبعث رجل من اهل بیتی احدیث اخرجه ابو داود و الترمذی و قال حسن صحیح
 فی الباب عن علی بن ابی سعید ام سلمه الی هریره ثم فروی حدیث الی هریره و قال صحیح و زاد ابن القیم قال فی الباب عن
 حذیفه بن الیمان الی امانه الباب علی عبد الرحمن بن عوف و محمد بن النضر بن عوف الحارثی ثوبان و انس بن مالک جابر بن
 عباس غیرهم انتهی کلام الاشاعره گویند یحیی بن سعید گفته محمد بن خالد گفته است ما توثیق و احاد در برابر تضعیف جمعی مقدم
 نیست حدیث مضطرب ضعیف است و تاویل که صاحب شاه کرده چیزی نیست لفظ حدیث و ترکیب خوبی و ضعیف
 معنی و بیان از ان بابی کلی دارد و بعضی گفته اند معنی وی ایست لایسکلم فی المهدی الا عیسی مقصود باین معنی روایت
 با و است یا جمع میان می و دیگر احادیث و آن مدفع است بحدیث جبرج و مثل او از خوارق و بهم علم اعراب مساعده
 این معنی نمیکند و حسن باجه به آنست که حدیث مذکور ضعیف مضطرب است پس محارص نشود با حدیث دیگر و مقاومت
 کنند خبر واحد باخبار مستعد و ثابت و ابن ابی و طیل گفته و ما و من قول لاهمدی الا عیسی فعناه لاهمدی تساوی
 هدایت و قد جاری فی الصحیح انه قال لایزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة و یكون علیهم ثمان عشر خلیفه یعنی قرشیا و قد
 الوجود و ان منهم من کان فی اول الاسلام و منهم من سیکون فی اخره و قال بخلافه بعدی ثلاثون و احدى ثلاثون
 و ستمه و ثلاثون و انقضاء و ما فی خلافة الحسن و اول امر معاویه فیکون اول امر معاویه خلافة اخذ با و اهل الاسما
 فهو سادس اخلفاه و اما سابع اخلفاه فحمر بن عبد الغریر و الباقر و حننه من اهل البیت من ذریه سبطه یزید و قول انک
 لذریره و ما یرید الامه ای انک لخلیفه فی اولها و ذریه انک فی آخرها و ربما استدلل بهذا حدیث القائلون بالحق
 قال اول هو المشار الیه عندهم بطلوع الشمس من مغربها و قال صلعم اذا ملک کسری فخلا کسری بعده و اذا ملک قیصر
 فخلا قیصر بعده و الذی نفسی سیده لتفتق کسوزها فی سبیل الله و قد اتفق عمر بن الخطاب کسوز کسری فی سبیل الله
 و الذی یمسک قیصر و ینفق کسوز و فی سبیل الله و هذا المتطرحین یفتح القسطنطینیة فنعم الامیر ما و نعم بحیث
 ذلک بحیث کذا قال صلعم انتهی حیرن تاویل نیز نظر است و جمال الدین محمد بن ابی بکر الاشجری در رساله الکلام الحدی

فی آیات خروج المهدی گفته شد که لا محمدی الا عیسی بن مریم قربان ماچه و قریب الیما حسنی لاجری و قد ابدی
 احسانه کالی کربن العربی و ابن عبد البر و القسطنطینیان در حدیث لا یصلح لانه الشرا و ابیه محمد بن علی ابی جعفر
 کما قاله الخاضعی و اختلف علیه فی اسما و قناره و یرویه عن ابان عن الحسن عن ابی مسلم مرسله صحیفه و تارة عن الحسن
 بن علی عن ابی مسلم قال القسطنطینی و الا حارث بن ابی النبی مسلم فی خروج المهدی ثابته صحیح من غیر الاحادیث فاحکام بآیة و نه
 اتهمی نیست بتقدیر ستمه و تاریخ و تاویل و فیه بحالات تاویل الاحادیث التي فی خروج المهدی لاجرم ساقا السیوطی فی
 سیاق الخبر علی ما یستحسن ثم یدکره خلافا قویا و لا وایا و مثله العاصری فی الریاض المستطاب و یجانبها بلیدین فی
 الصواعق المحرقة فی الرد علی ما یلج البیع و الزندقة و فی شرح البهزیه محمد بن سعید البوسیری و قال فیل عیسی عند نزوله
 یدریک المهدی و یبطل غلطه و ذکر فی حدیث فخر بن علی فی المهدی فی صحیح هو قول المقر و استالم مستمسک به
 ابن حجر الذی مر فاحدها حاطة بالا حادیث الصحیحة غالباً او محمل علی کمال الخصال علی المقر و اتهمی و در شرحی دی گفته
 المراد بالمهدی معناه اللغوی التقدير لا محمدی کما لانی و کذا لوقت لا عیسی بن مریم و قد اخرج نعیم بن محمد بن محمد بن الولید
 بن مسلم قال سمعت جلا یحدث قوما فقال المهدی یونثیته محمدی ابی جعفر بن عبد الخزیمه و محمدی بالدم و هو الذی یسکن علیه
 الدباء و مهدی بالین و هو عیسی مسلم امته فی زمانه اتهمی و حق نعیم بن محمد بن محمد بن سیرین آورد و که ذکر کرد
 فتنه را و گفت و اکان و کذا قال جلسوا لی یذکر من حق محمدی علی الناس نعیم بن ابی بکر و عیسی قال ابن ابی شیبة فی باب المهدی
 عن محمد بن سیرین قال یحیی بن نضره الامام خلیفه نعیم بن ابی بکر و عیسی بن خیر بنهما قال قد کان یفضل علی بعض الانبیاء و فی لفظ
 لا یفضل علی ابی بکر و عمر و علی گفته اند اسناد صحیح و هذا اللفظ اخف من الاول و الاوجه عندی تاویل الثقلین علی الاول
 علیه حدیث ابی جعفر نعیم بن مسلم شدة الثقلین ان نمان المهدی و قائل الروم باسرا علیه و امارة الدجال و لیس المراد بهذا
 التفصیل الرابع الی زیادة الثواب المرتبة عند الله تعالی فالا حادیث الصحیح و الا لایح علی ان ابابکر و عمر و فضل علی
 بعد النبیین المرسلین اتهمی مانی عرف الوادی صاحب شاعره گفته تحقیق آنست که جهات تفصیل مختلفه و در جائز نیست
 ما را تفصیل علی الاطلاق و در فردی از افراد و گرچه که تفصیل را داد و در رسول خدا صلوات الله علیه که گاهی یافته میشود در بیت
 مغضول بهجات اخری که در فاضل نیست که نیست که وی معصوم و حکم مقتفی از رسول غیر فاطمی باشد و اینها و شکست
 که این جهات در تعیین مضمی الله بهمانچه در پیچیدگی امور و سوره مکرره القصه و را می آید از حدیثین مجتبه نشده پس این جهات
 تفصیل او بر تعیین و است اگر چه او شاعران افضل صحبت مشاهده و می و سابقه اسلام و قرآن و فضل است الله بهم
 اتهمی گویم قول ابن شکر اگر چه سندش صحیح باشد و را نمی پذیرد و حق حجت است که ما بدان مشکو به نبوت باشد و الا فلما
 اری از حدیث استی کالمطر لا یرى و اول خیرام آخره استیناس تفصیل بعضی است آخر بعضی است اول متیوان
 و محقق نزد اهل تحقیق نیز چنین است که تفصیل و اول است اصحاب قرون مشهوره با باطنی بر ابعاد ایشان من کل الوجوه
 و من جمیع الجهات نیست بلکه بالا جمال است و لیکن که در است اخیر و کسی چنانچه شود که از بعضی سبب وجود افضل با
 از بعضی من تقدم و الله اعلم علی قاری و در شرح حدیثی گفته و دلالت میکند بر فضیلت او انکر رسول خدا و مسلم

اورا خلیفه الله نام کرده و ابو بکر را خلیفه رسول گویند پس پس از آن قف در شاع گفته چون قصه مهدی شتمل است
 بر اثر اطاعت اشارت بعد بدان ذکر بعضی احادیث میکنیم بجهت حشرات و قتل نفس نیکه و طلوع رایات سود از قبل
 خراسان و قد و از من مرزوب هفت فتنه را و شش تزد و سجد و شش قمر در غوطه غربی و شش در شرف در بیدار و انکساف
 مبر و ماه در رمضان و طلوع قرن فی السنین و طلوع نجم فی الذی یجب ششون قمر و بار در رمضان و ظهور نار از طرف
 مشرق و طلوعه عظیم در مدینه کریمه و نثار از سمار و طلوع کف از آسمان و طلوع عظمی و یون قیم واحد برای چاه زن و عدم
 فرج بیدار و غنیمت فتح مستطینیه در مدینه ذکر کرده و اخبار و آثار و اوده درین باب ابراهیم نموده چون این اثر
 در ابواب سابقه مفصل گذشت اند ضرورت عاده آن در اینجا نیست بجهت گفته که حافظ ابن القیم ح در سنن فرموده که ذکر
 در مهدی بر چهار قول مختلف اند یکی آنکه مهدی تسبیح بن مریم است و حقیقت مهدی دوست و حجت اصحاب بنقول حدیث
 محمد بن خالد جندی است که گذشت حاشی بیان کردیم و از لایحه و اگر صحیح هم شود در وی حجت نبوی زیرا که عیسی عظیم
 مهدی است پیش ساعت قیامت پس میتوان گفت که نیست مهدی و حقیقت سنوای او یعنی مهدی کل
 معصوم اگر چه غیری وی نیز مهدی باشد دوم آنکه مراد بمهدی خلیفه عباسیست که بود و گذشت و حجت اصحاب بنقول
 حدیث مرفوع ثوبان است نزد احمد از ایتیم الرايات السوداء قبلت من خراسان قالوا و لوجوا علی الشیخ فان فیها
 خلیفه الله مهدی و در وی علی بن زید ضعیف است مناکیر و در بغداد وی احتجاج نتوان کرد و در وی ابن ماجه
 من حدیث الثوری عن ثوبان نحوه و تابعه عبد الغزیز بن الحنظله عن خالد و حدیث ابن مسعود نزد ابن ماجه مرفوعا
 ان ابن ابی سلیقول بعدی بلا و تشرید الاحدیث و در وی زید بن زیاد سی الحفظ است در آخر عمر قتل شده و کان
 یقبل الفلوس پس اگر این هر دو حدیث صحیح هم شود در وی دلیل نیست بر آنکه مهدی موعود همان مهدی عباسیست
 با آنکه رایات مهدی منتظر هم از طرف خراسان بیاید و سیاه باشد و این رایات غیر رایات بنی العباس است سوم آنکه
 مهدی موعود از اهل بیت نبوی از اولاد حسین یا اولاد حسین بن علی باشد و در آخر زمان بیرون آید و دنیا بگوید و ستم پر
 شده باشد و می آفر ابدل و دابر کند و اکثر احادیث بر همین دلالت دارند و قول چهارم را فتنه راست که مهدی
 مذکور محمد بن حسن مکی است از اولاد حسین بن از ولد حسن حاضر در امصار غاب از البصار در غزیه ساره طفل صغیر در آید
 و برین ماجرا زیاده از پانصد سال گذشته و تا حال حشمتی او را ندیده و گویشی ثبوت و نشنیده هر روز انتظار وی کشند
 باخیل و کتاب باب سداب ستاده شده صیاح میکنند که اخرج یا مولانا اخرج یا مولانا و نجیب و حسران بر میگرددند و فتنه
 و ابهم و لقد احسن من قال ما ان الله رب ان یلذ الذی کلتموه ببجلمک ما انا فی خطی عقوکم الحفار فاکم و تلمشوا الخفا
 و الیها انا و اینها مضحکه بنی آدم و سخریه ایشان اند هر عاقل بدان استهزا میکند فصل در بیان مدعیان قیامت
 قوی از سلف در محمد بن عبد الله محسن ملقب بنفیس نیکه دعوی مهدیت کرده بود و این قیم گفته و اما مهدی منار به محمد بن
 نورت پس مردی که از ظلم شعلت باطل بود و بظلم و ستم مالک گشته و جانها کشته و حریم مسلمانان را مباح ساخته و ذرات
 ایشانرا اسیر کرده و اموالها گرفته و بدتر بود و بر ملت از حجاج بن یوسف در شکم زمین جمعی را از اصحاب حیا خود مذکور

میگرد و از سید محمد نام دم را گویند که وی مهدی جبرئیل رحمت خداست بعد بر استان و مدینه میساخت تا مکذیب
 نکنند و خود را مهدی معصوم نام کرده و پیغمبر علی بن ابی طالب را خود خدای خود میگویند و خود را مهدی
 محموسی خود را بکذب و زور عنوب مایل بیت نموده و دعوی کرد که وی مهدی است آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و انکانت متعانت کارش پیش رفت تا آنکه در ملائحه و منافقین که انظم ناس بودند در اوت خدا و رسول را
 عرب مسخر و بخار، سام مستولی گشت و عرب و محنت و سبب اسلام را بد کرد و مدعی الوهیت میگردد و فریاد
 را مانی طاب ظاهر بابت پیغمبر مذکور ملک القرامطه العاطیه اعدا و مستتر فتنه است با بل بیت نموی میگردد
 و این بن احاد سندن و همیشه مرا بستان در طوطی و نا آنکه انحال است و در ستا ایتان را می بخشد و لغز (سلام)
 الصالح الدین یوسف بن ایوب نموده و می طاعت اسلام را استنقاد کرد و ایتان را ملاک ساخت و مصر بعد از آنکه در ایتان
 و الا سحاده بود و دارا اسلام گردید و بتی شیخ علی متقی ذکر کرده که در زمانه او مدعی در هند دعوی مهدویت کرد
 و خلق کثیر تابع او گشت امرش ظهور گرفت و صیت او در از گردید بجهده وی بر دانا اتباع او ازین اعتقاد رجوع
 نکردند گویم مراد باین مرد شاید سید محمد جویری مدعی مهدویت است شیخ ابو افضل در آخر این اکبری در ترجمه احوال
 خود نوشته گردی در هند باشد سید محمد جویری را مدعی موعود شمرند و دانا به الفقه نمایند و علم و عمل
 بهند بخلق جدید انصوص را او مستر کرد و درین مذنب غور نمایند و بتی یا کسی دیگر باشد و اما گفته علماء و علما
 که از بلا و هند بحیر تر بعین قدم می آرند از ایشان شنیدم که این قوم هنوز بر این عقدا دست نمیده و به شهور
 و ایشان اقباله هم گویند زیرا که هرگاه ایشان را گوید که اعتقاد شما ماطل است او را میگویند تا آنکه اگر مدعی و احد از ایشان
 سیان جمع کثیر از مسلمانان باشد چون او را گفته شود که عقیده تو باطل است قائل را قتل کند و هیچ مرد اندارد که وی
 نیز گفته شود یا فانی ماند و باین اعتقاد و حیث بدعات و دیگر نیز ضم کرده اند و بسبب این اصلط سوسی خارج گشته
 آخر این بهند جمع من تفات الهمد و در خیال شهر و زبقریه که آنرا از یک خواصند محمد نام شخصی ظاهر شد و دعوی کرد
 که وی مهدی است و خلق کثیر تابع او گردید و در زمانه ماطل بودم این بلاد احمد خان کردی بروی اغارت
 کرد و می گریخت و برادرش سیر شد و سر قریه او را ویران ساخت و جماعتی را از اتباع او بقتل رسانید و شوکتش در آن
 پیروست و علما اگر او جمع شده فتوی بکفر او دادند و الزام او بخمدید و نوبه کردند و حکم بحدت عقد کحل از وراج فرمودند
 وی در ظاهر توبه و رجوع کرد لیکن بعضی مخالفین او میگویند که وی در باطن رجوع نکرده و قبل سندن بکفر از و رجوع
 چون مای جمیع شدم او را مابعد کثیر الاجتهاد متوابع در ماکل و ملا این از حرام لازم او را در بر طریقه خلوتیه یا مقم
 و برادرش که از جهت وی ما خود و محسوس شده بود روی سخت اسکار و دهن و بسیار ملامت میکرد و بروی بعد
 وی روح وفات یافت فلوله الذین ادعوا المهدیه بالباطل و اتبعهم بعض السفهاء و حصلت منهم فتن و فساد کثیر فی الدنیا
 و قبل تالیف ابن کتاب مروی بحال عقرا و عاویه از اگر او ظاهر شد نامش عبدالله بود و دعوی کرد که وی شریف
 حسینی است و او را ولد سی و نه روز و ده ساله یکم و بیست و نهم نامش محمد نهاده و بعد و مهدی و او را عاگرد کرد و وی

موعود است و جمعی کثیر از قبائل تبعیت او کردند و بر بعضی قلاع مستولی شدند وانی حوصل بر سر روی رسید و میان ایشان قتل
 و سفک مارد واقع شد و مدعی نهمیت خود و با هم خود را برگزیده یا استنبول آمد سلطان القاهر و عفو کرده از رجوع بسوی
 بلا و نشان منع فرمود و آتی گویم اوصاف جدیدی موعود منتظر را نگاه نظر و در خاطر نگاه باید داشت تا ملاحظه شوند
 و اعتقاد کدام سنی باطل بنحاطه نشینند این خلدن در تاریخ خود نوشته اما مدعیه العامة و الاغادرین الذین هم لا یخرج
 فی ذلک لی عقل بیدیه و لاعلم یفیده فیجیبون لک علی غیر نسبتہ و فی غیر مکان تقلید اما اشهرین ظهور فاطمی و لا یعلمون
 حقیقه الامر و اکثر ما یجیبون فی ذلک القاصیه من الممالک اطراف العراق مثل الزبائ فریقته و السوس من المغرب و غیره
 اکثر من ضحفار البصار یقصدون باطابا ماسته لکان ذلک لرباط من المغرب من الملتئین من کدانه و اعتقاد هم از منہم او
 قاتمون بدعوته زعمالا استند لهم الا غریبہ نکل لائم و بعد ہم عن یقین المعرۃ باحوالہا من کثرة اوفادہ و اضعاف او قوۃ و
 بعد القاصیه عن مثال لدولہ و خروجہا عن لطاقما حقوقی عند ہم الا وایام فی ظهورہ ہناک بخروجہم بر بقیۃ الدولہ و
 مثال الاحکام القدری لا حصول لدیم فی ذلک لانہا و قد یقصد ذلک لموضع کثیر من ضحفار احقول التلبیس بدعوۃ
 تمام و سواس و حق و قتل کثیر منہم تمیز شیخا محمد بن ابیہم الابی قال خرج برباط ماسته لاول المایۃ الثمانۃ و عصر
 السلطان یوسف بن یعقوب جل من منتقل التصوف یعرف بالتویرزی نسبتہ الی توری مصغرا و ادعی انہ الفاطمی المنتظر
 و اتبعہ اکثر من اهل السوس من خالہ و کزولہ و عظم امرہ و خافہ و ساء المصادمۃ علی امرہم قدس علیہ السکوی من
 ثقلہ یا ما و اخل امرہ و کذلک ظہر فی غارۃ فی آخر المایۃ السابۃ و عشر التسعین منہا جل یعرف بالعباس و ادعی انہ القاسم
 و اتبعہ الذہار من غارۃ و دخل مینۃ فاس عنوۃ و حرق اسواقہا و ارتحل الی بلد المرۃ فقتل بہا غیلۃ و لم یم یم امرہ و کثیر من
 نہا انط و آخر فی الشیخ الذکر کوثر غریبہ نیجی مثل نہاد و ہوا و صاحب فی حجر فی رباط العباد و ہو مدعی الشیخ الی مدین فی
 جبل تلسان اطل علیہا رجلا من اهل البیت من سکان کر بلا کان متبوعا معظما کثیر التمدد و انخادع قال و کان الرجل
 من موطنہ یتلقونہ بالنفقات فی اکثر البلدان قال و تاکدت اصحۃ بیننا فی ذلک النظرین فاکشف لی امرہم و انہم
 انما جاور من موطنہم کبر بلا طلب الی الامر و اتحال بدعوۃ الفاطمی بالمغرب فلما عاين دولۃ بنی مرین یوسف بن یعقوب
 یومئذ منازل تلسان قال لاصحابا رجوا فقد ادری بنا الغلط و لیس بل الوقت و قتنا و میل ہذا القول من ہذا
 الرجل علی انہ مستبصر فی ان ہذا الامر لائم الالبصیۃ المکافۃ لابل الوقت فلما علم انہ غریب فی ذلک الموطن و لاشکوۃ
 لہ و ان عصیۃ بنی مرین لذلک الحد لایقا و ہما احد من اهل المغرب استکان فرجع الحق و اقص عن مطامعہ و یقین علیہ
 ان یتیقن ان عصیۃ الفوطم و القریش اجمع قد ذہبت لاسما فی المغرب لان التعصب ثلثہ لم یم یم یم لہذا القول
 و اللہ اعلم و انہم لا تعلمون و قد کانت بالمغرب لہذہ العضو القریبۃ ترعہ من الذہار الی الحق و اقیام بالسنۃ
 لا یشکون فیہا بدعوۃ فاطمی لا غیرہ و انما یزعم منہم فی بعض الاحیان الواحد فالواحد الی القامۃ السنۃ و تغیر المنکر
 و یغنی بذلک اکثر الناجع و اکثر ما یعنون باصلح السالک لان اکثر مناد الاعراب فیہا من طبیعۃ محاشم فیاخذون
 فی تغیر المنکر با استطاعوا الا ان البصیۃ الذیۃ فیہم لم تستحکم لان توبۃ العرب و جوہم الی البین انما یقصدون

بما اناس من العارة والندب يقتلون في فتنهم وبقابلهم الى مناسخ الديانة غير ذلك لاها بالعبودية التي كما هو
 قبل الفرة وسنها توتهم فتميز ذلك المنقول للخدمة والقيام بزمعه بالسنه في مستحقين في فتن من الاقتدار والاعتبار بما هو
 الا عراض عن النبوة التي افساد السيرة ثم القبال على طلب الدنيا والعاش باقتضى جهلهم وستان بين هذا الامر
 من السلخ الخلق من طلب الدنيا فانما بما ممتنع الاستحسان لمصنعه في الدين لا ليكل لترويح من الباطل على العبد
 ولا يكترون ويحتاج مال فساد الدعوة منهم في استحكام دينه وولايته في نفسه دون تابعه فاذا بانك خلل مرسى
 مصيبته قد وقع ذلك فريضة لرجل من كعب من سليم مسمى قاسم بن مرة بن احمد في الاية السابقة ثم من بعده لرجل آخر
 من يدية رباح من بلطن منهم يعرفون بمسلم وكان يسمى سعادت وكان خندديا من الاولاد اقوم طريفة في نفسه من ذلك
 فلم يستتب رتبعه كما ذكرناه وبعده لك ظهراناس بهذه الدعوة يشبهون بتل في كاث لميسون فيما يتخاون اسم
 وليسوا سلبها الا الاقل خلايم لهم لان مبعوثي من امرهم تقي كلام ابن خلدون كما ذكرنا فانه قد احسن بديته كويم وازين
 شيت خروج محمد بن عبد الوهاب بندي هذا ضلل من ظهوره في برملك جمار از حرين ترويض غير جاز وعلو سبيل احمد
 بر يوي در اهل صدقير دم از جبروت بر ملك هندسيان و آيت دسوي ايتان حيار من امانت بدم وتغير سكرات
 لكن ايمان برود و بزرگوار سرانجام نيافت اينقدر هست كه احدى از ايشان دماي مسديت نكرده اگر چه اين ديگر فاطمي
 المستوفى و اهل از قبائل حرب منبل الدير بياخي اناحوال ايشان بر زبان فقات ازال عريث اهل هند صيد و ديدنه
 محل حج شرعي ليست طلب ايتان كلف دولت معاش ما هم حقق نشد و ملك ظاهر سيرة ايشان دلالت دارد بر ملك
 از علما و صلحا و عباد و ديندار خدا پرست اصفان و سبوت بزرگ و نيز در دعوت سيد مرحوم مذكو كه اقامت درين بلاد بر سكاوت
 و مخالفت علماء سوره و نيا دار كه خوگر بر حداث و رسوم آباد بودند مفر مقصود نيست و اعتقاد اهل اعلم بسير اشراف و نسبت ساسا
 نجد يعني شكايه باورند تا حقت امر چه باشد اما اعتقادات ايتان كه خود در مسائل خود شيوه نوشته اند مطابق
 ظاهر تربيت حقه مست در دينيك و بروج و اعتقاد علم بالعباد يزاين خلدون گفته اهل ان المشهور بين الكاذب من اهل
 على حمرا الا عصاره لا ياتي احرار ايزان بن ظهور رجل من اهل البيت يوزن الدين و يظهر القليل و يمتدح المسلمون و يستول
 على اهل الكا ك لا سلاميه و مسمى المهدى و يكون شريع الدجال ما بعده من اشراف الساسة النابتة في الصميم على اشراف
 يسي نزل من بعده فيقتل الدجال و ينزل معه فيساعده على قتله و ياتم المهدى في صلوة و يتحجون في الباب جاد
 خرجوا الا ائمة و حكم فيها المنكرون لذلك ربما عارضوا بعض الاخبار و لكن تصوفة المتأخرين في امر هذا الفاطمي طريفة
 اخرى من نوع من الاستدلال و ربما يعتمدون في ذلك على الكشف الذي هو اصل طريفة المولود الحق الذي ينبغي
 ان يتقرر له كيان لا يتم دعوة من الدين و الملك لا بوجوده و شكوة عصبية نظمه و تدافع عنه من يد فقه حتى تم امر الله فيه
 و قد قررنا ذلك من قبل البراهين القطعية التي اربناك هناك و عصبية الفاطميين بل قريريش اجمع قد لا شاست من جميع
 الافاق و وجه امام اخرون قد استعملت عصبية قريريش الاما بقى بالحق في كنهه و منيع بالدينية من الطالبين من
 بي حسن حتى يبين في جعفر منتقشون في تلك البلاد و غالبا من عليها و هم حصاب بدوية متفرقون في موطنهم و اما زعيم

در آنهم شیخون آقا فاضل المکثره خان صاحب علم و فضل الهندی فکلا و جبر و فقه و دعوت به الایمان یکون منهنم و یوسف انشیرین علمیه
 فی التاجه حتی تم له شکره و عصبیه و ائینه باطنیه کلمته و عمل الناس علیها و اعلی خیر فی العوالم و شکر ان یدعوا علی منهنم الی مثل
 هذا الامر فی حق من الافاق من غیر عصبیه و لا شکره الا مجرد سببه فی اهل البیت فلاتیم و کذا لا یکن لاسلفاه من البرزخ
 الصغیر انتهی کلامه لخصا گویم جماعتی که در حق آنها گمان مهدیت رفته و گویند اندکی او دیا و صلوات و دیگر امر او
 اهل حکومت اول مثل سید محمد نور بخش و شیخ ادریس و می معاصر سلطان یازید و ایشانرا سقا و غلبه بود و بالاخر
 ازین دعوی رجوع کردند و این خاطر از ایشان برانگاشته و حال خقال نیک گردید و شاه نعمت الله ولی و معتقدین و
 را مقصود بودند و شاه یاز قندهار و تبار او قندهاریه نام دارند این هم مردی صالح بود و شاه قاسم انوار و سید علی
 مدار و سالار مسعود غازی و سید محمد بن سید خان جرجوری و وی در هند بباگ بلند و عار مهدیت کرد و در جماعتی
 کثیر از افغانیه و کج ملک اچیتانه اتباع او شده خود را مهدی و یکتب کردند و وی در جمل سالکی در گذشت محمد
 ثانی در مجلد ثانی از مکتوبات خود نوشته اند جماعتی از نادانی گان گفته شخصی که دعوی مهدیت کرده بود از اهل
 که مهدی موعود بود دست پسرخ علم ایشان مهدی گذشته و فوت شده و نشان می دهند که قبرش در فرست شهری
 و اشارت باین شخص از کلام اشاعه گذشته شیخ علی شقی در مقدمه رساله خود سعی بر این گفته معلوم اهل حق است که
 صادر شده است دعوی مهدیت از پیادار شایخ و ایشان اصحاب مقامات سنی و کرامات علیه بود و در خواص عوام
 متفق اند بر فضل و شرف علو مرتبت و صحت طریقه ایشان با آنکه صفت ایشان مخالف است با حدیث بنوی و اندر صحابه
 و تابعین که و از دست قرین باب پس لابد است از تنبیه بر اهل این امر و نمی شناسد این سبب بل اگر کسی که در شایان حالات
 متقدیم مقامات و ممتازات ایشانرا و معلوم شده است که این دعوی چیزی نیست از لازم حالات و مقالات ایشان
 که متفقند بر این امر میشود انتهی گویم این دعوی را شیخ علی شقی هم صادر شده و حکایت این شیخ عبدالحق دبلدی را در مقدمه
 چنین نوشته اند که از غریز حالات و عجاب واقعات ایشان مهدیت است که بجهت غلبه وقت و سکر حال بوجود آمده
 و مدت بقایان پنج روز بود و شیخ حمید محبت ذکر میکرد که ایشان را وقتی مرضی صعب مرض شده بود یکا اسید حیات نموده
 اول و زار تر سکر و حالش پیدا شد خادم را گفتند تو گواهی میدهی که مادر آنچه بگویم صادق گفت کسی فرمود من مهدی
 اخر زمانم تو تصدیق کن گفت کردم چنین تصدیق این دعوی از شیخ عبدالحق دفا که شیخ ابوالحسن کمری و شیخ محمد بن شیخ
 ابوالحسن استند بکتمان تصدیق کردند و گفتند پیش پادشاه مکریم او را دعوت کنیم روی بنیاد دقتا و در ده
 و بمترال خود اقامه و در خلوتی که داشتند آمده بر بستر افتادند و خواب گفتند بخدا انیم شب خادم را بخواندند و گفتند
 بیخ میدانی که از ما چه چیزها واقع شد گفت آنچه بود بشماروشن است گفتند تو به کردم و باز آن دم از هر چه گفتیم پس تجدید
 و استغفار نمود و این خبر شیخ ابوالحسن کمری رسید پادشاه سمرقند تمام بخانه شیخ آمد و شکرانه حق سبحانه که ایشان
 ازین مزلفه بر آوردی و در آنهی خطبادهای بانی پس حکم بر سجد گفته چون سلیمان قائم شد و او عار مهدیت کرد
 و اطهاران نمودند و بدین را گفتیم این همان مهدی است که ذکرش میکنند گفتند آخر جماعتی از شیخ و نیز

بعد از آنکه در میان مسلمانان باطل و انحراف و ناممیزیان بود و منهم الشیخ احمد بن محمد الکی الشافعی و ابو السمر احمد بن
 النبی اخفی و محمد بن شهاب الاکلی و یحیی بن محمد اخفی و جمیع المسلمین کما یومع اعتقاد خروج و حال نزول عیسی علیه السلام
 بنی نفسه صحیح است احادیث صحیحیه این دارد و غلط در است که یهود و نصاری این بر دو را معین و بنی مستقیم از بنی انجیل دیدند
 و در اهل اسلام یکی از غریب اسلام و دیگر را مؤید و بر مناسخ شرح محمدی بیان میکنند و حق بایشان است مصلحت محمد بن حسن
 عسکری که مظلوم شیعیه است مظلوم طفل و مضحک رجال پیش نیست در تحفه اثنا عشریه لطف این مقام و محاسن بنی کلام
 و نیز نیست از حسن قوال معین با تحمل جهان و مبسوت است که مبنی و اوله بنویسند اسلام اعتقاد وجود این امام در آخر زمان
 و اوصاف مذکور و در اخبار ثابتند دارند و هیچ کار و بار ملک ملت را بر نهد و می موقوف ندارد و پیش از خروج وی حق بر حق
 باطل را باطل بیناخته اند اگر چه وقت عمل با سست و اکتساب این اهل زمان و زوال ملک دولت اسلامیان را شاکل هستند
 و مصداق بعد از اسلام غریبا و وسیع و کابردیو تا میوه نامشایع مینمایند و دل را بدندان این حدیث مظلوم لغو باشد تا
 مینویسند در دیانت سنت صحیح و در باب تفسیری از خود راضی نمیشوند و در آن مان که وی بر آید جز خدا کسی قاتل آن
 نداند انشاء الله تعالی هم کتابی علیه السلام شوند و انصاف و اعوان او باشند و باشد التوفیق فصل در ذکر وقت و تاریخ
 خروج مهدی موعود - ابو جعفر گفته بر آن که او در و شنبه هم محرم یوم عاشورا باشد میان رکن مقام و جعفر صادق فرموده
 قائم شود مهدی موعود و مصداق خیریه نعیم بن حماد محمد بن خنیفه گفته زوال پذیر ملک بنی عباس مرسته نو و بخت یازده
 و نیم شود مهدی در ستند و و صد و سی و یک سال بعد از اسلام گفته زوال ملک بنی عباس قیام مهدیست گویم مراد باین و صد سال اگر
 از الف حیرت است پس این چنین نیست که مهدی ظاهر نشاید مراد باین مهدی خلیفه عباسی موسوم باین اسم است و در آخر
 زمان در قطری از انظار ملک عباسیه باشد و مراد باین و صد بعد از الف حیرت بود چنانکه بعضی از اهل علم تاویل نمودند آیات
 بعد از الف حیرت چنین کرده اند در تحفه اثنا عشریه گفته مخالفین او یعنی اهل سنت هرگز دعوی مهدویت او را پیش از هزار سال ملک
 زیاد و قبل نخواهند داشت زیرا که نزد ایشان از مسلمات است که ظهور آیات بعد از الف حیرت یک هزار و و صد سال حیرت می باید که
 بگذرد بعد از ان علامات قیامت شروع شود آتی مراد علامات کبری قیامت است و مقدمه این علامات ظهور مهدی است
 علی متقی گفته مهدی خروج کند از کربلا و مراد عاشر و بعد از دو سیست سال که این هزار تمام شود آتی گویم در لفظ
 ظهور آیات بعد از الف حیرت اگر ستم رخ صحیح شود و ذکر خروج مهدی نیست که محتاج این تاویل بعید باشد بلکه لفظ آیات شامل
 آیات صغری و کبری هر دو است پس تواند که معنی وی چنین باشد که تا و صد سال از حیرت که زمانه مشهود و لها با شجر
 بموجب بیست خیر القرون قرنی ثم الذین یلوینهم ثم الذین یلوینهم کدام علامت خود و بزرگ نمایان نشود و چون زمانه بجا آید
 و تا بعین بگذرد فتنه بزرگ و تا آخر زمان برخاسته باشد چنانکه همچنین شد که بعد زمانه تا بعین فتنه با سر برداشت و
 اختلاف در این حدوث غایب جز آن پیدا شد و هنوز روز افزون است و این فتن صغری است و اگر مراد باین و صد بعد
 از الف دارند مقصود بآیات اشراف کبری خواهد بود و بعین شامل از منته کثیره است ابن عربی حاکمی گفته اند و میگویند
 من بعد منی رخ منج من البریه ابن خلدون گفته و رسم حروف فاشلا تیرید عدو با بحساب بجل و هو بخلاف المعجیه و بعد

عبدی بن ربیع شمس بن قیس بن سبطی که در جلال میراثه خارج کرد و معنی نوی قسمت که مایه ظهور مهدی مژدول عیسی مخرج
و جمال احدیت صمراته تازه سال بلکه بیست سال بلکه زیاده از آن تصور است فاصلا قلیل میان ظهور و مخرج ایشان لائق
الصفات نیست چون ازین قمران که در شمار جل از سنین حجت دوی صلح سیزدهم است خود سال گذشته و مهدی در عالم ظاهر
نقشه بخاطر میرسد که شاید بر سر صد چهاردهم ظهور وی اتفاق افتد و ابو نصر ابو عبد الله جعفر صادق آورده که بیرون نیاید
مهدی گردد سالهای طاق سال یکیم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم گو یا عشره اولی و الا اول مایه شمرده و بی شبهه انصاف اول مایه
اول لایه سمت نزد ظاهر عقل و در بعض روایات آمده که ظهور او هفت سال پیش از و جمال بود و جمال بر سر مایه خروج کند و
محمد بن حجت آنکه درباره محمد بن آمده که آن اندی حجت علی را س کل مایه ستمه من بچید دها مرد و نه پاپس بعضی از اهل
گفته اند که در عهد شرط است که مایه بگذرد و دوی زنده باشد پس اگر ظهور او را پیش از و جمال به هفت سال فرصت کنند و بمقام
تا مخرج و قتل آن اربعین آن هم نمایند ساقی میان این هر دو روایت باقی نمی ماند و شد علم مؤید است و جو دفع صغری
تمامها در عالم تسلسل نمی رنگ یاده های شتاب و سلک گوهر کی بعد و گیریه میقد و بود این حد سیزدهم موقع مخرج آن
کثیره عظیم چیزی است که بر زبان که در حدیث و در آنکه عمل بود و پیر زمان را می شنیدیم که می گفتند حیوانات ازین مایه پناه
خواسته اند و هر چند این معنی نموده از حدیثی صحیح ثابت نیست اما ملاحظه انقلاب عالم و تقابل احوال بی آدم که درین زمان آخرت
شاهد عدل است بر آنکه پیش ازین ملک گفتی باین عنوان بود شرح این اجرا طوار و طریقه و در فاشه تقید میجو ابره شتی نمونه از خروا
و اندک از بسیار و ابواب سابقه جلوه گرفته و باقی را بر این قیاس باید کرد و آنچه باقی است برین ظهور مهدی موعود
ناکی اتفاق افتد که آدم وقت از از سنه تیره منی او قیالی باشد ازین همه تاریخ مستخرج کاشفان عالمان حجت اعی شایسته
بلکه بعضی از اعداء علم القیاس است که حق تعالی بدان مستأخر بوده و واحدی از خلق در آن با دوی شریک نیست خطا در
کشف بسیار است نعم الاجمال اینقدر میتوان گفت که زمانه فاطمی منتظر قریب حصول مرجع القرب است زیرا که هر آینه نیز
و هنرات بعید بسیارند و موعود امارات صغری بحسب ما و تغییر عظیم عالم و اهل عالم و ضعف تام اسلام و دفع علم و شیوع جهل و
کثرت فسق و فجور و بغضا و حسد و حبش و بدال و فقر و در تحصیل اسباب معاش و ذبول کلی از دار آخرت و ایشاک کامل
و نیازا فری امارات جلیده علامات بنیه قریب بان ظهور او است و امده علم بالصواب سیاق الکلام فی هذا انشاء الله تعالی فی
موضع آخر این فصل فیما اعوان و انصار و صاحبان مهدی پس ابن عباس گفته انصار او مردم شام باشند
صد و پانزده کس سجد اصحاب رفیع بن حماد از این مسعود آورده پنج سبطه نفر عمار بن افق شتی علی غیر معیاد و سیال کل
رجل ششم ثلاثه و بعضه عشر رجلا حتی یجمعوا ائله احدیث مراد باین هفت نفر و سیال عمار شام اعوان مهدی اند و نیز وی
از کعب آورده که گفت قاده المهدی خیر الناس اهل البصره و یحتمل من اهل الکوفه و ایمن اهل الشام مقدّمه جبرعل و ساقه
میگای کل احدیث علی متقی در بران گفته ناصران و یاران مهدی کو فیان اهل بن ابدال شام باشند و انتی و علی رضی
گفته فرام کند خدایت عالی برای او قوم بسیار مانند پاره های تور تور و قمر و قمر و آنحضرت صلوات بر او آید مردی از و زار و گفته
میشود او را حارث دوی حارث است یعنی کشتار بر مقدمه لشکر او مردی باشد که او را منصور گویند احدیث اخر جابود

[illegible]

واستمرت في ايامهم ثم تخلص عليا الى ان قسموا الخلافة بعده فكانت القدر الامرالي ان لم يبق من الخلافة الا اسم في البلاد
بعد ان كان في ايام محمد الملك بن جرجان يخطب في جميع الاقطار من الارض شرقا وغربا وبينما هم قداما معا عجب
المسلمون لا يتولى احد في بلد من البلاد ولا اماره على شئ منها الا بالامر والاختيار ومن انظر الى الامارة كان في الامارة
بالاخر من جداسة انفس كلهم متشبهين بالخلافة ومنهم من يميل للعبيدي والغياثي ويجعلوا خارجا عن كل من في الخلافة
اقطار الارض من العلوية والخرابج قال علي هذا القول يكون المراد بقوله ثم يكون له عزت يعني انقل الغياثي عن الفتن
فاشا ويتم ويروى وادوكا كان وقيل ان المراد وجود احدى عشرة خليفة في خمسة مدة الاسلام الى يوم القيامة يميلون اليه
وان لم يتوال اياهم ولم يبدوا الا اخرهم سيد في سببه الكثيرين في الخلافة قال الامام في الخلافة التي يكون منها اثنا عشر
خليفة كلهم يميل اليه في دين الحق منهم جلان من آل بيت محمد وسلم على هذا القول يقول ثم يكون الهجج ابي الفتن المودع
يقام الساعة من خروج الديجال واما ما في سبطي كفته قلت على هذا فقد وجدنا اثنا عشر خلفاء للاربعه واحسن من
واين اليزيد وعمر بن عبد العزيز واولا ثمانية ويحتل ابن فضال المهددي من السامانيين الاربعة عشر من عبد الغفر في شئ اية
وكذلك لظاهر الاية من العدل في الاثنان المنتظران احدهما المهددي لانه من آل بيت محمد صلوات الله عليهم اجمعين
انتهى كذا بعد من جدي الاكابر في شيوخ كس اولاد حسن بن علي بن ابي طالب واولاد حسين بن علي بن ابي طالب واولاد علي بن ابي طالب
خليفة وهر كدام ان ايشان امام عادل نادى المهددي باثنا عشر عباس يادوه كذا مدت خلافتهم الى ان دوا زده خليفة
يكسبه في اهل سال باشد وورسني اين حديث احوال ديكر بزرگست و ترتيب خلفاء محمد بن مفضل بر علم الهي است تا كرام
اول و كدام آخر باشد وچنين مقدار رتبه ايشان واولا علم و سنان است قاض محمد بن علي شوكاني في بحار في اربع در سال
كفته ورو السؤال من بعض الاعلام عن الاحاديث الواردة في هؤلاء اهل بيته متواترة ام لا فاقول الاحاديث الواردة
في المهددي فالذي امكن الوقوف عليه منها خمسة اثنان حتى ثم سردا يقول الاول الثاني الى آخره تسعين ثم قال في
حسنون حديثا فيها الصحيح والحسن الضعيف المنجبر وبي متواترة بلا شك لا شبهة بل يصدق وصف التواتر على ما
هو ونها على جميع الاصطلاحات المبررة في الاسناد والى هنا انتهى الكلام على الاحاديث الواردة في المهددي
وابا الا ما عن الصادق عليه السلام من ان ائمة عند ابن ابي شيبة ومنها عن ابن ابي شيبة ومنها عن ابن ابي شيبة ومنها عن ابن ابي شيبة
العمال عند ائمة اخر ذكره في الكنز ومنه ايضا اثنا عشر في رواية عن ابن ابي شيبة ومنه ايضا اثنا عشر في رواية عن ابن ابي شيبة
عند السرياني في الاوسط ومنه ايضا اثنا عشر عند النعمان بن حماد في الفتن ومنه ايضا اثنا عشر عند ابن ابي شيبة
عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا
ايضا وعنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا
عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا
كاتب الفتن ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا ومنه اثنا عشر عند نعيم ايضا
والا يبع ابن ثباته من وكان وعنه اثنا عشر في عشرين عند الصادق ومنه اثنا عشر في عشرين عند نعيم بن حماد

و عندا ثر بنو النان والعشرون عند غيرة الطبراني في الاوسط والى قسم في كتاب لمحمد بن الحنفية الساجي عن ابيه
 عبد الثالث عشر من عند ابى داود وفي هذه ثمانية وعشرون تراها حكم الرفع اذ لا مجال للاجتهاد في مثل ذلك انتهى كلامه
 انست احوال محمد بن عليه السلام كذا اخبار واثار صحيحة لا يخفى ان بيت وعلمه ودينه امدوا من سلام انتظار قدوم منست
 لزوم او در بر عصر او ان كرده اند و بلا حظ وقوع آثار و اشراط صغرى قيامت بقرب ما ظهروا اخبار و تبشیر فرمود
 و شك نیست كه بر خاطر حق پرستان اتباع دوست ابتداء و شمس پنج مری قلیل از صفت اسلام و برخی احكام شرعیست
 نیست ایشان تقدیرت نمازند كه شكرات و محرمات از منتهی از جهان و جبهانیان بر دارند پس لا محاله دل شكسته بونده
 در راه و گوسن بر او از ظهور فاطمی مستظروده اند و بهر از زبان عای بیرون آمدن محمدی نادى از حق تعالی میکنند
 با جودش این همه مشرور و فتن كنج عدم خرد و این همه مضاربین و دولت مهدی بصلح ملك ملت گردد و عبد الزکر
 جامی رخ در آیات چند از روی ظهور او میکنند در وی سخن بطور مناجات بحضرت ختمی پایه رسالت و شگاه صلح میدارد
 و چون این آیات بمناسبت مقام وقت مرا خوش کرد و آویزه گوسن ختام این باب بیکم سال فات نبوی اصطابق سنه
 حال بیان بنمایم و حال دل خود بزبان قال دیگری بر منتهی اظهار می نمود كه گفته اند سه خوشتر از آن باشد كه سر
 دلبران به گفته آید در حدیث دیگران به ختم اندیشی با حسن و اذاعتی حسلا و رضوانه الاسنة قال رخ سه

اسه مصلحت كنى مصلح	مدنى جند ياكى بر مع	ستقد برقع تو برق افروزا	لمعه برق رفت برقع سوز
ليلة القدر ز صويت تارى	وحى منزلت گفتمارى	طهوات نمود همه سودا	آتخابى ز حر و شش طه
قاب تو سين چيان باروت	فتش هم خم گيسويت	تا خواب جللى گوديراك	خواگه ساختى از بستر خاك
فلك از غيرت خاك آشفته	ليتنى گفت ترا با گفته	چند در جمله به تنهت خفت	جمله از گرو فغانا رفتن
چند در ستر خفا نشستن	در برين خاك نشينان بن	چند از سنبيل تو بيگانه	دل بعد شلخ نشيند شانه
چند بنى ز كس يكى غبار	خانه سر سبز بود تيره و تار	چند غلغله بياپوش تو فرد	جفت باشد بهر ارباب غم و درد
خوابت از دو صد و ده صد بگذاشت	قد را فراز كه از حد بگذاشت	دست بر دامن بيرون آر	كف ز حجاب كفن بيرون آر
شانه درن سلسله مشكين را	سر سبز كس ز كس عالم برين را	جلوه افعلت تا زاندر پوش	علا محل طراز اندر پوش
كرده غلغله جلاوت در پاي	از دجيره خرامان بدر لاس	طاق محراب تپى كنج خشان	سرس از فخر بكيوان برسان
منه از بنى قدما ن حال ساز	قدش از مقدم خود و كاشا	خطبه ملت دين از سر گير	كشف اسرار يقين از سر گير
پرده بخت از رخ صديقه	پردان پرده بهر زنديقه	وزنه عدل زد دست عمري	زن بفرق سهر و خيره سهرى
خوى نشان كنج حيا عثمانى	ريز بر كشت و فابارافى	چيز دور كن اسد اللهى را	پوست بر كن دوسه روباى
ظانان را بنى كارسه بنشان	تب نشان دير عبدى بنشان	تاج ملك از سوادان برپا	بخت و دولت ز يونان برپاى
ساحه كنج و قمان ساز قلم	زن بدان قاعده دهرت نرم	بنى رمان را حشر هم نرست	راه داني بهر اقليم نرست
در بخوابى كه از اقليم و قان	آورى روى بدین شهر فنا	تا زه كن محمد نكو محمدى را	دو ولي محمد خود محمدى را

در وصول غرض فصل در بیان نام و نسب سوزلا و در شاه گفته در سالی این الفیاد و ایان الفیاد است مولا و
بدین دین سنی و نسبت که ابن الفیاد و جلال باشد اما فتح است که وی و جلال نیست این عو که با غیر او است و جلال
شیطان که در بعضی جزا را و بسته داشته اند از اولاد که بر مشهور است نام یادی خود شوق که بر است نام در سن
بر پدرش شریف شده و از وی شوق متولد گردید و شایان را عی و عیاب میساخته سلطان علیه السلام و در محبت ساخته و لقب
سیح است صفت و لفظ و جلال شوق از جلال که بجای لفظ و سیح است پس معنی جلال صفت می باشد بسیار عزیز و بلند
کنند و بر قوم است و معنی است قولی می مسلم و قید که یک چشم او مسوح باشد یقال علی سج الوجوه از این علی احدی وجه
سرخ و علی و علیس و تو سیح است و در سیح از ان گویند که یک چشم او مسوح باشد یقال علی سج الوجوه از این علی احدی وجه
در این لا حاجت است و ایاز نسبت که وی سیح از این کند یعنی قطع زمین نماید و در و در رسد و او پیش گفته وی سیح بر وزن
سکین است و هو الذی سیح خلقه و مشهور و بعضی گفته اند وی سیح است بخارج و عیسی علیه السلام سیح است بخارج و عیسی علیه السلام
الباری گفته قاضی ابن العری می باشد کرده و گفته صل قوم فرو و ما بخار الحجه و شده و بعضی نامین ایفر قایده بین السیح
مریم و در فرق البنی صلح بینا بقول فی الجلال سیح الصلوة فدل علی ان عیسی سیح الهمدی فاراد و هو لا تعظیم عیسی فخر و
احدی است و در قاضی گفته جمیع لسانی نسبت سیح و سیح خسون قول او اما وجه تسمیه عیسی سیح لانه لا یسیح و اما
الابری اولاد کان لا احصی و در سنه سیع القدین اولاد نهج من بطن امه مسوحا بالهمی
اولاد سیح الارض و یقطبها انتهى گویم در صرح گفته سیح الارض ساخته الکسیر بن یحیی نام عیسی علیه السلام و نام
و جلال که ابی تهی و الله اعلم فصل در بیان سیرت و فتنه و جلال آن علیه و سیح می روی جوان باشد و در و
آمده که هر باشد در شاه گفته سنا این بر و قول صحیح است جسم سرخ رنگ شده و در و دای سفید رنگ و در حدیث
عنه الثمین مفضل آمده که وی گندم گون است آخره الطیرانی در سیح الباری گفته یکن آن کج و دمه صافه و قد یوصف فک
بآخره لان کثیر من الاثم قد خرد جبهه انتهى و می جلال الارض قطعا عورین یعنی باشد گو یا چشم او دانه انگور است که لا
رنگه باشد در صرح گفته جبهه سیح عور غول و جلال جبهه و گرد اندام و در و دای آمده که چشم سیح و عور باشد و در حدیث
سمره مسووح العین المسیری و مایه شده آخره الطیرانی و صحیح و ابن جبران احکام و در و دای آمده از عور العین مسووحا
این معنی لفظ طافه معروف است حافظان جرح از قاضی عیاض نقل کرده که گفت بخارا اکثر روایت کرده در شریع جبهه
بسیح آن کرده اند و جفتش بدان جرم شده لفظ طافه بغیر جرمه است و بعضی شیوخ از ابهره ضبط کرده اند و معنی او
است که وی بر وزن آمده بالا شده است بخارا و انگور یعنی انکارش کرده اند و نسبت بهر برای انکار عبده قاضی
عیاض بیان روایات جمع کرده و گفته که چشم راست او طافه است بغیر جرمه و هم مسووح است نو را و رفته و هم معنی
حدیث ابن داود و مسووح العین نسبت به طافه و لا یجکی عنی نه عالی است و نه عیض چنانکه در حدیث ابن عمر و صحیحین آمده
الفسری طافه بهر چنانکه در روایت دیگر از وی است و می ایحاطه الفی کانها کوک کانها خاخر فی قایط و
مخضر کا جاز کل از کاف فی الاحادیث و برین تقدیر وی عور است بهر و چشم و اما و احد از ان هر دو عورت

و چهرش آشفته که غور بستی عیبت و او را بر پیش میباید شد و جمال را بر دو چشم معیت شد یکی بدست منور
 و دیگر میباید آن بود و آن دو حضرت رنگی که دوی در غایت حسن باشد آشتی و بر چشم او ظفر و غلظت بود و آن
 بدلی است که چشم را میپوشد و چون آنرا قطع کنند چشم که روشن گویم در فارسی آنرا ناخنه میگویند و سیاه و سی
 طیف و گوشت یاره است که در گوشه های چشم میروید و بعضی گفته اند که چشم است که در بین بیرون می آید در جانی که
 نزدیک بینی است این نزد و قول متعارفند و حافظ ابن حجر فرموده آمده است که در هر دو چشم او ظفر باشد و در هر
 روایات از ابی سعید نزد احمد آمده و درین بابی با حاطه لاشی کانه ناخناده فی حافظه بعضی معین السیری کار کوکب را
 و در حدیث ابی بکر است نزد احمد و طبرانی احمدی حدیثی که ناخناده یا ناخناده یعنی یک چشم او همچو انگبین مسر باشد حافظ
 گفته و الذی تجلس من جمیع الاخبار ان العناب فی طایفه از بیرون هر دو در حدیث عبد الله بن مسعود و ابی بکر
 تقریر آمده که چشم چپ و مسوی باشد و طایفه همان نازده غیر محسوس است و الا فخره پس جائز است که در هر یک از هر دو چشم
 او بات زیرا که معنای طرس تنوینست و چشمی که در صورت او فرست مطبوعه باشد یعنی همین بینی و معینه با وجود نقای اصل
 و بی البازره است و من بن محمد قال ان رسول الله صلعم یوم حجة الوداع استعصم الناس محمد الله و اتقی علیه ثم ذکر
 المسیح الدجال فاطلب فی ذکره فقال ثابت التمیمی ان الالهة انما توضع و الله و النبیون من بعده و انه یخرج مسیحا
 فاطقی علیه من ثمانه نعلیس سمی علیه ان ربکم لیس با عور و نه اخور و العین الیمینی کاد عدته طایفه از خراجه انخاری و ستم و دخور
 و غیره و است انیکه قصیر و محمّد یعنی کوتاه قد مثل عدا من الساتین بعضی گفته اند معنی انخ انست که مثل ان صدور
 القلین مائتا عدتین باشد و بعضی گفته اند معنی انخ که است که در هر دو پای او دو عود طرح است و بسیار موی باشد و عت سفید رنگند
 چشم اصل الفاء ازینست که خیال الشرحان می آید پس از ضم میلان ای عظیم است که آن است و عثمان شجرة یعنی موی سرش
 بسیار ترش و در است باشد و در ای آمده ال فی راسه من راسه حک شبته موی سرش را معوت شکسته
 و حیوات ریگ چون باد از رازند و بهایه گفته اند معنی حید قطط است همان هر دو چشم او ک فخر نوشته باشد یعنی
 حروف مقطعه که هر مسلمان کاتب حیرت آنرا بخواند و کفار آنرا نتوان خواند و او را لا و پیدا نشود و در هر دو کمره و شتر
 منوره و اخل گردد و استماع او موهبا باشد که در وجود اینها همچو سهرابی مطهر و شرف هفتاد و نه ریخته و صفتان بر برای است
 طلیسانها باشد و در بعضی آمده که سیحان بود و جگهان صاحب شقه های محلی باشد و نهاییه گفته سیحان جمع سلح است
 طلیسان بنبر و بعضی گفته که طلیسان خود را یافته شده است و از صفات عین هر کور است که هر دو چشم او خوب باشد
 و دل خواب نکند بر رشن هر دو و از حد بر کور است معنی طلیسان باشد و مادرش را کثیر التلم و رازیتها
 است او را خرمی است و الی الی کثیر الی الی یعنی بسیار موی سان بر دو کوشش او فاصد حاصل
 گز باشد قدم خود بر منتهای نظر نهد و ابو الطفیل از مرزی از اصحابی بنول خدا مسلم وایت کرده که گفت بیرون آید
 و جال بر تمار جیس یعنی خرگوش از حدیثی که در موی کرم آمده و وجه گفته بیرون آید و جال همراه او و نهاییه از است
 از عا که در این نام موضع است بر مقدمه و می اشعر باشد یعنی موی بسیار موی بگوید بد و بد و او فرخه الدنلی فقط

بدو گفته فارسی است بمعنی اسب و در روایت همین گفته اند اما حال سندش مر اشاعه ذکر نکرده که چون است چون دیگر
 مزج است غالب آنکه اگر موضوع نباشد ضعیف خود خواهد بود و هم از علی مرتضی مروی است که طول در جلال چهل ذراع است
 بذراع اول نیر و حماری باشد افریخی شدید البیان طول هر گوش او نه و دوازده و او سی ذراع بود و نایب یک حار
 او تا حاف و دیگر سافت سیر یک در و شش باشد پیچیده شود برای او زمین منهل منهل گیر و ابر را بدست خود و مسقت
 کن اقباب اسبوی سیخ است یعنی پیش او آنگاه آفتاب از مشرق بمغرب سدی بمغرب رسیده باشد گنای از سرعت سیر است
 در آید و بحر تهر و کعبه و اسعدیث بطوله در اشاعه تخریج این حدیث ذکر گفته و گفته نیست منافات میان این حدیث
 و روایت قصیر القامه بودن او زیرا که محتمل است که این قصر نظر بضعفاست او باشد چو ضحفاست و مقتضی آنست که ازین هم در
 باشد یا آنکه در این با قصیر باشد که خلقت او در نفس الامر است بعهده چون اظهار کفر کند و عار الوهیت نماید بطول و سی
 شود و ضحفاست و ابتلا و گفته باشد از طرف خدا برای بندگان همچو سائر خلق استی گویند جمع بین الروایات که صاحب
 کرد و چهل ضمیم است چنانکه گفت که قصر او نیست بعرض او باشد و در فی نفسه جسم او نیست و دیگری آدم اطول باشد
 پس طول بودن او نیست ماست او قصر و در او نیست عرض خود یعنی طویل که عرض او میجو اید نخواهد داشت و آنکه
 نسبت ناقص باشد و اما سیرت او پس مراد از خروج دعوی ایمان و صلاح کند و مردم را بسوی دین بخواند
 مردم اتباع او کنند و امرش ظاهر شود و در افزون گردد تا آنکه بخود قدم شقاوت نرود و آدم آرد و باطهار چون پرو
 و بدان عمل کند و بران مجاب گردد و بعد دعوی کند که وی نجی است و ازین سخن هر فی عقل فرغ کند و از وی جدا
 گردد و وی چند روز گشت کرده دعوی خدای و الوهیت نماید و گوید منم خدا پس یک چشم او کور و یک گوش او مقطوع
 گردد و میان هر دو چشم او کسوف می مکتوب شود و این کتابت بر هیچ مسلمان محقق نمائند و هر یک از خلق که در ذل و یار
 ذره از ایمان باشد از وی سفارت جوید بکذا اخرجه الطبرانی عن عبد الله بن عمرو بن عبد الله بن مسعود و کعب جابر گفته نو
 کند و چال یعنی بسوی بلاد و فرود آید نزد باب شرقت و مشرق یعنی ابتداء قبل خروج خود و چون جستجو کرده شود بروی
 قدرت نیاید بجهت نزد آبهای غمر کسوه ویده شود و چون او را طلب کنند معلوم نشود که کجاست پس ظاهر شود
 بمشرق و خلافت داده شود یعنی خلیفه گردد و سپس باطهار سحر پر دازد و بعد دعوی نبوت نماید و مردم از وی متفرق
 شوند یعنی مسلمانان وی بر نه آید و او را امر کنند که روان شود چون روان شود و گوید رجوع کن وی رجوع کند باز گوید
 که خشک شود وی خشک گردد و اسدیث بطوله آنست که ایمان باشد و در ترک و منبوان باشد و بر انگیزد بر الهی خدای تعالی شیاطین را و
 و سیرده هزار زن و عا مناسبت کن بابر هر چه میخواهی وی گوید آری بکنم بروید بسوی مردم و بگویند او شاز که من ب شما
 ستم و این شیاطین را در افاق منتشر گرداند اذی غیر ذلک اما فتن او پس بیشتر از حضرت اندازد آنکه آنکه روان شوند هم را
 او و کوه و در یکی از آنها اشجار و ثمار و آب باشد و در یکی و خان و نار این جهت باشد و آن دو نزع و آخر جبر احکام و
 این عساکر عن ابن عمر و از آنجا آنکه یا وی حجت و نار باشد و مردان باشد که آنها را قتل کند باز زند سازد و با وی گوی

و آنچه غیره ذات و جان پس فرق میان این هر دو و غیر آن از خواری است که آنرا حقیقت است این حقیقت است
و ظاهر است که حجت و تبار از جزا و ثواب عقاب نمی باید که حقیقت بر خدا یا خیال غیر باشد بخلاف غیر آن هر دو از خود
انتهی گیریم ولیکن در مسأله شاعره برای اثبات تحقیق خود ذکر کرده بر صریح است زیرا که روایت سهواً چون بن لک لفظ صحیح
در روایت اخصان بر غیره الفاظ حاکم و این خبریه و غیره حاست در روایت یحیی روایت بخاری و مسلم و غیره سلسله و در حدیث
مقدم باشد بر آن بلکه بر همه صحت حدیث یحیی که آن باشد که درین جبل خبر را امری و شواهد است که از اهل استراج ائمه
کار بسیار عامیان می شود و چون قدر و منزلت نمیدارد بلکه خوار و برون می باشد حقیقت باشد یا محال بلکه امور استراجیه و حقا
داشته اند یحیی پیش نیست و یا به خواری خیال است و طبعیه اطفال و اندام و آنرا بکمال است که درین و رامطوی شود و بطل
شکل همچو پیشین گوشت و سیاحت تمام روی زمین کند در جبل و در فوج بلکه در آسمان کند الا که و
کما سانی و سرشت او در سیر همچو بازان باشد که در پس او با و افتاده و آنرا بخدا کند و او را سینه صیحه باشد که اهل شرق و غرب
آنها باشند و در پرده را از هوا گرفته و افتاب یان کند اخرجه احکام دین عساکر بن عیسی و از آنجا که خود من کند و در
در یک روز سه خوش و آتش ناگه از سر زد یک است او در از تر باشد از دیگر آن دست در از را بدیدار کند و بی فقر
رسیده و بنده که خواب بسیار بیرون آمد و اخرجه ابو نعیم عن چند یقید و از آنجا که در ساله خشری گفته و پیش از بر آمدن
دو سال خط گذشته باشد و او در سال سوم شنگ سالت باشد خشری در زیر زمین را بگوید بر آیین
خود بخود از زیر زمین برآمده همراه او و آنه شود و بعضی بروم را بگوید که من بر آن شمار زنده کنم ناگویی بر حقیقت که
و هم سلسله سیاهلین را بگوید تا در زمین یا جسم گیر آمده بصوت مردگان شکل شده بر آینه و چنگان مسلمانان را انوار
اینها رساند و بعضی اهل تسبیح و تهلیل در آنوقت مسلمانان را کار آید نام کند و از آیدای گرگی و شنگی شکستنی بکشد و همین
نوع بر چندین لک تا بگذر نماید تا آنکه در سر حدین رسد از هر جامه میان بسیار را اهله گیر و آهسته و آهسته از فوج او در
خفت دین و او با مردم باشد و باقی نماند احدی که حجت کند او را در اکثر ارض و غافل شود مردم از ذکر او و اکثر ایمان و
باو بر نشینان و زبان باشد تا آنکه مردی مادر و دختر و خواهر و عم خود را برسد و بخواست آنکه بنویس و او بر آید و وی بیاید
و مردی اعزالی را بگوید اگر برگزیم برای تو پدر مادر ترا گوای میبیدی که سبب توام وی گوید آری پس قتل شود
شیطان بر صورت پدر او و شیطان دیگر بر صورت مادر او و بگویند این پدر و مادری پسر تابع او شود که وی پروردگار است
آنکس تابع او شود و از اینجا است که حدیث گفته اگر بیرون آید و جال در زمانه شهادت شوند او را که کونان بسنگ زده زن
و یکم آید و محال نقصان از علم و خفت از دین گنجیم مقصود بدان است علم و خفت اسلام است یعنی بیرون و اطلاق و این نقصان خفت
درین بانی خبر بر وجه محال و چون دست هر چه کثیر از مسلمانان کن را یانی که مکر سلالت یان خود داشته باشد و حسانی از دریافت آثار نبوت
اشراط مثل ظهور مسجد و خروج دجال و عیسی اشال آن بر او و همین است معنی غفلت و سهل اندک و در حدیث خدا باو بر سلطنت
ایشان که اطفال و صبیان و نسا خود را قبل از تعلیم احکام اسلام تعلیم این شراط و جواب سوال مکر و بکیر میکردند و پیش
از همه قصد این یوم الاخرة القا می نمودند و غیبه می نمودند تا نشانی شان بر اختیار احسری برآید

و ترجیح معاد بر معاش شود و اقبال فرخنده دنیای غایب موجب دال معجزه در باقی نگر و در بنا غفر لنا و لاخواننا الیه بن
 سبب تو یا ایها النبی و در شام گفته مراد یا عذاب ریخا بر شخص بعید از علماء ساکن در بنادیه و جبال است بر ابرست که از عذاب
 باستان از ترک با اگر او در آن زیر که تردی ایشان آنچه بدان در حق و باطل امتیاز کنند موجود نیست اکثر نفوس را که از تصدیق
 خوارق الهی گویم اکثر خلق الله در تصدیق محض شجاعت اقوام بنودست که با وی خیر از بجای رودند و بر پیشش خاموش برین
 مدینه با نندین سوره العنقره و ابله عقل و بی طمان جمل دست را در دامن تر و در وزن کاری شوازیست برای ایشان حق و
 اسونج از دجال کافی است چال خود فتنه اگر و عظم ست زدی اگر اهل علم نجات پابند غنیمت باشد که رسول خدا صلعم از فتنه
 او پناه خواسته است را تعلیم عای مستأذنه از ان فغان فرموده ما عظامین حجر گفته ابو نعیم در ترجمه حسان بن عطیه که
 یکی از ثقات تابعین است در کتاب حکایه بسند صحیح تا وی روح آورده که گفت لا یخون فتنه دجال الا لاشاء عشر الف رجل و سببه
 آلاف امرأة یعنی جز در دوازده هزار مرد و هفت هزار زن هیچکس از فتنه دجال نجات نیابد گفته و هذا لا یقال من قبل المرأی
 یعنی این که بگویند مرفوعه از سر او فتنه دجال را که با وی بی ایمان است که عمل کنند این را بر آنکه
 نجات یابد از عذاب لاشاء بقدر چه در فتنه مهدی است که با وی در غر و بیشترین مقدار باشند و یکن که چنین گویند
 چون را و را بچند اتباع او کنند و لکن بی تاویل بعید است و در فتنه قتل عثمان رضی الله عنه گذشته که هر که در پیشش بود
 از قتل عثمان باشد وی پیروی و چال کند اگر در یاد او را و اگر نبرد باید با آن آرد وی در گو خود پس من نقد بر هر
 ازرافتنه تا امروز برین اعتقاد باقی باشد چه بعدی مهدی نشود وی پیروی و چال کند چه بر افندی محبت عثمان را نهی
 بدانت سنال الله فقال ان عیسیا علی حجه رسول الله صلعم و صحابه و اهل بیته تا این ایتی و آنجا بجا آنکه همراه وی در فتنه با
 ستاید و پیغمبر یکی برین او باشد و دیگر بر بسار او و چال گوید است بگویم ای و است یعنی من به شایتم قریه و یکم
 می بر اطمینان الان هر دو سرشته گوید روح گفتی لیکن این کسی از مردم نشود مگر صاحب پس می گوید راست گفتی و
 و مردم از ایشانند و گمان کنند که وی تصدیق دجال کرده و این فتنه باشد و حدیث این سعود آمده نزد عیسی و چال که
 و چال گوید نارایب لعالمین یعنی من نبی جهانم و لا یاس گوید یکدست و الیسع گوید که ایاس است گفته پس من نبی
 این سرشته با و و ما نهند آن هر دو ایاس الیسع اندک دانی لاشاء گویم جهت آن هر دو سرشته را چال اگر این روایات بصوت
 بریند قبل ابتلاء الهی حق عباد استدرج او بجان سخت و چال باشد و ما حکمت تا با این این هر دو سرشته با و کس را نبی
 علیه السلام یا تفصیلش شایسته ایاس الیسع تیس مفوض معلوم الهی است مقل را بر ای مسوی در یافت آن نیست از جمله اکثر قیاس
 وی شیاطین را از متارق و مغارب حق برانگیزد و آنها بگویند که با استعانت کن بر هر که خواهی و بر هر چه خواهی حال
 گوید نعم مروید و مروم خبر کنید که من بیا و شایم و آورده ام جنت و یاد خود را ایشان برودند و بر یک مرد زیاده از صد
 شیطان در آیند و بصوت پدر و پسر او و برادران و غلامان هر فتنی او قتل شوند و بگویند ای فلان ما را نیست
 وی گوید آری پیش شما من این پدر من است و این مادر من و این خواهر من و این برادر من و بگوید آن مرد دیگر است
 خبر گویند و خبر بزرگ رسیده که دجال دشمن خدا پراخته است شیاطین او را بگویند خاموش باش این گویند

رب شامت میخواند که حکم کند میان شمارند بهشت اوست که آورده و دو فرخست و با او اظهار و طدام باشد و نیست
 طعام مگر آنچه پیش وی بود و مگر آنچه خواند آنم و مگر آنچه شاد و خوش گفتند و گفتند که شایطین می وی کذاب است و بار رسیده
 که رسول خدا صلوات علیه و آله و سلم حدیث می کرده و تخم ریخته و در مار از وی ظاهر جبال اتم الشیاطین می جوید و اندوخته و بفرستند خدا
 بسوی او عیسی بن مریم را و می بکشد و راپس سوا شده خائب خاسر میگردد و آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم فرموده انما احکمکم
 فی التقادیر و تقییرها و تقوی و لحد و فاعلموا علیه و آله و سلم حدیث می فرمود که در حدیث الاخر الاخران گفته اند ائمتن و اوه خیم ای که فی
 المستدک عن ابن مسعود و لفظ حاکم نیست که بیاید در حال رازن و مگویدی ای رب منده کن پیغمبر شو بر و برادر ماتا انکه
 آن جن معاف کند شیطان را و بخانه او بر شود و شیاطین بیاید و در پای پیغمبر نشیند و مگویدی ای رب منده کن برای ما شتران
 و مگو سفند این پیغمبر شایطین را و امثال بل و ختم بهند بر او در سر و دست آنها بگویند اگر رب می بود اموات ما برای ما زند
 نمیکرد و مگو یا حدیث اول اوست حق کسیکه گفتند که جبال این حدیث در حق کسی است که ایمان آورد با و تابع او شود و انا
 انکه وی صحابی است و در سوال کند و بهیقت نماید شمس البسوی مغیث می خوش کند و بر جابر و مگوید پیش او جلال خان
 حضرت و نداند البسوی که او راست و شنیده شود این از میان خافقین ای و یا علی ای و یا علی ای جلال ای جلال ای جلال
 ای اولیاء و احباب این مرد حق و بسوی من بیایید منم انکه پیدا کرد پس برابر ساخت و انکه تقدیر و اندازه کرد پس این است نمود
 و منم رب علای شام و دروغ گفت و شمس قدیست می رب شما انگاه باشد که جلال اکثر اتباع او پیوسته و اولاد زان باشد اخرجه
 ابن المبارک عن علی کرم الله وجهه و آقا انکه بیاید بر قومی و بخواند ایشان را پس ایمان آرند بسوی و حکم کند آسمان را و
 باران را بدوزین و او بداند و بیاید شام بهنگام برایشان چه ننگان ایشان یعنی ماشیه در از تر چیز که بود در سنانم
 کویان نواشی بلند تر کشاده تر گردند و ضرر و ایشان اطول و خوار ایشان آمد باشد و فریه گردند و برگردد و جلال از
 ایشان و صبح کنند ایشان حال آنکه خط زده اند نیست میدانی ایشان احوال اخرجه مسلم عن النواص بن سمان از جلال
 مگردد و جلال بر جای دیران و مگویدی آن خرب زار مردن از کون و خود پس همراه او شود خزان می همچو یعاسیب محل و اوه
 عن النواص بن یعاسیب جمع یعسوب است که گسیختن بهند را گویند خزان و در دنیا جماعت گسان است کنایه که در از جماعت بیخوش
 و حال آنکه یعسوب امیر محل باشد زیرا که چون وی بر جماعت گسان بر پی او شود و از آنجا انکه بر پی بیاید و حکم کند که روان شود
 و آن پست را کند که رجوع کن وی رجوع کند باز حکم کند که شتافت شود و می شتافت گردد و اوه نصیم بن حماد عن کتب الاخبار
 و از آنجا انکه حکم کند جلال بطور و جلال میازا که گسترده شوند پس هر دو میگسترند یعنی یازمین برابر شود و بلند نماند و حکم کند
 با ذرا که بر انگیزد و بر از دریا پس باران بارد زمین را و اوه نعیم ایضا عتبه و آزا انکه مگویند من رب العالمین ام و این را
 حکم کن جاری ساریت میخواند که او را حدیث می گویند آری پس هر دو شتافت و آفتاب انکه روزی برابر یکماه و جمعه یعنی شش
 برابر یکسال شود باز مگوید بخوابید که او را دروان کم گویند آری پس یکروز بر از یکساعت شود و اخرجه نعیم بن حماد و اسما
 عن ابن مسعود و از آنجا انکه قبل خروج وی است سال سخت بیاید مردم در آن که سنگی شدید یا بلند و خدا تعالی حکم کند
 آسمان را اگر خضر کند شمس و در او حکم کند زمین را اگر خضر کند شمس و آسمان را اگر حکم کند زمین را آسمان را و در حال آن

سحر نیم قرآن یا افعال چهار شاق آباد گویم و بر آن هندی میگویند که در آخر زمان زو را با او بنیال و اندکی بصورت شوک پیدا
 شود و خیلی فتنه انگیز و بر مردم عالم باشد و وقت خروج او سحر یک نشان میدهد و غالباً کشت کبر و دجال باشد و او را بسیار
 عمل خرمی و غلط راه یافته و در اخبار ایشان در خوشی و قبول نیست یا کسی دیگر باشد که از تابان جال بود و اندک و مسلم در
 حشر گفته و جال بود است از قوم پیوسته و در مردم هیچ بود چشم راست او کور مانند او بلند باشد و موهایش
 پوچا پیچ و مرکب و خری باشد بسیار کلان اول فقه او در میان شام و عراق باشد و دعا و دعوی نبوت داشته باشد
 و بعد از آن با صفتها آن میدهد و از هر پیوسته و صفتها آن فقه او و شونده و دعوی خدا را آغاز کند پس طبع است چنانچه
 بر پا کند و بر اکثر روی زمین گردد و مردم را بر استوار الوهیت خود بخواند و شوق عادت عظیم حکم خدا را تعالی برای احتیاج
 بندگان بر دست او ظاهر شود تا وقتی و او وقت وی پس فرقه قسطنطنیه است یعنی بعد فتح تزد و قسطنطنیه ساله کار و در
 بعضی روایات آمده که بعد فتح قاطع بر آید و وجهی است که ابتدا خروج او و او دعای وی برای خلافت و نبوت تزد فرقه
 باشد و خروج عظیم او و دعوی الوهیت تزد فرقه قاطع بود و مقید باریعین بود و آمدت او پس چهل روز است
 یک روز بر یکسال و یک روز بر یکماه و یک روز بر یکجمع یعنی هفته و باقی ایام همچو ایام شما باشد چنانکه در حدیث نفوس برین معانی
 نزد احمد و مسلم و ترمذی در حدیث ابو امامه است تزد این ماه و این فرقه و حاکم و حیا که ایام او چهل سال است یکسال همچو
 نصف سال و یکسال همچو یکماه و یکسال چون جمعه و آخر ایام او همچو شریع کنی که از شما بر باب سینه پس نرسد تا باب دیگر
 و تا آنکه شام کند در اشاعه گفته علماء اختلاف کرده اند درین حدیث بعضی گفته اند این کنایه است از اشتغال مردم بکار
 خود و از فتنه تا آنکه ندانند بر این که روز چگونه میگذرد پس و نه همچو یکساعت و ماه همچو یکروز و روز سال همچو یکماه بگذرد و بعضی گفته
 اند که این حدیث بر ظاهر خود دست چه در حدیث انس تزد احمد و ترمذی در میان اشراط ساعت و او رفته که از انقوم
 اشاعه حتی بحدیث از زمان فکون است که اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر و یکون اشهر
 اشاعه کافیه تا انبار و جواب از اختلاف هر دو حدیث با اینست که پس اگر ترجیح رویم گویم حدیث نفوس که نزد مسلم
 مستحق است زیرا که در حدیث اگر چه آن حدیث دیگر نیز در صحیح است پس مقدم کرده شود بروی و اگر جمع کنیم پس طریق جمع
 بچند وجه است اول آنکه ایام شمس چهل سال است و سی و ایام تا منتهی مجازاً با اول ایام سال اول همچو یکسال باشد و دوم آن
 همچو شمس هر دو سال همچو جمعه و باقی ایام همچو ایام با بعد از ایام سال دوم نقصان نپذیرد تا آنکه سال سی و نهم سال باشد و بعد از آنکه
 سال چون ماهی و ماهی چون جمعه گردد و تا آنکه آخر ایام او همچو شریع کنی که بر باب سینه و نرسد تا باب دیگر تا آنکه شام شود
 پس سینه اول از سینه جال اشتغال بود و بر مقدار سینه از سینه تا سینه آخر که آنقدر سال از سینه باشد و قریب دست
 روایت نفیم و حاکم از ابن مسعود که از یقین از رب العالمین نه از شمس تجری با و فی افریون ان اجنبها فی مجلس الشمس
 حتی یجعل الیوم کاشهر و الجمعة کالسنه و یقول تریون ان اسیرا یجعل الیوم کاشاعه و این روایت سابق گفته
 قف از آنحضرت مسلم پرسیدند که چون یکروز بر یکسال باشد نماز روزی چگونه بگذرد و آیا نماز یکروز را در آن
 کند منسه بود و لیکن اندازه کنی او را یعنی تقدر مقدار یکروز کنید و در آن نماز بگذرد و بعد از آنکه ایام را بر آن بنویسند

بایک کرده پسید و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله از ایام خصایر و گفتند چگونه نماز کنیم و ایمان را رسول خدا فرمود اند از او شنید و ایمان
 نماند و چنانکه اندازد بکنند و ایمان بایام طلال و قطار و شمس که تقدیر بر پنج یکس اول باشد یا بنظر که نماز جمعه را تقدیر
 یومین این ایام بگذارد و اگر چنان یک یک یوم شنبه باشد بر ایام کثیر و از این یوم و الله اعلم بعد و در شام گفته که در جهان این
 مستند است از این است که عالم مثال موجود است و خیال محض نیست بلکه او را حقیقت است که در خارج محسوس است سیطره
 در کتاب النجلی فی نظیر الاولی نقل من العلاء القوفی شایع اسماوی گفته که ثابت کرده اند صوفیه عالم مثال متوسط در میان
 عالم جسد و عالم ارواح و از آن عالم مثال نامیده و گفته اند که این عالم الطیف از عالم اجساد است و از عالم ارواح است و این
 تجسد ارواح و ظهور او را در صورت مختلفه در عالم مثال بنا کرده اند و بقول خالق متعالی است این استیلا و این استیلاست که
 انفر من منه بعد از این است و سوم قوتهاست که تحقیق این عالم نقل کرده و گفته اند این عالم جسد است که این عالم خیال محض نیست بلکه
 مثال محسوس است و باره تقدیر حق در خارج اتفاق افتاده چون این تقدیر بعد از این است که این عالم از این قبیل باشد
 و این عالم برای بعضی مردم ایام و برای بعضی شیخ بود همه موجود و محقق نیست و این را برای احکام مرتب شده و تمام نماز و
 واجب که وید کافیه بحکمت الامار و در اینجا یک چه دیگر است که بقدر این هر دو وجود است آنرا ذکر میکنیم و الله اعلم استیلاست که در
 رساله حشر گفته شیخ محی الدین بن العربی که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که قدوسی این روز چنان دریافتی بایک که در
 آسمان ابرو غلظت از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روزی باشد بایک یکی محض مبدل نشود و هر قدر قباب غایبان
 نکرد و پس دم حکم تنوع قدیم به تخمین از اندازه وقت مکلف باشند و الله اعلم استیلاست که در این عالم جسد است که در این
 بعد تر گفته شاید چنین و جبر است و اما کیفیت خروج و جلال پس و اوقات در آن مکلف آمده و مبسطا عادت در این باب باشد
 فی شمس و غیره و حدیث ابو امامه نزد این ماجه و این خزیمه و حاکم و ضیاء مقدسی و حدیث ابن مسعود نزد غیر این معاد و
 حاکم و حدیث ابو سعید نزد مسلم و نزد بخاری و صحیح ابی داود و حدیث ابو سعید نزد حاکم است و اما این حدیث را بیک شایق
 میکنم و بحسب تمیز و امکان میالان اختلافاتش جمع میکنم و بعضی روایات از غیر ایشان هم زیاد و بسیار است و بالله التوفیق
 گفت راوی حلیه که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود بدو رستیکه بنزد زمین از روز یکشنبه اگر چنانکه از دست آدم سازد رنگ تر از زنده و آنرا
 و خدا بسمانی نفرستاد هیچ پیغمبر را اگر آنکه خدایک کرد است خود را از دجال و من آخر پیغمبرم و شما آخر امم هستید و می پروان
 آنرا است در شما اما حال پس است کرد یعنی کلام را و روی و بلند ساخت تا آنکه گمان کردیم که می در طائفه نقل است چون
 ریتیم بسوی شما رفت این را از ما و فرمود غیر دجال خوف است تر و من بر شما اگر بیرون آید و جلال من بر شما باشد من
 هیچ ادبجانی تمام من هیچ هر مسلمانی و اگر بیرون آید بعد من پس بر کس هیچ نفس خود است و الله تعالی غلیظ من است بر
 هر مسلمانی و می پروان آید از خدا یعنی از طریق که میان شام و عراق است و بر انگیزد سر را یا و بنویسم و شما یعنی فضا
 کند در زمین بر مقداره یعنی لشکر در بغداد هر کس باشد از پیغمبر و اهل بیتان مروی باشد بسیار مروی بگوید که
 است یعنی بر وید و فرمود آنحضرت ای عباد الله ثابت مانند من صفت میکنم او را برای شما و صفی که بگفته است آنرا که امیر
 پیش از من بی ظاهر شود و بگوید من پیغمبرم و نیست پیغمبر بعد از من باز و باره بگوید می که من شایسته ام و بنیدید شمار خود را

آنکه میرید و وی یک چشم است و در شب یک چشم نیست مکتوب است میان هر دو چشم و لفظ کافر خوانند از هر مومن که توبه
 غیر کاتب یعنی حروف تهجی برین صورت است که ف س چ چنانکه در بعضی روایات تصریح وی آمده و از فتنه دست که بادی بنام
 ناریا شد پس نار او منت و جنت او ناست هر که مبتلا شود بنار او باید که مستغاثه کند بخدا و بخواند فواتح سور که گفت پس
 این نار بروی بر و سلام چنانکه بر اینم شده بود و از فتنه دست چنین چنان و ذکرش پیشتر کرده ایم در رساله حشریه گفته
 بر چنین در حروف است و ف س چ را آشکار بود که هر مسلمان خواننده و ناخوانده در یاد و غیر اهل ایمان آنرا شناسند و همراه
 آتش باشد کمال بنام دوزخ و باغی باشد و منبع بنام بهشت مخالفان خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت
 و لیکن آتش او در حقیقت صفت باغ خوش بود و در بهشت او صفت آتش سوزان همراه او آب نال باشد هر که را خوا
 بد بد و هر که را خواهند بد چون بر فرقه بگذرد اقرار الوهیت او بکند بر را گوید بسیار پس بیار و دوزخین آنکه میرد ز رحمت بیار
 و در خانه را گوید بار آید و نموشی را گوید پر شیره و پر گوشت گردید و اگر مخالفت او بکنند یاران و ذرات بند کند و دیوه
 شیر را زار و دجال و انرا غرضش در آتشی و با او ایستد و غیر باشد و مردم را ترساند و گوید که این سیح کذاب است حذر کنید
 او را بعیت خدا یاد بروی و بد و دهر او را خدا آن سرعت که لاحق نشود او را دجال و در روایتی رو بروی او و مرد باشد
 که ترسانند اهل قری را هرگاه داخل شوند آن هر دو در کدام قریه انداز کنند اهل او را و چون بیرون روند از آن قریه و آیند
 در وی اهل اصحاب جال و داخل شود و جال در بهشت است از کوه مدینه و بگذرد و بمکه مکرمه و اینجا خلقی عظیم باشد پس گوید تو
 کیستی می گویند من میکائیل ام فرستاده است مرا خدا و تعالی تا منم کم ترا از حرم او و بگذرد مدینه منوره و اینجا جمعی عظیم
 گوید تو کیستی می گویند من جبرئیل ام فرستاده است مرا خدا و تعالی تا منم کم ترا از حرم رسول او کم و دور و آتی آمده باقی مانده هیچ شی از غیر
 مگر آنکه با من است کند جال غایب و بران الا که مدینه که آنجا نیاید بر نقی از نقاب و مگر آنکه ملاقات کنند او را ملاک بسبب و غیر
 از میان کشیده پس بگذرد و میکائیل را بیند بگذرد و پشت دهد و صبح کند و بر آید بسوی او منافقان که بگذرد و
 مدینه همچنان تا آنکه فرو و آید نزد صریح حرم متصل منقطع سخن در رساله حشریه گفته می نزدیک که مخطئه نزول نماید و در مکه فطنت
 ملاک در آمدن تواند و از اینجا اراده مدینه منوره نماید در آن ایام مدینه منوره را بهفت دروازه باشد و حق تعالی بر هر دروا
 ده درشته بفرستد که شمشیر را علم کرده استاده باشد و خروج و جال را بدید و غایبند و او را در شهر راه نهند و در
 مدینه را استند زلزله آید هر کسی که در دل عقیده بد و نفاق داشته باشد بخوف آن زلزله از شهر بیرون آید و در سجده جال
 گرفتار شده یا او ملحق گردد آتشی و ستود شود بسوی او و مردی از مومنین و بگوید یاران خود را و آنکه که میروم بسوی این
 مرد می نگرم که این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترسانیده یا نه اصحاب و گویند نیکناریم ترا که نزد او
 روی و اگر داریم که می ترانگی خود را و چون نزد او روی بگذاریم ترا و لکن میترسیم که در فتنه اندازد ترا پس این مرد چون
 با کند برایشان مگر آنکه بیاید او را و روانه شود و برود تا آنکه نزد مشیخ جال یعنی طلحه او بیاید آنها را گویند که ای
 وی گوید قصد این مرد دارم که بیرون آمده است آنها گویند مگر ایمان برت غیباری مومن گوید وی رب حق بانیست
 آنها گویند او را بکشید و بعضی از بعضی را گویند که ای ارب شامی نکرده است از آنکه احدی را بکشید بدون حکم او پس

من بر مرد و جال در سینه و گویند گرفتار کردم کسی را که چنین بر چنان میگوید آیا بکشیم او را یا نگذاریم میگوید نه از او
 پس او را نزد و جال بر بند موسی چون جال را بین بخت رسول خدا صلعم که از وی خبر داده بدشنامد و بگوید ای مرد
 این قالی نیست که رسول خدا صلعم ذکر می فرموده و جال از راز و کوب گماند باز بگوید که اطاعت من کن پس بگریز که ترا کرم
 در ده و پاره کنم ترا موسی ندا کند ایها الناس بن مست مسیح که دایه جال هر که عصبیان او کند وی در جنت است هر که
 اطاعتش نماید وی در نار است و جال حکم کند و پشت شکم او را بغرب کشاده نمایند باز گوید و الذی الحلف بقطیعی
 اول استغاثتین می گوید تو مسیح که دایه بران حکم شق وی کند و پشت از صدر تا پا دو پاره کنند و در ویستی است که
 خدا بر جلد فریضه حدیده علی عجب بنفشه شقیقین و در او رنگند این دو پاره را بقدر زشتی و خیر و شستی کند و جال میان پاره
 یاره و گوید و لبای خود را سر و پید مرا اگر زنده کنم او را خواهم دید و است شما که من بشما هستم گویند آری پس یک
 پاره یا صید را که ترا دوست بزند و گوید بر خیز وی بر خاسته ایستد و لیاریا و این را دیده و قصد یق وی کنند و بعضی
 که وی را بپایشان است اجابت او کنند و اتباع او نمایند و سخن را گوید ایمان نمی آری من می گوید زبانه فتنه در تو
 گرد و بصیرت یعنی خوب بشناسم ترا و در ویستی این لفظ است لا انا الا ان اسد فیک بصیرت منی بعده ندا کند و در دم
 آگاه باشید که این مسیح که دایه است و وی بعد من این کار با حدی توانست کرد و جال گوید و الذی الحلف بقطیعی
 او یک کت لا الفیکت السامع یعنی سوگند یکسکه قسم او بخیر و اطاعت من کنی و نه ترافیح کنم و در آتش فروخ اندازم این
 موسی گوید هرگز اطاعت تو کنم پس و جال را بگیر و تا بچ کند و از رقبه تا آغوش سینه خاس اندازد و و راهی دیگر بسوی
 او نیابد و در ویستی آمده که بنهد بر جلد و صفای خاس او ترکند و وی سلاح ایتان پس برود دست پای او گرفته
 میندازد و مردم گمان کنند که او را در آتش افکنده حال که وی در جنت افتاده و تخفرت صلعم فرموده این مرد اقرب
 مردم است در درجه از من اعظم ناس است و شهادت نزد رب العالمین پس بشاگرد گفته این مرد موسی خضر علیه السلام
 علی الاصح همانکه در بعضی احادیث تصریح آمده و کشف صحیح بران دلالت نموده و بعضی گفته اند که یکی از اصحاب کعب
 باشد چه گذشت که آنها اصحاب جهدی باشند و این قول ثانی ضعیف است قاله فی الفتوحات الهی گویم هر دو قول
 ضعیف است زیرا که بقای خضر صاحب معسی علیهما السلام بحدیثی صحیح ثابت نیست و آنچه از احادیث مفهوم میشود عدم
 نقایض است تا در هر طویل و کشف مسوید و امثال این امور محبت نیست خدا میداند که در کشف چه می بینند و چه نمی بینند
 چه میگویند و آنچه محدثین متفق اند بر نفی حیات وی و اولاد ایشان قوی و صحیح و راجح است و درین احادیث نام خضر و صاحب
 کعب نیامده لیکن که مردی صالح از مومنان مدینه ستوده باشد و در وقوع این استقلال پیش و جال از بن موسی کدام
 استبعاد است که برای آن حضرت و صاحب کعب در کار باشد صاحب بر بعضی المدعیه هم پس ازین استقلال میسر اعدا
 خدا و رسول نزدی کار آورده اند عارت سیر ایتان قوت ایمان ایسانرا نیک است ناسد و آنکه صاحب شام
 گوید که در بعضی احادیث تصریح نام خضر آمده اگر این روایت را بلفظ ایزد و میکرو نام خضر خراوی حدیث بر زبان ثانی
 می سپرد سخن دران بر دو ضبط او کرده و نیست ظاهر آنست که این قسم روایات مصرعه باسم خضر صحیح نباشد حافظ ابن حجر

عظمتی بر سر کتاب لایساب فی تمیز الصفا روایات خضر را بر وجه استیجاب کر کرده و در آن کلام منوره که فوق آن تصویف است
و خلاصه اش در فتح الباری نوشته شده حاصل آن همه عدم ثبوت حیات خضر تا این زمان است که کتابت و وفای آن بحث را بر وجه
تخیل و تنقید در تفسیر خود مستحق البیان فی مقاصد القرآن و غیره قصه منتهی علیها السلام نوشته که خوانندگان جوع کند و عجب است
مساحت شیعیه که با وجود کثرت نقل و کتب از خافض بن جبر و بنی اعتماد بر قول می نموده و دست به این فتوحات زده مدار
بر کشف مشایخ نهداد و آنکه این قسم کشف کشف عورت پیش نیست کیف که هر چه سندش منتهی بر رسول محصوم نمیشود و صلوات
پوچ و با در هواست که گوید هر که کجا بودید فتوحات مدینه که عبارت از احادیث نبویه باشد چه کم است تا بقوت حاکم که کتب
از او نام برده باشد و بخت آنکه سیاحت را چه حاجت مروت و حسن و حسن است و شمشاد خانه پرور و از آنکه کثرت است و علاوه بر این الفاظ
حدیث مذکور صریح است در آنکه این مرد مومن خضر نیست زیرا که قول وی لا انظر هو الذی اندر نار رسول الله صلوات
گفتگوی او با صاحب خود در باره رفتن نزد دجال و دلالت میکند بر آنکه این مردی از سکنه مدینه طیبه است اگر خضر بود
حواله اندازد بر حضرت میکائیل و ذکر تنبای سابق هم می نمود و بگذارد که ایها الناس هذا الدجال الذی ذکر رسول الله صلوات
و قوله فی المسیح الکذاب الدجال الی غیر ذلک من سابق احمدیث و سابقه و بعد از رساله مشهوره گفته که بزرگی باشد در کمال حوا
که برای مسافره دجال بیرون آید الی آخر القصه با جمله چون حال در سواد مدینه مشرفه فرود آید مدینه منوره است با حرم
کن و در وی زلزله آید و هر که در آن از منافقان و منافقات باشد بیرون رود و این بلده مطهره آن روز نفی جنت خود کند
چنانکه کوره آهنگر جنت هرچی را آنگند و آن روز را یوم اخلاص خوانده شود و آخر کسی که بسوی دجال بر آید زنان باشند
تا آنکه مردی بسوی مادر و دختر و خواهر و حمه خود در جمع کند و توثیق رباط نماید تا بسوی دیگر آیند و در روایتی آمده
یوم اخلاص یا یوم اخلاص قال ثلاث مراتب یحیی الدجال فیقصد احداهن فیطعم فیظطر الی الحذیه و یقول لاصحابه الا ترون الی هذا
الفصل الا یمنع هذا سمی احمدی روز خلاص و در سبب که دجال بر کوه احد و در دوزخ انداخته اند و این روز خود را بگویند
این قصه عظیمه را می بینید این سمی احمدی است مسلم در شاع گفته این یکی از معجزات رسول خدا صلوات و اجابت
از وی آنکه مسجدی در قریه بقیع بمصر گردد زیرا که در زمین وی جنبی بود و مجری یعنی شاخ خروار و واقع شد آنچه خبر داد
مسلم بدان چه مسجدی شریف است از مسافت بعیده سفید می نماید و منابر او لایع اندیشا من شاید که خروج دجال قریب است که
این بنا را بپند و الله اعلم گویم سفید بودن مسجدی شریف در زمین صاحب شاعر و دلیل مشرب حسن و ج او نمیشود
لیکن که در هنگام حشر و ج از زمین او را از سر نو سفید کند چه ترسیم ثمارت و آن همیشه جاری است و اول
طوبه مهدی باید تادی خروج کند و الله اعلم بعده و دجال بمیدینه آید و بر نقب انقب فرشته را بیند که شمشیر از میان کشید
باین برهنه استاده است آچار بسجده آخری بیاورد و در لفظی باین سخن فرود آید و مدینه سست زلزله کند هر مسافر و مسافعه
و بر فاسق و فاسقه از وی بسوی دجال بیرون رود و مدینه از ایشان خالص گردد و این یوم خلاص است از حربه احمد
و آنجا که عن حبرین الا ورنه ام شریک بنت ابی العاکر گفته امی رسول خدا صلوات عرب آن روز کجا باشند فرمود ایشان در آن
روز کمتر بودند و بیت الامم باینان را بسوی خود کشیده باشد و پیش ایشان مهدی باشد مردی صالح پس توجه کند

بیتش ابن یحیی الجالی باب اولی حدیث اوس بن اوس عن الطبرانی فی الکبیر منزل عیسی بن مریم عند المنارة البیضاء شرق دمشق فی حدیث عبد الرحمن بن الیاس بن ثعلب بن کسان عن یحیی بن جده عن ابراهیم بن سکر بن عیسی بن مریم عن ابی شمس عن المنارة البیضاء سمعت ابن الهادی فی توفیق مستفید عن یحیی بن ابراهیم عن ابی جعفر عن ابی اسد اللؤلؤ فی حدیثه یشاهد البیضاء فی تارکة بلفظ منزل عیسی بن مریم وروی امه نایل شود عیسی بن مریم ونداند وقت سخاری مردمان کلام مانع است شمارا از آنکه بیرون آید بسوی این کذاب خبیث و بشنودن کلمات این مرد را که اندک شمارا فریاد رس مددگار گویند این کلام مردی سیر شکست دور شود زمین بنور رخ دو فروید عیسی بن مریم و گوید ای معشر مسلمانان محمد کنیز پروردگار خود را و شیخ او گویند یعنی آنجا و بجهت قوت ایشان باشد که پس بجایان کنند و بار او کنند یعنی اصحاب جال گر بخش ما و تنگ کنند خدا را و حال را ایشان زمین را چون در نصف ساعت بر باب کد بر ستند اتفاقا آنجا عیسی علیه السلام باشد و حال عیسی را دیده بعضی یاران خود بگویند بر پاکان نماز را این حرف از خوف عیسی علیه السلام گفته باشد بعد و حال عیسی بن ابی جعفر را بی خبر خدا اقامت نماز گفته است بی خبر یاری دشمن خداگان کردی که قویب لعین بود و پس از برای کلام یک میگذازی خود بنزد او و بر حق و قتل رساند در اشاعه گفته طریقی مع میان این روایات آنست که عیسی علیه السلام اول در شوق نزول فرماید بر منارة بیضاء و آن مناره از موضع دست نزول او بر شش ساعت از روز اتفاق افتد و از آن وقت ها گذشته که وی بار دم نماز عصر بگذارد و از آنجا احتمال میرود که نزول او بعد از ظهر باشد و در اشتغال او بیرون و نصاری وقت عصر در آید پس بایشان نماز عصر بگذارد و چنانکه در روایتی هست بعده ببيت المقدس تشریف آورد و بفرماید مسلمانان رسد و نماز صبح بایشان ملحق گردد و بعد از عیدیه السلام احرام نماز بسته باشد و همه مردم با بعضی ایشان تحریم نماز بسته باشد بخدا ایشان کی نزد وی تشریف برای تقدیر بگویند و عیدیه در نماز باشد و بعت تقوی فرماید و عیسی را بعضی مردم بگویند که مستقدم شوی این قائل است جواب بده که تقدیر امام شمار باید و بعد از عیدیه السلام اجابت این امر بفعل کند و قائل اجابت آن بقول تا که هر جواب بر طبق سوال باشد و هرگاه صبح نمایان گردد و اصحاب جال بگریزند زمین بر ایشان تنگ گردد و عیسی علیه السلام ایشان را بر باب کد در یابد و این مصداق صلوة ظهر افتد و حال لعین چنانچه خلاص خود و باین چه جوید که نماز تمام شده است بگذارد و چون بپایان که خلاص از دست شریف او ممکن نیست از غایت خوف همچو نمک آب بگذارد و عیسی علیه السلام او را فریاد بقتل رساند یا آنکه لعین بگویند که زودتر وقت انشاء کنند با آنکه دی تاویل کرد آن را بر منال است جهالت خود با و تعالی و قبر لعین تاویل است آنچه در روایت ابن المبارک در علی کرم الله وجهه آمده بکشد او را خدا تعالی در شام بر عقبة افیق و وقت سه ساعت از روز بر دست عیسی بن مریم در قافوس گفته افیق کا میرود و عقبة افیق آتشی و در اینجا یک خبر دیگر هست که اقرب بسوی تحقیق و آن آنست که پیشتر گفته که نماز در ایام قضا که آخر ایام و حال است برانداخت بگذارند پس بحثی که اینوقت موافق این تقدیر افتد و برین تقدیر هیچ اشکال نیست در نزول او بعد شش ساعت از روز و روزگزاردن نماز عصر را مردم و بنابر جواب مبنی علی تحقیق و اندیشه ای سخت و پدید السبیل و در حدیث انس بن مالک علیه السلام که در بیان این استی عیسی بن مریم و شیطان قتال الدجال اخرجهما کما کنتما المستدرک و ابن خزيمة بعده حق تعالی میبود و اصحاب جال را شکست

از آنچه میاید بر امر مردم ای بابا سیدگان میکنند که من در عالم شنیدم که رسول خدا را صلعم میگفت که وی میگوید است و
 من سلمان شنیدم ام و میفرمود که مرا یارید که در مدینه را و من در مدینه پیدا شده ام و حال را زده که دارم و میفرمود که او را او
 نشود و مرا او دوست و در روزی است که گفت ابو سعید نزدیک شدم که او را نمود و درم گفت لکن من می شناسم او را و مولد را
 و یکا است ای لادن در روایتی است که اگر عرض کنی بر من که من در عالم کرده ندارم گفت ابو سعید پس گفتنم او را تا که است از انبیا
 این حدیث را در رجال بود بن حدیث و حافظان آن خبر گرفته و لیکن این هم حدیثی است که من در عالم کرده ندارم و این حدیث را در رجال
 است زیرا که آنحضرت مسلم در وی قول فرمود گرفته و فرموده ان کن هو این خبر و او اول قدم او و بدین بود چون خبر داری و او
 خبر کرد و خبرم فرمود که در رجال همان محبوس است که تمیم را و دیده و حدیث او بیاید حدیث عمر و رسول خدا صلعم یعنی خبری است
 و سکوت آنحضرت صلعم بهجت آن بود که وی حدیثی را در حدیث خود بود حدیثی بر حدیث عمر است نزد رسول خدا صلعم و غایت
 حدیثی ابو سعید است که این سیاقی از حدیث باشد و از انبیاء در رجال کی بود گویم ابو سعید حدیث آنحضرت صلعم را از خبرم و در
 نشاید باشد زیرا بر شس چنین گفته حافظان آن خبر فرموده و اما خبری که ابو جابر و از حدیث ابی بکر فرموده که حدیثی در رجال است
 سال اول نشود و او را بعد پیدا شد و علامی اعوان خراسان نقل الشرح و بنحو این قسم او و سخاو و دل او و وصف فرمود و در او
 او را گفت پس شنیدیم خبری که می باشد در پیرو و فرم من از میرین العوام در آیدیم بر و الی این نگاه و صفتی که آنحضرت صلعم
 کرده بود بود است گفتیم شما را و او را دوست گفتند سی سال است که ما او را نمی شنود حالا این سپهر یک چشم گنگ قل الشرح پیدا
 شد و این حدیث پس جبهتی در جواب زرین دایت گفته که متفرق است ان علی بن ابی طالب و نیست قوی حافظ گفته و نیست
 این حدیث را اگر اسلام ابو بکر و حین رسول از طائف آمده و وقت عصا را و در سه بهشت از هجرت و در صحیحین است که چون من جبهتی
 شد با رسول خدا صلعم در خلستان بود و من حدیثی را بر من بود و در حفظ آمده و قد قاربنا حکم پس ابو بکر زمان مولد او در نزد
 از کجا دریافتند حالا که وی در مدینه ساکن نشده مگر قبل وفات رسول خدا صلعم بدو سال و چگونگی در نزد آنحضرت صلعم باشد
 پس آنچه در صحیحین همان معتد علیه است بعد از استی نقل کرده که نیست حدیث جابر زاده از سکوت آنحضرت صلعم بر حدیث
 عمر و احتمال که آنحضرت متوقف باشد در امر وی باز میبینی از طسوف او قتالی آمده که در رجال غیر است چنانکه مقتضای قصه
 تمیم داری است حافظ گفته بعضی تو هم کرده اند که حدیث فاطمه بنت قیس در قصه تمیم مفرد است حالا که
 این چنین نیست چنانکه فاطمه بنت قیس ابو هریره و عایشه و جابر هم آن را روایت کرده اند و
 حدیث ابو هریره را احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابو یعلی روایت نموده و حدیث عایشه حدیث فاطمه مذکور است از ابو جابر
 گفت ملاقات کردم تاسم بن محمد را و می گفت گویای شنیدم بر عایشه که حدیثی کرد و این چنانکه حدیثی کرد فاطمه و حدیث جابر
 ابو داود و بسند حسن آورده و حدیث فاطمه بنت قیس را مسلم و ابو داود و بالمعنی اخرج نموده اند و هر فردی و ابن ماجه و ترمذی
 گفته حسن صحیح و نقل روایت مسلم نیست که گفت شنیدم سادی رسول خدا را صلعم خدا میگردد الصلوة جامع پس این حدیث
 بسوی مسجد و نماز گذاردم با رسول خدا و چون نماز بگذارد و نشست بر منبر و وی خنده میفرمود و گفت بگریه و هر آن جا
 نماز خود را یعنی بجای خود شنید باز فرمود میاید که چه از ما هم کردیم شما گفتند خدا و رسول و اما ترا ند فرمود و شنید

کردم تمام را برای غلبه با هیئت کس حرم منوم را می نگریتم و از وی موی استرایی بود آمد و اسلام آورد و وحدیت کرد و مرا حاجی کرد
موافق افتادیم بر آنکه حدیث بگردم تا از بدان راه صحیح و جلال حدیث بگردم و مرا کوهی است و سفینه میس کشتی در بانی با
سی کس از قبیله اسلم و جناب منسوب گردید ایشان خرج در بانا کما تدرج بر من می نمود و مسووی حریره وقت غروب شمس تسبیح
و از ترس میس سفینه خود را از آنرا با سفینه بزرگ می نمود و در کتاب سفینه در آن را می گفتند جوارح میباشند پس اصل متذکره
جریره و ملاقات کرد ایشان را و از او بسیار موی مصلط و در روایت ابو داود است که ناگذاشتی هست که کشتی
موی خود را گفتند و ای ترکیب است تو گفت جاسه نام تو سوم سد جاسه معجم و تشدید پس اولی منابر تحسیر که در آن
اجبار را عبد الله بن عمرو گفته و آنرا ایامی که در آن مردمان بیرون آمد و ما بدیم کلام کند عین است پس گفت جاسه برودید پس
این بود که در پیست که منی شتاق خبر شتابت گفت خیر در وی چون نام پدر مرد را ترسیم از موی که سارا شیطانه باشد
در شتابت آنکه در ما حدیم بدیدرگاه و در وی انسان است اسلم آنچه گاهی دیده باشیم در خلقت در وثاق شدیم و جوش
اگر برود و دست را بسوی گردن او بیاوریم برود و کوبه او تا هر دو کشت و منی دست پاسته مقید است گفتیم و ای ترکیب
تو گفت قدرت یافتید تمام بر من پس خبر بدید مرا که تسبیح شتابت گفتند ما در موعرب استیم سوار شدیم کشتی در بانی را و از آنجا
خبر کردند گفت خبر بدیدم را در شغل حسان بفتح موحده و کسرو خوانند قره در شام است آیا مفرود میدهد و بار می آورد گفتیم
گفت آگاه باشید فردیک است که شمر بد گفت خبر بدیدم را بحیره طبریه در وی آب است گفتند بسیار آب است و گفت نزد
یست که انیس برود گفت خبر بدیدم را در عین غرقیم نای فرستیم عین مجتین بر وزن قمر و بلده معرق است در جانب شرق
در مشرق درین چشمه آب است و این می بایاید چشمه زراعت میکنند گفتیم آری این چشمه را کمتر دارد و کسان او در آن
این آب گفت خبر بدیدم را از عین این که می کار کرد گفتند بیرون آمد از کوه و نزد کوه که در جزیر گفت مقاله کرد خدا و را عین
نعمت گفت خبر کرد و ایشان پس خبر کردیم او را با کوهی غایب بر آنکه متعلق است از عرب اطاعت او و در وقت گفت آگاه باشید
که این شهر است برای آنها که اطامس کس در مین سیم و در یک است که زن داده و سود را در مخرج پس بیرون آمدیم و پس
در بار من و نگذازم هیچ قره که بر سوط کنم در آن در جیل تب بزرگ و طیب به که این هر دو محترم اند برین ترگاه و او هم کرد و
در یکی از این برود و مس آید مرا فرشته که در دست و دست تیغ بر پند بار میداد و از آن و بدیدیم که بر عقب از انقاس و
لاکه باشند که حر است می کنند مرد رسول خدا صلعم و طعن کرد بحرف و خود خسریم میس عسایا ساجی که در دست ملک
و خطب شاره یکصد بدال وقت خطابت منبر را و جو بدستی خود دست که در دست سر لاف بود نیست طیب است با کثرت
این و اینی مدینه آگاه باشید که حدیث کردم شما را پس گفتند مردم نعم آگاه باشید که وی در بحر شام یا بحرین است از آن
از قتل مسرق است و انارت که در دست مبارک خود بسوی مشرق و در بعضی طرف که در بیعتی است آمده که در شمس
است یعنی که چند سال و مندرش صحیح است بهیچ گفته در وی این مس که در حال آنکه در آن مردان بیرون آمدیم پس بسیار
و این بسیار یکی از دو جالین که نالین است که بحرف حلال از خود حرج متان خسروده و این با که بگویند این بسیار
و جال است که با قافه تقیم داری شنیده اند و در جمیع میان این برود و خف بعید است زیرا که چه قسم التیام میگیرند

و زنا حیات بنویشد چشم باشد که حضرت مسلم با وی مجتمع گشته و او را پیر مرد و می و از خیرات وی مسلم شیخی سبجول فرخیزد
 عرب جزایر بحر موقوف بجدید باشد و ایشان از خبر شیخی مسلم استقامت کنند که آیا یزید مدینه یا مدین اولی آنست که عمل بر عزم
 اطلاع کنند و اما اسلام ابن حبیب صحیح و جهاد و پیش صحیح نیست از آنکه وی غیر و حال است چه احتمال دارد که خاندان و بشر شوند
 ابو نعیم در تاریخ اصفهان از حسان بن عبد الرحمن بن ابیہ آورده که گفت هرگاه نسخ کردیم اصفهان را بوز در میان عسکرها
 و در میان یهود فاصله یک سنج و بودیم ماکه می دیدیم اصفهان و او غلامی آوردیم از آنجا پس از یک روز اصفهان و وزی و دیدیم که یزید
 پائی بانی خود میکوبید و می زنید یعنی شادی میکند و نقص می نمایند و می راکه از ایشان بجز پرسیدیم این چیست گفت
 پادشاه ماکه بوی طلب فتح بر عرب میکند می آید پس شب قدر او بر سطح خوابیدم و صبح نماز گذاردم چون آفتاب آمد ناگاه از خوشی
 طرف عسکر معلوم شد چون نظر کردم مردیست بر روی قیصر از بجان است میزد با میکوبند پس تا این خم میزد نکند حافظ گفته حسان
 بن عبد الرحمن بانی شش اسم باقی روایات ثقات اند و ابو داود و نسبی صحیح را جابر آورده که گفت گم کردیم ابن صیاد را یوم حره
 ر واه غیره بسند حسن این خبر جابر تضعیف خبر مرگ او بدین و آنکه بروی نماز گذاردند و روی او را کشته و بدیدند میکند و شنید
 ملثم نمیشود و با خبر حسان بن عبد الرحمن نیز که استخ اصفهان در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده چنانکه ابو نعیم در
 تاریخ خود گفته در میان قتل عمر و قده حره چهل سال است چه وقت حره در زمین یزید پدید بوده و غایت سعادت از وی نیست
 که قصه مذکور را و اهل حسان بعد استخ اصفهان دین ملت مشاهد کرده باشند و جواب ما در قول می افتاد حسان
 محذوف باشد تقدیر عبارت چنین بود و در تعاد با و اترو د الیها فمخرت قصه ابن صیاد و زمان فتح اصفهان زمان
 و دخول ابن صیاد و را بخاسته نباشد بلکه در اواسط از حدیث فاطمه بنت قیس مرغوعا آورده که بیرون آید و جال از میان
 و گذارن حدیث عمر بن حصین رضی الله عنه و احمد بسند صحیح از اسن آورده که بیرون آید و جال از یزید یا اصفهان ابو نعیم
 گفته یزید یزید قری اصفهان است و او را یزید یزیدان نامند که مختص بود بسکونت یزید همیشه همچنین نامند تا آنکه مصر است
 او را ابو بکر بن زیاد میسر در زمین مهدی بن منصور عباسی و ساکن شدند و را بخاسته انسان باقی ماند برای یزید از وی قطعه
 اینست ملخص کلام فتح الباری و حاصلش اصح بودن دجال غیر ابن حبیب است بوجه آنکه عور باشد و از یزید باشد
 و در یزید ساکن بود الی غیر ذلک احادیث ابن حبیب و همه نقل است و حدیث جاسه بن صفیه است پس مقدم باشد در اشاعه گفته
 و مؤید سرج بودن او غیر ابن حبیب است آنکه قصه تسمی داری ستا فرست از قصه ابن حبیب و پس همچو ناخ باشد برای او و نیز
 وقت اخبار آنحضرت صلعم با آنکه دجال در برجشام با بحرین است لایکه از طرف مشرق بر آید ابن حبیب در مدینه بود پس اگر
 وی دجال می بود میفرمود که وی در مدینه است و نتوان گفت که این حرف با نجهت نفرموده که مباد او را بکشند و خبر
 داد با انجام کار او زیرا که قتل شخص قبل از اجل او نمی تواند شد و مقدر آنست که قاتل می نبی خدا عیسی بن مریم علیها السلام
 است و اگر همچنین می بود بیان نمیکرد آنحضرت صفی خوارج را که او را چنین و چنان اصحاب باشند و هم بیان نمیکرد قاتل
 علی کرم الله وجهه را که رنگین کند ریش او را از یافوخ او و بیان نمیکرد حکم بن عاص را که از صلبی مغیره بنت یزید
 آید الی غیر ذلک نیز میآید و است اخراج یزید بن عمار از طریق جبرین نفیر و شریح بن عبید و عمر بن الاسود و کثیر بن

که گفته اند چنانکه انسان نیست بلکه شطآن است که بهیچا و خلقه در بعضی جزایر زمین و در آبسته نگاه داشته اند و معلوم نیست
 که شیطین بن آدم و او را بسته است یا کسی دیگر سواری او و چون بیاید وقت طغیان او ملک کنن خدائی تعالی از وی بر سر
 یک حلقه و هرگاه نمایان شود بپایه او را داده حرکت عزمی باین سر و گوش او چهل دراع باشد و در چال پرست است و سبزی از
 نخاس تهاده بر وی بنشیند و قباله زن در تابان شده برای او می خزان بر وی بیرون مانند عافطین بن حجر فرموده و این مخلوق
 نیست با وجود بودن او این سیاه و جوالد جال باشد که ایشان میخوانند و در بعضی روایت ثقیات قلمی کرده ایمان را از بعضی
 ال کتا بیهی و این مانی قول بعضی از فریقین نیست باینکه تمیل که قول انصاریت صلعم و قدسه قسیم داری من قبل الشرف با
 اتر وقت او باشد چنانکه خروج کند و این ضعیف مورخ ذکر کرده که در جال از او لا دستن کما بهیست و تعالی هو
 متقن نفس الطوطه اند یعنی خود شوق است و او تعالی او را محبت او و باورش چنانچه بود و بر پدرش عاشق گردیده و برای
 او حال چنانکه کرده و فیاطین برای او عجاب میساختند سلیمان علیه السلام او را گرفته و در بعضی جزایر مجوس فرموده پس
 حافظ ابن حجر گفته این قول سخت واهی است و غایت جمیع میان معضون حدیث قسیم داری و بودن او این
 صیاد نیست که آنکه قلم را سوخت دیده و جال معین همان است این صیاد و شطآن است که در صورت و جال ظاهر بسته
 در دنی که او تعالی خروج او را در آن مدت تقدیر کرده است و الله اعلم اشی اگر گویند که بعد نبوت اسلام و حج و جاد او این صیاد
 ملک کفر او چه شتم میتوان کرد تا بد جال بودن او چه رسد اصل لغا او بر اسلام است تا موت گویم قول ابو سعید در حدیث دیگر
 اگر نور را و جال گوید کرده ندارم و دلالت بر عدم اسلام او در باطن میکند چه مسلم هرگز بد عوی سوت یا ربوبیت راضی نشود
 فیه الذی حو را حکم بنگار الله اعلم قف صله و جال مشغل است بر حیدر اثر الا اذا غلط شد بدست است مال
 حدیث این مضمون سابق گذشته و این اشارت است در قول عی صلیم کیون من میری الساسه سنوات خلایا مات بعد
 صیبا الله الذی یکذب الصادق اکدیث و آنرا بخند است تکرار مان تا آنکه سال سی و ماه و آن جمعه و جمعه چون یکروز و روز
 چون کیاست ساعت سی و نهم فرماید الشیخ طبرانی و آنرا بخند اخراج ارض است کنوز خود را و این در زمان بودی
 از مهدی و میسری در حال واقع شود و کل شمشیری سها لکن هرگز صیحت باشد و در زنج جال طلاء محنت و
 از آنکه خروج شیاطین است و آوردن انسان اخبار و دفع و جو اندن ایشان شریک را بر مردم و احادیث اینهمه قاصد
 گذشته و آنرا بخند کفر اقامت بعد از طایان و رجوع ایشان بسوی عبادت او تان طلیاسی از ابو هریره آورده که گفت
 قائم نشود قیامت تا آنکه برگردند مردم از است بسوی عبادت او تان بیستش کنند او را و احادیث این مضمون بسیار
 است گویم این رجوع هم درین زمان یافت میشود در بعضی افراد و لغو و باطل است جمیع ماکر هاشم و بالله العصه قف
 در توضیح گفته و اما لا حدیث الواردة فی الجال فالذی اذکره هنا یاه حدیث الا اول حدیث ابی سعید الخدری
 عند البخاری و مسلم و النانی حدیث حذیفه عند الشیخین ابی داود و ابی النان حدیث ابی سعید الخدری عند زرین و
 الزابع حدیث ابن عمر عند البخاری و مسلم و انخاس حدیث فاطمه بنت قیس عن اخبارة صلعم عن جهم الداری عن النقیه
 فی خبره و القله طویله قد آمنوا فاما مسلم بنی صمیمه و ابو واو و و الزندی و السکادس حدیث فاطمه عند احمد فی

السابع حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم الثامن حديث النواس بن سمعان عن احمد في المسند ومسلم والترمذي
 التاسع حديث يزيعة عن احمد في المسند الى داود واما كما ذكر في المستدرک للحاشية حديث ابى سعيد عند مسلم الحادي عشر
 ابن عمر ايضا عند احمد في المسند ومسلم الثاني عشر حديث ابى عبد البقار في التلخيص الثالث عشر حديث خديجة ايضا عند احمد
 ومسلم والى داود والرابع عشر حديث ابى سعيد ايضا عند احمد الخامس عشر حديث ابى بكر عند الترمذي والى داود السادس
 عشر حديث ابى هريرة عند الطبراني في الاوسط السابع عشر حديث حفصة عند احمد ومسلم الثامن عشر حديث ابى هريرة ايضا
 عند البخاري ومسلم التاسع عشر حديث عبد الله بن بسر عند احمد والى داود وابن جابر الموفى عشرين حديث ابن عمر ايضا عند
 ابي داود في المستدرک الحادي والعشرون حديث معاوية بن وهب عن داود والثاني والعشرون حديث ابي ثعلبة عن ابي هريرة
 ومسلم والترمذي الثالث واخرون حديث هشام بن عمار عند احمد ومسلم الرابع والعشرون حديث عمران بن حصين عند
 احمد الخامس والعشرون حديث النضر بن عبد الله الساجي عن هشام بن عمار عند احمد ومسلم السابع والعشرون حديث
 ابن عمر ايضا الثامن والعشرون حديث خديجة ايضا عند البخاري التاسع والعشرون حديث ابى عبيدة بن الجراح عند
 احمد والى داود والترمذي ابن جابر واما كما ذكر في الموفى ثمانين حديث عباد بن الصامت عن احمد والى داود
 الحادي والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم واذا داود والترمذي الثاني والثلاثون حديث نسيك بن
 صيرم عند الطبراني في الكبير الثالث والثلاثون حديث انس بن مالك ايضا عند احمد والبخاري ومسلم والترمذي والى داود الرابع والثلاثون
 حديث ابي ايمن عند احمد الساجي الثمانون حديث عمران بن حصين ايضا عند احمد والى داود واما كما ذكر في الساجي الثمانون
 ابن ايمن ايضا عند احمد ومسلم السابع والثلاثون حديث ابى بكر عند احمد والترمذي الثمانون والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند
 ما جئة التاسع والثلاثون حديث ابى هريرة ايضا عند مسلم الموفى اربعين حديث خديجة ايضا عند احمد والبخاري ومسلم
 والى داود واما الحادي والاربعون حديث ابن مسعود عند احمد والبخاري ومسلم الثاني والاربعون حديث ابي ايمن عند احمد
 الثالث والاربعون حديث هشام بن عمار ايضا عند احمد والترمذي في الكبير والى داود
 والاربعون حديث اسماء بنت زيد عند الطبراني في الكبير الخامس والاربعون حديث ابى هريرة ايضا عند مسلم السادس
 والاربعون حديث ابي هريرة ايضا عند مسلم وحديث العبد بن خالد عند الطبراني في الاوسط السابع
 والاربعون حديث ابى بن كعب ايضا عند احمد الثامن والاربعون حديث رجل من الصبية عن احمد وخطيب التاسع
 والاربعون حديث ابى سعيد ايضا عند احمد كما ذكر في الموفى خمسين حديث داود بن عمار عند احمد وابن منيع والى يزيعة
 سعيد بن مسعود الحادي والخمسون حديث ابن عمر ايضا عند احمد الثاني والخمسون حديث صفينة عند احمد
 الطبراني في الكبير الثالث والخمسون حديث ابى سعيد ايضا عند العقيلي الرابع والخمسون حديث عبد الرحمن
 بن عوف بن نفيع عن ابيه عن جده عند الطبراني واما كما ذكر ابن عساکر الخامس والخمسون عن خديجة ذكره في كثر الحال
 السادس والخمسون حديث ابن عمر عند الشيخين الى داود والترمذي السابع والخمسون حديث سلمة بن الاكوع
 عند الطبراني في الكبير الثامن والخمسون حديث ابى امامة عند الطبراني في الكبير التاسع والخمسون حديث سمرة

عند أحمد والطبراني الموقوتين حديث الشريفة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في القنن الكاوي والستون حديث رجل من الصحابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 الثاني والستون حديث أبي بكر عن الطبراني الثالث والستون حديث ابن عباس عن أحمد والطبراني الرابع
 والستون حديث خليفة عن الطبراني الخامس والستون حديثه أيضا عن أحمد السادس والستون حديث أبي بكر
 عن أحمد السابع والستون حديث نافع بن عتبة بن أبي وقاص عن ابن أبي شيبة وأحمد الثامن والستون حديث
 ابن حارثة عن ابن أبي شيبة التاسع والستون حديث إسماعيل بن عيسى عن الطبراني الموقوتين حديث عبد الله بن
 عن الطبراني الكاوي والسبعون حديث جعفر بن محمد عن عمير بن مسلم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في القنن الكاوي والستون حديث عبد الله بن مسعود
 عن الطبراني الثالث والسبعون حديث المغيرة عن الطبراني الرابع والسبعون حديث ابن عمر عن الطبراني الخامس
 والسبعون حديث جابر عن أحمد السادس والسبعون حديث معاوية عن الطبراني الثامن والسبعون حديث أم سلمة
 عن الطبراني الموقوتين حديث ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في القنن الكاوي والستون حديث جابر عن أحمد
 وابن قانع الثاني والثمانون حديث سمرة أيضا عن أحمد وابن أبي عاصم وابن جرير وابن جابر وابن جرير وابن جرير وابن جرير وابن جرير
 في الكلب عن أحمد في المستدرک وسعيد بن مسعود الثالث والثمانون حديث ابن عباس عن أبي حنيفة في فضل قنن في الكلب
 والثمانون حديث علي بن أبي طالب عن أبي بكر عن أحمد وابن جرير في تهذيبه السابع والثمانون
 حديث محمد بن الحسين عن الطبراني في الكبير الثامن والثمانون حديث ابن عمر أيضا عن أحمد الكاوي وابن عمر الكاوي
 حديث خليفة أيضا عن أحمد الكاوي تسعين حديث نبيك بن هرم أيضا عن أبي سعد الكاوي والستون حديث جعفر
 عن الطبراني والبخاري الثالث والستون حديث عثمان بن أبي العاص عن أحمد الكاوي إلى الثالث والستون حديثه أيضا عن أحمد
 عاكر الرابع والستون حديث ابن عمر أيضا عن أحمد الطبراني الخامس والستون حديثه أيضا عن أحمد البخاري ستم والستون حديث
 بن جرير عن أحمد الكاوي السابع والستون حديث محمد بن جابر عن أحمد أيضا عن ابن عساكر الثالث من الستون حديث
 ابن عمر أيضا عن أحمد والترقي التاسع والستون حديث جابر عن أحمد وسعيد بن مسعود الموقوتين المائة حديث ابن مسعود
 أيضا عن أحمد ومقتصر على هذا المقادير فليس المراد هنا الألبان كونها أدوية خرم الدجال متواترة والتواتر يحصل
 ببعضها فاسقناه وقد بقيت أحاديث وأما عن جماعة من الصحابة تركنا ذكرها وقد قلنا في هذه الحاشية التي أشرنا
 إليها وإلى من خرجها انتهى كلام الشوكاني وغالبين إجازة وأما روين كتابي في البواب فصول مذكورة كالأصحاح
 بآب فتقدم دريان تروى عن حضرت روح الله عيسى بن مريم عبد الله وكلمته عليه السلام وإن يكن أن شرطه قريب قيام سنة
 وساعت قيامه قال تعالى وإن كان لكتابنا ليهود من قبل موته وقال تعالى وإن تعلم الساعة فلا تفر من بهاءه وبعض
 خزائن شاذة علم بفتح عين ولا معنى علامت خوانه انما هو بجزءه كقوله فموسى رسول خدا صلواتم والذي نفسي بيده لا يكون
 ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا كبر الصليب فيقول اسخرني ويطهرني ويجزيه ويقضي المال حتى لا يقبل احد حتى يكون السجدة الواحدة
 خيرون الدنيا وبافيها رواء الشيطان وابوداد والترقي وفي رواية لمسلم عنه والله لينزل ابن مريم حكما عدلا فلا فيك الصليب
 ويضعون بحريته وليتركوا القلائص فلا يسعي عليها وليذنب الشيطان والتبا على من وليه عوا إلى المال فلا يقبل احد

انکه آنحضرت صلی الله علیه و آله از نزول عیسی بن مریم خبر داد و فرموده که وی سلیک باشد و تنویر را بکشد و جزیه را ببرد و
 حاکم حق داد و گریه باشد و از جا بر روی است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنرا تا آنکه بر من حق ظاهرین الی
 یوم القیامة قال فی نزول عیسی بن مریم فیقول انیرسم تعالی صل بنا فیقول لان بعضکم علی بعض امیر مکرر است و الله و الله آخر
 مسلم گویم و درین حدیث چنانکه بشارت است بنزول ابن مریم چنانکه اخبار است بیرون یک گروه و از دست بر حق و غلبه
 ایشان بر مخالفین بمقتله و مراد بایشان جماعت اهل حدیث است چنانکه علی بن مدینی که از کبار ائمه سنت است فرموده
 و درین باب خادیش و دیگر نیز آمده و در خارج مصداق آن جز اهل حدیث و مجاهدان بن زبانه سنان کسی دیگر متصف
 او راق زبان معلوم نمیشود و حقیقت طریقه ایشان گویا بعض صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است و این بشارت است که اگر
 در است کنندگان حدیث نبویه و قاریان صحاح و سنن مساینه و معجم و غیر ذلک بنابران بخبرند از ایشان بدست آید
 و مفت می آید پس قدرین نعمت است تا حق و شکر خدا و رسول و بجا آوردن است و کیف که احکام اسلام بر وجه سنت
 ثابت که در نه اهل راه مثلا استغرق است و امتیاز آن از تفریجات تقیه و مسائل جهاد و دیدار در رجال بعضی آنها برکت
 حدیثیه و دوا و این سنن سینه معلوم میشود و در سبب محدثین مجموع و یکجا است پس لفظ اهل سنت و جماعت در حقیقت بر
 ایشان است و مصداق اتم آن همین گروه باشند و ایشان است که شکر الله تعالی سواد هم و دفع عادم پس پس باقی طفیل
 ایشانند و نیز این حدیث معجزه مستمره و الله باقیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است زیرا که با وجود تغیر زمین و زمان و کثرت منکرات
 زمانیان در هر عصر و قرن جمعی از متداولان علم شریف حدیث متمسکان باین عمل همان در قطری از انظار ارض گذشته و
 هنوز در گذشت اگر چه این جماعت نسبت ب دیگران از اصحاب ائمه خلیل باشد و قلیل من عبادی الشکوره و لیکن این همه
 حد و حد و طالب است بر همه اصحاب یا ثبات و ظل و در باب هواد و شکل در توضیح روایت و تفسیر و مناظره حق و مناقشه
 باطل چنانکه بر عارف کتب تاریخ و ادب عرب علم متقی نیست اگر چه بعضی قاضیان غیر ماهر و متخصان هواد و این حرف را پذیرا
 نکنند و با کار پیش آیند و تبادیلات بارده و دراز کار آویزنده حمایت وین آسانی و تقلید آرد از رجال کنند و گوش نشود
 و چشم بینا را مغرول از کار و بار آنها سازند و باشد التوفیق و هو حبیبی و علم رفیق و در حدیث ابو هریره است مرفوعا بلفظ
 کیف اتم اذا انزل ابن مریم فیکم فاکم اخرجه مسلم و فی روایه و انما کم منکم ذکره فی کثر الحال و فی حدیثه ایضا عند ابن سعد بن
 عیسی بن مریم قبل یوم القیامة و فی حدیثه ایضا عند الدمشقی بلفظ بنزل عیسی بن مریم علی ثمانه رجل و از بهایه امراته و اخیا
 من علی الارض و صلح من بعضی و فی حدیث ابن عمر ذکره فی کثر الحال بلفظ کیف تهکلت انا و اولها و عیسی بن مریم آخره و
 فی حدیث نافع بن کیسان عند البخاری فی تاریخ بلفظ بنزل عیسی و فی حدیث ابن عباس فرکه صاحب کثر الحال بلفظ
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول بنزل فی عیسی بن مریم من السماء علی جبل افیق انا ما یادیا حکما و عا علیهم برنس لمرجوع
 الخلقه اصلت سبطا الشجر سیده حرته یقتل الدجال و یضع الحجر و یزاد و فی حدیث جابر بن نفیر بلفظ لیدرکن الدجال
 قوم شکم او غیر منکم و بن بخیری و الله انا و اولها و عیسی بن مریم آخره و احکام کثر المستدرک و فی حدیث عروه بن زکرم
 عند ابی نعیم فی الحلیه غیر منه الله انا و اولها و آخره و اولها فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله آخره فیهم عیسی بن مریم و بن ملک فنج

با کینه بسیار بود و وی گزیده ترسان بود و برشته و زمین بسج و منعده گرد و قتال و جدال و بزرگانه ترین زیارت خود مجموع بود
 از مصلحت اسلام تا آنکه جمع شود و مرد و بسیار بر زمین انگور و سیب کند ایشان را و همچنین باز و از آن شود و بهشت بر عزم
 قتال و گران شود و گاه و بنا بر کثرت حرث که همه زمین مزروع شود و در حدیث ابو هریره است بلفظ طولی لعین بعد از مسیح بود
 لاسما فی القنطرة یؤذن للدار من فی الدنات حتی لو تدرجک فی الصفی الغیب حتی یمر الرجل علی الاسد فلا یغزوه ویطاع علی
 اخیته فلا یغزوه ولا تشا من ولا تباع عن خیر یوسف النحاس فی فوائد العراق من سلب شود و در زبان او ملک از قریش ابن
 حجر مکی فقیه شافعی در قول مختصر گفته و سابقه الی ذلک مسخا وی فی القنطرة یعنی سلب ملک از قریش آنست که باقی فغانه
 قریش است از اختصاص بخیزی بدین راجعت بسوی عیسی سید السلام پس معارض حدیث لایزال هذا لامنی قریش باقی نشان
 من این است شود انتهى گویم و دال بر این قول و حدیث جابر نزد مسلم فیقول امیر جمعی عیسی تعالی صلوات الله علیه فیقول لا یؤذن
 علی بعض امراءکم متشدده الایه و برین تقدیر نیست منافات در آنکه مهدی امیر باشد در زمین عیسی و مراد است که سید
 او در امور مملکت این یکو چه دیگر است و مرجع میان اختلافات روایات در مدت ملک مهدی که نه سال یا نودان محمول است
 بر ابجد نزول عیسی علیه السلام و در بعضی سخنان باعتبار جمیع مدت است تا آنکه بازمان عیسی علیه السلام و اشارت باین جمیع گذشت
 و راست بعد از این گفته اگر گویند که معنی حدیث لایزال هذا لامنی قریش آنست که چون به صحیح میشود یا آنکه می بینیم که قریش از طرفها
 ملک از اند گویم معنی حدیث استحقاق خلافت است بر این قریش اگر چه عالمی از آن بگذرد و شکی نیست که عیسی علیه السلام
 کمال عدل فرماید پس جابر نیست که حق ایشان را بستاند و الله اعلم انتهى و در حدیث ابن عباس است بلفظ قال قال رسول الله
 صلوات الله علیه یؤذن السواد و لبسوا السواد و کان شیعیهم الی خراسان لم یزل هذا الامر بهم حتی یفجوه الی عیسی بن مریم خیر
 الدار قطعی گویم سکونت حبسید رسد او و پوشیدن لباس سیاه و آمدن روایات سود همراه ابو مسلم خراسانی از طرف مشایخ
 واقع شده و شاید که احوال نزد قریش بانه نزول حضرت روح الله علیه السلام باز واقع شود یا بر همان موقع اول اکتفا و در
 عیسی که باقی است موجود آید و لیکن در سندان حدیث محمد بن ابراهیم سیوطی گفته ابیسی شبی و شیخ مجهول و ابی حدیث ضعیف
 حتی ان ابن الجوزی ذکره فی الموضوعات انتهى قف فسطحانی در موابع النبیه و در رقانی در شرح وی در بیان فصاحت
 رسول خدا صلوات الله علیه نوشته اند که هر کسی که در آید در زمان این است از انبیاء علیهم السلام بعد رسول خدا صلوات الله علیه مثل عیسی پس
 حکم نخواهد کرد در عالم مگر با آنچه مشروح کرده است از آن محمد صلوات الله علیه و بر این است زیرا که عیسی هم وقت نزول خود بالاتفاق منزه است
 باشد از وجود بقای او بر نبوت خویش بلکه جمعی از علما بدان حقیه که وی صحابی است چه جمیع شده است بر رسول خدا صلوات
 در شب همراه وی زنده است و بر رسول خدا ایمان آورده و تصدیق کرده و وصول شریعت محمد صلی الله علیه و آله بر عیسی بطریق
 الهام احکام باطل بر روح محمد صلی الله علیه و آله باشد یا باشد یعنی بطریق استنباط از کتاب سنت و سیوطی را ازین معنی پرسیده
 بودند گفت انبیاء علیهم السلام در زمان خود عالم جمیع شریعت من قبلیم و من بعدیم می باشند و چون الهی برسان جبرلی
 علیه السلام و تنبیه بر بعض احکام در کتاب منزل بر او شان و عیسی علیه السلام نظر در قرآن کند و جمیع احکام این است که
 فهم نماید بدون احتیاج بسوی مرجع حدیث چنانکه آنحضرت صلوات الله علیه از قرآن فهمیده و زیرا که قرآن مسطور است بر

باقی الیوم فانه تابع الاحکام نه و الله و کذا لک الیاس علی باجمه القطری المفسر فی الیاس فی الرسل من تبعه رسول
 الانبیاء صلوات و کتب نبی و انشر فالله و الا نه المحدث زادا الله شرفا انتهى المقصود منها انها کاتب حروف کیم عفا الله عنهم
 که اتباع عیسی بشریت محمدیه و حکم فرعون بموجب بیان صحیح است حدیث صحیح بران دلالت دارند و ظاهر آنست که وی علیه السلام
 حکم مطابق کتابت نعت که در زمان سعادت نشان او بر روی زمین در اقطار ارض موجود خواهد بود و خواهد کرد و این احتمال
 که یا ملت افرا خد شریعت از آن حضرت مسلم کند یا در ارض بعد معات نبوی مجتمع شده بلاد سطا در اک نماید حدیث صحیح مستاعد
 آن نیست و همچنین جیات خضر الیاس مروج است نصی صحیح بران دلالت نکرده و حشر این متنبهاط بعید و مشاهدات
 صوفیه در مآخذ غیر لائق التفات نیست بخت را درین مسائل محل دیگر است همچنین افضلیت عیسی علیه السلام بر کثیر اصحاب نبوت
 و روح الهی بودن کلامه ملاقه من الله تعالی است زتنها بصحبت ساعتی که در غیب سرار داده و اجتماع او با رسول خدا
 صلوات بکرات مرآت در طواف و غیره چنانکه در نهاده است بر آن مذکور است مجموع است بنا بر عدم ورود و ادله نقلیه سمیه و همچنین
 باقی نزول وی در حیات نبوی از سما بارض به بایسته نبوت نرسد اجتماع یعنی چه و اگر در عالم مثال فرض کنند پس خارج از آن
 فیه باشد و فتنه الهامی گفته حکمت در نزول او نبی دیگر آنست که بیرون از عالم مثال و در اندیشه افعال کذب ایشان ظاهر سازد و بر
 دست او ایشان را بقول رساند یا نزول او بنا بر قریب جل و باشد تا در زمین مدفون گردد و بر کثیر مخلوق من الزمانی رسد
 که در غیر ارض نبی و بعضی گفته اند که چون وی علیه السلام صفت آن حضرت صلوات او دیدار نزول کرد که از جهت او باشد پس
 حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و تا آخر زمان باقی داشت و وی در وقت نزول جسد او را اسلام باشد و نزول او موفقی
 خروج و جلال اتفاق افتد و او را بکشد الاول و او را بهی فصل دوم در بیان وقت نزول عیسی علیه السلام و محل نزول مدت
 و فوات او و آنچه جاری شود و بر دست وی از اطلال اختلاف روایات در محل نزول وی و جسد او را بایات در وقت نزول و وی علیه
 السلام و حاصل جمع بالا جمالی درین مقام آنست که نزول عیسی علیه السلام تردنده باشد شریقه و مشتق باشد از این مناه
 موجود است و هر دو گفت خود بر آنچه در فرشته نهاده باشد و این نزول وقت شش ساعت روز اتفاق افتد و شش
 روفت بخش شده بر منبر نشینند و مسلمانان در مسجد می آیند و همچنین انصاری و پیرو و همه امیدوار او باشند تا آنکه اگر
 چیزی می بیند جز بر سر انسانی نیستند بسبب کثرت مردم و هجوم خلق و موفون مسلمانان و صاحب قی می شود و صاحب ناقوس نصار
 بیایند و قمره اندازند چون قمره بر این موفون اهل اسلام اذان گوید و پیرو نصاری از مسجد بیرون روند و عیسی علیه السلام با
 مسلمانان نماز عصر بگذارد و جمع میان نزول او وقت شش ساعت از روز و میان گذاردن او نماز عصر شریقه گذشته بعد
 وی علیه السلام با اهل دمشق طریقه جلال بر آید و مشی کند و بر وی سکینه و قار باشد و زمین برای او بقیه من گردد و هر کافر را
 که نفس مبارک او در یاد بکشد و نقش جای رسد که بصرا و انجافه تا آنکه کفار را در حصون و قریات ایشان در گیرد و تا آنکه بخت
 الهی رسد و انرا مخلوق یا بر و جلال حصرا کرده باشد و این رسیدن موافق نماز عدا و افتد که امر و جلال معین بر وقت
 رساند و بلاک یا هجوم و مایه هم بر جای او شود و کاسیاتی این خلد و ن گفته مقصود از موعده آنکه در جلال در رسد
 ملاقات و این معین و سبب عیسی علیه السلام محمدی اتفاق افتد و ایندای یوم محمدی نزد ایشان از روز و فوات رسول خدا صلوات

تا تمام انصاف می نیست همه در گذشته که این تاریخ هم از قبیل کما شفعه توابع طبعی مهربانیت معال کمال و یقیناً
 کشیدی گفته شد در آن شب عید خیر یعنی مناجات سوره قرآن هر چه در پیش میفتد و چهل و یک سال پیشوافت سال از آن جا
 درست باز در وقت نماز عصر فرو و آید و دنیا درست شود و گوشتند یا اگر گماشته کنند بعد و باقی اندک هم بعد از آن
 ایشان با نیست علیه السلام یکصد و شصت سال بر عدد چهل و یک قی یان باشد و دوت صد و پنجاه آن چهل
 سال است از پی و این ابی و اطلیل گفت نزول میسے کیون فی وقت سلوة العشرین یوم الحمدی یعنی چهل و یک سال است
 و کند می در کتاب جفر که در آن ذکر قرآنی کرده گفته که چون تسلان تا نور بر دس صبح برسد و او ششصد و نود و شصت سال
 از حیرت است چه ضا در و مناجات بود و صد و شصت سال فخر علیه السلام نزول فرماید و در یکم کنایان زمین را دایک
 خدا خواهد گویم این تاریخ باز یادت بین گیران گذشته و میسی نزول نمود و پس این کشف صحیح میخاد و بعد گفته که در
 حدیث آمده و نیز لعل النارة الی یضاهی شرفی و شرف من هر و دین یعنی حلتین مرفرفین صفا و تین صفا و تین صفا
 از حیرت است که گفته که تا خارج من یاس از امانات که قطر و از در غیب بعد از آن کما لولیه کثیر خیالان الوجود و در حدیث
 و گریست نزول عار و یوحی الخلق الی البیاض و الخمرة و فی آخره ان نزول فی الغریب الغریب الی البیاض و فی آخره ان نزول
 از حیرت است که گویم این احادیث در بیان علیه علیه السلام گذشته لیکن بعد از آن لفظ کثیر خیالان الوجود نیست یعنی هر
 مبارک و غالبی بسیار باشد و همچنین ذکر نزول و در غرب نیامده و اما حدیث وی پس از طبری و این مبارک از ابو هریره
 است که فرمود و ان حضرت مسلم بن الحجاج فی الکلیک فی الارض اربعین سنة یعنی چهل سال از زمین باشد و نزول این شیخ
 و احمد و ابی داود و ابن جریر و ابن حبان از ابو هریره آمده که از یک کثرت اربعین سنة ثم توفی و یصلی علیه السلام و یقرب
 عند نبینا صلعم یعنی بعد وفات باید و مسلمانان بروی نماز گذاشته و نزول خدا صلعم دفن نمایند و عایشه گفته که گفت
 رسول خدا صلعم بنزل عیسی بن مریم فیقتل الدجال ثم میکث عیسی فی الارض اربعین سنة یا ما عدا و حکما عیسی بن مریم
 ابن ابی شیبة و احمد و ابویعلی و ابن عساکر و احمد و زراره و ابو هریره روایت کرده که گفت عیسی بن مریم فی الارض
 اربعین سنة و یقول للطحی سیل عیسی و در روایتی چهل و پنج سال آمده و قبیل ثانی کثیر نیست و شاید که روایت
 اربعین سال با آنکه کسر و در وقت نزول و در روایتی از ابن عمر و حضرت مال آمده و در روایت ابن عباس نزول عیسی بن
 نوزده سال آمده و بعضی جمع کرده اند یا بنویسد که وی وقت رفع بر آسمان سی و سه سال بود و زمان شد و در وقت سال
 پس این چهل سال شده و چون اطلیل مقامات ندارد و با کثیر حاجت این جمیع نیست گویم رفع او نوزده سال از زم
 نصاری است چنانکه و بس بن گفته و ثابت و روایت نموده رفع او بعد یکصد و شصت سال است چنانکه طبری و دیگران
 در مستدرک از عایشه آورده اند که قال فی مرضه الذی توفی فی سنة لقاطعة ان جبریل کان یعارض فی القرآن فی کل عام
 مرة و ان عارض فی القرآن العام مرتین و اخری انه لم یکن فی الا عاش نصف الذی قبله و اخری ان عیسی بن مریم عاش
 عیسی بن مریم و لا ارانی الا و انسابه راس السین و در جال لغات و لی طرق و تمام بحث در حدیث است و لی در حدیث
 در حدیث و شرح وی مذکور است فی آخره و مشک نیست که کثرت اربعین عام مخرج است و الله اعلم و احمد و ابن جریر و ابن عساکر

از ابوهریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزل عیسی بن مریم بقبل الخضر و یوحی الصلیب یحیی الالهة و یطیئ المال حتی لا یفسد
و یضع الخزان و ینزل الرواحی فیحیی بها و یمیتها و یحییها لیس فی جمع کوه شود و اورا نماز و فرو داد و یوحی روح و از آنجا که کندها
یا سپرد و کند و ترجمه بقیه الفاظ حدیث مکرر گذشت و در روایتی نزد مسلم فابن ابی شیبیه از یوسف که آمده لیهیمن عیسی بن مریم
بفی الرواحی بانج و العزوة و لیتنبها جمیعاً یعنی ابلال کند عیسی از راه روح و از آنجا که یا عمره یا سپرد و کند فی بعضی طریق است
و روح و حاکمان است باین مدینه طلیطه و ادوی صفراء در راه مکه مکرر و هم از وی حاکم و صحابه و ابن عساکر و است کرد و ادویه
لیه یطیئ این مریم حکما عدلا و اما و لیس مکن فجا ما جا و معتبر اولیا تن قبری حتی یسلم علی و لا ردن علیه علی قاری گفته توله
لا ردن ای ظاهراً و الاقبو صلیم بر وی سلیم باطناً کافی حدیث ماس احمد یسلم علی الاشد علی روحی حتی ارد علیه فقیه احمد
الشریف تخفیف عیسی بن اذنی بن النعمان المبنی علی کمال الغناس غیره من العلماء و دانشاخذ الکرام فعلیه السلام
انتهی گویم فقط حدیث هرگز از افاده ظاهر نیست که در و هم است و در سلام ظاهر و جواب ابلال کدام مسغت نیست که ضرورت از
احتمال باشد و الله اعلم ابوهریره گفته ای پسران برادر من اگر ببینید شما را و را یعنی عیسی علیه السلام را بگوئید که ابوهریره شما را
سلام بخواند و نیز حاکم از انس آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من دورک منکم عیسی بن مریم فلیقره منی السلام و ابوهریره گفته
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لارحمان طال بل عمران القی عیسی بن مریم فان جعل بی موت فمن فقیه منکم فلیقره منی السلام
مسلم و احمد با سندین رجالاً هار جال الصبیح علی قاری در مشرب ردی گفته فقیه فقیه عیسی علی ان الاجمال کاف فی العقائد و قد
یشی لدر ان تنسی رذیة الانبیاء و الاصفیاء لارتب علیهم ما من الفخامة و ان یتعین علی من ایدک عیسی علیه السلام ان یطیئ
نمیسانا علیه التخیه و الاکرام انتهی گویم در حدیث دیگر از ابوهریره فرمود عا بنده و شک المسیح بن مریم ان ینزل حکما متقسطاً فیقتل
الخضر و یمسک لصلیب فکون الذرعة واحدة فاقراوه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما حضرته الوفاة قال اقراوه عنی السلام
احمد با سند و فقیه کثیرین زید و ثقیف احمد و جماعة وضعف الشان و غیره و لقیة رجال رجال الصبیح و بعضه فی الصبیح کذا فی التوضیح
لشوکافی سج گویم این بنده عرض تمام دارد که اگر زان حضرت روح الله سلام الله علیه را در ایام اول سیکه ابلاغ سلام بخوانی
من باشم و اگر من غایب باشم هر که از او اخذ خلافت من در یاد عرض تمام کند بخواند این سلام و هم سلام این در و رافت او
بدل نزد یک است اینجا بی علیه السلام برساند و بیشتر کلام درین سلام سنت الاسلام بر و جدا تمام گذشت اینجا که قول طاهر
شاگرد این عباس تنمائی او یا در کربانه هندی علیه السلام ذکر کرده ایم و باشد التوفیق اینجا بدوش جبار طاوس تابعی
شدیم اینجا هم آغوش تنمائی ابوهریره صامی گردیدیم سن یارب این آرزوی من چو خوش است و تو بدین آرزو مرا برسان
و با همکار و در شده که وی ترجمه کند بعد نزول و او را اولاد شود و باز بمیرد بمیدینه و شاید این موت او نزوح و زیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و در حدیث البقیع خواهد بود و عبد الله بن سلام گفته مکتوب است در توراة صفة محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و این که عیسی بن مریم مدفون شود و با وی اخراج الترنیدی و حسن ابن عساکر و بخاری و تلیخ خود و طبرانی و ابن عساکر
از این سلام آورده اند که عیسی بن مریم مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبیه فیکون قبره و الباء و یقاعی در سر الروح و ذکر کرده
که ابن المرامی در تاریخ مدینه و این جوزی در منظر از عبد الله بن عمر فرمود عا آورده اند که نزل عیسی بن مریم الی الارض

که مشهور بر تالیف درین باب افتخار شد که کما شریف الموددی فی تفسیر ابی سعید نهاده در وی این قول را نقل کرده
 بران روشنی کرده و قائل به اجماع و آنکه پس این کتاب بحکم من من فی سرستادم و جری خوانده شد و میان ثلاثه نمود
 رسوا کرد و پس کلام علی قاری در اینجا مختصرا نقل میکنم زیرا که بر قبول عوام ضعیفان و عول مست چه آنها جمود دارند بر قبول
 اهل مذاهب حج و اگر چه شایسته بقیه باشد قال رحمه الله تعالی و لقد عارضنی فی هذه القضية یعنی سنایه التقليد الذکوره که
 هو غایب عن القنیله بالکلیه و برزق الله ما کتب فی تفهیم الدفاتر یقطع بطلان حتی ذوالعقل القاهر منو معین استقول بر کتاب
 مجهول قد صرح الامام ابن الهیثم بعد من جواز النقل من غیر الکتاب المتداوله سوار العلوم الاصلیه و الفقهیه ثم ان رکاکه انما
 و دبیانه تدل علی بطلان معاینه تبعه و کرمه و خضر بانی حقیقه تا پنجاه سال و بعد و فاش تعلیم شرع از قبر او تا پانزده سال
 و آنوقت خضر نقشبندی علم ابو حنیفه را بر الهی تا سه سال و تسبیح نمودن حقائق و در تاتاق بوی تا آنکه تشری هزار کتاب
 کرد و مریدان و تلامذه او بسیار شدند کرده و گفته که قشیری جمله کتب خود در صندوق نهاده از دست مریدی در چرخ
 بیگانه و از وی دست برداشته صندوق را گرفت و گفت من بر حفظ امانت شیخ من موکلم قشیری گفت سروران آنست که تشری
 قیاست چون حال بر آید و عینی نزول کند و انجیل نزد او بنهند وی تلاش کتب شرع محمدی کند و در تمام دنیا گشت
 یافته نشود و عینی دعا کند جبریل آید و گوید که بر نه چوین بود و این صندوق ابو القاسم قشیری را انداخته و باز آنجا صندوق
 گرفته کتب آورد و شرع را باین کتب نده کند و جبریل گوید ابو القاسم باین تبه از رضای والدین رسیده کذا فی کتاب ما فی
 المجلسا مختصا و علی قاری این حکایت را بطولها و العاطفها ازین کتاب نقل کرده و گفته لایحقی ان نه اسرار رکاکه و محله کلام بعض
 المحققین السامعین فی مناد الدین بعد رده و هر لفظ او بدلائل ساطعه نموده و گفته بمثل قول القائل و کفر فیما اظهر لا سیما فیما
 ابرز بالسنه الیه فی عهد السلام و من قال بسننه کفر حقا کما صح به السیوطی فان النبیه الیه سب عنه و صعب
 النبوه فی حیات و لا بعد موت و قد صرح السبکی ان عیسی حکم بشری نمیدان بالقران و اسننه و تفسیر را بعد نزول وحی الهی آید
 در حدیث اندک بن سحان تر دسم و غیره آمده و فی نقل عیسی الدجال عند باب الشر فی فیما هم کذا کذا و وحی الله تعالی
 عیسی بن مریم انی قد اخرجت عباد اس عبادی لایدان لک بقا لهم فخر عبادی لی الطور و احديث و ظاهر آنست که آورده
 وحی بمسوی او جبریل علیه السلام باشد بلکه همین یقین داریم و دران تر و دیکینم چه جبریل سفیر خداست و ربیان انبیا علیه السلام
 و فرشته دیگر برای این کار معروف نیست ابو حاتم در تفسیر خود آورده اند و کل جبریل بالکتاب بالوحی الی انبیاء و انک بر سر
 عامه مشهور شده که نزول جبریل بمسوی ارض بعد موت رسول خدا صلعم نشود و بی اصل محض است و در چند حدیث
 نزول او بر زمین آمده چنانکه حضور او نزد مات بر طهاره و لیل القدر و نزد منع دجال از دخول که و مدینه و حبران
 از مواقع و از حافظ ابن حجر پرسیده بودند که عیسی علیه السلام تر و نزول حافظ قرآن و سنت نبویه باشد یا تلقی آن
 از علماء وقت خود کند گفت درین باب چیزی منقول نشده و لائق مقام عیسی علیه السلام آنست که تلقی آن از
 رسول خدا صلعم کند و مطابق آن تلقی در مهت حکم کند زیرا که وی در حقیقت خلیفه اوست انتهی علی قاری گفته راجع
 اوست سنت را از آنحضرت صلعم بطریق مشافیه و بغیر واسطه یا بطریق وحی و الهام و از ابو هریره مروی است که

چون وی اکثر روایت احادیث کرد و مردم مروی را کار کردند گفت این ترل عیسی بن مریم قبل از انصوت الهی
 حق سوال شده مسلم فیه فی حق لیست فی حق میصدقش دلیل است بر آنکه عیسی عالم جمیع سنت نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 اخذ از احدی از ائمه تا آنکه او تیرمه در تصدیق مسعود خود از آنحضرت مسلم محتاج تصدیق دیگر کرده و نهی
 کلامه و هو فی غایة النفاست یکدیگرانی الا شاعره و قد غفنا مفضله عبده علی قاری تقلید هر یک را با بوضیف نیز با و راست
 رد کرده و مقرر نموده که وی مجتهد مطلق باشد صاحب شاعره گفته و این مخالف چیزی است که از فتوحات گذشته که
 مهدی قیاس انمیداند و اگر میداند برای اجتناب از ان میداند پس می حکم کند مگر با نقایس مسدود که او تمام است
 او فرستاده باشد و ذلک الشیخ المحمدی فی مجرم علیه القیاس مع وجود القیاس فی حق الله و انما قال فی صفة یقین الهمدی
 لا یخفی فخرنا از متبع لا شاعره انتهی کلام الفتوحات و برین تقدیر مهدی مجتهد نباشد چه مجتهد حکم میکند بقیاس و
 بروی حکم بدان حرام بود و غیر مجتهد خطا میکند و وی خطا کند چه محسوم است و احکامات بشهادت نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 بر مردم حواله اجتهاد حق انبیاء علیهم السلام و هو الحقیق انتهی کلام الا شاعره گویم آنچه از احادیث صحیح ثابت میشود بدست
 که هر یک عیسی علیها السلام حکم بشرع مهدی میکنند و این تفصیل که تلقی آن از علماء وقت نمایند از آنحضرت مسلم با و حق
 و الهام هیچ دارد نشده پس تعمق در اشغال این امور که ایشان مجتهد باشند یا نه از قبیل غرض با طاعن و فضول کلام است
 که اهل علم از طرف شارع بدان مأمونینند و ظاهر آنست که قرآن کریم که عظم حج رب العالمین اگر مبعرات رحمة عالمین
 و من نبوی که در کتب صحاح و سنن و معاجم و مسانید مدون است و در حدیث و در حق آن وارد شده و ائمه و ائمه و ائمه
 مع و تأقیام قیامت باقی است و در اکثر نقل از ارض مسیره موجود مهدی و عیسی علیهما السلام را در عمل بشرع خاتم الانبیاء
 کافی و دانی شود حاجت تلقی از علماء گذشته و نه صورت اجتهاد از زیر آن معصوم کتاب سنت تحویل احکام حله حوادث حال
 استقبال است مهارت و عیسی با ید تا حکم حرا و نه از این هر دو جهت نبره بر آرد و آنکه گفته اند که تلقی سنت با ائمه است
 کنند محتاج سند صحیح رفیع است چه آنحضرت مسلم عالم آخرت رفته مشافهه یعنی چه آری تلقی بومی یا الهام الهی چه دارد
 که آنچه در ذوالین سنت از مدون است در آن مدور عیسی مهدی را بومی الهام بران مطلع است و اگر مراد باشد فقه استقامت
 از خبر غیبت پس این جهان تعلم خبر از قبیر و حقیقه شد علاوه آن پیغمبر و ائمه حقیقت هم نیامده که این زرگواران التجار و
 منفس را قبیر طهر وی علم خواهند کرد و قطع نظر از آن سکونت و ماند بود و هر یک عیسی علیهما السلام در بیت المقدس باشد
 مدینه از اینجا سافت پیچیده دارد و این مسافت استغاده از قبیر صورت نمی بیند و پس آنچه زود در دنیا طریقه رسیده و حق
 ظاهر معصوم است ماثله با حکام قرآن موجود و این مخلوق و سنت موجود همسان از اسلام است و لا اعتبار علیه و الا شاعره
 و الله اعلم و بعد صاحب شاعره سیره چهارده وجه عقیده و تقلید فقهیه در رد حکایت خضر و تقلید ابو حنیفه حق است
 و عیسی علیها السلام ذکر کرده حاجت ایرادش برین مقام نیست که از قبیل خبریان چه خفیه و مغیبات منسره تقلید
 است و این من مقلده استحقاق جواب التفات خطاب بر نه و کدام بلاد آفت است که بر ولایت این تقلیدات و تا و لا

در اسلام واقع نشده این همه فتن و مفاسد که می بینی در این همه منکرات و شنائع که می بینی همه بطفیل تقیاده را در رجال متداول
نفس و منکر آن از ظاهر میست بغیر الله یا شاکم یا برید حدوث تقایید مذہب انتساب بر طائفة یسوی عظمی از عظام اسلام
بعد از وفات نبی و بعد از آنچه شده باقرار قتل و از انار قیامت است و در وی بجز ان مقصود اجتناب الاخذ و الاطاعة بر وجه استیفا
ست و در هر قرن جمعی از اهل علم و اهل حق بعد از آنکه آن تحریر و توقیر را و مناظره بلکه مبارزه پرورفته اند الی یوسنا و می پروراند
اما گوش شنوا و چشم بینا کجاست که ان را نشاند و قدر و مقدار را در شاعه گفته تمام ان به اول ان جمله لفظ تعصب هم عباد هم لیس مطمح
نظر هم الا تفصیل الی حنیفه و بوالا اصل و لو با یودی الی الکفر و لیس عند هم علم بغض الله بحجة التي الفت فیها الکتاب فوضون ان
ولا فرائد التي لا یرضا الله و رسول الله و لا ابو حنیفه نفس و لو سمعها ابو حنیفه لاقی بکفر قائما و فی فضائل ابو حنیفه المقرو
الحرة کفایة لجمیع لا یمکن فی اثبات فضل الی الاقوال الکاذبة المقررة الویة الی تحقیق الانبیاء انتهى گویم علوی مبالغه که
با خصوص حنیفه را و باره اثبات فضل بلکه تفصیل ابو حنیفه بر آنند دیگر است مقلدان مذہب شافعی و احمد و مالک و انیس
اگر چه کتب مؤلفه در مناقب چهار ائمه مجتهدین عالی اند کلمات مبالغه می اصل نیست ابو حنیفه فضل وجود و در وفات شریف
لها با یخ و یخچیل نموده شده راجع کم است که احتیاج تفصیل فقه او بر سنت نبوی که موجب تحقیق شایع فی بعض مقصود شایع صلوات
عارض حال گردد و محنتی که غلب است با سلف است و انهم شان باید و نذر آنجا برست غفران شاید کفایت میکند این جمله لا
و قلا قل چرا این همه جود بر تفریح فقهار و شود و شعث سواد که مفضی تبیین در کتاب این سنت میشود یعنی چه حق تقای
مسلمانان را عقل سلیم بخشد و از هر بنی و دیو سلیم دارد و بعد صاحب شاعه گفته عجائب نیست که قهرستانی را با وجود
فضل و جلالت چیزه ازین باب واقع شده و در شرح خطبه نقایه گفته ان عیسی خاثر الی عمل مذہب الی حنیفه که ذکره فی الفصل
استه و لیست شعری بالفصول الستة و الی دلیل علی هذا القول فان الله وانا الیبر ارجعون علیک اتباع الستة الخرافة احرار
و حصن من السوار و الاراء و حجة من سهام الشیطان المرید و ایاک الاعتراض بل غرة الترات الباطلة و دوع التعصب فانه باب
عظیم من ابواب الشیطان الرجیم اللهم انما نفوذک من شر الشیطان و فتنه و فقه و نقیض و سائلک المتوفیق لما تحب و ترعی انتهى
کلامه گویم قهرستانی تنها درین در طره گرفتار نیست بلکه دیگر شایع حنیفه هم با وی محدودش اندقیم حنیفه صاحب فخر گفته
الی ان حکیم بنده عیسی علیه السلام بناید الی امر عظیم انخص من من سائر العلما العظام انتهى لیکن در و مختار گفته ترغ فی
القهرستانی و کانه اخذ ما ذکره الی الکشف ان مذہب آخر المذاهب لفظا عاکل الی دلیل فی ذلک علی ان شی ان عیسی حکیم
مذہب الی حنیفه و ان کان العلما موجودین فی زمانه فلا بد من دلیل و لند قال السیوطی فی رماله سما الا اعلام ما حاصله ان
ما یقال انه حکیم بنده من المذہب الاربعه باطل الاصل له و کیف یظن منی انه یقلد مجتهد راسخ ان المجتهد من اجاد بنده
الائمة لا یجوز له التقليد و انما حکیم بالا جهاد او با کان یعلم قبل من شد معتنا بالوحی او با تعلم منها و هو فی السمار او
ینظر فی القرآن فیفهم منه ما کان یفهم منینا صلواتم و اقتصر الیک علی الاخر و ما یقال ان الامام المهدی یقلد اباه حنیفه
رده علی القاری فی رساله المسماة بالردی فی مذہب المهدی و تقر فیها انه مجتهد مطلق و رد فیها ما وضع
بعض الکذابین من قصه طویله و نند کلام باطل الاصل له و لا یجوز حکایت الکرهه کا و ضمه لا صحابه و انبا عنه انتهى

و کم و این قبیل است که در این کتاب بنام مبارک است فاعلمه ربنا احد اولی علی من و قولی فی فیضه و اگر چه صاحب سید شامی یعنی ابن عیاض بن اویس می این بیت مؤید اما دل فقیر از بعضی مست و مطلق است و صحت تسبیح و تسبیح از مبارک محدث طهر است من نیست که این قسم سباحت و اضرافات استماع مذکوب بود من انما بعد تفتت منزه و قد تدرست اما قد بعد غیر نیست قف در رساله شریفه گفته که بعد از افضال مقدسه و جلال حضرت امام است و حضرت عمر و عیسا السلام امان بر او سر و فرایند و ملا کشیدگان و جلال عباد بیان در جرات ایشان تسبیح و دهنده و نقصان ایشان و استوار و انبیا است و الطاف ملا که گفته حضرت عیسی حکم فضل خیر و شکستن جعدینا و قول کردن خیر و کفایت و تحریف و قبول اسلام بیان می و بعد بعون عنایات الهی هر جمیع بلاد اسلام پیچ کافر غاصد و غام زمین جو رسالت حضرت مهدی مسو گرد و پیچ و دنیا و ظلم و فساد و برکنده شود و بعد مردمان سرگرم طاعت عبادت است و در ت فلاح ایشان خشت سال است و سال گذران سال باشد و ظاهر نیست که هفت سال مافراغت است و سال ششم در نیر جنت جلال و جلال سال امام بعد از هفت سال پس غیره اسلام این حساب و مبارک ایشان جلال نه سال می شود و در این زمان حضرت امام مهدی برست و بیست شود و حضرت عیسی برایشان نماز کند و از دامن که کند بعد از این جمیع محلات و در حق و فتنه امور بدست عیسی علیه السلام مسلم شود و و عالم و حالت بیکتر است و درین اسرار جناب الهی بایسان کی رسد که کن بندگان از پیدایش خود می آرم که هر یک از ایشان مقادست بر شیخ و پس بندگان مخلص را بکوه طور پناه بده حضرت عیسی در قلع که حالا بکوه طور قائم است تبدیل فرماید و جمیع حسابات از دفتر پرخت نمایند که درین انشاء قوم با جوج و با جوج رسد مسکنند می و اسکنند بیرون ازین دنیا و حال حرم ایشان را با یکدست تحریری یا در قف شریفی که در توضیح بعد ذکر احادیث وارد و در عیسی بن مریم گفته می شود تسبیح و عشرین حدیثا ششم البها احادیث آخر ذکر نبی با قول عیسی علیه السلام منها ما هو مذکور است احادیث البها و منها ما هو مذکور فی احادیث المنتظر و منمن الی ذلک ایضا الا انما الواردة من الصحابة علیها حکم الرفع الا لجمال البها و ذلک منها من البها من عیسی بن مریم و منها من الصادق و منها من الکر العالی و منها من الیضا ذکره فی و منها من ابن عباس و فی الکر و منها من الیضا ذکره فی و منها من جبرائیل بن عمر ذکره ابن ابی شیبة و منها من ابن مسعود ذکره فی الکر العالی جمیع ما سفاه بالغ حد التواتر کلا لا یحیی علی من لا فضل اطلاع فقره بجمیع ما سفاه فی هذا ان الاحادیث الواردة فی البها المنتظر متواترة و الاحادیث الواردة فی الدجال متواترة و الاحادیث الواردة فی نزول عیسی متواترة و فی البها کفایت فی حدیثه انهی کلامی که در این رساله در شده است و اخبار و آثار که بران اشارت نموده ما بعرض درین کتاب بتفصیل ابواب فصول مذکور است و کتاب حروف نقل سال مذکور از حدید و در شده است بضم خود و در سفر مبارک حج گرفته و باشد التوفیق باب ششم در بیان خروج با جوج و با جوج و اس نیز یکی از اشراف علمیه فرموده قیام ساعت من غروب ایشان در عهد حضرت روح و الله عیسی بن مریم علیه السلام اتفاق افتاد قال الله تعالی یا ذوالقرنین ان با جوج با جوج فی الارض و جبال تعالی فی سورة الانبیاء حتی اذا فخت با جوج و با جوج و هم من کل حدیب یسلون و فرمود رسول خدا لا تقوم الساعة حتی یحکون عشر آیات طلوع الشمس من مغربها و الدخان و الدابة و با جوج و نزول عیسی بن مریم

ظهور المبعدی و نکات مسافات و نامرتجح حق معرند این است که پیش از ترجمه این مایعین حقایق این اسید و احادیث و ادب
 در بار ایشان بسیارست و درین حدیث ترتیب قوی این دو دایه ذکر کرده و کلام دریا جوج و ما جوج بنیل چند فصل نوشته
فصل اول در بیان نسب ایشان در آن احوال است یکی آنکه بنی آدم اند از اولاد یافتن بن نوح و در سبب غیر همین خبر که
 اندویش از متاخرین بر آن اعتقاد نموده دیگر آنکه ترک هستند قاطع الصفا که بعضی گفته که یا جوج از ترکانه و اجی از اولاد کعب گفته
 اولاد آدم اند که نمر از حوی بلکه آدم بنحو این است و او را احتلام شد و نطفه او بنجا که آنجست از آن یا جوج و ما جوج متولد شدند
 را در کرده اند با آنکه احتلام بر اینها جائز نیست و جواب داده اند که منی بر ویست جماع در نوم است نه احتلام صرف که برادران
 از اندام باشد پس محتمل است که فقط دفع ما شده باشد و این جائزست چنانکه بول کردن جائزست عاقلان بن حجر در فتح البهار
 گفته الاول جوا المغیره والا فاین کا نوجین الطوفان نوری رخسار و نخی گفته یا جوج و ما جوج از اولاد آدم اند غیر حوی نزد همام علی
 پس برادر یا باشند از طوطی پذیر عاقلان حجر گفته این از احدی از سلف خبر کعب از روی نیست حدیث مرفوع را در
 انهم نجریه نوح و نوح بنی شید از نیه حوی است و ابو هریره مرفوع آورده که ولد لنوح سام و حام و یافث فولد سام العبر
 و فارس و الروم و ولد حام القبط و البربر و السودان و ولد یافث یا جوج و ما جوج و النمرک و الصقالبه حافظ گفته در سند
 ضعف است در بیان جشریه گفته اینها بنی آدم اند از اولاد یافتن بن نوح ملک ایشان در اقصای بلاد شمالیه بیرون از صفت
 اعیانست بجانب شمال ایشان دریای شومست که آب و بسبب شدت ببرد چندان غلظت دارد که گذار کشتی در آن ممکن
 نیست شرق و غرب ایشان و کو عظیم بسیار بلند باشند و دیوار که راه بر اندن نرود آمدن ندارد از جنوب یارستانند و بطرف
 ایشان هسته است نزدیک میشود چنانکه در میان ایشان فاصله قلیل اند و بود اسکندر ذو القرنین از برادر یوآنی که بلند
 با تکه هر دو که و عرضش شصت ذراع باشد بزرگ کرده این خمیشان نیست یکاقتن و کافتن آن مشغول میشوند اما حق تعالی
 بدو حفظ خودشان بر ستور اول راست میگردد و در وقت حیات جناب نبی صلی الله علیه و آله بقدر میان حلقه دو انگشت یعنی
 نر انگشت و انگشت شهادت رخسار افتاده بود و لیکن هنوز باینقدر نرسیده که بنی آدم توانند بر آند آنروز که این بپوشیده
 شود بیرون آیند **فصل دوم** در ذکر حلیه و سیرت ایشان این ابی حاتم از طریق شریع بن عبید از کعب و روه که گفت
 ایشان سه صفت اند صنفی است که اجسادشان همچو از رست بفتح مخرو و سکون را در ای بجه و آن درشتی بسیار بزرگ باشد
 در بنایه گفته همچو شجره الارز و چون شب معروف قیل شجره الصنوبر است و در هر صنف گفته اند و در رنج و در زینت و در
 ارز و ارز و بالتسکین درخت صنوبر است و صنفی است که چهار ذراع و در چهار ذراع است و صنفی است که گویشهای خود
 سیگستر است و یکی را الحاف میسازند و در حدیث حذیفه بن یمان از آن آمده و هم خالک و این ابی حاتم بطریق ابن الجوزی
 ابن عباس آورده که یا جوج و ما جوج یک یک شبر و دو و در شبانه و طول ایشان شش شبر باشد و نطفه از قناده آمده که ایشان
 بست و قبیل اند و ذو القرنین برست و یک قبیل بنای سدر کرده و یک قبیل از ایشان غائب بود و مخروفته و هم
 و لا ترک این باقی ماندند ترک را حاطه سدر خرمجانب ابی حاتم و ابن خردویه از طریق سدی روایت کرده که گفت
 ترک سریه از سرایای یا جوج و ما جوج چنانکه غائب بودند که ذو القرنین آمده سد سبت و ایشان خارج ماندند و حاطه

از حاله بن عبد الله بن جریله زنا لدی مرفوعا آورده که انکم تقولون لا عدو واکم الا الزلون تعالون عدوا حتی تقاتلوا
یا جوج ویا جوج عرا من الوجوه صفاء البیون صبیبت لشجور من کل مدینة یسلون کائن و جوجیم الی ان المطرقة یعنی چهار بار
کوبک ششم شرح می باشد گویند و یا ایستایان سبزه بریم نشسته است در صراح گفته ترس عطفی و همان عطفی التي
بمنها فوق یمن کانت علی الخضره یعنی نور تو را می در شاخه گفته و این میوه است که ترک قبیله از ایشان است و در یمن
سیان حرمت و سواد بات ایضاً علی بن صبیبت سراقه صبیبت از یمن و اما سیرت ایشان بر این جهان هر صبح خود از این سحر
مرفوعا آورده ان یا جوج ویا جوج اقل ما یرکب جردن صلیبه الفاسک الغریبه یعنی یکی از ایشان که از هزارا و لا و صلیبی خود میگذرد
در اکثر نسل ایشان است و ساقی از روی عرب و بنی امیه مرفوعا آورده که ان یا جوج ویا جوج یکا میون یا ایستایان
و این است بر علی بنهم الا ترک من ریت الفاضله یعنی کثیر انجم اند از زمان و لند و لا و لا بسیار میشوین ان الی قائم و این بر روی
روایت کرده که ان یا جوج ویا جوج لیم نسا یکا میون و ساقی از او شجره یقول ان شای یی می گویند دست انداز می دارند چند
میخواهند و حاکم و این بر رویه از طریق عبد الله بن عمرو آورده اند ان یا جوج ویا جوج من فریت آدم و را هم ثلاث اعم و این
منهم من الا ترک من ریت الفاضله و کبرانی و این بر رویه و یحیی و عبد بن حمید از ابن عمر بخوان روایت نموده و زید
کرده که ان است را اول و تاریخ چند نام سبعم عبد بن حمید بسند صحیح از عبد الله بن سلام مانند ان آورده و این را
حاکم از عبد الله بن عمرو روایت کرده که گفت ایکن یا الانس عشره اجزاء عشقه اجزاء یا جوج ویا جوج و جرسا عرا من
یعنی چنان شرف و جزو اند که جزو از آنجا یا جوج ویا جوج اند و یک جزو باقی مردم و در خبر مرفوع آمده ان یا جوج ویا جوج
ایستاد کل یوم یعنی هر روز سدا میگویند تا بر آیند ابو هریره مرفوعا روایت کرده الله یخفون کل یوم حتی اذا کادوا یخفون
قال الله ی علیهم ارجو فخر قومه غذا فی حیدر الله کانت ما کان حتی اذا بلغ من قومه و اربا و الله ان یمنهم علی الناس قال الله
علیهم ارجو فخر قومه غذا الله تعالی و استنی قال فی رجول فیحد و ذکیه چین ترکوه فیخفونه علی الناس لحدید اخرجه
الزندی و حسن و این جهان اسماکم و میوه یعنی سدا هر روز می کنند تا آنکه چون نزدیک بخرق او میشوند کسی که مران
حاکم است میگوید بر دید و برگرد و بنزد خرق خود میزد و او تعالی آنرا سخت تر از آنچه بود و میزد تا آنکه چون بدست
خرق خود برسد و اراده الهی بخت ایشان هر روز شود حاکم ایشان بگویند برگرد و برگرد انشا الله تعالی و اما پاک
خوابی کرده و استندار کنند پس برگرد و بنزد آنرا و ز فردا بر شکلی که گذاشته رفته و بنزد بیایند پس سدا را شکسته و
آیند بر مردم حافظان بنجر گفته اخرجه الزندی و این ماجه و اسماکم و عبده بن حمید و این جهان کلهم من قناده و علی بعضهم
رجال الصبیح ابن الجریل گفته و بن حدیث است آیه است یکی که حق تعالی از ایشان را از حضرت در روز و شب منع کرد
و بار داشته دوم آنکه منع کرد ایشان را آمدن و رسد بنزدان و آلات حفرو خرق و این را الهام نکرده این کار ایشان
آموزت یعنی با آنکه در احوال ایشان آمده است نزد و بهب که اشجار و زروع و غیره و آلات میبازند سوم آنکه باز داشته
ایشان را از گفتن با شناسنا یعنی انرا داشته تعالی تا آنکه وقت محدود برسد و فقط این تعبیر مرفوعه در روی ایشان
ایشان اهل صناعات و اهل ولایت و سلطنت و رعیت که اطاعت من فوق خود میکنند بود و اند و ایشان کشتی

که خدا را میشناسد و اقرار بقدرت و مشیت او میکند و بختی این کلمه بر زبان عالم ایشان بطیاض شده و دوسخی آن نشانی
 باشد و مقتضای کبریا که برکت این کلمه است حاصل گردد بعد از برای هر یکی از این دو احتمال حدیثی آورده و گفته که نزد عبد بن
 از طرس بن کعب اخبار خود حدیث ابو هریره آمده و در آن گفته است خدا و اجدان را الله تعالی علی بعض الستم ثانی عدلان
 شاهد الله تعالی مفرغ شده و نزد این مرد و یار حدیث حلیه مانند حدیث ابو هریره آمده و فيه فیصحن و هو اتوی منه
 بالاسحق بن سلیم بن مهران بن یزید الشافعی علیه السلام فیقول المؤمن غدا الفحشاء الله تعالی فیصحن ثم یبذلون علی فحش الحدیث
 و سنده ضعیف استی کلام الحافظ و حاصل این احتمال تعداد استثنای بر زبان یکی از ایشان است و این قوی است و احتمال سلا
 او زن یکی از ایشان چنانکه در این لالت میکند نیز است و روایت نیمین هم از ابن عباس بنو عمار و اولی میکند و لفظ
 است یعنی الله صین اسری بی لی یا جوج و ما جوج قد عوتهم لی دین الاسلام و عبادته فابوا ان یجیبوا فقام فی الناس عصبه
 من لئام و دم و ولد انیس که بود و این کذا فی الاشاعه فصل سوم در بیان خروج و فساد و ملاک حج و ما جوج مسلم از حدیث کذا
 بن جحان در حال خروج ایشان بعد از کربلا و قل و بر دست عیسی علیه السلام و غیره آورده که فرمود ان حضرت مسلم که ما تیره یعنی
 عیسی قوم قد عصمهم الله من الدجال فیصحن و جوجهم و یجدهم برجا هم فی الحجه فبینما هم کذلک داوی اللهالی عیسی ان قد اخرجت
 عباد الی لا یدان لاحد بقا لهم فخرج عباد الی الطوبی و سبعت الله یا جوج ما جوج فخرجون علی الناس فینشقون لمار و یخصن
 ستم فی حصونهم و یضمون الیهیم و ما جوجهم و یبشرون سیاه الارض حتی ان جوجهم لیرا النهر فیشربون ما فیر حتمه یترو که سباحتی
 ان من یمر من بعدهم لیرو کلت النهر فیقول قد کان ما بنا ناره مره حتی اذا لم یبق من الناس احد الاخذ فی حصن او مدینه و یجرون
 بحیره طبره یشربون ما فیها و یزعم فیقولون لقد کان یبینه مره ناره و یجهر عیسی بنی الله و یحاجبونی کیون اس الشور و اس
 السحاب احدهم یخبر من یبینه و یبنا و یصل حتی انک عیسی علیه السلام وقت خروج ایشان بوسی الهی مع سلمان بکوه طور متحصن بود و
 ایشان را آمده آتش از آسمان بر ایشان شد و از آتش شک سازد و یخوشی را بخورند و از قوت رزق سرگام و در بهتر از صد بار نزد سلمان
 باشد در سال آخره گفته مثل موقر غیر دن آیند و از هر طرف هجوم آرند و بزرگوار حصن فد دست ایشان با مانده و در قتل و غارت
 هیچ باک نکنند و نیز گفته کثرت ایشان بجای است که جمیع ادیان ایشان بر یکجبه و طبره چون برسند آتش را بپوشند و آتش را
 و بجزو طبره چشمه است در طبرستان بر دست هر طرف او بقدر رفعت کرده یا ده کرده و آتش بسیار عیق است و چون جمیع
 ایشان برسند گویند شاید وقتی اینجا آب بوده باشد و همین کثرت با انواع ظلم او قتل و مذهب اسرو بی ناسوسی و عدا بهای
 شدید و آدم خوری و غیره مشغول باشند و همین صفت در ملک شام بیانید چون اخبار گویند که درین کسی را از او میان
 نگذرانیم بیاید تا خلفت آسمان را نیز بکشیم باین اراده تیر را بجانب آسمان بپرانند حتی تعالی آن تیر را بار بار بگ خون بود
 و پس از آن در روز و چون با خیال حسانه کنند و خورشید شود که حالا غیر ما هیچکس غایده استی گویم در روایتی آمده مسلم و غیره فیقولون
 قد قلنا من فی الارض انهم یقتل من فی السماء فیرسلون برنا هم الی السماء فترجع الیهیم فحسبه و ما دق روایتی هم نیز احدی
 تم بر یکی السماء فترجع الیهیم فحسبه و ما یللا و العفنه فیرعبی الله و اصحاب الی الله فیرسل علیهم النحف فی رقابهم و فی روایت
 و دوا کا نحف فی اعناقهم فیصحن و موت موت ففسر احدی الیهیم هم من فیقول المسلمون الاربع لیسری لنا فیسفط

عبد خیرات و طاعات و احوال و امور دینیه و دنیا و دنیاچه و غیره و این همه در عهد مبارک حضرت عیسی علیه السلام بود و چون
آمد و مقام حضرت عیسی در دنیا چهل و پنج سال باشد و ایشان را کحل کردند و فرزندان برای ایشان متولد نشود بعد از این مدت
حضرت عیسی سفر آخرت گزینند و در روضه مطهره سنه حضرت یحیی علیه السلام مدفون شوند و سببی قضا اختلاف کرد و اندر آنکه استقامت
یا حج یا حج اگر کدام داده است بعضی گفته اند مشفق از حج است حج ناز الهی است و اگر تو کحل دست بعضی گفته اند از آنجا
بعضی اختلاف باشد و حقیر بنی لاج بعضی جزو ویدن قیل بن لاجا و بعضی آب سخت کلین بر همه تقدیر و زن و می بقول
بقول است و همین است ظاهر قراره و عیسی چه وی نه این لفظ را بفرموده خوانده و همچنین مشایخه یا قیل اگر اهل را بسبب از حیره
گویند و قیل و زبنا فاعول من یحی و قیل یا حج من لاج اذا اضطرب و زید و یساقی قول الله ابو حاتم و گفته اصل موجود است
این همه اشتقاق است و اما این است و مؤید اشتقاق است از لاج قول الله و ترکنا بعضهم یومنون بیهود فیما بین یزید
خروج از سد باشد فصل قصه عیسی علیه السلام مشتمل است بر چند شرط از آنجه قتال پیوسته است از ابو هریره روایت
کرده و لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود فیتقتلهم المسلمون حتی یختفی الیهودی من در در آنجا و آنجا و آنجا و آنجا و آنجا
ندایم و می خفای قتال قتله الا بفرقه فانه من شجر الیهود و آنجا قتال یا حج و یا حج است و آنجا و آنجا و آنجا و آنجا
حرط آورده اند که لا تراونون تقالون عده الله حتی تقالوا یا حج و یا حج و یا حج و یا حج و یا حج و یا حج و یا حج و یا حج
حدیث یسویون در صرح گفته سینه شقرو فی شعر الراس موهوبه بکذک صاحب لغت منند و یقال للایل الذي یحاطبنا یله حمرة
و نهوان یحرا علی الور و یضیی اجرا فیه اتی و انما یجد بطنه که چه ششیده و ناغای و می حج خانه مدبر و نه و بر احمد ابو هریره و نه
لا تقوم الساعة حتی یطر الناس بطر لکن من یمنه بیوت المذ و لا یجوز الورد و صرح گفته و کلحی و جی و ایل المذ و الورد الی دیه و صحرا و
بقتلین ششم ششم نامک شدن اتی و آنجا لفظ جهاد و کشاکش شدن مردم است طبرانی از ابو امامه آورده و لا تقوم
حتی ترجوا حرائین در صرح گفته حرث کش و زنی کردن حرث کش و در حرث و حرث مثل مرغ و از دروغ اتی و آنجا
تزلزل خلافت است و در این مقدمه یعنی در آخر زمان بدوران مهدی و عیسی و در سلطه اسلامیان بیت المقدس باشد
چنانکه در عهد خلافت خلفائے مدینه منوره و در عهد علی کرم الله وجهه و امام حسن کوفه و بعضی اسیه و شش و زمانه خلافت
عباسیه بغداد و و بعضی تیموریه و دی و اگر و درین زمان اسلام بول است احمد و ابو داود و جاکم از ابن خولان روایت آورده اند بیان
خولان از امارت اختلاف تزلزل الارض المقدسه فقد رت الزلازل و البلال و الامور العظام و الساعة یومئذ اقرب الالباب
من یری نده من اسکت کان و وضع یدیه علی راسه و مراد باین حدیث اگر مطلق خلافت باشد پس در زمین بنی امیه هم واقع
شده پس از نسیم اول باشد و ذکر بعضی از امور عظام دولت این گروه بی شک و آنجا ذکر کرده ایم و اگر از خلافت کا در است
پس عتقرب در زمین مهدی و عیسی صورت گیرد و امور عظام این زمین و ابر و شمس و ماه و یحیی و غیره است و یدیل الشانی آخر
الحديث و الساعة یومئذ اقرب الالباب و آنجا آنجا کثرت مال است شیخین از ابو هریره روایت کرده اند لا تقوم الساعة
یکثر المال و یغنی حتی یخرج الرجل زکوة فانه فلا یجد احد یقبلها منه و حتی تقود ارض العرب و یجاءونها و فی روایت و
یکثر المال فیک و ذکر این علامت در نسیم اول گذرشته و نیست مانع از آنکه این روایت ثانی اشارت باشد یا نه و واقع شد

از سکنین حیره بعد از آنکه از آنجا برآمدند و به سوی مدینه آمدند و در مدینه
 آن روز کسی که بسیار لازم گیرنده است همه را بر او سلام داد و هر که از ایشان باقی ماند روح او را بر طبع طبعه نفس کند
 سیاقی پس از مدتی در آن باقی ماند و این سرخ را بدست قبل از آنکه کتب حروف گویم از احادیث و کتب سیر معلوم میشود
 عمر بن مدینه بعد از آنکه مدینه را بدو بدو یک چشمه طبری که اتفاق در و دین آورده داشت اینجا اتفاق افتاد مدینه
 مبارک را بر مثال قصبه مختصری یافت اگر چه حصار بخت دارد و آثار کهنگی و دیرانی بر وی ظهور داشت تا آنکه اندرون غفیل
 هم بیوت کثیره را خادیه علی عود شهاب چشم خود دید و میان او و مسجد قبا و قلیتین میرانی بخت مست حتی که اهل بادیه جامه و زر
 زار این دو چار آنها یافته نسب میکنند از این حوالی مسجد شریف عمران خوب است مسوق متوسط دارد و آنچه رونق
 و برکت عمارت است مسخره دین مسجد مبارک است پس بس بخلان که مگر که آبادی او برابر بلده کلان است و در آن افزونی تا
 حق سبحانه تعالی در باره این بلده طبعه در نشان استقبال حمیت و ابل مدینه فی الحال جز توکل یا قدری تجارت هیچ معاش
 ندارد اما شایسته تعالی و غالب مکان او و قالیس متوسطا محال آنند چنانکه اهل که مرند محال و در احادیث صحیح فضائل
 صابین بر او مدینه دارد و آمده المدینه غیر لم لو کالوا یعلمون و موت آنجا داخل فضیلت عظمی است تا آنکه عمر بن خطاب
 و عاکر اللهم از این قبیله در فی سبیلک اجعل موتی فی بلد سوک خرب البخاری قرطانی در اخبار مدینه انجا بر مرفوعا روایت
 کرده یعنی ذل نه الامرای الدین الی المدینه که بادر منبها حتی لکیون الامان الایها احادیث یعنی خود کند ایمان بیدینه چنانکه پیش
 از وی شد تا آنکه جز بیدینه جانی دیگر وجودین نباشد و منانی از ابو هریره مرفوعا آورده آخر قرینه من متری الاسلام خرابا
 المدینه و رواه الترمذی بخود و قال حسن غریب رواه ابن حبان بلفظ آخر تری فی الاسلام خرابا المدینه و در روایت صحیح
 آمده ان الدین لیا زالی المدینه کاتار زاحجه الی خروا و این روایات بحسب هر منافی روایات سابقه اند و طس برین جمع میان
 اینها آنست که فتح و شورش و دینار عام شود چنانکه در ذکر خروج همدی گذشته و مدینه با همدی با ناس پس این بیدینه
 باز گردد و زیرا که مومنین کمال بین تابعان خلیفه حق باشند و چون امام حق موجود باشد هر که او را شناسد و متابعت
 وی کند موت او موت جاهلیت شود گو یا محط حدیثان الدین لیا زالی المدینه آخرین است بعد مدینه نفی غیبت خود در زلز
 و حال بکند و منافقان از وی بدور و دین ایمان خالص بر وی باقی ماند بخلاف بیت المقدس و غیره و بلاد که در آنجا اهل فساد
 منافقان هم باشند زیرا که ایمان او شان بعد نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود و این محط حدیث جابر است که حتی
 لا یكون الايمان الا بها مراد ایمان خالص است که شایسته اتفاق ندارد بعد مادی و زود و جان هر سوس و مومنه را بستان
 و استیان این بریح بارده از طرف شام یامین خواهد بود و از هر دو کا جمع بین الروایتین و شک نیست که باوی از طرف شام
 بیاید ابتدا اهل شام کند و آنکه از طرف یمن برسد بدایت با اهل یمن نماید و منته نشوند این هر دو با و مدینه مگر بعد از آنکه
 اهل هر دو اقلیم منگور پس آخر یک از مومنین مقبوض شود و اهل مدینه باشند و این محط حدیث ابو هریره است نزد شام
 و ترمذی و ابن حبان که اثر بعد درین چنین بعد به جز مومنان نباشد زیرا که در زین و حال متخلص گشته و بجز موت
 ایشان مدینه خراب و دیران گردد و با و باقی حاسمی دنیا مسو و بشر مردم باشند و برایشان قیامت قائم گردد کما باقی در آنجا

گفته و دنیا مظهری عند کتابی بعد از تحمل و علم پس بعد از این صورت که اوقات کلام احد علیه فان کان خلفا فهو منی لا
من احد و سأل الله السداد و اوفاد و ذکرته بنوا و ان کان یصلح ان ینکر بعد طلوع الشمس و الدابة الی الله ان ابتداء حجاب
یا حرم عنها کاد و حجاب الاموات و ان یخرج کیون فی رمن میسی طبعنا ذکرناه بناد و الله و علم اتی کلما کرم کل غایت
این جمع و سید منافات همان روایات مذکوره که صاحب شایعه ذکر کرده بسیار خوب است چرا که الله عما غیر امرت ان یقدم
که در وی ترتیب اودت مذکوره لازم می آید و علم ترتیب تقدیم و تاخیر بعضی بر بعضی و از بعضی جزو جزو اودت تعالی شایعه الله
معلوم نمی تواند شد فصل دوم و تا آخر و خطای و حجاب و بشیم و مقصد و غیر هم بعد میس و مهاد می طبعها السلام پس
ابو ایسی از ابوریزه مرفوع روایت کرده که کنیرل میسی بن یریم فیتقبل الدجال و یکثرب لربین عابا یعمل فیهم بکتاب الله
پسینی و میوت فیستخفون با بر میسی رجلا من بنی قریظ قال لا المقعد فایا زایات المقعد لایح علی الناس ثلث سنین حتی یرفع
القرآن من بعد و الدجال یسبی بعد موت میسی محمد عقیقه شود و دوشه سال بر موت او نگذرد و ذکر آن تا به سیدهای مراد
بر پشت آید و ساسامه گفته مراد بعد و بعضی در جبال است و در بعضی در ابلان تا میوافقت بقای بن ناسرت مدیده بعد
طبع است و اینی و طبرانی از علی بن اسلمی آورده که گفت بر پانیش و قیامت تا اگر ملک شود و مردم را مردی از علما ان جیبا و نام
و سیدم از ابو بریره روایت کرده که گفت الان بعد لایط و الیالی حتی یملک جبل یقال له الجحاه و شیخین از وی آورده اند
که لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من قحطان یسوق الناس بعباده و طبرانی در کبیر و ابن مندیه و ابن عساکر از قریب
ان جی بر من ابی برین جده روایت کرده اند که ان النبی مسلم قال یكون من بعدی خلفا و من بعد خلفا و من بعد خلفا و من بعد خلفا
ملوک چهارین ثم یخرج رجل من اهل قحطان یلا الاربعة من عدل کما یست جوارثم یومر القحطانی فی الذی یجشی باحق مابود و نه
یعنی بعد من خلفه و بعد حلیفه امیر و بعد امیر ملک چهار باشد و بعد مهدی قحطانی امیر شود و الله که وی کثیر از حدیث
نست یعنی در مصلح عبرت و سیرت و تنبیه بن حماد از سلیمان بن میسی آورده که گفت مرا رسیده سکه که چهار و
سال مالک بیت المقدس باشد پسر سرور پسر بعد از وی مردی باشد از قوم حبش که او را میگویند گویند و آن قحطانی
است و یکسال در بیت المقدس بکشد کن پسر کشته شود و پسر غلامی مالک گرد و در سه سال بکشد بعد کشته شود
پسر بعد از وی مالک شود و هشتم سال چهارده ماه و ده روز تا که یکصد و سی که مهدی امیر و مردم بعد از
وی مردی را از اهل بیت او والی کنند و وی خیر و شمر بر وی باشد و او بیشتر از غیر اوست خشم گیر و بر مردم و
بخواند ایشان را بسوی فرقت بعد حاجت بقا و قلیل است بخوبی مردی را اهل بیت او و بکشد او را از خیم
بن حماد و نیز وی از نه می روایت کرده که میر و مهدی بموت خود و مردم بعد از وی در قنده افتند و بیاید بسوی ایشان
مردی از بنی مخنوم و بیعت کرده شود او را و بکشد که زانی پسر ترا کند یسادی اناسمان که نیست السن و در بیت
کنند لایان را و بر گردید بر پاستنه های خود و بعد بجزرت پس نکل کنند و نشت اسد انم و را باز ناکند سیه تا پسر بیعت
کرده شود منصور و بر و بسوی مخزوم و نصرت و در خدا او را بر وی و بکشد مخزومی را و کسی را که با او باشد و نیز از
آورده که گفت والی شود مردی از بنی مخزوم باز مردی از بنی امیه و پسر روان شود مردی از عرب حبشیم طویل عمر بن

قبیلہ بنو پس بعد از آنکه قبیلہ مسلمان شدند چندی بعد بر آن سلسلہ غلبہ و جبر و استیلا گشت که این محمول است بر وقوع خواب در
آن زمان قریش را ساجت و حتی که احدی در زمین قائل نشد الله عالمین مخالف چیز نیست که او کعبه کرده که وقوع عین قرآن
در زمین عیسی علیه السلام باشد و اولی آنست که در نسخ الباری بدان اشارت فرموده و چون نیکال تدشار صلح الی
انجواب فی الحدیث بقوله اولین یصل هذا البیت الا اهل البیت بر زمین صاحب نیل اهل او احتمال وی نکردند لهذا و تعالی اهل فی
از آن باز داشت و حبشه که از آدم گفتند بعد احتمال اهل او برت و کرات بگفتند و هم اهل شام در زمین برید با موی و حجاج
در زمین عبداللک بحسب حکم او استباحت او کردند بعد قرامطه بعد سه صد سال احتمالش کرده مسلمانان میثمار او زمین
مطاف بقیل ساینده و حبس السور را برکنده و بیلا و خودشان برودند و این همه ماجرایت در ابواب باقی گذشت و چون
که از اهل او مراد واقع شده حق تعالی غیر اهل او را هم بر آن امکان و قدرت بحث را آنکه در آنکه کیمیا شمر را بر آن
استی گویم بعضی معنی این چنین گفته اند که هر که در وی در آید او را مومن کند و اگر کی نکرد و بال او بروی است و مراد با
اهل اسلام اندر خاص ساکنان این بلد حرام و احتمال کرده اند در آنکه آدم کعبه در زمان عیسی علیه السلام اتفاق افتد
یا قریباً یا بعداً و معنی آنست که آدم کعبه در زمان عیسی علیه السلام باشد و کذا اقل اهل کیمیا عیسی
او از وی رسد و بر آن گروهی را مابین هشت تا دسوی آن خرج بفرستد و بعضی گفته اند که آدم کعبه در زمین وی شود و بعد
هلاک یا جوج یا جوج مروج که گذارند و عمره بر آرد چنانکه گذشت که عیسی ج یا عمره یا برود و کند و نیست منافی او و روایت
لا تقوم الساعة حتی لا یصلح البیت و در لفظی است که و این الطواف بهن البیت قبل ان یرفع و یهدم وی دوبار شده و رفع
سوم شود و حافظ گفته در کتاب التیجان لابن هشام با فتم که عربین عامر یا دشاوی تا جوار کابین جمع بود در آن و عربین عامر
مخوف بر تفتیان از در حضور و وفات خود گفته که بلا دشمنان یک است که در آن شود و خدا را در اهل بین و حفظ و در رحمت
پرست اولی آدم سده تا رجب خراب بلا و بسبب است ثانی ظلمه حبشه برین و رحمت اولی بعثت نبی مسلم از تنبیه است و نام
وی محمد باشد و فرستاده شود و رحمت و غالبی که در اهل شرک و رحمت دوم آنست که هر گاه و بران شود خاندان ابر
خدا و در آنکه او را شعیب بن صالح گویند و وی هلاک کند کسی که او بران کرده است او را و بیرون کند ایشان را تا آنکه بنایند
در دنیا از زمان مگر زمین بن حافظ گفته اگر این روایت ثابت شود از وی نام خطائی و سیرت و زمان اهل معلوم گردد از حق
در شاعره گفته درین روایت این ذکر نیست که این شعیب بن صالح است چرا که بنایند که این شعیب بن صالح آن نبی
باشد که با ریات سود بسوی مهدی قدم آرد و عیسی او را از روایتان صریح نفرستد و مؤید است بودن لقب و منسوب
و بر تقدیریکه خطائی وی باشد میدانند بود که قبل خلافت وی باشد و منبج کسی باشد که عیسی او را میر ساخته است برایش
در رحمت بودن او برای اهل بین مسلم آن نیست که از اهل بین باشد و وقوع او حبشه را از ایشان بر وجهی که جزو بین
ایمان باقی فائد برای رحمت بودن کافی است و نیز همان از زمین است و لهذا که بر ایمانیه گویند و نیز در بنیاد لالت بر آن
ایمان اهل بین ازل مدینه نیست تا آنکه هر دو در حدیث متعارض گردند و مؤید بر آن بود که بنیاد بین آنست که خلافت
در آن وقت با زمین مقدس باشد بر زمین برپا باشد این نیز و الی است بر تقدیم آدم کعبه بر موت موسی لکن قاضی میماند

در میان تریو و تاناهرم که مسافت پنج بریدست و آنجا می راجد می پر کنند و بر آید بمسوی ایشان درایت مسلمانان بریل و
 لشکر و دستار و ایستادن را بر دو چنان و هر سمت نورند و گشته شوند تا موقعی که مسافت ده شبانه و اهل
 بعین و ادانی ایشان نیست سال تشن فروزند و ذوالعرف از قتل سخت شود و باوی کتابی است که نظر نیکند در آن
 مگر که سیزدهم میشود پس باید در آن ذکر اسلام فار کرده شود بدخول در مسلم پس این طلبه بر جان خود و بر سیکه اجابت
 کند از قوم او و مسلمان گردد و باز آید در سال دوم مردی از حبشه که او را اسیر گویند وی جمعی عظیم فراهم کند و مسلمانان
 از وی بگریزند تا آنکه در آنجا مادون او واحدی از مسلمانان باقی نماند مگر آنکه بقسطا و در آید و اسیر با جیش خود در متقی
 فرو و آید و رایت مسلمانان بر جبهه برائی بمقابل ایشان بیرون آید و نصرت دهد حق تعالی مسلمانان را بر ایشان پس
 کنند و اسیر نمایند و این زمانا که یک سو و سی جیشی بیک عبا یعنی جانم فروخته شود حاکم گفته موخون صحیح الاستاد
 اهلی در اشاعه گفته درین حدیث اشکال است چه و اقو ذوالعرف تا حال واقع نشده در مذکور وی در کتب تواریخ
 نوشته میشود و اگر وقوع او در استقبال گویم نیز مشکل است زیرا که در اندلس بحران وقت بلکه امروز مسلمانان نیست پس بگویند
 ایشان دشمن غیر باجایی چه میتوان گفت که آنجا مسلمانان باشند که آنها را بر جزیره مقرر داشته اند و چون آن اوان برسد
 بگریزند و بکن که وقوع این قتل بعد موت مهدی و تا کنون این جمعی مردم بمسوی شرک باشند و هر سبب بدین خلفا در
 بیت المقدس آباد باشند با اسلام و این قتل قبل مردم بیت با بعد او شود علی سابق من اختلاف فی وقت کین قتل وی در
 تذکره گفته که ایشان مهدی و اتباع او باشند و جایکه قتل در آن شکی کند خبری است که ذوالقرنین از برای همین امر بنا
 کرده است چون وقت این وقعه در رسید روی بگذرند و مرور نمایند و الله اعلم اتمی باب پنجم در بیان طلوع شمس و غروب
 و خروج و ادای الارض و این نیز یکی از اشراط عظیمه قربت است و ازین هر دو امارت هر چه سابق و دیگر شود آن و دیگر در پی او
 باشد پس اگر قاتب پیشتر طلوع شود و ادای وقت چاشت همان روز بیرون آید یا قریب باین وقت و اگر دیر پیشتر خارج شد
 فردای آن طلوع کند این ای شیه احمد و عبد بن حمید و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردویه و بیهقی و یحییان از
 عبد الله بن عمر روایت کرده اند که گفت حضرت بن رسول الله صلعم اول الایات خروج و طلوع الشمس من مغربها و
 خروج الدابة صحنی فاجا کانت قبل طلوع صاحبها فالآخری علی اثر ما و گفت عبدالله و بود که کتب بخواند گان میکنم که
 اول این هر دو در خروج طلوع شمس از مغرب است حاکم گفته و الذی یظهر ان طلوع الشمس من مغربها قبل خروج الدابة
 و حافظ ابن حجر با اعتماد قبول حاکم فرموده و لعل حکمتی و لکن بطلوع الشمس من مغربها ینبی بآیه التوبه فقی الدابة
 فتمیز عن الموسی و الکافر فکیلا لقصص من احلاق باب التوبه اتمی و درین باب و فصل تحت فصل اول در بیان
 شمس من مغربها و الله تعالی یوم بقی بعض آیات دیک که بعضی نفسا ایمانها هم آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها نیز از جهود
 مسعیرین برانند که مراد باین بعض آیات طلوع شمس از مغرب است و قال تعالی و جمع الشمس و القمر فربما ینبئ
 و این ای خاتم و طبرانی و ابوالشیخ از ابن مسعود در تفسیر بعض آیات روایت کرده اند که گفت طلوع الشمس و القمر خروج
 مسعیرین کالسعیرین القومین بعده این آیه خواند و جمع الشمس و القمر و التوبه و گفته فرمود در رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة

حتی قطع الشمس من مغربها فاذا طلعت ورأى الناس سوحبها حين لا يصح نفسا اياها ثم قرأ الآية احرجه الله الرقبة
 وانه رجع من مديد واستدبر الرقبة وادب المنذر ابو الشيخ واین مرد وید وایه یقی وستم این مرد وید از خدیو زکریا
 کرد که پرسیدم رسول خدا سلام چه بین آیت طلوع شمس از مغرب می فرمود و از شود این شریف آنکه بایست بقدر شب
 و یزنی و این ابی حاتم از ابن عباس آورده اند که فرمود و تحضرت مسلم آیه تکلم اللیلۃ ان تطول قدر یلین و اول ثلاث
 فیستقظ الذین یحیون بهم یصلون و یصلون کما کانوا و لا یزالون فیها ثلاث النجوم مکانها تم بر قدون تم یقولون ثم یقولون
 یقصون صلاتهم و اللیل کانه لم یقض فیصلون حتی اذا استیقظوا و اقبلت تکاد حتی تطاول علیهم اللیل فاذا را غاب یک
 فاذا ان یکون ذلک من یری امر عظیم فیخرج الناس علی بعضهم فی بعض فقالوا انما فیهم عنون الی الساجد فاذا
 اصبحوا طال علیهم طلوع الشمس فیما هم یظفرون طلوعها من استرق افری طلعت علیهم من مغربها فیخرج الناس منیة و اجدة
 حتی اذا صارت فی وسط السمار حین و طلعت من مطلعها در ساله شبیه گفته در ماه و یحیی بعد یوم الغر شبیه از گرد و
 محذیر مسافران تنگ دل بوند و یحیی کان از خواب بختند و میوای برانی چراگاه مشور کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه مردمان
 از جهیت فاق بقرار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و قوبه و استغفار نمایند چون در یازمی شب بقدر سه چهار شب
 رسد مردم در انتظار باشند که ناله قرص آفتاب نور قبل بیکل کسوف قرا از جانب مغرب طلوع کنند آنوقت یکس
 نهاند مگر بعد ادیت حق اقرار کنند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب و از قوبه که بفتاد سال باده عرض دارد و
 همیشه کتاد می ماند و در طرف مغرب مست بند شود و قوبه کسی نمی یرا شود و نه ایمان کسی قبول چون آفتاب باین
 طرف مغرب چندی رقیق شود و کوبه وقت چاشت برسد باز حکم الهی بل یافت کند و بدستور غروب شود و بعد از آن
 روز از طرف مشرق بانور و دوقی بجات خود در آمده باشد ابو الشيخ و این مرد وید از ابن عباس آورده که گفت قال رسول
 الله سلم صیحه قطع الشمس من مغربها یعنی فی الامامة قردة و خنازیر و قلوبی الدجوان و من یحلف الایقوم لای اوفی حسته
 یتقص من سیدته و لا یضع نفسا ایاها ثم یخرج من قبل الایه و یقی الیه عبد الله بن عمر آید که صدقه دهند مردم
 ز سرخ را و قول کرده نشود از ایشان و گفته شود که کاش در روزی بود و این مرد وید از ابن عباس آورده که
 همیشه جاری میشد آفتاب از مطلع خود بسوی مغرب خویش تا آنکه میاید آنوقت که مقرر کرده است او تعالی آنرا
 نهد مندر کان خود و پس از آن خواهد آفتاب از کجا طلوع کنوا و آن طلبه قمر که از کجا طلوع شود پس اذن نشود و این مرد
 و تنوس داشته متوجه است از سه شنب این آفتاب در شب برانی با ثبات نشینند مقدار حبس این مرد و هر
 اندک از مردم و ابان یقینا ایلایرض و عالمان شتر آن اند میخواند هر مرد از ایشان و در خود و درین شب
 و چون فایز شود از آن و نظر کند شبی حال خود دست پس نشینا سند طول این شب بگر حمله قرآن و نه اکن بعض
 اسان مر بعض را و فرام شوند در مساجد خود و تفریح و بجا و میران بقیه این شب مقدار این شب سه ساعت
 بده اندرست خدا یتعالی جبریل را بسوی شمس قمر و بگوید که رب العالمین میفرماید شما را که هرگز دید بسوی من باز
 حوالت و طالع شوید از آنجا چه نیست بنور برای شما و دایره نور پس بگردید هر ماه از خوف روز قیامت خود

در جمع کنند هر دو طاق شوند از مغارب خود پس برین میان که مردم این چنین اند و قنبر می کنند مسیوی خدای عزوجل
و خافان در غلات خویش هستند که ندانند نادانی آگاه باشند که در وازنه توبه بند شد و مهر و ماه از مغرب و ماطلوع
نیز ندانند پس نظر کنند مردم و این بر دو اسو شده اند چو حکم نیست نمود برای ایشان و نه نور فلك توله تعالی در جمع باشند
القر و انشاء گفته علم غراره را گویند یعنی کافرا ترین العظیمین از بیجاست که هر که غرایر را بر شتر می بندد او را احکام خوانند و گویا
در صراح گفته علم بالکسرتک بار عکمان دو سنگ جامه دان عکالت الساع شد و نه حکام بالکسرتک بار بند علم تنگ بار بر بستن
و برای کسی تنگ بار بستن انتبی و غراره بالکسرتک جمع در صراح گفته و افقه معربا انتبی و غر شکر جامه و نور و پوست درخت
ام نزع است علم چهار داج پس تمق شوند این هر دو و چو دو شتر مقرون که نزاع می کنند هر یک را آنها صاحب درادر است
و فریاد برآوردند و دنیا و غافل شوند و دران از او لا خود و بنده هر زن باردار و بار خود را و اما صاحبان ابرار پس نفع و
ایشان را که بر بستن ایشان دران روز و نوشته شود ایشان را عبادت و اما قاسطان و غار پس سوختن ایشان را اگر
ایشان از نور و نوشته شود بر ایشان مسرت و امنی چون بر سنده مهر و ماه بنای آسمان که بنیاد است بیایدین
را جبریل و دیگر در قرون ایشان را و زد کنند هر دو را بسوی مغرب غاب کنند یا نه از مغارب یا نه یعنی مغارب طلوع
آورد که جهت مشرق است و لکن غروب کنند هر دو را و مغارب آنها که باب توبه است عمر بن الخطاب حضرت را گفت توبه
چند باشد فرمود ای عمر آفریده است خدایا برای توبه در پس مغرب آن از ابواب جنت است او را و در صراح است از
ذیست هر دو و کلن بچو بر اند و در میان این صراح تا آن صراح مسافت چهل سال راه است برای سوار تیز و در این باب
کشته است از روزیکه خدا خلق خود را آفریده تا با خدا و این مشب فرود طلوع شمس و قمر از مغارب و توبه نگرفته اند از میان
خدا توبه نفوج از زمان آدم تا امروز مگر آنکه در آمد توبه درین باب پسر مرغوع میشود مسیوی خدایس گفت معا بن جبریل
ای رسول خدا توبه نفوج چیست فرمود نادم میشود و بنده بر گناهی که کرده است و می گرداند از ان بسوی خدا باز عود میکند
بسیوی آن گناه تا آنکه برگردد و شیر در پستان فرمود پس غروب میکنند آن هر دو را جبریل دران باب پسر بند که ده نشین
هر دو و صراح و التیام میشود میان هر دو و یکدیگر را بچنانکه گویا میان هر دو گاهی شکاف نبود و عود خل و چون باب توبه
بند میشود قبول کرده نشیند برای پنج بنده بعد از ان توبه و سودند و او را پنج حسنه که بکند از ان حسنه که پیش از ان
کرده است که آن جاری میشود برای ایشان بر ایشان بعد از ان چنانکه جاری میشود قبل از ان فلك توله تعالی یوم
یاقی یعنی آیات رکب لای پس گفت ابی بن کعبی رسول خدا صلعم خدایت باد و در وین چه کرده شود و با مهر و ماه بعد
از ان و چه شود حال مردم و دنیا فرمود ای ابی پو شانیده شود شمس و قمر بعد از ان و نور پست طلوع شوند بر مردم
و ظاهر شوند چنانکه قبل از ان بودند و اما مردم پس چون برین بیان آیت و عظمت او را اصلاح کنند بر دنیا و اباد سازند
او را و جاری کنند دران نه را و نباشند در وی در خقان و بنا کنند در ان بنیان و اما دنیا پس اگر زاید برای مردم
است که سوار نشود از ان آنکه بر باشد قیامت از وقت طلوع شمس از مغرب تا در و نفع و عود و قعبا گفته اند این شب
و دو شب یکو ز باشد و در وی چنین پنج نماز گذارد و شود زیر اکم در شب اول خود پنج نماز بنویسد چه بعد نماز مغرب

و مستحق است که در روز شنبه بگذرد و در حلقه شمس بجا آید و این حلقه در قیاس با ماه و چهل یکجا است طول باشد
 چنانکه قیاس کردند و در روز آخر او را بدید و در اول عربین تقدیر هر یک بخوبی فتنه است از آغاز خود و آخر آنکه در روزی
 با نفسانی بچکاره ستاد نماز نیست که آنرا نگذارد و بجهت این واضح است که داخل شود وقت نماز صبح روز پنجشنبه هر روز
 بطبیع جزو نماز نظم و جوهر شمس وسط سما که این بجز لرز زدن است و معبر و معرب و فاشا مثل بقیه ایام باشد و امتداد هم
 ابلی شیب از این اثر آورده که گفت اشراقیها بخیار نیست و یکصد سال نذر در شاه گفته اند که از الانیل المنقول و غیره یعنی
 اینقدر باقی ماند و روی عن ابن عمر قال یکت الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و بایه سمنه و روی عبد بن حمید
 عنه ایضا قال یقتی شرار الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و بایه سمنه و غیره از روی روایت کرده که برپا شود عشت
 تا آنکه هرستند و هر یک را که می پرسند چه ران ایستان است و یکصد سال بعد از ول عیسی بن مریم و بعد و حال غیبه
 حمید از ابو هریره روایت نموده که گفت سمر مود رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة حتی یلقی الشیطان الکبیر ان یقول
 اعدوا لصلاحه منی و لدت خیفون من خلعت الشمس من مغربها یعنی دو مرد و پیر با هم بر خورند و یکی از دیگری پرسید که
 کی پیدا شده می گوید بزبان طلوع آفتاب از مغرب تیر روی و این ابلی شیبه و این سمنه از روی آورده اند که همه آیات
 در شش ماه است و غیر این ابلی شیبه از فرج کرده اند از ابو العالیه که گفت الآیات کلبانی ستیه است یعنی همه شش ماه
 باشد و گذشت لوان و بجز آنچ که هر یک که حتی شیخ فی الصور و در شمس الباری گفته و تبعه فی المقام که طریق جمع
 میان این روایات است که مدت چمن است و یکصد سال است لکن اینست بسیار نیز گفته و بسرعت هر چه تمام تر بر تقدیر است
 و یکصد ماه چنانکه در جمع مسلم است از ابو هریره مروی که لا تقوم الساعة حتی یکنون السنة کاسته یکصد و غیره و الیوم کاسته
 الساعة کاسته السعفه اثمن و برین تقدیر تقارب مان و تقاضایام دو بار شود و یکبار در رن و حال و بعد و برکت است
 و طول ایام حال ما کرد و باز بعد موت عیسی نقصان نپذیرد تا آنکه در آخر دنیا باین حال گردد و در شاه گفته و بعد از تیر
 لم رس نه علیه و باقیه التوفیق گویم آنچه در شمس و قناره گفته محقق نیست که این مدت مقدار دو هزار و دو سال است
 سن اشکال به حال خود دست زیرا که بر کوب هیچ کرده در دو سال هم نیست و بر تقدیر نسیم و تحمل آنکه مراد بدان رکوب
 برافنی کرده و در ضرب است و این در فصل اصیل می باشد این رکوبی عشر و بعد آن خواهد بود جمیع میان آن میان
 روایت هشت یا شش ماه و لکن نیست و نیز سنائی اوست حدث سابق ابو هریره حتی یلقی الشیطان الخمر که گویند
 کبر و کمانی اهل آن مان بر حسب سن تان باشد و بران انتاج هر دو رکوب و در سنین معتاد و تقدیر کنند و اولی است
 جمیع باین طو تر کنند که مدت قلیله نظر سقا مومنین است و یکصد و بیست سال برای کفار و شرار چنانکه روایت سابق
 بعد الاخیار بران تصریح میکند و معین الا بدست از قول بقارب مان تا چهل سال که در حدیث سابق ابن مسعود
 بقار مومنین واقع شده مقدار چهل ماه باشد و تقدیر استلج مهر و رکوب و واضح گردد و معنی قیام ساعت در آن چمن
 برین حال است که قیام او بر مومنان باشد بموت ایشان و نظیر و مانی الحجازی ان رجلا سالا عن مسلم عن الساعة فظن
 الی حدیث القوم سنا فقال ان یستغفر غدا و لم میت حتی تقوم الساعة فلا گفته اند مراد ساعت حاضرین است و سنا

مانند فی الواقع در حدیث ثمانية اشهر و ستة اشهر هرگز نیست مسدود شده و واجب است تخلف اختلاف کرده اند و از آنکه چون
 این طال شود و دنیا به روزی مستغرق در تاریکی این امر منتشر شود و نذر امر منقطع شوند و خبر از آن ببرد و با آن در رسد پس هر که
 در آن چنین اسلام آورد و توبه کند از وی این توبه مقبول شود یا نه ابواللیث سمرقندی در تفسیر خود از عمران بن حصیب آن را آورده
 که عدم قبول بیان و توبه نزد طلوع است هر که بعد از آن مسلمان شود توبه کند و توبه پذیر نشود حافظ در فتح الباری گفته آنچه
 احادیث ثابتة صحیح و حسن بر آن دلالت میکنند آنست که قبول توبه را غایت طلوع شمس از مغرب است مخفی شدن است
 که بعد از آن قبول نیست بلکه در بعضی روایات تصریح بعدم قبول آن را چنانکه احمد و طبرانی از مالک بن یحیی و معاویه و
 عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمرو روایات آورده اند لا تزال التوبة مقبولة حتى تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت طلعت
 کل قلبا فیه و کفی الناس العول و در حدیث سابق ابن عباس است ترویه مرد و یه فاذا غلق ذلک الباب لم تقبل فیه
 توبة و لا ترفع حسنة و نزد نعیم بن حماد است از ابن عمر و یسار بن مسعود یا ایها الذین آمنوا قد قبل منکم یا ایها الذین کفروا
 فاذا غلق عنکم باب التوبة و جفت الاقلام و طویت الصحف و از طریق زید بن شریح و کثیر بن مره آمده اذ اطلعت الشمس
 من المشرق یطلع علی القلوب فیها و ترفع الحفظة و تور الملائكة ان لا یتکلموا و علا و عبد بن حمید و طبرانی بسند صحیح از عیسی بن
 عنما آورده اند اذ خرجت اول الآیات یعنی طلوع شمس من مغربها طرحت الاقلام و طویت الصحف خلصت الحفظة
 و شهدت الاجساد علی الاموال و عن ابن مسعود قال لا یتکلم بها الاموال طلوع الشمس من مغربها حافظ گفته این تبار
 بعض می شد بعض میکند و همه متفق اند بر آنکه چون جهان از مغرب آید باقی نماند و بعد از آن مفتوح نگردد و این خوار و
 طلوع او نیست بلکه تائیم قیامت حتمه شود گویم و مؤید اوست اقتاد بن ملیس در سجده نزد طلوع او و دایه او را بکش
 چه دی نیز دانا که فارغ شود از عمل کاسیاتی **فصل دوم** در بیان اول آیات در بعض روایات آمده که اول آیات
 طلوع شمس از مغرب است و در بعض خروج دجال را و در بعض خروج دایه را و در بعض ظهور نار را که حاضر مردم بسوی محشر
 شان باشند اول آیات نشان داده اند حافظ ابن حجر فرموده طریق جمع آنست که دجال و آیات عظام مؤذن بتغییر
 احوال عامه در ارض است پس منافی تقدم مهدی بر دجال نباشد و این تغیر منتهی شود بموت عیسی بن مریم و بعد
 از وی بظفانی و غیره و طلوع شمس از مغرب و اول آیات مؤذن بتغییر احوال عالم علوی است و این منتهی شود بقیام
 ساعت یعنی دو دایه همراه اوست گویا هر دو یک چیز اند و خروج نار اول آیات مؤذن بقیام ساعت است انتهی و نه از حج
 حسن حمد الله تعالی دلالت میکند بر آن آنچه در بعض روایات آمده و آخر ذلک یعنی الآیات نار تحسب الناس لی محشر
 و نعیم سب بن منه آورده که گفت اول آیات روم است باز دجال روم یا حوج و حوج چهارمین عینی چهارم بود پس
 باعتبار تاخروی از یا حوج است اگر چه باعتبار نزول او مقدم بر وی است و باین اعتبار ثالث میشود و در رابع و
 باعتبار آخر رابع است پنجم و خانی الحیث و سیاتی بیانه ششم دایه و شمر دن او باعتبار آیات از ضیاء است و هر که طلوع
 شمس را نشمرد پس این نیز مؤید جمع حافظ است و لکن اگر میگفت که این منتهی شود بخروج دایه بریل قبل می که عیسی
 میریزد ولی واضح می بود و بدون روم اول آیات حقیقه است و بدون دجال اول انسانی زیرا که وی انظم است از روم

روز نظر از چیزی نیست صاحب ساعده درین مقام تضرع نموده و در آن قول تعالی یوم بانی بعضی آیات رکب الی الخ را
 ایزد کرده نظر بر اشتکالی نموده و واجب آن تحقیق تمام از تفسیر معنادی و تفسیر کورانی در درک کشف و تفسیر اعتبار الی
 آورده و حواله ابو اسحق نموده و اجابیه او را با اینکات بیانیه خطاب گفته و معراج جوهری معنادی کرده و از صاحب تصان نقل
 آورده و خود هم اشارت به بعضی اجوبه جده نموده و بعد نوشته که در بعضی مناخری تحقیقی انجام علی بنده الایه رساله منسوبه
 لسان المناطقه ان فیها بالعجب العجای کشف میا معراج المقصود العجای گفته و بعضی نخستین علی المعیناوی مناجاتیه
 اصطلاحاتی چون محل این اشکال از تفسیر جوابیه و کتب تفسیر است چون مقام ایراد تفسیر فریونیست و نعیم حماد و قس و حاکم
 درست رک از ابن سبویه روایت کرده اند که گفت ثبوت نکلت یعنی مردم بعد از حوج و ماجراج تا آنکه بر آید افتاب از معرب و
 مشک شود و خا بهر چیده شود ما بهاد قبول کرده نشود توبه از ان احدی و بیعت با بیس سجده کنان و ندا کندهای بار خدا کن
 میکنم برای هر که خواهی تو و فراموش شوند بسوی او شیاطین و گویندای سیده ماسبوی کدام یک مریع میکنی وی گوید
 سوال کرده بودم رجب را که مهلت و بدر زمان روز لغت پس مهلت داد و زمان روز و قس معلوم و بر آن وقت از سفر غنی
 بود و در وقت معلوم است و ظاهر شود شیاطین مردم را در آن زمان که بگوید مردم درین ترین من است که انوار یکدیگر را بر سر خود
 خدا را که سوا کرد او را و اعاده مانند ابلیس و سجده کرد که کنان تا آنکه بیرون آید بسوی او و او به و یکسره او را و وی و سچ
 باشد و این روایت دلالت دارد بر آنکه خدا را بر آنست که متع کف سویمان اعدا چهل سال تنگ کنند چیزی را اگر آید او و نشود
 تا آنکه تمام شود چهل سال بعد را پس تضرع و کند در میان مرگ و تنهایی که در هیچ مومن باقی نماند و چون کفار با تضرع و تبا
 کنند در طرقی که بهر آن تا آنکه علاج کنند و مود خود را در میان ماه بر خیز و یکی مازوی و فرد و آید یکی و افضل ایشان کس باشد
 که گوید اگر کساره بگوید شما را و بهتر بود پس این چنین می شنود و شنود و شنود و شنود و شنود و شنود و شنود و شنود و شنود
 زمان ما تا سی سال و بعد از آن تا شش ماه مردم باشند و در ایشان بر استود حیات طبرانی و ابن برید و ابو حنیفه
 العالمی آورده که گفت چون بر آید جهان را بخر بیفتد ابلیس سجده کنان ندا کند و هر غایب الی مرلی و سجده پس است و فراموش
 آید بسوی او و بایسته او و گویندای سید من این چه تضرع است وی گوید اما سالت ربی ان یظفر لی الی یوم الوقت
 المعلوم و مثلاً الوقت المعلوم و بیرون آید و اچه الارض از اشتکالی که در صفاست اول قدم که نهاده و در آن کینه نهاده و تبا
 ابلیس می آید بشکند او را یعنی بکشد و در طلوع شمس مغرب دست بر اهل بیت و بر هر که سوا حق ایشان مس میگوید
 که افتاب جبران از فلکبات بسویته از مختلف میست و تفریح عیالی علیه بدان را بخواند که ان گفته و قوا عدم
 مذقونه و مقدراتهم مسوده و علی تقدیرت لعلها غلا منغلغ من غلایق منشطه البروج علی المعدل بحیت نصیر المشرق مغز
 و المغرب مشرقا انتهى گویم این جواب بمهمات ختم است و در نفس کتاب صفت در ما کن قریحه نیرو پس است گویم خط
 عبد الرحمن بن عبد القادر بن مهدی الهاشمی العلوی را در حدود دستانه یازده صد و چهل و چهار و چری از اول آیات
 که قبل ساعت ظاهر شود مثل و خان و دایره و طلوع شمس از مغرب نرود میسی یا حوج و ماجراج و مشغوف غلای که گوید
 مشرق و دوم در مغرب و سوم بجزیره عجب شود و در خارج از زمین و کس و جهان و غیره پرسید و بود و ایشان

بجواب سوال مذکور رفتنی نوشتند که چون با کفایت در تحقیق بهره وافر دارم و درش بعینه برین فصل مناسب فناد
 بیگونیہ الایات البتہ بین یرسی الشاقہ او کما علی الحقیقۃ لاجار فی حدیث احاکم و البیہقی و افقی بہ کا فظ ابن حجر العسقلانی
 و تبعہ کا فظ السخاوی و غیرہ خروج الدجال من قبل المشرق جزا کا فظ الترمذی فی الدیاجہ و ابن حجر جبر فی الفتح کلک جبر فی
 روایت من غراسان فی اخری من صہبان یکث فی الارض اربعین یوما منہا یوم کسنتہ و یوم کجہ ساعرا یا سکا یا کم و یطو
 الارض کلہا خلا مکہ والمدینۃ ثم تزلزل علیہم علیہا السلام فینزل کما فی الحدیث عند المسارۃ البیضاء شرقی و شقی فیتقل
 الدجال بہا بک عند بیت المقدس یکث فی الارض اربعین عاما و فی حدیث ابن عمر انہ یکث خسار اربعین سنۃ و فی خلا
 یوم الاربعین یخرج سیا جوج و با جوج و ہم قیل من لد آدم من غیر حوی و قیل من فی ریتہ نوح و قیل غیر ذلک لم یات فی مدۃ مکثہم فی الارض
 شیء بل ظاہر الاحادیث انہم یخرجون ان یتوسطوا الارض و یقربوا بیت المقدس یتکلم لشدۃ بالغف ای الدو و الذی یدخل انہم
 ثم لحد ذلک بیوت عیسی ثم یطلع الشمس من مغربہا و لا تزال طالۃ ذلک لیوم الی ان تصل الی کبد الشام ثم تزلزل و تنحدر
 المغربی من مطلعہا و یطلع بعد ذلک لیوم من المشرق کعادہما فان قلت جبار فی روایت اول الایات طلوع الشمس من مغربہا
 فكیف یكون اسناد ذلک قلت ہو اول الایات باعتبار وہو آیت العظام السماویۃ المؤتۃ بتزلزل العالم و خراب ای ہو
 خارج علی مجاری العادات المألوفۃ و ما خروج الدجال فیہا اول حقیقۃ او ہو اول الایات الارضیۃ العظام المؤتۃ بتغیر الاحوال
 العاصی فی معظم الارض ثم بعد طلوع الشمس من مغربہا یخرج الذبۃ کا قال احاکم خرو جہا صغی کما فی صحیح مسلم قال کا فظ ابن حجر و
 السخاوی و احکم فی ذلک ان طلوع الشمس من مغربہا یقتل باب النوبۃ فتخرج الدابة تمیز المؤمن من الکافر تکبلا للمقصود
 من اطلاق باب النوبۃ و خروج الدابة قیل من مدینۃ لوط و قیل من اقصی اودۃ تہامہ خارج مکہ و قیل من مکہ و ہوا المشہور ثم
 اختلف فقیل من صمد بالصفا و قیل بالمردۃ و قیل من شہل جیاد و یصح من ہذا الاقوال با جبار فی الاحادیث المرفوقہ و المتفقۃ
 کا قال کا فظ السخاوی و غیرہ من ہنا تخرج ثلاث خربات الاولی من اقصی البادیۃ و لا یصل ذکر القریۃ یعنی مکہ ثم یکث
 طویلا ثم یخرج مرۃ اجسری و دن تکل ای من بادیتہ قریبۃ من تکل لبادیۃ فیخلو ذکر القریۃ یعنی مکۃ الثالثۃ خرو جہا العالم
 لکل الخلق من مکۃ فیتکلم المؤمن فیصیح و یتکلم من عینہ یومن و یتکلم الکافر و یتکلم من عینہ کافر فیسوق و جہہ و تطوف
 الارض کلہا ثم الدخان و یکث فی الارض اربعین یوما کما فی الحدیث من ہوایت حدیثہ مرفوعا و تم الارض فیماخذ بالناس
 الکفار و یاخذ المؤمن کینۃ الزکام و انما یکون قریبا من قیام الشاقہ و اما الخسوفات الثلاثۃ فالذی بالمشرق ہو ما وقع
 بعراق الجحیم کا قال ابن الجوزی و غیرہ واقروہ علیہ صاحب الدیاجہ و السخاوی و غیرہ و الذی بالمغرب ما وقع بقرب لاندلس
 من بلدۃ تسترد نحو کا قالوہ الیسا و اما الذی بجزیرۃ العرب فالمراد بہا ہا السخف الذی یقع ببیدار من الارض و فی روایت
 ببیدار من المدینۃ یقع بالجیش الذی یغزو الکعبۃ قالہ کا فظ الدیر سی سنی شرح ابن ماجہ قال السخار و المراد بالبیدار من
 المدینۃ ہو الشرف ای المحل المرتفع الذی قدام ذی الحلیقۃ جہتہ مکہ و انشاء علم و یخرج اکثر نذرہ الایات والناس بجالہم
 او اکثرہم من مسارۃ القرآن و غیرہ لکن بعد طلوع الشمس من مغربہا کما فی الحدیث بیعت اللہ رجا الین من البحر فیتقفر
 ارواح المؤمنین ثم یبقی الناس کالحجر حتی قال صلکم کما فی الصحیحین تیارجون تیارجون ایستافدون اودیتقا تون ثم تم

خلق الناس بلسان عربی است و این حکیم بجهت این دردی رنگ همه چو پایها باشد و خلافتی باشد از بهر است و علامت او
 ازین است آنست که سخن کند و ایشان را بجا امایشان زبان عربی واضح و در شاعری غیب پر مایه کوچیک آگونی یا اول خبر یک
 بیزان آید از آن قائلین انبیا گویم در صرح گفته زنب چو زبانی نذر مود از لعل شاعر از انبت بعد از خلق و از لعل الفرح
 طبع ریش برزاده الام انتهی و از این زیر مرئیست که وی وصف کرد و دایره او گفت سرش سر کاوست و چشم او چشم خوک
 و گوش او گوش فیل و شاخ او شاخ ایل یعنی بزگویی و گردن او گردن غنای یعنی شتر مرغ و سینه او سینه اسد یعنی شیر
 و رنگ او رنگ پلنگ خاصه و معنی میان تپی خاصه گرید و دم او دم بز و پانامی او قوام شتر و گذشت از این عباس که نویسنده
 روحی انسان و منقار و منقار طیر باشد و در میان هر دو مفصل از وی و دوازده ذراع باشد از پی نقش طریزی قدرت
 که چندین صیو در یک پیکر جلوه گر گردانید و عاصم بن حبيب بن اصبهنا گفته شنیدم علی کرم الله وجهه را بر منبر میفرمود
 ان واپه الارض تا کل یفیهنا و کلهم من استهای یعنی طعام از دین خورد و گفتگو از جای خیال کند و از حسن برویت که
 سوال کرد او تعالی را که بناید بوسی دایره را پس بیرون آید سه روز و شب میرفت در آسمان و دیده نمیشد یکی از طرف او
 پس دید موسی منظر فطیع و گفت ای رب دفر ما این را و باز گردان پس رد کرد او را و آن سیرت او پس بادی عاصی
 موسی و خاتم سلیمان بن داود و باشد و با او از بلندند آید که ان الناس کافوا بآیاتنا فاعفون و داود و در مردم موسی کافرا
 اما موسی پس دیده شود در وی او همچو ستاره و در شان و نبوی در میان هر دو چشم او فقط موسی و اما کافر پس بنگارد
 میان هر دو چشم می نهد سیاه کافر و در وی ایتی آمده قلی المومن فستنی وجهه و اکت قبیض بها وجهه و قسم الکافر و اکت
 تسو لها وجهه و در صرح گفته و کتة خجک لقطعة یقال فی هیئته و کتة استی و در روایتی آمده و ان فضل فی تفرق الناس عن هاشمی و
 و ثبت عصاة من المؤمنین و عزوا انهم لن یجروا و اشد فبدات بهم فجلعت وجوههم حتی جعلتها کالها الکوکب لدری و کت
 فی الارض لا یدر کها طالب لا یخو منها نار ب حتی ان الرجل لیسعوز منها بالصلاة فتاتیه من خلفه فتقول یا فلان لآلان
 تقبل فقیل علیها فمتته فی وجهه ثم تطلق و یشتک الناس فی الاموال و یصطیجون فی الامصار یرون المؤمن الکافر
 بانعکس حتی ان المؤمن یقول یا کافر اقص حتی و حتی ان الکافر لیقول یا مومن اقص حتی یعنی مردم از وی جدا گردند و گرد
 مسلمانان ثابت ماند و بشتناسند که ایشان خدا را عاجز خوانند کرد و شروع کند و بسلطانان و بروی مای شان همچو
 اختر و خشنده شود و در همه زمین گردش کند هیچ جوینده او را نیابد و هیچ گزیننده از وی نجات نیابد تا آنکه در کوه
 پناه بنهار برده باشد وی از پس او آمده بگوید که کافر کاز میگذاری چون نازی متوجهی شود و در وی توایغ دهد و برود
 و مردم در اموال و صحبت شریک یکدیگر نشوند در اموال و بلاد و مومن کافر را در اموال و در اموال و در اموال و در اموال
 ای کافر حق من او کنی و کافر گوید ای مومن حق من بهی و در روایتی آمده که بیرون آمده است و او از کند و بشتنجه از
 هر که میان خافین است در صرح گفته خافقان شرق و مغرب و در لفظی آمده و رو کند بخار و او از کند و آنچه نماند نماند
 از آیه رو کند بشام و صخره نمانده بر آرد و بعد مستقبل مغرب شود و صخره نمانده کند و رو کند بسوی یمن و او از کند
 آواز یکد برسد بخار او در روایتی آمده که باقی نماند مومن مگر آنکه نماند در مسجد و مسجدی یعنی جای سجده که پیشانی

هاست روز باشد پس بگویند که این خروج واحدی باشد و از جای خاص باشد بجای مثلاً باشد و در قدرت و اول
 زمان در اکثر مواضع دیدن و اتفاق افتد و هر که او را در جای بیند آن جا را محل خروج او بپایان کند و در واقع خروج
 او برخیزد بجای خاص نباشد و مورد است خروج او هنگام شام در شب منی هر ساله حشر میگفته روز دم آن یعنی از طلوع
 شمس از مغرب که مردم در آن میان باشند که صدقه که یکسان است حق کجاست بزرگ شوق شود و از آنجا جانور را در شکل بیرون
 آید و سابق یکبار در ملک بین یکبار در بنی چوپن ظهور او را خواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غایب شده باشد
 و این مرتبه سوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل مشابیهت بهفت جانور دارد و رویش چون چهره آدمی
 و پایش چون پای شتر و گردنش بایال چون یال است و دمش چون دم گاو و کفشش چون کفش آهو و شانهایش چون
 شانهای گوزن و دستهایش چون دستهای بوزنه و بفصاحت گو یا باشد در یک دست او عصائی
 حضرت موسی و در دست دوم خاتم حضرت سلیمان و در جمیع بلاد سیر کند سرعت تمام هیچ جوینده نتواند شکیافت
 و هیچ گزیننده از دست او ربائی نیابد و هیچ خزنده از دست او پناه نبرد و بر هر کسی نشانی زند اگر صاحب یان است بصفا
 حضرت موسی علیه السلام بر پیشانی او خطی نورانی کشد که تمام چهره او و منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بنحتم
 حضرت سلیمان بر بینی او مهر و سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره او مکرر و خجل می رود و نشود تا آنکه بر یک دست و
 خنجر بچیند ایمان و کفر بر یکی بر دیگری هویدا باشد این جانور را طایفه الارض میگویند چون ازین کار فارغ شود
 غایب گردد و آتشی بر او انداخته و مانند التوفیق پادشاه در بیان و خان ریج باره و ناریکه از قهر خدا بر آید و این
 یکی از اشراف ساعت کبری است و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان دخان و سیخ باره حدیفه بن اسید گفته
 طبع علی بن رسول الله صلعم و سخن خدا که فقال انما ذکرنا ان الله قال انهم ان تقوم حتی تروا قبلها عشر آيات
 فذكر الدخان والدجال والحديث اخرجه مسلم والترمذي وابن ماجة وروایت کرد حدیفه از آنحضرت صلعم که این دخان که گفته
 ده علامت قیامت است چهل روز در زمین بکشت کند و در روایت آمده که انفاست کفلاً لگیرد و مومنان را بر پریت و کام
 و خذ کند و گذشت که نزد ملاک با جوج و ما جوج دخانی بیاید و سه روز بایستد پس بخیل که این همان دخان باشد یا غیر
 و لکن لابد است که پیش ازین باشد چه بعد از خود مومنی باقی نماند و نزد و خان مومن باقی نماند چه نماند صریح عبارت
 است و منبایر طایفه تقبض روح کل مومن رجوع الناس الى جادة الاوثان و درین باب هم در رساله حشر میگفته دخانی
 عظیم در آسمان نمودار شود و بر زمین فرو آید مردم را تنگ سازد و مومنان را از کام و شنگی و باغ و آواز و کدورت
 حواس لاحق شود و منافقین و کافران را بهوشی پدید آید و بعضی در یک روز و بعضی در روز و بعضی در سه روز
 بافاق آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند بعد از آن آسمان صاف شود و آتشی بر مومنان و غیر از عایشه آورده اند که
 گفت نمیرود روز شنب تا آنکه پرستیده شود و در روایت دیگر از خدا حدیث و در وی است فیبعث الله ریاً طیبه فی
 بهما کل مومن فی قبه مثقال حبه من ایمان فیبعث من لاخیر فیخیر چون الی دین آبا بهم و این را شایدهی است از حدیث
 بن اسید و احمد و مسلم از ابن عمر آورده که پسر بفرستند خدا یعنی بعد موت عیسی بادی سرد از طرف شام پس

مردی زمین هیچکی که در دل او برابر دره انداخته ایمان با مستد مگر که قبض کند او را تا آنکه اگر یکی از ایشان در دیگر
 کوه در آید این با قدر وی داخل شده مقبض روح او کند و باقی مانند ستر در مردم در خشت طیل و احلام سباع
 معروف را شناسند و از سنگها کنار کنند و متمثل شوند برای ایشان سیاه طین گویند متاقبول میکنند آنها با گوشت
 چه پیدا اندازین اگر کنند ایشان را بساوت تان پرستند آنها را و ایشان را درین تل نرق بسیار و ستر خود بپاشند که گاه در صوم برسد در آن
 گوسفین متانی قتل و ابر بر آید است بحسب ظاهر و یکی که با وجود بعضی چنین گویند که این شیطانها غیر الطین است و از مردم و از زمین و از ستر
 که در آنکه صفا بر که کل ذبعت الله ریحا طینه فافهم تحت آباطهم فقبض روح کل نفس و مسلم یقی خزانة شیطانها چون چهار تن
 تهاجیح اسحر علیهم تقوم الساعة یعنی این با در زرع لیل ایشان را بگیرد و امان میزند و مردم به باقی ماند و چون خزان
 زمان مرچهند و ساعت برایتان قائم شود و از این مسعود گذرسته که مومنان قسح کنند بعد و ابر چیل سال بعد
 در ایشان برگ آید و متبانی کنند و مومنان فاعند و کفار تهاجیح در طرق شل بهائیم کنند و احدی مومل و از کمال مستور و
 زنان تا سی سال عقیق شوند و بکسان و ولد از ناز ترین مردم باشند و علیهم تقوم الساعة و حاکم از ابو هریره آورده
 بر انگیزد و خدا تعالی بادی از طسرت بمن نرم تر از ریشم نگذارد و احدی را که در دشمن بپاید و نه از ایمان باشند مگر که
 نبض کنند آنرا مسادی در تخریج احادیث معایج گفته حوا بد اختلاف این هر دو روایت یعنی در پیدن بریح از طرف تاسام
 و در طرف یمن آنست که این هر دو بریح ستامی و یمنی اند و این ماجه از حدیث ابن ابیان روایت کرده که گفته شود اسلا
 چنانکه گفته میشود آن هامة تا آنکه دانسته میشود که روره چیست و نماز که دام و شکست حد خود و باقی مانند طائفه اند
 مردم سیخ کبیر و آن سر بر سال گویند آماره در این کلمه یافته ایم پس نام میگویم مردی حذیفه را گفت این کلمه چای غا
 کند از او نشان حدیث از وی اعراس کرد وی باز ادا و سوال شود و بار دوم و سوم پس حذیفه مرد بار سوم گفت
 سجات در دایستان را از آتش و زنج و احمد بسند خودی از انس منی باشد عتد آورده که لا تقوم الساعة حتی یایق
 فی الارض لا اله الا الله و این حدیث نزد مسلم نیز هست لیکن بنظر الله شده درین حدیث دلالت است بر آنکه در
 بشر در حدیث همان کسانند که لا اله الا الله یا الله الله گویند و ما دام که در نوعی انسان کسی هست که کلمه طینه بگوید
 ساعت قائم نمیشود و قیام او نخواهد بود و مگر کفار که کلح را ناستانند و از کاح متولد شوند بکبر بهائیم در صورت
 انسان باشند و در حقیقت انسان نیستند و لشک کالانعام بل هم اضل من اینک می بینی خلاف آدم اند
 مستند آدم خلاف آدم اند شیخ ابن عربی حاتی در مضمون نبیل فطش شیت فاعند ذکر کرده و در اساعه از مزاج لکان
 شایع و جامی روح آورده و می قال سم دحل قدم شیت طیل السلام بل علی قلبه فی التهنیة التبیات الذی یتبر العطا
 الوهیه یکون آخر مولود یولد فی النوع الانسانی لان رانبل لوجود و دوریه بکمال شیت علیه السلام کان اول مولود
 من سلسله اولاد آدم المتهیه الینا شیخی ان یکون آخر مولود ایضا کذا لک لقم الذرة فانطق ان فایم اول کها بود
 حال سرار و من مومل و بخلمانه لا و کرنا و لیس یولد بعد و ولد فی النسل النور الانسانی فبوقایم الاولاد یولد معه
 بلین احد اصن که کان شیت علیه السلام ایضا کان کذا کان حوی کانت تملک آدم فی کل بطن فکرا و فی تخریج

آنکه قبله و خیرج بوجه مالانده اولم تاخر عنہا فی التوالد لکمین خاتم الاولاد و ریشہ ان کیون شیت علیہ السلام فی اخلافہ
 ذکاک لیکون اول مولود و یکون اسے عند جلیہا و یکون سوسہ باصیل فی ایلاد و لغتہ لغتہ مبدہ و سیر ی بعد
 اعظم فی الرجال النساء فیکثر النکاح من غیر ولادہ و یدعو ہم الی اللہ فلا یجاب فی ہذہ الدعویۃ فاذا قبضہ اللہ و قبضہ سوسہ
 زمانہ یعنی من بقی مثل البہائم فہم حیوانات فی صور الانسان لانہا کمال استحقاق الخیوانیۃ الطبیعیۃ البہیمیۃ السببیۃ فی صور
 الانسانیۃ تاما علی ما تفسیہ الطبیۃ من حیث ہی ہی من غیر و انہ عقل او مانع شرعی لایکملون حلالات و لایکملون حرامات غیر
 کلم الطبیۃ بشہوۃ مجردہ عن العقل و الشرع فعلیہم تقوم الشاقہ و تحرب الدنیا و انتقل الی الارل الاخرۃ انتہی بعدہ صاحب
 اشاعہ گفتہ کہ مراد شیخ رضی اللہ عنہ بقولہ لیس لولد بعدہ ولد فی ہذا النوع الانسانی فہو خاتم الاولاد انتہی نوع انسان
 حقیقۃست پس ختم خاتم الاولاد و نمین خاتم الاولاد نکاح باشد و عقم و بار شد و یکمرتہ در نکوحات و بار دیگر در مطلق زنان چنانکہ اول
 شایع من غیر ولادہ اشارت میکند ان چہ اطلاق نکاح چنانکہ بر عقد آید بر جماع ہم ہی آید پس منافی آن نیست کہ بعد از
 بہائم در صور انسان متولد شوند چنانکہ کلام وی اوسن الزنا بدان شہرت چنانکہ صراحت او در حدیث سابق این
 مسودہ آمدہ فیکونون علی مثل ذلک حتی لایولد احد من نخل ثم یعقم اللہ ذلک ثلثین سنۃ و یکونون کلہم اولاد زنا لکن
 الناس علیہم تقوم الساعۃ پس منافاتی میان کلام شیخ و این حدیث نیست و حدیث را اگر چہ حاکم تضعیف کردہ اما کشف
 صحیح دلالت بر صحت این مقدار از وی میکند بلکہ ہما ہی بقیہ و بلکہ جموع او را شواہدست انتہی کلامہ گویم این کشف
 ابن العسکری چیزی نیست خواب پریشانست بلکہ بلاگران و بیخ نص صحیح سعادت او نمیکند و امیر او صاحب اشاعہ
 انرا بلفظ فائدہ بلای دیگرست و وی خوابم بسیار بسود ائی خام خود تر شیدہ پس چنانکہ مرید را خاتم الاولاد و در
 خاتم الانبیاء نام کردہ این مرد مہوم را خاتم الاولاد لقب دادہ و امثالین امور تا با دلہ اسنت مطہرہ و کتاب غریبہ
 ثبوت نزد خدو من دران و حکم بدان و تلقی آن بہ بلیات و اوقات در اوقات مست و اگر جزوی ازین افسانہ موافق
 ابن مسعود اقتادہ تقع و سوہی بخشد و قول او کہ مراتب وجود و دوری مست مانا بقول برابہر ہنہو دست کہ عالم فانی
 او و ارارہ ثابت میکنند ہر دورہ او را یہ لکوک سال تقدیر سینچا یند و ہم جراد گویند این آمد و شد ہمیشہ کذلک
 جاری و ساری میماند و لایعلم الغیب الا اللہ تعالی وحدہ بعد صاحب اشاعہ گفتہ کہ حکمت عقم انسانی سال و اندک
 آنست کہ اگر ایشان توالد کنند لازم آید تعذیب صبیان قبل بلوغ و آنحضرت مسلم فرمودہ رفع القلم عن ثلاث و سبعا
 این ہرستہ یکی بمی مست تا آنکہ بالغ شود و اگر چہ بلوغ برسدن پانزدہ سالگی حاصل میشود لیکن حق تعالی ایشان را
 الہام کند کہ بجز دینی رسد بر ائی الزام حجت و نتوان گفت کہ ایشان اہل فترت اند پس تعذیب ایشان چہ قسم مقصود
 شود و نیز کہ اگر شرح مقصود گذشتہ کہ مولود مذکور دعوت ایشان بسوی خدا کند و اجابت کردہ نشود نیست
 مانع از آنکہ این مولود بعد ہلاک جمیع مؤمنین باقی ماند برای الزام حجت و این موافق اقوالست کہ شیطان را و قبلہ
 نرساند و اعمال بعد طلوع شمس از مغرب نوشتہ شود بعدہ در اشاعہ گفتہ انچہ مذکور شد بحسب ظاہر منافی قول وی
 ستہ لا تزال طائفۃ من امتی یقاتلون علی الحق ظاہرین احدیث چہ ظاہر روایت سابقہ آنست کہ احدی از سواران با

مانند تالقام بحق و ظاهر چه رسد و فتح الباری گفته یکن که مراد بقول او که و تعالی آن یحی الامر لوزیرین فرموده آن
 باشد که ظهور این طایفه قبل هر دو می بود و گفته کیان جبه اشکال نازل می شود بتوفیق الله تعالی انهم و ابابیکس ازین
 و بعضی روایات کجای امر خدا یوم القیامه دارد و شده چه هر چه مقاب چیزی می باشد و در حکم آن خبر مبدهند پس
 ربوت بنا در قرب قیامت الطلاق قیامت کردند و این جمیع او حسن از جمیع غیر اوست با که بعضی مردم کفر کنند و بعضی با
 مانند بابر سنانا نفس برای کلیات در ده کمالا یعنی و موضع اوست روایت حاکم از عقبه بن عامر و آن را صحیح گفته که گفت
 عقبه شنیدم رسول خدا می فرمود لا تزال عصابة من امتی علی امر الله تا هربین علی العبد و ولا یصرح من خالفه حتی
 یتیم الساعه پس گفت عبد الله بن عمر که آنی بر انگیزد خدا یکی که بوی او مسک شود و او مسودن ابریشم باشد که
 هیچ نفسی که در دل او بر او رواه از ایمان باشد مگر که قیمن کند آنرا پس تراقی مانند شر از مردم و برایشان برپا شود
 نبات چه این قول ابن عمر و در برابر روایت عقبه همچو صحیح قول ماست و الله اسلم در سال اشته به گفته بعد غیبت دیر
 الارض با دو خوش دزد از طرف جنوب که بسبب آن زیر بغل هر صاحب ایمان دردی پیدا شود که افضل پس از داخل
 فاضل پیش از انقراض ناقص پیش از فاسد مردن گیرند و در قرب قیامت فطن حیوانات و جمادات مانند عیالک در آن
 و پاپوش بسیار شود و اینها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند انهمی **قف** این قصه مشتمل است بر چند امارت
 عظمی آثار قیامت کبری آنرا بخلاف رفع قرآن کریم است از مصاحف از حد و در فطن از حد یقین و ابو هریره معمر و است
 کرده که بر دو کتاب الله در یک متب ماما و کنند مردم و نیست از وی ایتمی و نه حرنی در جوف مگر آنکه منسوخ شده
 یعنی رفته و فراموش گردید و از این کسر آورده که قائم نمیشود قیامت تا آنکه مرفوع شود و قرآن از انجا آمده
 و باشد و ادواتی یعنی آوازی گردد و عرش همچو آواز گسان انگبین گوید رب عز وجل چیست ترا می قرآن بگویند یک
 خربت و فیک عدت اقلی لا یعمل فی پس نزد این حال بر داشته شود و قرآن و اخرج الخطیبی تاریخ و ابن مردود
 فی تفسیره و انفعیا القدری فی صفة البجته عن ابن عباس مرفوعا انزل الله تعالی من البجته الی الارض خمسة انهار یسری
 و یجری و وحله و العرات و النیل اتر لها الله من عین واحدة من عیون البجته من اسفل در جبه من در جاتها علی جبا
 جبریل و استودعها اجمال و اجزایا فی الارض و جعل فیها منافع للناس فذلک قوله تعالی و انزلنا من السماء
 بقدر فاسکانه فی الارض فاذا کان عند خروج یا حوج و ما حوج ارسل الله جبریل فی رفع من الارض القرآن و العلم
 و البحر من البیت و مقام ابراهیم و تابوت موسی باقیه و نه الانهار الخمسة فی رفع کل ذلک الی السماء فذلک قوله تعالی
 و انما فی ذلک لعادرون فاذا رفعت هذه الاشیاء من الارض عدم اهلها خیرا ذکره السید علی حسن الحیاض
 و سبزی از این عمر روایت کرده که بر یانیت و ساعت تا آنکه بر داشته شود و قرآن و انزریق در تاریخ مکه آورده
 اول مایرغ الرکن و القرآن و رویا البنی مسلم فی المنام یعنی کسی که حضرت معلم را بخوابت میند و ابن ماجه بسند قوی
 و حاکم و بیهقی و ضیاء از حد یقین و رضی الله عنه روایت کرده اند که بدرس الاسلام کایدر رس و شی التوب حتی لا یدری
 اصیام و لا صلوة و لا نسک و لا صدقة و یسری علی کتاب الله لیله فلا یقی فی الارض منه آیه و یقی طوائف من الناس

الشيخ الكبير العجوز يقولون ادر كن ابنا على هذه الكثرة لا اله الا الله فقولها وانما الحمد لله كبريت و احاديث ان باجساد
 كبريتية و دريختا و كروي بحيث ان كرويم كه بعضي گفته اند كه اين هدم بعد موت مؤمنين قريبت قيامت نزد انقطاع حج شود
 و از اينجمله بر گشتن مردم بسوي پرستش تباين است و احاديث آن نيز گذشته و بعضي از مردم ايمان آرند بدجال اينست
 موعدهايت تلخ قبل من امتي بالشركين پس همه كافر شوند پيش از روز قيامت و اين محط احاديث مصرحه بهوم است
 و هر دو از اشراط اند و آراي مجله بادي است كه مردم را بدر بيا اندازد و از بر جمله نكند اخراج البته غير البخاري عن حفصه
 بن اسيد بن رافع عن قوم الشاعرة حتى تروا قبلها عشرة آيات و قال في العاشرة و يرح تلقى الناس في اليوم
 لفظ الترندى و العاشرة اما يرح قطر هم في البحر و اما نزول عيسى بن مريم بالشك من الراوى و مراد بهون عيسى علات
 هم در شمار است نه در وقوع و ظاهري است كه اين يرح غير آن يرح است كه يا جوج يا جوج را در مخرج و خواهد انگند
 اين يرح نزد خروج ناز باشد يا خود همان باد باشد و از اينجمله تقارب آن و قصر ايام است بروهي كه سال همچو ماه باشد مسلم
 از ابو هريره و ترندى از انس و ايت كرده اند كه لا تقوم الساعة حتى يتقابل الزمان فتكون السنة كالشهر و يكون
 الشهر كاليوم و يكون اليوم كالساعة و تكون الساعة كالنفسه بالنار و اللفظ للترندى و در ذكر
 و جال گذشته كه اين و قصر هم در زمان او باشد و مانع خيست از ذكر آن و دوبار در زمين او و يكبار در آخر زمان قال قد
 من الله على كل شئ **فصل** در بيان خراب بلاد و امصار قبل از قيامت قال الله تعالى و ان من قرية الا نحن ملكوها
 قبل يوم القيامة او مسجد بوا عذابا شديد او در تفسير برك نيز اين كه مريم گفته قريه ماله را بلاك است و قريه طاعه را عذاب
 استقال گفته يافتم در كتب متني كه در تفسير اين آيه كه در اين كند مظهر در دست حشمت شود و بلاك مدينه مجموع و بلاك بصوه بغرق و بلاك
 كوفه برك بلاك جبال بصواعق و در اجبت و بلاك خراسان با انواع عذاب بلاك بلخ بعهده يعني با آواز مائل كه از آسمان آيد و جبهه
 اش اهل بلخ ميرند و بلاك برخشان بوطي اقوام و بلاك ترند بطاعون و بلاك صنعانيان تا او شجره بقتل كثير و بلاك سر قريه طاعه
 بنى قنطره يعني برك و همچنين بلاك فرغانه و بلخ و شاش و اسجابه طوارزم و اما بخارا پس من جبار است و ميرند بقطر و
 و بلاك خراسان و درين واقعا اهل علم و عبادت ميرند و بلاك هرات ببارش باران يعني باران از ابر فرو ريزند و ايشان را بگيرد
 و ميشاپو ببارش برق و در دظلمات پس اكثر ايشان بلاك شوند و دري بقلبه اهل طيره و درم و اما ارمينيه و از برخان بسها
 اسپان و بركش بپوشش مخالفان و صواعق و زلازل و بلاك مهران بدر آمدن و بلاك حلوان ببا و ساكن بركايت ان
 باشند و برك برخان بوز و چون باران گفته بوز و خوكها شده باشند بعد و دري از قبيله جهينه خروج كند و بمهر آيد
 و دري است از ان اهل دمشق و افرقيقه و مد و مصر او و داخل بشو و بي در بيت المقدس و بلاك بختان برك عاصفه و دري
 تند چند روز چنان بوزد و بعد از او آوازي از آسمان بسيار برونك سمع شود و اهل غلام بشنيدن آن آواز ميرند و بلاك
 فارس مكران و صنهايان بروست دشمنان و صهي ايشان كه از ان و كهبا متلع و ابدان ناست شوند انتهي مافي المذاك و بيقو
 در تفسير خود زير كرده كوره نوشته خراب شده و اهل قريه و انواع عذاب متي شود كه اكثر مردم كفر و عصيان و زنده بقتل
 و مير و گفته اند كه بلاك در حق مؤمنين است و امانت و عذاب بحق كفار است با انواع عقاب اين سعه و رضى الله عنه فرمود

الابل من قبل عدوهم ثم مرة بزا ومرة بجرا وخراب لري من قبل الديلم وخراب خراسان من قبل التبت وخراب البنت من
 قبل الصين وخراب التبت من قبل الهند وخراب الصين من قبل التجار وخراب كس من قبل الحبشة وخراب ليبيا
 من قبل النوب ورواية خراب رمنية من قبل العرب والصراع وخراب لاندس من الجزيرة من سناك ليخول واختلاف النوب
 ومن عبد الدين الساسنة قال ان اسرع الاقبح خرابا البصرة ومصر فليل له وما يخرجها فيها عيون الرجال والاسود
 فقال يخرجها القتل والحر والنجس الا غير كاني بالبصرة كانهما فاعانة جائنة واما مصر فان يلهما يفضل وقال سيبس فيكون
 ذلك ما يلهما عن الاذاعى اذا دخل اصحاب الليات الصفرة مصر فتخرج اهل الشام اسرا باحت الارض وعن كعب بن جراح
 المكية الويتة ليقبل عليها رجل من كندة اعرج فاداه رجل المخرط على مصر فطن الارض يومئذ خير لال الشام وعن سفيان
 الثوري قال يخرج عن عني من البربر رجل لابل مصر قال ان لبيبة عن ابي الاسود عن مولى الشرحيل بن حسنة او عمرو
 بن العاص قال سمعت يوما ما واثقيلنا فقال ايها الكلب مصر فاربيت بالقتل الاربعة قوس لاندس قوس الحبة قوس
 وقوس المروم وعن الشيباني قال تملك مصر قفا وخرقا ومن عبد الله بن معاذة قال لائبة اذا ملكك ان لاسكندرية
 قد فتحت فاشك ان تشارك بالمغرب فلا تأخذ به حتى تحقق بالشرق وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال انزل الله تعالى ان
 اجتمع الارض خمسة انهار سجون وسهوب الهند وحيون وسهوب طنج ووطلة والغرات وهاجر العراق والليل وسهوب مصر فلهما
 لغال من عين واحدة من عيون اجنة من اسفل برج من برجاتها على جناحي جبريل عليه السلام واستودعها الجبال اجراما في
 الارض وجعل فيها منافع للناس في اصناف سمايشهم وذلك قوله عز وجل وانزلنا من السماء ماء فاسكنناه في الارض
 فاذا كان من خروج ما يخرج وما يخرج ما يخرج من الارض فرفع من الارض القرآن كله والعلم كله والحجر من ركن البيت في مقام ابراهيم
 نابت موسى باقية وهذه الالهة ان تحت فرفع كل ذلك في السماء فذلك انما على ذوات العقادون فاذا رعت هذه الاشياء
 من الارض فحدثت اهلها خير الدنيا والدين وعن عبد الله بن عمر قال ان اول مصر خرابا انما مبس عنه قال في العلم انما
 يخرجون فيها من مصر قال سالم فقلت ما يخرج منها بالاجم اعدو قال لا ولكن يخرج منها انكم هذا ينور فلابقى منه قطرة حتى يكون
 فيه الكهشبان من الرمل وتاكل سباع الارض حيتانه وكان خراب يته فسطاط مصر سببان احدهما المشدة العظمى التي كانت في خلافة
 المستصرامة الفاطمي والثاني خربق مصر في وزارة شاذ بن حبيب السعدي وقال محمد بن العربي الطائي في الحموية المستوطنة ليه
 القاهرة تقرر في سنة ثمان وخمسين ثمانية وخرب سنة ثمان وخمسة وقال شاذ بن حبيب الحموية كانت بداية عمارة القاهرة في ابراهيم
 في شرقها الشمس في برج المحل والقرن من برج الشور وهو برج ثابت قال فخر القاهرة ومدة بناها برعانة واحدى وستون سنة قال
 في الاصل اذا نزل رطل من الجوزاء عرت الاتوات بمصر وقل غياهم وكثر فقرهم ويحكون الموت فيهم ويخرج اهل بركة
 عن اوطانهم لايها اذا نزل رطل من الجوزاء فان احوال يكون اشد وقوى قال الشاذ كان ذلك في سنة اربع وستين
 في ايام الملك الظاهر ركن الدين ميرك فانه نزل رطل من الجوزاء فوقع الغلاء وفي اخر سنة اربع واول سنة خمس وسبعين
 وسنة في ايام الملك الناصر كاستنخل رطل في برج الجوزاء وكان جوعا جوعا فكانت اشد وقوى وكثر الغلاء والوفاة
 قال سبل المصغر عن الترك ما هم فقال قوم سبلون يا مرون بالمعروف ويهون عن المنكر وليعلمون السعد ووالا حباب

و احادیث است از ائمه رضی الله عنهم و عوالمی است اما اول شراط الشاعة فانه يخرج من المشرق فتنشر الناس الى
 المغرب الحديث اخرجه احمد و البخاری و هم بخاری از حدیث ابن اسید مرعوطا و روه من تقوم الساعة حتى تروا قبلها
 عشرة آيات الحديث و فی آخر ذلک ان يخرج من المشرق فتنشر الناس الى المغرب و هم و در روایتی نازکتر من من يخرج من
 المشرق و در فتنی جمع من ائمه و این بر وزن احمر نام بادشاهی است که آنرا بنا کرده قاله فی النهایه و وجه جمع میان اولیت
 و آخریت او گذشته و مراد بخریب محشر درین احادیث شام است و زمین شام را درین مقدس نامند و آن عبارت است از
 زمین و اقصیه میان نهرات و بحر قزقم در طول و از ساحل بحر عمان تا بحر اسود در عرض و احد و ابو داود و حاکم و ابویوسف از ابن
 رضی الله عنه روایت کرده اند که ستكون حجرة بعد حجرة فینزل الی الارض الیه من مباحرا بر ایهیم و یقی فی الارض ششرا یلقظهم
 از صوم و تقدیر هم نفس الله و تحشرهم الناس انقودة و انما یرتجبت سحهم اذا ما توا و اقلیل سحهم اذا قالوا و اكل من تخلف
 یعنی باشد چوئی بعد این حیرت پس بهترین مردم زمین کسی است که لازم گیرنده است جای حیرت ابر ایهیم را و باقی باشد
 بدترین مردم بهیچکند ایشان را زمین ایشان و گنده و انما ایشان را نفس خدا حشر کند ایشان را آتشی با بوزنه و کوا
 شب بسر کند با ایشان جای که شب کنند و قبول کند با ایشان جای که قبول کند و بخورد کسی را که در پس و ماند و سی و
 سال قبل ولادت مسیح هم بنی اسرائیل بصوت قمره مسخ شده اند و در آخر زمان هم این طایفه واقع شود در شاع گفته است
 نفس خدا از مشاهدات است ایمان بدان بر حسب ادخا و قبول واجب نیست حاجت بسوی او تاویل او نیز که حدیث
 مثل قرآن است لایعلم تاویل الا الله و الراخون فی العلم یقولون آتاه کل من عند ربنا گویم از اینجا معلوم شد که مختار
 و مذکور صاحب شاع نیز عدم تاویل صفات باری تعالی است که در کتاب صفت دارد شده و همین جهت مذکور صاحب و تاویل
 و انما یجیدین و سلف صالحین جماعه محبین و جملة متبعین بخلاف اهل کلام از ارباب مذاهب راجع که خواص در تاویل آیات
 و صفات آورده در قرآن و حدیث میکنند و بی وجه موهوم صرف نفوس از خطا هر شس حاضر میدارند و از اطلاق آن صفا
 بر او تعالی بگمان تزیین ذات مقدس وی و لزوم تشبیه در اطلاق احتراز می نمایند و نمیدانند که درین اعراض تعطیل نفوس
 است و تشبیه بیکدیگر اجمالی قرآنی نیست کشفه شمس معنی و لازل و قلاقلین سباحه و بناظره قهقرا و حدیثا سر آسان کشیده
 و نوبت مقایسه و سباه با هم اهل اسلام حضور خدا در حساب و دیگر طوائف جز ایشان رسیده و حق صرف و تحقیق حقیق
 درین سلسله مختار و سلف است و ائمه ایشان است پس پس که ابرار و اطلاق صفات کادروت و وجوب یان بقیصا
 لغت و اختصار عدم تاویل و تعطیل و تشبیه و تحکیف و تمثیل باشد و باشد التوفیق و احمد و ترمذی از ابن عمر روایت
 و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته که استخراج نارس حضرت موت او من یخرج من الموت قبل یوم القیامة تحشر الناس قالوا یا رسول
 الله فما نأمرنا قال علیکم بالشام یعنی خروج این تار از حضرت موت نام بلده که درین است یا از بحر این بلده باشد پس از
 قیامت و تحشر مردم پرواز و پریسیدند ای رسول خدا ما را چه میفرمائی گفت بر شماست رفتن بشام و همین
 مراد بهما جزا بر ایهیم در روایت سابقه و طبرانی و ابن عساکر از حدیث ابن ابی انیاس آورده اند که گفت البتة قصد کند شما
 آتشی که امروز خاصوس است در وادی که آنرا بر موت گویند پیوسته مردم را در وادی عذاب الیم است بخورد و همان در

مال را دو گز و در تمام دنیا و در هفت روز بهر چه بود بریدن با دو بر گری او و در شب شتر و خشت تو را گری داد و روز
 باشد و در میان آسمان و زمین آوازی مثل او از عدد قاصص است این نقیصه که سرهای حلائق فرد یکبار
 از زمین است هفت سده ای رسول خدا صلعم با سلمه مردان و در بر یوسف صیفات فرمود و آن روز منسوب به مومنان است
 با ستم بدتر از زمان او است که کند محو شمس و ماه یعنی یکدیگر مثل چهار یا پانصد هفت است در ایشان و روزی
 که بگوید بر من نه یعنی کن و آمد و دعوی و داد و دیوان قاضی و این جهان و طبری و جهان که با یوسف را دایع من شتر
 سلمی آید و ده گز گشت نزد یک صفت که بیرون آید آتش از جیبش سیر کند مثل سیر شتر که در دانه او شود و در روز
 آفتاب است که شب صبح که و شاگرد و گفته شود که آتش ای مردمان صبح کنید و قیل و کرد آتش ای مردمان نیمه روز
 بگوید و شام که آتش ای مردمان تمام کنید و بر کرد و باید بخورد و در ساعت گفته این مار مذکور و درین احادیث که از
 قمر صحن بر آید سوای نار مدینه است که ذکر کن که ستمه و خرمن این نار از جیبش برسانی نیست آفرید که اصل خود خا
 دی و از هر جهت باشد و آن آوازی آتش گویند و آن در قمر عین صفت و مدین در نایب حضرت است بر ساحل بحر
 پس مال صافات و احادیث و گذارد و بر جیبش بل خود و خطاب با بل مدینه است و جیبش شتر مدینه است و در
 این مایه سوای او قل و صومعه مدینه باشد پس صبح است که ایشان گفته آید که این نار از جیبش بر آید و در سال شتر
 بعد از جیبش گفته بعد از آن چند مدت آتش عظیم از طرف جنوب نمودار گردد و بر مردم حمله کند و مردم بی احتیاجی
 بگریزد و آتش ای ایشان قاصص کند چون مانده شده و وقت نیمه روز جای افتد آتش نیز ساکن شود و چون آفتاب
 گرمی کند آتش دیر و دو و چون تمام شود آتش بجای خود بر قرار ماند و مردم منزل نمایند باز چون بیق شود آتش
 در بی آید و مردم گریزان شوند و تا ملک شام برسانند و بعد از آن که آتش خام گردد و غائب شود بعد از آن مردم
 سیاه کاری ملک خود خال خال متفرق شوند و آن آوازی تمام در ملک تمام باشد و این آخر علامت حرب قیامت است
 و اول علامات قیامت بعد از این ستر چهار سال مردم بعلت تمام شغولی باشند و نعمتهای دنیا و باران و قیامت
 و اموال و متعبد و اموال باشند و قف حافظ این مجسمه از قطبی نقل کرد که ستر چهار است و دوش در دنیا
 و دوش در آخرت آنکه در دنیا است و در سوره حشر مذکور است و آن جسم بود و مبعوس تمام بود و دیگر حشری است
 و را ستر طاعت آمده و در حدیث انس در سلسله عبدالعزیز بن سلام از نبی صلعم است که چون وی اسلام آورد و فرمود
 ما اولی الشرا و الاصله و مناخشر الناس من الشر فی الی العز و حدیث ابن عمر و حاکم است مرفوع قاصص علی بن
 الشتر فی ما تحت هم الی الغرب تبیت معجم حیت اما تو قلیل معجم حیت اما تو و یحییان لها ما سقوا و تخلف و مستور قهرمونی
 الجبل الکبیر حاطب ابن حبه گفته خرمن او از قمر مدین سانی حشر او مردم را از مشرق بسوی مغرب نیست زیرا که
 ابتدا از خرمن او از مدین باشد و چون بیرون آمد و در سه زمین خنجر شد یعنی چنانکه در روایت طبرانی و ابن عساکر
 از حدیث است اسامند و الدنیا کلها فی ثمانیه ایام یا مراد تعمیم است نه خصوص مشرق و مغرب یعنی و می آید
 که حشر کند در میان مشرق و مغرب یا آنکه به اشتراک اول اعلی است و در حشر غایب و الله اعلم و مع سبحان

و در دنیا که ما فی مائتة ایام در روز است آنجا که سیر بر طبقه الان و باطل و کبیر و خبیث و تقی و نسیب است که انتشار دی و درشت
 روز شود بعد برقرار مردم سیر کند و حشر سوم حشر موت از قبور بعد بعثت است قال تعالی حشرنا هم نعلم لغا دریم
 چهارم حشر ایشان بسوی جنت و نارت استهی حافظ گفته حشر اول حشر مستقل نبوده زیرا که مراد بدان حشر هر موجود
 در آن روز است و این حشر برای گروهی مخصوص بوده و این قسم حشر بسیار واقع گردیده چنانکه بنی امیه و ابن زبیر از مدینه
 بیرون کرده و بسوی شام فرستاده استهی گویم هر اوسه ای حشر است بر زبان شارع و او تعالی حشر اول را حشر نام کرده
 بخلاف غیر او و از اینجا فرق ظاهر شده قفت اختلاف کرده اند مردم در آنکه این حشر قبل روز قیامت است یا خود روز
 قیامت و بر تقدیر اول بنی ناز حقیق است یا مجازی که مراد بدان قسمه است طبعی بسوی شوق ثانی میل کرده و غزالی بدان
 جزم نموده و گفته که دلالت میکند برای آن حدیث ابو هریره و صحیحین غیر ما بحشر الناس علی ثلث طرائق و اینها
 ایشان علی بنیر و عشره علی بنیر و حشر بقیه هم الناس انقیل بهم حیث قالوا اقمیت بهم حیث بانوا و تصح معهم حیث اصحابا و نسی
 معهم حیث اسوا یعنی این حدیث گو یا تفسیر قول تعالی است و کتم از او چنانکه حافظ ابن حجر گفته و موید است حدیث ابو ذر
 نزد احمد و سنائی و بیهقی که حدیث الصادق المصدوق ان الناس یحشرون یوم القیامة علی ثلاثة انواع فوج طاعین کاسین
 فوج مشیون فوج متحجیم الا که علی وجو هم احدیث باز اختلاف کرده اند برینقول در جمع میان حدیث ابو هریره و حدیث ابن
 عباس صحیحین غیر ما هر دو عالم حشر شدن خفاة عراة غلأ احدیث اسحلی گفته تعبیر میکنند بحشر از نشر خبر انفصال را و بسوی
 آن خراج خلق از قبور است پس بیرون آیند از قبور پیاده و پابرهنه و رانده بشوند و فرام نموده آیند بسوی موقوف برای
 حساب بعد حشر اهل تقوی بر شتر و حشر مجرمان بر دوج و مثان شود و غیره گفته بر آیند از قبور بر صفی که در حدیث ابن عباس
 باز محشور شوند بسوی موقوف و رجی که در حدیث ابی هریره است و بعضی شرح صحیح یعنی توریشتی گفته که محل حشر بر زمین
 اقوی است بچند وجه یکی آنکه مراد حشر نزد اطلاق شرع حشر از قبور است و اما دیگر دلیل تخصیص آن نمکند دیگر آنکه تقسیم مذکور در
 خبر سطوره در حشر بسوی شام مستقیم نیست زیرا که مهاجر را لا بد است که در غرب راهب جامع میان هر دو صفت باشد پس
 هر که تنها را غرب را بر پاشد و این یک طریقه است که او را از جنس می نانی نیست بلا سوم حشر بقیه است بر وجه مذکور و الحجا
 نارایشان را بسوی آن جهت و ملازم بودن نار بایشان و جدا نشدن ازینها و این قولی است که توفیق او و او را و نشسته
 و نار می رسد که حکم کنیم مسیط نار در دنیا بر اهل ثقیوت بغیر توقیف چهارم آنکه بعضی حدیث حشر بعضی است در حدیث ابی
 آمده باین لفظ که ثلثا علی الدابة ثلثا یسلون علی اقدارهم و ثلثا علی وجو هم و این تقسیم قوی است لتفسیر تقسیمی که در سوره
 واقعه است و کتم از او چنانکه الایات پس مراد بقول می را و این را و این عمو مومنین و مومنین غلصین اند و هم اصحاب لیمنه و مر
 بقول می و ایشان علی جمیری آفره نابین اند و هم فاضل المومنین بر کبانا و مراد بحشر بقیه اهل النار اصحابه شام اند
 یجمل که بعینه کس را یکبارگی بر دارد و این صحنی از بدیع قدرت او تعالی است که یک بعیر را بخاتوت چیزی داشته
 کرده بعیر و نیابان قوی نباشند و محمل که متعاقب سوار شوند از تهی بخند و خطای و قرطبی گفته و قاضی عیاض تصوی
 و تقویت او فرموده بحدیث حذیفه بن اسید که این حشر قبل روز قیامت باشد و حشر اصحاب مردم بسوی شام

فلان یکنه ان لا شعت میرا ایما مکان میسما نهجای می و چون هاستی ایما هجا با ساس قدری ابرای سینه ایما هه در
 حدیقه سبب نال آن زمان سحر حشر و حلال بن نریته بقدر ان الناس مقول چه با صا جبهه قد قد الساس مند
 عین الطاق بنال شخص بنی طان می طلاق فلای بی ان احد لم یقول الطاق بنال المذیبه می طلاق فلای بی
 بها احد فیقول لطلق بنالی منزل قریش بنقیع الغرقه می طلاق فلای بی ان الا اسبلح و السحاب می تو بهای سمح
 لیس انحرام حاصل معنی آنکه اگر کسی که محصور شود در دنیا و دشتیان ناستندار قبیله فرسید با یکی ازین قبیله در
 اربعه جبهه در تراس مردم افتاده نادمه رسند و آنجا کسی را جز درندگان و روباه و یا بایند درین میان
 دو فرشته رسید و ایشان را بروی کشیده و مردم ملحق سازد و در وقتی متوجه بسوی کعبه شوند و هر دو می در جم
 میان این روایت گفته که شاید این هر دو فرشته قبل بوجه ایشان بسوی بیت انحرام رسیده ایشان را بر سر کشند و قبل از
 این هر دو کعبه رسد پس مخالف ماقدم نیست و او در هر دو از فرقه بطریق تعلیم شده و در سبکی از جبهه و دیگر از فرقه
 خواهد بود و تا چنانچه هر دو کنار حاشیه باشند تا فرغ صورت هر چه در صورت بدست رسد و ساعت قائم شود و عالم و اگر دو
 تخمین را گوهر بره مرفوع روایت کرده اند بقوی الشاعره و قد نشره لطلان ثوبها بینها قیایا نه فلا یطوبانه و لتقوس
 و می طایحه و ملاطقی و یا بله و دوا بر و لتقوس الشاعره و قد نشره لطلان ثوبها بینها قیایا نه فلا یطوبانه و لتقوس
 حرید و در وقت میگردد و هر که آب بنایا تقسیم شده باشد و کسی قعبه بسوی دهن برداشته باشد پس هنوز
 حایر به جبهه و حوض درست نه کرده و قعبه را بدین برده که قیامت برپا گردد و در حدیث ابن عمر دست بر دامن بنال
 بحج الجبال یحکث اربعین لای اربعین یوتا اربعین او عانا احدیث و بهی یبقی نزار الناس فقه الطیور و اعلام
 الان قال تم یفخ فی الصور فلا یسمع احد الا سمع لسا و رفع لیتا قال اول من یسمع رجل یأید و حو فی مصحف و یفخ
 الناس گویم معی یلیط لطنه بالطنین است بقال لاط حوصه یلیطه و یلیطه اراطنه بالطنین اصغر و کله نسفم نهر و بهی فقه
 است و در نهایت گفته الیبت بحج الام صخره العنق و بالیتان و اصنی یعنی مال اتنی حاصل معنی آنکه نزد قرب قیام است
 مردم نادان سبک حرکت همچو پرندگان در میان افق و در حال نفع صو شود و هر که آراشند و هر دو گوش خود بسوی
 آسمان بردارند چنانکه کسی سماعت ندان از فوق می کند در رساله حشر به گفته روز جمعه که روز عاشورا باشد بعد از روز
 صبح مردم مزخرفند و هر یک بکار خود مستغرق شوند که کسی بخزیده و فروخت و کسی بجمع سواشی و کسی بصاف کردن آب آ
 و کسی بهیاسا حشر سباب بخت و زو و همچنین هر کس کاری مستغول باشد که نگاهان آوازی باریکند و از زنگوش مردم نقد
 این نفع صو باشد مردم از هر جاده تنهیدن آن یکسان باشند و همه متغیر باشند که این چه آواز است و از کی است
 پس آن آواز است شدن گیر و تا که مثل آواز عدو صا غوغا شود پس مردم هول عظیم و خلق جیمیدار است و چون
 نماید مردم از هول و زرس مردن گیرند و در زیر و زلزله گیرند و مردم از خانه ها بجوای آیند و جانوران وحشی بیست خود
 بسوی مردم گرایند و زمین جابجا شق شود و آب دریاها در موج آید و بسبب شستن کنارها هر طرف متفرق شود و اگر
 و افق بسبب شدت شفق شود و بسبب شدت در زمین بادها از جای خود تسلیم بر نهد و آسمان نیز

این بزرگوار و عظیم را ویران و یادمان از هر طرف بدو نمود و جهان تیره و دود آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد تا آنکه
آواز سخت هوانا که آسمانها بشکافتند و ستاره ها فرویزند و بار باره شونند و مبادی این حال مردم در هول موت باشند
و یکی بپای دیگر میرد و انورمان ملک الموت برائی قبض روح انیس لعین توجیه شود و این ملعون از جای بجای گریزان شود
اما که گریزان می آید و اگر گریخته بفلطانه فروخ او نمایند و هر قدر ارم و اندک بر مجموع افراد بی آدم گنجه شده است برود
گنجه رود بعد از آنها می افشاید و تصور که بقوت یکدم کشش باد باشد نه آسمان مانند زمین در ستاره نه کوه نه دریا نه هیچ چیز
همه نیست و نابود شوند و ملائکه هم پیوسته میکشند که بهشت چیز از فغانی کل مستغنی هستند عرش و کرسی و تاج و تاق
و دروغ و خور و بخت و شور و آرواح را نیز بخود می و بی پوشی میگردانند غدا بقریم دارند و بقول بعضی این بهشت
چیز از این یک لحظه فنا و عدم است انتهى با فطنه گویم در حدیث ابو هریره است مرفوفا که فاصله میان هر دو نفع چهل سال
و نفع و عند این دو او و این مرد و یه عذر رضی الله و روی ابن المبارک عن حسن بن شله و نزد مسلم و نسائی است که پیوسته
نفسند خدا باران را گویا شبشم است و بر ویندازدی اجساد بی آدم باز بلند در صورت بار دیگر پس گاه ایشان
دیگر نگرند پس گفته شود ای مردم بیاید بسوی پروردگار خود و حکم شود ملائکه را که استاد و کنیز ایشان را ایشانند
سوال کرده شدند و احدی در رساله حشریه گفته با جمله بعد تمامی فنا که عیز ذات حق تعالی مانند رب لغت جل شانده و
کجا انداخته ایشان و کجا اندوختی کنندگان سلطنت و کرات امروز و با و شاهی باز خود جواب فرماید که خدای یکسانی تمام
است پس بی نظمو احادیث صرف باشد انتهى گویم این مدت همان مدت مابین النقصین است که گذشت و این سوال و
جواب قرآن کریم مذکور است لمن الملك الیوم شد الو احد القهار و هر چه از روز بعثت تا دخول جنت و نارد واقع خواهد شد
بیانش از رساله حشریه بلفظها در باب آخر نوشته میشود اما لا اله الا الله و ما شد التوفیق
باب دوم و چهارم یعنی که غیر او نمیداند باز از سر نو بنیاد آفرینش نهند و آسمان و زمین و ملائکه را پیدا سازد و زمین
باشد که در آن امارت و حدود و امان و نباتات و کوه و دریا هیچ نباشد و از بیاید که زنده کردن کسی منظور است و عجب
او را آنجا نهند و دیگر اجزا را که در ترکیب داخل گرد نیست متصل بآن عجب نب نهند و عجب نب خراستخوان است که از نظر
پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان تمام نیست بلکه جزئیست از آن که شروع پیدایش استخوانها از دست و این جز
را ملائکه حکم الهی از تفرقه و جمیع اوقات نگاه میدارند و بسیدگی و سوختگی با دراه نمی باید و بعد جمع و ترتیب جزا حق تعالی
از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستد که در وقت منی روان باشد پس اجزای هر یکی را بچهار مناسب است از
صورت و گوشت و پوست و دگ و پی و استخوان و مغز و خشت و قف بعد تصویر قالب مجموع ارواح را در صورت و
فرماید و بحضرت اسرافیل فرماید که بقوت تمام وحی بر آنها بزند و خود نداده که قسم بعزت و جلال من که هیچ روح از قالب
خود خطا نکند و چون رفتن را بآتش یان خود در آیند و در صورت بعد و همه ارواح را سوراخهاست پس ارواح را
سوراخ از سوراخهای صورت بر آیند و در ابدان خود در آیند بعد از آن بقوت نفخ صور اسرافیل برای بر آمدن متعلق
با جسم شونند و زنده گردند و باز بقوت آن نفخ صور زمین را بشکافتند و مرده ها را ز کور بر آورند و بهشت و از اوقات

و نیز آنکه در این صوره دعای و قیام شود که معجزه عظمیه بیت المقدس آنجاست و در میان نوح اول
و بعد از آن چهل سال فاصله است و در این مردم از قبور و افق شکل و لاوت انسان از شکم و در باطن رسته تن
و بر سر یا و بی عتبه و بی ریش می بروند و با موسی سرگردانگی و ندانن نباشند و موافق بعضی روایات مردم کعبه
بر چند بار در عتبه قریش کعبه فرود زنند و روایات اولی تو حیر و شیه و ترست و بچکان و حوالتان و پیران بقات
عمر خود بر خیزند و کورای و کران و شکان و جماندگان و دست بریدگان سلیم الاعصاب باشند اول کسی که زند بشود
خاتم النبیین محمد رسول الله صلعم باشند متصل ایشان حضرت سیح علیه السلام بعد از آن انبیا جابجا بر خیزند و بعد از آن
صدیقان و سیدان و صاحبین بعد از آن عوام و عینین و بعد از آن بنایق و کفار در اندک مهلتی همه بر خیزند
و حضرت ابو بکر و حضرت عمر رضی الله عنهما در میان خاتم النبیین و حضرت سیح باشند پس است آنحضرت صلعم با آنجا
پیشتر با پیغمبر خود فرام آیند و ارادتت هول مردها بر رانظر آسمان باشند و هیچ یک از تقات مشرکانه و دیگر کنند
و اگر بکنند مانند بچکانی که در آیه شیهوت خالی باشند قف چون مردم همه جابجا قرار گیرند آفتاب و دیگر که شیه
اولی یک میل است و از طرف آسمان بروی حافظه و اصوات بلکه متواتر تر شوند و سپس گرمی آفتاب عرق از بدن
هر یکی جاری شود و افاضل و مومنین با کف پا تر شود و اسرار تا باشند و ستارگان نیم ساق و زانو و کمر و سینه
و کمر و ساق و افعال هر یکی باشند و کفار را مثل گام تا و بر و گوشت در گیرند و آید بسیار بد و مردم از گر سنگی
و تسلی جابر شود و مع گر سنگی بخودل خاک بکنند که خاک آن زبان چون میده شیرین باشد و برای دفع قیام
خویش کورند و ادعایا و دیگر را بر حوض تاب باشند لیکن بوضعت و لطافت حوض که تر تر شوند و موسی گرمی آفتاب
سولهای و دیگر مثل آن شد و صوتهای ترسناک نیز لاجن باشند قریب یکبار سال مردم درین هول و درین
گذرانند و جفت کرده را که ذکر آنها در عقب اهد آمد بسیار خشنیدن مکرر سازند و جمع روایات این جماعه که در سایه
قریش چهل فرقه میسرند قف با جمله آخر آن چار شده بحضرت آدم علیه السلام و سیله شوند و پیش رو شوند و بگویند یا
الله استمنا سید که حق تعالی شمار بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجد کنانیده و در رست خود سجد
کرانیده و اسامی همه استیاریا موخته اند و برای ما شفاعت کنند که تا ازین برج و هول حق تعالی ما را نجات
استان فرمایند که حق تعالی امر روز رزخشم است که گاهی چنین نباشند و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منبتا
خورده ام از سوا خذ و آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام بروید که اول پیغمبر بود
که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که ما حضرت نوح استا اول پیغمبر بود که بسوی مردم
فرستاده شد و حق تعالی شماراننده شکر گذار خود خطاب داده و بر بارجم کنید و بسوی حق تعالی برای ما شفاعت
طلب کنید ایشان فرمایند که حق تعالی ما روز نهایت بر سر غضب است که گاهی چنین نبوده باشد و ازین تقصیری
شده که در غرق لهر خود او بندگان سوا می کردم و از سوا خذ و آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش
حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را غلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام

در این کتاب
در باب اول
در باب دوم

بیایند و بگویند که یا حضرت ابراهیم شما نیکه حق تعالی شما را خلیل خود خوانده است و نار را بر شما برود و سلام کرده و شما را
امام الانبیاء ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت تا دین رسول بلا برماند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز
بر خیر شماست چنانکه گاهی نبوده و نخواهد بود و از من درسته کلام ابراهیم دروغ شده و از مواخذة آن ترسانم باین حدیث
شفاعت ندارم بر وید بسوی موسی که او را حق تعالی کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده پایدار است که سه دروغ است
بسیه قندیت اول آنکه یکبار قوم ایشان در روز عید اطعمه گوناگون پنجه روی تهنات گزاشته و در ثانی تجماند را مقفل
کرده برینست و مختلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم را گفتند که شما نیز همراه ما برآئید حضرت ابراهیم بشاره ملاحظه کرده
گفتند را بیمار است این یکسو بهام کذب بود و دوم این که حضرت ایشان بعد حال شدن شهر در ثانی مقفل تجماند
گشاده و تبر بدست گرفته بابت ما گفتند که این نعمتهای لذیذ چنانچه میدید چون آنها جواب ندادند گفتند چرا این نعمت را
چون پنج جواب دادند ایشان سائر تهنات را شکسته مگر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را برگردان و گزاشته در را
بند نموده مقفل ساخته بماند خود آذینه شدند چون کافران با او آمدند در تجماند را گشاده انداخته و او را دیدند و لها خسته
و جان با آتش غضب فروخته در تحقیق افتادند که این عمل کرده کیست بعضی مردم گفتند بتان سابق این را از زبان
حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند جوابی را شنیده بودیم که ایشان را بسدی یاد میگویند کار بخردی
کسی بخورده و نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر کردند و پرسیدند که گریان کار کرده شماست ایشان گفتند نه شنید
که این تبر بدست کلان است همچون بنا خیر ششم و غضب این دیگر از شکسته شدن مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند
این ابیاهام کذب را دیگر بود و سوم آنکه چون ابراهیم علیه السلام شهر خود را گزاشته پیش عم خود در حران رفته در آنجا خنجر
عم خود و سقاء حضرت ساره نخلی که کردند و از آنجا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند و در آن راه بمصر
رسیدند و در شهر مصر پادشاهی بود چهارم زن صاحبی را که میدید بزرگ میگرفت اگر همراه شوهرش بود و خود شناخته
میگشت و اگر در اث دیگر می بود او را چیزی داده و راضی میکرد که نخلی بداده چون حضرت در آنجا رسیدند و این جرا
شنیدند بفرستند تا گهبا ن مرد نام ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه دارد ایشان فرمودند که این خواهر من است
زیرا که بنیت العم بود و از روی دین حکم آنها المؤمنون اخوة باهم اخوت دینی داشتند و همین سخن حضرت ساره را شنید
فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این مرد کیست بگویند برادر من است این ابیاهام کذب سوم بود و مختصر آنکه مردم ظالم چون
حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم بدعا و التجا در غار اسناد حق تعالی همه در و دیوار و غیره حائل را از نظر حضرت
ابراهیم علیه السلام محو و زایل ساخت چنانچه حضرت ساره هیچ نظره از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم آن ظالم
حضرت ساره را در مکان او نشانیدند و آن ظالم آمده سه بار نیت فساد با ایشان نمود و هر بار از بند شدن نفس
و دست پا زدن قریب مرگ میرسید و از ایشان توبه میکرد و دعائی را ثانی خود میخواست و بدعائی ایشان خلاص
میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن سارحه است زود این را ببرید و حضرت ساره را با ایشان بخشید
و بسلاست پیش حضرت ابراهیم رسانید ایشان آن ملک را ترک کرده ملک شام رفتند و سکونت کردند تا تمام شد قصه

کذب و کفر آدمیم بر اجمال شفاعت که چون مردم بجزرت موسی آیند و گویند که یا موسی شما نیکه حق تعالی را بنمایان
 کلام کرده. بشما کتاب نورست خود نوشته داده برای ما و بروی حق غرض بل شفاعت کنید ایشان گویند که حق
 تعالی امروز چندان خشمناک است که گاهی چندان بوده و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبلی بی اذن بوقوع آمد
 از موافقه آن ترسانم طاعت شفاعت بخارم پیش میس بن مریم بروید پیش موسی علیه السلام آیند و گویند که
 یا حضرت یحیی حق تعالی شمار روح خاص که خود خوانده در روح الامین را در قیوم شما ساخته آیات دینا است شمار روح
 متوده امروز مرا بی شفاعت کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز چنان خشمناک است
 که گاهی بوده و گاهی نخواهد بود و دست من گاهی سین خدا و گاهی سپهر خدا را خوانده اند و این قول را بمن نسبت کرد
 من را موافقه تحقیقات آن ترسانم حق حضرت محمد صلعم بروید پیش حضرت محمد رسول الله صلعم بیایند و گویند
 که یا حضرت شما محبوب آئید و حق تعالی شما را در دنیا بشفقت اول و آخر بشارت داده اگر چه حق تعالی به خلایق دیگر
 هزاران گونه خشم و عتاب بانداید شما هیچ موافقه و برست نیست شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید من که در
 البتة برای ما در جناب الهی شفاعت کنید که ما را ازین هول و بلا نجات بخشد آنحضرت صلعم فرمایند آری منم امروز برای
 این کار و حق من است شفاعت گری پس بجناب الهی در آمدن خود متوجه شوند و حق تعالی در آن روز انشا کار در
 مردم حضرت جبرئیل علیه السلام را با ابراق بفرستد و آنجناب بجناب بجنور همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم در
 آسمان مکان انبایت و سیح و نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام در آیند و نام آن مقام محمود است پس چون همه
 مردم در آمدن ایشان را بینند زبان بترس و صیغ و تنائی آنجناب بکشایند و آنجناب در آن مقام تجلی ذات برتر
 مجید شود و شود و بجز و دیدنش در سجده افتند تا مدت هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا
 محمد سر خود دلبر دار هر چه بگویند بگویم و هر چه خواهی بگویم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلعم سر را
 بردارند و جناب الهی را چندان صفت و ثنا نمایند که از اولین آخرین کسی بگفت است بلکه فرمودند که مرا چنین حق تعالی
 حاضر نمیشود و درین مقام بعد صفت و ثنا بگویند الهی در دنیا جبرئیل را از جانب تو عهد رسانیده که امروز مرا هر چه
 میگویم فرستد و شادمان غامی من امروز و غامی آن عهد می خواهم حق تعالی فرماید که راست گفته است و او هرگز
 دخیع نمیگوید و امروز البته شمار را را حق میگویم و شفاعت شما را قبول می نمایم پس بروید من هم بر زمین تجلی میکنم
 و حساب بندگان گرفته هر یک را بجزای عمل میرسانم پس آنحضرت صلعم بر زمین بیایند بندگان سوال کنند که پرورد
 ما در حق ما با شما چه گفت ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی میفرماید و حساب هر یکی گرفته بجزای اعمال او میرساند
 درین انشا نوری عظیم از جانب آسمان بر زمین با و از بولناک فرو آید چون تریکیه سد بسج فرشتگان شنیدند فهمید
 پسند آیا پروردگار ما در زمین نورست ایشان گویند پاک و تزییه حق تعالی راست فرشتگان آسمان دنیا هستیم
 ایشان فرمود آمدند بدو در آخرین کناره مانی زمین استاده نشوند و بعد از آن نوری بزرگتر از سحاب و او از بی پروردگار
 از آسمان نازل شود چون تریکیه بر سر ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما در زمین نورست ایشان

پای و تری خدا تعالی است مافرشنگان آسمان فروم برستم پس نزدیک تر از فرشتگان سابق جانی گیرند و پیوسته فرشتگان
 در آسمان فرو آیند هر یکی از دیگری بیشتر و با عظمت تر باشد و بویکی تر از سابق جانی گیرند بعد از آن ملائکه که در عرش نازل
 تر و یکتر از همه استاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که فصح صو کند پس آنگاه از صو جمده ایشان بیرون شوند و بگویند
 حضرت موسی علیه السلام که ایشان را بسبب پیوستگی از تجلی طور استعداده دیدن تجلی هم رسیده است پس حق تعالی بر عرش
 از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چه را که بخواهد بر عرش را هشت فرشته برداشته بر زمین آرند و پای پیشتین را در جای صخره
 بیت المقدس نهند و در میان تخت هفت گروه را جای دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است پادشاه عادل را
 و آنکه در جوانی باطن بسیار خفاسته و آنکه همیشه دل بسبب متعلق در محض برای ذکر و نماز و آنکه شهباه بخون و شوق خدا
 گیرد بچند آواز و دو کس که برای خدا محبت میدارند و حاضر و غائب یکسان مانند و آنکه صدقه میدهد با خفا که هیچکس خبر او نکند
 نداند و آنکه زنی صاحب جمال و مال را در انجود میخواند و از ترس حق تعالی باز ماند و در روایت دیگر بعضی مردم سواد
 اینها نیز اند و ظاهر است که سایه ایشان در تری آفتاب خواهد بود چنانکه گزشت و هر چهار پای عرش دو و
 فرشته بردارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد چون سباب سلطنت الهی را بجا قرار گیرد و سراسر دای عرش گردد
 عرش بکشد حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صورتی که نامردم کند با قوت آیند و درین افافت بناثیر از صو
 پرده حائل در میان عالم غیب عالم شهادت شق شود تا مردم را از اشخاص ملائکه و جن و صور اعمال و احوال احوال
 بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معانی گردد و اول کسی که با قوت آید جناب حضرت خاتم النبیین باشند و بعد از آن پیغمبر
 که خدا خواسته باشد و این عالم و شمس و قمر یکبار گردد و درین آسمان ظاهر و باطن نور حق تعالی روشن شود این گرام
 اول حرف کلمات تعالی باشد گان فرمایند نیست که حکم شود ملائکه را تا بنندگان را خاصش کنند چون همه خاموش شوند
 ارشاد شود که ای بنندگان از عهد ما دم تا آخر دم در دنیا شما شب روز حرفهای نیک بدید و سیاق و سیم می شنیدیم
 و ملائکه این مینوشته اند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امر و زهر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شما را نود و شصت
 و جزائی آنها بشمارید لیکن کسی که خوبی بیاید باید که ستایش الهی بکند و کسی که چیزی دیگر بدین پس ملامت بخند
 خود را و درین حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر کنند تا بنندگان حقیقت هر دو را معانی نمایند و ایشان باشند
 پس بهشت را با کمال آرایش و زینت و نعمت بر عین تجلی الهی کشیده بیاورند و دوزخ را حاضر سازند و هزار بول و بیست
 همان ساخته و طلوع بر آتش نهاده تا شعله های دراز بر خیزند و نظارهای پی در پی برابر محله های کلان مانند قطار کا
 شتران پی در پی جستن گیرند و آوازه تند تسبیح حق جل و علی و خواستن غذای خود از زمین و انفسر بتان بنوعی از
 بهیبت قهر و سازد که همه مردم بلرزه آمده و زانو ها بچفتند و اگر یکی عمل نیک برابر رفتار پیغمبر داشته باشد بداند
 که برای این روز هیچ نکرده ام و دوزخ را سری و گردنی باشد و دنان و چشمان که هر سو آتش میباشد که بمسافت
 هفتاد سال و زیاده از آن گرمی و بوی بد و منتشر میشود درین حال حکم شود که یک کس از دوزخیان که هیچ
 در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده باشد و هیچ غم ندیده باشد حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان

که مثل ادبستانای نقصان بدل و فقر و من و ذلت و غم گسستی دیگری نباشد حاضر سازند چون هر دو حاضر شوند ملا
را حکم شود که این بهشتی را بر لبه داره بهشت ساسنی تمام کرده و بار بار دید و این و در جی را ساسنی بر در و دروغ را
ما زاریه چون برود و در خسته یا این از انان بهشتی پرسند که دروغ خود گاهی حتی و دیده گوید بی هر رگ چلی و هر یک
من چندان لبریز لذت و راحت است که هیچ تنگی در خیال من نمانده و از انان و در جی پرسند که گاهی در عمر خود را
کرد و لوی و لذتی دیده و بوی گوید در هر جز من هزاران گونه آلام و بی آرامی با سر ستار شده که تصور راحت لذت
پنجم من دیگر رو و بطا من نمی آید آن مان معاقب همه اعمال بعد و تمام حاضر شوند نماز گوید منم نماز با الهی حاضر ام
گوید الهی منم روز و حاضر منم زکوة گوید الهی منم زکوة حج گوید الهی منم حج حاضر منم علی هذا القیاس جهاد و عتاق و تلاوت
و ذکر و غیره همه حاضر شوند هر یکی را حکم شود که شاهجه بکلیها بسته باشد بجای خود باشد که بکار خواهد آمد بعد از ان
اسلام بیاورد و گوید الهی سلام هستی و من سلام هستم حکم شود که حاضر باش و نزد یک شو که از تو مواخذ و دارم
و مرا و از اسلام اقرار منم کن کلمه خواهد بود و اعتقاد علم با عدوب بعد از ان حکم شود ملائک که مخالف اعمال هر یکی
پراسد و حکم شود که صحیفه اعمال هر یکی دست او برسد و از او خسته ها مکنند پس اعمال نامه هر یکی بدست او در آید
لیکن منم منین را در و بروی دست راست و کفاره را در دست چپ چون هر یکی در و نظر مکنند تقاضا
آیه گوید ان باشد سیرج اسحاب کما نظر هر نیک بد معاینه شود ولیکن حکمت الهی برای ان اظهار مرتبه و حال هر یکی
اختیار را و یاد گذارد پس اول از کافران سوال تو صد و شرک باشد که از ان کار حرف ماینه که ناگاهی شرک
مکرده ایم برای الزام ایشان آن قطعه زمین را که رو کفر میکردند و آن قطعه آسمان را که از انیه او میکردند و آن در و شرک
و ماه را که در و میکردند و حضرت آدم را که احوال او را ایشان هر روز دیدار ایشان اظهار میدیشت و ملائک که هر قول و فعل
ایشان مینویسند مشاهده چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی را قبول ندارند و در ربان مبر کرده شود و هر مفسد
ایشان را با اعمال خود گوید سازند چون اعضا شهادت دهند او را بر اعضائی خود و گفتند که ما این همه را
شما میگردیم اعضا گویند که ما تسبیح الهی در اختیار شما بودیم اکنون حکم او گوید ما شنیدیم شما استقامت دید که مخالفت ملائک
ما را خود در ملاک دید و شکر تسبیح را بجا آورد و نیز من را داد و ان مافهمیدید با آخر کلمه حق جوابیم گفت پس ملزم شود و
بشرک و کفر و افعال بد خود اقرار نماید لیکن تا نیا عدد نامی گویند که ان را در میان راه و دهند اول آنکه ما بجز بودیم و حکما
شمارانده استیم از جنات الهی حکم شود که من جبرین را با معجز نامی ظاهر و با هر فرستادیم و اینها پیغام مرا با مانت تمام شمار
رسانیده اند از ناکی غافل بودید چرا اقرار نمودید گویند که پیغمبر ما هیچ پیغمبر نیست نیامده است و هیچ پیغام باز رسانیده
پس ان حضرت نوح علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح گویند که ای مسکوران و ای دروغ گو
با و ندارید که من شمار این قدر مدت در از که نهند و نجاه سال باشد بطریق گوناگون تر رسانیدم و پیغامهای حق
بجاء تعالی رسانیدم و چه قدر محنت کشیدم و کوشش کردم و در جلوت و جلوت چه قدر اشارت و معاینات حق
در سالت نمودم و مدد لیل نامی واضح و سخن نامی لاج آرا مانت کرده ام سیدانید که بفرمان مجلس شایسته گفتم

چیز خود را دید و چنین قصه‌ای تبلیغ و انکار نیاورد و بندگان کاقرآن انکار پاک می‌کنند و گویند که ما شما را نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و هیچ‌گاه از شما بی‌خبر نماندیم و این پس حضرت حق جل و علا حضرت نوح را فرماید که یا نوح بر تبلیغ خود شهادت حاضر کن که ایشان عرض نمایند که یا ربنا لعنوا مشاهدان من است حضرت محمد مصطفی اندیس عالمان و صدیقان و مشبهان این است را حاضر کنند و گویند که شما خبردارید که نوح بامت خود پیغام الهی در باب توحید و اثبات نبوت رسانیده است ایشان گویند یا شایم و گوایم و حال چنین است بدلیل آنکه او را بقدر سلطنت و احوال توحید و غلبت فیهیم الف ستمت الا محسب علیا فاخذهم الطوفان و هم غافلون کاقرآن است حضرت نوح گویند که شما در وقت مانده اید و احوال مانده اید و گفتار ما شنیده اید پس شهادت صادر کنی یا چگونه سماع شود حضرت صلعم فرماید که امت من است یگویند که ایشان در دنیا این حقیقت تحقیق از خبر الهی که توحید از معانیست نبوت رسیده آنجا این کاقرآن ملزم شوند و همین طریق است حضرت نوح و حضرت صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب حضرت موسی و دیگران هم درجه بدرجه معال کنند و ملزم شوند و بعد از آن راه معذرت پویند و گویند که فی الواقع نفقه ندیم و خطا کردیم لیکن این موجب عتاب دیگران بوده عذاب بر ذمه ایشان نبوده و ما را بسوی دنیا نفرت تا عمل نیک بجای آوریم و با حکام تو گرامیم از جناب الهی جواب بده که عذر شما ناسمع است آنچه حق نفقه بود ادا کردیم و مدت دراز فرصت دادیم حالا با گذشتن جمال است پس حال کفار را که نیک بودند و با شما خاجا خط کنند و سیئات را برقرار دارند چرا که هر عملی نیک که از برای اصنام کم کرده بودند از جناب الهی مقبول شد و هر عملی که برای حق تعالی کرده بودند بسبب جهل در حضرت او تعالی و مخالفت امر او و ایقار حق تعالی سبحانه جزای او را دنیا مستحق بدل نمایند فرمان الهی بحضرت آدم علیه السلام رسد که لشکر و دوزخ از اولاد خود جدا کن ایشان عرض نمایند که الهی بچه حساب فرمان شود که از من بزرگ کسی برای پیش نهاده خود و نه برای دوزخ این زمان در مردم بولی قتل که بیش از میان است پس حکم شود که هر کسی که عمل کرده است از معبود خود خیرائی آن بخوابد پس هر گره در پی معبود نشوند صورت پرستان را در وحایت شیاطین که بآن صلوات متعلق بودند و کرشمه اظهار میکردند و در خواب بیداری راه اغوا می‌پویند و بر و حاضر شوند و بت پرستان بشهادت قلاب مناسبت باطن بدینی ایشان شوند و جمیع حضرت مسیح و ملائکه و دیگر انبیاء را و اولیاء پرستش میکردند چون جمیع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت دلربائی ایشان شیاطین بودند و بر وی ایشان همان شیاطین حاضر شدند و همان قصه پرسند که آیا بجهنم اند معبودان شما ایشان بشهادت دل و مناسبت سخنی میگویند که فی الواقع همین اند معبودان مالا که گویند پس بروید همراه ایشان تا برسانند شما بخیرائی کردار باغی شما این کاقرآن بسبب شدت تشنگی از ایشان آب خواهند در و بر وی نظر ایشان سراب مانند آب نمودار شود چون آبجاری رسد آن عذاب محض آتش باشد که بی‌پایان باشد و از ایشان را در خود کشت و برای جمیع ازین کاقرآن گردن از دوزخ برانیزد مانند جانور که دانه اتفاق میکند و حقار خود بر داشته ایشان را فرود و بدینصورت که آن آتش سید را و بیلا آغاز کنند و استادگی نمایند ملائکه قهر کنی را بر و دیگر را از نو کشتید و دیگر قهر کنی را بر و

رسیدن آتش برگاه بدن سوخته گردونی القور بدن تازه برود تا بران عذاب بختند و در ساعتی هفتصد و نوبت
شوند که اجزای اصلی ایشان را فانیست و گوشت و پوست و دم بدم و خا بدست و بعد مدت دراز تر بر کافران سوانی
این همه عذابها عذاب گر سنگی شد بد چندان سسایک کنند که برابر همه عذابها گردد و در حلق تمام طلب خدا نمایند و حکم شود که
از درخت نرگم که تیر و تیغ و خار و درو سی سخت است و در قعر جهنم میوه درختی مثل این قوم که از این گل رسته است بخورند
ایشان برهند چون از آن درخت بخورند گل و گیاه و آگاه یاد کنند که چون در دنیا القور در حلق بند می شد بآب میگزیدیم
پس آب طلب نمایند حکم شود که از جیم بخورند بخورند و رسیدن او بآب بسیار سوخته و درم نموده تا ناصیه و سینه برسد و
زمانی منتظرین شود و خلق چاک چاک گردد و او را عذریزه بریزه گشته از در بر آورند چون ازین حالت بقرار شوند بسوی
مالک که از جهل نوزده ملک موکل بدو فرخ رئیس مطلق است عاجزی نمایند که ما مرده ساز تا ازین ایضا برهم بیدارند
نیز از سال و ناله و زاری نایی بسیار جواب گوید که شمار برای همیشه پیدا شده اند از موت چه حرف بعد از آن هزار
سال دعا کنند فریاد نمایند خدا و دعا بجان مادر ایشان و ما را بر جنت خود ازین عذاب بران بعد از ارسال حق تعالی
فرماید که خاموش شوید با من سخن نگویند که شمار بر آید نیست آنگاه بگویند یا خدا صاحب کبریم که انجام صبر ابرام و کفایت
سنت پس حق تعالی را زاری و عجز از ارسال یاد کنند بعد از ارسال تا امید محض شوند و بگویند که برابرست ما را
ببقیاری و صبور می بچگونه امید خلاص نیست ایست حال کفایت و آند و رفت ایشان در و فرخ از جای بجای و آند
محشر بهنهم و از گون بروی باشند یا با طرف بالا شوند و سر با طرف پایین ایستاده باشند و همین حال از
موقوفات راه پرین کنند و در میان جمیع از ایشان سخن شوند بصورت سنگها بعضی بصورت گربا و بعضی موشها و
بعضی بصورت بوزینه و بعضی بصورت خر و بعضی بصورت بارنا و بعضی بصورت دیگر با و بعضی را که کال گردن کش
و کبیر باشد در محشر بقامت صور چهار آند تا در کالفت پائمال باشند ازین است حال کفایت از اسلامان که در محشر
باشند بر مراتب گوناگون باشند جمیع محض نظر بر جلالت خدا تا یکدیگر محبت و ملاقاتها و جدا یها داشته باشند
بسیار نایی نور طرفین تجلی حق باشند و همه که کمال توکل بر استند نظر در سائر مهابت دین و دنیا بغیر از حق تعالی
رونی نایی ایشان را مانند شب چهارده ساخته برای جنت از سائر جمیع بی حساب کتاب جدا سازند
و جمعی که با ترک دنیا و فقر کشی حقوق جهاد قیام داشتند نیز بی حساب کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را
که قیام لیل کمال حصود و ادب نمودند با نام سادات الناس مخاطب مفتخر ساخته نیز بی حساب کتاب برای جنت
جدا سازند و بعد از آن جمعی را که در هیچ لحظه غلا و ملا از شغل طاعت و عبادت غافل نماندند در صفت و عشرت
حمد و شکر الهی بسیار داشتند بسیار و معجز با نام اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سائر مومنین را از صالحین
و دیگر منافقان را که بدعوی ایمان شریک ایشان بودند فرقه نایی مختلف سازند اهل نماز کجا و اهل صیام کجا و اهل
صدقات و اهل حج و عمره کجا و اهل جهاد کجا و اهل خدمت و تواضع کجا و اهل حسن خلق کجا و اهل ذکر و
اهل اوراد کجا و اهل خوف و اهل ترحم کجا و اهل عبادت و انصاف کجا و شهادت کجا و اهل صدق و وفا کجا و

اول علم و سواد و کسب کجا در یاد و خاکساران کجا باستد و عوام کلا نعمت کجا و حاکمان عالم کجا و حویان کجا و در میان
 و در دنگویان کجا و در دوان کجا و عار و نکوای کجا و در بخت گان نادر و بیدر کجا و قلع و قمع کسب گان کجا و شراب
 حوران کجا و سوز حوران کجا و رشوت حوران و مال خواران قیام کجا و دامنان رکوة کجا و تارکان مملو کجا و دامن
 امات کجا و شکنند گان عهد و پیمان کجا ما شنیده ایم هر آنگاه که با ستم و هراست همراه میفرموده باشند و ازین
 کرده که با جاس و وصفت و ستم و صفت و چهار صفت و همچنین حاکمان و صفات نیک مدما باشند و اعدا شوند و
 مانندان رکوة کجا و خواران را در محراب رشت بخوابانند و آن حال و احوال در حلقه کرده و روی بخوراسد تا مایه پائمال کنند و
 مدد آنها نکنند و دستها بزنند چون یکدوره با بنجام رسانند دوره دیگر شروع نمایند و همچنین با خواران را بشکل
 آتشی بده و جزا بزنند و شکهای ایشان مانند حجر نماید از مار و کزوم سازند و معسوران را تکلیف دهند که در آن محراب
 روح بدارند و خواب دروغ گو باریان را تکلیف دهند که حدود و حوزة زنت و ناحق خاموشی گیرند گان را کشیده گشته
 در گوشه نشاندند و همچنین بعضی خاستگان را در مواخذه و معاتبه دارند تا آنکه زمین محشر با لکل از کفار خالی شود و
 درین هنگام حق تعالی جمیع مسلمانان که از هر فرق و ملت و دود و اند و در محشر کجا مسیح شوند حیان کرده گوید مردم
 همه اهل دین و ملتهب بجای خود در قفسه شاپا بچین جانمانند ایشان بخوبند و اهل دین همراه معبود خود رفتند
 چون معبود ما را همراه خود خواهد برد و جوایم رحمت و انعام فرماید که منم معبود شما همراه ما بیاید لیکن مردم اندوخته
 نداشتند که بجای حق است گویند یا به بیگیم بخدا از تو هرگز معبود ما نیستی از آنجانب خطاب شود که شما معبود خود
 دیده اید گویند ما چه مقدور بود که معبود خود را تو استیم و بپس از آن خطاب شود که شمار از معبود خود
 استیلا هست که آن متوانید شناخت گویند آری پس آن تجلی مستور شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از نمایان
 آن نهاده را بر دست آید پس همه اقرار نمایند که تویی پروردگار ما و همه بسجده افتند مگر ساحقان که مهر نداشتند
 گرفتار شود و بجای سجده بپشتها بیفتند و مایه تمام احوال رخسار و آن تجلی معظم در هوا پیش پیر و اهل
 گردد و حکم شود که بیست راز و رازند و دوزخ را در میانین محشر و بیست گز از رازند و در طلعت سید بر راز
 شوند و حرمت همراه پیغمبر خود روان شود اهل ایمان را و در شعل عنایت شود و یک پیشش رود و دم طرف
 دست راست و آنان را که گتراند یک سطل و کتر از آن را در شعل در دست باشد و ناقصان را نوری افتد
 ناخن زرا بخت و ناقص از آن را نیر اندک نوری باشد بر فراغت مانند که کتیب چراغ که گاهی در دوزخ
 گاهی تاریک شود و منافقان را مطلق نور نباشد و نور دیگران برودند تا آنکه بکار نازد و در سجده است و آنجا
 تمام کرده باشند که باریک ترست از موسی و تیر ترست از شمسی پس حکم شود که ازین پل طرف جنت بگذرند
 گویند که راه آن پل پاتر ده هزار سال راهست هیچ هزار سال را می بالا رفتن و پنجاه هزار برای عبور و قس و پنجاه هزار سال
 برای فرو و آمدن و در بعضی روایات حساب عال در زمین محشر میشود و موافق آن بر پل میگردند و در بعضی روایات
 بالای آن پل بخت جا صحرای است مبنای در و بنایت و هیچ که بر دهم در اینجا بس و پیش جسم شود و بر قرار گیرند

در آن صحرای اترار و تائب برای وزن اعمال استاده است و در هر ماه حساب یک نفع اعمال در پیش نهاده ای اول حساب نماز
 و دیگر عبادت بدنی مثل روزه و اذکار و دعوات که در هر خود چند نماز بر زمره خود میداشت و چند نماز را کرده است
 و بچون نفع ادب ظاهر و باطن بجا آورده است و نوافل چه قدر گرفته اگر فرض تلف کرده باشد بقا افضل است که بکفر
 گردانند و نماز صورت انسان شده حاضر شود و بیک نام است تدریست باشد و آنکه با و را و اذکار است نرسین بیایم
 زیور باشد تا آنکه ناقص است نقصان در صورتش بود و باین سوره حساب و زمره باشد و صحرای دیگر و علی بن ابی طالب
 حساب کتبه و سایر عبادات مالی باین وضع باشد زیرا که همین رابطه در جمله اعمال جاری است و در صحرای دیگر عبادات
 مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرای دیگر از اخلاق و احوال قلب زبر و حرم معلوم و ثبات و در صحرای
 دیگر از جنایات قتل و جراحات و در صحرای دیگر از جنایات احوال و اکل و شرب عقود خاسده و در صحرای دیگر از
 جنایات حقوق خلق از بیها بعد چته شدن حساب از تفضیفات اعمال و هر تفضیلات آنها و از کفارات اعمال بدو
 ضبط کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران بدعا نماز احسانها و مکافات از غلامان که بر زمره او ثابت شده است
 کاغذش را درست نموده بر پل مرطوب و از آن سازند و افق حساب خود در راه پیش آید و حقوق مظلومان را اندازد
 فرمایند و بر آن حسابات غلامان مظلومان دهند و اگر در پیش غلامان حسابات نمایند که غلامان مظلومان بپایان اندازد
 گرفته بر سر غلامان نهند و مسلمانان را بسکسار سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب و داخل نمیسازند و اعمال
 بدنی را تبدیل و نقل میکنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود و چون کفایت نکند در فرائض نیز جاری
 سازند و بعضی مردم صاحب حمت باشند که نظیر اعمال نداشته است بر فضل خدا گماشته بعضی حسابات بحت
 بی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل خدا بیاورند چنانچه در روایت است که دو کس برابر در مقام وزن
 حاضر شوند یکی باشد که میزان حسابات او برابر باشد که اگر یک حسنه بفرزاند آن یک گران تر شود و
 مستحق بهشت گردد و دیگری باشد که در مقابل حسابات یکی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دستدارین
 و حق و از این خود یک نیکی بسیار تا مستحق بهشت گردی از هر کسی که توقع میداشت التجا نماید کسی با و مساوات نکند
 چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید چون در مقابل حسابات من یک حسنه است و ترا باین همه چیزها
 کسی یک حسنه نداد مرا که خواهد داد ازین یک نیکی من چه خواهد کشت و این یکی بتو بخشیدم برو بهشت من
 دائم و خدای من سپید و سبحانه هم نواز فرماید که هر دو را در بهشت بر نرند و در هر برابر سازند و وزن اعمال
 در ترازو بطور یافو شده و آن چیز را که بآن تقرب در حساب الهی هستند مثل آب و خور و گوشت و قرآن و دل
 و سرگین و اسبهای جهاد و بچهای خول که بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات
 و تعظیم حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پنهان و کثاده سازند و گران اعمال بقدر قوت یقین و کمال
 اخلاص و جای گرفتن در ترازو باشد چنانچه روایت است که یکی باشد که او را نود و نه طونبار بدی باشد و هر طونبار
 بد نظیر از شرق تا غرب چون بپند آمد از بخت قطع نماید گویند و ترا نیکی هست فرشتگان نیکی او حاضر سازند

یک برات یعنی چندی غرور حاضر سازند چون به پند گوید که این خداوندی است در برابر این طومار چه درود
 چه ابرو این برار سوا می سازد چو لاف و در خم ملک قوی نه بر باد که حواسی بر سر است رب اغفر خرمایه که پیش ناظم
 آن روزن کنند آن برات سنگین شده بر زمین نشینند فان طومار برپا دارند و همین آن مناد بر سر است گروه و در
 آگاهان کاتاکر و آنست که آن یک برادر شهادت خاتم باخیر است که گناهان تمام عمر را محو می سازد و انعام
 اما اختلاف است علماء که میفرمان و مراط یک یک اند که تمام خلق کار خود از آن میگیرند یا یک نوع میزان است که خیرات
 بسیار دارد و همچنین مراط است که افراد بسیار دارد و مقتضای آیه اگر میوه و بعضی الموازیس السطویوم القیامه و لا
 کند که تر از او بسیار است و این قیاس دریافت می شود که مراطها بسیار باشند خواه برای هر شخص خواه برای هر
 امتی خواه برای هر فرد و اندک است آنچه چون از زمین محشر بر سر بلند نشود و کدی اهل محشر چنانچه پدید آید که فایده
 بت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میگوید در یک سببی مانند برق در نشان میزنند و بعضی مانند باد میزنند و بعضی مانند آب
 و ستان و دوان بعد از آن بطور خویش به دوان بعد از آن محنت کشتان کشتان دانه میان آتش سترائی در آتش
 سرکشند کسی نجات یابد از آتش و کسی را با جزای بدن برسد و بعضی سلامت آمد و بعضی را کشیده در آتش
 انداختند همچنین هر دو جانب این بل قزاق و امانت همراه شوند و آمان را که حق تعالی ایشان کرده بودند در آتش
 آنگاه میروند و در دوزخ و اعمال صالح نماز و روزه و سگی شوند و خیرات از آتش حاصل گردد و قربانی ستواری شود
 و از کمال حول مقام از کسی بسیار تخیر و دیگر تخیر و در حق امتان گویند بخت مسلم چون منومان در مراط سوا
 ساقان در خلعت گرفتار مانند فریاد کنند ای اندک انتظار ایام کشید تا در نور شما ایام روان شویم ایشان بچینند
 قدری پس پشت خود میگردید و آنجا میبایست که او را آورده ایم تمام میاید چون پس پشت خود میگردید و آنجا میبایست
 سیکران پسند در آن هول عظیم در تابند و با فطرت ایام برگردید و میبایست که برگردانده و دیوار نیست و در دوزخ است
 فراز کرده و بجزع و فریاد نمایند که ای ما همراه شما بودیم که ما همراه میگیرید مسلمانان گویند که آنرا بودید بظاهر او در
 ماطن شک و شبه داشتید و در حق ما بیهوده میگردد و حضرت کفارا انتظار می نمود و پارس امروز با همان باران
 ملحق شودید که آگاه در همین آتش شعله های آتش ایشان را در گیرید و بجهنم کشید و در مراطه پارس سر و اندازد و مسلمانان
 بهمان کشتاکش در گشتن باستاند و مجیک مانند برقی و مانند و تیر و قوی گرفته باشند گویند شنیده و نودیم که
 در راه دوزخ می آید ما هم مدیدیم و دیگران که مسلمانان با اینها ملحق شدند و در مراطه آن طرف بل مراطه توقف گشته
 و از شکایه که در دنیا با هم داشتند سوا می ساختن مملی شوند و حرامی نماید پس حساب ثبوت صلح بدست خود
 فضل حبت کشاده مردم را در بهشت رسانیده خود مشو اهل دوزخ شوند و تقدیری از آنست خود فرمایند درین حالت
 است آنحضرت صلعم چهارم جمیع بهشتیان باست پس چون خبر داده شود و ایشانرا که حدیث هزاران هزار در
 دوزخ افتاده اند آنجناب مقتضای آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الهی التبتا نمایند که ای الهی است مرا از
 دوزخ خلاص مرا این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری میباید بجهت رحمت و شفاعت عریض و عریض بجا آورده

پس از جناب الهی حکم شود که هر که در دل او برابر یک جوایمان باشد بر آید و بتابعیت آنجناب بنیای دیگر هم شفاعت است
خود بکنند پس آنجناب بیکم الهی فرشتگان را همراه گرفته در امت خود بر کناره دوزخ شریف آورده فرماید که ای
یاران و دوستان عزیزان خود را یاد کنید و از حال آنها نشان دهید تا آنها را ملائکه از آتش بر آورند شهیدان را شفاعت
بهفتاد و کسم حافظ را شفاعت ده کسم عطار و اولیاء را سواقی مراتب خودشان صد و بیست و شش شفاعت دهند و در
اولیاء را ایشان ملائکه در آتش عواصی نموده بر آورند و درین شفاعت پیش از همه بجات عاصیان اهل بیت باشد و همچنین
در شفاعت عتبه‌ای دیگر چون این شفاعت با انجام رسد مردمانیکه اینقدر ایمان دارند بر آیند امت آنجناب صلعم در جمیع
استها که نیز سخات یافته اند کشت گردند پیش ازین شفاعت ربع بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز تقدر است
خود نماید که حالا چه قدر در دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزار تا در آتش هستند پس باز دیگر دستورات
در جناب الهی شفاعت فرماید حکم شود که هر که از هشتاد و نه خردل ایمان در دل باشد او نیز از دوزخ بر آید آنجناب
در دستور سابق اصحاب عطار و اولیاء را فرماید که هر یک یک از شاخه‌های گن و دستور سابق خود را یاد آید و از آتش بر آید
کنایه می‌افزاید و بعد از آن هزار کس از آتش بر آورند و این زمان است آنجناب نصف اهل بیت
باشند بعد ازین شفاعت باز تقدر است بحال است نمایند و بعد از در یافتن احوال عاصیان در جناب الهی باز دیگر
در دستور سابق شفاعت کنند و او را پانصد تا هر که بقدر ادنای دوزخ ایمان باشد بر آورند پس همان دستور سابق است
آنجناب بیکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ بر آورند و در شفاعت سوم امت آنحضرت صلعم بر ابرمه استهای دیگر گرد
و بعد ازین مانی نماند از اهل توحید که جمعی قلیل که توسل بانبیاء کنند تا بر آنکه احوال ایشان خبر نیافتند
با آنکه شفاعت پیش پیغمبر صلعم در حق ایشان نیز شفاعت فرماید حق تعالی فرماید که این مقصود شما نیست بلکه اینها
سرخ بجات میدیم درین آتش دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقی مانده اند در طعن و ملالت کشند
و گویند که شما ما را در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید و اینگان محض شده توحید شما هیچ کار
نماید ما و شما یکسان شدیم و یکجا مانده ایم پس غیرت الهی بپوش آید که یا توحید ما را برادر شرک خود کردند قسم بخرت من
موجود را برادر شرک کنتم پس بدست قدرت جمله موجودات را در آخر آن روز که پنجاه هزار سال است از نار خلاص دهند
ازین جمع را که از بر آورده اند بیدنه‌های ایشان مانند آتش سیاه شده باشد در برابر حیات که در بر وی در و از
بهشت است آغازند ایلان بهرعت تمام بر وند غالبی ایشان درست و ترو تازه شوند پس در بهشت در آورند
و بر گردنه‌های ایشان دایم سیاه بماند و مدتی در از عقب ایشان در بهشت هم نمی باشد بعد مدت و راز عرض کنند که
خداوند ما را از دوزخ خلاص فرمود آن اثر و لقب نیز از ازل گردان بقول و رحمت الهی آن نشان و آن
لقب نیز فانی شود و آخر کسی را که از دوزخ بر آورند و در بهشت هزار سال مرد می باشد که او را بر آورده بر کنار دوزخ
نشانند چون ساعتی بخود باز آید و راحتی از آن رنج بپساید باید ناله و فغان آغاز کند که مردی من از اینجا گذر کند
پس حق تعالی از عهد و پیمان گیرد که سوا می این چیز دیگر طلب کنی چون موافق حکم بدین روش برگرداند بعضی

انجا خوش سایه و خوش هوا و در قرب جنت اودا بنودار شود پس باز ناله و فریاد آغاز کنند بعد هم بسیار تر که ناله
 طبعی آن در خفا برسد و همین ترتیب چندین بار در مکانات دیدار شستاق شود باز نفس عمیق نماید تجرید و در باطنی در کف دست
 و پشت آید و درونی بهشت دیدار بفرار شود و نفس جمیع جهود و ساقط با محال تمام خود آشکار در غول بهشت گردد و پس
 در غول جنت دهند اما خیال اود افتد که جنت بهر صورت گنجایش اود ندارد و پس حذر تنگی مکان اود حق تعالی فرماید که
 برو آنجا بجای بسیار است عرض کند گنجی خداوند مگر نامن است و از بسکی و تقرب تعالی حق تعالی در مقابل اود موت
 بفرماند ظاهر سازد و بفرماید که اگر از دین چون عهد اود دینی اوستم شوند بقیه اود روانی دنیا اود اود و مانند چون بفرماید
 اوستم قطع گردد بفرماید که ترا این آرزو داده و چندان از نعمتهای این شبهه در مثال عطا فرمودیم در این حال اود نامی
 اهل جنت است در منزلت با محمد چون اهل بهشت بجای خود سوار گردند و اوقات ملاقاتها و صحبتها یاد کنند که فلان
 روز منی با ما پیشین و چنان خصوصیت میکرد اکنون حال او چه باشد پس حق تعالی در باین طرف و در آن گشاده و سنا
 و در دنیا حق تعالی قوت و دگر که بینند و از در پسند آن و در حق بعد از اری طلب است معلوم جنت نماید ایشان بواجب بهشت که این
 نعمتها بهر شایسته است گویند بیان کنند که در دانی حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتند گویند ما خود عهد و عهد را
 صادق و واقع یافتیم ایشان چون پیشانی ما بزی ظاهر از پیشانی خود بپایند پیشانی این سر مثال قرار گیرند اهل در عیال خود
 نیز سخات یا ننگان اند فحش نمایند ملاکه گویند که در منزل خود و محبت حال خود و دوستی ایشان گویند که ما را به دن
 ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را بارسانید گویند که اینجا و نفس گرفتار عمل است بی عمل چیزی نیاید پیشانی
 گویند بر و در در جناب ابی عرض دارد که خداوند ابر تو روشن است که ما در دنیا بودیم که کسب سعادت و خوشبخت
 میکرد و همه عیال او پرورش می یافتند و پرورش شان موجب نیک چشم همیشه اکنون ما خدمت و بندگی مثل
 گرم ملاک برین بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید داریم که اوشان ما را رسانید
 و حال حکم فرماید که بل اوشان را ایشان رسانید و اسباب نعمت آنها آنچه مناسبین درجه فایست از سر کار را
 تهیه سازید که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان شود پس عیال هر یکی را جمع شوند بطیف ایشان بهم فایده شود
 برای اعمال خود منتهم گردند و جنابت را در جنت نیز برای رفیع درجات شفاعت باشند که موافق محبت و تقرب
 آنجناب در جات فوق الاستحقاق باشند و بعد از آن همه بهشتیان منادی در میان بهشت و در فرخ استاده
 نرا کنند که ای اهل بهشت بختاره دیدار بهشت بیایند و ای اهل و فرخ بخاره دیدار و در فرخ برانید اهل بهشت
 که ما را بوجه عفو در آورده بود و در حال احوال طلبند و اهل و فرخ بفرحت تمام بر آیند که شاید ما را حکم مغفرت شده
 باشد و ما را از نارنجی برآورد پس چون همه حاضر شوند موت را بشکل گویند انبی حاضر سازند و گویند که این
 همیشه شناسید هر یکی گوید که خوب می شناسیم چرا که کسی نیست که موت را ندیده باشد پس اود را فرخ کنند
 که فرخ کننده او حضرت محمدی پیغمبر اند پس منادی اواز دهد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای
 اهل و فرخ همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان خوشی افزاید که اگر موت قنایند شادی هر یکی

پیشند و اول ناز پسندان مانده افزاید که اگر موت فغانی شد شاید که از شدت غم می مرد و پس حکم شود که درواز نامی دوزخ
 را بر بندید و بر پشت آن شبهه تیغی گران آفتی کشید تا بال دوزخ هیچ خطره بر آمدن از آتش بخاطر نیارند و اول جنت
 بفرایغ خاطر همیشه مشغول باشند بنامی دیوار جنت بسیم و زورست که خشی مست از زور خشی مست او بسیم و بجای گل
 شنگ زعفران است صدقائی او در و شمهائی او از زمر و یا قوت و بلور و چمنهای او مصفا و مترو و بجای سنگ نرینه
 در آن چمنها جواهر افتاده باشند و از مردارید و زمر و لعل و غیره نیز در خاشاک را پوست فقره و طلا و مشا خدایش
 بی خار و بی خزان و در میوه اش اصناف لذت های طعام دنیا و در زیر آن نهرها که هر دو کناره اش مصفا و پوزون و
 صریح باشند و نهرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب شیرین سبک خلک تلخی از مشکی که ذائقه اش از دیر ماندگی تغییر
 نه پذیرد و یکی از شرابهای شیرین خوش رنگ و خوشبو و فرمت انگیز و یکی از شهد مصفی کف گرفته و سواهی این نهرها
 چهار قسم نهرهای سحر چشمه و دیگر اندک که یک کافور نام دارد و خاصیت او خشک است و در گیز و تجلیل نام دارد و سلسیل
 و خاصیت او گرم مانند قهوه و او چای سوخته تنسیم است که از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هفت آب
 بهشت است و این چشمه ها که مستند ازین هر یکی در خانه مقوقان حوضی میرسد و خالص میخورد و اما اصحاب ایمین که در قریه
 کمتر اند ازین چشمه ها شیشه با سر بهر ایشان مرحمت می شوند و ایشان بر آشامیدنیهای خود مانند گلاب و مشک
 اندک اندک میخورد و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چینه های دیگر عنایات خواهد شد نام او شراب مله
 است که از همه افضل و اشرف است مع ذوق این می شناسی بحد انما نشسته و در شتهای آنجا با وجود بسیار بلند می
 سایه گسری چنان باشو و باشند که هرگاه بستی میوه یکی بچشم رفت نکرد خود بخود آن شاخ چندان مال شود که
 بل حج بدست خود تناول نماید و فرشته های جنت و لباسهای اهل جنت همه از شگفتن گلهای برون می آیند بر قدر
 قاست آنها تقطیع نموده بر یک خوب نمک کرده و نقش در لوحه نقش شده آنکه بسیار یک است بطور پارچه لای
 و قشر را یک پارچه سندس نامیده میشود آنکه صفت است بدستور طلسم محمودی است برق نامیده میشود و لطف
 لباس جنت بعد است که از زیر هفتاد و نه چار جسم بطری آید و در جنت ز گرمی است و نه سردی است و نه شعله آفتاب
 و نه تاریکی بلکه حالتی است مانند حالت صبح روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن بنیان در جگر نبرازان چند مراتب یا دانه
 و این روشنی مستفاد است از نور عرش و از شمس و از قمر چنانچه وارد شده است که اگر یک فی زمین پرتواند از دور
 زبور و لباس نریش چنان در روشن کند که شعاع آفتاب بی رونق بنظر آید و در جنت از کائنات عی ظاهری بول بر
 وحدت و لعاب ثلث و آب بینی و چرک بدن و گوش هیچ نیست مو با بر سر باشند و ریش هر دوت و سوتی دیگر که در
 جوانی پیدا میشوند هیچ نباشد و بیماری نیست و کثافت باطنی از کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب بی هیچ نباشد و نوبه
 نباشد برای خلوت و استراحت رغبت بسایه ها و مکانهای سقف کنند و برای ملاقاتها و نزولت بعضی با مید
 سیل کنند و فصل غذا بعرق معطر و آروغ مغبر و معطر میشود و هر قدر که بخورند غذا القور مضاعف میشود و اگر کسی گاهی
 نشو و صحبت با زنان نهایت لذت باشد و انزال بجز بوج فرحت بخش باشد و زنان را بعد از فراغ باز حالت بکار

جنت
 جنت

جنت
 جنت

مود کند و آنجا که موجب نیا و احوال و طوالت شدن بدن باشد و میر و حرکت مردم در پیشتر بر مرکبها و تختها بنویس
 از مرتبت است که در ساعتی راه ماه قطع و او را که در و در پیشتر قهوه و بر چها و جنگل با باشند از یک و در او بد و با قوت و
 زمره و ملور و دیگر جوهر رنگازنگ که بلندی آنها شصت سطل باشد و عرض او بر موافق این قدر باشد و بر که در
 است که اگر زمین دارد قطع مکان بر او نباشد تا موزون شود و در هر گوشه از آن خانه های مردم باشند که یکی دیگر
 می باشد و همه ندرام و احسان و از وراج و حواص یک شصت ندرالاک نه بر وقت که سیوا بر ایشان گذر میکند و ملاقات
 میکنند و آسایش می نماید و پیشتر با شصت مرتبت است که برای سکونت مردم و هشتم برای حصول دیدار با جمیع
 گو یا با رگه الهی است و نامهای پیشتر این اند جنت المکرم و دار السلام و جنت الخلد و جنت النعیم و جنت
 الفردوس و جنت عدن و جنت الفردوس و طایفه جنتهاست و اعلی ترین طبقاتها جنت عدن است که بر مرتبت حق
 تعالی جلالت و عدم توالت در آن تجلی میفرماید و گویا گون نعمتهای تبارک و تعالی آن اندازه می آفریند و در
 سیزده مرتبت است و نام او اختلاف است این عباس گفته که نام او عیسی است و مخصوص قرآن مجید است
 که عیسی در قرآن جنت و جانی حضور مقرران ملاک و نبی آدم است نه طبقه جنت و بعضی علامه جنت الکعبه گفته اند و این
 با خود از آن حدیث است که مسلمانان جمع میشوند بر کعبه بانی مشک پس اوستی خواهد بود که آن مشک را بر جامها و در
 ایشان خواهد ریخت و معطر می ایشان مضاعف خواهد شد و هر حال حق تبارک تعالی تجلی خواهد فرمود و با هر کسی که بقدردانی
 او از انوار و برکات ملک خواهد شد فاطمه میشود و در احتفا و تقیر نام آن مقصد الصدق است و آن مقصد است و آن را
 آن الثقیین فی جنات و در هر فی مقصد صدق و خدایک مقدر و مودی است که عدد درجات جنت بعد از آیات قرآن حدیث و
 اعلی درجات جنت اعلی الاطلاق درجه ایست که نام آن رسید است و آن مخصوص است بحضرت قائم النبیین صلعم و صاحب
 ائمت است که صاحب حکم و زیر دار و در هر سبع بیضی و نعتی باطل است نرسد مگر بطفیل و دوست او و کیفیت این طبقات است
 که یکی دیگر میز خال نیست مستور و سقف خانه نیکه سقف همه عرش الهی است و این همه چستور پائین باغ و بلند باغ اند و یکی
 در وسط دیگر است که در آن یکدیگر یکسلی حاطه بوسعت او خواند که دیگر حلقه او رب العزت جلالت و عدم توالت مردم پائین با
 مردم طبقه اعلی چنان می نمایند که گویا ستاره ایست بالائی کنار سه در فی با عرش آسمان این قدر معلوم است که جنت الکاک و
 است و جنت عدن در وسط و جنت الفردوس میان همه و بالائی همه است و ادنای اهل بهشت راده چند مجموعه آرزو د
 و نبوی او برسد و موافق بعضی روایات ملک است او که گنجایش ملاک باغات و خوشبها حشمت و خدم و مراکب است
 قدرت و عزت او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر از حقائق بهشت است که بعضی سیوا می کلان خود
 بنهند چون در استگاف قدری بقایات خوش و خوش بنوا باس آخره و زیوریش قیمت تو جوآن بازان بر آید ملاک است
 بمشیت خدمت گزار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم نصف ذراع مردم دنیا و اعضای دیگر
 مسافت این قدر و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش آیند و خوشش قطع و صورت هر یکی مانند کسی که در
 عین استیاب سی ساله مانند تو که الهی بر دل و زبان ایشان چنان جاری باشد که در دنیا بی شکفت و حسن طریقت

جنت همچنان که لذتهای بدنی بخشد همچنان لذت باطنی بدریافت انوار تجلیات الهی بخشد مثلاً سیاحت درختی است
و جنت همچنان که لذت ذائقه می بخشد جان لذت باطنی بدریافت انوار تجلی الهی بخشد و مثلاً ساز و دوا
را منع نعمت لذت باشد و فضل نعم دیدار رب لغز طشانه است مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی
باشند که در سالی یکبار این نعمت عظمی مشرف شوند جمعی در هر جمعه جمعی خاص باشند که در روزی دو بار
شوند چنانچه وارد شده است که اگر در روز نماز صبح و عصر بختی و آداب و عظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
می نماید جمعی دیگر اخص اصحابی که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده نیست
و طریق دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت طبقه هشتم است که میدانست پس فراخ که در آنجا حورست و قصو
زیر تر از در آنجا کسیهائی نور و زرد و دیاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب اتمها انداده میشوند و هر
را که کرسی نیست بر تلهائی شکست غیر نشاندند و در آن انبساط و سرور و یکس اندوه که بام مرتبه نیست هر یکی
بجای خود خوشوقت باشد و درین حال بادی خنک خوش آئیده با انواع طیب ایشان و زود و جوی که گاهی مثل
آن نمیدهد بودند و در دنیا و در بهشت درین حال حق تعالی تجلی فرماید بر آنها که جمع شده اند و بعضی که یکس حال
دیگر نباشد و هر یکی چندان قریب بیند که از نامی دل خود بخواهی که دیگری نداند عرض تواند کرد و خطاط بنجاب
سزا و جزا میداند شنید درین حال بلا که حکم شود که شراب ظهور هر یک برسانند و نعمتهائی غیر مکرر مخطوط
سازند و بینندگان را چندان استغراق در لذت دیدار باشد که همه چیز با سوا می او فراموش میکنند و تمام نعمت جنت
در برابر آن بجوی نمی خرد چون از بنجار هفت شوند در راه بازاری بیند که مخالف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گو
شتنبیده باشد همیا باشند هر چه بخواهند ملاکه از آن حواله نمایند و از آن جمله صورتهای بسیار خوب است که هر کس
بهر صورتی ترغیب کند در آن صورت درآید و برآید چون از بنجا بخاند خود در سنده حوران بهشت در تحریف افتد
و بر رسیدن ایشان حور ایشان هم از خون بتضاعف شود و با هم تنهیت کنند و گویند که شمار چشده که جان برین
و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب گویند که همین است سزاوار کسیکه بدیدار رب العزیز فائز شود و حضرت عز
گاه گاه بر این جنت در خانههای ایشان نیز تجلی فرماید بشا بده جمال بی مثال و مخاطبات پر عنایات مبتیج و مشرف
گرداند و در جنت سلخ و نعمتهائی لطیف بسر نفع باشد یکی آنکه از بدر آمدن هوا در شاخها و برگهای درخت
طلوبی امکان خوش نوا طرب فرا بر می آید و شنوندگان را هوش میراید و در جنت هیچ خانه نیست که در دشاخی از
درخت طلوبی نباشد و از میوهائی او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریاح مطهر و لحوه و اسکان بدیع و جوار
پر حسن پیدا میشوند مردم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات ترست اجتماع میکنند و نعمتهای خوش آیند در
بیان حسن شامال و دوا و اوصاف مکان خود چنانچه در دنیا مردم برای عروس مرتب می سازند
می سازند سوم آنکه در جمیع دیدار رب العزیز حکم شود بعضی بندگان خوش اواز و مقرب از آنکه شرافیل از ملاک
و حضرت داود از پیغمبران که رب العزیز را تسبیح نموده و صفات کمال او بر حاضری عمن سازند طر فحالی از وجود

ذوق و شوق بهم میرسد و در جست و جوی سنجیدن نباشد میگویند که بهشتی را و درین صالح از زبان دنیا باشند
 آن زمان که می شود بر رفته اند یا خود سال مرده اند و هرگز نمی که چند شود بر مستعاقبت نیا که باشد با هر کسی که سواقت محبت
 صحت بیشتر داشت و شرفا نسبت دینی و دلاوری در در کمال او و خدای تعالی و بعد از گذشتن هشتاد و نه سال از این
 نسبت با دل و تکیا مبارک مغفرت و روز بخیر ارتقا و فرایه که ای بندگان من هیچ طلبی آرزو و شایسته ای اندیش
 گویند الهی هیچ قصه ای در خاطر مانده و که بسبب رفتن و نه امان در جوار ابرو و انوار زلفی ما نهایت سده اکنون هیچ
 مقصد سبحان را نمی رسد که زیاد و از ان طلب کنیم حکم شود که آری تبارا معنی میدهم پس شکر و آن نیست که در شای
 رضا مندی خود و مروی ام بعد از ان تا خوشی شوم از حرکت این رضا استواری در قوی دلالت دارد و در
 و جسم پیدا شود که تمام نفیست در مقابل آن چون غبار یا گو به باشد و خدایم اهل بهشت است نه فرج باشد
 که در میان ایشان و در دست حق تعالی باشد هر چه از ان جناب منایب شود بایشان رسانند و هر چه
 مرض نمایند با نجات ساختن و هم چنین برای رساندن بهایمهای انبیا و مقرران که آنها محبت در رابطه میدهند
 دوم ظمان که خلق است عظمه در بهشت مستور و حوران ایشان همیشه بر یک فریاد باشند مانند دانهائی مرده
 از سگاسر و در پهنه هر طرف میگردد و موم اولاد و صغار مسترکین باشند که پیوسته علم برای اسب خود بهجت حدت
 در خواست فرموده اند و دمای مبارک با نهایت رسیدن مرض نموند که الهی این بیجا کون در روز است قرار
 بود معاینه تو کرده اند بعد از ان که یکدیگر تا تکلیف برایشان جاری شود و رسیده اند پس کفر از ایشان مطلقا
 واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز واقع نیست و در جناب حضرت کبریا مواظفه و اعتبار از ان نیست امید و کما
 همچنانکه اولاد مسترکین افعلا می در دنیا است من عطا و مودی و بسی ایشان را و دوستی در جنت نیز اینها را با
 من بخشی و این همه بیان اهل نادر اهل محبت شد آنگاه که بریل ملاحظه و ان شدند و فنان عبور کردند و از ان
 تسلی اند که حسرات و سمات ایشان بر اوست نه استحقاق ثواب غلبه گشته و استحقاق عذاب طبع نموده ایشان
 بعد از متشن از پل مراط و مکانها که رکنان و جبهه اند محسوس دارند و نباشد و همچنین مجاهد که در صورت پیغمبران
 رسیده و افعال در هم نکرده اند و شکر هم نکرده اند و اعمال یکسان نموده اند بلکه دستور بهایم در اکل و شراب
 جماع و طلب معاش عمرگزانیده اند و همچنین کسانی که بمرایه رسیده اند اما سبب و عاقل از جنون و سبب
 معرطه لغات دل و صفت بهشت بشرایع و معرفت حق و باطل نکرده اند این همه جماعه از انجمن اضع که اعراف نام
 آنهاست بجای دهند تا انتهای روز است که پنجاه هزار سال است پس ایشان را و درین سختی حال کفار و مدت عذاب
 آسمان و جبهه لم روحانی و استیلا می خورند و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت طهارت دخول نیامتن نیز با
 تمنی مانند اما توقع درآمدن اینها موجب تشکیک و تسلی خاطر میگردد و در عین کشتن نماندن و باطل بهشت و باطل
 کلامی که لائق هر که است مانند تهیست و آنست باطل جنت و ثابت کردن و عداوت و ادلن باطل نادرش
 بعد از ان کشتن محسوس فضل الهی و عنایات او در اتباع بهشت در آمده و داخل بهشت شوند و در بعضی بر وایان

آمد و مست که جمعی از مردم که پس کیفیت نرسیده اند یا رسیده اند و جمعی دشواری که بان حق و باطل و التفریق نمایند نیاید
 و یا یافته اند لیکن با ایشان خبر پیغمبران و معجزات نشان نرسیده است خواه بدین معنی است که در آن وقت پیغمبران نشین
 نبودند یا بسبب بعد مکانی که اتباع و امتان پیغمبران نرسیده اند و آنها را حوال دعوت ننموده اند و محاسن
 و جبهت ماعنی آن و معجزات پیغمبران بیان کرده اند این جماعت را همه یک کلمه برگرد مکان پر از آتش و حضرت حق جل و علا
 و بگوید که ای بندگان من کیستم همه با کوهی در بند که قوتی پروردگار را و خالق ملکات با موافق آنکه مرد زاست گواهی داده
 بود پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوید پس حکم شود که شما همه با خود را درین آتش انداخته
 جماعه بی تمنا شما خود را در آن شعله ماعنی تیز و تند را نگهاند و جمعی دیگر فذر و پیشانی بر زمین گذاشتند و بگویند که طاعت این کار داری که در
 است از ما سر انجام نمی شود ما را معذور از حق تعالی آن آتش آبرو آن کرده که داخل شده اند گل گلزار گردانده اند و آرام و دست
 بخشیده بر و سلام گردانده و بگوید اگر اینها بر احکام من طاعت می یافتند البته بجای آورده اند که سهل تر از آن در دنیا طاعت
 که قرار توبه میدن نمایند و آن جماعه دیگر و فرماید که اگر شما در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و مشهورات و رسوم و محبت
 آثار رب می بودید که حالا از آن چیزها بیخ نیست و یقین که از رسیدن فرمان من با همه این وقت انکار دارید در دنیا غایب
 بود و مسئله پیغام و رسانیدن پیغمبران که شما تمام پیغمبران خود بودید که با کلان بود و چون این وقت حکم را قبول نکردید در دنیا
 کی قبول میکردید شما کافرانید تحقیق همراه کرده و خود پاشید پس بنهار آتش داخل کنند باید داشت که چنانکه می آید
 سگفت بشرایع اند و جانیان نیز سگفت اند و در سورة الرحمن بر ذکر ثواب عقاب هر حاجی را نیز شریک در میان فرموده اند
 علماء اختلاف است در آنکه بعد از ساجد کتاب چهل جنت چه خواهد بود جمعی بر آنند که کفار حرم را خلوه و دراز است و صلح
 ایشان را اصلا دخول جنت نیست بلکه مثل بایع خاک خواهند شد و مدبر جمعی دیگر آنست که صلحی است پس این را از نظر
 محمد است اما نه مالکیت جنت که جنت را حق تعالی بوالد آدم علیه السلام بخشیده بود و بلکه گرد آرد و دیوار جنت
 رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعيم آمد و رفت در جنت میکنند و نعيم جنت در بان آنجا نیز بهره مستحق میشود
 و نا مقین در ازال و بقولی اینها را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول است و مالک منازل خود میشوند و قول میانه بقیه
 نزدیک تر است و الله اعلم و هم چنین در حدیث شریف وارد است و آیه کریمه در سوره ابره فی الارض و لا طائر یطیر حی
 الا هم اما انکم باخرطانی الکتاب من شیء ثم الی برهم بخشون هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر است و قصاص ظاهر از
 سخلوم میشود اما از یک نوع مثلاً نرگ و شاخ دارد و دیگر را که بی شاخ یا ضعیف بود و اینها را رسانیده است آن بی مثل را
 شاخ و بی قوت را قوت و دهند که تا انتقام خود بگیرد بعد از آن ایشان را بهشت و در آنجا نیست بلکه خاک جنت میشود
 آنکه برای خداست تعالی مذبح شده اند و در مراتب عالیه و آنانکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبح شده اند
 در مراتب کمتر از آن در خاک آخته میشوند و چون خاک رختان جنت نیز خالی از شو نیست میگویند لذت فرا میگیرند
 و باقی در خاک من داخل گشته جای یک خاک نیامده میشود و میشود و صورت نخوشیدن خاک دنیا و آسمان آنست که
 که آسمان ما را برهم زده بهشت را بجای ایشان پس میکنند و زمین را مثل سیده شیرین بنده در غذای آسمان

صرف نینازند و این وقتی باشد که مردم بر طوطی بروند و زمین خالی گردد و در میان آمده که چون مردم از بل طوطی بگریزند
و رسیدن محبوس شود تا هر یکی از شکایت دیگری و حقوق ضعیف بر مشفقان پاک گشته و در پیشست برود و در میان آید و بر
از نیست یک گاه یک گاه بی حاشیاء که ما هم گاه نماند و یکی دیگر را محمد روح سار و دویلاک رسیده اول از جگر گویست
کباب شود و در اول جنت تقسیم نمایند بعد از آن آن بر و را کباب شود و همراه سیده زمین بخوردن ایشان دهند و برین
حاکم شود و در گنجینه آید و دنیا فانی می شود و در میان سار و دویلاک جنت حضرت امیر و ماز و حق و صالح و سگ و محراب
و در نهان است و استوانه چنانکه از مکانات کعبه محظوظ و کوه طور و صحرای بیت المقدس و جالبین و بنبر و حنظل و سبزه و جوی و میراث
اینها و مانند اینها را صوت پسندیده و بخشیده و صفای روح اجسام بهشت داده و بعد از بهشت در آورند و همیشه
نگاه دارند و تا بجا بعد از فراغ روز محنت حساب که پنجاه هزار سال مدت دارد و بعد از کشیدن مقننه با بر و دروغ روز
خلو و سرور جنت و مقننه کلام مجید و احادیث شریف است که اهل جنت همیشه نعمت و ترفیحات قرب و اولی
را عذاب بی تخفیف نیست و سیاست تا ابد آباد است هیچ نماند و در حق تعالی با ما در و سار و جامع سلامت
تا بر زبان گردانند و ابراهیم اهل جنت بخشنده از عذاب عتاب محشر محفوظ و شسته بخت سار و رعنا سندی و دیدار خود و در
کنند بخت حسیه عالم النبیین و آل الطاهرین و اوصیای ائمه متدین بر حمت و در هر دو و اوصیای حنین فقط

خاتمه الکتاب

در بیان آنکه اهل اعمال صالحه مقننه اند و در قبول جنت و در قبول جنت مقننه نیست برایشان بدانکه او تعالی اهل نار
نمیکنند کسی که هیچ گاه کسی بر کوه و در عذاب میکند باقی گمرا فرغان را و اوجاست پس می آید و در آن هر که را میخواند
بعضی فضل امتنان و جو و در حسان خود و بعضی را در اهل میکند با سبب آن که توفیقش می آید و او را اعمال صالحه را بر آید
و می مقدر فرموده و او را بر این آن اعمال آفریده پس قبول می دهد و جنت بسبب آن اعمال حسنه و افعال صالحه میشود
چنانکه بقول صدق و عدل حق که با جمیع مسلمین متخلف نیگردد و ثابت شده است قال تعالی و اهل بری امنوا و عملوا الصالحات
سند چشم جنت تجویز من تحتها الا نهار قالین فیها ابداء و عداشه جلاله فی این عده است از خدا معلوم است که عده
او حق باشد و تخلف نیست بر و در دنیا سو که فرموده آنرا بمصد که دلالت بر تحقیق و وقوع خبر دارد و فرمود و در این
من است و فیما بین پیچیده در قبول و خبر را است و از وی نیست الا الله و الله و لا رب سواه و فرمود و من یعمل من الصالحات
من ذکر و اتق و هو من قاصد لک خلون ابجته و لا یظلمون فقیرا یعنی برابر جایگاه متعاقب حشته خرامم ظلم کرده نشوند
و این بر سبیل مبالغه در نفی ظلم است و عده است توفیق اعمال غیر نقصان و در آیه بیان حسان و کرم الهی است در
قول اعمال صالحه از عدا و مؤمنین مردان باشند یا زنان و توفیق است در آوردن ستان در جنت و کرم کردن از
حسان شان اگر چه مقدار فقیر باشد و فرمود و عملوا ابجته با کتم تعلون و فرمود و ظلم ابجته التي او تمون با کتم
تعلون یعنی بسبب اعمال صالحه زیرا که بای سوده را می بسبب است و وجود سبب او وجود سبب لازم و عدم او
سبب مستلزم چنانکه در طالع آن معلوم است و وارث نیست و انسان گمرا حقایق او تعالی را در بفضل حسان

کریم بر نفس قدس خود منت برائی نال حاجت بقول صدق و در حق خود واجب کرده و ایمان برادران و مدد
 تخت آن بر برادران یان چند و چو با قدرت دارد و واجب است بوجوب تشریح و در حق او تعالی این موجب امور است
 یعنی شوب چه واجب و رعیت یعنی ثبوت است و در واجب یعنی ثبوت که نال مسلم الخواره و حبیب و حبیبی ثبوت
 و جوب تشریح که در اعطای شایسته تارکش معاقب گردد که این معنی در حق وی بیاید تسخیل است تعالی الله من فلت
 کید امر خطا این التیمع در حق کریم معنی قد جعل الله من یحیی نفوس المؤمنین و عوالمهم و عقدت بهم فلا تقدره الکره یا عوالم
 من ناکید الله جبار سبحانه بصیغه البحران التانی الا انبار بر یک بصیغه الفعل لاسی اللهی وقع و ثبت استقر
 التامت احضار هذا العقد فی نفسه سبحانه و تعالی مدانه هو الذی استمری هذا المیع الذی یلحق انه اجرانه و مدانه تسلیم نه الحرج
 الی الله و لا یزک الکمال من الله فی بعینه علی الحق الوجودی و ما ساد به بان ملک حق طیاره حق هو علی نفسه التماس الی الله
 و کس بجوئه حفاظه الشیعه و انحرع من محل فلا یعود و انه فی الفصل کینه المنزله من السماء من التوراة و الانجیل و اقرب
 اناس علامه معادیه بصیغه استفهام الکار و انه لا احد اول بعد و منه سبحانه التامع انهم سبانه ان سبانه
 العقیده میسر و بعضی معنای سبانه من قدرتم لا العقیده و لا بحیث لایثبت میه خوار و لا یعزیز له بالصحة العاشره و اجرم
 اخذوا موکدا من ذلک البیع الذی باعوا به الوجود العظیم و البیع باعوا به البیع الذی احذوه به الوجود و حاجته
 بر بعضی قول باعهم عا و منهم و تانتم به و انتم الایة بمنزلة النفس الانسانیة و عظم مقدره بان السیاسة و خلقی علیک
 بعدا و انظر الی المشتري لهما من هو و انظر الی المنه المبدول میها ما هو و انظر الی من جری علی یدیه و نقد التبايع و
 النفس و الله سبحانه المشتري لبا و العن جنبه النعيم و السفیر فی هذا العقد غیر خلقه من لایکونه و اگر هم علیه و غیر من
 البشر و المسلم لهم لایه من قد میگوید که لا یرو و وطنه به قار با نفسک ان ترعى مع العمل اتقوا و این چنین در قرآن
 سیارت و مدار آن بر سه قاعده باشد ایمان و تقوی و عمل خالص جماعی خدا موافق کتاب و سنت و این بشارت
 برائی اهل ایمان فعل سه گانه است که برائی کسی که مخالف ایشان است از مسافر ظنون و دوران بشارت قرآن و سنت
 بر همین کسان است پس پس این سه در دو اصل مجتمع میگردد یکی اخلاص در طاعت خدا و دوم احسان بمسوی
 خلق و تعالی و خدا این هر دو اصل مجتمع است در ایمان و امنین با عون با این هر دو اصل مابع یک فصل است
 که ان موافقت رب العالمین در محاب و سب و نیست ماه مبسوط این موافقت که تحقیق اتم در نماز و باطن بر رسول
 صلوات و اعمال که تفصیل این اصل هستند پس نهاد و چند نسخه اند و ماخذش از و یه کریم است یکی بیس الهان توبه
 و جوب کمال الشریک و المنزلة لکن البر من آمن بالله فی آخر ما ذکره و افعل المؤمنون انهم و اعلا فی ان قول لا اله الا الله
 در ایمان آن ماطت افوی از طریق و میان این هر دو شعبه از شعبه است که مرجع آن تقدیرین رسول خدا و مسلم است
 در هر آنچه از ان خبر داده و طاعت وی در بیع او و در ایجاب و استجابا مثل ایمان با سمار و صفات و اعمال و آیات الهی
 بغیر تحریر و تقطیل و تکلیف و تمثیل شافعی گفته اند محمد الله الذی هو کاد و صفت بفرقه و فوق ما یصفیه خلقه و کرمه با این
 مشغول از قول آن حضرت مسلم اخذ کرده اللهم لک محمد کما تقول و غیر ما تقول و ایمان عبارت است از قول و عمل و

فانما يستدعي لنفسه من مثل فانما افضل عليها ولا تزور وافرقة وزر اخرى واما ما عند من حتى يبعث رسول الله من
 خلا فيها خذير وندبر وامت الزكركر رسول ونبى باشا يخلدنا راد وخصر بعد عشر اوقات في غير روح الله كسب سبوا من امره
 احكام من غاية العدل والحكمة احدنا ان هذا المتعبد بالايمان العمل الصالح المفضى اليه والثاني ان غدا لا يجوز ترك عطف
 عنه على نفسه لا على غيره الثالث ان احدنا لا يواخذ بجرية احد الرابع انه لا يخذل احد الا بعد اقامته الحق عليه بالرسول فمات
 ضمنه في الاحكام الاربع من حكمته تعالى وعدله وفضلوه الزد على اهل الغرور والاطماع الكاذبة وليس للمسلم الا طريق واحد
 باتفاق الرسل من اولهم الى خاتمهم صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين اما طريق الحجيم فاكثرت ان تخصي ولهذا وجود الله
 سبحانه طريقه وسبيله ويصح سبل النار وطريقها بقوله وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله
 وقوله تعالى وعلى الله قصد السبيل منها جازى ومن هذا السبيل جازى عن القصد وهو سبيل الحق وقال هذا صراط
 على مستقيم وقال بن سحر ورضي الله عنه خط النار رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا وقال هذا سبيل الله ثم خط خطا فخطوا عن يمينه وعن
 يساره وقال بن سبيل وعلى كل سبيل منها شيطان يدعو اليه ثم قرأ وان هذا صراطى مستقيما الآية فان قيل قد قال
 تعالى قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين يهدي به الله من اتبع رضوانه سبيل السلام قيل سبيل يتجمع في سبيل واحد
 في سبيل واحد في الطريق الاعظم ونهى عن شعوب الايمان بحجتها الايمان كايجمع ساقى الشجرة اغصانها وشعبها ونهى
 السبل جازى دعى الله سبحانه بتصديق خبره وطاعة امره فطريق الحق سبيل واحد الداعي اليها فالقصد ومن نهى سبيل
 واحد ليس بالخطا تلك قدر دوى البخارى من صحيحه عن جابر رضي الله عنه قال جارت مراكمة الى النبي صلى الله عليه وسلم فقل
 انه نام وقال بعضهم العين نائمة والقلب يقظان قالوا ان ناصبكم هذا مثلا فاخبروا له مثلا فقالوا مثله مثل رجل بنا دارة
 جعل فيها مائة دلتك واعيا فمن اجاب الداعي دخل الدار وكل من لم يسمع الداعي لم يدخل الدار ولم ياكل من
 المائدة فقالوا لا والله لا يفقهها فان العين نائمة والقلب يقظان الدار الجنة والداعي محمد صلى الله عليه وسلم فمن اطاع محمدا فقد اطاع الله
 ومن عصي محمدا فقد عصي الله فردى الترمذى عنه ولفظه خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انى رايت في المنام كان
 جبريل عتري امى ونبيك ايل مندرجلى يقول هذا صاحبك فقلت فقال سمع سمعت ذلك اعقل عقلك فليكن فاشكك
 ومثل امك كمثل تلك اتخذ دارا ثم بنى فيها بيتا ثم جعل مائدة ثم بعث رسولا يدعوا الناس الى طاعة منهم من اجاب الرسول
 ومنهم من تركه فاشكك الله الملك الدار الاسلام والمائدة الجنة وانت الرسول يا محمد فمن اجابك ظل الاسلام ومن ظل
 الاسلام داخل الجنة ومن دخل الجنة اكل مما فيها وليس لها الا اسفلح واحد فهو شهادة ان لا اله الا الله وذكر النبي
 في صحيحه عن ربيب بن عتبة انه قيل لا ليس مفتاح الجنة الا الله الا الله قال بلى ولكن ليس من مفتاح الادراك استبان ان
 بيت بمفتاح له استبان فتح لك اللام يفتح وروى ابو نعيم عن انس قال قال غرابى يا رسول الله مفتاح الجنة قال
 لا اله الا الله وقد جعل سبحانه لكل مطلوب مقفلا يفتح به ففعل مفتاح الصلوة الطهور كما قال صلى الله عليه وسلم مفتاح الصلوة
 ومفتاح الحج الاحرام ومفتاح الصدق ومفتاح الجنة التوحيد ومفتاح العلم حسن السؤال ومفتاح الزهد الطمأنينة
 ومفتاح المزيد الشكر ومفتاح الولاية المحبة والذكر ومفتاح الفلاح التقوى ومفتاح التوفيق الرغبة والرهبة ومفتاح

سیر و شرف اگر آئینه سکنه خوانند میرسدش بحری است در کوزه نهان و جهانی است در حیره ابدان دل با خبر می‌نما
 داده و آخر را جان دل پر بسته شکایت و دران و حکایت ایمان است سخن از اول بدایت دارد و با بد نهایت حق
 الله الامر من قبل من بعد تفسیر خداوند است و کل من علیها فان یبقی وجه ربک فی الجلال الاکرام کی از مشتاقان خدا
 عالم است و یادگار احوال بنی آدم خلاصه و قاتر گو تاکنون است و ملا و دو این قلمه بن غمگسار دل شکستگان خاکدان
 کبر و بیاست و نه زبان نفس گداز شکون بناده آخری امیدواری از حضرت باری جل جلاله هم خدای آنست که سودا
 این بقوشن سرچشم بصیرت اولی الالبصار فراید و جزای معانی و مقاصد این همه خدایانی را چون با معین حق اول
 اهل علم فرموده و دیده پیش برگزیده ای آفرینش را با بیا پیش از خواب غفلت مستی شست و شونا چون قبله است
 و چه نیست یقین و توبه سیرستان از خود و رفته جهالت و غنودگان نیز خفته بطالت است این نامه نامی و مخالفه که
 و سید امرش و رحمت الهی میداند و در جوار حق در که حضرت رحم الرحیم بنوای کلام رحمت الله الین سبقت رحمت حق
 و بعد صدق القائلین فلن یبدیه کسیرین را بسبیل یقین گرد آید باصفون اما عند ظن عبدی بل علیه که خوشه از شکر
 القاصره و دیده الدائرة انقراض خلق لباب الله و فی حق حسن بن علی اکبر بنی النبی القوی ختم النبوة با حسن
 و افاضه حلاوة رضوانه الایمانی و اسحق بلفظ العالیین و جمال مسان صدق فی الاخرین کان ذلک فی او اخری از عجز
 ستمه الف و اثنین الختیمین بهجرتی سلسه صاحبها افضل صلوة اسلام التی و الحمد لله غایر ارباب طنا و اولاد آتش

خاتمه الطبع

الرجاسه فضائل صدوی و معنوی مولوی محمد عبد الرشید بن محمد شاه کشمیری مدرس ملازم ریاست بهو پا
 بیج اگر که تمجید تمجید حضرت مهدی است که کل شی باکالک و جبهه الحکم و الیه رجوعن غرور کوس بطولت و سلطنت دست
 غر سلطان و تعالی شانه و تقاریر الفاضله تقدیس تسبیح اول و آخری است که کل من علیها فان یبقی وجه ربک فی الجلال الاکرام و الاکرام
 رفعت اعلام قدرت اوست بهر دانه و علم حسانه که بزرگش بکسی سرست و بدو پیش و خود و شورش محشر فراموش
 بود پیش اجار و اشجار و گویای سید هر یک بکار و هر آنچه بیک در عالم چه است و بخود فطر پرستاری کشید است
 قیامت و عید و دیدار خود کرده و از ان دو گری باز خود کرده و شبی بی یار او هیچ قیامت و می با نام او سال سلطنت
 چنان از سوز عشق سوزخت محشر و از چشمان تر افشاند آه و کلام مجدی رحمت محمدی است که منی این پیشک کینا
 مقام محمود استیدار کان بنا قرب فیق اعلام اوست و شرب روی و زود و زود و سلام احمدی است که و سلف
 ربک فرضی شکوه شجر بار آورده است و بی کوفه از زرد حسن سخن و زبانش شود آتش در دهن و شانه سخن
 می غیر الوری است و چشم سخن مع او تو بیاست و بکشتی و نخوانده سبق و سلسله برده بر مرد عالم سبق
 بیان کرد و ما کان هم مایکون و بیانش بود از تخلف مصون و بیان کرد از شراط ساعت تمام و علی الصلوة و
 علی السلام و عقدا در نظم و نشر توصیف ال و امحای است که کتم خیراته از حجت الناس غایره و چه و شایه

ساهی جمیل ایشان و دیوان المبتدا و اخیر حمید تعریف اشیا و اتباعی است که رضی الله عنهم بر منواله سینه
 دیده محبوب محاسن جمیل ایشان است فرغنی اندر خدا و نعمت با کتب اخبار البشر و فضل الکلام و مختصر کتب و غیره
 طبعان و فقیه رس و بلند خیالان عیسی نفس منوع و مکشوف باد که گفت اسلامیه خصوصاً و ادیان منزال من السیر و نحو
 قاضی و حاکم بر توجع و اقدار قیامت و ظهور و ساجده است هر کسی بحسب استعداد و قوت در کار خود اظهار اشتراط و آثار
 بزرگ که جز اعلام و انبار اعلام و انبیا و ائمه را که واقعی این اشتراط از قبیل محالات عادی و عقلیه نیست خیلی سعی و زحمه و دلا
 و برای این بر اثبات دعوات و تخیلات خود قانع کرده برخی از کسان با قوال کا همان سخنان استناد کرده و جمعی
 بمکاشفات و الهامات صوفیه و اشتراقیه تشبیه نموده و جماعتی از شاہ راه ملاحظه احادیث صحیحہ و روایات و بعضی از کتب
 و منابعی که بجوی نیز در حصول علیها شمرده مصداق ترسم و نرسی بکجای اعرانی کین بر که توفیر وی بترکستان است
 شده اند از طرفین بحسب الناس فیما یستقون نه باب هر یکی و یکی روشی دیگر پسندیده و بسکی جدا گانه و دیده سکر
 تحسین ایمان و دقایق خطرات نفسانی خود شده است و بر ظاهر است که نفس خبر بدون ملاحظه خارجی محقق صدق و کذب
 است خبری با هر طرفین بدون قریبه هر چه خارجیه بتوان کرد پس اخبار اشتراط ساعتاً بر مابعدون قریبه خارجی که بجا
 از ثبوت رفع بجناب سالک است محلی اضناث اعلام و ادیان غوال است بلکه اصغار بآن مضی تصدیق کذب
 لان تصدیق الکذب بکذب تصدیق الصدق بصدق بنا علیه و کما فی التوفیق حضرت موفی حقیقی و استعانت مستعان تحقیقی
 درین جزو زمان که همه و ش زمان قدرت و اقراب حیان ساعت است سلاز و دو دمان نبوت و خلاصه خاندان قنوت
 مضمون حمید نجابت مبتدا و نهر و جاهت مصدر افعال سینه مرجع صفات کافه بریه میزایام بر روایات مرجع مطالب
 در ایات و بیجا چه دو و این فضائل خاتمه و آثار فاضل انشاء النفس آیت عطوفت و مهربانی عبارات النص کلام سحر بیانی
 موضوع تفسیر فرست و کیاست را بطحائیتین بایست میاست مابیت وجود و وایثار فضل مقسم اخبار و
 آثار مفضل کنوز فضائل ریائیه بوستان بلاغت مجتهد صحیح النظر محمد دانه ثالث عشر بقیة السلف حجة السلف
نواب الایام امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان صاحب بجا و را علی الله الاعلی اعلام
 الاعظام فی ایام دولته و حیوتمه و اجدی الدلائل و اجدل الاجل انکس بکلامه و کلامه مایستفسر عن آثار الحشر و تیرین خروج المستغفر
 سه گهر نشان شده کلمه ازان رده شدم در وصف برای سخن گو و بحر متنج او چون بر زوم سر و رخ معنی فردزان
 چه اختر و حدیث عدل و در حاست مشهور و شار فضل او مذکور و سطور و بتفید حدیث و ضبط اقوال و تحقیق رجال
 رفع اشکال و سبق بر معشر حفاظ برده و حدیث فخر خود مبروک کرده و مقال تصدیق و نیکو با و شای و شریعت را از او
 و پناهی و این مجالز نافذ و این علامه را بعد متبع و قطع آثار و اخبار و مراجعت ملاحظه کتب فارسان این مضار بحث
 از احوال و تفصیل کلام بر حرج و تعدیل و اقتناص شواهد تطبیق و از کائنات بیادین نوادر تحقیق و تدقیق و تفتیش سوا
 آخری و اول و خمس خواند و وقایع اکاسره و ذول و انکشاف مبادی کائنات و استنباط از تقلب احوال کیفیات
 و اجتماع فنون و طریق و استظهار و استنوار اظوار و تخم و ذیل که نطق بیان از وسعت بسط آن کوتاه و تنگ

پای و پاسته محول مضاعف در حق مسافت آن پاست و لنگ است از مطول نشئت انشا بختسریع و تالیف
کیا آورده و بیرون میان اجماع فاضل قریب و در روشن و غروب ماجرا عیال غافل ناز و دلخوشی مانع بهمان
صفحات و در قیاس که تنویر بازوی محول طار بخت کسیر عوامند و خواند طلباست در خور است که رسمان خدو
سوران بختی خط نسخ کشد و در غلامی بهر تارمان نهاده لگانان رزق و بخش آفاق و گشت کسان حدائق
و قاتر و اوراق و حریم نوشتان نموده مطامی و ستاری و در جوشان ساسر تارنج حکاری محو کار با حلا نوید و ناز سر
ست که شاد در عتاقی شخص گوناگون و دلبر دل را بخار مرد و قرون کسوت و ختمای اشباع پر شید و فار و دست
الفاظ و معالی هر چه خود کشید اگر نقادان در خریدن آن نقد دل بسیار نذران است و اگر در دیدن آن دلخواه
همه تن دیده و شومین اصناف و ستایان است همه لشکر این مجبور غروب و آخر آمد آواز غروب و این غلوت
صاحبان مند قبول باز که در مقابل تند و همه بجا زاد حاکی از تفصیلی و همه اطاعت و خالی از تقوید و کلید
محرران اسرار عالم و نهی آئینه اطوار عالم و باطن صفیاش نور علی نوره و سوادش از سواد دیده و سواد کلماتی از
گلهائی رنگین و بهار لاله ارملت و دین و عباراتش چه گلهائی شگفته و اشاراتش چه محبوبان نهفته و قیاسات نا
جنت نشانی و مردن آورد و از فردوس خوانی و چو در تعریف او کردم زبان تر به کام من در آمد حرمش کوشه و العر
فروغ این نیر درختان و سطوح این صبح تابان و ظهور این بوارق معارف الهیه و منوح این شوارق عطیات
بعهد سعادت عهد در دیانی امارت مهر رفته سپهر یال کوکب روح رفعت و اقتشام خورشید فلک عفت است
غره با صید سلطنت تاجداری قره باصره معدلت و شهر یاری لکه لکی ملکات مالکة فلکی تبات صبح سعادت باه و اطلا
نواب جهان بیگم صاحبه نیران روی ریاست بلده بهوپال متبع الله المسلمین بقابل سلطنت
و دوام دولتها بصیحه و قیحه فاضل بی بدل عالم با عل کرم و مجد مولوی سید ذوالفقار احمد صبح مطمح و
مولوی محمد عبدالصمد صانها الله تعالی من حلال حاسد اذا حسد بقلم واقع رقم شیخ و قیحه الیرکین کی کار مطمح
العالین اختتام یافت و تاریخ سال الفیضین حیدر کلا در منشی احمد علی صاحب حمد و قصیده بدین معنی خوشتر از
حان محمد خان تهنیت بر این خانم است هم فخرم تاریخ رونق بازار شعرا میشکند و هم وزن قصیده معنی طرازان بلند
بروز را بگوشه محول مینشاند اگر ابدل سحر بیانی میکند شامی ید میضای غایب و اگر تان بر اول می چوب
اول بر تانی مقدم می نشینند و با نهان و با نهان کثرتی هم المستعان

تاریخ ختم کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه منشی احمد علی صاحب متخلص به احمد سلمه الله الصمد

شیرینی سید عالی جنابی	جهان را فروز عالم را مباحات	محو طاعت بگو محضه بگو	نگو غلام بگو باطن بگو ذات
سراپا بمنت مسعود طالع	بنابرک منتظر محمود اوقات	بسیامی بهار کی توانی به	زعنوان سیادت سعاد طالع
امیر ملکات یق الحسن شان	خداوند انکه بهارش ثقات	ز مردم دل را باید جان از ناز	بهین و اطاعت احسان بهار

برای او خداوند بریات	فرز هم کرد و رشد بدین و دنیا	بشیر جانی هنگام ملاقات	برین ششمان دیدار جماعت
بجست و جملات رفت و اوقات	بشیر جانی که دانه حس اندازد	خواب ملکات و اختلالات	ریاست امیرین فیضان بود
بیجان و دشمنان رخ نگایات	برای دوستان گنجینه زر	نقد آن را بنزد او شفاعات	ایه این برایش بهر دوایج
سید و زگرد شسته زینکات	شب دست نند و هر از و شب	بر تخت مکرست زمین و لغات	بجوش ایهت تابنده اختر
میخ وقت مرا حیا اموات	کلیم عصمت بر هنگام تکلم	یززم کفر با ساز و سلاطین	و یززم علم صدر رسدین
عزیزها از و بهر دیانات	خواب از دست او کاشانه	با خدا و حق طوفان آفات	بایضا سخن چون آب حیات
سلف ابا فرج او سواغات	تلف راستند در علم قیوس	عرب نامه اش احیا اموات	عجز از غایتش از بر این
بهر آهنگ میداند نقایات	سخن در پاری را مذکر تازی	ذوی المنقول را نفس خلایات	او لولالباب را بریان عقلی
در هر یک کتب آرد و سوغات	نیز هم کرد اسباب فضیلت	کشاید باز برگ معنی سادات	کشد در قالب لغات معنی
خبر دوست را بخار و گرامات	عجایب شنید ستیم و دیدیم	فواصل را از و فخر و مبادات	فواصل را از و فخر و مبادات
ریا حین معالی و بیانات	و مدار گلزمین نامه آور	صبر و کفای آورد شهادت	جماد خاسر ناطق شد بدش
همه داند بگوید دانه بیانات	اصول فقه و تفسیر احادیث	خصوصا در فن اخبار و آیات	بهر نام و بهر استاد و انات
قلم در دست این فرشته آیات	عصا اندر کف موسی عمران	در بیت را دلیل بی محاکات	روایت را امام بی شایسته
همه رفتار او نقش سعادت	همه گفتار او پند و نصیحت	همه تصنیف او تفسیر آیات	همه تالیف او تشریح سنت
همه تنقیح او و از و معانیات	همه تعلیم او تذکیر و تادیب	همه تقریر او تهذیب و ادات	همه تحریر او ترغیب و ترهیب
همه اندیشش از درکانات	همه افکار او اصلاح عالم	بری از جمله شیطانات	همه کردار او عین رشادت
همه اعتبار او افشا اطاعات	همه اسرار او اظهار توفیق	تمامی فکر او نفی خرافات	همه اوقات او صرف هدایت
همه عادات او سادات عادات	همه اخلاق او مجموعه عطف	بدون بهر آثار رسالات	مجدد در علوم است حق
بعد اخلاص اشواق و ارادات	حریم کعبه را احرام بر بست	که میکردش سحر گاهان مناجات	برای حج و عمره یافت توفیق
بخود آسان گرفتارین مقامات	بسوی شیرین بین او و روی	طواف و سعی بهر جمعی جرات	سناست اشعار را و ادراک
کتب اگر حاصل از مقامات	تماشا کرد و باده ان عرب را	سعادت یافت از دیگر زیارات	زیارت کرد قبر مصطفی را
تذکره نام ساز و بهر مقامات	نیارد و سر ببالین فراغت	بچرخ چارمین افراشت آیات	سخر کرد ملک لفظ و معنی
عجب درم از لفظ نباتات	قلم در دست او گوید سخنها	نیارد و گوش بر حرف حکایات	نشود قصه بانی پرچم بی اصل
که در او صاف و غا جربا	چنان بر اند سخن اندک کتاب	حریری پیش خواند مقامات	چو قانون بدایع کند ساز
علی مرتضی را عین رضات	رسول اشقی را قزو العین	بچشم اختران پیر سعادت	درین آخر زمان چون و ندید
سواد اعظم فضل و کالات	جهان شوکت شان معلات	فواطم را مرادات مناجات	حسین بن علی را طرد فرزند
زهر و بر سبکینان مودعات	بهر دم بهر محتاجان مودت	مدار کار بر لطف مدارات	بهر کس دلبری و جان فزائی

کامی ملک و صد و آبا و	خوابی نیست اما در خوابات	بهت عالمی را کار سازی	چنان بش بر جع از با جات
نبرد حاکمات او صفت عدالت	همه اوقات او وقف عبادت	دو نیم کرده ام جلد به چشمش	یکی نیمه خرد و دیگر گرامات
خود قدر سخت را نه صفت	و صفاتی صحن دولت را نه غایت	بیشش جمع دولت را با جات	جانش چشم را نه صفت
نه نیمه بحر عدلش را گرامات	نیمه کار و دانش را نه غایت	نیمه خردی و کار و علم و فراغت	سر را و دانش داد و دولت
چگونه و صفت او یک یک کار	چگونه و صفت او یک یک کار	نیمه خردی و کار و علم و فراغت	نیمه خردی و کار و علم و فراغت
بکمال من بساط لطف نهان	بسوی من بسوی چشم غایت	درین فرصت کسائی را جانی	کدام او بود و حج الکرامات
رقم خرد و در اسرار نهان	از اخبار و احادیث و روایات	ز او هم بگوید از آغاز عالم	بنایت دار ساینده و بایات
شگفته نسخه تحریر کرده	مبارک نامت فرخنده حیات	سوادش نور بخش بر دیده	سطورش نور بخش بر دیده
کتابی متن از طومار عالم	کتابی حافل جمیع اشاعت	محمد را بتلاقی هسته	محمد را بتلاقی هسته
باین بطور و باین تنبسط و باین نظم	نرمیدم من کتابی در دراست	زهی تحقیق و تنقیح مقاصد	زهی تحقیق و تنقیح مقاصد
دلیل به روان دار اخرت	وینس خاطر با سورا قات	چو سال طبع و تالیفش	چو سال طبع و تالیفش
	نمودم بهر تار بخش نقص	سر و شمع گفت محشر را طاعت	سر و شمع گفت محشر را طاعت

قصید بعد از سخنور نامی حافظ خان محمد خان پیشاگرد کتب و دیوبی لازم است یا بهیول مدح
حضرت مولف حج الکرامه صبح اندکی تبسم

فغان بر آرم از دل به نفس نثار	نفس گنج گنجهای آرزوی کنای	بودن الم و خوشم از محمودی	زاد توانی خوشم هم از ترا کی
میرزا پیش بسته دل نشاد	گر فرا خشک پیرین بودن کنای	تن خزان جان خیزن جان نای	کو چهری بجهت فراتش بدای
تن مراست بیداد شستبای سپهر	دلی مراست در هم شکستبای	دل ستوده با بنوه تفکر اندو	تن زار با نوحه صد تر آواز
ز دست به زور و شور سیدام	ز دست به زور و شور سیدام	ز غلغله خود و تنم جهان	ز زور کار خود و تنم جهان
زبان با چه بگنجی بگانه خور	سپهر با چه بگنجی بگانه خور	سپهر اسیم بیدون گزیده تر	ستاره را منم اکنون خرد و بیکار
کیه بجا و بهت با غال طریق	کیه بر و فضیلت و فتاده بنجار	اگر چنین بجا و فتاده بنجار	ولی نصیب ملک هم ترا بدستار
مرست سو بهیولی طراز شعل آه	مرست شعله و بهت شعله آه	و باز مانده ایم بنده درگاه	ایا خلقت شایسته چاکر سیم کار
قصیده سنج امیری منم که هست	عطر بر انداخته بهر سینه آه	جناب سید و الا که از ملکات	کر روی و کس و لور با تو طراز بهار
چو سلمان اولاد حیدر صفدر	زهی علامه آل خود مختار	کلکی شکر فانس حشمت فقر	شسته لبش باز بسته گفتار
چون آب گماند گرفت پیدا شد	ز رسم تو سن او گل شگفته معنا	کینه کینه و انان و کونکس صدر	کر شکسته کوه و قار و کهنسار
چه لطف است آن در خرد و تبسم	چه علق اوست کان باز غنای	ایا جوئی تو بهر خاف و در زین	ایا جوئی تو بهر خاف و در زین
ایا قافیه در حرکت تبسمی	ایا کله زور و بند گلان توان با	هر گامی عبادت خرد و تبسم	هر گامی عبادت خرد و تبسم

عصایت یمنی و ناغان خراسان	سخت و تیز خود و در بر گزاش	چنانچه پیران و پادشاهان	بر سر که بر کف خود توفیق شد بسیار
عجب که در با تو روزی در پیش	عجب که در با تو هر شهر شد	رسیده سر شفته ام بخیل سیل	رسیده دل دیوانه معنی دشوار
چنانکه نشان بود از خوبی و نیکو	مرا ز نسبت شاد گوی ساسانه	چنان بودی تو شهرت گرفته	که با بوم سزاوار شستم ز سزا
کمال اندیشه غایت که فرمودست	خود از زبان من خبر غنچه شد	چو بنده خوبی و خوبی خداست	اگر نه پس از بهر خود غریبم و
میر که باشی و من میر الملک	سزا اگر ز پسری رویان در	چنانکه گشت ای ستوده عالم	کنون و عاقبت کامی می گشت
	پادشاهان تو پادشاهان هر سر	بدشمنان و قبیضه زبونی کا	

قصیده حمید در مدح جناب علی نقی رئیس و لاور عظم طبقه علای هند نوادش بهجهانگیر

جناب سربلبله بهیوالام الله اهل الاقبال نتیجه طهارت جگر آسمان چونید حاصل بلند

پایه عالم گران آدین فرید این من مولوی فیض محسن صاحب سهراب نوی سلیم الله تعالی

منم که میکنم از بخت او گونم	که در ضعیف خود با عروج استوار	درین آید شباهت تمام شد کلامی	بچشم خود نگرم چهره حصول
در امتیاز حصول اوجان دم	چنانکه در غم شیرین می بینم	نقصیست که بخت ترقی سکون	قرین طالع محسم غنیمت آمار
بگام خود تو تمام بگام خویش رسید	خدا کند که کسی خبر و ازل آمد	که خیر و ازیل امداد چون بخت	جز آنکه در کف دست حق و دولت
جناب جهانگیر که آنکه هست او	هزار دولت قارون و و در بر	بسته بهر طوطی و طوطی و در بر	بصرف دولت و بقدر حصول
کسی نماند که مقصود او نشد حاصل	گر کسی که بختی بختی بختی	هر آنچه بود در بختان همه بختی	زود و خجالت و دنیا و دین حسن نهاد
اساس دولت و برین اوصاف	جهان بجهان که در جلدین چرخ	سود بخت حدیث قدیم در بخت	کویت سلطنتش بود و سیخ الا و داد
ببین دولت و کونست و ازل	مجزا از او کونست و ازل	ریاستی که نماند بر غیر فرشت	خواب خسته چو بیت انوار بود با
شایسته است الایش اهل طاعت	دعای دولت بدار و پیش آوار	اگر ملک غنیمت رسید شهرت	شایسته و در کار و فعل جانب جهان
بجهان حدیث سرکش چنان شد	که شغل حله نباله بگو و حد	بین حلقش می رسد کتاب	بدل شود بستانای تباری و بند
درین که چهل تغییر جز در بخت	بگویش کس سدر حرف که بخت	حکیم بر سر سبیلان و جز نبرد	بچشم خود نگرد و لاسنای ابعاد
چه تا نیست که دست هم دراز کند	زبان باز نه قند از لطف سیر	تیغ او ز سبیل اهل شتم و	بجز او و ز سر و در و رشان قباد
دری که تیر و برادر می درازد چون	کند و گوی و بی خصل شکست و	کمال حال که سوسن نظر دنیا	کروا باغ که بوسش بدم کند آزار
حجاب غمت و مانع حصول نظر	شکوهرت و اوسیل بد و حسن	بکام عسل که کوکب سواد عفت	نیزم او نتوان غنچه لب کند گشت
سواد لیل و یاسن هزار در بر	برابر است مگر معنی یاسن و سواد	شایسته و تو انم بر این عالم	که تا سکون از حس و دور رسد
	بپاد و دولت او پاد قاهر و دم	ببین سید کوکب و اهل الجاد	

صفت مائت الکرامه فی آثار القیامه

نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب
۲	۱	دیهی	۲۳	۱۱	صفت	۲۴	۱۲	اصح	۲۵	۱۳	بریت
۳	۲	اوهال	۲۳	۱۲	انجار	۲۴	۱۳	انجار	۲۵	۱۴	تقریب
۴	۳	احوال	۲۴	۱۴	عشق	۲۵	۱۵	عشق	۲۶	۱۶	چا
۵	۴	موت	۲۵	۱۶	...	۲۶	۱۷	...	۲۷	۱۸	استاد
۶	۵	مال	۲۶	۱۷	سال	۲۷	۱۸	سال	۲۸	۱۹	مفضل
۷	۶	ماول	۲۷	۱۹	ساریکا	۲۸	۲۰	ساریکا	۲۹	۲۱	درم
۸	۷	واحد	۲۸	۲۰	اوتج	۲۹	۲۱	اوتج	۳۰	۲۲	مود
۹	۸	یکدو	۲۹	۲۱	مزد	۳۰	۲۲	مزد	۳۱	۲۳	مسال
۱۰	۹	اللاس	۳۰	۲۲	سرمال	۳۱	۲۳	سرمال	۳۲	۲۴	ماطر
۱۱	۱۰	ری	۳۱	۲۳	دشمار	۳۲	۲۴	دشمار	۳۳	۲۵	عسل
۱۲	۱۱	تعلقات	۳۲	۲۴	حلاط	۳۳	۲۵	حلاط	۳۴	۲۶	الریج
۱۳	۱۲	تبدل	۳۳	۲۵	...	۳۴	۲۶	...	۳۵	۲۷	ادامه
۱۴	۱۳	ریانی	۳۴	۲۶	حساد	۳۵	۲۷	حساد	۳۶	۲۸	عوم
۱۵	۱۴	عصای	۳۵	۲۷	حرالتقدس	۳۶	۲۸	حرالتقدس	۳۷	۲۹	مفضل
۱۶	۱۵	ور	۳۶	۲۸	چهل گزشت	۳۷	۲۹	چهل گزشت	۳۸	۳۰	هزار
۱۷	۱۶	ساست	۳۷	۲۹	لا یوم لام	۳۸	۳۰	لا یوم لام	۳۹	۳۱	شده
۱۸	۱۷	دوشی	۳۸	۳۰	اصلاح	۳۹	۳۱	اصلاح	۴۰	۳۲	دیری
۱۹	۱۸	سسته	۳۹	۳۱	مفضل دوم	۴۰	۳۲	مفضل دوم	۴۱	۳۳	طرد
۲۰	۱۹	اسیم	۴۰	۳۲	سد	۴۱	۳۳	سد	۴۲	۳۴	علیه
۲۱	۲۰	ارسیه	۴۱	۳۳	مستجو	۴۲	۳۴	مستجو	۴۳	۳۵	راخی
۲۲	۲۱	والعاش	۴۲	۳۴	درموا	۴۳	۳۵	درموا	۴۴	۳۶	کردی
۲۳	۲۲	عدم	۴۳	۳۵	سستم	۴۴	۳۶	سستم	۴۵	۳۷	الصوت
۲۴	۲۳	ا لعه	۴۴	۳۶	الاف	۴۵	۳۷	الاف	۴۶	۳۸	مفضل
۲۵	۲۴	اعزام	۴۵	۳۷	طیور	۴۶	۳۸	طیور	۴۷	۳۹	معت
۲۶	۲۵	رستم	۴۶	۳۸	وسه	۴۷	۳۹	وسه	۴۸	۴۰	مفضل
۲۷	۲۶	مختبی	۴۷	۳۹	المعدود	۴۸	۴۰	المعدود	۴۹	۴۱	قیبه
۲۸	۲۷	آند	۴۸	۴۰	ماددا	۴۹	۴۱	ماددا	۵۰	۴۲	شیث
۲۹	۲۸	نقد وینا	۴۹	۴۱	الشور	۵۰	۴۲	الشور	۵۱	۴۳	ازار
۳۰	۲۹	و طبره	۵۰	۴۲	اد	۵۱	۴۳	اد	۵۲	۴۴	پهنا
			۵۱	۴۳	ایش	۵۲	۴۴	ایش	۵۳	۴۵	مرد

صواب	خطا	ک	تصحیح	صواب	خطا	ک	تصحیح	صواب	خطا	ک	تصحیح
شبهه	شبهه	۱۰	۹۴	ظاهرین	ظاهرین	۲۱	۴۸	رای	رای	۲۵	۵۴
مقالات	از مقالات	۱۱	۵	ابوالمش	ابوالمش	۱۸	۴۹	گشت	گشت	۲۴	۵۵
جز	بخند	۱۲	۵	فضل هم	فضل هم	۲۱	۵۰	دبست	دبست	۱۱	۵۶
علمی	علیمه	۱۵	۵	انبر	انبر	۲۳	۵۱	علا دون	علا دون	۹	۵۷
مقاله	مقاله	۲۶	۵	و جبر	و جبر	۱۶	۵۲	نمدان	نمدان	۳	۵۸
نمیشود	نمیشود	۲۴	۵	+	+	+	+	میزر	میزر	۱۴	۵۹
شبهه	شبهه	۴	۹۸	گذشته	گذشته	۲۳	۵۳	مفردان	مفردان	۱۸	۶۰
کلیت	کلیت	۱۰	۵	و کول	و کول	۱۱	۵۴	تکل او	تکل او	۹	۶۱
و دوسه	و دوسه	۲۳	۵	اگر	اگر	۴	۵۵	این	این	۱۶	۶۲
لعن	لعن	۲۴	۵	+	+	+	+	و نام	و نام	۳	۶۳
و شبهه	و شبهه	۶	۱۱۰	جریور	جریور	۱۲	۵۶	و بعضی	و بعضی	۲۳	۶۴
رافضه	رافضه	۴	۵	و نبات	و نبات	۱۱	۵۷	یسوی	یسوی	۲۳	۶۵
جرحی	جرحی	۹	۵	فادادنا	فادادنا	۲۳	۵۸	رو	رو	۱۹	۶۶
فضل و دانه	فضل و دانه	۵	۵	با انحصار	با انحصار	۱۶	۵۹	شبهه	شبهه	۲۴	۶۷
و کیفیت	و کیفیت	۱۰	۵	و مال	و مال	۱۴	۶۰	فضل هم	فضل هم	۱۹	۶۸
سیکند	کند	۲۳	۵۱	و ازوج	و ازوج	۳	۶۱	عیا	عیا	۱۰	۶۹
نقلت	نقلت	۸	۱۱۲	و غدا	و غدا	۴	۶۲	محمد	محمد	۲۵	۷۰
و اخوه	و اخوه	۹	۵	و اعاد	و اعاد	۴	۶۳	اصبهان	اصبهان	۱	۷۱
خلاف هم	خلاف هم	۱۴	۵	نزل	نزل	۶	۶۴	ناجیه	ناجیه	۱۴	۷۲
برادرش	برادرش	۲۲	۱۱۳	در شهر	در شهر	۱۲	۶۵	فضل هم	فضل هم	۸	۷۳
زیدین	زیدین	۲۳	۵	سی لک	سی لک	۱۹	۶۶	الف	الف	۲۴	۷۴
فانک	فانک	۲۴	۵	اطراف	اطراف	۲۳	۶۷	تکانه	تکانه	۸	۷۵
انهم بدی	انهم بدی	۶	۱۱۴	ناهر	ناهر	۲۱	۶۸	و دام	و دام	۱۱	۷۶
شاگرد او	شاگرد او	۱۶	۵	مکرمین	مکرمین	۲	۶۹	بیت	بیت	۱۸	۷۷
نشرت	نشرت	۱۴	۵	دار	دار	۱۱	۷۰	سواد	سواد	۲۵	۷۸
است	است	۱۳	۱۱۵	سینر	سینر	۲۳	۷۱	سنته	سنته	۴	۷۹
فضل و دانه	فضل و دانه	۱۳	۵	در شکر	در شکر	۱۰	۷۲	تیره	تیره	۱۸	۸۰
علی ثمت	علی ثمت	۱۴	۵	فضل هم	فضل هم	۱۳	۷۳	تری	تری	۲۳	۸۱
علی ثمت	علی ثمت	۱۴	۵	علم	علم	۱۲	۷۴	بن مبدع	بن مبدع	۴	۸۲
گفت الذی	گفت الذی	۱۴	۱۱۶	علم	علم	۱۱	۷۵	درشت	درشت	۱	۸۳

ردیف	کتاب	صفحه	خطا	ملاحظات	ردیف	کتاب	صفحه	خطا	ملاحظات
۱۰۹	مرب	۱	۱۲۴	مرب	۱۰۹	مرب	۱	۱۲۴	مرب
۱۱۰	کلیات	۱	۱۲۵	کلیات	۱۱۰	کلیات	۱	۱۲۵	کلیات
۱۱۱	دور	۵	۱۲۶	دور	۱۱۱	دور	۵	۱۲۶	دور
۱۱۲	اصطلاحات	۱۰	۱۲۷	اصطلاحات	۱۱۲	اصطلاحات	۱۰	۱۲۷	اصطلاحات
۱۱۳	مراعی	۱۵	۱۲۸	مراعی	۱۱۳	مراعی	۱۵	۱۲۸	مراعی
۱۱۴	وکیل	۲۰	۱۲۹	وکیل	۱۱۴	وکیل	۲۰	۱۲۹	وکیل
۱۱۵	مسل	۲۵	۱۳۰	مسل	۱۱۵	مسل	۲۵	۱۳۰	مسل
۱۱۶	فرقه	۳۰	۱۳۱	فرقه	۱۱۶	فرقه	۳۰	۱۳۱	فرقه
۱۱۷	اماره	۳۵	۱۳۲	اماره	۱۱۷	اماره	۳۵	۱۳۲	اماره
۱۱۸	فلاسه	۴۰	۱۳۳	فلاسه	۱۱۸	فلاسه	۴۰	۱۳۳	فلاسه
۱۱۹	اول	۴۵	۱۳۴	اول	۱۱۹	اول	۴۵	۱۳۴	اول
۱۲۰	فصل	۵۰	۱۳۵	فصل	۱۲۰	فصل	۵۰	۱۳۵	فصل
۱۲۱	محمد	۵۵	۱۳۶	محمد	۱۲۱	محمد	۵۵	۱۳۶	محمد
۱۲۲	حد	۶۰	۱۳۷	حد	۱۲۲	حد	۶۰	۱۳۷	حد
۱۲۳	مستوف	۶۵	۱۳۸	مستوف	۱۲۳	مستوف	۶۵	۱۳۸	مستوف
۱۲۴	الطالع	۷۰	۱۳۹	الطالع	۱۲۴	الطالع	۷۰	۱۳۹	الطالع
۱۲۵	یتغر	۷۵	۱۴۰	یتغر	۱۲۵	یتغر	۷۵	۱۴۰	یتغر
۱۲۶	الاصفار	۸۰	۱۴۱	الاصفار	۱۲۶	الاصفار	۸۰	۱۴۱	الاصفار
۱۲۷	دلمان	۸۵	۱۴۲	دلمان	۱۲۷	دلمان	۸۵	۱۴۲	دلمان
۱۲۸	تس	۹۰	۱۴۳	تس	۱۲۸	تس	۹۰	۱۴۳	تس
۱۲۹	الغطار	۹۵	۱۴۴	الغطار	۱۲۹	الغطار	۹۵	۱۴۴	الغطار
۱۳۰	منته	۱۰۰	۱۴۵	منته	۱۳۰	منته	۱۰۰	۱۴۵	منته
۱۳۱	محل	۱۰۵	۱۴۶	محل	۱۳۱	محل	۱۰۵	۱۴۶	محل
۱۳۲	ورقه	۱۱۰	۱۴۷	ورقه	۱۳۲	ورقه	۱۱۰	۱۴۷	ورقه
۱۳۳	النصب	۱۱۵	۱۴۸	النصب	۱۳۳	النصب	۱۱۵	۱۴۸	النصب
۱۳۴	فصل	۱۲۰	۱۴۹	فصل	۱۳۴	فصل	۱۲۰	۱۴۹	فصل
۱۳۵	لصار	۱۲۵	۱۵۰	لصار	۱۳۵	لصار	۱۲۵	۱۵۰	لصار
۱۳۶	حد	۱۳۰	۱۵۱	حد	۱۳۶	حد	۱۳۰	۱۵۱	حد
۱۳۷	فصل	۱۳۵	۱۵۲	فصل	۱۳۷	فصل	۱۳۵	۱۵۲	فصل
۱۳۸	سفر	۱۴۰	۱۵۳	سفر	۱۳۸	سفر	۱۴۰	۱۵۳	سفر
۱۳۹	سفر	۱۴۵	۱۵۴	سفر	۱۳۹	سفر	۱۴۵	۱۵۴	سفر
۱۴۰	سفر	۱۵۰	۱۵۵	سفر	۱۴۰	سفر	۱۵۰	۱۵۵	سفر
۱۴۱	سفر	۱۵۵	۱۶۰	سفر	۱۴۱	سفر	۱۵۵	۱۶۰	سفر
۱۴۲	سفر	۱۶۰	۱۶۵	سفر	۱۴۲	سفر	۱۶۰	۱۶۵	سفر
۱۴۳	سفر	۱۶۵	۱۷۰	سفر	۱۴۳	سفر	۱۶۵	۱۷۰	سفر
۱۴۴	سفر	۱۷۰	۱۷۵	سفر	۱۴۴	سفر	۱۷۰	۱۷۵	سفر
۱۴۵	سفر	۱۷۵	۱۸۰	سفر	۱۴۵	سفر	۱۷۵	۱۸۰	سفر
۱۴۶	سفر	۱۸۰	۱۸۵	سفر	۱۴۶	سفر	۱۸۰	۱۸۵	سفر
۱۴۷	سفر	۱۸۵	۱۹۰	سفر	۱۴۷	سفر	۱۸۵	۱۹۰	سفر
۱۴۸	سفر	۱۹۰	۱۹۵	سفر	۱۴۸	سفر	۱۹۰	۱۹۵	سفر

صواب	خطا	ک	ج	صواب	خطا	ک	ج	صواب	خطا	ک	ج
غریبه	غریبه	۱۵	۲۶۰	کاذب	کاذب	۱۰	۲۳۵	یقظیه	یقظیه	۲	۲۱۹
ظہر	ظہر	۱۹	۰	الشیخی	الشیخی	۱۵	۰	ظلام	ظلام	۱۹	۰
باعث	باعث	۱	۲۶۱	بقا برتہ	بقا برتہ	۰	۰	واو دیک	واو دیک	۲	۲۱۳
بہا	بہا	۳	۲۶۲	برہ	برہ	۲	۰	افرنج	افرنج	۹	۲۱۴
ایدری	ایدری	۳	۰	رواج	رواج	۳	۲۳۴	بوس عظیم	بوس عظیم	۲۱	۲۲۱
الی	الی	۱۳	۰	البرزال	البرزال	۱۴	۰	درجرام	درجرام	۲۳	۲۲۲
دور	دور	۰	۰	یسویک	یسویک	۱۹	۰	وجداران	وجداران	۱۱	۲۲۳
ایضامی	ایضامی	۲۴	۰	سزا	سزا	۲۰	۰	ظلمات	ظلمات	۵	۲۲۴
زکا	زکا	۱۳	۲۶۳	گویند	گویند	۵	۲۳۹	ایمنہ	ایمنہ	۱۱	۲۲۵
۱۱۹	۱۱۹	۲۵	۰	۱۱۲۹	۱۱۲۹	۲۴	۰	آہارا	آہارا	۱۹	۲۲۵
۱۱۹	۱۱۹	۱۰	۰	تلقہ	تلقہ	۲	۲۵۰	بعض	بعض	۲۵	۰
۱۲۱	۱۲۱	۱	۲۶۴	سلمان	سلمان	۵	۰	بست	بست	۵	۲۲۶
یار	یار	۹	۰	۸	۸	۴	۰	اکل طالب	اکل طالب	۱۲	۲۳۱
۱۲۱	۱۲۱	۲۳	۰	دور برز	دور برز	۳	۲۵۲	قول در	قول در	۱۸	۰
۱۲۱	۱۲۱	۱	۲۶۵	باشندان	باشندان	۹	۰	بکاک	بکاک	۲۴	۰
۱۲۱	۱۲۱	۲	۰	لا علم	لا علم	۱۱	۲۵۳	طوائف	طوائف	۲۶	۰
۱۲۱	۱۲۱	۱۹	۰	خاضران	خاضران	۱۰	۰	صنفا	صنفا	۵	۲۳۳
۱۲۱	۱۲۱	۲۱	۰	چنج	چنج	۵	۲۵۴	بخان	بخان	۱۰	۰
۱۲۱	۱۲۱	۵	۲۶۶	عبیدہ	عبیدہ	۱۰	۰	صنفا	صنفا	۱۳	۰
۱۲۱	۱۲۱	۱۰	۰	شدت	شدت	۳	۲۵۵	امرت	امرت	۳	۲۳۶
۱۲۱	۱۲۱	۱۲	۰	ترا	ترا	۴	۰	یافتہ	یافتہ	۱۹	۲۳۷
۱۲۱	۱۲۱	۱۵	۰	انتظر	انتظر	۱۳	۰	دگنیہ	دگنیہ	۰	۰
۱۲۱	۱۲۱	۳	۲۶۷	ثروت	ثروت	۲۱	۲۵۶	اظہر	اظہر	۲۰	۰
۱۲۱	۱۲۱	۱۳	۰	کثرت	کثرت	۲۱	۰	بعث	بعث	۰	۰
۱۲۱	۱۲۱	۳	۲۶۸	برما	برما	۲۳	۰	آئین	آئین	۲۳	۰
۱۲۱	۱۲۱	۴	۰	اول	اول	۱۸	۲۵۸	الدنیا	الدنیا	۳	۲۳۹
۱۲۱	۱۲۱	۱۰	۲۶۹	لغزہ	لغزہ	۵۰	۲۵۹	ایمرون	ایمرون	۱	۲۴۱
۱۲۱	۱۲۱	۲	۲۷۰	۳۱۰	۳۱۰	۲۶	۰	وخطیبہ	وخطیبہ	۹	۲۴۲
۱۲۱	۱۲۱	۵	۰	۳۱۰	۳۱۰	۱	۲۶۰	دور	دور	۱۳	۲۴۳
۱۲۱	۱۲۱	۱۵	۲۷۱	انقضائہ	انقضائہ	۱۳	۰	باہار	باہار	۳	۲۴۵

نکات

نکات

صواب	خطا	۲۵	۲۴	صواب	خطا	۲۵	۲۴	صواب	خطا	۲۵	۲۴
مستم	مستم	۲۵	۳۵۱	دورگوش	دورگوش	۲۲	۳۲۱	اعتزاز	اعتزاز	۲۳	۳۵۹
بر	بر	۱۵	۳۵۳	کردن	کردن	۹	۳۲۲	اراجحه	اراجحه	۳	۳۸۳
یشبه	یشبه	۱۸	۳۵۴	دشانی	دشانی	۱۴	۳۲۳	برجاء	برجاء	۱۳	۳۸۴
دلا یشبه	دلا یشبه	۴	۳۵۵	شبیخ	شبیخ	۱	۳۲۴	مرادر	مرادر	۱۲	۳۸۵
جبار	جبار	۱۴	۳۵۶	التمنه	التمنه	۲۱	۳۲۵	درقفا	درقفا	۲۱	۳۸۶
عدوة	عدوة	۲۵	۳۵۷	فقیح	فقیح	۱۳	۳۲۶	یا یکدیگر	یا یکدیگر	۲۳	۳۸۷
کتابت	کتابت	۲۴	۳۵۸	ششده	ششده	۲۳	۳۲۷	x	x	x	x
و لقه	و لقه	۱	۳۵۹	اباهم	اباهم	۴	۳۲۸	برادران	برادران	۲۴	۳۸۸
فیقبا	فیقبا	۳	۳۶۰	ابناهم	ابناهم	۴	۳۲۹	دوینار	دوینار	۱۴	۳۸۹
جند	جند	۴	۳۶۱	تقادل	تقادل	۱۱	۳۳۰	ندان	ندان	۱۲	۳۹۰
کا اورا	کا اورا	۱۴	۳۶۲	مما	مما	۱۴	۳۳۱	یا صحت	یا صحت	۱۳	۳۹۱
ور	ور	۱۲	۳۶۳	دعصنا	دعصنا	۱۵	۳۳۲	دورکن	دورکن	۵	۳۹۲
حسني	حسني	۴	۳۶۴	ولا	ولا	۱۴	۳۳۳	جواز	جواز	۹	۳۹۳
یسا	یسا	۲۳	۳۶۵	داین نیر	داین نیر	۱۲	۳۳۴	کور	کور	۱	۳۹۴
نرمی	نرمی	۲۴	۳۶۶	ترج	ترج	۱۴	۳۳۵	داحمال	داحمال	۴	۳۹۵
گفته اند	گفته اند	۱	۳۶۷	نفمای	نفمای	۱۹	۳۳۶	دوبسله	دوبسله	۲۶	۳۹۶
اربط	اربط	۱۴	۳۶۸	فمن لعل	فمن لعل	۴	۳۳۷	المحضات	المحضات	۱۴	۳۹۷
پدر	پدر	۱۸	۳۶۹	فضل بستم	فضل بستم	۲۱	۳۳۸	زود	زود	۲۱	۳۹۸
فیقتلون	فیقتلون	۱	۳۷۰	برسی	برسی	۹	۳۳۹	زحف	زحف	۲۲	۳۹۹
اثمانا	اثمانا	۲۵	۳۷۱	بلند	بلند	۱۲	۳۴۰	ارحاکم	ارحاکم	۲۵	۴۰۰
المجتمه	المجتمه	۴	۳۷۲	بیش	بیش	۱۴	۳۴۱	پیمه	پیمه	۴	۴۰۱
جاوش	جاوش	۱۴	۳۷۳	الغین	الغین	۲۳	۳۴۲	السلام	السلام	۱۹	۴۰۲
و غیر	و غیر	۹	۳۷۴	تنها	تنها	۱۱	۳۴۳	دست	دست	۲۴	۴۰۳
انی الباب	انی الباب	۱۱	۳۷۵	ابن جان	ابن جان	۱	۳۴۴	امارت	امارت	۴	۴۰۴
الفرد	الفرد	۲	۳۷۶	عانه	عانه	۱۱	۳۴۵	کردن	کردن	۱۸	۴۰۵
خرج	خرج	۴	۳۷۷	حمر	حمر	۱۳	۳۴۶	نیم	نیم	۹	۴۰۶
مختلف	مختلف	۱۸	۳۷۸	کس	کس	۲	۳۴۷	دقته	دقته	۲۱	۴۰۷
خراسان	خراسان	۳	۳۷۹	کاسه	کاسه	۲۵	۳۴۸	غزل	غزل	۱۲	۴۰۸
الحاملی	الحاملی	۴	۳۸۰	بیاید	بیاید	۱۰	۳۴۹	اصحاب	اصحاب	۱۴	۴۰۹
جک	جک	۱۲	۳۸۱	لا شفا	لا شفا	۴	۳۵۰	این	این	۱۹	۴۱۰

در بیان کتب و آثار

۳۴۳	۲۲	اوباشد	با اوباشد	۲۲۹	۹	فصل	فصل	۳۴۴	۱۸	قال	قال
۳۴۴	۲۰	والیاس	الیاس	۱۳۳	۱۳۳	لغت	لغت	۳۴۵	۲۵	من	من
۳۴۵	۲۳	یعنوت	یعسوب	۲۲۰	۲۲۰	العودون	العودون	۳۴۶	۱	الثبت	الثبت
۳۴۶	۲۳	کراوکر	او	۱۴	۱۴	پسین	پسین	۳۴۷	۲۱	چنین	چنین
۳۴۷	۲۳	دیرکجا	دیرکجا	۵	۵	ولایری	ولایری	۳۴۸	۲۵	نموده	نموده
۳۴۸	۲۳	نظفی	نظفی	۲۲	۲۲	یاتی	یاتی	۳۴۹	۱۵	در زیر	در زیر
۳۴۹	۱۶	شود	شود	۳	۳	نشود	نشود	۳۵۰	۱۴	دیزبان	دیزبان
۳۵۰	۲۳	نجات	نجات	۲	۲	واجوبه	واجوبه	۳۵۱	۱۴	بیردن	بیردن
۳۵۱	۱۵	مجارلی	مجارلی	۲	۲	اولها	اولها	۳۵۲	۲۱	اور	اور
۳۵۲	۲۰	مست	مست	۱۱	۱۱	بتزل	بتزل	۳۵۳	۱۰	سال	سال
۳۵۳	۱۱	عن احمد	عن احمد	۱۳	۱۳	واکته	واکته	۳۵۴	۲۴	و ناقص	و ناقص
۳۵۴	۱۲	والوداد	والی داود	۱۵	۱۵	فتوود	فتوود	۳۵۵	۲۰	چولایق	چولایق
۳۵۵	۱۴	جارتیه	جارتیه	۲۶	۲۶	بحسبه	بحسبه	۳۵۶	۹	مقتضا	مقتضا
۳۵۶	۲۰	اتزل	اتزل	۱۶	۱۶	طلع	طلع	۳۵۷	۱۳	شوارکی	شوارکی
۳۵۷	۲۳	وطلا	عادل	۳	۳	وازنکر	وازنکر	۳۵۸	۱۹	ندیا	ندیا
۳۵۸	۲۱	الاسود	الاسد	۲۶	۲۶	یولد	یولد	۳۵۹	۴	انجات	انجات
۳۵۹	۱۲	می بنیم	می بنیم	۳	۳	فی صور	فی صور	۳۶۰	۲۶	اواز دند	اواز دند
۳۶۰	۲۰	والایمان	والایمان	۹	۹	در سال	در سال	۳۶۱	×	×	×
۳۶۱	۲۲	الانقطاع	الانقطاع	۱۶	۱۶	وی گوید	وی گوید	۳۶۲	۲۴	شادی	شادی
۳۶۲	۹	واصف	واصف	۱۳	۱۳	فصل	فصل	۳۶۳	۱	یشند	یشند
۳۶۳	۱۰	وازا	وازا	۱۴	۱۴	صفایان	صفایان	۳۶۴	۹	یاکو	یاکو
۳۶۴	۲۲	واکثیر	واکثیر	۱۸	۱۸	احتیاج	احتیاج	۳۶۵	۲	در سوره	در سوره
۳۶۵	۶	اولیاتین	ولیاتین	۱۴	۱۴	عمر	عمر	۳۶۶	۱۰	ادنی	ادنی
۳۶۶	۵	من یسلم	کل من یسلم	۳	۳	رویت	رویت	۳۶۷	۲۳	دوشنب	دوشنب
۳۶۷	۱۶	قلما	السلام فلما	۱۴	۱۴	الضیاع	الضیاع	۳۶۸	۲۴	ماتقول	ماتقول
۳۶۸	۵	وین	وین	۲	۲	المغرب	المغرب	۳۶۹	۱۲	لقول	لقول
۳۶۹	۱۳	شدت	شدت	۱	۱	در روایت	در روایت	۳۷۰	۲۳	دعیاد	دعیاد
۳۷۰	۲۲	گوشت	یکی از گوشتهای	۲۴	۲۴	وحشر	وحشر	۳۷۱	۲۴	دعل	دعل
۳۷۱	۶	نیکند	نیکند	۲۲	۲۲	لا یقول	لا یقول	۳۷۲	۲	وسلامه	وسلامه
۳۷۲	۲۵	زندگان	زندگان	۲۶	۲۶	انداز	انداز	۳۷۳	۲۱	دلنی	دلنی
۳۷۳	۲۵	المعروف	المعروف	۲۵	۲۵	المعروف	المعروف	۳۷۴	۲۵	المعروف	المعروف

در بیان کتب و آثار

در بیان کتب و آثار

۱	۲۹۶	۱	۲۹۶	۱	۲۹۶	۱	۲۹۶
۲	۲۹۷	۲	۲۹۷	۲	۲۹۷	۲	۲۹۷
۳	۲۹۸	۳	۲۹۸	۳	۲۹۸	۳	۲۹۸
۴	۲۹۹	۴	۲۹۹	۴	۲۹۹	۴	۲۹۹
۵	۳۰۰	۵	۳۰۰	۵	۳۰۰	۵	۳۰۰
۶	۳۰۱	۶	۳۰۱	۶	۳۰۱	۶	۳۰۱
۷	۳۰۲	۷	۳۰۲	۷	۳۰۲	۷	۳۰۲
۸	۳۰۳	۸	۳۰۳	۸	۳۰۳	۸	۳۰۳
۹	۳۰۴	۹	۳۰۴	۹	۳۰۴	۹	۳۰۴
۱۰	۳۰۵	۱۰	۳۰۵	۱۰	۳۰۵	۱۰	۳۰۵
۱۱	۳۰۶	۱۱	۳۰۶	۱۱	۳۰۶	۱۱	۳۰۶
۱۲	۳۰۷	۱۲	۳۰۷	۱۲	۳۰۷	۱۲	۳۰۷
۱۳	۳۰۸	۱۳	۳۰۸	۱۳	۳۰۸	۱۳	۳۰۸
۱۴	۳۰۹	۱۴	۳۰۹	۱۴	۳۰۹	۱۴	۳۰۹
۱۵	۳۱۰	۱۵	۳۱۰	۱۵	۳۱۰	۱۵	۳۱۰
۱۶	۳۱۱	۱۶	۳۱۱	۱۶	۳۱۱	۱۶	۳۱۱
۱۷	۳۱۲	۱۷	۳۱۲	۱۷	۳۱۲	۱۷	۳۱۲
۱۸	۳۱۳	۱۸	۳۱۳	۱۸	۳۱۳	۱۸	۳۱۳
۱۹	۳۱۴	۱۹	۳۱۴	۱۹	۳۱۴	۱۹	۳۱۴
۲۰	۳۱۵	۲۰	۳۱۵	۲۰	۳۱۵	۲۰	۳۱۵
۲۱	۳۱۶	۲۱	۳۱۶	۲۱	۳۱۶	۲۱	۳۱۶
۲۲	۳۱۷	۲۲	۳۱۷	۲۲	۳۱۷	۲۲	۳۱۷
۲۳	۳۱۸	۲۳	۳۱۸	۲۳	۳۱۸	۲۳	۳۱۸
۲۴	۳۱۹	۲۴	۳۱۹	۲۴	۳۱۹	۲۴	۳۱۹
۲۵	۳۲۰	۲۵	۳۲۰	۲۵	۳۲۰	۲۵	۳۲۰
۲۶	۳۲۱	۲۶	۳۲۱	۲۶	۳۲۱	۲۶	۳۲۱
۲۷	۳۲۲	۲۷	۳۲۲	۲۷	۳۲۲	۲۷	۳۲۲
۲۸	۳۲۳	۲۸	۳۲۳	۲۸	۳۲۳	۲۸	۳۲۳
۲۹	۳۲۴	۲۹	۳۲۴	۲۹	۳۲۴	۲۹	۳۲۴
۳۰	۳۲۵	۳۰	۳۲۵	۳۰	۳۲۵	۳۰	۳۲۵
۳۱	۳۲۶	۳۱	۳۲۶	۳۱	۳۲۶	۳۱	۳۲۶
۳۲	۳۲۷	۳۲	۳۲۷	۳۲	۳۲۷	۳۲	۳۲۷
۳۳	۳۲۸	۳۳	۳۲۸	۳۳	۳۲۸	۳۳	۳۲۸
۳۴	۳۲۹	۳۴	۳۲۹	۳۴	۳۲۹	۳۴	۳۲۹
۳۵	۳۳۰	۳۵	۳۳۰	۳۵	۳۳۰	۳۵	۳۳۰
۳۶	۳۳۱	۳۶	۳۳۱	۳۶	۳۳۱	۳۶	۳۳۱
۳۷	۳۳۲	۳۷	۳۳۲	۳۷	۳۳۲	۳۷	۳۳۲
۳۸	۳۳۳	۳۸	۳۳۳	۳۸	۳۳۳	۳۸	۳۳۳
۳۹	۳۳۴	۳۹	۳۳۴	۳۹	۳۳۴	۳۹	۳۳۴
۴۰	۳۳۵	۴۰	۳۳۵	۴۰	۳۳۵	۴۰	۳۳۵
۴۱	۳۳۶	۴۱	۳۳۶	۴۱	۳۳۶	۴۱	۳۳۶
۴۲	۳۳۷	۴۲	۳۳۷	۴۲	۳۳۷	۴۲	۳۳۷
۴۳	۳۳۸	۴۳	۳۳۸	۴۳	۳۳۸	۴۳	۳۳۸
۴۴	۳۳۹	۴۴	۳۳۹	۴۴	۳۳۹	۴۴	۳۳۹
۴۵	۳۴۰	۴۵	۳۴۰	۴۵	۳۴۰	۴۵	۳۴۰
۴۶	۳۴۱	۴۶	۳۴۱	۴۶	۳۴۱	۴۶	۳۴۱
۴۷	۳۴۲	۴۷	۳۴۲	۴۷	۳۴۲	۴۷	۳۴۲
۴۸	۳۴۳	۴۸	۳۴۳	۴۸	۳۴۳	۴۸	۳۴۳
۴۹	۳۴۴	۴۹	۳۴۴	۴۹	۳۴۴	۴۹	۳۴۴
۵۰	۳۴۵	۵۰	۳۴۵	۵۰	۳۴۵	۵۰	۳۴۵
۵۱	۳۴۶	۵۱	۳۴۶	۵۱	۳۴۶	۵۱	۳۴۶
۵۲	۳۴۷	۵۲	۳۴۷	۵۲	۳۴۷	۵۲	۳۴۷
۵۳	۳۴۸	۵۳	۳۴۸	۵۳	۳۴۸	۵۳	۳۴۸
۵۴	۳۴۹	۵۴	۳۴۹	۵۴	۳۴۹	۵۴	۳۴۹
۵۵	۳۵۰	۵۵	۳۵۰	۵۵	۳۵۰	۵۵	۳۵۰
۵۶	۳۵۱	۵۶	۳۵۱	۵۶	۳۵۱	۵۶	۳۵۱
۵۷	۳۵۲	۵۷	۳۵۲	۵۷	۳۵۲	۵۷	۳۵۲
۵۸	۳۵۳	۵۸	۳۵۳	۵۸	۳۵۳	۵۸	۳۵۳
۵۹	۳۵۴	۵۹	۳۵۴	۵۹	۳۵۴	۵۹	۳۵۴
۶۰	۳۵۵	۶۰	۳۵۵	۶۰	۳۵۵	۶۰	۳۵۵
۶۱	۳۵۶	۶۱	۳۵۶	۶۱	۳۵۶	۶۱	۳۵۶
۶۲	۳۵۷	۶۲	۳۵۷	۶۲	۳۵۷	۶۲	۳۵۷
۶۳	۳۵۸	۶۳	۳۵۸	۶۳	۳۵۸	۶۳	۳۵۸
۶۴	۳۵۹	۶۴	۳۵۹	۶۴	۳۵۹	۶۴	۳۵۹
۶۵	۳۶۰	۶۵	۳۶۰	۶۵	۳۶۰	۶۵	۳۶۰
۶۶	۳۶۱	۶۶	۳۶۱	۶۶	۳۶۱	۶۶	۳۶۱
۶۷	۳۶۲	۶۷	۳۶۲	۶۷	۳۶۲	۶۷	۳۶۲
۶۸	۳۶۳	۶۸	۳۶۳	۶۸	۳۶۳	۶۸	۳۶۳
۶۹	۳۶۴	۶۹	۳۶۴	۶۹	۳۶۴	۶۹	۳۶۴
۷۰	۳۶۵	۷۰	۳۶۵	۷۰	۳۶۵	۷۰	۳۶۵
۷۱	۳۶۶	۷۱	۳۶۶	۷۱	۳۶۶	۷۱	۳۶۶
۷۲	۳۶۷	۷۲	۳۶۷	۷۲	۳۶۷	۷۲	۳۶۷
۷۳	۳۶۸	۷۳	۳۶۸	۷۳	۳۶۸	۷۳	۳۶۸
۷۴	۳۶۹	۷۴	۳۶۹	۷۴	۳۶۹	۷۴	۳۶۹
۷۵	۳۷۰	۷۵	۳۷۰	۷۵	۳۷۰	۷۵	۳۷۰
۷۶	۳۷۱	۷۶	۳۷۱	۷۶	۳۷۱	۷۶	۳۷۱
۷۷	۳۷۲	۷۷	۳۷۲	۷۷	۳۷۲	۷۷	۳۷۲
۷۸	۳۷۳	۷۸	۳۷۳	۷۸	۳۷۳	۷۸	۳۷۳
۷۹	۳۷۴	۷۹	۳۷۴	۷۹	۳۷۴	۷۹	۳۷۴
۸۰	۳۷۵	۸۰	۳۷۵	۸۰	۳۷۵	۸۰	۳۷۵
۸۱	۳۷۶	۸۱	۳۷۶	۸۱	۳۷۶	۸۱	۳۷۶
۸۲	۳۷۷	۸۲	۳۷۷	۸۲	۳۷۷	۸۲	۳۷۷
۸۳	۳۷۸	۸۳	۳۷۸	۸۳	۳۷۸	۸۳	۳۷۸
۸۴	۳۷۹	۸۴	۳۷۹	۸۴	۳۷۹	۸۴	۳۷۹
۸۵	۳۸۰	۸۵	۳۸۰	۸۵	۳۸۰	۸۵	۳۸۰
۸۶	۳۸۱	۸۶	۳۸۱	۸۶	۳۸۱	۸۶	۳۸۱
۸۷	۳۸۲	۸۷	۳۸۲	۸۷	۳۸۲	۸۷	۳۸۲
۸۸	۳۸۳	۸۸	۳۸۳	۸۸	۳۸۳	۸۸	۳۸۳
۸۹	۳۸۴	۸۹	۳۸۴	۸۹	۳۸۴	۸۹	۳۸۴
۹۰	۳۸۵	۹۰	۳۸۵	۹۰	۳۸۵	۹۰	۳۸۵
۹۱	۳۸۶	۹۱	۳۸۶	۹۱	۳۸۶	۹۱	۳۸۶
۹۲	۳۸۷	۹۲	۳۸۷	۹۲	۳۸۷	۹۲	۳۸۷
۹۳	۳۸۸	۹۳	۳۸۸	۹۳	۳۸۸	۹۳	۳۸۸
۹۴	۳۸۹	۹۴	۳۸۹	۹۴	۳۸۹	۹۴	۳۸۹
۹۵	۳۹۰	۹۵	۳۹۰	۹۵	۳۹۰	۹۵	۳۹۰
۹۶	۳۹۱	۹۶	۳۹۱	۹۶	۳۹۱	۹۶	۳۹۱
۹۷	۳۹۲	۹۷	۳۹۲	۹۷	۳۹۲	۹۷	۳۹۲
۹۸	۳۹۳	۹۸	۳۹۳	۹۸	۳۹۳	۹۸	۳۹۳
۹۹	۳۹۴	۹۹	۳۹۴	۹۹	۳۹۴	۹۹	۳۹۴
۱۰۰	۳۹۵	۱۰۰	۳۹۵	۱۰۰	۳۹۵	۱۰۰	۳۹۵

وقت افطار آب شیرین طلب کرد و نمک کردند پس بخواب رفت چون وقت صبح شد گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله نظر کرد بر من
ازین سقف بادی و لوی از آب بود و گفت بنوش ای عثمان پیش بنشینم تا آنکه سیراب شوم بستر گفت باده کن تا بنشینم
تا آنکه پر شدم و مردیست او مهاجر بن حبیب که فرستاد عثمان رضی الله عنه کسی را نزد عبداللہ بن سلام و وی مخصوص بود و گفت
برادر سر خود را و بین این کوہ را بدرستی که آنحضرت صلی الله علیه و آله شراف کرد این سوراخ اشب گفت ای عثمان محاصره کردند ترا گفت
آری پس فرمود و بخت دلوئی از آب نوشیدم از آن میم بر آن بر جگر خود دست فرمود اگر خواهی دعا کنم خدا را پس نصرت
و بدر تر برای شان اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم افطار را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله شسته شد همان روز آخر
احکامات بنی السامه فی سنده جلال الدین سیوطی در تنویر دین طایس رفیع الشبابت از عبداللہ بن سلام
که گفت آنم عثمان او وی مخصوص بود پس گفت مر جایی برادر دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درین خانه که میفرمایند
محاصره کردند ترا گفت آری فرمود تشنه کردند ترا گفت آری پس او بخت دلوئی که در وی آب بود و نوشیدم از آن
چند آنکه سیراب شدم تا آنکه می یابم سردی آن در میان هر دو پستان میان هر دو دوش خود و فرمود اگر خواهی
منصوب شوی برای شان و اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم تا آنکه افطار کنم نزد وی پس شسته شد عثمان
رضی الله عنه همان روز و گفت عدی بن عامر رضی الله عنه شنیدم او از روزیکه شسته شد عثمان فرموده بادی این
عثمان برون و در میان بشارت بادی بن عثمان بر غیر غضبان شاد شولس ابن عثمان بغفران رضوان پس التفات
کردم سحیکه را ندیدم رواه ابو نعیم و گفت بزرگ چشمی من کردم عثمان را شب هنگام پس فرود رفت یا رسول الله
از پس پشت ما پس رسیدیم تا آنکه نزدیک بودیم که برگردیم پس امر کرد منادی نیست ترس بر شما نیست باشید ما آن
ایم تا حاضر شویم او را یا شما پس بود و زکر که میگفت و الله که این لایک نبودند از حبه الطبرانی و ابو نعیم و هم ابو نعیم
عروه روایت کرده که مکث کرد عثمان در حش کو که نام وضعی است بمدينه سه روز و درین می کردند او را تا آنکه
او را وادایف و کندی و نماز گذارید بروی که خدای تعالی نماز کرد بروی و تا آنکه خروج کردند بروی عبدالله
بن عدس بلوی و کنانه بن بشر رئیس خوارج بودند و غیر ایشان که با اهل مدینه بودند و خلقی از او باش مردم بروی فرا
گردیدند و عبدالرحمن مذکور و اصحاب و بعد کینال یاد و سال ازین واقعه بحبل لبنان کشته شدند و در حدیث آن
که آنحضرت فرمود و صلعم بیرون آیند مردم که بیرون روند از دین چنانکه بیرون میرود و تیر از ریتنه کشته میشوند در جبل
لبنان رواه ابی نعیم و ابو نعیم و او زده السیوطی فی الخصائص الکبری و هم ابو نعیم از عثمان بن مره عن امه روایت
که گفت با دروی شنیدم جن را که نوحه میکردند بر عثمان بنی امیه سعد بن ابی وقاص و صلعم تا سه شب پس از آنکه گفت
شب نگذارند و درین می این است و بیرون باضی الصلاب ثم جاءوا بکرة بینون ضحرا کالشهاب و زینب
ابنی و المجلس فکاک الرقاب و بود علی علیه السلام هنگام قتل وی در زینبی که مراور بود و چون خبر قتل وی آید
از شدت سماعش دشت کرد و از آنجا آمده امام حسن علیه السلام را طایحی زد و در سینه حسین علیه السلام هم دخی
و عبداللہ بن جعفر و ابن الزبیر راحت گفت و فرمود آما کشته شود عثمان و شما زنده باشید پس اعتدال کردند